الملك لله دخل في حفظ عبده
الحاج بشير آغا دار السعادة
الشريفة سنة ثمان
وخمسين ومائة
والف

هذه النسخة الجليلة والمجلة الجميلة من وقف حضرت مولانا صاحب الخيرات الحسان صاحب ذيل الجود والاحسان منور مصابيح المقاصد بانوار العناية مفتح معاقد المرام بمفتاح الكفاية جامع محاسن العلم والعمل حائز مجامع البر الاكمل الاوحد
آغاء دار السعادة الحاج بشير وفقه للخير المزيد والبر الكثير
من هو على كل شيء قدير
حرره الفقير الى الله تعالى
محمد امين المفتش باوقاف الحرمين المحترمين
عفى له

428

1

بسم الله الرحمن الرحیم

از ابیّ بن کعب روایتست که رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم فرمود که هرکه سورهٔ مریم بخواند
حق تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هرکه تکذیب زکریّا کرده و تصدیق او نموده باشد و تکذیب یحیی
و مریم و عیسی نموده باشد و بعدد هرکه تصدیق و تکذیب ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
موسی و هارون و ادریس علی نبیّنا و علیهم السّلم کرده و هرکه دعوی ولد کرده بر خدای تعالی و هرکه
نکرده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم مرویست که هرکه بر قراءت این سورهٔ مواظبت نماید
نمیرد تا آنچه مراد او باشد از دنیا در نفس و مال و ولد بیابد و در آخرت از اصحاب عیسی ابن مریم باشد
و مقابل پادشاهی سلیمان بن داود در جنّت باو دهند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
کٓهیٰعٓصٓ عبدالله عباس گوید که کهیعص اسمیست از نامهای الهی و مؤید اینست که
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در بعضی ادعیه فرموده اند که یا کهیعص و یا حم عسق
اغفر لی و کلبی گفته که این ثنائیست که حق تعالی خود را فرموده و کسی را بر معنی حقیقت آن
اطلاع نیست و از عطا نقلست که سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح
اسم کافی کریم است کبیر و ها اشارت باسم هادی و یا ایما بحکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید

وعلیم

وعلیم اشعار بعلیم و عزیز و عظیم و عادل و صاد ایما بصادق و در لباب آورده که یا
اشارتست بیا مَنْ یُجِیرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ و یا مَنْ یُجِیبُ مَنْ دَعَا و نزد بعضی این اسم
بهترین اسماء الهیست و گویند که اسم سورهٔ است یعنی این سورهٔ ذِکْرُ رَحْمَتِ
رَبِّکَ یا د کردن بخشش پروردگارتست و بنا بر اقوال دیگر معنی آنست که اینکه خوانده میشود
بر تو ذکر بخشش آفریدگارتست عَبْدَهُ زَکَرِیَّا بندهٔ خود زکریّا بن آذر و آن بخشش
اجابت او سبحانه بود دعاء زکریّا را در طلب فرزند و او از انبیاء بنی اسرائیل بود در حیم
بن سلیمان بن داود علیه السّلم که مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود پس قصّهٔ او را
بخوان و یاد کن برای امّت خود إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب
بیت المقدس بعد از تقرّب بقربان کردن نِدَاءً خَفِیًّا خواندن پنهان چه اخفا در دعا باجابت
نزدیکتر است بجهة آنکه از ریا دورتر است و گویند خفای آن بجهة آن بود که از بنی اعمام
خود شرم میداشت که در نود سالگی با وجود زن نود و هشت ساله نازاینده از خدا طلب فرزند
کند دعای او این بود که قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی
که سست شده استخوانهای که ستون بدن است مِنِّی از من و چون این نوع استخوان که
اصل اعضاست سست شده باشد اعضای دیگر بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبًا و افروخته
گشت سر از پیری یعنی چنانکه تاریکی و سیاهی بنور منتفی می شود سیاهی موی من بسفیدی
پیری منتفی گشته و چنانکه آتش در جای افتد و همهٔ آن را فرا گیرد و بجای دیگر سرایت کند
سفیدی موی من که بیکجا واقع شده بود بموضع دیگر سرایت کرده و همه سفید گشته
وَلَمْ أَکُنْ و نبوده ام بِدُعَائِکَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردگار من شَقِیًّا بی بهره
و نا امید یعنی هرگاه دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نگردانیده و من بحسن
اجابت تو خوگر شده ام پس درین دعا محروم و نا امیدم مگردان و اجابت آن فرمای
بعد از عرض دعا و نیاز شرح حال خود را که باعث دعاست بیان میکند و میگوید که وَإِنِّی
خِفْتُ الْمَوَالِیَ و بدرستی که من میترسم از اولیائی که وارث من باشند از بنی
اعمام که بدترین بنی اسرائیل اند و ترکهٔ مرا در موضعی که غیر رضای تو باشد خرج کنند مِنْ
وَرَائِی از پس من وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا و زن من نازاینده است و در پیری فرو
رفته فَهَبْ لِی پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا از نزدیک خود فرزندی که اولی باشد

بترکه ومع ذالک ولی عهد من ومتولی امور من یا ولدی که ولی از اولیا و دوستی از دوستان
تو باشد واز روی استحقاق یرثنی میراث برد از من ترکه مرا و یرث من آل
یعقوب ومیراث گیرد از اولاد یعقوب بن ماثان که پدر مریم بوده ونزد کلبی برادر زکریا
وگویند مراد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم خواسته بود
که دختر عمران بود ونسب او متصل بود بیعقوب پیغمبر علیه السلم ونزد سدی زن او
از اولاد سلیمان بود و داود از اولاد یهودای بن یعقوب و زکریا از نسل هرون و هارون
از اولاد لاوی بن یعقوب جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند بر آنکه انبیا مال را بمیراث
گرفته اند نه آنکه ما یعرف خود را صدقه میکرده اند زیرا که میراث بارث مذکور مال است
نه علم ونبوت چه لفظ میراث را در لغت وشریعت اطلاق نمی کنند مگر بر آنچه نقل کرده
میشود از مورث بوارث از اموال واز غیر اموال استعمال نمی کنند مگر بطریق مجاز و از
حقیقت بمجاز نقل کردن خلاف اصل است و بدون دلیل غیر جایز و دیگر آنکه زکریا بعد ازین
فرمود که واجعله رب رضیا یعنی بگردان فرزند مرا ای پروردگار من شایسته و
پسندیده که از قول وفعل وراضی باشی وهمیشه مطیع وفرمان بردار تو باشد پس
اگر مراد از ارث نبوت باشد چنانکه مخالف میگوید ذکر این بعد ازین بیمعنی بود ولغو وعبث
باشد همچنانکه نیکو نباشد که کسی گوید با رخدایا پیغمبری بما بفرست و او را عاقل ومرضی حکم
خود گردان زیرا که هرگاه شخصی منصب نبوت داشته باشد البته متصف خواهد بود برضا و
آنچه اعظم از آن است مؤید اینست که زکریا علیه السلم تصریح فرموده باینکه میترسم از بنی اعمام
خود بعد از فوت خود پس طلب وارث بجهة خوف او بوده باشد از بنی اعمام واین معقول
مگر بمال نه نبوت وعلم زیرا اگر زکریا اعلم از آن بود بانکه او سبحانه نبوت وعلم بکسی دهد
که از اهل آن نبود پس اینکه مخالف از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که نحن معاشر الانبیاء
لا یورث ما ترکناه صدقة محض افترا باشد وعین عناد وطغیان ولهذا سیدة
النسا علیها السلم تکذیب این سخن کرد ودر رد آن اشتهار فرمود بایه یرثنی ویرث
من آل یعقوب حاصل که زکریا بجهة خوف آنکه مبادا میراث او به بنی اعمام منتقل شود وآنرا
در فسق وفجور صرف کنند وموجب ازدیاد فسق ومعصیت ایشان شود از حق تعالی
طلب فرزند صالح کرد که مرضی طبع او سبحانه باشد ومامور امر او وبعد از دعا سر بسجده نهاد

وتضرع

وتضرع میفرمود ومنادی ندای کرم ربانی وعده اجابت دعای او داده ندا کرد باو که یا
زکریا انا نبشرک ای زکریا بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بغلام اسمه
یحیی به پسری که نام او یحیی است لم نجعل له یا نگردانیدیم مر او را من قبل پیش ازین سمیا
اسم یعنی هیچ کس قبل از و باین اسم مسمی نبوده واین موجب مزیت شرف اوست
ونزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچ کس را بصورت وهیئات او خلق نکرده بودیم و
و یا از آن حیثیت که از زن عاقر بوجود آمد هیچ فرزندی از زن عقیم متولد نشده و یا
باعتبار وفور علم وکثرت حکمت وفضیلت او از ابی عبد الله علیه السلم روایتست که هم
چنانکه یحیی را سمی نبود حضرت امام حسین علیه السلم را نیز سمی نبود یعنی پیش از آن هیچ
کس بنام او نبود وآسمان بر هیچ کس گریه نکرد مگر بر یحیی وامام حسین علیهم السلم که چهل
صباح بر هر دو بگریست وپرسیدند که گریه آسمان بچه طریق بود فرمود که بوقت طلوع وغروب
سرخ می بود قاتل حضرت یحیی ولد الزنا وقاتل حضرت امام حسین علیه السلم نیز ولد الزنا بود
ثعلبی آورده که حق تعالی ذکر قبل از آن فرمود که اراده او تعلق گرفته بود که بعد از و کسی را
بظهور آورد که او را بکمالات تامه وفضایل کثیره وعلوم جلیله اختصاص دهد که هیچ کس بآن
مرتبه نرسیده باشد ونرسد واسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد
فذو العرش محمود وهذا محمد صلی الله علیه وآله وسلم القصه چون زکریا
بشارت فرزند شنید از روی تعجب نه بر وجه استبعاد از قدرت الهی قال گفت
رب ای پروردگار من انی یکون لی غلام چگونه باشد مرا پسری وکانت امرأتی
وحال آنکه هست زن من عاقرا نازاینده وقد بلغت و بدرستی که رسیده ام
من الکبر از بزرگسالی وغایت پیری عتیا نحافت وحالت یأس وخشکی اعصاب
وعظام وضعف قوی از حسن منقول است که این سخن بطریق استعلامست از کیفیت
ولد آوردن یعنی بارخدایا ما را چون خواهی ساخت با هم در این پیری وبزرگی سال قدرت ارزانی
خواهی فرمود قال گفت فرشته بامر خدا در جواب زکریا کذلک امر چنین است
که هم درین پیری ولد موعود موجود خواهد شد قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار
که آفریدن فرزند است درین سن ازین دو شخص علی هین بر قدرت من آسانست
که رد قوت تو کنیم تا در مباشرت قوت یابی ورحم زن ترا گشاده سازیم تا نطفه را جذب کند

وآن را بحد ولد رساند وَقَدْ خَلَقْتُكَ و بدرستی که بیافریدیم ترا مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی و بوجود
آوردم وَلَمْ تَكُ شَيْئًا وحال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا از
عدم بوجود آوردیم و وجود دادیم پس قادر خواهیم بود بر آفریدن فرزند از دو پیر زایل
ساختن مانع ولد که آن عقر زوجه است آسان ترست از ابتداء آفریدن و از ابی
جعفر علیه السلم مرویست که یحیی بعد از بشارت به پنج سال متولد شد القصه زکریا
علیه السلم ازین حال مسرور شد اما نمی دانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی
دیگر بظهور خواهد رسید و بجهة این قَالَ گفت رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من
بگردان برای من یعنی بنمای مرا آيَةً علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم
گردد و بآن استدلال کنم بر رسیدن زمان وجود ولد قَالَ گفت خدای مر زکریا را آيَتُكَ
نشانه تو برین اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلٰثَ
لَيَالٍ سه شبانه روزان سَوِيًّا پی در پی و بهم پیوسته یعنی سه شبانه روز تمام نزد اکثر
مفسران مراد سوی صحیح و سلیم است یعنی قادر نباشی بر سخن کردن و حال آنکه
سوی الخلاق باشی و تن درست باشی نه که آن بجهة علتی باشد القصه بعد ازین بشارت
و بیان علامت وقتی قراءت زبور می کرد و بتسبیح مشغول بود ناگاه زبانش
یکبار بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان بنابر عادت خود بر در مسجد
منتظر بودند که زکریا بیرون آید و در مسجد بگشاید تا با وی نماز کنند فَخَرَجَ پس
بیرون آمد عَلٰى قَوْمِهٖ بر گروه خود صباح آن روز که در شب زن حامله شده بود مِنَ
الْمِحْرَابِ از مصلای خود و ایشان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع پیدا کردند و بدانستند
که اثر اجابت دعای وی بفعل آمد خوشحال گشتند فَاَوْحٰى اِلَيْهِمْ پس اشارت
کرد زکریا بسوی ایشان بدست خود اَنْ سَبِّحُوْا که نماز گذارید یا تسبیح گویید خداوند خود را و
بشکر او قیام نمایید بُكْرَةً در بامداد که پیش از طلوع آفتابست وَعَشِيًّا و در
شبانگاه که بعد از غروب آنست و بعد از سه شبانه روز که بدین منوال گذشت زکریا بحال خود
آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاسی پوشیده بود و با احبار
بطریق عبادت و طاعت موافقت میفرمود تا وقتی که فرود آمد از حق تعالی بر او خطاب
مستطاب که یٰيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بِقُوَّةٍ بقوتی که ترا

دادهایم

دادهایم بر اخذ آن و عمل کردن بآن وَاٰتَيْنٰهُ الْحُكْمَ و دادیم یحیی را حکمت و آن
فهم توریت و دانستن احکام آن صَبِيًّا در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی
ابن عباس فرموده که معنی آنست که او را پیغمبری دادیم در حالت که کودک سه سالگی
عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده که او گفت روزی نزد ابی جعفر
محمد بن علی الرضا علیه السلم رفتیم و او در سن پنج سالگی بود و در حسن اخلاق و فهم
و ذکاء او تامل میکردم که فرمود حق تعالی اخذ امامت میکند برهمان طریق که اخذ نبوت
میکند و بعد ازان این هر دو آیه را تلاوت فرمود فلما بلغ اشده واستوی اٰتیناه حکما
و علما و اٰتیناه الحکم صبیا و بعد ازان فرمود که جایز است که حق تعالی اعطای نبوت
کند در چهل سالگی و جایز است که او را گرامی کند در سن کودکی ذالك فضل الله یؤتیه
من یشاء از ضحاک نقلست که یحیی در وقت سه سالگی کودکان محله روزی او را
گفتند که ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود ما از برای بازی آفرین نشده ایم این
سخن پند عظیم است بیخبران بازیچه غفلت را که عمر عزیز خود را ببازی و لهو لعب
میگذرانند و بدوام فریب انما الحیوة الدنیا لهو و لعب مشغول و مقید مینمایند القصه
حق تعالی میفرماید که ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت را در حین کودکی وَحَنَانًا و رحمت
و عطوفت مرا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود بجهة آن مردمان را بطاعت خدا میخواند و از معصیت
دور میکردانید و گویند مراد بحنان کمال خوف و خشیت و نهایت ترسکاری
او بوده وَزَكٰوةً و دیگر دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل
حال او شده از اول صغر تا زمان انقضای اجل پاکیزه بود از جمیع خبایث و معایب
یعنی او را دادیم برکت و زیادتی در علم و عمل وَكَانَ تَقِيًّا و بود ترسنده
و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع او در جمیع حالات و هرگز هیچ خطیئت در خاطر
او خطور نکرده چه جای آنکه او را بفعل آورد وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و بود نیکوکار بر پدر
و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی
عاق الوالدین و گردن کش بر بندگان عَصِيًّا و نبود عاصی مر امر پروردگار خود را
وَسَلٰمٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر یحیی است يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد یعنی زمان
مولود وَيَوْمَ يَمُوْتُ و روزی که میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ و روزی که برانگیخته شود

حیاً زنده مراد بسلام نزول رحمت و تحیت او سبحانه است بدو در دنیا و آخرت
تخصیص این سه موضع بذکر جهة آنست که وحشت ترین مواطنست چه مولود چون
متولد شد خود را در خارج المقام مطمئن بیند که در ان بود و چون فوت شود چیزها را مشاهده
کند که هرگز ندیده و در وقتی که مبعوث گردد خود را در محشر بر هول عظیم
بیند مرویست که خدای تعالی چنان خوف و خشیت که به یحیی داده بود که چون
احوال قیامت شنیدی فی الحال دلش بی آرام گشتی و مرغ روحش در اضطراب
افتادی و از لباسها بپلاسی قناعت کردی و از طعامها بنبات خشک اکتفا
نمودی و در چهار سالگی توریت را حفظ نموده بود و در ده سالگی بر جمله احکام
شرع واقف شده بود با چنین مرتبه چندان گریسته بود که گوشت و پوست
در رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رگ و پی و استخوانها مانده بود مادرش
از سر شفقت پاره پشمینه در ممر آب چشم او نهاده بود و هر لحظه آن را بر داشتی
و بیفشردی و باز بجای خود نهادی روزی زکریا گفت الهی فرزندی از تو خواستم
که سرور سینه و راحت جان من باشد این فرزند از سینه من سرور برد و داغ عنا
بر جان و جگرم نهاد دیگر تحمل گریه و ناله او ندارم خطاب رسید که تو از من فرزند
ولی طلبیدی نمی دانی که صفت اولیا گریستن و نالیدن و بار محنت نامرادی
کشیدن باشد بنای محبت ما بر ضربت قهر است و غذای محبان ما شربت
زهر القصه خوف یحیی در مرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبت
الهی کلمه نگفتی و جز شرح آثار رحمت نامتناهی بر زبان نراندی چه یحیی را قوت
استماع آیات خوف الهی و وعید ربانی نبودی و اگر از ان باب شمه شنیدی
از گریه بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا بر بالای منبر برآمد و از اطراف
و جوانب نگریست یحیی را ندید و یحیی خود در پس ستونی نشسته بود و گلیمی
در خود پیچیده چون یحیی در نظر وی نیامد سخنی از وعید الهی در افکند و گفت در دوزخ
کوهیست از آتش نام او غضبان هیچ کس از انجا نگذرد مگر بگریستن بسیار از
ترس خدای تعالی یحیی چون این کلیمه بشنید و نعره زد و بر جست و گلیم از دوش بر
افکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که ای وای بر ان کسی که غضبان جای

اوباشد

او باشد و آن کوه تفسان ماوای او پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت
زکریا از منبر فرود آمد بخانه رفت و مادر یحیی را گفت من ندانستم که پسرت در مسجد است
شمه از وعید ربانی بیان کردم سر و پای برهنه از مسجد بیرون رفت شنیدم
که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی او برویم مبادا از بیخودی خود را در چاهی افکند پس پدر
و مادر از عقب یحیی روان شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا و دشت قدم میزدند و هیچ
اثری از یحیی ندیدند و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند
پرسیدند که از یحیی خبرداری شبان گفت من او را ندیدم اما سه شبست که
که ازین کوه ناله و زاری بیرون می آید که گوسفندان من بسبب آن ناله از چرا باز
مانده اند و گوش بران ناله می نهاده آب از دیدها می بارید زکریا گفت این نشان
ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید دید یحیی را
بگوشه در سجده افتاده و چندان گریسته که سجده گاه آن از آب چشم او تر
شده و گل شده مادرش بنشست و سر او را از خاک بر گرفت و گل پاک کرده
بر کنار خود نهاد و یحیی دیده بر هم داشت خیال کرد که ملک الموت بقبض روح او آمده
گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم چندانم امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم
مادرش در خروش آمد و گفت ای جان مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده
باز کرد و مادرش را دید بر جست خواست که بگریزد مادرش پستان بدست گرفت
و گفت ای جان مادر بحرمت این شیر که ازین پستان خورده که با من بخانه آی
درین حالت زکریا نیز در رسید بمبالغه تمام یحیی را بخانه آوردند و سه شبانه
روز بود که طعام نخورده بود قدری آش عدس بخشید یحیی مقداری از ان
تناول نمود و میل فرمود در خواب دید که شخصی او را گفت مگر غضبان را فراموش
کردی که آش عدس سیر بخوردی و بخفتی یحیی بیدار شد بر جست و روی بصحرا
نهاد آری بلا متوجه ارباب ولایت و محنت نامزد ارباب محبت هر جا که بنائی از
محبت نهاده اند دری از دروازه محنت در او گشاده اند و هر که را حق سبحانه دوست
دارد او را به ابتلا مبتلا سازد و بمحنت ممتحن نماید و قتل یحیی و زکریا را سبب
آن بود که ملک آن زمان را زنی بود که آن زن را از شوهر دیگر دختری داشت بغایت

جمیله و خود بر شده بود میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب با یحیی مشورت
کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرام است ملک ترک دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید
و صبر کرد تا روزی که ملک مست شده بود و بیخود دختر را بیاراست و در نظر ملک بجلوه در
آورد ملک قصد دختر کرد زنش گفت این صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی بن زکریا را
بکشی که شیربهای دختر من قتل یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان
ملک گفت اول پدرش را باید کشت تا برکشنده پسر خود دعای بد نکند ملک گفت چنین
باشد پس جمعی از ملاعینان بخانه زکریا درآمدند و زکریا با یحیی در نماز بود یحیی را از پهلوی
پدر بکشیدند و بردند و قصد زکریا کردند وی بگریخت گروهی در عقب وی روان
شدند چون نزدیک باو رسیدند زکریا اشارت کرد بدرختی که دران موضع بود درخت
شکافته شد و زکریا بدرون آن درآمد ابلیس گوشه ردای زکریا را بگرفت و بیرون
درخت بداشت درخت فراهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند
ازو پرسیدند که بدین صورت مردی در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشان را
دلالت کرد که آن مرد که شما می طلبید در درون این درختست و گوشه ردا بنشان بدیشان
نمود گفتند ای پیر بچه تدبیر او را از میان درخت بیرون آوریم گفت او را چرا بیرون می
آورید گفتند که تا او را بکشیم شیطان گفت همین جا نیز او را هلاک می توان کرد
پس ایشان را تعلیم کرد که اره دو سر بساختند و بر سر درخت نهاده خواستند
که بدو نیم بازبرند از عالم غیب ندا رسید که یا زکریا مبادا که ناله کنی و آه کشی که نامت
از جریده صابران محو کنیم چون اره بر فرق زکریا رسید گفت خدایا هزار شکر که
خون من بر سر کوی محبت تو میریزند انگه صبر کرد و آه نکرد تا بدو نیمش کردند
شعر: رسمی که هیچ آه نگویند و جان دهند ۞ در میان مردم عالم گذاشتیم ۞
و جمعی که یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان رسید که هم در بیرون او را قتل کنند
و سر او را بیاورند آن کافران بیرحم سر مبارک یحیی را در طشتی بریدند
بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند که اگر خون یحیی بر زمین آید گیاه نروید پس آن
خون را در چاه ریختند و آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را
بر ایشان گماشت تا هفتاد هزار کس از گروه بنی اسرائیل بکشت و بعد از ان خون یحیی از جوش

فرو

فرو نشست ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود
که بمن وحی آمد که بجهة قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و برای خون فرزند تو حسین
هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی بعد از ذکر قصه زکریا و یحیی بیان
قصه مریم و عیسی می نماید برین وجه که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ
در قرآن مَرْيَمَ قصه مریم بنت عمران بن ماثان را و او پیوسته در مسجد قدس بعبادت
مشغول بودی و بوقت عذر بخانه خاله خود رفتی و بعد از پاکی باز آمدی وقتی در خانه خاله بود
بغسل محتاج شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه اش دور باشد تا در انجا غسل کند
اِذِ انْتَبَذَتْ چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ اَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و
قوم خود مَكَانًا شَرْقِيًّا در جایی که جانب شرقی بود یعنی بطرف آفتاب برآمدن
از بیت المقدس تا از سرای خاله و قوم خود فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ
از پیش ایشان حِجَابًا پرده یعنی از پیش نظر اهل خود پرده بربست تا مانع دیدن
ایشان شود و بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا پس فرستادیم
بسوی او رُوحَنَا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی آورد و دل او بانبیا زنده
شده همچنانکه بدن بروح حیات یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متصور شد برای مریم بَشَرًا
سَوِيًّا آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی با خلقت تمام خود را بمریم نمود و در کشاف
آورده که جبرئیل بصورت مرد صبیح الوجه جعد موی برآمد نزد مریم آمد و دال بر کمال عصمت
و عفت و ورع اوست که از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ گفت
بدرستی که من پناه می گیرم بِالرَّحْمٰنِ بخدای بسیار بخشش مِنْكَ از بدی که تو خواهی
بمن رسانی پس از نزد من دور باش اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار
مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی و ورع آراسته از نزد من دور شو و گرد من مگرد
و یا اگر متورعی و متقی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم چه آنکه چنین نباشی و تقی نام
شریری و فاسقی بود دران زمان که متعرض زنان بود می شد و بر عکس این نام وی را
نهاده بودند و مریم قصه او را استماع نموده بود گمان برد که مکر اوست و ازو پناه برد
بحق تعالی جبرئیل چون اضطراب او را بدید قَالَ گفت اِنَّمَا اَنَا جز این نیست که من رَسُولُ
رَبِّكِ فرستاده آفریدگار توام لِاَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا غُلَامًا زَكِيًّا

پسری پاکیزه از ادناس عصیان و ترقی نماینده در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قالت
گفت مریم مر او را از روی تعجب که انّی یکون لی غلام چگونه بود مرا پسری و لم یمسسنی
بشر و حال آنکه نسوده است مرا آدمی در عرف شرع کنایه است از نکاح صحیح یعنی
هیچ کس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده و لم اک بغیا و نبوده ام زناکار و جوینده
فجور و درگذرنده از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد قال گفت جبرئیل کذلک
امر چنین است که تو گفتی که هیچ کس ترا به نکاح و سفاح مس نکرده فامّا قال ربّک گفت
پروردگار تو هو این کار که دادن ولد است بی پدر علیّ هیّن بر من آسانست و هیچ
دشواری ندارد در ایجاد ولد بدون والد بجهة آنست که تا آن را بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت
خود را و لنجعله و تا بگردانیم او را آیة للناس علامتی برای مردمان که بتدبر کمال قدرت
ما را دریابند و رحمة منّا و بگردانیم او را سبب بخشش از ما از برای آنانکه بدو
بگروند و راه یابند بدو و کان و هست آفریدن کار او بی پدر امراً مقضیاً
کاری محکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و هر چه حکم الهی بوقوع آن تعلق
گیرد البته واقع شود پس ای مریم منقاد و مطیع امر ما باش و چون این مناظره و مباحثه
در میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل نزدیک
وی آمد و در گریبان او یا آستین او یا دهان او بادی دمید و آن باد بجوف او در آمد
فحملته پس بار گرفت بعیسی علیه السلام مرویست از امام محمد باقر علیه السلام
که گریبان جبّه مریم را بدست فرو گرفت و باد در آن دمید و در همان ساعت ولد در رحم
او بحد کمال رسید همچنانکه بچّه که نه ماهه شده باشد در رحم‌ها در پس از موضع
غسل بیرون آمد و بجهة گرانی حمل پا را بزمین میکشید خاله او چون در وی نگاه کرد و آن
حال را بدید بسیار پریشان گشت مریم بجهة حیا و شرمندگی از خاله و زکریا از آن منزل بیرون
رفت فانتبذت به پس بگوشه رفت به و بآن حمل منزوی گشت مکاناً
قصیاً از جای که دور بود از شهر ایلیا فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن
الی جذع النخلة بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس روایتست که مریم چون از شهر
بیرون آمد در صحرا درخت خرمای خشک شده بود که شاخهای آن را بریده بودند و تنه خشک آن نه
سال خورده و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت پناه بران درخت آورد

پشت

پشت بآن باز داد آن درخت فی الحال سبز گشت و برگ بر آورد و خوشه‌های خرمای تر
از و آویخته شد و چون مریم در پای آن درخت قرار گرفت و از سر دلتنگی و شرمساری از
قوم خود و سخنان مردم نالایق از ایشان و نه بجهة کراهت امر خدای قالت یا لیتنی مت
گفت ای کاشکی من مردمی قبل هذا پیش از این حال و کنت و بودمی نسیاً
منسیاً چیزی حقیر و گذاشته و فراموش شده که هیچ کس نام من نبردی و مرا نشناختی
و اکنون که مردم بیت المقدس مرا شناسند و دانند که دختر امام ایشانم و در کفاله زکریا
بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت این حال چه کنم و چه چاره
سازم چون جبرئیل این سخن را از وی شنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد که
فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها از زیر قدم او یا فرشته دیگر در
زیر درخت او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد و من تحتها میخواند
بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی که در پایین او بود جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی ع
الّا تحزنی آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ و غم مخور و از سخنان بی ادبانه
مردم میندیش و دغدغه بخاطر خود راه مده قد جعل ربّک بدرستی که گردانید
و روان ساخت آفریدگار تو تحتک در زیر قدم تو سریاً جوی آب که از آن بیاشامی و بدان
طهارت کنی از ابن جبیر مرویست که عیسی علیه السلام پا بر زمین زد چشمه آب جاری
شد و هزّی الیک و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی خود بجذع النخلة تنه
خرمای خشک را تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده بضم تا و کسر قاف یعنی
تا بریزد از آن درخت علیک بر تو رطباً جنیاً خرمای تر از بار چیده فکلی پس
بخور از خرمای تر واشربی و بیاشام از آب و قرّی عیناً و روشن ساز چشم را
یعنی خاطر خود را خوش دار بفرزند و بسبز شدن درخت و خرمای تازه دادن
او که مناسب حال است آورده اند که چون مریم بکلمه طیّبه و هزّی الیک مخاطب گشت
گفت بار خدایا پیش از این که تن درست بودم و رنجور نبودم روزی بمن میرسانیدی بی آنکه
مرا سعی بایستی کردن اکنون که بدرد مخاض گرفتارم مرا میفرمائی که درخت بجنبان تا
خرما بیفتد این چه حکمت است خطاب رسید بوی که پیش از این مجرّد بودی و بالکلیه
متوجه ما اکنون گوشه دلت بعیسی تعلقی پیدا کرده القصه حق تعالی جمعی ملائکه را فرستاد

تا کرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرو گرفتند و بشستند بآن چشمهٔ آب
و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که ای مریم نذر کن که امروز روزهٔ
صمت بداری فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان کسی را
و از تو پرسند که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بگوی إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی
که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدای روزه را و گویند روزهٔ ایشان ترک
طعام و کلام بوده و این را روزهٔ صمت گویند و در شرع ما منسوخ است فَلَنْ
أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه
سخن میگویم و با حق تعالی مناجات آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند
به تفحص مشغول شدند و از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را
در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی را بر داشت
و متوجه ایشان شد و عیسی در راه با مادر بسخن در آمد و گفت ای مادر من بندهٔ
خدایم و رسول اویم از قوم خود اندیشه مکن و در سخن گفتن مرا با ایشان واگذار فَأَتَتْ
بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ در آن حالت که بر داشته
بود او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد و کودکی در بر وی دیدند و وی بصفت
عصمت و عفت مشهور بود بگریستند چه او از خاندان نبوت و طهارت بود
و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عصمت
و عفت مشهور بود چون این حال را از و بدیدند بسیار غمگین و اندوهناک شدند
قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آمدی شَيْئًا فَرِيًّا
بچیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از مثل تو این صورت
متصور نبوده پس از تو این کار بسیار غریب و عجیب است يَا أُخْتَ
هَارُونَ ای خواهر هارون گویند که او برادر پدری مریم بوده و بحسن طریقه و صلاحیت
در زهد مشهور و معروف بود و ابن جبیر که او مردی فاسق بوده و مشهور بزنا
و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه با و کردند و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب
و مغیره بن شعبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که مراد بهرون مردی
صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزکاری مشهور بود و هر که

بصلاحیت

بصلاحیت شهرت می یافت او را بهرون تشبیه می کردند و مرویست که چون او وفات کرد
چهل هزار کس تشییع جنازهٔ او کردند و همه هارون نام داشتند بجهت تبرک با و و اسم او و معنی
آنست که ای مانند هارون در صلاح و تقوی مَا كَانَ أَبُوكِ نبود پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ
مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ و نبود مادر تو حنه بنت
فاروق بَغِيًّا زناکار و فاجر یعنی تو از خانواده که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نشده
پس این امر غریب و عجیب است که از تو بظهور رسیده فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس اشارت
کرد مریم بعیسی که با او سخن کنید و جواب بشنوید و غضب ایشان زیاده شد قَالُوا
گفتند باو كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در دامن
تست که بمثابهٔ گهواره است و یا آنکه در خور گهواره است صَبِيًّا در حالتی که کودکیست که اصلا
فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند که چون مریم گفت که جواب از این کودک بشنوید
گفتند ای مریم با این عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر گشته اکتفا و با ما سخریت و استهزا می نمائی
و میگوئی که طفل یکروزه جواب شما بگوید پس در صدد زجر او شدند که ناگاه عیسی بفرمان
خدای تعالی دهان از پستان بر داشت و روی بدیشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت ای قوم
إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بندهٔ خدایم تقدیم اقرار بعبودیت خدا جهت بطلان قول
کسانیست که دعوی ربوبیت او کردند و همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
چون دانست که جماعت غلات در حق او گویند آنچه در بارهٔ عیسی گفتند و آن حضرت همیشه
میفرمود انا عبد الله و اخو رسول الله و در نگین مبارک خود کنده بود که سبحان من فخرنی بانّی
له عبد پاکست آن خدای که فخر و نازش من آنست که بندهٔ اویم پس انا عبد الله بجهت رد قول
غلاتست و انا عبد الله و اخو رسول الله رد اعتقاد نواصب که بجهت عناد و حسد از مرتبهٔ خلافتش
منع کرده اند و بعد از آن فرمود که این کلمه را کسی دیگر بغیر از من نگوید مگر دروغ گوئی که دعوی مرتبهٔ
خود کند مراد جماعتی اند که بناحق دعوی خلافت رسول خدا کردند و او را در کنج خمول نشانیدند
و باتفاق چنانکه عیسی را پیش از بلوغ تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت
انّی عبد الله و امیر المؤمنین علیه السلام را نیز قبل از بلوغ تکلیف کمال عقل دادند تا رسول صلی الله
علیه و آله او را دعوت کرد و محل مرتبهٔ او قابل دعوت آمد مامور اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی
شد القصه چون قوم از عیسی گفتار انّی عبد الله شنیدند از آن متعجب شدند و گفتند این امری عجیبست

وغریب پس همه متوجه عیسی شدند تا دیگر از وجه صادر شود اتانی الکتاب داده است
خدای مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد در تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آنست
که مرا تعلیم داده است توریت را در شکم مادر وجعلنی نبیا و گردانیده است مرا پیغمبر و بروایت
ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرد و تلاوت انجیل مینمود و باین
معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود که وجعلنی مبارکا و ساخت خدای مرا
با برکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم و بهر موضع که توجه کنم و در روایت صحیح آمده که عیسی
علیه السلم در هر جا که بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات نزد وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی
و اگر جایی که قحط واقع شدی و باران نیامدی ببرکت قدم وی باران آمدی و ارزانی شدی
واوصانی و وصیت کرد و امر فرمود مرا خدای بالصلوة باقامت نماز والزکوة
و بدادن زکوة اگر مالک آن شوم مادمت حیا مادام که زنده باشم مخفی نیست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت که عیسی گفت انی
عبد الله جهة رد غلات و بعد از ان فرمود اتانی الکتاب وجعلنی نبیا جهة رد جهودان
که او را ابن یوسف بخاری می گفتند حضرت امیر نیز فرمود انا عبد الله و اخو رسول الله جهة رد غلات
و نواصب و اما ثانی همچنانکه حق تعالی عیسی را در زمان صغر نبوت داد و او را بر خواندن
انجیل و توریت قدرت داد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نیز در زمان صغر موفق شد بدانستن
علوم شریعت مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که هر چه از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
می شنید حفظ میکرد و هرگز آن را فراموش نمی کرد تا در حق او آمد که اذن واعیة
و اما ثالث که همچنانکه از برکت عیسی اهل مرض شفا می یافتند و ببرکت شاه اولیا اکثر
اهل شرک از مرض کفر و جهالت خلاصی یافتند و بنور هدایت ایمان مستعد شدند و اما
رابع همچنانکه عیسی فرمود اوصانی بالصلوة والزکوة مادمت حیا امیر المؤمنین
علی علیه السلم نیز در عبادت مالی و بدنی تا غایتی بود که در شبانه روزی هزار رکعت نماز می
گذارد و حرص وی بر زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکات داد و در حق او آیه انما ولیکم الله
نازل شد القصه عیسی بعد از ان بجهة تعلیم بندگان از لطف و رفق و حسن سیرت خود
با مادر و سایر بندگان خبر داد وبرا بوالدتی و گردانید خدای مرا نیکوکار بر مادر و مهربان
بر او که رضای او حاصل کنم و از فرمان او سر نه پیچم و دقیقه از دقایق خدمت فرو

نگذارم

نگذارم ولم یجعلنی و نگردانید مرا جبارا گردن کشی که بر بندگان تکبر کنم شقیا
بدبختی که بجهة تکبر فرمان او نبرم یعنی از جبابره و اشقیا نیستم بلکه با جمیع مردمان بطریق تواضع
سلوک میکنم و دایم منقاد او سبحانه والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه
یحیی یوم ولدت روزی که بزادم و یوم اموت و روزی که بمیرم و یوم
ابعث حیا و روزی که برانگیخته شوم زنده در خبرات که روزی یحیی عیسی را گفت
که تو بهتر از منی شفیع من باش نزد خدای در مرتبه بلند و درجه ارجمند عیسی در جواب گفت
تو به از منی زیرا که من سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرد و حق تعالی بعد از قصه ذکر عیسی
رد قول جماعتی که در باره او افراط و تفریط نمودند و بطریق وسط قدم نهادند میفرماید ذلک
عیسی ابن مریم آن کس که ذکر او گذشت و نعت او مذکور شد عیسی ابن مریم است
نه آنکه نصاری وصف او می کنند با ضداد آنچه مذکور شد و بعضی از ایشان مسیح ابن الله
میگویند و جمعی ابن یوسف نجار قول الحق میگوییم گفتنی درست و راست یعنی آنچه در باره عیسی
مذکور شد گفتار درست و راستست الذی از قول حق و راست فیه یمترون در ان شک
دارند و یا منازعه میکنند با یکدیگر در امر او یهودان و میگویند که ساحر کذابست و متولد از یوسف
نجار و نصاری میگویند که ابن الله است بعد از ان تکذیب نصاری و تنزیه خود از بهتان ایشان
میفرماید که ما کان نیست و نشاید لله مر خدا را ان یتخذ من ولد آنکه فرا گیرد فرزند
سبحانه منزه و مبراست او از آنچه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنسیت
و مثلیت منزه است پس الزام ایشان میکند بقوله اذا قضی امرا چون حکم کند خدای به
چیزی یعنی اراده آفریدن چیزی کند فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را
که کن باش فیکون پس باشد بی تاخیر و کسی که قدرت او باین مرتبه باشد
که بلفظ کن ایجاد شیء نماید البته منزه خواهد بود از مشابهتی او از خلق و مبرا از احتیاج در
فرا گرفتن ولد از آبستن کردن اناث و بعد از ان حبیب خود را بدعوت بندگان امر میکند
بقوله وان الله ربی وربکم و بدرستی که خدای بحق پروردگار من و پروردگار
شما فاعبدوه پس بپرستید او را و بپرستش غیر او مشغول مشوید هذا صراط
مستقیم اینست راه راست که موصلست بروضه رضوان فاختلف الاحزاب
پس اختلاف کردند جمیع فرقه یهودی و نصاری من بینهم از میان یکدیگر در باب عیسی

چه یهود ان طریق تفریط گرفتند و او را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت او کردند یا آنکه ترسایان مختلف شدند و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله کردند و یعقوبیه بالوهیت او قایل شدند و ملکائیه گفتند او بنده خداست و پیغمبر اوست فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و بوحدانیت خدا انکار ورزیدند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از وقت حاضر شدن در روز بزرگ یعنی روز قیامت و یا از مشاهده احوال آن روز و یا از شهادت آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان گواهی میدهند أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما یعنی بحشر قیامت حاضر شوند و لیکن سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع نرساند ایشان را از دیدن و شنیدن لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار هوا کرده اند و از دین حق عدول نموده اند ملخص آنست که کافران در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف بآن و این عرفان در آن روز فایده بایشان ندهد وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ در روز ندامت که بدکاران در آن روز حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران نیز ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وقتی که ساخته شود کار یعنی در آن حساب همه خلایق را جمع کنند و حکم صادر شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یعنی جمعی را به بهشت و جمعی را بدوزخ در آرند وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و کفار در غفلت و بیخبرند از احوال قیامت و آخرت وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان نمی گروند باخرت و متعلقان آن روز بصحت در طریق ما و طرق اهل سنت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و همه مردمان از حساب بپردازند حق تعالی مرگ را بصورت گوسفندی سیاه و سفید متصور سازد و بفرماید تا آن را در بهشت میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا رسد که مر گرا می شناسید همه گویند مرگ اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ شما همیشه جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود که وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت

یعنی

یعنی در آن موقف که این گوسفند را بصورت مرگ بکشند اهل دوزخ حسرت خورند و بعد از آن که بهشتیان این را بشنوند چندان فرحناک و شادان شوند که اگر مرگ بودی همه از شادی هلاک شدندی و دوزخیان شهقه زنند که اگر مرگ بودی همه از حزن و الم هلاک شدندی إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هر که را که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم پس هیچ کس باقی نماند در زمین که مالک و متصرف باشد غیر از ما و ملک و ملک همه بما راجع شود و هیچ کس نماند که دعوی ملکی کند چنانکه که حال دعوی میکنند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ یعنی که بجائی که غیر ما مالک امر و نهی نباشد و آنجا جزا بر وفق اعمال بدیشان رسانیم و مرولیت که چون سطوات ازلی از روی هیبت همه مکونات را فانی سازد ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون غیر او سبحانه معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت کمال قدوسی و عز سبوحی خود را جواب دهد که لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصه ابراهیم علیه السلام را بیان می فرماید که تا سالکان نیز باو اقتدا کنند و در طریق نجات سلوک نمایند و میفرماید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد برای قوم خود فِي الْكِتَابِ در قرآن إِبْرَاهِيمَ قصه ابراهیم را که همه اهل ملت بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب و منافقان بدو بفخر زندی و مفاخرت می کنند پس ایشان را از توحید او خبر ده و بگو بایشان که إِنَّهُ بدرستی که كَانَ صِدِّيقًا بود بسیار راست گوینده و این صفت اصلست در نبوت یعنی در اقوال و احوال و امور اعتقاد صادق و مصدوق بود نَبِيًّا پیغمبری بلند مرتبه بود یا خبر دهنده إِذْ قَالَ چون گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود را مراد عم او بود که آزرست و چون در طفولیت مربی او بود او را پدر میگفت و نمی توان بود که مراد پدر نسبی باشد بجهت آنکه بادله ثابت شد که آبا و اجداد انبیا مسلمانند و این قصه در سوره انعام مبین شده پس از جهت عطوفت و مهربانی که بعم داشت فرمود که يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی و ستایش میکنی مَا لَا يَسْمَعُ آن چیزی را که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجا می آوری و پرستش میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمی کند از تو شَيْئًا چیزی را از ضرر و مکروه طبیعت یا نفع نمی رساند

ترا در دفع مضار و جذب منافع پس کسی را پرستش کن که نعمتهای کثیره بتو میرساند و دفع
مضار و مکاره از تو میکند و آن حضرت رب الارباب است که خالق و رازق تست یا أبت ای پدر من
إني قد جاءني بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یأتك آنچه
نیامده است بتو فاتبعني پس پیروی کن مرا أهدك تا بنمایم ترا صراطا سویا راه
راست که سالک خود را زود بمطالب دنیوی و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و اخرت
رستگار گرداند یا أبت ای پدر من لا تعبد الشیطان مپرست دیو را یعنی
فرمان او مبر در نافرمانی خدا که شرکست إن الشیطان بدرستی که دیو سرکش کان
للرحمن هست مر خدای را عصیا فرمان نبرنده و از جمله عصیان اوست که آدم را سجده
نکرده و اولاد او را بر شرک داشت یا أبت إني أخاف ای پدر من میترسم أن
یمسك آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از جانب خدای تعالی بسبب متابعت
تو شیطان را و چون عذاب الهی و عقوبت پادشاهی در رسد فتکون پس باشی
للشیطان ولیا مر دیو را دوست یعنی همنشین او و قرین او در لعن و عذاب
قال گفت آزر با ابراهیم که أراغب أنت آیا روی گرداننده تو عن آلهتي از پرستش
خدایان من و ترک کننده ایشان یا إبراهیم ای ابراهیم لئن لم تنته اگر باز نایستی
از مقاله خود از مذمت بتان و از رغبت بگردانیدن از ایشان لأرجمنك هر آینه دشنام
دهم ترا یا سنگسار کنم تا هلاک شوی یا از من دور شوی و گرد من نگردی و چون با من
در طریق مخالفت سلوک میکنی پس حذر کن از من واهجرني دور شو از من مليا
زمانی دور و دراز پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک گردانم ابراهیم چون از ایمان او نا امید
شد و این کلمات با تهدید از و بشنید بر طریق وداع و مقاله حسنه بسیئه قال سلام
عليك گفت سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون ابراهیم
قصد مهاجرت کرد آزر او را گفت که از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکو و بزرگوار داری ترا فرو
نخواهد گذاشت ابراهیم بایمان او امیدوار شده و سلام کرد و گفت سأستغفر لك زود
باشد که آمرزش خواهم برای تو ربي از پروردگار خود تا شاید که توفیق دهد ترا در توبه و ایمان
و حقیقت آنست که استغفار ابراهیم برای او جهة وعده او بود بر ایمان آوردن چنانکه در سوره
توبه مذکور شد إنه كان بدرستی که هست خدای من بي حفيا بمن در غایت مهربان

واعتزلهم

واعتزلكم و کناره میگیرم از شما مراد آزر ست و امثال آن از بت پرستان یعنی از همه شما
دوری میجویم و کناره میگیرم وما تدعون و از آن چیزی که میخوانید و می پرستید من
دون الله بجز از خدای یعنی بتان مراد مهاجرت اوست از دین ایشان و دیار ایشان وأدعو
ربي میخوانم پروردگار خود را یعنی می پرستم او را بیگانگی عسى ألا أكون
شاید یعنی امیدوارم آنکه نباشم بدعاء ربي و بخواندن و پرستیدن پروردگار خود
شقيا نا امید و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع در گردگار خود و من امید
وارم که از حق سبحانه و تعالی بهره تمام گیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم
آورده اند که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه
سیر میفرموده و بعد از آن باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست
و آتش نمرودی برو سرد شد چنانکه تفصیل آن در سوره انبیا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و بعد از آن با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر میدهد که فلما اعتزلهم
پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و بگذاشت ایشان را
در بت پرستی وما يعبدون و آن چیز را که می پرستیدند من دون الله بجز
از خدای وهبنا له بخشیدیم مر او را از ساره إسحاق ويعقوب فرزندی اسحق
نام از ساره و پس از و نبیره از اسحق که یعقوب نام داشت وكلا جعلنا و همه را گردانیدیم
نبيا پیغمبر خبر دهنده یا برگزیده و با رفعت و تقرب به تخصیص اسحق و یعقوب بذکر جهة
آنست تا ذکر اسمعیل کند و بعد ازین علی انفراده بجهة مزید فضل او ووهبنا لهم و بخشیدیم
مر ایشان را من رحمتنا از بخشش خود سوای اولاد و نبوت از نعم دین و دنیا و گویند
مراد نبوت اولاد و اموالست که با ایشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را لسان
صدق زبان راست عليا در حالتی که بلند بود آن لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای
نیکوست که جمیع اهل ملل از یهود و ترسا و نصاری و مسلمانان ایشان را بآن ستایش میکنند
و بایشان مفاخرت می نمایند و همه دعوی میکنند که ما بر دین ایشانیم و ما بلند گردانیدیم
ذکر ایشان را در میان امت محمد صلی الله علیه و آله که هر کس بوصف جمیل ذکر ایشان خواهد کرد
تا روز قیامت و بعد از آن در میان قصص پیغمبر میفرماید که واذكر و یاد کن ای محمد في الكتاب
در قرآن موسى قصه موسی را إنه كان بدرستی که او بود مخلصا پاک کرده شده

از عیب ونقص یعنی موحدی بود که عبادت او از شرک وریا پاک بود یا من جمیع الوجوه
متوجه حضرت ربوبیت ونفس او ماسوای او پاک وپاکیزه وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده
شده از نزد حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهنده خلق از نزد حضرت عزت ویا بلند قدر وعالی مرتبه
وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم موسی را بگفتار یا موسی انی انا الله رب العالمین مِنْ
جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زبیر الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب میمون
ومبارک وَقَرَّبْنَاهُ ونزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب خود نَجِيًّا درحالتی که راز گوینده
بود با ما مرویست که موسی را بلند گردانیدند وبالا بردند از آسمانی تا بآسمانی واز حجابی تا
حجابی دیگر تا بجای که آواز قلم که توریت بدو نوشته شد بشنید وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم
وعطا فرمودیم او را مِنْ رَحْمَتِنَا از جانب رحمت ومهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را
وزیر ومعاون او گردانیدیم در تدبر وتفکر امور دینیه نَبِيًّا درحالتی که پیغمبر بود یا رفیع القدر
وبعد از آن در بیان حال اسمعیل میفرماید وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ ویاد کن
در قرآن صفت اسمعیل علیه السلم را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست
وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده خدا بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق تعالی ذکر او بصدق
اول از جهت شهرت او بود باین صفت چنانچه مشهور است که با کسی وعده داد که
من درین مکانم تا تو بیائی سه شبانه روز وبقول اشهر یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و
درین مدت جز پوست درخت از خوردنی چیزی دیگر نداشت ونیز در صفت او میفرماید که وَكَانَ
يَأْمُرُ وبود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عباداتست وَ
الزَّكَاةِ وبزکوة که اکمل اعمال مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ وبود نزد آفریدگار خود
مَرْضِيًّا پسندیده وبجهت رسوخ او در استقامت اقوال وافعال بعد از آن سیرت
ادریس را یاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند ومیفرماید که وَاذْكُرْ
ویاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ در قرآن قصه ادریس را که پسر نبیره شیث وجد
پدر نوح است مرویست که سی صحیفه باو نازل شد واول کسی که خط نوشت واز علم نجوم
وکتاب سخن گفت ووضع ترازو کرد واسلحه ساخت وخیاطی کرد او بود ودر جامع الاصول
آورده که ادریس بصد سال بعد از وفات آدم متولد شده إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود
صِدِّيقًا راستگوینده در جمیع اقوال نَبِيًّا خبر دهنده از حق تعالی یا بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ

وبرداشتیم

وبرداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوت ودرجه قربست ویا او را به بهشت
رسانیدیم ویا بآسمان ششم ویا چهارم در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله فرمود که من در آسمان چهارم با ادریس ملاقات کردم وسبب رفع او بآسمان بروایت ابن عباس
آن بود که روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود بعد که میان
من وآفتاب است متاثر شدم آیا آن فرشته را که حامل آفتابست چه حال باشد خدایا ندا
بار آفتاب را بر وی سبک گردان واو را از تاب آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار حق تعالی
اجابت دعای او فرموده روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب بود خود را سبک یافت واثر
حرارت آن را در نیافت سبب آن را از حضرت عزت پرسید خطاب رسید که بنده من
ادریس در حق تو دعا کرد وگفت من اجابت کردم فرشته باجازت او سبحانه بزیارت
ادریس آمد وبعد از ملاقات ادریس با وگفت که چون بملک الموت رسی بگوی تا در اجل من تاخیر
کند ومن وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته گفت هر چه درین باب ممکن باشد
سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود نشانیده بآسمان برد ونزدیک طلوع آفتاب
رسانید وباستدعای ادریس کمیت عمر وکیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید
گفت حکم الهی در بارهٔ این کس که تو میگوئی آنست که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود
چون فرشته باز آمد ادریس نقد حیات بخازن اجل سپرده بود وباز حق سبحانه وتعالی
جان بوی داد واکنون دران موضع با ملائکه بعبادت مشغولست أُولَئِكَ آنها که مذکور شدند از
زکریا تا ادریس الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنانند که انعام کرد حق تعالی برایشان بانواع نعم
دینیه واصناف موهبه معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از میان پیغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ
از فرزندان آدم وَمِمَّنْ حَمَلْنَا واز ذریت آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی
مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلم وآنها غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ واز فرزندان
ابراهیم علیه السلم وَإِسْرَائِيلَ واز ذریت یعقوب علیه السلم وَمِمَّنْ هَدَيْنَا واز آنها
که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا وبرگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت
وکرامت ورسوخ ایمان وطاعت وعبادت إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ هرگاه خوانده می شد برایشان
آيَاتُ الرَّحْمَنِ آیتهای خدای بخشنده در کتابها که بایشان فرود آمده بود خَرُّوا بروی
درافتادند سُجَّدًا درحالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وَبُكِيًّا وگریه کنندگان

از خوف او نزد بعضی مراد بممن هدینا و اجتبینا مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و قوم او و چون قرآن
بر ایشان خوانده می شد بسجده می افتادند و می گریستند و از علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلم مرویست که فرموده که این آیت در حق ما نازل گشته و این شیمه و خصال ماست
مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را به
تکلیف بر گریه دارید و صالح نام مردی فرمود که در خواب دیدم که در نزد رسول قرآن میخواندم
فرمود ای صالح این قراءتست گریه ات کو و شبهه اینست که گریه لازم شوقست در کلام دوست
در حدیث آمده که قرآن بحزن و اندوه نازل شده پس هرگاه که قراءت آن کنید خود را بر حزن
دارید و گریه کنید و بعد از ذکر پیغمبران و صالحان از حال فساق و فجار خبر میدهد که فَخَلَفَ مِنْ
بَعْدِهِمْ خَلْفٌ در رسیدند از پس ایشان فرزندانی که از غایت غفلت و جهالت أَضَاعُوا
الصَّلَوٰةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند آرزوهای
نفس را از معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس روایت کرده که اینها یهود اند که ترک
صلوة مفروضه کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر پدری را حلال دانستند و بروایت مجاهد
و قتاده مراد فساق این امت اند تا روز قیامت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که این در قومیست
که مشغول شوند بیناهای بلند و بزینت بر اسپان منظور نشینند و جامهای مشهور پوشند
فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشند که برسند غَيًّا بجزای گمراهی و تباهی خود و بسزای
بدی و زیان کاری خود از ابن عباس و عطا و کعب مرویست که غی وادیست در جهنم آتش آن
تیزتر و عذاب آن سخت ترست که بنمازان و متابعان شهوات و آرزو را بدانجا برند نظم
کلید در دوزخ است آن نماز که در پس مردم گذاری دراز و بروایت ابن عباس وادیست
در دوزخ که اهل دوزخ از فرط و حرارت آن پناه با خدا آرند و آنجا جای زانی مصر و مدمن خمر خواهد
بود و آکل ربا و کسانی که عاق والدین باشند و گواهی بدروغ دهند و زنی که فرزندی را که از
شوهر نباشد بر شوهر خود بندد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه بازگشته باشد از معاصی وَآمَنَ و ایمان
آورده باشد بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کار شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تایب
مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا در آورده شوند در جنت بفرمان خدای تعالی
و ظلم نمی کنند بر هیچ چیز و بر هیچ کس و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند به بهشت
بفرمان خدای جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتها با اقامتها الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنچنان بهشتی

که وعده

که وعده داده است خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را بِالْغَيْبِ در حالتی که این بهشتها
غایبند از ایشان یا ایشان از آنها غایبند یعنی بوعده صدق الهی تصدیق بآن کرده اند و اگرچه
آن را ندیده اند إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدا آینده یعنی جنات
عدن آینده و محقق الوقوعست و یا مراد بوعده جناتست یعنی مؤمنان آیندگان اند
بآن لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند بهشتیان در آن بهشت لَغْوًا سخنی بیهوده و هرزه
و بیفایده مانند فحش و مزخرفات و اباطیل إِلَّا سَلَامًا لیکن شنوند سلام را از جانب جناب
عزت یا از ملائکه بجهة تعظیم و مکرمت یا از یکدیگر از روی تحیت وَلَهُمْ و مر ایشان را بود
رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعمتهای عظیم فِيهَا در آن بهشتها بُكْرَةً
وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین بهشت روزی ایشان را نعمتهای بهشت خورانند
چنانچه عبادت متنعمانست و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود و مراد از بکرة و عشیا مقدار
این دو زمان است یعنی بمقدار این دو زمان که در دنیا شناخته باشند روزی بایشان دهند
و گویند اگرچه روز و شب نخواهد بود اما علامات باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند
و در تفاسیر آمده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردهای و لبستن درها معلوم می شود و زمان
نهار به برداشتن پردها و گشودن درها و در تبیان البیان آورده که در زمان شب کنیزان بهشت
خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان بهشت و گویند عرب هر که شام و چاشت طعام
میخورد او را منعم میخوانند پس مراد آنست که اهل بهشت متنعمان باشند و نزد بعضی
مراد از بکره و عشا دوام روزیست در جمیع زمان نه در این هر دو وقت معین تِلْكَ آن بهشت
که ذکر کردیم الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ بهشتیست آنچنان بهشتی که میراث دهیم مِنْ
عِبَادِنَا از بندگان خود مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم آن را
بدیشان همچنانکه بر وارث مال مورث باقی ماند و در روایت صحیحه آمده که حق تعالی برای هر
بنده مکلف جایی تعیین نموده در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد و اختیار
طاعت نماید جایی که در دوزخ نام زد او باشد بکافران دهند و چون کافر شود و معصیت
کند جایی که در بهشت نام زد او باشد بمتقیان دهند آورده اند که چون حضرت را از
اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال میکردند آن حضرت میفرمود که فردا بیایید تا جواب
گوییم و کلمه انشاء الله نگفت پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز و قول اشهر چهل

روز جبرئیل نیامد و بحضرت نازل نشد مشرکان کفتند که خدای محمّد را واکذاشت و اورا
دشمن کرفت و حضرت رسالت بجهة این معنی بسیار مغموم بود و چون جبرئیل فرود آمد باو
کفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل کفت یا رسول الله من نیز مشتاق
ملازمت تو بودم امّا درین مدّت از حضرت عزت مرخّص نبودم که نزد تو آیم بعد از ان حق تعالی
بزبان ملائکه حبیب خود را ازین خبر داد که وما نتنزل و فرو نمی آییم ما فرشتکان
الا بامر ربک مکر بفرمان و دستوری پروردکار تو له ما بین ایدینا مر
اوراست آنچه در پیش ماست از اماکن و جهات و کارهای آینده وما خلفنا و آنچه از پس
ماست از امکنه و ازمنه کذشته وما بین ذلک و آنچه در میان ماست که زمان حالست
مراد آنست که در قبضهٔ قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از مکانی بمکانی و زمانی
بزمانی منتقل نمی توانیم شد مکر بامر و ارادهٔ او و بامر اوست حکم در ابتداء آفرینش
و انتهای اجالها و آنچه در حیات ماست وما کان و نیست و نبوده و نخواهد بود ربک
پروردکار تو نسیا فراموش کار یعنی از حال تو آکاه است هرکاه مصلحت تو تقاضا کند
ما را بتو فرستد پس فرو نیامدن ما بتو بجهة عدم امر و مشیّت اوست نه بجهة نسیان
او و چکونه نسیان باو روا باشد و حال آنکه او رب السموات والارض وما بینهما آفریدکار
آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و پرورندهٔ آن نشاید که فراموش
کار باشد فاعبده پس اورا پرستش کن نه غیر اورا واصطبر و شکیبا باش لعبادته
مر پرستش اورا یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت او ثابت قدم باش و بدیر
آمدن وحی و استهزای کفّار دل تنک مباش پس بجهة تقریر امر بعبادت و انکار مثلیّة خود
و اثبات وحدانیّت خود می فرماید که هل تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدای را مانندی که
اورا آله توان کفت یا همنامی یعنی غیر او کسی را الله نام بوده باشد و این از جملهٔ آثار سطوت
الهی و غیرت احدیّت که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله نام و رحمن نه نهاده بلکه آله
کفته اند و چون دانستند که هیچ کس مثل او نیست و هیچ احدی مستحق عبادت نیست غیر از وی پس
چاره نیست از تسلیم شدن مر اورا و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت او
آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد رسول آمد و بر سبیل انکار و استهزا کفت آیا چون
بمیرم مرا از کور زنده کنند و روایتی آنست که استخوانهای پوسیده و ریزیده شدهٔ مرده را

بدست کرفت و نزد رسول آورد و بر دست بمالید تا آرد شد و باد بران دمید تا همچون کرد پراکنده
شده از روی انکار کفت این زنده میشود حق تعالی ردّ قول او کرد و این آیه فرستاد که ویقول
الانسان و میکوید آدمی یعنی ابی که از جملهٔ بنی آدم است ائذا ما مت آیا چون در هر وقتی که
بمیرم و ازین دنیا بیرون روم لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حیا
در حالتی که زنده باشم یعنی چکونه تواند بود که مردهٔ زنده شود و از خاک بیرون آید اولا
یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند آدمی انا خلقناه آنرا که بیافریدیم
ما من قبل پیش ازین ولم یک شیئا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که یاد
آورد این معنی را که ایجاد معدوم است عجیب تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعادهٔ مثل
آنچه دران بود یعنی باید که بیاد آورد از اعراض پس چکونه بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر
خواهد بود بعد از ان جهة تحقیق امر اعادهٔ اجسام میفرماید که فوربک سوکند به پروردکار
تو که بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم آدمیان را والشیاطین
و هم دیوان را که کمراه کننده ایشانند ثم لنحضرنهم پس حاضر کردانیم همه آدمیان را
حول جهنم کرداکرد دوزخ تا سرور و فرح اهل تقوی و سعدا بجهة نجات ایشان از
آنچه ببینند زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بجهة آنکه مشاهده کنند آنچه از برای ایشان
آماده است در دوزخ از انواع عذاب بیشتر کردد پس بجهة این کفار و شیاطین را
در کرد جهنم حشر کنیم جثیا در حالتی که بزانو در آمدکان باشند بجهة هول آنچه بر ایشان ظاهر
شود ثم لننزعن پس بیرون آوریم من کل شیعة از هر کروهی ایهم هر کرا
از ایشان اشد که او سخت تر و بسیار تر باشد علی الرحمن بر خدای عتیا
از روی سرکشی یعنی از هر امتی آنرا که ستیزه کارتر و نافرمان تر جدا کنیم و
بدوزخ اندازیم ندانم تا من حیران کدامم ز مقبولان و محرومان کدامم ز فضل خویش
کن رحمی مرا یارب که انعام تو بر من هست بسیار خلاصهٔ معنی آنست که اوّل رؤسای ایشان
بدوزخ بریم بجهة آنکه هم کمراه بودند و هم کمراه کننده و بعد از ان تابعان ایشان را
ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم بانکه ایشان اولی بها سزاوارترند
بدوزخ صلیا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست اورا جدا باید
کرد و در آتش افکند بشدّت عذاب اورا معذّب ساخت وان منکم و نیست

از شما آدمیان هیچ کس اِلّا وَارِدُهَا مگر که رسنده است و گذارنده است بدوزخ امّا چون
مؤمنان بدو گذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم سرد و افسرده شد جابر انصاری
رحمة الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت فرمود که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال
کنند که نه حق تعالی وعده فرموده بود وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چگونه بود که ما آتش
دوزخ ندیدیم فرشتگان گویند که شما گذر کردید در دوزخ امّا آتش آن بسبب نور ایمان
بر شما مرده گان است ورود مردمان بدوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزم و
قطع کرده است از آن مَقْضِيًّا حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع
خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنان را که پرهیز کردند از شرک و معاصی
یعنی بیرون آوریم ایشان را از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را که اهل
شرک و کفرند فِيهَا در آن آتش جِثِيًّا در حالتی که بزانو در آمدگان باشند از شدت
و هول آن جابر بن عبدالله انصاری گفته که این هر دو گوش من کر باد که اگر از رسول نشنیده
باشم که میگفت ورود بمعنی دخول است و هیچ بر و فاجر نماند مگر که در دوزخ در آید
لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن
مؤمنان را از دوزخ بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند یعلی بن منبه از رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود روز قیامت دوزخ بانگ و فریاد کند و گوید مر مؤمن را
که بگذر از من که نور تو آتش مرا فرو نشاند عبدالله بن مسعود از رسول صلی الله روایت
که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه چون
باد وزنده و گروهی چون اسپان دونده و بعضی چون پیاده و برخی افتان و خیزان
فرشتگان گویند که بار خدایا ایشان را بسلامت نگاه دار و ابوسعید از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه از سوختگی
چون انگشت شده باشند و بعد از آن فرمود که خلایق در قیامت همچو طبقات
مختلف باشند یعنی بعضی بیحساب به بهشت روند و آنها پیغمبران باشند و دیگران را
حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد ایشان را نیز به بهشت برند
و اگر حسنات و سیئات برابر شود بر ایشان نیز رحمت کند و عفو فرماید به بهشت برد
و یا آنکه من ایشان را شفاعت کنم و یا دیگری از اهل شفاعت و اگر هیچ کدام ازین نباشد

ایشان را

ایشان را بدوزخ برند و بقدر سیئات ایشان را عقوبت کنند و آنگه به بهشت در آرند
و چون اراده الهی تعلق گیرد بآنکه ایشان را از دوزخ بیرون آرد بمالک امر فرماید که تا هوای
دوزخ را صافی کند و از کدورات دود پاک گرداند منافقان از درکه اسفل نگاه کنند مؤمنان را
بینند بر سبیل طعنه ایشان را گویند نه شما نماز گذاردید و روزه داشتید مؤمنان
گویند بار خدایا ما را از طعنه دشمنان طاقت طاق شده حق تعالی جبرئیل را امر کرد
که برو و مؤمنان را از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید و جمعی بسیاری از دوزخ بیرون
آورد دیگر باره به جبرئیل ندا رسد که برو و هر که در دل او مثقال ذره ایمان هست و در همه
عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ بر آن و جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنان را از
دوزخ بیرون آورد و در آنجا نمانند مگر کافران پس مؤمنان را بیارند بچشمه که آنرا
عین الحیوان گویند و ایشان را در آن چشمه در آرند و همه سیاهی اعضای ایشان
زایل شود امّا نشانه در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت ایشان را به بینند گویند اینها اند
که از دوزخ بیرون آمده اند حق تعالی نیز آن نشانه را زایل گرداند و بعد از آن از عناد اهل
کفر خبر میدهد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای
ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که هویدا و روشنند در اعجاز و اظهار قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
گویند آنان که نگرویده اند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند از
فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل شرک بدرویشان اهل ایمان و اسلام گویند که
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه کافر و مؤمن خَيْرٌ مَقَامًا بهترند از
روی مقام و مسکن وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکو از روی مجلس و محفل یعنی ما را منازل
خوب و اماکن ارجمند است و همه اسباب معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین
و آراسته بر حسب مدعا چه اهل مجلس ما همه صنادید قریشند و اشراف عرب و شما
مبتلا بضیق معیشت و بی برگ و بینوا و اهل مجلس شما موالی و ضعفا مخلص
سخن که چون کفار بشنوند آیات واضحات قرآنی را و عاجز شوند از معارضه و
ابطال آن متمسک شوند بافتخار آنچه ایشان راست از محظوظ و استدلال کردن
بزیادتی حظ ایشان در آن بر فضل مرتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند
که چون در دنیا حال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال ما از شما بهتر است حق تعالی

بنای مباهات وافتخار ایشان درهم شکسته بر سبیل تهدید فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا
وبسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند
در زمان وجد برحسب وَاقع هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر بودند از روی
متاع خانه که آرایش منازل بر ایشان باشد وَرِئْيًا ونیکوتر از ایشان از روی هیئات و
منظر پس همچنانکه از منازل و اموال وحسب ونسب وحسن جمال وحال دافع هلاک
ایشان نشد وهم بچنگال نکال وعقاب گرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب ما بر
ایشان نازل گردد ومسکن ومجمع وتنعم ایشان فایده بر ایشان نرساند وعذاب را از ایشان
باز ندارد بلکه هم بهلاکت دنیوی واخروی گرفتار گردند مرویست که نصیر بن حارث
واصحاب او مویهای سر خود را شانه می کردند ورویهای خود را بروغن صفا میدادند
وجامهای فاخر میپوشیدند وبر اسبان دونده جهنده سوار می شدند وبهیئت
حسن صورت وجمعیت ورفاهیت خود بر اصحاب رسول افتخار می کردند حق تعالی این
آیت را در بارهٔ ایشان نازل ساخت وبعد از آن بجهة بیان اینکه تنعم وکثرت اموال ایشان
بر سبیل استدراجست نه اکرام ودیگر اینکه عیار کار روبار بر فضل ورفعتست در آخرت
که دار بقاست نه دنیا که دار فناست میفرماید که قُلْ بگو ای محمد ایشان را که بمال ومنال مفتخرند
که غره مشوید وآن را سبب اکرام خود مگردانید ومدانید زیرا که مَنْ كَانَ فِي
الضَّلَالَةِ هر که باشد در گمراهی ودوری از راه صواب وطریق حق وصراط مستقیم
فَلْيَمْدُدْ پس باید که باز کشد این خبر است در صورت امر یعنی ممتد میسازد
لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا مر او را خدای باز می کشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی ومهلت
میدهد او را بطول عمر وتمتع بآن حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند مَا يُوعَدُونَ
آنچه بیم کرده می شوند بآن إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل واسیری وغلبهٔ
اهل اسلام بر ایشان وَإِمَّا السَّاعَةَ ویا روز قیامت بمشاهدهٔ ایشان بانواع رسوائی
وعقاب ونکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند بمعاینه این را
که مَنْ هُوَ شَرٌّ کیست بدتر از آن دو گروه مَكَانًا از روی مکان یعنی
عکس آنچه تصور کرده باشند به بینند چه جای مؤمنان در جانب جنان باشد
وماوای ایشان در درکات نیران وَأَضْعَفُ وبدانید که کیست ضعیف تر
جندا

جُنْدًا از روی سپاه یعنی دوستان ومددکاران چه اهل ایمان را خدای وملائکه وانبیا
یار ومددکار باشند ومشرکان را مطلقا یار ومددکار نباشد وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا
ومی افزاید خدای در دنیا آنان را که راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودن ایشان را یعنی
آنانکه گرویده اند بآنچه قرآن نازل شده حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق خبری دیگر که منزل
میشود بر ایشان زیاده میکند ویا زیاده می سازد آنان را که تصدیق کرده بآیت منسوخ
هدایت ایشان را بآیت ناسخ ویا می افزاید هدایت ایشان را بمعونت بطاعات وتوفیق
در طلب مرضات بر عکس کفار که ایشان را در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد ومدد توفیق
نمی دهد بجهة فرط عناد واستکبار ایشان وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وعملهای شایسته
پایدار که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجگانه یا تسبیحات چهارگانه وامثال
آن از انواع طاعات خَيْرٌ بهتر است مر ایشان را عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار
تو ثَوَابًا از روی پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا بهتر است از روی بازگشت یعنی اگر
کافران را در دنیا جاه ومالست در آخرت حزن واندوه ووبال ونکال خواهد بود اما مؤمن
هم در دنیا هدایت دارد وحمایت وهم در آخرت ثواب ابدی خواهد داشت وهم حسن سرمدی
در صحیح مسلم بخاری مذکور است که خباب بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وایل
سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم گفتم گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد
کافر شوی خباب گفت لا والله هرگز کافر نشوم بآن حضرت نه زنده ونه مرده ونه روزی
که مبعوث خواهم شد عاص از روی استهزا وسخریت گفت آن روز که برانگیخته
شوی بیا ووام خود را بستان از من که اگر آنچه تو گوی حق است مرا از تو افضل خواهم
بود ومال وفرزند من بیشتر حق تعالی این آیه فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا
دیدی آن را که نگروید بِآيَاتِنَا بآیتهای ومعجزهای ما یا بآیت قرآنی یا بدلایل وحدت
وَقَالَ وگفت بخدا سوگند که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هرآینه داده شوم یعنی بمن
دهند مَالًا وَوَلَدًا مال وفرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب
ولوح محفوظ را مطالعه کرده واین سخن را از آنجا دانسته وبجهة این سوگند میخوری
که مرا در آخرت مال وفرزند خواهد بود أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ
عَهْدًا نزدیک خدای عهدی وپیمانی بمدعای خود چه علم او بدعوی که می کند از این

دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمهٔ شهادتست و عمل صالح چه وعدهٔ
خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست بر او سبحانه یعنی آیا او بکلمهٔ شهادت
معترف شده و اعمال صالحه ازو بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال و ولد باو
دهند و مرتبهٔ او زیادت کردانند از دیگران کَلَّا نه چنانست که او میگوید و تصور میکند
سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم مَا يَقُولُ آنچه میگوید یعنی حفظه را امر
کرده ایم که قول او را ثبت کنند در نامهٔ کردار او تا جزا و سزای گفتار باطل او را در کنار او
نهیم و بسبب این قول کاذب وی را در سلسله و غل کشیده بانواع عذابش معذب کنیم وَ
نَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای او عذاب مِنَ الْعَذَابِ از عذاب و عقاب مَدًّا باز کشیدنی
یعنی دراز کردانیم مدت عذابی را که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده سازیم برین وجه که
عذابی بر بالای عذاب او رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا
يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهد داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و باید ساخت
با مرا یعنی بوقت مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا تنها یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند
قرین او باشد وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کافران و مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از
خدای آلِهَةً خدایان یعنی اصنام و ملائکه و غیر آن لِيَكُونُوا تا باشند این
معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشان را عزت و ارجمندی یعنی تا به شفاعت ایشان مغرور کردند
نزدیک خدای کَلَّا نه چنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد بوسیلهٔ آلهه خود
سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر نشوند
بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار
کردند و کفار چون بدی عاقبت خود را به بینند انکار شرک خود کنند و منکر شوند
باینکه آلههٔ باطله خود را پرستیده اند وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا و باشند معبود
ایشان بر ایشان دشمن و مخالف یا بسبب مذلت و خواری ایشان نه باعث عزت و
ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد ازین برسول خطاب میکند و میفرماید که أَلَمْ
تَرَ آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته که أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ
بدرستی که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناکرویدکان یعنی ما دیوان را
با ایشان کذاشتیم بر وجهی جبر و قهر که منافی تکلیفست و منع ایشان نکردیم تا قرین و رفیق

ایشان

ایشان شده تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشان را أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند
ایشان را بر معاصی فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان و تعجیل مکن بعذاب ایشان
إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ اینست جز این نیست که می شماریم برای ایشان ایام اجل ایشان را
عَدًّا شمردنی که دران غلط نیست و هرگاه آن ایام منقضی کردد بدیشان فرود آید
آنچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوش حال باش و تعجیل منمای در نزول
عذاب بر ایشان که ما البته جزای ایشان خواهیم داد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ و در
روزی که فراهم آوریم پرهیزکاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی خداوند بسیار
بخشاینده که ایشان را مستغرق رحمت خود ساخته وَفْدًا در حالتی که وارد شوندگان
باشند بر او سبحانه یعنی بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند همچنانکه
وافدان را بدرگاه ملوک می برند بر وجه اکرام و تعظیم و یا در حالتی که سواران باشند
بر ناقهای بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایتست که فرمود بخدا سوگند که ایشان را حشر نکنند بر قدمها یعنی پیاده بلکه محشور شوند
بر بالای شتران که پالانهای ایشان از زر باشد و بر بالای اسبهای نجیب که زینهای
آنها از یاقوت باشد تا آنچنان ایشان را به بهشت در آورند و اگر خواهند طیران کرده بر موضع
خود نشینند و صاحب ابن محمد نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت
فرمود که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود ای علی چون مؤمنان
از موقف حساب باز کردند فرشتکان باستقبال ایشان بیرون آیند با شترانی
که پالانهای ایشان از زر باشد و مهارها از زبرجد بر مرکبهای حلهها افکنده که قیمت هر یک
از آن از همه دنیا بیشتر بود هر مؤمنی را حلهٔ از آن بپوشانند و بر مرکبی نشانند و مرکبان
ایشان روی به بهشت آرند چون بدر بهشت رسند رضوان با تابعان خود باستقبال
ایشان بیرون آیند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
و برانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند وِرْدًا در حالتی
که تشنکان باشند یعنی ایشان را تشنه و پیاده بدوزخ کشیم لَا يَمْلِكُونَ
مالک نباشند و نتوانند هیچ کدام از مردمان الشَّفَاعَةَ درخواست هیچ شفیعی مر
ایشان را إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزد خدای

عهداً ایمانی برای شفاعت که آن عمل صالح است چه اهلیت شفاعت برای عاصیان
شفاعت میکنند و هیچ کس دیگر نتواند که شفیع شخصی باشد مگر که از خدای تعالی دستوری یافته
باشد و از عبدالله مسعود روایتست که گفت من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت
صحابهٔ خود را که آیا نمی توانید بود هیچ کدام از شما که فرا گیرد هر بامداد و شبانگاه نزد خدای
عهدی گفتند چگونه یا رسول الله فرمود باین طریق که هر صبح و شام بگوید که اللّهمّ یا فاطر
السّموات والأرض عالم الغیب والشّهادة الرّحمن الرّحیم انّی اعهد الیک
فی دار الدّنیا بانّی اشهد ان لا اله الّا انت وحدک لا شریک لک وانّ
محمّداً عبدک ورسولک وانّ السّاعة اتیة لا ریب فیها وانّک تبعث
من فی القبور وانّ الجنّة حقّ وانّ النّار حقّ وانّ البعث حقّ والحساب
حقّ والقدر والمیزان حقّ وانّ الدّین کما وصفت وانّ الاسلام
کما شرعت وانّ القول کما حدّثت وانّ القرآن کما احدثت وانّک
انت الله الحقّ المبین جزی الله عنّا محمّداً خیر الجزاء وحیّی محمّداً وآله
بالسّلام اللّهمّ یا عدّتی عند کربتی ویا صاحبی عند شدّتی ویا ولیّ
نعمتی الهی واله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانّک ان تکلنی الی
نفسی اقرب من الشّرّ وابعد من الخیر وآنس فی القبر وحشتی واجعل لی
عهداً یوم القاک منشوراً چون این کلمات بخواند هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گیرد
نزد خدا عهدی پس ملائکه مُهری برو نهند و در زیر عرش به نهند و چون روز قیامت شود
منادی ندا کند که کجا اند آنانکه ایشان را نزد خدا عهدیست تا ایشان را به بهشت در آرند
پس این عهدنامه بدست آن کس دهند و او آن را بخواند بداند که آن عهد خداست که فرموده الّا
من اتّخذ عند الرّحمن عهداً پس او را به بهشت برند و همین عهدنامه را ابی عبدالله علیه السّلام
از آباء کرام خود نقل فرموده تا بپیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایتست
که این عهدنامه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم گرفته ام و آن حضرت از جبرئیل وَقالوا و گفتند
کفار بنو ملیح و یهود و نصاری اتّخذ الرّحمن ولداً فرا گرفته است خدای فرزند یعنی
ملائکه و عیسی و عزیر را بفرزندی گرفته پس ای محمّد بگو در جواب ایشان که لقد جئتم بدرستی
که آمد برای کافران جاهل شیئاً ادّاً چیزی بغایت زشت یعنی سخن زشت و بی ادبانه

تکاد

تکاد السّموات نزدیک شد که آسمانها یتفطّرن شکافته شوند منه از عظمت
این سخن وتنشقّ الارض و باز شکافته شود زمین وتخرّ الجبال و بیفتد کوهها و شکسته
شوند و فرو ریزند هدّاً فرو ریختنی شکستنی یعنی پاره پاره گردند ان دعوا جهة آنکه خواندند
للرّحمن ولداً مر خدای را فرزندی یعنی اسناد ولد باو کردند از ابن عباس و ابیّ بن
کعب مرویست که چون کفار این کلمه بگفتند آسمان و زمین و جملهٔ آفریدها از انس و جنّ بترسیدند
و همه فرشتگان بغضب آمدند و دوزخ بفریاد آمد وما ینبغی و نسزد و سزاوار نباشد
للرّحمن مر خدای را ان یتّخذ ولداً آنکه فرا گیرد فرزندی چه این از قسم مستحیلاتست و از
دایرهٔ امکان بیرون زیرا که آن ولادتیست که معروف است و شبهه در استحالهٔ آن نیست
و یا تبنّی و آن نمی باشد مگر در آنچه از جنسی متبنّی باشد و قدیم تعالی از جنسیت منزّه
است بعد از تصریح باین مدّعا میفرماید که ان کلّ من فی السّموات والارض نیست هر که در
آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و ابالسه و غیر آن از جملهٔ موجودات الّا آتی الرّحمن
مگر آینده اند در قیامت بسوی جزای رحمن عبداً در حالتی که بنده باشد یعنی که مملوک او سبحانه
باشد و بطریق عبودیت و انقیاد و مذلّت و خضوع باو رجوع نمایند پس همه محکوم و
مربوب وی باشند و هیچ معبودی غیر از او نباشد مگر که او مقرّ و معروف باشد بعبودیت
و بندگی و دعوی چیزی نکند که کفّار نسبت باو میدهند از الوهیّت و معبودیت غیر او
لقد احصیهم که او سبحانه حصر کرده است همه ایشان را یعنی علم او بجمیع آنها احاطه
کرده است بحیثیّتی که هیچ فردی از افراد مکوّنات نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون
باشد وعدّهم شمرده است باشخاص و اقوال و احوال ایشان را عدّاً شمردنی پس هیچ
چیز از احوال و اعداد ایشان بر او مخفی نباشد وکلّهم آتیه و همه ایشان آیندگانند
بوی یعنی رسندگان بجزای وی در موقف حساب یوم القیامة در روز رستخیز
فرداً در حالتی که تنها باشد بی اتباع و انصار پس هیچ شیئی از مخلوقات هم جنس او نباشد
تا او را ولد گیرد و هیچ مناسب او نبود تا او را شریک خود گرداند و بعد از آن در بیان حالات
اهل ایمان میفرماید که انّ الّذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
وعملوا الصّالحات و کرده اند کردارهای شایسته سیجعل لهم زود باشد که بگرداند
یعنی احداث کند برای ایشان الرّحمن خدای بخشاینده ودّاً دوستی در دلهای مردمان

یعنی محبت و مودت آنها را در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن از قرابت و صداقت
بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتداءً و این کرامتیست مخصوص باولیا که حق تعالی
ایشان را بآن اختصاص فرموده و بجهت اکرام آنها همچنانکه ترس را در دلهای دشمنان
افکند بجهت اظهار قهاریت و غالبیت خود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که ابو جعفر
علیه السلم فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را امر کرد که ای علی
دعا کن که بارخدایا برای من عهدی نزد خود پیدا کن و از برای من بدید آور محبت و مودت را
که در دلهای مؤمنان است پس امیر المؤمنین علیه السلم دعا کرد و فرمود حق تعالی این آیه فرستاد
و این روایت از ابن عباس و جابر ابن عبد الله و براء بن عازب نیز مرویست و از پنجاست
که هیچ مؤمنی نیست مگر که دل او مملوست از محبت و مودت آن حضرت مراد محبت مؤمنانست
بایکدیگر زیرا که حق تعالی محبت و الفت جمیع اهل ایمان را در دلهای صالحان نهاده و در حدیث
وارد شده که هیچ بنده دل خود را متوجه حق سبحانه نسازد مگر که او سبحانه دلهای جمیع
اهل ایمان را بجانب او مایل سازد و رافت همه را روزی گرداند تا همه کس او را دوست
داشته باشند ربیع بن انس نیز از پیغمبر صلی الله روایت کرده که چون حق تعالی مؤمنی را
دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان بنده را دوست میدارم تو هم او را دوست
دار جبرئیل او را دوست می گیرد و منادی ندا کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان
اهل آسمان بدانید که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد شما نیز او را دوست گیرید پس جمیع
اهل آسمان او را دوست دارند و آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا همه اهل زمین دوست
دار او شوند و یا مراد از آیه آنست که حق تعالی محبت اهل ایمان را در دلهای مخالفین
و دشمنان دین افکند تا دین اسلام قوت یابد و یا در آخرت محبت را در قلوب جمیع مؤمنان
افکند و حقد و غل را از خاطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند مانند محبت
والد نسبت بولد و مؤید قول اول قولست روایت صحیحه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم که
فرمود که اگر این شمشیر خود را بر بینی مؤمن زنم تا که مرا دشمن گیرد هرگز دشمن من نشود و اگر
همه دنیا را با همه آنچه در وست بر منافق افاضه کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند
با من و این بجهت آنست که حکم الهی در ازل تعلق گرفته و بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نیز جاری گشته که فرمود یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست نگیرد بعد از ان

حبیب

حبیب خود را میفرماید که تبلیغ رسالت کن بمردمان آن را که بر تو منزل گشته و ایشان را بآن
بشارت ده و بیم کن فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم آن را بِلِسَانِكَ
بزبان تو که لغت عربیست یعنی برای تو آسان گردانیده ایم بلغت تو لِتُبَشِّرَ بِهِ
پس مژده دهی بآن الْمُتَّقِينَ پرهیزکاران را که از شرک و عصیان اجتناب
نموده اند و بدایره ایمان در آمده وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کن بآن قَوْمًا لُدًّا گروه ستیزه کنندگان را
که بجهت فرط خصومت لجاج و جدال کننده اند مراد اهل مکه اند که در غایت عناد و خصومت
و لجاج بودند پس در تهدید کفار مکه میفرماید که بجهت فرط خصومت و لجاج جدال کننده اند
وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکه مِنْ قَرْنٍ از
اهل زمانی یعنی در هر قرنی از قرون جمعی از مشرکان را هلاک ساختیم هَلْ تُحِسُّ هیچ
می بینی و می یابی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ از آن هیچ یکی را أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ
یا می شنوی مر ایشان را رِكْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آید
همه هلاک شوند نه از ایشان شخصی ماند که کسی او را بیند و نه آوازی که کسی او را بشنود
بلکه قهر الهی هیچ کدام در نساخت و همه کس را بدست هلاکت در کنج خموشی نشاند بر
وجهی که گویا هرگز نبوده اند و آنانکه بمال و منال و عدد و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب در پیش
بوده اند و خصومت ایشان بیش و چون حال ایشان باین طریق بود پس مآل اینها نیز چنین
خواهد بود سورة طه مائة خمس و ثلثون آیه مکیة ابی بن کعب از سید عالم
صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی ثواب مهاجر و انصار در قیامت
باو عطا فرماید و ابو درداء از آن حضرت نقل کرده که حق تعالی سوره طه و یس را قراءت کرده پیش
از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملائکه او را از او سبحانه استماع کردند گفتند خوشا حال امتی
که این هر دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه‌هایی که حامل آن باشند و خوشا زبانهایی که بآن
تکلم کنند و حسن بصری نیز از آن حضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند
مگر سوره طه و یس و اسحق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که آن حضرت فرمود که ترک
مکنید قراءت طه را بدرستی که حق تعالی دوست میدارد این سوره را و هر کس که قراءت آن
کند و بدان مداومت نماید نامه اعمال او را بدست راست او دهند و آنچه در اسلام از و صادر شده
محاسبه نه نمایند و چندان ثواب باو دهند که بدان خشنود گردد ان شاء الله تعالی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ طٰهٰ اسم این سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسماء
الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی یا اسمی از اسماء خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله چنانکه مزمل و مدثر
و حرف ندا محذوفست یعنی یا طه و یا اشارت است بدو صفت که طالبست و هادی یا طاهر
بذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل هادی بهدایت او
بقرب حق یا طالع شفاعت و هادی بشریعت و در تبیان آورده که طه تقسیم همت بطول
و هدایت الهی یا بطینت پاک و همت عالی و بهمت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و در
تفسیر اهل البیت علیه السلم مذکور است که از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که طه سوگندست
بطهارت اهل بیت رسول کقوله تعالی وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و گویند که اشارت بطوبی و
هاویه که حق تعالی باین هر دو سوگند یاد کرده و بروایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست
که معناه طوبی لمن هدی یعنی خوشا کسی که راه راست یافت و در زاد المسیر آورده که طا
طیبه است که مدینه است و ها مکه و حق تعالی باین دو حرم محترم سوگند یاد کرده و در بعضی دیگر
از تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج و مجموع چهارده باشد و ماه را در شب
چهاردهم مرتبهٔ بدریت است پس معنی آنست که ماه شب چهارده و بدریت اشارتست
بکمال مرتبهٔ جامعیت آن حضرت و نزد بعضی از علمای اشارتست بعدد ائمه اثنا عشر
و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین که هادیان صراط مستقیم اند و گویند طه در
اصل طاها بوده که امرست از وَطَأَ یَطَأُ و ها راجعست بارض و همزه بجهة خفت مبدل شده بالف
یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت اداء نماز و صورت این حال برین وجه بوده
که در اول اسلام چون حضرت در شب بتهجد برخواستی بر یک پای استادی تا ریاضت او بیشتر
شود و سبب زیادتی مثوبت او شود و مزیت قرب او بحضرت عزت و بدین سبب پشت پای
مبارکش ورم کرد و حق تعالی این سوره را فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی بسپر هر دو کف
پای خود را بر زمین و بروایت ابن عباس طه بلغت صبه بمعنی رَجُلْ است یعنی ای مرد مرویست که
چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت آن حضرت بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت
وی را گفتند شقی محمد بربه محمد رنجور و بدبخت گشته بسبب پروردگار خود بترک دینها
و خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن فرو نیامد مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد
آیه آمد که طه یعنی ای مردی که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم

حال

عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقَىٰ تا در رنج افتی و بسبب آن خواب نکنی و بجهة قیام
در نماز الم و ورم بپای مبارکت رسد از ابو عبد الله علیه السلم نیز مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله در شب یکپای را برداشتی بجهة زیادتی تکلیف و مشقت حق تعالی این آیه فرستاد و این
رنج و تعب را از و برداشت مغیره روایت کرده که آن حضرت چندان بپای ایستادی که هر دو
پای مبارکش ورم کردی وی را گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی ترا آمرزیده است تو این همه
رنج چرا بر خود می نهی و این همه تعب چرا می کشی فرمود آیا خدا را شکر نکویم و بنده شاکر
او نباشم حق تعالی این آیه فرستاده تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب آن حضرت
بجهة فرط تاسف او بود بر کفر قریش و فرط عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج
و تعب افتی بجهة کثرت تاسف و اندوه خوردن بر شدت کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن
ایشان قرآن را إِلَّا تَذْكِرَةً مگر که فرستادیم آن را بر تو بجهة پند دادن تو لِمَنْ يَخْشَىٰ
هر آن کس را که بترسد یعنی در دل او خوف و رقت باشد تا بهم کردن تو متاثر گردد و فرو فرستاده
شده است قرآن بتو تَنْزِيلًا فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آن کس که بیافرید
زمین را وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى و آسمانهای بلند را و آن کس الرَّحْمَٰنُ خداوند بسیار بخشایش است
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ بر عرش مستولیست یعنی عرش با این همه عظمت مخلوقست
و در تحت امر او جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست
آنچه در آسمانهاست از مبدء متساویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان هر دو است از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی و غیر آن
از مخلوقات وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ و آنچه در زیر طبقات خاکیست و آن موضعیست
که صخرهٔ صما بر بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در تیسیر و غیر آن
از تفاسیر آورده که وهب بن منبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود
که هفت زمین بر دوش فرشته ایست که هر دو قدم او بر صخره ایست و صخره بر شاخ
گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی و ثبوت ماهی بر بحر و بحر بجهنم بر متن ریح و
ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری
جز خداوند نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهیست و ماهی بر روی آب و هر دو
طرف ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده و شکم ماهی در زیر دریا در سنگیست

سبز که سبزی آسمان ازان است و آن سنک بر کاو یست و پای کاو بر ثری و زیر ثری را
کس نداند بغیر از حق تعالی و آن کاو دهن باز کرده تا بوقت قیامت چون همه دریا یکی شوند همه آب   قیاهم
آن دریاها بشکم آن کاو رود و دریاها خشک کردند حاصل که حق تعالی مالک جمیع مکونات است و مدبر
همه ممکنات پس آیات مذکوره دالند بر کمال قدرت و ارادت او سبحانه بعد از اثبات قدرت
خود در بیان علم میفرماید وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن او را و آواز بلند کنی
فَإِنَّهُ پس بدرستی که او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَأَخْفَى و آنچه پوشیده
تر است ازان پوشیده یعنی مبالغه منمای در رفع صوت بذکر و دعا زیرا که اگر بجهر او را نخوانی
میداند سر را و پوشیده تر آن را سر آنست که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه نمیداند
که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که باکسی کویند پنهانی و اخفا آنکه در دل نهان دارند و یا سر در
موجودات و اخفی در معدومات و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست
که سر آنست که اخفای آن کنی در نفس خود و اخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید اگر
آشکارا سازی ذکر خدا را و خواندن او را پس بدانکه او بینیاز است از جهر تو چه او میداند سر را
و آنچه اخفی ازانست و بعد از بیان اجتماع صفات الوهیت خود ذکر تفرد خود می نماید بآن صفات
و توحد آن بآن سمات و میفرماید که اللَّهُ خدای بحق لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزاوار
پرستش باشد مگر او سبحانه که مستجمع صفات مذکوره است لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده امام علی موسی الرضا علیه السلم از آبای کرام خود
صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود که من از رسول خدای
صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که حق تعالی را نود و نه نام است مشهور است که هر که او را
بشمرد البته در بهشت داخل شود معنی حدیث باین راجعست که هر که خدای را بوحدانیت بشناسد
و بآن تصدیق کند و اسماء مذکوره را بقصد تعظیم و اجلال او بر زبان راند در بهشت داخل
شود و شبهه نیست که این مشروطست بولایت علی ابن ابی طالب و سایر ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین و حدیث مشهور که حبّ علی حسنة لا یضرّ معها سیئة
و بغضه لا تنفع معها حسنة مصرحست باین و نیز از امام رضا علیه التحیة و الثنا
مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله الا الله حصن منست هر که در حصن من در آید از عذاب
ایمن کردد یکی از مجلس برخواست و کفت بنا برینکه هر که در جمیع عمر خود یکبار قایل این کلمه شود

از عذاب

از عذاب خدا ایمن کردد حضرت فرمود که بشروطها بشروطها بشروطها و انا من شروطها یعنی سه بار تکرار
فرمود که این مشروطاست بشرط چندی و محبت من از جمله شرطهای آنست بعد ازان حق تعالی
قصه موسی را که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف رسالتست برای حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله میفرماید تا در تحمل شدائد و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید
وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای تقریر
کلام است یعنی بتحقیق که آمد بتو حدیث موسی و آن اینست که إِذْ رَأَى نَارًا چون دید موسی آتش را
مراد آتش طور است و آن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید که تا بمصر رود و مادر
و برادر خود به بیند شعیب اجازت داده اهل او را با او با جمعی رفقا روان کرد و صفورا را که دختر
شعیب بود و زن او بر دراز کوش سوار کرده پیشاپیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر او نیفتد
و در شب جمعه که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید راه را کم کردند چون نزدیک وادی
ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل بدید آمد و باتش محتاج شد موسی علیه السلم چندانکه
سعی فرمود از سنک و آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شد و آتش زنه را از دست
بینداخت آن سنک و آهن باواز آمدند که ایموسی ما مامور خداوندیم و بی حکم او هیچ کاری
از ما نیاید و ما حکم شده که امشب آتش ندهیم و هر آتشی که در عالم است امشب فرو نشانند
موسی درین امر متحیر فرو ماند که ناکاه از دور آتشی بدید فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا
پس کفت مر اهل و عیال خود را که درنک کنید درهمین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستی
که من دیدم بی شبهه نَارًا آتشی که مانوس و مرغوب نیست لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید که من بیاورم
برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ ازان آتش شعله در سر چوب یا نی یا فتیله کرفته یا ورم أَوْ أَجِدُ یا شاید
که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آتش هُدًى راه نمائی که ما را بشارع رسا ند چه غالب
آنست که کسی نزد آن خواهد بود پس کسان خود را بکذاشت و تنها بجانب آن آتش روان شد
فَلَمَّا أَتَاهَا پس آن هنکام که سر تا پای درختی که عناب بود یا عوسج فرو کرفته و در حوالی آن آتش
هیچ کس آنجا نبود متحیر شد و از روشنی و سبزی درخت متحیر بود که ناکاه نُودِيَ يَا مُوسَى ندا
کرده شد که ایموسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که منم پروردکار تو یعنی شک مکن و متیقن باش
بآنکه منم آفریدکار تو ام بحق آورده اند که چون بموسی ندا رسید با خود کفت که آیا سخن کوینده
چه کس باشد آواز آمد که انی انا الله ربّک منم پروردکار تو شیطان بوسوسه او درآمد که شاید

این کلام ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام خداست چه آواز را از جهات و جمیع اعضا
می شنوم و مرویست که چون موسی نزدیک شجره رسید درختی سبزی دید که از زیر
و زبر او آتش سفید برافروخته و آواز ملائکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند و نوری عظیم
از آنجا تا باسمان تتق بسته نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت را
میسوخت چون آن بدید بیهوش شد حق تعالی دل او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب و غرایب
بیتاب نشود و بعد از آن ندا رسید که ای موسی چون باین موضع رسیده فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ
دور افکن از پای خود نعلین خود را تا قدم ترا ارض مقدسه مس کند و برکت او بپای تو رسد محققان
گفته اند که این طریق تعلیم تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت إِنَّكَ
بدرستی که تو رسیده بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل
اشارت گفته اند که اراد ازین امر آنست که فکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یا دل خود را
از یاد اهل و ولد فارغ گردان و چون موسی خلع نعلین نمود و قدم خود را در آن وادی مستقر
ساخت باز باو ندا آمد وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا ای موسی برای نبوت فَاسْتَمِعْ
پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَى مر آن چیز را که وحی کرده می شود بتو و آن وحی اینست که
إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای بحق لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای بجز از من فَاعْبُدْنِي
پس مرا پرستش کن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای یاد کردن
من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در آنچه ذکر من در آنست که مرا بپرستند و نماز را برای من گذارند
بعد از آن اخبار میفرماید موسی را بآمدن قیامت بقوله إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بدرستی
که ساعت رستخیز آینده است و لا محاله واقع شدنی أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان
دارم وقت آن را از بندگان و یا نزدیکست که آن را ظاهر سازم تا جزا داده شود و یا آنکه
نزدیکست که اخفای آن کنم و بگویم که آینده است یعنی اگر نه اخبار باتیان آن
متضمن لطفست من خبر آن نمی دادم و بدانکه البته قیامت آینده است لِتُجْزَى
تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَى بآنچه می شتابد از عملهای نیک و بد
فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن
مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا آن کس که نمی گرود بوقوع آن و بآمدن آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ
و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و میل بآن بلذات خسیسه دنیویه بجهت آن از امر

آخرت

آخرت باز مانده یعنی بمنع این کس از راه مرو فَتَرْدَى که هلاک شوی مراد آنست که باید که تو
بجهت کثرت اعدا و اموال و تنعم ایشان از راه نروی و تابع هوای نفس نشوی و بجهت آن در رسوخ
و صلبیت ببعث و جزا فتور و قصور راه ندهی بدانچه اهل انکار اگرچه در کثرت و وفور موسومند
اما همت ایشان پیروی نفس است نه برهان و تدبر و خطاب اگرچه با موسی است اما مراد امت
ویند زیرا که انبیاء اولین صلبیت ایشان در اصول دینیه معصومند و محفوظ و بعد از تمهید
مقدمه مینماید بر دادن معجزه بموسی و او را باین خطاب مخاطب میسازد که وَمَا تِلْكَ
بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى چیست این که بدست داری یعنی چیست که بدست راست تست
ای موسی یعنی حاضر باش تا از آن عجایب مشاهده کنی و آثار صنع و قدرت ما بینی قَالَ
گفت موسی در جواب که هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب درخت
مورد بهشت بود و طول آن ده گز بود بقد موسی و سر او دو شاخه بود و در زیر آن سنانی
نشانده و نامش علیق بود و از آدم علیه السلم میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی انتقال
یافت و بعد از آن بجهت تعداد بیان آنکه او سبحانه از برای وی در آن تعبیه کرده بود فرمود که
أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بر آن عصا چون مانده می شوم در راه رفتن یا وقتی که بر سر
رمه می باشم که می چرند وَأَهُشُّ بِهَا و فرو میریزم برگ از درخت بدان عصا
عَلَى غَنَمِي برای گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا از آن عصا مَآرِبُ أُخْرَى
حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن عصا آن بود که در راه
با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی در وقت
خواب و بیداری او با دشمن ضرب کردی و چون در خواب بودی محافظت رمه کردی و
معارض سباع شدی و بسر چاهی که رسیدی تنه او رسمان شدی و سر او بقدر درازی
چاه و هر دو سر او دلو شدی چون بر زمین زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که خواستی
پدید آوردی و در شبهای تیره چون چراغ و شمع نور دادی و در وقت مسافرت
زاد و متاع خود را بر آن نهادی و بر دوش افکندی و چون بیمار شدی بروی نشستی
ومانع
و در زیر وی چون اسب رهوار رفتی و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی و آنچه آرزوی طبع
او بودی بر آن یافتی القصه چون موسی بر سبیل اجمال تفصیل ذکر منافع عصا کرد قَالَ
گفت حق تعالی امر که أَلْقِهَا يَا مُوسَى بیفکن او را ای موسی حضرت موسی علیه السلم گمان برد که آنرا

نیز همچون نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال
آوازی عظیم و مهیب بگوش او رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا شد حَيَّةٌ
ماری تَسْعَىٰ که می شتافت بهر جانب آورده اند که اوّل ماری بود زرد با جثّهٔ عصا بعد از آن
بتدریج بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطبر و کوتاه در زمان رفتن
آغاز کرد میان کنارهای دهن او هفتاد گز و یا چهل گز بود و در دهن او دندانها بغایت بزرگ و دو
چشمش چون برق میدرخشید و هر یک از موی گردن او مانند نیزه بود چون موسی وی را بدید
ترسان شد و روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا پس گفت و فرمود خدای که بگیر او را وَلَا تَخَفْ
و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باشد که باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیئت
و حالت نخستین یعنی همان عصا گردانیم او را آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید
روی باژدها نهاد دست خود را در دهن او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و لحیتین
او همان دو شعبهٔ عصا گشت و چون اژدها بحالت اوّل عود کرد باز باو ندا رسید که وَاضْمُمْ
يَدَكَ وضم کن و باهم آور دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بازو
تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی
برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و باشعاع بود آيَةً أُخْرَىٰ در حالتی که آن سفیدی علامتی
دیگر است بر نبوت تو لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى تا بنمایم بتو از علامات و معجزات
بزرگ خود را آورده اند که موسی علیه السلام گندم گون بود چون دست از زیر مدرعهٔ خود بیرون
آورد چندان نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تاریک چون روز روشن گشت
و چون باز بزیر مدرعهٔ خود برد همان برنگ اوّل شد و اگر در روز اظهار معجزه نمودی نور آن
بر آفتاب غلبه کردی و روشنی چشم از درخشندگی او خیره گشتی القصه چون حق تعالی او را
منصب نبوت داد و آن دو معجزه باهره بآن کرامت فرمود امر کرد او را که اذْهَبْ برو با این
دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را به پرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ
بدرستی که او از حد درگذشته و طغیان او بر وجهی رسیده که دعوی الوهیت
میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که من با این لکنت زبان
و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس اوّل سؤال از
شرح صدر میکند تا متحمل مشاق تبلیغ رسالت تواند بود و صبر بر ایذا و آزار قوم

تواند

تواند کرد و از روی نیاز قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من
صَدْرِي سینهٔ مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی و از هر سخن تنگ دل نشوم وَ
يَسِّرْ لِي و آسان گردان برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ عُقْدَةً
مِنْ لِسَانِي و بگشا گره از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا گرچه تبلیغ رسالت
از بلیغ احسن است و تاثیر آن در نفس بیشتر و سبب عقدهٔ زبان او آن بود که روزی فرعون
موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت موسی دست خود را در ریش او که مرصع
کرده دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون را خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه
خاتون که زن فرعون بود عذرخواهی کرده فرمود که این کودک است جوهر درخشان دیده و بدان
متوجه شد اگر جمرات آتش یا قوت پیند دست بآتش دراز خواهد کرد نه بر یاقوت بجهة مزیت
درخشندگی آتش پس طشتی پر آتش مع ظرفی از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل علیه السلم
دست او را گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره از آن برداشت و بر دهن نهاد دست و زبانش
بسوخت و گرهی از آن بر زبانش ماند سخنش نیک مفهوم نمی شد و اینجا درخواست کرد
تا آن گره گشوده شود و بعد از آن التماس معاونی و ظهیری کرده فرمود که وَاجْعَلْ لِي و بگردان
برای من یعنی مقرر فرما وَزِيرًا یاری دهنده در تحمل تبلیغ مِنْ أَهْلِي از کسان من
هَارُونَ أَخِي هرون که برادر منست اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي محکم گردان بوی پشت
مرا و یار و یاور من گردان وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک
ساز او را با من در نبوت كَيْ نُسَبِّحَكَ تا بپاکی یاد کنیم ترا یا نماز گذاریم برای تو
كَثِيرًا در زمان بسیار وَنَذْكُرَكَ و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا كَثِيرًا
یاد کردن بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ بِنَا هستی بما و احوال ما بَصِيرًا بینا یعنی
میدانی آن چیز را که صلاح ما در آن است از معاونت و عالمی باین که هارون نیکو معینی و ناصریست
مراد در آنچه امر فرموده بمن مرویست که هارون برادر پدری و مادری موسی بود و بسه سال از موسی
بزرگتر بود و پیش از موسی بسه سال فوت شد و درین وقت که موسی در مناجات بود و از مالک
خود سوال میکرد هارون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعای وی اجابت کرده قَالَ گفت
قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ بتحقیق و یقین که داده شد آنچه می طلبیدی از
مقصود و مطلوب خود ای موسی وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ و بدرستی که منت نهادیم بر تو

یعنی نعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقت دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ وقتی که وحی کردیم بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوانست فهمید مگر بوحی مراد الهامست یعنی در دل مادر تو افکندیم و یا در خواب باو نمودیم دران وقت که ترا متولد ساخته بود و کسان فرعون در طلب قتل پسران بودند و بکار تو درمانده بود و منشا این قصه آن بود که فرعون در خواب دیده بود که آتشی از محله بنی اسرائیل برآمده گرد سرای او فرو گرفت و کوشک و سرای او بسوخت معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو و ملک تو در دست او بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد می شد از بنی اسرائیل می کشتند و حق تعالی اینجا موسی را خبر میدهد که چون تو متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما او را الهام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در روی نهاده باشی و بندها ی او را بقیر محکم کرده فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن موسی را که در تابوتست فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند موسی را دریا بِالسَّاحِلِ بکنار پس تو در این باب اندیشه بخود راه مده که ضرری و آسیبی بموسی نرسد چه البته دریا موسی را بکنار اندازد يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِّي دشمنی مرا که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا و رسول او بود آورده اند که مادر موسی بامر حق تعالی موسی را در صندوق نهاده آن را بقیر بیندود و قفلی بران نهاده بدریای نیل افکند جوئی عظیم ازان دریا بخانه فرعون میرفت صندوق ازان جوی بباغ فرعون در آمد و فرعون با زن خود آسیه در کنار حوضی که در ممر آن جوی بود نشسته بودند چون صندوق را بدیدند متعجب شده بگرفتند و سر آن بگشادند کودکی ماه روی سیاه چشم بنظر ایشان در آمد ازان کودک حیران بماندند و از قتاده مرویست که در چشمهای موسی ملاحتی بود که هر که او را بدیدی دوست داشتی چون فرعون و آسیه او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان بدید آمد چنانکه میفرماید بقوله که وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افکندیم برای تو ای موسی مَحَبَّةً دوستی ثابت و واقع مِّنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در سینها بکاشتیم بحیثیتی که هر که ترا دیدی و صبر نمی داشت بر مفارقت تو و ازین جهة فرعون ترا دوست میداشت و نمی خواست که یک لحظه از نزد او غایب شوی و آسیه زن او ترا در کنار پرورش داد پس ما محبت ترا در سینها افکندیم تا عطوفت و لطف کنیم وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي و تا هر آینه پرورده شوی بر دیدن من یعنی منظور نظر تربیت من باشی و پرورده شوی بر نگهداشت و محافظت من آورده اند که فرعون و آسیه

اورا

او را بفرزندی برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایها که در حوالی خانهای فرعون بود آوردند موسی شیر ایشان نگرفتی مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت گفته بود که برکنار میرو و چشم بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را دران باغ انداخت و صورت حال را مشاهده کردند که برادر شیر هیچکس را راغب نیست و نمی ستاند خود را نزد آسیه رسانیده و با او گفت که من دایه بیاورم که شیر او را بستاند کما قال الله تعالی إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ یعنی ترا در نظر خود بپروریدیم تا وقتی که چون خواهر تو نزد آسیه میرفت فَتَقُولُ میگفت با آسیه و اتباع او هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروریدن چون آسیه این سخن را از مریم بشنید گفت اگر چنین کنی با تو احسان کنم مریم بیرون آمد فی الحال مادر را ازان آگاهی داده او را حاضر گردانید و آسیه موسی را در کنار او نهاد فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو بجهة وفا نمودن بوعده إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ یعنی ما بوعده خود وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر تو بدیدار تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوه ناک نگردد بفراق تو پس ترا برداشت و بخانه خود آورد و مع ذالک انواع عطا و هدایا از فرعون باو رسید بجهة پروریدن تو این یکی از نعمتهای حق سبحانه و تعالی است و یکی دیگر ازین نعم اینست که ویرا گفت که وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی کافر را که بنی اسرائیل مؤمن بتو استغاثه کرد از و و فرعونیان این را دانسته قصد کشتن تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از اندوه و کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته بلا افکندیم و پاک و خالص ازان بیرون آمدی و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورة قصص مشروح خواهد شد انشاء الله تعالی و میفرماید که ما ترا امر کردیم بهجرت بمدین فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالهای متعدده فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که آن ده سال بود بجهة وفا کردن بوعده مدت اجیر شدن که غرض صداق دختر شعیب بود مرویست که موسی بیست هشت سال در مدین بود ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختران او بود تا از و فرزندان آورد ابن عباس فرموده که معنی وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا آنست که پاکیزه گردانیدیم ترا از فزع و جزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن در سالی متولد شد که پسران را میکشتند و مادر او

اورا در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و جمرهٔ آتش در دهن گرفت بدان قوت و دهنش بسوخت

و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و نفس خود را ده سال اجارت داد و در وقت بیرون آمدن از مدین

راه گم کرد و در شب تاریک گوسفندان او متفرق شدند و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار

باو راه یافت بعد از آن ذکر نعمت دیگر میکند حق تعالی بر موسی و میفرماید که ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی

بدین وادی عَلٰى قَدَرٍ يَا مُوسٰى بر اندازه که مقدار کرده بودیم ای موسی که اینجا با تو سخن

کنیم و در همین وقت ترا پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از ماضی و مستقبل وَاصْطَنَعْتُكَ

و برگزیدم و خالص ساختم ترا لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست خود گرفتم و بالطاف خود ترا

مخصوص ساختم تا برای ادای رسالت ترا برگزیدم و خالص ساختم ترا و مطلوب ترا باجابت مقرون

گردانیدم و مرتبهٔ ترا برافراشتم اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوكَ برو تو و برادر تو هارون بِاٰيَاتِي

بمعجزهای من که آن نه معجزه بود که در سورهٔ کریمهٔ اعراف گذشت وَلَا تَنِيَا و سستی

مکنید و تقصیر مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان را بمن

و یا سست مشوید در یاد کردن من یعنی بهر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید و در طاعت

من ثابت قدم باشید آورده اند که موسی بر سر اهل و عیال خود نرفته متوجه مصر شد و حق

تعالی بهرون وحی کرد که برادرت را منصب نبوت و رسالت داده ام و ترا نیز در نبوت باو شریک

و معاون گردانیده ام و وی متوجه این صوبست باید که باستقبال او روی پس هرون

استقبال موسی کرده یکدیگر را در بر گرفتند و بایشان ندا رسید که اِذْهَبَا بروید هر دو

اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهُ طَغٰى بدرستی که فرعون در کفر و طغیان از حد در

گذشته و تمرد و عصیان او به نهایت رسیده فَقُولَا لَهُ پس سخن گویید با او قَوْلًا

لَيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بر وجه ملایمت و حسن خلق

با او بگویید که آیا هیچ داعیه داری که از شرک پاکیزه شوی و از تاریکی کفر بیرون آئی

و ما ترا راه نماییم بپروردگار خودت تا از و بترسی لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند

گیرد بکلام شما و بگرود بحق اَوْ يَخْشٰى یا بترسد از عذاب خدای یعنی اگر متذکر نگردد

پس لااقل مترسم خواهد شد آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیت بخواند بگریست

و گفت این رفق و لطف تست با آن کس که دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو چه

گونه باشد در حق کسی که بغیر از تو خدایی را نپرستیده باشد در تفسیر آمده که چون موسی

متوجه

متوجه مصر شد و اهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در آن شب انتظار بودند موسی نیامد و در روز

نیز اثری ظاهر نشد و خبری نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده

صفورا را دیدند و بشناختند و پیش پدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علیه السلم

بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود و هارون باستقبال وی بیرون آمد و در راه

با یکدیگر ملاقات کردند و موسی شرح حال تمامی با هارون باز گفت هارون گفت ای برادر

شرح شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده بودی زیاده از آنست و باندک سببی حکم

بدست و پا بریدن و بردار آویختن و کشتن میکند آنجا که طبع بشریتست موسی مترسم شد

و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشوده قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما

اِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما می ترسیم اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی

گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بر عقوبت ما و نگذارد که دعوت را تمام کنیم و معجزه باو نماییم اَوْ اَنْ

يَطْغٰى یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کرده با حضرت مقدس سخنی بی

ادبانه میل اندازد و بیوجه گوید قَالَ فرمود حق سبحانه و تعالی که ای موسی و هارون لَا تَخَافَا

مترسید از فرط طغیان او اِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من با شمایم با حفظ و نصرت

و معاونت اَسْمَعُ می شنوم دعای شما را یا آنچه گوید نسبت بشما و من از روی جهل و عناد

و طغیان و انکار و جحود وَاَرٰى و می بینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان او و شما جاری شود

از قول و فعل من بآن شنوا و بینا و نزد آن احداث امری کنم که بآن شر و ضر او از شما دفع

کنم و موجب نصرت و مظاهرت شما شود و چون دانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را

فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول گردانم فَاْتِيَاهُ پس بروید بجانب او فَقُولَا اِنَّا

رَسُولَا رَبِّكَ پس بگویید بدرستی که ما هر دو فرستادهٔ خدای توییم فَاَرْسِلْ مَعَنَا

پس بفرست با ما بَنِي اِسْرَائِيلَ اولاد یعقوب را تا بزمین مقدسه رویم که مسکن آبا و اجداد

ما بوده یعنی رها کن ایشان را از بند بندگی و خدمت خلاص کن وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و

عذاب مکن ایشان را به تکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت

فرمودن مردان و زنان ایشان را بکارهای صعب و کندن چاهها و عمارت کردن و

سنگها کشیدن عظیم بر دوش و امثال آن قَدْ جِئْنَاكَ بِاٰيَةٍ بتحقیق که آورده ایم

علامتی و نشانهٔ یعنی معجزهٔ مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی

نیست که بدون اقامت بیّنه و معجزه واضحه باشد وَالسَّلَامُ وسلام همه ملائکه و یا خزنه بهشت
و یا سلامتی هر دو سرا عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آن کس که پیروی کند راه راست را که ایمانست
بوحدانیت آلهی إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده شده بما یعنی پروردکار ما
حکم فرموده که أَنَّ الْعَذَابَ بانکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بر آن کسیست
که تکذیب کرد پیغمبران و رسولان خدا را وَتَوَلَّىٰ و پشت کرد بآن و اعراض کرد از آن پس موسی
هارون بحکم آلهی ببارکاه فرعون در آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر نشد بعد از آنکه در
آمدند کفتند ای فرعون ما رسولان پروردکار توایم و ترا به پرستش آن میخوانیم و آن کلمات
که حق تعالی تعلیم ایشان داده بود ادا کردند قَالَ کفت فرعون فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس
کیست پروردکار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت می کنید نکته در تخصیص خطاب
باموسی با آنکه هارون نیز با او بود آنست که موسی اصل بود در تبلیغ و هارون تابع او با آنکه
فرعون میدانست که بر زبان موسی عقده ایست و سخن او نیک مفهوم نمی شود پس خواست
که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از ازاله آن عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح
و بیان ملیح قَالَ کفت رَبُّنَا الَّذِي پروردکار ما آن کسست که از محض رحمت و علو عنایت
أَعْطَىٰ داده است و عطا فرموده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیز را از مخلوقات از انواع خَلْقَهُ
صورتی که لایق حال و شکلی که موافق کمال آن بود و یا عطا فرمود خلقیت و طبعیت هر یک را از
خلایق خود هر چیز را که لایق اند و بآن محتاجند از وجوه معیشه ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود یعنی شناسا
ساخته او را بکیفیت انتفاع بآنچه باو عطا فرموده بروجه اختیار یا از روی طبع یا راه نموده
ایشان را بطریق معیشت دنیویه یا امور دینیه فرعون چون این بشنید در برابر آن هیچ نتوانست
کفت و بجهة ترس آنکه مبادا قوم او درین تفکر کنند و او را کذاشته بعبادت چنین خدائی
میل کنند سر رشته سخن را بجای دیگر کشید و بجهة عاجز ساختن موسی قَالَ کفت ای موسی
فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود
که خدای ترا نپرستیدند آیا ایشان بعد از موت در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت
قَالَ کفت موسی عِلْمُهَا دانستن حال و مآل آن کروه عِندَ رَبِّي نزد آفریدکار منست
و بغیر او سبحانه علم بحال ایشان ندارند فِي كِتَابٍ ثابت کشته و نوشته شده
در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظست نزد او و بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد لَّا يَضِلُّ

ربی

رَبِّي خطا نمی کند آفریدکار من در طریق علم تا بجهة آن مهتدی نشود و راه نیابد باحوال و اسرار
بندکان وَلَا يَنسَى و فراموش نمی کند هیچ چیز را چه نسیان و ضلال بر عالم بالذات محالست
یعنی علم او بهمه اشیا رسیده و من بنده ام مثل شما نمی دانم مکر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر
دهد و از ابن عباس مرویست که معنی آنست که وا نمی کذارد کسی را که بوحدانیت او منکر و بدو تا
که انتقام از و بکشد و ترک نمی کند کسی را که او را به یکانکی دانسته که پاداشش دهد او را باز موسی
همان بسر سخن اول رفت که وصف حق سبحانه می کرد و کفت پروردکار من الَّذِي جَعَلَ
آن کسیست که کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا مانند کهواره وَسَلَكَ لَكُمْ
فِيهَا سُبُلًا و سالک ساخت از برای شما در آن زمین راهها که در میان کوهها و بیابانهاست که از بلدی
ببلدی و از زمینی بزمینی تا میروید برای مصالح و منافع خود وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
و فرو فرستاد از آسمان آبی که بارانست فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب التفات
از غیبت بتکلم جهة تنبیه است بر ظهور کمال قدرت و حکمت او سبحانه یعنی هیچ کس جز
از ما قادر نیست بر اخراج بلکه ماییم که بقدرت کامله بیرون می آوریم بآب باران أَزْوَاجًا
مِّن نَّبَاتٍ اصناف کوناکون از رستنی شَتَّىٰ که پراکنده اند و مختلف در کیفیت
از لون و طعم و رایحه و طبع و جنس و نفع و ضرّ و کفتیم ببندکان که كُلُوا بخورید آنچه بیرون آورده ایم
هر چه خوردنی را شاید از میوه و دانه وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در
چراکاهها هر چه خوردن شما را نشاید از کاه و علف إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه درین مذکور شد
لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاء و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِّأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را
که عقول ایشان را باز دارد از پیروی باطل و افعال جاهل و ارتکاب قبیحه شنیعه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ
از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول ماده بدن شما خاک زمین است و در تبیان
البیان آورده که حق سبحانه و تعالی می فرستد فرشته که از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود
پاره بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آن کس از خاک و نطفه مخلوق میشود و در
همان خاک مدفون می کردد و حق تعالی ازین خبر میدهد و میفرماید که شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا
نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از مرک بخورد و مرد کردن اجزا وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن اجزای متفرقه و پراکنده تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیکر
برای حساب و جزا پس فرعون از موسی معجزه طلبید حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد

وباز بگرفت عصا شد و ید بیضا با و نمود و غیر ازین آیات معجزات نه گانه که در سوره اعراف مذکور شد
با و نمود و بهیچ کدام نگروید چنانچه میفرماید وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما نمودیم بفرعون
آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی را
از غایت عناد و طغیان وَأَبَىٰ و سر باز داد یعنی سرکشی نمود از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری
کند از روی جحود و عصیان قَالَ گفت بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون
کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوی خود ای موسی و خود پادشاهی
کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن بسحر و زبان آوری و مردم فریبی و فصاحت خود فَلَنَأْتِيَنَّكَ
پس هر آینه ما بیاریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ جادوی مانند جادوی تو و با تو معارضه کنیم تا مردمان
بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحر و جادویی فَاجْعَلْ پس بگردان یعنی مقرر کن بَيْنَنَا
وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بجهة معارضه آنجنان وعده که هیچ لَا نُخْلِفُهُ
خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا
سُوًى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو با آن و یا مساوی و هموار باشد که در رو
پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ
گفت موسی بفرعون که زمان وعده شما روز آرایش قبطیان است و آن روز عید ایشان بود که
همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی و تعیین این روز بجهة آن بود که ظهور
حق و زوال باطل بر همه واضح و ظاهر شود و خبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ
ضُحًى و موعد شما آنست که جمع کرده شوند مردم در چاشتگاه و زمان وعده شما در روز زینت
که فراهم آورده شوند مردم در وقت چاشتگاه که محل کمال نورانیت و روز است
تا همه کس او را بی مانع تیرگی هوا ببیند حاصل که حضرت موسی علیه السلام گفت که وعده ما اجتماع
مردمان است بوقت چاشت فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در
آمد و بجهة جمع کردن ساحران رای زد و مشاورت کرد با ندمای خود و کسان باطراف و اکناف
و جوانب و ولایت مصر فرستاد تا از ولایات آیند فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن
چیزی را که بآن کید و مکر کنند یعنی ساحران و آلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده گاه
با ساحران از ابن عباس مرویست که هفتاد دو مرد بودند و بروایتی دیگر چهار صد با هر
یکی خرواری از چوب و رسن و در بعضی دیگر از روایات آمده که ایشان سی هزار بودند

وبقول

وبقول دیگر هفتاد هزار و با هر یک عصایی و رسمانی و روایت اول اصح است و چون فرعون
و سایر قبطیان که تابع او بودند با جمیع ساحران روز میعاد در آن مکان جمع شدند قَالَ
لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مر جادویان را موسی بعد از ملاقات از روی نصیحت و موعظه که
ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدا دروغی که آیت او را سحر گویید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید
بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ پس مستاصل گرداند و از بیخ و بنیاد برکند شما را بِعَذَابٍ
بعذابی که نازل گرداند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره و نومید ماند مَنِ افْتَرَىٰ
هر که افترا کرد بر خدا و امر باطل با او نسبت داد چون ساحران بشنیدند این سخن را
فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ در کار خود میان یکدیگر و با یکدیگر
گفتند این کلام سحر نیست و بساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ و پنهان داشتند
راز گفتن خود را از ملازمان فرعون و آخر برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب آید متابعت
او کنیم و بخدای او بگرویم اما اگر ما بر و غالب شویم او ساحر است و بر دست فرعون هلاک
خواهد شد آورده اند که فرعون از غرفه نگاه میکرد دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند
بر پنهانی پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ
بدرستی که این هر دو یعنی موسی و هارون لَسَاحِرَانِ جادویانند و گویند اختلاف
ایشان درین بود که بچه نوع با موسی معارضه کنند و حفص إن خوانده بسکون نون و إن
نافیه میگیرد و لام را بمعنی الا می گیرد یعنی نیستند موسی و هارون مگر جادویان يُرِيدَانِ
أَنْ يُخْرِجَاكُمْ میخواهند که بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما
بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف خود در آورند وَيَذْهَبَا و ببرند
بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ مذهب شما را که بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را ظاهر
سازند فرعون چون از ساحران شنید که موسی و هارون ساحرانند و داعیه دارند که
قبطیان را از مصر بیرون کنند در غضب شد و گفت چون چنین است فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ
پس جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را و هیچ چیز از آن فروگذاشت مکنید و آنچه
توانید تقصیر مکنید ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیایید بوعده گاه صف زدگان در عرصه
میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید یا ساحران هم میگفتند

که همه اسباب سحر را فراهم آرید و متوجه میقات شوید و یکبار بموسی در آیید تا مضطرب
و عاجز شده کاری نتواند ساخت و غلبیت ما را باشد وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که
رستکار شد و بمطلوب رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَى هر که سر آمد در سحر پس همه جادوان
صف کشیدند در میقات و موسی و هارون در برابر ایشان ایستادند بقولی سیصد خروار
رسن و چوب میان تهی کرده پر زیبق ساختند و بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَى
گفتند که ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افگنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ
و یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى اول این کسی که بیفکند چوب و رسن را یعنی اختیار یکی
ازین دو کار بکن که آن نخست انداختن تو باشد یا نخست انداختن ما موسی نیز از روی
ادب یا بر وجه بی اعتباری و عدم مبالات بایشان قَالَ گفت بَلْ أَلْقُوا بلکه شما بیفکنید
پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها و ریسمانها
بجوش آمده در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ پس ناگاه رسنهای ایشان وَعِصِيُّهُمْ و عصاهای
ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوی و کید ایشان که گوییا
أَنَّهَا تَسْعَى بدرستی که آن شتاب میکند و میرود یعنی موسی چنان خیال کرد که آن
ریسمانها و عصاها مار گشته اند و باطراف و جوانب می شتابند فَأَوْجَسَ پس دریافت
فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَى خوفی و ترسی موسی یعنی چون آن را بدید بترسید
چنانکه مقتضای طبع بشریست و اگر چه شکی در بطلان آن نداشت یا ازان بترسید که مبادا
نظارگیان میان سحر و معجزه فرقی نکنند چون این وهم بر موسی جاری شد
قُلْنَا لَا تَخَفْ گفتیم باو که مترس بآنچه ترا در وهم انداخته که کار بر ساحران در هم خواهد
شکست و امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام مخفی نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى بدرستی
که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان یعنی البته غلبیت ترا خواهد بود و همه ایشان مغلوب
خواهند گشت وَأَلْقِ و بیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست تست یعنی باک مدار
در کثرت رسن و عصای ایشان و این چوب که در دست داری بینداز تَلْقَفْ تا فرو برد
بقدرت ما صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا اینست جز این نیست كَيْدُ سَاحِرٍ که اینها همه
مکر و فریب جادوست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد و فیروز نشود ساحر
حَيْثُ أَتَى هر جا که آید هر جا که رود و در هر موضع که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت

موسی

موسی عصا بیفکند فی الحال بقدرت ذو الجلال اژدهای عظیم شد و دهن خود گشوده
روی بساحران کرد و یکساعت تمام آن ادوات و آلات ایشان را که چهار صد خروار چوب و رسن
بود فرو برد و بر اما اثری ازان پیدا نشد و حجم او چنانچه بود زیاده نگشت مردمان از ترس روی
بگریز نهادند موسی بیامد و او را بگرفت همان عصا شد ساحران بدانستند که آن سحر نیست
زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نمی کند بلکه قدرت خدا و معجزهٔ موسی است و دیگر آنکه چون
انواع سحر بر ایشان ظاهر بود و بیقین دانستند که آن از آیات الهیست و معجزات نبوی
فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین ایشان در حقیقت آن محکم
بود پس در روی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان خدای را از روی صدق و انابت
و توبه از کردار خود و تعظیم و تکریم این معجزهٔ ظاهره قَالُوا گفتند آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ
وَمُوسَى گرویدیم به پروردگار هارون و موسی مرویست که چون سحره بسجده در
افتادند حق تعالی روضهٔ جنان را و منازلی که نامزد ایشان بود دران بایشان نمود ایشان چون
منازل خود را بدیدند بیکبار متفق الکلمه شده گفتند که ما به پروردگار موسی و هارون
گرویدیم و تصدیق بوحدانیت او نمودیم فرعون که این صورت را مشاهده کرد از روی انکار
قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا شما ایمان آورده اید و حفص امنتم خوانده بی همزهٔ استفهام
یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید و گردن نهادید لَهُ مر موسی را یعنی پیروی او نمودید مر
دین او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آنکه باو بگروید
إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستی که موسی هر آینه بزرگ شماست در فن سحر الَّذِي
عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ که آموخته شما را جادوی یعنی که استاد و معلم و مهتر جادوانست
و شما با همدیگر ساخته اید و میخواهید که پادشاهی از من بستانید و مردمان را از من برمانید
و بجهة این مغلوب شدید که قاصرید در سحر و شاگرد وییدو مقرر است که شاگرد از استاد
عاجز می باشد از آنچه استاد می کند و نمی تواند که با او معارضه کند فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ
پس هر آینه ببرم دستهای شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ از خلاف یعنی
پای راست و دست چپ و دست راست و پای چپ شما را وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و بیاویزم
شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ در تنهای درخت خرما که درازترین درختهاست تا همه کس شما را ببیند
و عبرت گیرد مرویست که اول کسی که این عمل کرد فرعون بود وَلَتَعْلَمُنَّ و تا بدانید شما

اَيُّنَا که کدام از ما اَشَدُّ عَذَابًا سخت تراست از روی عذاب وَاَبْقٰی پاینده تر از وجه عذاب
مراد ازین گفتار نفس خسیس خود ش بود و نفس نفیس موسی یا ذات اقدس حق تعالی یعنی بدانید که
عذاب من با عذاب موسی یا عذاب خدای او که بدو ایمان آورده اید سخت تراست و پاینده تر
ساحران چون از جام جذبه الهی مست شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان
تافته بود از دست شده لاجرم اندیشه نکرده در جواب فرعون زبان کشودند قَالُوا گفتند لَنْ نُؤْثِرَكَ
نگزینیم و ختیار نکنیم ترا عَلٰی مَا جَآءَنَا بر آن چیزی که آمد بما و عین الیقین آن را دیدیم مِنَ
الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحه و نعمت فانیه ترا اختیار نکنیم بر نعم باقیه اخرویه که بما نمودند در
حالت سجده وَالَّذِیْ فَطَرَنَا و بر نگزینیم ترا بر خدای که آفریده است ما را و از عدم
بوجود آورده فَاقْضِ پس حکم کن مَا اَنْتَ قَاضٍ هر چیز را که تو حکم کننده آنی یعنی هر چه
خواهی با ما بکن که پروای آن نداریم اِنَّمَا تَقْضِیْ جز این نیست که تو حکم کنی هٰذِهِ الْحَیٰوةَ
الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم پیش جاری نیست هر چه میخواهی
بکن و آخرت که بهتر و پاینده تراست از حکم معزول شده بهم خود مشغول خواهی بود اِنَّا اٰمَنَّا بدرستی
که ما گرویده ایم بِرَبِّنَا بپروردگار خود لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد برای ما خَطَايَانَا گناهان ما را
از کفر و معاصی وَمَا اَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بران چیز مِنَ
السِّحْرِ از جادوی کردن و آموختن آن مرویست که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه می کرد و ایشان را
بر خواندن و حفظ آن اجبار می نمود اینجا ایشان مغفرت آن اکراه از خدای طلبیدند و بعد از ان
گفتند که وَاللّٰهُ خَيْرٌ و خدای بهتراست از روی پاداش وَاَبْقٰی و پاینده تر از وجه ثواب
تو ما را بر کفر مژده میدهی که انقطاع بران راه دارد و حق تعالی بر ایمان جزائی عطا می کند که گرد زوال
گرد آن نگردد و ما اختیار بهتر و پاینده تر کردیم و متاع فانی محقر را قطع نظر کردیم پس هر چه
میخواهی با ما بکن اِنَّهٗ مَنْ يَّاْتِ بدرستی که هر کس بیاید رَبَّهٗ نزد پروردگار خود مُجْرِمًا
در حالتی که مشرک باشد یعنی هر که بر کفر و شرک مرده در محکمه حساب و جزا که روز قیامتست حاضر
شود فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر او راست دوزخ لَا يَمُوْتُ فِيْهَا نمیرد دران
تا از عذاب برهد و از عقاب خلاصی یابد وَلَا يَحْيٰی و نه زنده باشد زندگی که خوش کند و راند
و راحت یابد بلکه زندگی داشته باشد که مرگ از ان بهتر بود بجهت شدت عذاب وَمَنْ
يَّاْتِهٖ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که گرونده باشد در دنیا بوحدانیت او و بمعجزه انبیاء او

قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ و کرده باشد کارهای شایسته فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران
لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰی مر ایشان راست درجات بلند و مرتبهای ارجمند جَنّٰتُ عَدْنٍ بدل
درجاتست یعنی مر ایشان راست بوستانهای اقامت که همیشه در آنجا باشند تَجْرِیْ پیوسته میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا از منزل آن جویها خٰلِدِيْنَ در حالتی که آن گروه
جاویدان باشند فِيْهَا دران بوستانها وَذٰلِكَ و این منزلها و جویها و ثواب جَزٰٓؤُا مَنْ
تَزَكّٰی پاداش آن کسست که پاک باشد از نجاست کفر و شرک و از دنس طغیان و بطاعات
و خیرات متطهر و چون این قصه بشرحی متوفی در سوره اعراف در منهج الصادقین بقلم تحریر
در آمده و درین ترجمه نیز دران موضع بآن اشارتی رفته ازین جهة اینجا بطریق ایجاز بر مضمون
آیات اختصار رفت و بعد از ان از حال بنی اسرائیل خبر میدهد کقوله تعالی وَلَقَدْ اَوْحَيْنَآ
و بتحقیق که ما وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰٓی بسوی موسی یعنی وقتی که فرعون از دیدن معجزات
متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود وگفتیم موسی را اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ آنکه
ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدار و
مترسید فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بگردان از برای ایشان یعنی فرا گیر و قیام نمای برای ایشان
طَرِيْقًا راهی و گویند معنی آنست که بزن عصای را تا سازیم برای ایشان راهی فِی الْبَحْرِ
در دریا يَبَسًا خشک که در وی آب و لای نباشد لَا تَخٰفُ در حالتی که نترسی دَرَكًا
از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند و از ایشان ضرری و اذیتی
بشما رسد وَلَا تَخْشٰی و نه ترسی از غرقه شدن چه همه شما را بسلامت بگذرانیم و چون موسی
با مر الهی بنی اسرائیل را که هفتاد هزار و بقولی ششصد بیست هزار بودند از مصر بیرون برد دیگر روز
قبطیان خبردار شدند بجهة آنکه در خانه هر یک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانچه در سوره اعراف
مذکور گشته بآن مشغول شدند و نتوانستند که آن روز از پی بنی اسرائیل بروند روز دیگر
فرعون بفرمود تا ششصد هزار کس جمع شدند فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را
فِرْعَوْنُ بِجُنُوْدِهٖ فرعون با لشکریان خود چون بکنار رود نیل رسیدند موسی با
قوم خود از ان گذشته و در آمده و آن دوازده راه بود که موسی عصا بر دریا زده بود
و بقدرت الهی آن راهها پیدا شده چون بمیان دریا رسیدند فَغَشِيَهُمْ پس فرو
گرفت ایشان را مِّنَ الْيَمِّ از دریای عمیق مَا غَشِيَهُمْ آنچه فرو گرفت ایشان را یعنی

آنچنان موحی دریافت ایشان را که هیچ کس بکنه او نرسید تا آن را بعبارتی بیان نمودن توان که چگونه
بود وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه خود را در دین وَمَا هَدَى و راه
ننمود ایشان را و بعد از نجات دادن بنی اسرائیل و هلاک کردن فرعونیان را تعداد نعم خود فرمود بر بنی
اسرائیل و فرمود که یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی
که رهانیدیم شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون بود و قوم او وَوَاعَدْنَا
كُمْ و وعده دادیم شما را جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ بطرف راست کوه طور برای مناجات
موسی و انزال کتاب توریت نمودیم وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى
بر شما ترنجبین و مرغ بریان را در وقتی که در تیه بیابان گرفتار و سرگردان بودید و تفصیل این قصه
بطرزی تمام در سورة البقره مذکور است و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
از پاکیزها یعنی حلالها که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد در مگذرید از آن
چیز یعنی بجهة شکر آن و یا بجهة تعدی از حدود شرع و صرف نعمت در معصیت مکنید
و یا حلال آن را بحرام بدل مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي
خشم من و سخط و عذاب من یعنی عذاب من لازم حال شما باشد و بسخط من گرفتار شوید وَ
مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید برو غَضَبِي خشم من و سخط و عذاب من فَقَدْ
هَوَى پس بتحقیق که افتاد در هاویه و یا هلاک شد و از اوج سعادت بحضیض شقاوت
افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ هر آن کس را
که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گروید بر وحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورنده
بدرستی و راستی وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَى
پس راه راست یافته یعنی ثبات ورزید بر ایمان و طاعت تا حین موت و یا علم آموخت تا بآن
راه بردیم بطریق حق و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که در تفسیر این آیه فرمودند
که معنی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی همه عمر خود
عبادت حق تعالی بجای آورد در میان رکن و مقام و بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی
ما حق تعالی آن را از وی نپذیرد و او را باتش دوزخ اندازد و بطریق اهل البیت علیهم السلم
این طریقت که ثُمَّ اهْتَدَى بولایة علی ابن ابی طالب مرویست که بنی اسرائیل بعد از
هلاک فرعون از موسی درخواستند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام شرع

بیان

بیان کن موسی درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که یا موسی
با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنیم
موسی علیه السلم هرون را بجای بگذاشت و با هفتاد تن از اخیار بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین
رفتن قوم را وعده داد که چهل روز دیگر می آیم و کتابی که مشتمل بر قوانین شرع باشد می
آورم چون نزدیک طور رسید قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و پیام ربانی
داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ایزدی در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان
ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى از گروه خود ای موسی قَالَ گفت
موسی که هُمْ أُولَاءِ ایشان گروهی اند که می آیند عَلَى أَثَرِي بر عقب من و همین لحظه میرسند
و من پیش از ایشان نیامده ام مگر بگامی چند پس تقدم مثل تقدم بعضی رفقه است بعضی در
مسیر همچنانکه عرف عادت در میان مردم وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ و شتافتم بسوی تو رَبِّ
ای پروردگار لِتَرْضَى تا خشنود گردی از من چه مسارعت در امتثال امر موجب رضای آمرست
یعنی پیش آمدن من از قوم بجهة تعظیم بود بر ایشان بلکه محض طلب خشنودی تو کردم قَالَ فرمود حق تعالی
بموسی فَإِنَّا پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را
به پرستش گوساله مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم به
تشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان معامله آزمایندگان کردیم بآنچه در میان آنها پیدا شد از
امر گوساله تا متمیز شود مخلص از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن مخلص کدام است
و منافق معادی کدام وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه گردانید ایشان را سامری و سامری مردی
بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان نه از قوم بنی
اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود و در باطن کافر بود و اصح
آنست که از بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد شده بود و
مادر بعد از تولد او او را بکنار نیل در جزیره افکنده بود و حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود که او را
پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا گرداند و بدین سبب جبرئیل را می شناخت و در
روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاکی برداشته محافظت نمود
و از موسی شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاکی زیر سم او را بر هر چه زنند
آوازی بیرون آید و این از امور عادیه است که حق تعالی بودیعت نهاده و درین وقت که موسی

بطور رفت سامری نزد هارون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته بودیم با ما است
و ما را دران تصرف کردن جایز نیست و می بینم که بنی اسرائیل آن را می خرند و می فروشند
حکم فرما تا همه را جمع کنند و بسوزند هارون حکم فرمود تا همه را جمع کردند و در حفرهٔ ریخته آتش
دران زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت قالبی ساخت و آن زر
گداخته را دران قالب ریخته و بشکل گوساله چیزی ازان بیرون آورد و قدری از خاک زیر
سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة می گفتند در درون وی ریخته فی الحال زنده گشت
و گوشت و پوست بر او پیدا گشت و باواز آمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته
شده بود بانگی کرد و چهار دانگ از بنی اسرائیل که در ایمان مستضعف بودند و متیقن
الاعتقاد نبودند وی را سجده کردند و در مجمع البیان آورده که قوم بنی اسرائیل شصت هزار
مرد بودند همه گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار که بجهة رسوخ ایمان ثابت قدم
شدند و برنگشتند حق تعالی موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان
گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسٰى پس بازگشت موسی از مناجات خود بعد از
چهل روز و الواح توریت را فرا گرفته توجه نمود إِلٰى قَوْمِهِ بسوی گروه خود غَضْبَانَ در
حالتی که سخت خشمناک بود أَسِفًا اندوه گین از ایشان یا جزع کننده یا متحیر بر
آنکه مبادا تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و بدان حالت بمانند
چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند
و رقص می کردند عتاب آغاز کرده و از روی ملامت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من
أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما وَعْدًا حَسَنًا
وعده نیکو یعنی مقرون بصدق و انجاز که توریت بشما دهد و من بجهة این باختیار قوم
شما بطلب آن بیرون رفته بودم أَفَطَالَ آیا پس دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ
بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ
أَرَدْتُمْ آیا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بر شما غَضَبٌ
مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای که پروردگار شماست بسبب پرستیدن گوساله و مستوجب
عذاب و عقاب الهی شوید فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي پس خلاف کردید وعده را که کرده بودید
با من از ثبات قدم شما بر ایمان و قیام بر اوامر و نواهی من و متمسک شدن بر طریقهٔ هارون

واطاعت امر او تا حین رجوع من بشما از میقات قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا
مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود یعنی اگر مالک امر خود
می بودیم و سامری ما را مجال میگذاشت و این تسویلات نمی کرد و ما را باجبار بر آن نمی داشت با خلاف
وعده تو نمی کردیم و بران ثابت قدم می بودیم وَلٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشتیم و حفص
حملنا خوانده بصیغهٔ مجهول یعنی تحمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم
أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ بارهای گران و بسیار از پیرایهٔ گروه قبطیان که عاریت گرفته
بودیم از ایشان باسم عروسی و یا برای زینت عید آن را رد نکردیم بایشان در وقت
بیرون آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر مصر فَقَذَفْنَاهَا پس پیرایهها
ایشان را بحکم هارون در آتش انداختیم فَكَذٰلِكَ پس همچنانکه افکنده بودیم پیرایهها را
در آتش أَلْقَى السَّامِرِيُّ افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه و زیور فَأَخْرَجَ لَهُمْ
پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا که کالبدی بود ساخته از حلی که در
آتش افکنده بودیم لَهُ خُوَارٌ مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و اتباع
او بما که هٰذَا إِلٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَإِلٰهُ مُوسٰى و خدای موسی فَنَسِيَ
پس فراموش کرد خدای خود را بطلب او بکوه طور رفت بعد از ان حق تعالی الزام حجت کرد این
بر گوساله پرستان کقوله أَفَلَا يَرَوْنَ پس نمی بینند یعنی نمی دانند گوساله پرستان
أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمی گرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی هرچند او را
می طلبند جواب نمی دهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی تواند مر ایشان را ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا
و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر سانیدن زیان و سود بکسی و چنین کسی را چگونه توان پرستید
که ستایش کنید وَلَقَدْ قَالَ و بتحقیق که گفت لَهُمْ هٰرُونُ مر ایشان را هارون علیه السلام مِنْ
قَبْلُ پیش از آمدن موسی از موعد بطریق نصیحت و موعظه و تذکره که يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ جز این نیست که مبتلا شده اید بتشدید تکلیف و ممتحن گشته بِهِ بگوساله
یعنی بپرستش او مراد آنست که حق تعالی با شما معاملهٔ آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر
گردد و بر ایشان روشن شود که کدام از شما بر دین اسلام ثابت و راسخ خواهد شد و کدام
متزلزل و به پرستش عجل خواهد اقدام نمود مراد آنست که حق از مبطل ممتاز گردد وَإِنَّ
رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشش است نه غیر او فَاتَّبِعُونِي

پس پیروی کنید مرا در طاعت و عبادت او وَأَطِيعُوا أَمْرِي وکردن نهید امر مرا در ثبات
ورزیدن در دین اسلام قَالُوا گفتند گوساله پرستان در جواب هارون لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ پیوسته
وهمیشه بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ اقامت نمایند کانیم ومجاوران حَتَّىٰ يَرْجِعَ
تا وقتی که بازگردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی از طور و ببینیم که او پرستش این میکند
یا نه وآنچه سامری گفت که این خدای موسی ست راست گفت یا نه هارون با آن دوازده هزار مرد
که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال کرد تا موسی باز آمد اول با قوم خود عتاب کرد چنانچه
گذشت انگه روی به برادر آورده از روی غضب فرط خشم در کار الهی وخود را نتوانست
داشت وچنانچه عادت جبلت بشریتست وطبعت انسانیّت بی اختیار گشته الواح توریت را
انداخت وموی پیشانی هارون را بدست گرفت وبسوی خود کشید واز روی عتاب قَالَ يَا
هَارُونُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی
که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از انکه متابعت کنی مرا وپیروی من نمایی در غضب وزجر کردن برایشان
ومحاربه کردن برایشان برای حمایت وعصبیّت دین ورضای حق تعالی ویا انکه از پی من آئی وخود را
بمن رسانی ومرا بآن خبر دهی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي سرکشیدی از فرمان من که آن تصلبت
در دین این بر سبیل فرض محالست واین خود متصور نیست که ترا از فرمان الهی وامتثال من
سر بپیچ باشی پس چرا گذاشتی که این صورت واقع شود هارون چون فرط غضب موسی
وحدّت او را بدید در مقام ملاطفت در آمد قَالَ گفت بموسی يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من
اگرچه موسی برادر پدری هارون بود اما ذکر مادر کرد برای رقّت دل موسی پس بجهة رفق
وملایمت وتحریک مرحمت وشفقت موسی گفت ای پسر مادر من لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي
فرا مگیر محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي ونه موی سر مرا من نیت تفصیل وتبیین این مبحث وذکر
وجوه واقوال متعدده وبیان صحت وبطلان آن در منهج الصادقین تحریر وتقریر یافته
وبعضی از ان نیز در این ترجمه مذکور گشته در سورة الاعراف القصّه هارون زبان اعتذار
گشاده گفت ای موسی آتش غضب خود فرونشان وباخود آی وزبان اعتراض از من کوتاه کن
إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من می ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان وایشان را گذاشته
از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ از انکه تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدائی افکندی میان
بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ونگاه داشتی گفتار مرا که گفته بودم اخلفنی فی

واصلح

واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین ومقرر است که اصلاح نگاه داشت قوم است ومدارا
کردن با ایشان پس بجهة خوف اینکه تو گوئی که من گفتم که میان قوم بصلاح آور تو تفرقه وفساد در میان ایشان
انداختی بقتال وجدال من یا بمفارقت وملحق شدن بمن وایشان را با سامری گذاشتن پس من بطریق
ملایمت ونصح با ایشان سلوک می کردم وبران صبر می ورزیدم تا تو باز آئی وتلافی این کار بکنی چون
موسی باخود آمد وبرائت ساحت هارون بر او ظاهر شد این عذر را برو مسلم داشت وروی
بسامری آورده از روی انکار وغضب قَالَ گفت فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ پس
چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که تو کردی وچه چیز ترا برین داشت
که گوساله بساختی وبنی اسرائیل را بجهة آن از دین حق بگردانیدی قَالَ گفت سامری بَصُرْتُ
بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن وعالم نبودند و
از ان خبری نداشتند وآن بود که نبوت بتو فرود آمد در وقت غرق شدن فرعون وقبطیان
فَقَبَضْتُ پس برداشتم من قَبْضَةً یکقبضه مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشانه آن رسول
که من وتو میدانیم یعنی از خاک قدم جبرئیل در روز غرق شدن قبطیان فَنَبَذْتُهَا پس
در افکندم او را در درون گوساله که از حلی وزیور آن را ریخته بودم وبجهة این گوساله زنده شد و
باواز آمد وبنی اسرائیل را بعبادت آن خواندم وایشان اطاعت من قبول کردند وَكَذَٰلِكَ وهمچنین
که گفتیم سَوَّلَتْ لِي بیاراست برای من ودر نظر من نیکو ساخت نَفْسِي نفس من از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که در لباب نیز مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که
مکش او را که صفت سخاوت بر او غالبست وچون از سخای او مردمان منتفعند پس نفع حیات
از و باز نتوان داشت وچون موسی از قتل او ممنوع شد قَالَ گفت مر سامری را فَاذْهَبْ
پس بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست مر ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگانی
دنیا أَنْ تَقُولَ انکه گوئی هر کس نزد تو آید لَا مِسَاسَ نیست مس کردن مر ترا ومس
نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیگر را مس نکنیم چه حکم الهی وغضب ربانی مقتضی این بود
که هر که او را مس کند یا او کسی را مس کند هر دو را تب گیرد پس مردمان بجهة این از و متنفر شدند
وترک اختلاط او کردند واو تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت وهر کرا از دور می
دید مبالغه می کرد که نزدیک من میا ودر بعضی تفاسیر آمده که اولاد او نیز چنین بودند و
درین زمان نیز هستند واین حال دارند وازین امتحان بود عقوبت مر سامری را وَإِنَّ

لكَ و بدرستی که مر تراست عذاب مَوْعِدًا وعده در آخرت که بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند
با تو دران بلکه آن را بجد و فا رسانند بعد از عقوبت دنیا پس تو زیان کار دنیا و آخرت باشی و
ذالك هو الخسران المبین وَانْظُرْ اِلٰی اِلٰهِكَ الَّذِی و نگاه کن بآن معبودی که تو ظَلْتَ
عَلَیْهِ بودی همه روز پرستش او عَاكِفًا مقیم و مجاور آن لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم
او را بآتش و این معنی بنا بر قول کسیست که میگوید که آن گاو را گوشت و پوست بود و یا بسوهان آن را
ریزه ریزه کنیم و این گفتار آن کسی است که می گوید جسدی بود زرین و بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ
پس پراکنده سازیم خاکستر یا ریزهای آن را فِی الْیَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی
تا بدانید که آنچه توان ساخت یا ریزه ریزه توان کرد صفت الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالتست
و محض ضلالت پس بگوساله پرستان خطاب کرد که اِنَّمَا اِلٰهُكُمُ جز این نیست که خدای معبود شما
که مستحق عبادتست اللّٰهُ الَّذِی آن خدایست که سزاوار پرستش است لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
نیست معبود بحق بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَیْءٍ بهمه چیز عِلْمًا از روی دانش
یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله که اگر نیز باشد مثلاست
در عبادت و بلادت پس موسی بفرمود تا آنکه گوساله را بسوختند و خاکسترش را در دریا ریختند
بعد از آن حق تعالی حبیب و برگزیده خود را صلوات الله علیه و آله خطاب میکند که كَذٰلِكَ نَقُصُّ
عَلَیْكَ همچنان این قصه موسی را که بر تو خواندیم و ای برگزیده عزیز بر تو میخوانیم مِنْ اَنْبَاءِ
مَا قَدْ سَبَقَ از خبرهای که آنچه بتحقیق و یقین گذشته از قرون سابقه و قصص
و اخبار ایشان تا معجزه نبوت تو بود و زیادتی علم تو وَقَدْ اٰتَیْنٰكَ و بدرستی که داده ایم ترا
مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود ذِكْرًا یادبودی که موجب شرف تو و سایر عالمیان است
یعنی قرآن که مشتمل است بر قصها و چیزها که سزاوار است که دران تفکر کنند و بآن عبرت گیرند
و تنکیر ذکر بجهت تعظیم است یعنی ذکری بزرگوار و تذکره عالیمقدار که موجب نجات
و سعادت دارینست مر کسی را که روی باو آورد و بآن پند گیرد مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ
هر که روی بگرداند از آن ذکر که جامع وجوه سعادت و نجاتست فَاِنَّهُ پس بدرستی
که آن اعراض کننده و روی گرداننده از آن یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بر دارد در
روز رستخیز وِزْرًا بار گران که آن عقوبت عظیم است بر و پس اعراض کننده
در روز قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد و بر دارنده یاداش کردار خود خٰلِدِیْنَ

فیه

فِیْهِ در حالتی که جاوید باشد دران اوزار او و امثال او یعنی در عقوبت ابدی که جزای کفر
و تکذیبست وَسَاءَ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حِمْلًا و بد است مر ایشان را روز رستخیز
بار ایشان که کفر و تکذیب است یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ دران روزی که دمیده شود
در صور یعنی اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِیْنَ و حشر کنیم ما گناه کاران را که شرک
آورده‌اند و به نبوت پیغمبر ما تصدیق نکرده‌اند یَوْمَئِذٍ دران روز زُرْقًا در حالتی که کبود
چشمان باشند که بدترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن‌ترین
ایشانند این صفت دارند و لهذا در صفت عدو میگویند که فلان جگر سیاه و فلان شارب
زرد و فلان چشم کبود و این همه از صفت رومیانست و همچنانکه زرقه عین علامت
دوزخیان است سواد وجه نیز علامت ایشان است کقوله تعالی وجوههم مسودة
و گویند مراد بزرقه عین نابیناست یعنی ایشان را روز قیامت نابینا محشور سازند کقوله
تعالی ونحشرهم یوم القیمة اعمی یَتَخَافَتُوْنَ بَیْنَهُمْ پنهان و آهسته گویند
در میان یکدیگر یعنی بجهت فرط شدت اهوال آن روز زهره آن نداشته باشند که آواز
بر دارند بلکه باهستگی با یکدیگر گویند اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا اِلَّا عَشْرًا
مگر ده شبانه روزی یعنی در جنب درازی روز مدت آخرت و درازی لبث ایشان
در دوزخ کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهت شدت هول و عذاب آن
روز مدت دنیا را فراموش کرده باشند و گویند مراد بعشر از نفخه اولی است تا ثانیه که
چهل سالست و بجهت آنکه درین مدت معذب نبوده باشند که بر ایشان گذشته باشد که
ده روز بیش نبود همچنانکه کسی که بتنعم می گذراند مرور زمان بر او اندک می گذرد و می نماید
و یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان
یافته باشند بر وجهی که گویا در خواب بوده‌اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نَحْنُ
اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَقُوْلُوْنَ بآنچه گویند با یکدیگر از تعیین مدت اِذْ یَقُوْلُ
وقتی که گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِیْقَةً تمام‌ترین ایشان از روی عقل که اِنْ لَبِثْتُمْ
آنکه درنگ نکردید در دنیا یا در قبر اِلَّا یَوْمًا مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا یا در قبر
مدت یک روز بیش نبوده زیرا که یوم واحد و عشر را هرگاه که قیاس کنند بروز قیامت
و آنچه مر ایشان راست از عذاب دایمی یوم واحد نسبت بآن اقرب از عشر باشد و مثل اینست

قوله تعالی قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسأل العادّین آورده اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیه آمد وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و می پرسند ترا از کوهها یعنی از مآل و حال آنها فَقُلْ پس بگوی بی تأخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنها را رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آن را در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت آمده که آن را از بیخ برکند پس اجزای آن را ریزه ریزه گرداند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد دبور را حکم کند و بفرستد تا آن را متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خودشان بردارد و در دریا اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه آنها را که زمینست قَاعًا در حالتی که منبسط باشد و خالی از کوهها و نباتات و اشجار و غیره صَفْصَفًا هموار که اصلا نشیب و فرازی نداشته باشد لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا نبینی در هیچ اعوجاجی و کجی وَلَا أَمْتًا و نه اندک بلندی چه جای بلندی بسیار يَوْمَئِذٍ در آن روز که برکنده و پراکنده گردد زمین يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که بآواز بلند همه مردمان بحشرگاه قیامت خواند و در خبر آمده که چون وقت نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخره بیت المقدس برآید و ایستاده بآواز بلند مردمان را بخواند ندا ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نباشد مر آن داعی را یعنی هیچ کس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او و بجانب او نیاید بلکه همه انقیاد او نموده توجه بصوب او نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنگ و یا اسرافیل عدول نکند از ندای بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ از برای خدا یعنی بجهة عظمت و مباهات و مهابت او و یا بجهة سخن گفتن او فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز آوازی إِلَّا هَمْسًا مگر آواز نرمی و سخن آهسته بجهة هول و هیبت ایشان يَوْمَئِذٍ آن روز بشدت لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود نداشته باشد درخواست کسی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرَّحْمَٰنُ خدای بخشاینده وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای او قَوْلًا سخن را در باب شفاعت يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ

ایدیهم

أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشان است از کارهای دنیا و یا از امور ماضیه و احوال متقلبه و یا جمیع اقوال و افعال ایشان را قبل از خلق ایشان و در زمان حیات و در حال ممات وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمی توانند کرد عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچ کس از مخلوقات بذات او سبحانه و یا علم او فرا نمی تواند رسید بمعلومات او سبحانه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و ذلیل باشند روها مراد از اصحاب روها است یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و تخصیص وجه بجهة آنست که اثر مذلت و خشیت در وجه ظاهر می شود زیرا که محل معظم حواس است و نزد بعضی آیه مخصوص است بمشرکان و مجرمان یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند و کامرانند و در آخرت ذلیل و خوار و بیمقدار باشند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نا امید گشت از رحمت خدای مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت بار ظلم را و بعرصه گاه محشر برد مراد کفر و شرک است و سایر عصیان وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر کسی که بکند از کارهای ستوده و شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرونده باشد بوحدانیت خدای و نبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد کردن بر وی که آن منع ثواب او باشد با یمان و عمل صالح و افعال نیک وَلَا هَضْمًا و نه از شکست که آن نقصان ثوابست بر آن بلکه ثواب او را بر وجهی که موافق اعمال او باشد و فراخور احوال و رساند بی کسری و نقصی و بروایت ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کنند و در سیآتش بیفزایند و یا او را در عملی که نکرده باشد و باطل سازند حشر او را و بر آن ثواب ندهند وَكَذَٰلِكَ یعنی مثل انزال این آیات وعید أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست بلغت تازی یعنی همه آن را بدین و تیره انزال فرمودیم وَصَرَّفْنَا فِيهِ و مکرر گردانیدیم در او مِنَ الْوَعِيدِ از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و عاصیان و بترسند از آنکه آن نوع عذابها بر ایشان نازل شود و بجهة آن از کفر و عصیان مجتنب شوند بقوله أَوْ يُحْدِثُ یا احداث نماید یعنی مجدد گرداند قرآن را لَهُمْ برای ایشان ذِكْرًا پندی و

ایشان

وعبرتی چون استماع بان کنند یعنی اگر از عصیان باز نه ایستند پس لا اقل ازان عبرت گرفته بترسند و فتوری در طغیان ایشان بدید آید فَتَعَالَى اللّٰهُ پس بلند مرتبه است خدای و متعالی از صفات مخلوقات و چون ذات وصفات او از مماثله مخلوقات متعالیست پس قرآن که کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد الْمَلِكُ پادشاه دنیا و آخرت که نافذ است در هرچه امر کند و هرچه ازان نهی نماید الْحَقُّ ثابت در ذات وصفات خود آورده اند که جبرئیل بوحی نازل شدی و آیتی از قرآن بحضرت خواندی آن حضرت قبل از تمام آن از خوف آنکه مبادا جزوی ازان فوت کند با جبرئیل قرارت فرمودی آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب مکن بِالْقُرْآنِ بقرارت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى پیش از آنکه اداکرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بسوی تو وحی آن و گویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود آید وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزا مرا دانش با حکام شرع بنزول سورتی بعد از سورتی یا آیتی و زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی می کنی بعد ازان بجهت تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم علیه السلام را برای او بیان می فرماید بقوله که وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ و بدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم صفی علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش ازین زمان عهد بمعنی امرست یعنی امر کردیم اورا که گرد درخت منهی که بقول اشهر درخت گندم است نگردد و ازان نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد یعنی ترک کرد آن امر را و بخورد ازان درخت وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی در التزام امر و ثباتی دران و از اولوالعزم نبود چون بدلایل عقلیه ثابت شد که انبیا معصومند از جمیع گناهان کبیره و صغیره و سهو و خطا و نسیان پس مراد بایں عهد نهی تنزیهست و ترک اولی و نسیان بمعنی ترک عدم عزم او بران بر سبیل عمد یعنی آدم ترک اولی نمود و عزم را جزم نکرد بر آنکه او را نخورد بلکه عمدا آن را تناول نمود وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن این را نیز که چون که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا لِآدَمَ که سجده کنید آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو دور مانده از رحمت أَبَى سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا که ای آدم بدرستی که این دیو پر تلبیس که ابلیس است عَدُوٌّ لَكَ دشمن است مر ترا دشمنی ظاهر و هویدا وَلِزَوْجِكَ و مر زن ترا که حواست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود که شما را از روضه برین اخراج کند مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت بسبب فتور عزم

که درشما

که درشما باید فَتَشْقَى پس تو در رنج افتی آن هنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار گردی بانواع محنت و بلیت و مصیبت و آفت که لازم دنیاست إِنَّ لَكَ بدرستی که مر تراست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا آنکه گرسنه نشوی در او زیرا که جمیع نعم مرغوبه در او مهیاست وَلَا تَعْرَىٰ و برهنه نگردی زیرا که ملبوسات آنچه باید و شاید در او موجود است وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا و بدرستی که تو تشنه نشوی در او چه آن مشتمل است بر چشمهای جاری و دایمی که و جنات و عیون وَلَا تَضْحَىٰ و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد و آفتاب در و راه ندارد و در بیرون بهشت این نعمتها میسر نیست ابن جبیر روایت کند که چون آدم علیه السلام بزمین آمد جبرئیل بفرمان الٰهی گاوی سرخ برای وی از بهشت آورد و آدم بآن گاو کشت می کرد و زمین را می شکافت و عرق از پیشانی میریخت و میگفت که این شقاوت است که حق تعالی مرا گفت فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ آورده اند که چون ابلیس بجهت امتناع او از سجود آدم مسخوط شد و بسخط الٰهی و غضب ربانی پیوست در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار و طاوس چنانچه در سورة البقرة و اعراف گذشت در بهشت در آمد فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان باینوجه که با حوا ملاقات کرد و او را از مرگ بترسانید حوا آن را با آدم باز گفت و آدم از مرگ بسیار ترسان شد و چون ابلیس یافت که آدم ازین خایف گشت بصورتی پری بر آمده خود را باو نمود و آدم بطریق تضرع ازو علاج مرگ طلبید قَالَ يَا آدَمُ گفت ابلیس که ای آدم علاج مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت گندم است و بعد ازان گفت هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ و دلالت کنم بپادشاهی که هرگز کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد و در روایت آمده که ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست گفت همه نعم بهشت مرا مباح است از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نشستن و هیچ مرا ازان منع نکرده اند مگر یکجنس درخت را که مرا گفته اند که نخورم ابلیس در حال گفت که من ترا راه نمایم بدرخت خلد که هر که ازان بخورد جاوید در بهشت بماند که هرگز گرد فنا و زوال بدامن او نرسد و بپادشاهی ترا دلالت کنم که هرگز آخر نشود آدم گفت آن درخت کدام است ابلیس اشاره بآن درخت کرد آدم گفت مرا ازان منع کرده اند و هرگز ازان نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من ازین نصیحت

نیست و من بجز از خیرخواهی تو چیزی دیگر نمی خواهم ظنّ آدم آن بود که هیچ کس سوگند را بدروغ
نتواند خورد و بجهة آن از سوگند او فریب خورد فاکلا پس بخوردند آدم و حوّا منها
ازان درخت یعنی میوهٔ آن فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات
ایشان آورده اند که بعد از خوردن آن بادی برآمد و تاج را از سر ایشان بربود و حلّهٔ بهشت را از
ایشان برکند و ایشان برهنه بماندند و طفقا یخصفان و در ایستادند و می چسپانیدند
علیهما بر عورات خود من ورق الجنّة از برگ درختان بهشت تا پوشیده شود و چشم
ایشان بر عورات یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود و عصی آدم و خلاف کرد آدم ربّه
امر پروردگار خود را یعنی امر سنّت او را که آن خوردن میوهٔ آن درخت بود فغوی پس بی بهره
ماند از مطلوب او که عمر جاویدانی بود و یا از وجه اصح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت
بمعنی مخالف امرست مطلقا خواه واجب و خواه سنّت پس ملتزم ترک واجب نباشد که منافی
عصمتست و چون بادلّهٔ عقلیّه معلومست که انبیا مخالف امر واجب نکنند بجهة منافات
آن بعصمت پس مراد بعصیان اینجا مخالفت آدم است در امر سنّت و مزیّت تفصیل این
مبحث در منهج الصّادقین مسطور است و در سورة البقره مذکور شده که چون آدم ترک مندوب
نمود حق سبحانه و تعالی فرمود که از بهشت بیرون رفته بزمین رو و آدم دست حوّا گرفت و از
بهشت بیرون آمده بدار الابتلاء دنیا هبوط کرد و مدّت دویست سال تضرّع و زاری
مینمود و توبه و انابت می کرد و آخر حضرت رسالت و آل اطهار او را صلی الله علیه و آله شفاعت
آورد ثمّ اجتباه پس برگزید او را ربّه پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را برحمت
واسعهٔ خود بوسیلهٔ توفیق توبه طاعت و شفاعت حضرت خاتمیت صلوات الله علیها فتاب
علیه پس قبول کرد توبهٔ او را برو و هدی و راه نمود یعنی توفیق داد او را به بشارت
بر توبه از شرک اولی و یا دلالت کرد او را بر کلماتی که بسبب آن توبهٔ او قبول شد فتلقّی
آدم من ربّه کلمات فتاب علیه قال گفت حق سبحانه مر آدم و حوّا را بعد از خوردن
درخت گندم اهبطا منها فرو روید از بهشت بزمین جمیعاً همه با هم گویند خطاب
بآدم و حوّا و ابلیس و مار و طاوس است و تفصیل این حکایت در اوایل سورة البقره گذشت و در
منهج الصّادقین ببسطی دل پذیر سمت تحریر یافت که چون آدم و حوّا اصل ذریّت بودند ازین
جهة ایشان را نازل منزلهٔ جمیع آدمیان گردانید و خطاب فرمود که بعضکم برخی از شما

ای آدمیان

ای آدمیان لبعض مر برخی دیگر را عدوّ دشمن بود بجهة امر معاش چنانچه حالا برانند از خلاف
و نزاع و گویند خطاب با آدم و ذریّت و ابلیس است که دشمن یکدیگرانند و مؤید قول اولست بقول
فامّا یأتینّکم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منّی از نزدیک من
هدی راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتّبع هدای پس هر که پیروی کند
آن هدی را فلا یضلّ پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و برنج نیفتد در عقبی یعنی
بعقوبت و عذاب دنیا و آخرت گرفتار نشود بلکه در هر دو سرا مرفه الحال باشد از ابن عبّاس
نقل است که حق تعالی ضامن شده هر کسی که قرآن بخواند و بدان عمل کند هرگز در دنیا
گمراه نشود و بمقصد برسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد بعد از ان این آیه
تلاوت کرد که فمن اتّبع هدای فلا یضلّ و لا یشقی و من اعرض و هر که
روی بر تابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن منست و داعی بعبادت من
تا اعراض کند از ذکر من که قرآن مجید است فانّ له پس بتحقیق که مر او راست معیشة
ضنکاً زیستی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همه همّت او مصروف
خواهد بود بجمع مال دنیا و حطام آن پس بجهة این همیشه در مهلکهٔ حرص گرفتار خواهد بود
براز دیاد آن و خایف بر نقص و تلف آن و متاسف و مغموم بر فوت و نقصان آن برخلاف
مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهة آنکه بزیور تسلیم و رضا و صبر و قناعت و توکّل بر ان
سبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق را بآسان و سهولت باو میرساند
و توفیق میدهد او را در معیشت و من یتّق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من
حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد
و گفت که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت کند مرا و در رنج انداز کسی را که خدمت تو می
کند و طلب تو می نماید و در روایت ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که مراد بمعیشت
ضنک عذاب قبر است و فشارش آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلوی او از یکدیگر بدر
روند و نود و نه اژدها بر و مسلط گردانند که هر یکی را هفت سر باشد تا او را می گزند و
میدرند و می خورند و باز زنده می شوند تا روز حشر و اگر آن اژدها یکدم در زمین
دمد هرگز نبات نروید و نحشره و حشر کنیم آن کس را که از ذکر ما اعراض کرده یوم
القیمة در روز رستخیز اعمی در حالتی که نابینا باشد و هیچ چیز نه بیند مگر جهنم

و اصناف عقوبات آن را قَالَ گوید رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا
أَعْمَىٰ نابینا وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا یا آنکه چون سر
از قبر بر داشتیم بینا بودم مقداد بن عمار گوید که از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم که چه میفرمای
در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود که از جمله کسانی باشد
که حق تعالی در باره او می فرماید که وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ گفتم سبحان الله او
کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت بجهة آنکه در دنیا بطریق
خیر راه نیافته و چون او گوید چرا بدین صفت محشور شدم قَالَ گوید حق تعالی در جواب او که
كَذَٰلِكَ همچنین بود فعل تو یعنی همچنانکه در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی ما نیز
امروز راه راست که طریق بهشتست از چشم تو پوشانیدیم زیرا که أَتَتْكَ آيَاتُنَا
آمد بتو آیتهای کتاب ما با دلایل قدرت وحدت ما فَنَسِيتَهَا پس فراموش کردی تو آن را
یعنی ترک آن نمودی و از آن چشم برهم نهادی و از آن تامل نکردی وَ كَذَٰلِكَ و هم
چنانکه ترک کردی آیات ظاهره ما را الْيَوْمَ تُنْسَىٰ امروز ترک کرده شدی در جائی که راه
بیرون شدن آن را نمی بینی یعنی در عذاب ابدی گرفتار شدی که از آن خلاصی نداری وَ
كَذَٰلِكَ و مانند اینکه جزا میدهیم کسی را که اعراض کننده است از آیات روشن
ما نَجْزِي و پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ هر کرا که از حد گذشته و بشرک و کفر و توغل
در شهوات باطل وَ لَمْ يُؤْمِنْ و نگرویده بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب
آن کرده و از آن مخالفت نموده و ابا و امتناع و سرکشی کرده و کفر ورزیده وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ
و هر آینه عذاب آن سرای که عذاب دایمی است أَشَدُّ سخت است از معیشت ضنک این سرای
وَ أَبْقَىٰ و پاینده تر از آن بجهة انقطاع عدم أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان
قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت و ایشان سر بساحت هدایت نداد كَمْ
أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای
گذشته چون عاد و ثمود بجهة تکذیب و عناد و جحود و طغیان ایشان يَمْشُونَ میروند کفار
مکه یعنی تاجران ایشان بوقت تجارت بشام می گذرند و رحلت می کنند فِي مَسَاكِنِهِمْ
در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب و عقاب ایشان می
بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن عذاب بر هلاک لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست

برای.

برای عبرت گرفتن لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول صافیه را وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه سخنیست
که سَبَقَتْ پیشی گرفته بر این زمان مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران امت را بآخرت افکند
تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی مثل آنچه نازل شد بر عاد و ثمود لِزَامًا
لازم این امت که هیچ وجه مفارقت نکردی از ایشان تا همه را مستاصل ساختی و دود از دودمان ایشان
بر آوردی وَ أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نبودی حکم بمدت نام برده شده و مقرر شده که قیامتست با وقعه
روز هر آینه قبل از آن وقت معین بر کفار لازم شدی همچون عذابی که بر عاد و ثمود نازل شد لیکن
حکم ما تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی واقع نشود از این جهة عذاب از ایشان متاخر شد و چون مآل
حال کفار عذاب و نکال است فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه می
گویند اهل شرک از تکذیب و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و گویند
باین آیة السیف منسوخ است وَ سَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که از نماز مقر باشد و
بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی مر خدای را بر توفیق و هدایت و یا منزه دان او را
از شرک و سایر آنچه کفار باو نسبت میدهند از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بر
هدایت کردن او ترا و اصح و اکثر آنست که قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب یعنی
نماز صبح وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر که در نصف آخر نهارست
تا وقت عصر فقط وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و از ساعات شب و من بمعنی ابتداست یعنی در اول
ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار مراد نماز مغرب و عشاست و نزد ابن عباس مراد
بآناء اللیل جمیع نمازهای شب است از فرض و سنت وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی
نماز صبح و ظهرین که اول در طرف نصف اول روز است و ثانی در نصف آخر و تکرار امر بصلوة
صبح و ظهرین بجهة مزیت فضیلت آنست بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف
بجهة وسعت زمانست و صحت ادای آن در هر جزئی از اجزای زمان حاصل که نماز گذارد در این
اوقات فرخنده ساعات لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید که خشنود کرده شوی بکرامتی که حق تعالی
بتو عطا فرماید و آن شفاعت امتست نکته وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تقویت
این قول می کند و جمعی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد مداومتست بر تسبیح
و تحمید در عموم اوقات از ابو رافع نقل است که مهمانی بنزد پیغمبر آمد در خانه چیزی نبود
که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزد یهودی فرستاد که با او بگوی که محمد میگوید مهمانی

بمنزل ما نزول کرده و درخانه چیزی نمی یابم که بآن شرایط مهمان داری بتقدیم رسانم قدری آرد
بما بفروش تا چون هلال رجب برسد بها بدهیم من پیغام محمد صلی الله علیه وآله رسانیدم او گفت
نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی را رهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض رسانیدم
فرمود بخدا سوگند که اگر با من معامله کردی حق او را ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا نزد او
گرو نهادم و این آیت جهت تسلیهٔ دل مبارک آن حضرت نازل شد که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ
إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا و باز مکش هر دو چشم خود را بسوی آن چیزی که برخوردار گردانیدم بِهِ
بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفار چون بت پرستان و یهودان و ترسایان و یا
منکر بآن چیزی که برخوردار گردانیده ایم بآن برخی مردمان را در حالتی که آن اصناف و انواع
نعم است که آن زینت و آرایش دنیاست از مطاعم و از ملابس و مشتهیات نفسهای
ایشان چه ما عطا نموده ایم بایشان زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مزیّت و بهجت زندگانی دنیا که
مال و منالست لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را فِيهِ دران چیز یعنی بواسطهٔ آن با ایشان
معامله کنیم از طریق آزمایش تا بر عالمیان ظاهر شود که بشکرگذاری آن قیام می نمایند یا نه
اگر شکر گویند و مطیع و منقاد شوند آن نعمت را بر ایشان زیاده گردانیم و اگر کفران آن نمایند
نعمت را از ایشان بگردانیم و بعذاب آخرتشان معذب سازیم از ابی عبد الله علیه السلم
مرویست که چون این آیت فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که بعزّ و ارجمندی
متعذر و ارجمند نباشند بلکه خواهد که در تعذر متمسّک بمخلوق شود و غیر خدای را وسیله
ارجمندی خود گرداند با حسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی
دارد که در دستهای مردمانست و تمنّای آن کند همیشه در غم و اندوه بود و از آن
غم او را شفای نرسد و هر که دین نشود نعمتی که حق تعالی با و عطا فرموده باشد مگر
در حال خوردن و آشامیدن خودش ناقص باشد در کردار خود و مشرف بر عذاب که آن
زوال نعمتست در دنیا و عقوبت عقبی و نیز از آن حضرت مرویست که در آن کس
منگرید که در نعمت و حطام دنیا زیاده از شماست بلکه در شخصی نگرید که در نعمت
وسعت رزق کمتر از شما باشد تا نعمت خدای را بر خود حقیر ندانید و بشکر
گذاری آن قیام نمائید وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی پروردگار که روز بروز بتو می
رساند و یا آنچه روزی داده ترا از نبوّت و هدایت و مزیّت درجهٔ بلند تو بر جمیع انبیا

علیهم السلم

علیهم السلم خَيْرٌ بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار ایشان آنست که اموال دنیویه در معرض فناست و نعم اخرویه
که بآن ممتع اند وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از آن چه مال دنیویه حلال برکت آن بیشتر است از بقای مال حرام
و یا خیریت و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیویه در معرض فناست و نعم اخرویه متصف ببقا
در کشف الاسرار مسطور است که زَهْرَه در اصل بمعنی شکوفه است پس حق تعالی دنیا را شکوفه خوانده
زیرا که تری و تازگی و بقای او دو سه روزی بیش نباشد و در اندک زمانی پژمرده شود و
نیست گردد نظم مال جهان بباغ تنعم شکوفه است کاوّل بجلوه دل برباید ز اهل حال یک هفته
نگذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چه خس و خار پایمال اهل کمال در دل خود جا
چرا دهند آن را که دمبدم ز پیست آفت زوال چون که نعم دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته
است بانواع غصه و مستلزم اصناف بلیه و با وجود این مانع برداشتن توشهٔ آخرت که
موجب وصول است بنعم دایمه و سعادات سرمدیه از این جهت حضرت عزّت حبیب خود را نهی
فرموده از آن تا امت عالی همت او اقتدا باو نموده از آن باز ایستند و بر معارج رفعت و قرب
ترقی نموده برسند بریاض جنت که مشتمل است بر جمیع لذات ابدیه و بواسطهٔ همین او را
با اهل البیت امجاد بطاعت و عبادت که سرمایهٔ سعادت سرمدیه است امر فرموده که
وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت خود را بِالصَّلَاةِ یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در
آیه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ اهل خود را بآن امر نمای از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیت
نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تا مدت نه ماه هر روز در هر وقت نماز بر در خانهٔ امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلم می آمد و بآواز بلند می گفت الصلوة رحمکم الله إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا از ابو جعفر علیه السلم
مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد که مخصوص گرداند اهل بیت خود را بامر کردن نماز دون سایر
مردمان تا بر عالمیان ظاهر گردد که اهل بیت او را نزد حق تعالی منزلتیست که دیگر از بندگان
آن منزلت را ندارند پس بجهت این امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم و در آیه کریمه وَ
أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بعد از آن امر فرمود بایشان علی الخصوص بر ادای آن و در تبیان نیز آورده
که هرگاه آن حضرت باهالی خود رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیه بر ایشان خواندی که
وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نمای بر
امر بنماز و بر ادای آن بکر ابی عبد الله المزنی روایت کرده که هرگاه فقر و احتیاج با اهل پیغمبر

الذّکر

میرسید حضرت بایشان می گفت که برخیزید و نماز کنید که حق تعالی باین امر کرده است رسول خود را حاصل
که او سبحانه رسول خود را فرموده که با اهل بیت اقبال کن بر صلوة که معظم عبادات است و اساس
دین و بوسیله او استغاثه نما بخدا بر فقر و فاقه و بلی بر کی خود و غم کین مشو بامر رزق و معیشت
لَا نَسْئَلُكَ نمی خواهیم از تو رِزْقًا روزی دادن را یعنی از تو سوال روزی دادن نمی
کنیم بر خود و برکسان خود ت و نمی گوییم که خود را و اهل خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی
می دهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ البال باش وَالْعَاقِبَةُ
و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوٰى مر خداوندان پرهیزکاری راست پس عنان تقوی از دست
مده که ما ضامن متقیانیم کما قال الله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا
ویرزقه من حیث لا یحتسب آورده اند که هرچند حق سبحانه و تعالی معجزه بیّنه
بکفار مکه می نمود ایشان بجهة فرط عناد آن را اعتبار نکرده انکار آن می نمودند و اقتراح
معجزات دیگر از آن حضرت می کردند حق سبحانه و تعالی میفرماید وَقَالُوا و گفتند مشرکان
لَوْلَا يَأْتِينَا بِاٰيَةٍ چرا نمی آورد محمد برما معجزه و آیة مِنْ رَبِّهٖ از نزد پروردگار خود
یعنی چرا از آنچه ما می طلبیم از و ظاهر نمی کند اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ
مَا فِي الصُّحُفِ الْاُوْلٰى بیان آنچه در کتابهای پیشین است که توریت و انجیل است از
عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند و
هلاک شدند و یا نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و آله
و بشارت قدوم او وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنٰهُمْ و اگر ما هلاک می کردیم کفار مکه را بِعَذَابٍ
بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهٖ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از
نزول قرآن لَقَالُوْا هر آینه گفتندی در وقت نزول عذاب که رَبَّنَا ای پروردگار ما
لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا چرا نفرستادی بسوی ما رَسُوْلًا فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت
و عبادت و پرستش خواندی فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ پس پیروی می کردیم آیتهای ترا که باو وحی
می فرستادی مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت وَنَخْزٰى
و رسوا گردیم در قیامت در آتش دوزخ با نواع عقوبت پس ما بجهة قطع حجت ایشان
پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان عناد ورزیدند و بجحود و انکار در آمدند قُلْ بگو ای محمد
بایشان که كُلٌّ هر یک از ما و شما مُّتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال یکدیگر را یعنی شما

چشم

چشم میدارید نکبت ما را و ظفر خود را و ما انتظار می کشیم عقوبت شما را و نصرت و فتح و نجات
خود را فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید این در صورت امر است و مراد تهدید و وعید است و عقاب و نکال
یعنی منتظر باشید فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد
مَنْ اَصْحٰبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیستند از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم
که آن طریق دخول جنت است و خلاصی از نیران وَمَنِ اهْتَدٰى و کیست راه یافته بحق و
رسنده بمطلب و مقصد خود که آن درجه علوی و مرتبه قصوی است نزد حق سبحانه و تعالی

سورة الانبياء علیهم السلام مائة و احدی عشر آیة مکیة

ابی بن کعب از سید
عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الانبیا را بخواند در روز قیامت حساب را بر او آسان
گرداند و هر پیغمبری که اسم او در قرآن باشد و مذکور است با او مصافحه کند و بر او سلام کند و ابو
عبد الله صلوات الله علیه فرموده که هر که این سوره را تلاوت کند از روی شوق و محبت رفیق
جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم و تا در دنیا باشد موقر و عزیز باشد و با مهیب و شوکت
و با انواع مکرمت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک شد مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان که آن
روز قیامتست و چون که هرچه آمدن او محقق و متیقن است و واقع شدن آن متحتم و لازم
در حکم آنست که گویا واقع شده و بفعل آمده ازین جهة آمدن آن را بصیغه ماضی ایراد فرموده
و از ابن عباس مرویست که مراد بناس کفارند و مؤید اینست که او را مقید ساخته بقوله وَهُمْ
فِيْ غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری اند از حساب اعمال سیئه خود مُّعْرِضُوْنَ اعراض کنندگانند
از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن و اگر مراد همه مردمان باشند معنی آن خود خواهد بود که همه
مردمان معرض اند از تفکر در آن و اندیشه نمی کنند در عاقبت خود و متنبه نمی شوند از مآل
و خاتمه حال خود مَا يَأْتِيْهِمْ نیامد بدیشان مِّنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِّنْ رَّبِّهِمْ
از نزد پروردگار ایشان مُّحْدَثٍ که آن نو فرستاده شده است بجهة تنبیه غفلت و جهالت
و ضلالت ایشان اِلَّا اسْتَمَعُوْهُ مگر بشنوند آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ يَلْعَبُوْنَ
و حال آنکه بازی کنند بر آن و استهزا نمایند بآن بجهة فرط غفلت و اعراض ایشان از نظر
کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود لَاهِيَةً قُلُوْبُهُمْ در حالتی که مشغولست دلهای
ایشان بچیزی دیگر یعنی در حین استماع خود را مشغول چیزی دیگر میدارند و در الفاظ معانی

آن تدبر نمی کنند تا بدانند که آن معجزه است و بآن مهتدی شوند پس دل ایشان مشغول بود باموال
دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده داشتند راز گفتن خود را یعنی مبالغه
کردند در اخفای آن الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی اهل
کفر و شرک و طغیان پنهان از مسلمانان با یکدیگر می گفتند هَلْ هَٰذَا نیست این محمد
إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب یعنی آمدن و رفتن او بشما می
ماند و هیچ مزیت بر شما ندارد و این بجهة آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که رسول نمی باشد
الا فرشته و بجهة این التزام کردند که آنچه آن حضرت می نماید از انواع معجزات از قسم سحرات
همچنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر می دهد که ایشان با ابنای جنس خود می گفتند که
أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما بجادوئی یعنی در ستر با یکدیگر که هرچه او میخواند و می
نماید سحر است پس چرا میروید و می شنوید وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما
می بینید که آدمیست مانند شما و فرشته نیست و سخن او سحر است حق تعالی پیغمبر خود را از آن
نجوی خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قَالَ بگو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب
کافران گفت رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند مر گفتن گوینده را فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها اگر بستر گویند اگر بجهر پس میداند گفتار سری و جهری شما را
و شما را بر آن خبر دهد وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا و دانا باسرار و ضمایر ایشان
بَلْ قَالُوا این اعراض ایشان است از قول او یعنی اول نسبت سحر بقرآن دادند و بعد از آن
اعراض کرده گفتند از روی انکار و استکبار قرآن أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان
پراکنده است و پریشان مانند خوابهای شوریده که آن را اصلی نباشد پس ازین نیز
اعراض کرده گفتند که بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بافته است آن را از نزد خود و بر خدا افترا
کرده و ازین اضراب کرده گفتند بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است یعنی شعری
میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند را که هیچ حقیقتی ندارد و این همه بجهة
عجز و تحیر می گفتند و از سر جهل و سفاهت چه بدیهه عقل حکم میکند که این
احوال متناقض یکدیگرند و نقیض اسلوب قرآن چه آن مشتمل است بر معانی صحیحه
و اخبار صادقه و تذکیر مواعظ حقیقت که رهاننده بندگانست از مهلکات دنیا
و آخرت و رساننده ایشان بدرجات جنت و دعوی افترای ایشان محض افتراست

چه افترا

چه افترا امری ممکن است از هر فردی از افراد انسانی و حال آنکه هیچ کس قادر نیست که سوره بلکه
آیتی از آن بگوید هم چنانکه حق تعالی ایشان را از آوردن مثل آن عاجز گردانیده بقوله فاتوا بسورة
من مثله فاتوا بعشر سور من مثله مفتریات وغیر آن و اسناد شعر نیز بآن باطل است
چه شعر کلام مقفی و موزونست و قرآن بآن اسلوب نیست حاصل که ایشان در امر حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله متحیر بودند گاهی او را ساحر می گفتند و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان
سخن میخواندند و عناد می ورزیدند و از روی عناد و اضلال بقوم خود گفتند که اگر چنین که
میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس می باید که بیاورد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین بآن چون ناقه و عصا و ید
بیضا و احیای موتی و غیره حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویدند بآیات ظاهره بعد از
اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بجهة
انکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا صنادید قریش يُؤْمِنُونَ ایمان آرند اگر این
آیتها بدیشان نماییم یعنی ایمان نخواهند آورد بآن بواسطه آنکه عتو و عناد و استکبار ایشان
از مشرکان گذشته بیشتر است و بعد از آن در جواب ایشان که میگفتند هل هذا الا بشر
مثلکم میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری
إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی بصیغه متکلم خوانده
یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرشته نبودند بلکه همه بشر
بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت و بشریت افاده و استفاده بر وجه تمام وجوه
گیرد فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید از اهل کتاب که عالمند باخبار
انبیا و میدانند که پیغمبران بشر بودند و فرشته نبوده اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
اگر هستید که نمی دانید که رسول بشر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را چگونه خواب
و خور باشد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام و جامع البیان و تبیان و تفسیر ابو الفتوح
مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که نحن اهل الذکر اهل ذکر
ماییم و این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز مرویست و بعد از آن نفع
خواص و ملکیت از انبیا کرده می فرماید که وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نگردانیدیم ما پیغمبران را

جسدا خداوندان بدنی که بآن لا یأکلون الطعام نخورند خوردنی را وما کانوا
خالدین ونبودند جاوید ماندگان در دنیای فانی که هرگز نمیرند چه ایشان بشر بودند مانند شما
ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم ایشان را آن وعده که بایشان داده بودند
از غالبیت موحدان ومغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را از عذاب
ایشان ومن نشاء وهر کرا خواستیم از مؤمنان واز هر که در گذاشتن حکمتی بود باین
که بعد ازین ایمان آرد یا از ذریت او قبول ایمان کنند ولهذا عرب از استیصال ایمن شدند
واهلکنا المسرفین وهلاک کردیم اسراف کنندگان را در کفر وطغیان وشرک
وعصیان بعد ازان ذکر نعمت خود میکند بر ایشان بانزال قرآن بقوله لقد انزلنا هر آینه
فرستادیم الیکم بسوی شما گروه قریش کتابا فیه کتابی که در وست ذکرکم
شرف وبزرگواری که موجب نیکنامی وآوازه شما باشد ویا موعظه وپند شما در امر دین ودنیا
افلا تعقلون آیا در نمی یابید وتعقل نمی کنید در آن تا شما را بران دارد که بدان بگروید
این آیت مر اهل قرآن را تشریفی وتکریمی تمام است وخبر حضرت خیر الانام علیه وآله والصلوة
والسلم که فرموده اشراف امتان من حاملان قرآنند ومؤید این اجلال واکرام است آورده اند
که در ولایت یمن دیهی بود که او را حضور یا حضورا گفتندی حق تعالی پیغمبری بدیشان
فرستاد نام او حنظله سخن او را السمع قبول نشنیدند وچشم از معجزه او پوشیدند
وآخر او را بزجر هرچه تمامتر بکشتند غضب ربانی بخت النصر بابلی را بدیشان مسلط
کردانید تا شمشیر بر ایشان نهادند وندائی از آسمان آمد که یا لثارات الانبیاء یعنی
ای اهل قصاص پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان از کرده نادم شدند وآن ندامت
دران وقت نفعی نکرده تمامی هلاک شدند وحق تعالی ازین خبر میدهد که وکم
قصمنا وبسیار در هم شکستیم من قریة کانت از قریه را که بود ظالمة
ستمکار یعنی هلاک کردیم اهل آن ده را که بکفر وشرک وطغیان متصف بودند
وانشأنا وبدید کردیم وآفریدیم بعدها پس از هلاک آن ده قوما آخرین
گروه دیگر را بجای ایشان غرض از ذکر این تهدید کفار عرب است وتوعید ایشان باینکه
خداوندی که قادر بود بر هلاک کردن پیشینیان وتواناست بر هلاک پس آمدگان
فلما احسوا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی حضورا دریافتند بأسنا یعنی عذاب

مارا

مارا مشاهده کردند که لشکر بخت النصر گرد ایشان فرو گرفتند اذا هم ناگاه ایشان منها یرکضون
ازان دیه بسرعت تمام هزیمت می کردند ومی تاختند وبشتاب چهارپایان را میزدند ومیراندند
درینوقت ملائکه بطریق طنز وافسوس واستهزا با اهل آن دیه میگفتند که لا ترکضوا
متازید وبسرعت مروید ومگریزید وارجعوا وباز گردید الی ما اترفتم فیه
بسوی آن چیزی که متنعم شده بودید دران از اموال وملک ومنال وانواع التذاذ که بآن می
نازیدند ومساکنکم وبسوی مسکنهای لعلکم تسئلون شاید
شما پرسیده شوید از نعمت یعنی تا فقرا از شما سوال چیزی کنند چه شما اهل نعمتید یا آنکه
رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنانکه قبل ازین شما را بران دعوت می کردند ویا از شما
پرسند که پیغمبران شما را که کشته ویا از شما پرسند کیفیت این بلیت را ودر رفع آن کوشند
وبر هر طریق چون ایشان مقدمات عذاب را دیدند وخلاصی آن را وجهی نیافتند واز روی
حسرت قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ظالمین
ستمکار بر نفس خود که پیغمبران خود را بکشتیم وویل کلمه ایست که در حین نزول عقوبت وهلاکت
میگویند فما زالت پس همیشه بود تلک این کلمه یا ویلنا دعویهم خواندن ایشان
یعنی همیشه این کلمه را تکرار می کردند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را
حصیدا گیاهی درویده یعنی همچنانکه گیاه را بداس درو ند وهلاک کردهند خامدین
در حالتی که افسردگان ومردگان بودند همچنانکه آتش که فرو میرد ونزد بعضی مراد بآیه جمیع
قرای اهل شرکند که بعذاب استیصال گرفتار شده بودند بعد ازان برای تنبیه بر آفریدن
عباد بقصد معرفت وعبادت میفرماید که وما خلقنا السماء والارض ونیافریدیم آسمان
وزمین را وما بینهما وآنچه در میان آنهاست از آفتاب وماه وغیره لاعبین در
حالتی که بازی کنندگان بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اصحاب
بینش وتذکره ارباب دانش آن را باصناف عجایب وانواع غرایب آفریده ایم تا بجهة
آن معرفت ما را حاصل کنند وبمعاش ومدار خود راه برند لو اردنا اگر میخواستیم ان
نتخذ آنکه فرا گیریم لهوا چیزی را که بآن مشغول شوند وبازی کنند لاتخذناه
هر آینه فرا می گرفتیم من لدنا از نزد خود ان کنا فاعلین اگر می بودیم کننده
آن یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا می گرفتیم که آن از قسم مجردات باشد نه از

نوع مادیات مانند اجسام مرفوعه و اجرام مبسوطه همچنانکه عادت شماست در برافراشتن سقف
وزینت دادن آن پس اینکه آسمان را بلند برافراشته ایم و مرتین ساخته وزمین را گسترده
ایم وزینت داده نه بجهت لهو ولعب ما باشد بَلْ بلکه شان ما آنست که نَقْذِفُ بِالْحَقِّ
بیفکنیم حق راکه جداست عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل که لهب ولعبست فَيَدْمَغُهُ پس
فرو شکنید آن را فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ پس آن هنگام آن لهو یا کفر محو شده باشد و نابود
گشته مراد بحق حجت بالغه است یعنی حجت ما بر شبهه مبطلات بر وجهی غالب و قاهرست
که اگر مجسم بودی بر مقر آن خوردی و دمار ازان برآوردی و معدوم ساختی بعد ازان از
روی تهدید خطاب می کند بکفار که وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شماراست ای اهل کفر و
عناد ویل که کلمه حسرت وندامتست نزد خود دیدن عذاب و یا شماراست شدت عذاب
مِمَّا تَصِفُونَ ازآنچه وصف می کنند خدایرا بوصف نالایق و ناروا از ایجاد لهو
ولعب که از جمله آن زن و فرزندست بعد ازان اظهار استغنای ذاتیه و الوهیه مطلقه
خود می فرماید که وَلَهُ و مر خدایراست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از
روحانیات وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است از جسمیات یعنی ماسوای او از علویات
وسفلیات مخلوق ویند و در بند عبودیت و مملوکیت وی وَمَنْ عِنْدَهُ و هر که
نزدیک اوست از ملائکه که مقربان درگاهند لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمی کنند
عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمی شوند و ملال
نمی گیرند در عبادت تا در وظایف طاعت ایشان قصوری و فتوری راه یابد يُسَبِّحُونَ
تنزیه می کنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت وی نباشد اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب
و روز یعنی پیوسته به تنزیه و تعظیم حق تعالی مشغولند لَا يَفْتُرُونَ سست
نمی شوند ازان بعد ازان بر وجه انکار می فرماید که أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا
گرفته اند کافران خدایان باطله را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که اجزای زمین
مصنوعند چون زر و نقره و چوب و سنگ هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده کنند مردگان را
این کلام تجهیل مشرکان است باین که بتان و آنچه او را آلهه میگویند که از خاک تیره مخلوق
شده اند و حال آنکه از لوازم الوهیت اقتدارات بر همه کنان و کفار میدانند که ایشان را
قدرت نیست و با وجود این عجز دست از عبادت ایشان باز نمی دارند لَوْ كَانَ فِيهِمَا

اگر بودی

اگر بودی در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امور کنند إِلَّا اللَّهُ غیر از خدای بحق که
مستحق عبادتست نه غیر او لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کار آن
در هم شکستی لیکن فاسد و باطل نشده پس معبودی بحق حق تعالی است یا نه غیر او این برهان
تمانعست که بنای برهان توحید بر آنست و تقریر این است که اگر دو خدا باشند البته باید که
قایم قدیم باشند زیرا که موجد شئ می باید که واجب الوجود بالذات باشد و قدم از
اشرف و اخص صفاتست پس اشتراک دران موجب تماثل خواهد بود و این هنگام واجب
است که هر دو قادر و عالم و حی باشند و حق هر یک ازین دو قادر آنست که صحیح باشد که احدهما
مرید ضد آن چیزی باشد که دیگری مرید آنست از اماتت و احیا یا تحریک و تسکین و امثال
آن پس حال خالی نیست که مراد هر دو حاصل می شود و این محال است بجهت اجتماع نقیضین و یا
آنست که مراد احدهما حاصل نشود دون دیگری و این موجب عجز دیگریست که مستلزم خلاف
مفروض است و اگر هیچ کدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم و این نیز محالست پس
خدای بحق یکی باشد فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ
آفریدگار عرش است که محیطاست بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشاء تقادیراست عَمَّا
يَصِفُونَ از آنچه وصف می کنند او را از فرا گرفتن شریک و زن و فرزند لَا
يُسْأَلُ پرسیده نشود او سبحانه عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت آنکه در عقول
مذکوراست که هر چه کند عین صواب و حکمت باشد وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی
همه بندگان پرسیده شوند از آنچه می کنند جهت آنکه مملوکند و مملوک ناچاراست که حساب
گفتار و کردار با مالک خود راست کند و از عهده آن بیرون آید أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند
مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق آلِهَةً خدایان یعنی آیا صفات الوهیت در ایشان
یافته اند و یا در کتب آسمانی امر پرستیدن ایشان واقع شده و بجهت آن به پرستیدن
آنها مشغول شده اند قُلْ بگو بایشان که هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید دلیل روشن
خود را در اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا چه دعوی بی دلیل اعتبار ندارد و حکم بر صحت
آن کرده نزد عقل جایز نیست چه جای آنکه حجج بینه شاهدند بر بطلان تعدد آلهه عقلا و نقلا
هَذَا این که مذکور شد در بیان امتناع تعدد آلهه و عدم جواز زن و فرزند او سبحانه
ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کردن کسانیست که منند از امت یعنی قرآن و ذکر آن وَذِكْرُ

آن صح

مِنْ قَبْلِي یاد کردن آنانکه پیش از من بوده اند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماوی پس
نظر کنید دران تا تامل که در آنجا بغیر از امر بتوحید و نهی از شرک چیزی یابید بَلْ أَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر بندگان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمی دانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمی کنند
و حق را کتمان از جهة فرط عناد و جحود و طغیان فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض
کنندگانند از خدا و متابعت رسول و نیز بجهة تقریر ما سبق می فرماید بقوله وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا
نُوحِي إِلَيْهِ مگر که وحی کرده شد باو و حفص نوحی میخواند بصیغهٔ متکلم یعنی مگر که
وحی کردیم باو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس
بپرستید مرا و کفار از غایت عناد و انکار بوحدانیت نمی گروند وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ
و گفتند که فرا گرفته خدای وَلَدًا فرزندان را از ملایکه و غیر و این بنی خزاعه است سُبْحَانَهُ
پاکست او و منزه از آن بَلْ بلکه فرشتگان عِبَادٌ مُكْرَمُونَ بندگانی اند گرامی
شده گان یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند و متصف بعبودیتی که منافی ولادتست
الا آنست که مقرب درگاه بارگاه صمدیت اند و مکرم درگاه الوهیت بجهة آنکه بمزیت صفات
حسنی متمم و متسم اند و چون زعم خزاعه و سایر مشرکان آن بود که ملائکه شفیعان
ایشان خواهند بود در روز قیامت ازین جهة حق تعالی انکار این معنی نیز نموده بقوله لَا
يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند ملائکه بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی
سخن نمی کنند پس بی اذن او شفاعت احدی نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان
حق تعالی يَعْمَلُونَ کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان بهیچ عملی اقدام نمی
نمایند يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه از پیش ایشان است وَمَا خَلْفَهُمْ
و آنچه از پس ایشان است یعنی آنچه فرشتگان مقدم و مؤخر داشته اند از افعال و اقوال را او
پوشیده نیست بجهة علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست
نمی کنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر کسی را که خدای پسندد که در حق وی شفاعت کنند
از اهل توحید چنانکه ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا
الله محمد رسول الله علی ولی الله وَهُمْ و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب
و منزلت و عدم قصور در طاعت مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه

مشفقون

مُشْفِقُونَ ترسانند از انکه مبادا که تقصیری در عبادت واقع شود و یا از مهابت و عظمت او
لرزانند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که در شب معراج جبرئیل را دیدم که مانند
کلیم منبسط افتاده بود بجهة خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از وصف کرامت و قرب
منزلت ایشان و مدحت آنها بدین صفت مرضیه بجهة وعید شدید بر اهل شرک و عناد و
انذار ایشان بعذاب جحیم در روز قیامت معاد میفرماید که وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید
از فرشتگان و سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز از
خدای تعالی فَذَٰلِكَ پس آن قایل را نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ پاداش دهیم او را دوزخ
كَذَٰلِكَ همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ جزا خواهیم
داد همه ستمکاران را که باشراک کفر و ادعای ربوبیت ستم بر خود می کنند أَوَلَمْ يَرَ
آیا ندیدند یعنی ندانستند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آنکه آسمانها و زمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته و برهم نهاده بدون فرجه و گشادگی در میان آنها
فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کردیم آنها را از یکدیگر بادخال هوا و باد در میان آنها از هم جدا
گردانیدیم از کعب الاحبار روایتست که حق تعالی آسمان و زمین را که آفرید بود متصل بیکدیگر بودند
و اصلا فرجه در میان آنها نبود پس بادی را فرستاد تا در میان هر دو درآمد آنها را آسمان بسته بود
و از وی باران نمی آمد و زمین نیز بسته بود و از وی گیاه نمیرست پس ما آنرا بباران و این را
بگیاه گشاده گردانیدیم و قول اخیر از ابی جعفر علیه السلام و عکرمه و عطیه و زید منقول است و مؤید
اینست اینکه بعد ازین میفرماید که وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم یعنی آفریدیم از
آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات و نباتات و از آب مخلوق
ساختیم از آسمان و آب سبب حیات هر ذی حیوتی و روحی و نمائی گردانیدیم از حیوانات
و نباتات و اشجار أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا پس تصدیق نمی کنند و نمی گروند مشرکان باین آیات
واضحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و گردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای
بلند استوار را أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنبانند زمین آدمیان را و یا بجهة کراهت آنکه زمین
حرکت کند و متحرک سازد ایشان را وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در میان
کوهها و یا در زمین فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان
راه یابند دران بمصالح و مقاصد معاش خود و متردد شوند بامور معیشت وَجَعَلْنَا

السَّمَآءَ وکردنیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته شده از افتادن بقدرت کامله خود و یا از فساد و اضلال تا وقت معلوم و یا محفوظ در هوا بی واسطه ستون وَهُمْ و کافران عَنْ اٰيَاتِهَا از نشانهای آسمان و احوال آن و شمس و قمر و سایر نیّرات و مسایر و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدانیّت و کمال علم و قدرت تامّه حضرت احدیت اینست که میفرماید مُعْرِضُونَ اعراض کنندکان و غیر متفکر دران و از جمله آیات بیّنه که شاهدات بر علم و قدرت تامّه حضرت احدیت اینست که میفرماید وَهُوَ الَّذِي و اوست آن کسی که بقدرت تامّه خود خَلَقَ اللَّيْلَ آفرید شب تیره را تا در و آرام کیرند وَالنَّهَارَ و روز روشن تا در و بکسب معیشت اشتغال نمایند وَالشَّمْسَ و آفرید آفتاب وَالْقَمَرَ و ماه را که منور روز و شب‌اند و دانستن اوقات و حساب و آجال بآن متعلق كُلٌّ همه آن از شمس و قمر فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک شناوری کنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شتافتن شناور بر سطح آب و هر روز از مطلعی بیرون می آیند و بمغربی فرو میروند و چون هر یک از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدد اند و سیاحت ایشان مشابه ذی العقول از ین جهة ضمیر جمع ذوی العقول راجع بآن داشته آورده اند که از معاندان بارکاه رسالت بجهة غوایت و ضلالت می کفتند که ما انتظار می بریم که کرد باد حوادث بر آید و یاران محمّد را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد حق تعالی بجهة تسلیهٔ دل آن حضرت می فرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم هیچ آدمی را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو الْخُلْدَ جاوید ماندن در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا پس اگر بمیری فَهُمُ پس ایشان که منتظر فوت تواند الْخَالِدُونَ جاویدان و پایندکان خواهند بود و از دوام مرگ رهائی خواهند یافت نه این چنین است بلکه كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست پس هر که قدم از دروازهٔ عدم بیرون بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس فوات خواهد پوشید وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندکان می کنیم بِالشَّرِّ ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و نیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی یعنی با شما معامله اهل اختیار می نمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر اهل عالم ظاهر

کردد

کردد وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ و بسوی ما باز کردانیده خواهید شد یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علی علیه السلام بیمار شد اقربای او بعیادت او رفتند و کفتند چکونه می یابی خود را یا امیر المؤمنین فرمود بشرّ یعنی خود را ملاصق بدی می یابم کفتند این چه کلام است که کفتن آن از مثل تو بعید است فرمود که حق تعالی می فرماید و نبلوکم بالشرّ و الخیر فتنة خیر صحت است و غنا و شر مرض و فقر آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بجمعی از صنادید قریش بکذشت ابو جهل از ان میان طرح لی ادلی افکند بخنده کفت این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون به بینند ترا آنانکه کافرند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نکیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مکر کسی با و استهزا کنند یعنی ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیکر کویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آن کسست که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد می کند خدایان شما را یعنی به بدی و مذمت نام آنها را می برد وَهُمْ و ایشان یعنی کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای بر وجه توحید و یا بارشاد خلق و یا ببعث رسل و انزال کتب یا بقرآن و یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناکرویدکانند و منکران پس ایشان مستحق استهزا و لایق سخریّت باشند نه غیر ایشان خلاصهٔ معنی آنست که چون کفار جاحد معبودی اند که حی منعم و قادر و عالم و خالق و رازقست و عابد جمادی اند که نفع و ضرّ او بر ایشان متصور نیست پس سزاوار استهزا ایشان باشند نه اهل ایمان مرویست که نضر بن حارث تعجیل عذاب می کرد از پیغمبر صلی الله و از روی انکار و استهزا طلب آن مینمود حق تعالی اول زجر ایشان نمود بر فرط تعجیل بقوله خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است آدمی مِنْ عَجَلٍ از شتاب زدکی و این غایت مبالغه است در لزوم عجله بانسان یعنی فرط استعجال و قلت تأنّی او بر وجهیست که کوییا از شتاب زدکی مخلوق شده کقوله خلق زید من الکرم و از جملهٔ تعجیل او مبادرت اوست بر کفر و استعجال عذاب بعد از ان نهی و زجر از ان کرده فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که می نمائیم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعهٔ بدر و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب از من طلب مکنید وَيَقُولُونَ و میکویند کافران از روی انکار مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد وقت این وعدهٔ عذاب یا قیامت یعنی بما بکویید که وعدهٔ این

عذاب کی خواهد بود اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان خطاب با اهل ایمان است
حق تعالی در جواب این می فرماید که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر شدند
حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز ندارند عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای
خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند
داشت آتشی را که احاطه از پیش و از پس ایشان کرده باشد وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و نباشند که یاری کرده شوند یعنی یاری نیابند که عذاب از وجوه ظهور ایشان باز
دارد بَلْ نه چنان است که ایشان گمان برده اند از کذب وعده بآمدن قیامت و وقوع
عذاب بلکه تَأْتِيهِمْ بیاید بایشان این وعده عذاب یا آتش دوزخ یا ساعت قیامت
بَغْتَةً ناگهان از بدون ظهور علامات و وقوع آن یعنی بی شعور ایشان بآمدن آن
بیکبار بر ایشان فرود آید فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا بازگردانیدن و باز داشتن ایشان
آن را از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای
توبه و یا معذرت بعد از آن بجهت تسلی خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله خبر از حال انبیای
گذشته و استهزای معاندان ایشان میدهد و تهدید مستهزیان حضرت رسالت
می نماید و می گوید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بدرستی که استهزا و سخریت
کردند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولانی که پیش از تو بودند فَحَاقَ پس احاطه کرد
و فرو گرفت بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریت کردند مِنْهُمْ از حال پیغمبران یعنی
قومی که از قول و فعل انبیا سخریت می کردند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ
جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند پس خاطر خود را جمع دار که
بکسانی که با تو این نوع سلوک می کنند واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد با مستهزیان
که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ کیست که نگاه دارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ
الرَّحْمٰنِ از عذاب خدا و انتقام و اگر اراده وقوع آن فرماید بر شما یعنی در هر وقتی از شب
و روز که اراده الهی تعلق گیرد بنزول عذاب بر شما هیچ کس نخواهد بود که شما را از آن نگاه
دارد و گویند معنی آیه آنست که کیست آن کس که نگاه دارد شما را از عوارض آفات
و حوادث بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از ذو النون مصری رحمة الله علیه

روایتست که شبی از شبها که مهتاب آن در غایت روشنی بود بیرون آمدم و برکنار رود نیل
میرفتم عقربی را دیدم که بشتاب تمام میرفت چنانکه من بدو نمی رسیدم گفتم همانا در خزم این
تعبیه و حکمتی باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آبی رسید وزغی از آب بیرون آمد و نزد او رسیده
پشت بداشت تا آن عقرب بر پشت او نشست و از آن آب بگذشت گفتم سبحان الله زهی
سبوحی که عقربی را بی کشتی رها و روانه از آب نمی گرداند پس من نیز در عقب او در کشتی
نشسته بآن طرف عبور کردم چون عقرب بخشکی رسید بار دیگر تاختن آغاز کرد و من بر
اثر او میرفتم و نگاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده آهنگ
دهن وی می کرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و نیشی بر او زد و او را بآن زخم
هلاک کرد و برگشت و من از آن متعجب شدم و بر بالین آن جوان ایستادم و بآواز بلند این بیت را
ادا کردم و گفتم بیت ای خفته مست دوست نگهبان جان تست ؛؛ تو خفته بغفلت و حق پاسبان
تست ؛؛ خوابت چگونه می برد از شوق آن ملک ؛؛ زیرا که لطف و مرحمتش هم قران
تست ؛؛ چون از خواب در آمد و من صورت حال با او باز گفتم وی بگریه در نشست و بر
دست من توبه کرد القصه حق تعالی می فرماید که نه چنان است که کفار از آیات متنوع متنبه
شوند بَلْ هُمْ بلکه ایشان از فرط عناد و انکار عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد کردن
پروردگار خود یعنی از موعد و موعظه او مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند و هرگز
آن را بخاطر نمی گذرانند از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاه دارندش را چگونه شناسند آنگاه
بر سبیل تفریع میفرماید که أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان راست خدایانی که از روی قدرت
و توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان عذابی را مِنْ دُونِنَا از نزد ما با ایشان رسد و
چگونه در دفع عذاب ما از ایشان قادر باشند و حال آنکه لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند
خدایان ایشان نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی در
شکستن بتان و یا تلویث ایشان شود او را از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه پرستندگان
خود را نگاه توانند داشت از عذاب و نکال وَلَا هُمْ و نیستند اصنام مِنَّا
از جانب ما يُصْحَبُونَ که مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان نیست
تا نگاه داشته و یاری داده شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هر که قادر نباشد
بر نصرت نفس خود نزد وقوع مکاره بر آن و مصحوب نباشد بنصرت و تایید از جانب

خدا چگونه و بچه وجه منع عذاب از غیر خود نماید و ناصر و معین او باشد نزد حدوث عذاب برو بَلْ
نه چنان است که ایشان توهم او کرده اند از حفظ بتان ایشان را و منع عذاب از ایشان بجهة حسن اعمال
و میمنت عبادت اصنام بلکه مَتَّعْنَا برخورداری دادیم هٰؤُلَاۤءِ این گروه مکیان را بسعت
عیش و ایمنی و سلامتی و بر وجه استدراج وَآبَاۤءَهُمْ و همچنین پدران ایشان حَتّٰی طَالَ
تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندگانی و بران مغرور شده و امل دراز پیش
گرفته پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که آخر دست اجل که بنای بدن ایشان را
که برافراشته است بر زمین اندازد و ایشان را بعذاب ابدی گرفتار گرداند أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی
بینند یعنی البته مشاهده میکنند کفار مکه أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آن را که ما می آییم یعنی فرمان می
آید بزمین ایشان نَنْقُصُهَا کوتاه می کنیم و میکاهانیم آن زمین را و غیر آن را مِنْ أَطْرَافِهَا
از اطراف آن یعنی به تسلیط اهل اسلام بر ایشان آن را از ایشان کم میکنیم و بتصرف مسلمانان
در می آوریم تا آنکه بنصرت و فتحها پیوسته قلعه و قریه از ایشان می گیرند و یا آن را خراب میکنند
و یا بُر می سازند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کنندگان بر اهل اسلام یعنی نه آنست
که ایشان غالب بتوانند شد بر پیغمبر و اتباع ایشان بلکه امر بعکس است حاصل که او سبحانه
میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضهٔ اقتدار مایند و بقید فرمان دربند اگر میخواهیم باقی
میگذاریم ایشان را و ممتع می سازیم بنعم خود و اگر میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان
میکنیم و ایشان را فانی می سازیم بر وفق حکمت و مصلحت خود و بغیر از ما هیچ کس دیگر نیست
که مبقی و مغنی ایشان باشند و قابض و باسط ارزاق ایشان قُلْ بگو ای محمد بکفار قریش إِنَّمَا
أُنْذِرُكُمْ جز این نیست که ما بیم می کنیم شما را بِالْوَحْيِ بوحی و معجزات می نماییم و
شما از آن متاثر نمی شوید و مهتدی نمی گردید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاۤءَ و نمی
شنوند کران خواندن ترا إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند یعنی کافران در عدم انتفاع
بدانچه می شنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمی شود
وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ و اگر رسد بایشان یعنی بکفره نَفْحَةٌ اندک اثری و بویی مِنْ
عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم می کنی لَيَقُولُنَّ
هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستی که ما بودیم
ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب و بجهة این بعذاب گرفتار شدیم یعنی

اعتراف کننده بر نفسهای خود بعد از آن می فرماید که وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وزن
کنیم ترازوهای عدل و راستی را لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ برای روز قیامت یا برای اهل آن روز
تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود مرویست از رسول صلی الله علیه
و آله که در شب معراج ترازویی دیدم آویخته فراخی هر کفهٔ از آن از مشرق تا بمغرب گفتم
بار خدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که بحسنه که مقدار آن نیم خرما
باشد سر در آرد و پر شود اگر بنده با خلاص آن را کرده باشد و در خبر آمده که داود
از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را باو نماید چون باو نمود غشی کرد بعد از آنکه با خود آمد
گفت الهی که تواند که کفهٔ آن را از حسنات پر گرداند خطاب آمد که ای داود اگر از بندهٔ
خود راضی باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع با آنکه یکی خواهد بود جهة تعظیم
شان اوست چنانکه يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا باسمه بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و یکی آنکه چون اعمال هر یک از مکلفان بدان می سنجند پس گویا باعتبار هر یک از ایشان
میزانیست و نزد بعضی هر یک را علیحده میزانیست که اعمال او بدان بسنجند و طریق سنجیدن
اعمال که اعراضند باین وجه خواهد بود که صحایف آن را بوزن در آرند که از قسم اجسامند
و یا در کفهٔ حسنات بعوض آنها درهای سفید نورانی وضع کنند و در کفهٔ سیئات بعوض
جواهر ظلمانی سیاه تیره فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْئًا
چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند و از طاعت هیچ باز نگیرند
و در عذاب عاصی نیفزایند بلکه هم بقدر طاعت و معصیت خود ثواب یابند و معاقب
شوند وَإِنْ كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانهٔ مِنْ خَرْدَلٍ
از سپندان که کوچکترین دانهاست أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آن را در ترازوی حساب
نهیم و بر وفق آن جزا دهیم وَكَفٰى بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار
کنندگان مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عقل مخصوص ماست پس کافی باشیم
در آنکه حساب بندگان کنیم و بنقیر و قطمیر آن وا رسیم و بدانکه چون حق تعالی در ما
تقدم ذکر وحی کرد و بیان فرمود که انذار سید عالم صلی الله علیه و آله بطریق وحی است
نه که از نزد خود تخویف و تهدید کفار می نماید و در عقب آن ذکر انزال توریت می نماید
بر موسی و هارون تا معلوم بندگان شود که همچنانکه توریت وحی الهی است

قرآن نیز از نزدوی نزول اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله و میفرماید که وَلَقَدْ آتَیْنَا
و بدرستی که دادیم ما مُوسَیٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هرون را کتابی جدا کننده
میان حق و باطل و حلال و حرام و شرایع و احکام متقن مبرم وَضِیَاءً و روشنی کتاب
روشن که متابعان آن بوسیلهٔ او از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی
بمنزلگاه اقامت و هدایت آرند وَذِکْرًا لِلْمُتَّقِینَ و موعظه و پندی مر پرهیز
کاران را یا ذکر آنچه محتاج باشند بآن از شرایع این هر سه صفت توریت است الَّذِینَ
یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ صفت متقیان است یعنی پرهیزکاران آنانند که بترسند
از عذاب و نکال و عقوبت و قهر و غضب آفریدگار خود بِالْغَیْبِ در حالتی که پنهانند
از مردمان یعنی غیبت و خلوت از و ترسانند و خشیت خود را بمردمان اظهار نمی‌کنند
تا از ریا و دعوت دور باشند یا در حالتی که حق تعالی از حواس ایشان غایبست و ایشان
بجهة تیقن بوجود او از و خایفند و در موضح آورده که از ابن عباس نقل است که هر که
ایمان آرد بوحدانیت خدا و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بتحقیق که
او ترسنده است از خدای بغیب وَهُمْ و ایشان یعنی متقیان مِنَ السَّاعَةِ از اهوال
قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند و بعد از وصف توریت در نعت قرآن میفرماید
که وَهَٰذَا ذِکْرٌ مُبَارَکٌ و این قرآن سخنیست با خیر و بسیار منفعت در دنیا
و آخرت أَنْزَلْنَاهُ که فرو فرستاده ایم بر حضرت خاتمیت صلی الله أَفَأَنْتُمْ آیا پس
شما لَهُ مُنْکِرُونَ مر قرآن را منکرانید با آنکه معجزهٔ بیّنه است که حقیقت آن صلا
مخفی نیست بعد از آن بیان قصهٔ ابراهیم علیه السلم میفرماید که از آبای کرام آن حضرت است
و تبیین رشد و صلاح او میفرماید کقوله وَلَقَدْ آتَیْنَا إِبْرَاهِیمَ و بتحقیق که دادیم
ابراهیم را رُشْدَهُ راه یافتن او بوجوه صلاح دین و مصالح دنیا یعنی رشدی که او را
سزد و شاید و فراخور او باشد مراد دلایل بیّنه و حجج واضحه است که هادی او
شدند بتوحید و معرفت یعنی او را توحید معرفت خود ارزانی فرمودیم بوسیلهٔ حجج
بیّنه و براهین عقلیه و گویند مراد برشد نبوتست یعنی او را پیغمبری دادیم مِنْ قَبْلُ
پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد صلی الله علیه آله و یا قبل از بلوغ او را با آیات
بیّنه و شواهد معرفت و توحید خود راه نمودیم وَکُنَّا بِهِ عَالِمِینَ و بودیم

ما باو

ما باو یعنی باستحقاق او مر عطای رشد را دانا پس فراخور استحقاق وی را نوازش نمودیم
پس ما او را بطریق رشد راه نمودیم إِذْ قَالَ در وقتی که گفت لِأَبِیهِ مر پدر خود را یعنی عم
خود آزر را که بمنزلت پدر او بود در تربیت وَقَوْمِهِ و مردم خود را یعنی اهل بابل مَا
هَٰذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما مر او را یعنی
مر پرستش آن را عَاکِفُونَ مجاورانید در این کلام تحقیر شان اصنامست و توبیخ
قوم او که تعظیم و اجلال آنها می‌کردند چه تمثال که صورت بی روح است نه ضرری از آن
متصور است و نه نفعی از آن متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و در تیسیر آورده که بزرگتر
از همه بتهای ایشان بود که از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب
کرده بودند و در تبیان گفته که آن صورتها بر هیأت مرغان بودند و بهایم و انسان
و یا بر صورت ستارگان و گویند صورت علمای خود ساخته بودند از اصبغ بن بنانه روایت
است که امیر المؤمنین علی علیه السلم بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی می‌کردند فرمود
ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون لقد عصیتم الله و رسوله
چیست آن صورتها که بآن قیام نموده اید بخدای که نافرمانی خدا و رسول کرده اید القصه ابراهیم
علیه السلم فرمود که این چه صورتهاست که می‌پرستید قَالُوا گفتند در جواب او که وَجَدْنَا آبَاءَنَا
یافته ایم ما پدران خود را لَهَا عَابِدِینَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کرده بعبادت
بتان مشغول شده ایم و به پرستش آنها اقامت نهاده مرویست که معظم کید شیطان
آنست که مردمان را بر تقلید دارد و بوسیلهٔ آن ایشان را در وادی ضلالت در آرد و لهذا
چون ابراهیم این جواب را از ایشان استماع کرد قَالَ گفت لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ
بخدا که بودید شما وَآبَاؤُکُمْ و پدران شما فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی روشن
و خطای آشکارا یعنی در سلک اهل ضلال که بر هیچ عاقل آن ضلالت پوشیده نیست
بجهة عدم استناد شما و پدران شما بدلیلی و حجتی بر مذهب خود قَالُوا گفتند با او أَجِئْتَنَا
بِالْحَقِّ آیا آوردی بما سخنی راست و جد را یعنی این سخن را راست میگوئی و بجد میگوئی
أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ آیا تو از بازی کنندگانی و این سخن را بطریق لعب و
بازی میگوئی و از لهو و مطایبه بما میگوئی قَالَ گفت ابراهیم که نیستم بازی کننده
درین قول بَلْ رَبُّکُمْ بلکه پروردگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها

وزمنهاست الَّذِی فَطَرَهُنَّ آن خداوندی که آفرید همه طبقات آسمان وزمین را وَ
اَنَا عَلٰی ذٰلِکُم ومن برآنچه گفتم بشما ازانکه او سبحانه خالق جمیع عالم است مِنَ الشَّاهِدِیْنَ
از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای این شهادت میکنم واز سر برهان وحجت این گواهی
میدهم نه آنکه مثل شما باشم در تقلید آورده اند که روزی بعد ازان روز که این
مناظره بود عید نمرودیان بود که دران روز بصحرا رفتندی وتا آخر روز بسیر وگشت
وتفرّج اشجار ونباتات وغیر آن مشغول بودندی وقبل از رفتن بتان را بیار استندی
وطعامهای ملوّن آوردندی ونزدیک بتان نهادندی تا برکت آنها بآن طعام رسد
ودر بازگشتن به بتخانه آمدندی وبتان را بزبانها بنواختندی وبعد ازان سر
بزمین نهاده رسم پرستش بجای آوردندی وآن طعامها بخوردندی وآنگاه
بخانهای خود بازگشتندی چون ابراهیم علیه السلم با جمعی ازایشان درباب تماثیل مناظره
فرموده گفتند فردا روز عید ماست با ما بیرون آی تا به بینی دین وآیین ما چه زیباست
ویقین میدانیم که اگر آداب ما را به بینی وزیب وزینت بت وبتخانهٔ ما مشاهده
کنی زبان از سرزنش ما به بندی وبدین ما درآئی ابراهیم علیه السلم بلا ونعم جواب
ایشان نگفت روز دیگر که میرفتند خواستند که اورا ببرند بهانهٔ بیماری پیش
آورد که انّی سقیم چنانچه تفصیل آن در سورهٔ والصّافات مرقوم خواهد شد
انشاالله تعالی دست ازو باز داشته بصحرا رفتند ابراهیم علیه السلم پنهان از قوم
فرمود وَتَاللّٰهِ وبخدا سوگند که من لَاَکِیْدَنَّ هرآینه جدّ وجهد کنم و
تدبیر خفی نمایم در شکستن اَصْنَامَکُمْ بتان شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا
پس ازانکه روی بگردانید ازایشان مُدْبِرِیْنَ درحالتی که پشت کنندگان
باشید برایشان وایشان را بازگذاشته وبتماشای خود رفته مرویست که یکی ازان
قوم این سخن را بشنید وباکسی نگفت تا حین بازگشتن ایشان از صحرا به بتخانه
اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری برداشته به بتخانهٔ آن قوم ضلیل در
آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید آن بتان را بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره وخورد
ومرد اِلَّا کَبِیْرًا مگر بت بزرگ لَهُمْ که مر ایشان را بود یعنی بت بزرگ را
نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرودیان اِلَیْهِ

بسوی

بسوی آن بت بزرگ تر یَرْجِعُوْنَ بازگردند یعنی بدو رجوع کرده ازو به پرسند که شکنندهٔ
بتان کیست چه ازشان معبود آنست که در حلّ مشکلات رجوع بوی کنند وغرض ابراهیم
ازین عمل الزام قوم بود القصّه چون نمرودیان در آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت
متحیّر شده قَالُوْا گفتند بروجه تعجب مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِاٰلِهَتِنَا کیست که کرده است
این عمل را بخدایان ما یعنی ایشان را باین طریق درهم شکسته اِنَّهٗ بدرستی که او لَمِنَ
الظَّالِمِیْنَ هرآینه از ستمکاران است بر آلههٔ ما چه آنها سزاوار آنند که تعظیم ایشان را
بجای آرند وپرستش آنها کنند او اهانت ایشان کرده ویا از ظالمانست بر خود که بدین
عمل خود را در هلاکت انداخته نمرود کسان را به تجسّس این کس برگماشت آنکه کلمات
لَاَکِیْدَنَّ اَصْنَامَکُمْ شنیده بود اورا با دیگری گفت وزبان بزبان بگماشتگان
نمرود رسید قَالُوْا گفتند که از قومی شنیدیم که می گفتند سَمِعْنَا فَتًی شنیدیم
بواسطهٔ از جوانی که ببدی یَذْکُرُهُمْ یاد میکرد بتان را یُقَالُ لَهٗ اِبْرٰهِیْمُ
میگویند مر اورا ابراهیم یعنی ابراهیم نام اوست قَالُوْا گفتند بایشان فَأْتُوْا بِهٖ تا
بیاورید اورا عَلٰی اَعْیُنِ النَّاسِ برچشمهای مردمان یعنی چنان کنید که همهٔ
مردمان صورت اورا به بینند لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُوْنَ شاید گواهی دهند که اینست
که بتان را نکوهش کرده ویا حاضر شوند نزد عقوبت او تا ازان عبرت گیرند پس ابراهیم را
گرفته نزدیک نمرود حاضر کردند قَالُوْا گفتند باو ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا آیا تو کردهٔ این را
که می بینیم از شکستن وپاره پاره کردن بِاٰلِهَتِنَا یَآ اِبْرٰهِیْمُ بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ
گفت ابراهیم که بَلْ فَعَلَهٗ بلکه کرده است این عمل را کَبِیْرُهُمْ هٰذَا بزرگ
ایشان که این بتست بجهت خشم برایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَسْئَلُوْهُمْ
پس بپرسید از ایشان که چه کسست که شکسته است شما را اِنْ کَانُوْا یَنْطِقُوْنَ اگر
هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگست که اگر ناطق شوند پس از ایشان
سوال کنید وچون تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب نباشد که منافی عصمت
است واین مثل آنست که شخصی گوید فلان کس راست گوست درآنچه میگوید اگر آسمان بالای سر
ما نباشد پس خلاصهٔ معنی آنست که ایشان را بت بزرگ شکسته اگر چنانچه درآیند
بسخن وجواب شما بدهند لیکن جواب گفتن ایشان محالست پس اینکه کبیر ایشان شکسته

بشد ایشان را محال باشد و چون ابراهیم این را بگفت فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ پس
بازگشتند نمرودیان بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند فَقَالُوا پس گفتند بعضی
ببعضی دیگر إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بر خود درین
سؤال که کردید از وی چه شما را بجهة این سوال الزام کرد و عاجز ساخت ثُمَّ نُكِسُوا
پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند
بمجادله بعد از آنکه طریق بطلان ایشان بر ایشان روشن شد پس گفتند با ابراهیم از
روی جلادت و مکابره لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ این
بتان سخن نگویند پس چرا امر می کنی که از ایشان بپرسید و گویند ثم نکسوا علی
رؤسهم باین معنی است که ایشان بجهة خجالت و حیرت و الزام ابراهیم ایشان را روی
سر در پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلای ایشان و بجهة عجز گفتند
که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و چون ابراهیم اعتراف ایشان را در عجز آلهه
خودشان استماع فرمود قَالَ گفت از روی تفریع و انکار عبادهٔ ایشان
أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش می کنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی مَا لَا
يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آن را که سود نرساند شما چیز را که پرستش او کنید وَلَا
يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را که ترک پرستش او کنید پس بچه وجه پرستش
آنها می کنید و ترک میکنید عبادت معبود بحق را که معطی اصول نعم است بشما از
حیوة و قدرت و شهوت و حواس ظاهره و باطنه و غیر آن و توانا بر ثواب و عقاب
أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد مر شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ
و مر آن چیز را که می پرستید و در پرستش او قیام می نمایید مِن دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای بحق أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید
تا بدی کردار خود را ببینید و از آن باز ایستید و بعبادت معبود یکتا مشغول
شوید و چون ایشان از محاجت عاجز شدند جحود و استکبار و فرط و عناد ایشان را
بر مضادت داشت همه متفق الکلمه قَالُوا گفتند با یکدیگر که حَرِّقُوهُ بسوزانید
او را که عقوبت آتش صعب تر است وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری دهید
خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید

ینطقون

کنندکان

کنندکان نصرت یعنی یاری دهندگان مر آلههٔ خود را و گویند قایل این قول مردی بود از کرد
فارس نام او رمیون و بجهة این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد تا بقیامت بزمین فرو میرود و گویند
نمرود خدم خود را باین قول قبیح و عمل شنیع داشت و گویند اول حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی
بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت گز و قرب یکماه هیزم جمع کردند و آن را پر کردند و روغن
فراوان بر آن همه ریختند و آتش در آن زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش
اندازند فریاد از فرشتگان برخواست و زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه در آمدند و حملهٔ عرش
و ساکنان کرسی آغاز گریستن کردند ملائکه گفتند بار خدایا از شرق تا غرب عالم همین
است یک آدمیست که ترا بوحدانیت می شناسد اکنون میخواهند که وی را بسوزانند ما را
دستوری ده تا او را مددی نماییم خطاب در رسید که بنزدیک وی روید اگر از شما مدد طلبد
ممد و معاون وی باشید اول ملک الریاح بیامد و بر خلیل سلام کرد و ابراهیم جواب داد و گفت
تو چه کسی که بر بیکسان سلام میکنی گفت من فرشته ام موکل بر باد آمده ام که ترا مدد کنم اگر
فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش را بردارند و در خانهای نمرودیان افکنند
و همه را بسوزانند ابراهیم علیه السلم گفت نمیخواهم که درین حال پناه بغیر ایزد متعال برم و هم
چنین فرشته که موکل ابر است بیامد و گفت یا ابراهیم اگر امر کنی بگویم تا قطرات باران بر
جمرات آتش افشانند و باندک زمانی آتش افروخته را فرو نشانند ابراهیم علیه السلم فرمود
که مهمات خود را بحق تعالی گذاشته ام و چشم از مددکاری این و آن برداشته فرشته
که موکل است بر کوهها پیش آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرمای تا کوههای بابل را بر سر نمرودیان
فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست کنم ابراهیم فرمود که نمیخواهم غیر حق را در
مهم من مدخلی باشد فرشته که موکل است بر زمین بیامد و گفت ای خلیل طبقات زمین مامور
منند اجازت ده تا زمین را بگویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم گفت بگذار یدم را
با حبیب تا هر چه خواهد کند و در آخر جبرئیل بیامد بوقتی که ابراهیم از منجنیق جدا شده
بود و بحظیرهٔ آتش نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری ابراهیم
فرمود حاجت دارم اما بتو ندارم جبرئیل گفت از آن کس که داری بخواه ابراهیم گفت
علمه بحالی حسبی من سؤالی دانستن او حال مرا از سؤال باز میدارد مرویست
که چون جبرئیل گفت چرا از آن کس که حاجت داری نمی خواهی گفت چون اراده دوست
سوختن دوست باشد سهل باشد و زیستن روا نیست همان لحظه خطاب عزت
در رسید که چون دوست مراد تست نخواهد سوختن روا نیست پس زمهریر قهر آلهی با آتش

باتش نمرود رسید وحرارت اورا یکبار فرو نشانید و آن موضع را سرد وخشک کردانید
همچنانکه میفرماید قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي گفتیم که ای آتش چون خلیل ما بالکلیه توجه بما نموده
تو هم طبع خود را پاک گداخته باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند
برودت وسلامت بر ابراهیم یعنی برودتی که ضرر باو نرساند و بحد اعتدال باشد مرویست
از ابن عباس که اگر سلاما در عقب بردا ذکر نمی شد ممکن بودی که ابراهیم از شدت سرما
بفسردی القصه چون ابراهیم بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و غل و بند ابراهیم
از وجد شد و گویند آتش غل و بند و زنجیر را بسوخت و اصلا متعرض او نشد و بر حوالی آن
گل و نسرین و نرگس و ریاحین بدمید و چشمهٔ آب شیرین بدید آمد و جبرئیل پیراهنی و بالشی
از بهشت بیاورد و پیراهن در وی پوشانید و هفت روز جبرئیل با ابراهیم دران حظیره بسر برد
و انیس وی می بود و چون نمرود ببالای قصر بر آمد دید که ابراهیم در بوستان خوش و
گلستان دلکش نشسته با ملکی سخن میگوید و برگرد اگرد ایشان آتش شعله میزند و آواز داد
که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او در مرتبه ایست که می بینم بزرگ خدائیست میخواهم
که برای او قربانی کنم ابراهیم فرمود که خدای من از تو قربانی قبول نکند مادامی که بر کیش
خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم
نمود مرویست که بر بالای قصر نمرود با ابراهیم گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان آتش
نهاده بیرون آئی گفت می توانم گفت بمیان آن در آی تا به بینم ابراهیم از آن آتش
مرور کرده بیرون آمد و هیچ ضرری بوی نرسید و بصحت رسیده که ابراهیم دران روز
شانزده ساله بود و در وقتی که اسمعیل را قربان می کرد نود و نه ساله بود و اسمعیل هفت
ساله القصه ابراهیم بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند
نمرودیان با ابراهیم كَيْدًا مکری و تدبیری کنند در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ
الْأَخْسَرِينَ پس کردانیدیم از زیان کارتران یعنی زیان کاری ایشان مزیت
داشت بر جمیع زیان کاران چه سعی ایشان برهانی واضح شد بر حقیقت قول ابراهیم
و بطلان فعل ایشان و بروایت ابن عباس اخسریت ایشان آن بود که حق تعالی لشکر
پشه را بر ایشان گماشت تا گوشتهای ایشان را بخورد و خونهای ایشان را بیاشامید و یکی
از آنها در دماغ نمرود درفت تا که او را هلاک گردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را
از زمین عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزادهٔ او لوط بن هاران بن تارخ را
و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بان زمینی که بَارَكْنَا فِيهَا برکت کردیم

دران

دران لِلْعَالَمِينَ مر جهانیان را یعنی زمین شام و دران زمان اهل توحید از سه کس بیش
نبوده اند ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود و زوجهٔ او و برکت زمین شام
ازان حیثیت بود که تمام انبیا دران ولایت مبعوث شده بودند و یا از حیثیت کثرت
آب و اثمار و اشجار و بسیاری نعمت و ارزانی آن و در روایت آمده که ابراهیم
علیه السلم در فلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلم بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت
یکشبانه روز بود و در روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع
انهار از زیر بیت المقدس است وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که
دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ و دادیم او را نبیره نام
او یعقوب نَافِلَةً درحالتی که محض عطیه بودند از ما بدون استحقاق و جزا وَكُلًّا
و هر یک ازین پیغمبران را که ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوبند جَعَلْنَا صَالِحِينَ کردانیدیم
نیکان و شایستگان یعنی توفیق ایشان دادیم و نیکوکاری و بلطف خود ایشان را هدایت
دادیم تا در صلاح بمرتبهٔ کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و کردانیدیم ایشانرا
پیشوایان که بندگان اقتدا بایشان کنند در اقوال و افعال و اعمال و کردار يَهْدُونَ راه
نماینده مر مردمان را بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشان را که هدایت بندگان کنند
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوها یعنی انواع
اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز
وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهة تفضیل است و موجب ثواب
جمیل و اجر جزیل وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند ما را پرستندگان نه غیر ما را
یعنی موحدان بودند و باخلاص عبادت کنندگان و عابدان وَلُوطًا آتَيْنَاهُ
و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت که آن امریست واجب العمل یا نبوت وَعِلْمًا
و علمی که پیغمبران را باید که از قواعد شریعت و طریقت وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم
او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي ازان دیهی آنچنان دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ
و بودند که می کردند اهل آن عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل
آن بعمل لواطه مشغول می بودند و راه زنی میکردند و غیر آن از قبایح إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بدکاری فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از
دائرهٔ فرمان یعنی مشرک بودند و از توحید امتناع می کردند و با وجود این مرتکب
انواع قبایح و فواحش بودند وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا

در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم در بهشت که محل رحمت در آوردیم و در
حدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتی ارحم بها من اشاء یعنی بهشت رحمت
منست رحم کنم بآن هر کرا خواهم إِنَّهُ بدرستی که لوط علیه السلم مِنَ الصَّالِحِينَ از
جملهٔ شایستکان و ستوده کانست و کویند مراد بصالحین انبیا اند و قصهٔ لوط بر سبیل
تفصیل قبل ازین کذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ وقتی که بخواند پروردکار
خود را مِن قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط یعنی دعا کرد بهلاکت قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
پس اجابت کردیم مر دعای اورا فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم اورا وَأَهْلَهُ و اهل بیت
اورا و فرزندان و زنان وی با هر که در دایرهٔ ایمان در آمده بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
از اندوه بزرک یعنی طوفان یا از اذیت قوم و تکذیب ایشان وَنَصَرْنَاهُ و یاری
دادیم اورا در انتقام کشیدن مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا از کروهی
که تکذیب کردند بآیات بیّنه و معجزات ظاهره و باهرهٔ ما را و آن را بدروغ داشتند إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ کروه بد و اهل شر چه کفر سر همه بدیهاست
و بدترین افعالها فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشان را از ذکور
و اناث وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود و پسر او سلیمان علیه السلم را إِذْ
يَحْكُمَانِ وقتی که حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت یا در تاک انکور که خوشهای آن
آویخته بود و بزمین نزدیک شده و این قول ابن عباس است إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ وقتی
که در شب پراکنده شده بودند و چرا کردند شبانه دران کشت یا بوستان انکور غَنَمُ
الْقَوْمِ کوسفندان آن کروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود و سلیمان
بودند مر مدعی و مدعی علیه را شَاهِدِينَ دانایان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر مدعی
که صاحب زرع بود و مدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند بیان این قصه برین وجه
بود که روزی دو کس بمحکمهٔ داود علیه السلم آمدند یکی دهقان که اورا ایلیا کفتندی و دیکری
کوسفند دار و ویرا یوحنا خواندندی ایلیا کفت یا نبی الله همسایهٔ من یوحنا است رمهٔ خود را
آورده و کشت زار من تمام چرانیده و تمام آن را خورده اند و بقول ابن عباس ببوستان
من رفته و خوشهای انکور مرا خورانیده داود از یوحنا پرسید که تو چه میکوئی کفت آری
در خواب بودم و صورتی چنین روی نموده فرمود که حساب کنید که بهای زرع و کوسفندان
چونست حساب کردند مساوی هم بودند پس حکم کرد که کوسفندان خود را با ایلیا داده تا صاحب
کند و عادت سلیمان چنان قرار یافته بود که چون داود بمحکمه بنشستی وی بدر محکمه استاده

یا خلیفة الله صح

انتظار

انتظار کشیدی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی چون یوحنا و ایلیا از محکمه
بیرون آمدند و مضمون قضیه را اعلام سلیمان کردند و آن حضرت در محکمه در آمد و دران وقت سلیمان
علیه السلم در سن یازده سالکی بود با پدر کفت اکر حکمی غیر ازین بودی بصلاح اقرب بودی داود
کفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که کوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا ازان نفع کیرد
بشیر و روغن و پشم و موی و باغ و یا زرع را به یوحنا باید داد تا غم آن خورده بمرتبهٔ رساند که
اوّل بود و چون کشت بآن درجه رسد که اوّل بود تسلیم ایلیا کند و کوسفندان خود بستاند تا هیچ
کدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم نمود حق سبحانه و تعالی حضرت را ازین قضیه خبر داد
که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تفهیم و تعلیم دادیم آن حکومت را بسلیمان یعنی بطریق تفهیم او
رسانیدیم تا حکم کرد که کوسفندان را بصاحب زرع یا باغ دهد تا ازان نفع کیرد و بدان
تلافی روزکار خود کند و زرع یا باغ را بصاحب کوسفند تا غم خوارکی کند و بمرتبهٔ نخستین رساند
و تسلیم او کند تا بعد ازین از رمه غافل نشود حقیقت آن است که دران زمان حکم چنان بوده که
از داود صادر کشته خدای تعالی وحی کرد بسلیمان بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود بعد از
اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده و کسانی که قایلند بر جواز اجتهاد از
انبیا جسته اند باین آیه و کفته اند که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد و اکر اجتهاد
بر انبیا روا نبودی سلیمان این چنین حکم نکردی و جواب این ازان است که لا نسلم که سلیمان
این حکم را باجتهاد خود کرده باشد بلکه حکم هر دو از قبیل وحی بوده و ثانی ناسخ حکم اوّل
و این حکم جمیع اجماع علمای ماست که نافی اجتهاد انبیا اند و باقی وجوه در ابطال اجتهاد
انبیا در منهج الصادقین بسمتی دل پذیر مذکور است در خبر است که داود را پسران متعدد
بود میخواست که بداند که خلافت و نیابت او بکدام از ایشان تعلق خواهد کرفت از حق تعالی
درخواست که تا باو باز نماید که کدام یکی از آنها خلیفهٔ او خواهد بود حق تعالی باین طریق
اعلام او کرد تا بداند که شایستهٔ هبوط وحی الهی سلیمان است نه پسران دیکر و بدانکه حکم
مسئله در شرع ما چنانست بر صاحب غنم اکر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه روز خواه
شب و دال بر حکم داود و سلیمان است بطریق وحی قوله تعالی وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از
پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن وَعِلْمًا و دانش امور دین وَسَخَّرْنَا و رام
ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدای را بموافقت
او وَالطَّيْرَ و مسخر فرمان او کردانیدیم مرغان را نیز که بموافقت داود علیه السلم تسبیح
و تقدیس خدای می کردند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندکان مر امثال این کارها را

و در جنب قدرت ما مانند اینها بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است و در تبیان آورده که تسبیح کوهها برین وجه بود که هرگاه داود تسبیح میکرد از کوهها نیز مثل آن شنیده می شد و آن معجزه آن حضرت بود بعد از آن بیان نعمت دیگر میفرماید بر داود که وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموزانیدیم داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما ای آدمیان یعنی برای شما این صنعت را تعلیم داود کردیم لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم شما را و حفظ بتامیخواند یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان بر این نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت داود بود و حق تعالی آهن را در دست او نرم گردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره می ساخت و در هم می بافت و مرویست که سبب نرم شدن آهن در دست داود آن بود که حق تعالی نبوت و پادشاهی باو داده بود و در شب گرد محلات شهر میگشت بر وجهی که مردم او را نمی شناختند و احوال اعمال خود را از ایشان استفسار می کرد تا معلوم کند سلوک او و عمال او با رعایا چونست یکشب جبرئیل بصورت آدمی بر وظاهر شد و سلام کرد داود جواب سلام او باز داد و از و پرسید که سیرت داود چگونه است جبرئیل گفت سیرت او بغایت نیکو می بود اگر از بیت المال نمی خورد داود چون این سخن بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورد و از حق تعالی طلب کسبی کرد تا از آن معیشت گذراند حق تعالی آهن را در دست او نرم گردانید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره می ساخت و میفروخت و خرج معاش خود می کرد و بعد از ذکر قصه داود علیه السلم بیان اعطای نعم خود میکند بر سلیمان علیه السلم و میفرماید وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً در حالتی که تند و سخت وزنده بود بر وجهی که تخت او را بر داشتی در یکروز یکماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان سلیمان و اراده او هر جا که میخواست و با وجود تندی هموار میرفت و تخت او را متحرک و مضطرب نمی ساخت و قطع مسیر می کرد إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بران زمینی که برکت کرده ایم بران یعنی بولایت شام در شبانگاه بعد از آنکه سیر کرده بود و در بامداد بولایت دیگر در تخلیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز نماز شام با دو بآنجا آوردی و در مختار القصص مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بیابل رفتی و روز دیگر از کابل بیرون و چاشت در قلعه

اصطخر

اصطخر بودی و قیلوله را در اصطخر فارس کردی و شام بتدمر باز آمدی و در بعضی تفاسیر آمده که سلیمان را بساطی بود طول و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ چون بسفر رفتی یا بغزای ساز راه بران نهادی و لشکر جن و انس را بران نشانیدی و مرغان بر سر آن صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا آن بساط را بر داشتی و بر هوا بردی و بس باد نرم را امر کردی تا آنرا راندی بجائی که خواستی بامداد یکماه راه بردی و شبانگاه یکماه راه باز آوردی مرویست که سلیمان را در بعلبک متوطن بود و دیوان را امر کرده بود که بیت المقدس را از برای او می ساختند و هر بار بساط او را از بعلبک بر میداشت و بارض مقدسه می برد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان می کرد و باز بجای خود مراجعت مینمود پس بجهة حکمت و مصلحة درین باب میفرماید که وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا یعنی آنچه بسلیمان عطا کرده بودیم بجهة علم ما بوده بحکمت و مصلحة آن از خزانه کرم و انعام خود وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ آنانی که غواصی کردند در دریا برای او یعنی جهة بیرون آوردن چیزهای نفیس دریایی از در و مرجان و غیر آن وَيَعْمَلُونَ و میکردند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عمل دیگر جز این غواصی مثل بنائی و سایر صنعتهای عجیب وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و نگریزند و بر مقتضای خود افساد نکنند و ضرر بمردم نرسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن قصه ایوب را علیه السلم و او بسر آمد جز بن رازخ بن روم بن غیض بن اسحق بن ابراهیم است علیه السلم و مادر او از اولاد لوط حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت بر وی پوشانید و بولایت نیشه فرستاده و از وهب بن منبه مرویست که از مردمان آن روزگار هیچ کس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را گاو و شتر و اسب و گوسفند و باغات مملو از اصناف اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد جفت گاو و کشت داشت و بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهار صد غلام شبان و ساربان با هر غلامی زن و فرزند و تجمل بسیار با هر یکی گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده وسه و چهار ولد و زن او رحمه بنت افرائیم بن یوسف یا ماخیر بنت میشا بن یوسف و از و هفت پسر و هفت دختر داشت و بروایت دیگر دوازده پسر و هفت دختر در حسن خلق بمرتبه کمال رسیده بود و در عفت و صلاحیت و خیرات و مبرات از همه در پیش و بر درویشان بغایت مشفق و مهربان و همه مال خود را وقف فقیران و یتیمان کرده بود و بسیار

شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی نعمت و طیب معیشت
و صحت بسر برد اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعت گذرانیده بود و مراسم طاعت
کما ینبغی بتقدیم رسانیده و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادات او راه نیافته روزی
جبرئیل امین نزد وی آمد و گفت ای ایوب مدتی شد که در نعمت و راحت میگذرانی حالا
حکم شد که حال تو منقلب شود و نعمت بتعب مبدل گردد و توانگری بدرویشی و تن درستی
به بیماری بدل شود ایوب فرمود که چون رضای دوست چنین است باکی نیست هر چه از
دوست رسد چون مطلوب اوست بغایت زیبا و نیکوست در بعضی روایت آمده که ابلیس
لعین هر چند خواست که ایوب را وسوسه دهد و نوعی نماید تا در وظایف طاعت او خللی پیدا
شود نتوانست گفت بارخدایا امروز ترا در روی زمین هیچ بنده عابدتر و شاکرتر از ایوب
نیست ظن من آنست که کثرت عبادت و شکر او بجهة آنست که در عافیت و سعت عیش است
چه مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی
از تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش گیرد حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگویی
او مرا بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در بوته ابتلایش بگذاریم بر محک امتحان
تمام عیار آید پس حق تعالی بجهة آنکه بر ابلیس و تمام عالمیان واضح شود که بنده
صادق الاخلاص است و محب خاص و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه او وی را در
بوته امتحان و ابتلا نهاد و جبرئیل را فرستاد تا وی را خبر داد که حالی نوبت بلیه است
و تبدل نعمت بمحنت ایوب توکل بر حضرت عزت کرده رضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی
نماز بامداد گذارده و پشت بمحراب باز داده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه فریادی
از در مسجد بر آمد نگاه کرد مهتر شبانان از در در آمد و فریاد کنان گفت یا نبی الله سیلی
عظیم از دامن کوه در آمد و تمامی رمهارا بدریا راند شبانان درین حکایت بود که یکی
از ساربانان در رسید و گفت یا نبی الله سمومی پیدا شد که اگر بر کوه زدی صحرا
ساختی و اگر بر خورشید وزیدی ثریا کردی بر شتران زد و همه را هلاک گردانید
باغبان بیامد جامه چاک کرده فریاد کرد که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید شد و تمام زراعت
و باغات را بسوخت ایوب علیه السلم این سخنان می شنید و ذکر حق تعالی بر زبان میراند
بعد از آن مربی فرزندان در آمد و سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان و گفت ای پیغمبر
خدای یازده پسر تو بخانه برادر مهتر رفته بودند بمهمانی سقف خانه برایشان فرود
آمد بعضی را لقمه در دهن و بعضی را در دست و بعضی را دست در کاسه و همه را فرا گرفت

وغبار

وغبار فنا بر چهره هم نشست لشکر ناله و گریه خواست که بر ایوب تازد و او را از ورطه صبر به بی صبری
و جزع اندازد ایوب خود را دریافت و بسجده در افتاد و گفت باکی نیست چون او را دارم همه چیز دارم
شعر چون مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبی // چه تو دارم همه دارم اگرم هیچ نباشد // چون فرزندان
و مال و منال همه در معرض فنا و زوال رفتند انواع بیماری روی بوی آورد و تمام اعضا متالم
شد بغیر از دل و زبان هیچ عضو دیگر بسلامت نماند و اینکه از وهب نقل کرده اند که ابلیس در
خواست کرد که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد ابلیس را
حق تعالی بروی مسلط گردانید و وی دیوان را بر وی برگماشت تا جمیع اموال او را فانی ساختند
پس قصد بدن وی کردند و او را بانواع امراض مبتلا گردانیدند تا آنکه چهار هزار
کرم در بدن او افتادند و اعضای او را متعفن و مجروح کردند و می خوردند و او را هفت
سال در کناسه از کناسهای بنی اسرائیل انداختند و همه مردمان از اقارب و
اجانب بجهة کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای او میرفت برمیدند بغیر
از رحمه که زوجه او بود سخنیست در غایت ضعف و نهایت رکاکت که از جمله بدیهیاتست
که حق تعالی ابلیس را که دشمن ترین دشمنان اوست بر انبیا و اولیای خود مسلط نگرداند و
کدام عاقل تجویز تواند کرد که حق تعالی نقض غرض خود کند که آن ارسال انبیاست برای
هدایت بندگان و ایشان را بمرضی مستحسن سازد که طباع همه خلایق از و رمیده شود
و بجهة آن با ایشان مجالست و مکالمه نتوانند کرد بلکه بر او سبحانه واجبست که از هر چه
از منفرات باشد ایشان را از آن نگاه دارد تا بندگان بصحبت ایشان مایل شده مهتدی
شوند چنانکه در کتب کلامیه بدلایل مبرهن شده و مبین گردیده و در احقاف آورده که روایت
وهب از اخبار یهود است و موثوق به نیست و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض
شدید که منفر طبیعت مردمان بر او برگماشت بجهة امتحان نه باستدعای شیطان
چنانچه زعم بعضی آنست تا بران صابر شده شاکر شوند تا اغراض مضاعفه در دنیا و آخرت
بار رسانند و بر بندگان ظاهر گردد که او از جمله محبان یکجهت و مخلصان یکرنگ درگاه
حضرت عزتست و در مدت بیماری او اختلاف است وهب گفته سه سال بوده است
و نزد کعب هجده سال و بروایت عبد الله عباس و اکثر مفسران هفت سال و بروایت
مرویه از ابو عبد الله علیه السلم نیز هفت سال بوده و در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس
از اهل ایمان نزد او بیشتر تردد کردندی یکی از اهل یمن که او را الیفن گفتندی و دو مرد
دیگر از ولایت آن یکی یلدد نام داشت و دیگر صافر این هر سه هر روز آمدندی و بشرف خدمت

او مشرف گشتندی یکی از ایشان کهل بود و دو دیگر جوان اتفاقا روزی بیامدند و او را بسیار رنجور یافتند

و باهم گفتند همانا از ایوب چیزی عظیم صادر گشته که مرض الهی نبوده و بر خدای رحم نمی *و حتّی*

کند آن جوان گفت شما نمی دانید که او پیغمبر خداست و برگزیدهٔ او و حق تعالی دوستان خود را

بجهة امتحان بانواع عقوبت گرفتار گرداند تا صبر ایشان بمردمان نماید نه بجهة معصیت و

خطیئه پس ویرا اوّل بکثرت نعمت امتحان کرد و بعد از آن به بلیه امتحان نمود تا صبر و شکر

او را در حالت نعمت و محنت و بلیت بمردمان نماید از خدا بترسید و از اینکه گفتید توبه

کنید و گمان بد در حق پیغمبر خدا مبرید گفتند راست گفتی و چون ایوب این سخن را بشنید

دست بدعا برداشت و گفت بارخدایا تو عالم السّر و الخفیاتی که من شب هرگز خواب نکرده ام

که سیر بوده باشم و در اطراف و جوانب من گرسنهٔ بوده باشد که با نها طعام نداده باشم

و هرگز نپوشیده ام با آنکه دانسته ام که مردمان برهنه اند اوّل ایشان را پوشانیده ام و اگر

دو مرد در حضور من خصومت کردندی و یکی از روی غضب و دلتنگی سوگند خوردی من

کفارهٔ سوگند او را دادمی تا اگر بدروغ خورده باشد این کفارهٔ گناه او باشد و تو

میدانی که هرگز در حضرت عصیان نورزیده ام بلکه در همهٔ عمر کمر انقیاد و فرمان برداری

تو در میان جان بسته ام و همیشه در میدان مجاهدت و ریاضت بر توسن طاعت و عبادت

سوار شده و با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام اگر غرض من ازین رضای تو بوده

و امتثال امر تو معلل باغراض دیگر درین قول تصدیق من کن و علامتی که برین قول شاهد من باشد

بمن نمای جبرئیل امین آمد گفت ای ایوب زمان محنت بسر آمد دعا کن تا از دار الشفاء

عاطفت الهی شفا یابی بتو رسد ایوب دست بدعا برداشته طلب شفا نمود چنانکه حق سبحانه

و تعالی میفرماید که یاد کن ای محمد قصّهٔ ایوب را اِذْ نَادَى رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را

اَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ با آنکه رسید مرا رنج و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

و تو بخشنده ترین بخشندگانی و گفته اند که حق تعالی در شان ایوب علی نبیّنا و علیه السّلام فرمود

که اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا و نکتهٔ اِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ منافی اینست چه شکایت از رنج

نشان بی صبریست و جواب برین وجه تقریر کرده اند که مردمان زبان طعن بر او دراز

کرده نسبت ذنب باو میدادند چنانکه گذشت وی تاب این سخن نیاورده این دعا

کرد نه بجهة بی صبری از بیماری و یا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم باو رسیده

نزد وی آمده و از روی مطر و فرح گفت ای ایوب دیدی که چندین سال عبادت

خدای خود کردی و آخر ترا باین بلا مبتلا ساخت اگر یک سجدهٔ من کنی ترا ازین بلا رهانم

بیرون

بیرون آورم و هر مدعا که داری برآورم ایوب از ضروری این شکایت کرد بحضرت عزت نه از

رنج خود و از حسن بصری منقول است که هر چند بیماری ایوب اشتداد می یافت و متزاید می

شد ایوب در صبر و شکر می افزود و در رحمه زوجهٔ او در خدمت کاری او هیچ دقیقه فرو گذاشت *نمی*

ابلیس هر چند خواست بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست و با اتباع خود درین

باب مشاورت کرد گفتند تو پیشوای مائی و ما آنچه دانیم از اسباب اضلال و مکر و حیله از تو

تعلیم گرفته ایم و سایر حیله که تو بان اهل عالم را گمراه می کردی بجاست و آنچه آدم را بآن

فریب دادی چه بود گفت بوسیلهٔ زن او بود گفتند اینجا نیز بهمان نوع با ایوب سلوک

کن گفت راست گفتید و مرا رای خوب نمودید پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب چیزی می

پخت گفت یا امت الله شوهرت کجاست گفت در فلان جای بیمار و رنجور افتاده است و مدت

مدیدست که مریض است و اثر شفائی باو نمی رسد و چون شیطان ملعون دید که رحمه اظهار

اندوه و غم و غصهٔ خود نمود گفت ترا یاد نمی آید آن مال و جمال و فرزندان او که مثل آن هیچ

کس را نبود الکنون همه رفتند و هر روز روز کار او تباه تر میشود و هرگز بآن حالت نخواهد

رسید که اوّل بود و ازین نوع سخنان میگفت تا که رحمه بگریه در آمد و فریاد و فغان می

کرد گفت ای رحمه فریاد و فغان مکن و خاطر جمع دار که من علاج این خوب میدانم و دوای

آن را نیکو می شناسم اگر نصیحت مرا بشنود رحمه گفت آن چیست گفت این گوسفند مرا بستاند

و بنام من قربان کند خدا ویرا عافیت دهد و هم بیماری او زایل شود رحمه آن گوسفند را

برداشت و نزد ایوب آورد و گفت یا نبیّ الله تا کی درین محنت بسر بری و ازین رنج کشی

مردی طبیب آمده و مرا نصیحتی کرده و معالجه نموده و آن قصّه را تمام باز گفت ایوب

گفت ای ناقص عقل آن ابلیس است که دشمن خداست و آمده که باین وجه ما را از خدای بر

گرداند و کافر سازد و ندانسته که همهٔ نعمت و محنت از نزد خداست اگر خواهد نعمت دهد

و اگر مصلحة باشد بنده را بمحنت مبتلا گرداند ابلیس چون دید که تیر تلبیس او بر سنگ

ندامت آمد بر صورت مردی صاحب جمال بهترزی پادشاهان بر اسبی نشسته نزد رحمه آمد و

گفت حال شوهرت چگونه است گفت بغایت رنجور است ابلیس ملعون گفت مرا می شناسی

گفت نه گفت من خدای زمینم و تلف مال و هلاک فرزندان وی من کرده ام بجهة آنکه

مرا گذاشته و خدای آسمان را می پرستد اگر تو مرا سجده کنی من همه رنج و الم از و

بردارم و مال و فرزندان باو کرامت کنم گفت درین امر بی مشورهٔ شوهر کار نکنم گفت

اگر این کار نمی کنی با ایوب بگو که یکبار که طعام خورد در اوّل آن بسم الله و در آخر آن الحمد لله

نگوید تا از وی خشنود شوم و ویرا شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد و صورت حال باز گفت ایوب را
بر او خشم گرفت و گفت امروز و همه روز با ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده و گوش
با سخن او داشته بخدا سوگند که اگر او سبحانه مرا ازین بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم
از نزد من برو و دیگر نزدیک من میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها بماند و هیچ
کس نبود که از برای او طعام پزد و آبی مهیا کند و بیمارپرستی نماید پس روی بر زمین بنهاد
و گفت انّی مسّنی الضّرّ و گفته اند جهة ضعف و شدت بیماری چنان ضعیف شده
بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود و بجهة این کلمات ربّ انّی مسّنی الضّرّ زبان
بگشود نه بواسطهٔ شدت مرض و عدم صبر بران تا منافی کریمه انّا وجدناه صابرا باشد
و یا آنکه چون بیماری او در دل و زبان او اثر نکرده بود بران صبر می فرمود آن هنگام که آن
نزدیک بآن رسید دل و زبان او که محل توحید و تحمیدات نقصان پذیر شود گفت ربّ
انّی مسّنی الضّرّ و نزد بعضی زنش از غایت بیچارگی و بی چیزی گیسوی خود را ببرید
و بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برین مطلع شده آواز مسّنی الضّرّ برکشید
در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السّلم نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت
بجهة این کرد و نیز گفته اند هر سحرگاه بواسطهٔ ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب
با ایوب مکروب میرسید که ای بیمار ما چه گونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه کوه
بلا را بجان می کشید و با آن بیماری خوش بود و در سحرگاه آن روز که صحت میرسید
و مرهم راحت بر جراحت او می آمد تحفهٔ این خطاب سرافراز نشد فریاد برآورد که ربّ
انّی مسّنی الضّرّ و در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر
حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت چه منقول است که جبرئیل بوی آمد و گفت
چرا خاموش نشسته گفت چکنم بغیر از صبر جبرئیل گفت بلا در خزانهٔ حق بسیار است تو طاقت
نیاری از حق تعالی عافیت طلب ایوب زبان بقول ربّ انّی مسّنی الضّرّ بگشود و در بعضی
روایت آمده که در زمان بیماری ایوب از اطراف عالم بیماران می آمدند و از و دعا میخواستند
وی دعا می کرد و شفا می یافتند ویرا گفتند چرا خود را دعا نکنی گفت مرا حیا مانع می شود
که مدت هشتاد سال در نعمت گذرانیده باشم اکنون که چند روز در محنت باشم دفع
آن را بحق تعالی رفع نمایم حق تعالی بجهة این وی را دستوری داد تا دعا کرد و گفت ربّ
انّی مسّنی الضّرّ و انت ارحم الرّاحمین فَاستَجَبنَا لَهُ پس
اجابت کردیم دعای او را فَکَشَفنَا پس ببردیم مَا بِهِ مِن ضُرٍّ آنچه باو رسیده بود

از رنج او را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت شدت بیماری چون خواستی که بقضای حاجت
رود رحمه دست وی گرفتی و بآن موضع آوردی و ویرا آنجا بگذاشتی و چون فارغ شدی زوجه را
آواز دادی و وی بیامدی و دست وی بگرفتی و بخوابگاه خودش آوردی آن روز که روز شفا
بود بر عادت خود او را ببرد و باز گذاشت و بنشست منتظر آنکه او را آواز دهد حق تعالی آنجا
با ایوب وحی کرد که ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زن
چون پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمهٔ آب خوش روان شد بامر او سبحانه از آنجا غسل
کرد جمیع امراض بدنی ظاهری از و زایل گشت بار دیگر ندا رسید که پای بر زمین زن چون پای
بر زمین زد چشمهٔ دیگر ظاهر شد چون او را بیاشامید امراض باطنی او نیز بالکلیه زایل گشت
و او را قوت و جمال و جوانی و رنگ روی او باز آمد بر وجهی که نیکوتر و با قوت تر از مرتبهٔ اول شد
جبرئیل فی الحال حلّه از بهشت بیاورد و در وی پوشانید هم آنجا بر سر تلی رفت و بنشست چون
وقت آواز دادن او دیر شد رحمه پریشان حال شد که مبادا عارضهٔ او را دست داده باشد
بیامد بآن موضع ایوب را بر جای خود ندید بر بالای پشته نگاه کرد مردی را دید بر سن جوانی
با نضارت و صباحت تمام از وی پرسید که این مرد بیمار کجا رفت گفت بیمار چه چیز تست گفت
شوهر من گفت اگر آن را ببینی می شناسی گفت چگونه او را نشناسم که سالهاست
که با هم مصاحبت می کنیم گفت صورت و شکل او بکه می ماند گفت وقتی که جوان بود هم شکل تو بود
گفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و همه رنج و الم بر من داشت و بحالت جوانی باز آورد
پس دست در گردن یکدیگر کردند و از غایت فرح بگریه در افتادند و هنوز دست در گردن
یکدیگر داشتند که حق تعالی همه اموال او را مضاعف نامزد او کرد کما قال جلّت عظمته وَ
آتَینَاهُ و عطا کردیم او را اَهلَهُ فرزندان او را یعنی ایشان را برای او زنده گردانیدیم
وَمِثلَهُم مَعَهُم و مانند ایشان با ایشان یعنی دو چندان ایشان با و کرامت فرمودیم
یا مثل اولاد او اولاد باو دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی ایوب وقت
از برای او بیست و شش پسر آورد و اصح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده گردانید
و مثل ایشان را در عدد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و مواشی و اموال او را بدو کرامت
فرمود باضعاف آن و این قول قتاده و حسن است و مروی از ابی عبد الله علیه السّلم و از ابن عباس
نیز مرویست که حق تعالی جمیع اموال و اولاد و مواشی او را مضاعف بوی داد و ابری
سرخ را با سفید بفرستاد تا ملخ زرین برای او بارید و در احقاف آورده که سه شبانه
روز در حوالی سرای وی می بارید و در حدیث آمده که هر قطرهٔ آب غسل که از وی چکیدی

متحیر نشدی و ایوب آن را بدست جمع کردی وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی
کردانیدم و جمیع اموال ترا باضعف آن بتو دادم از برای چه این را جمع میکنی فرمود بار خدایا
چون این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان است پس آن را برکتی و کرامتی دیگر خواهد
بود و مزیت تیمن و تبرک خواهد داشت بر اموال دیگر آورده اند که چون ایوب از جمیع
امراض خلاص شد و اولاد و اموال بر وجه اضعاف باو رسید در اندیشهٔ آن افتاد که آیا آن
سوکند که خورده بود که رحمه را صد چوب بزند چه نوع کند که براءت ذمهٔ او حاصل
کند و ضرری برحمه نرسد حق تعالی بوی وحی کرد که خذ بیدك ضغثا
فاضرب به ولا تحنث دستهٔ از شاخ درختان بگیر که بعدد صد چوب باشد
و بر اسم بند و یکبار بر وی زن تا سوکندت راست شود و ضرری بزوجهات
نرسد و تفصیل این صورت در سورهٔ صاد مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه حق
سبحانه و تعالی میفرماید که ما کشف ضر او کردیم و اعطای اموال و اولاد او نمودیم
دو چندان رحمة من عندنا بجهة بخشش و انعام از نزدیک ما بود و
ذکری للعابدین و بجهة پندی برای پرستندکان تا صبر کنند چنانچه
او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت از اولاد و اموال و مواشی وغیره و اسمعیل و
ادریس و ذا الکفل و یاد کن قصهٔ اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را که یوشع است یا
زکریا یا الیاس یا الیسع و ذا الکفل بمعنی خداوند نصیب است و بهره مند از نزد حضرت
عزت و کفل بمعنی ضعف یعنی عمل او برابر عمل انبیای زمان او بود و ثواب او دو چندان
ثواب ایشان بود و یا ثواب دو برابر ثواب امتش بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن
امت خود شده بود که اگر ایمان آورند و بطریق حق سلوک نمایند ایشان را به بهشت
رساند و در خبر آمده که متکفل پادشاه جبار شد که بعد از انقیاد الهی او را به بهشت
رساند و نام آن پادشاه کیستان بود و خطی باین مضمون بنوشت و بوی داد و در
مختار القصص آورده که ذا الکفل الیسع است که از الیاس تکفل نمود که با مر دین قیام
نماید بعد از مفارقت الیاس از وی و بدین جهة بذا الکفل مسمی شد و صاحب
تبیان و محی السنه آورده که یکی پیغمبران بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که قبض
روح تو کنم تو ملکی خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که متکفل شود که شب نماز
کند و فتوری در تهجد او راه نیابد و در روز روزه دارد و در هیچ روزی افطار نکند
و در میان مردمان حکم بحق کند و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن و چون پیغمبر

این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر کردانید جوانی از میان قوم برخواست و گفت انا اتکفل بهذا من تکفل
می شوم باین گفت بنشین و بار دوم و سیم که اعادهٔ این کرد همین که او برمیخواست آن پیغمبر ملک را
بدو تسلیم کرد و او بعهد خود وفا کرده پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذا الکفل لقب نام نهاد و فرو خوردن
خشم او در حالت غضب و ثبات قدم او در کارهای دین بر وجهی بود که روزی شیطان آمد
تا او را بتشویش آورد و در ثبات قدم او رخنه کند و در سرای او را سخت بزد و ذا الکفل گفت
چه کسی گفت مردی ام و بحاجتی آمده ام یکی را فرستاد تا به بیند که چه کار دارد گفت ترا نمیخواهم
برو تا کسی دیگر را بفرستد چون مردی دیگر آمد همان جواب گفت ذا الکفل از سرای بیرون آمد
و گفت کرا میخواهی گفت ترا پس دست او را بگرفت و ببازار برد و در همه بازارها او را بگردانید
پس او را بگذاشت و ناپدید شد و ذا الکفل باز گشته با سکینه و وقار روی بخانه آمد و هیچ
اثر خشم بر وی پدید نیامد از مجاهد منقول است که ذا الکفل همه شب به تهجد مشغول بودی و روز
بروزه و همهٔ اوقات روز در میان مردمان حکم می فرمود غیر از یکساعت چاشت که بقیلوله
مشغول می شد ابلیس باتباع خود گفت علیکم بفلان بر شما باد که ظفر بر او یابید گفتند ما را
هیچ راهی بر او نیست گفت چارهٔ کار او بسازم پس در وقتی که او میخواست که بقیلوله مشغول
شود بصورت پیری بر آمد ابلیس و را برپای بداشت و قصهٔ آغاز کرد که بر من فلان و فلان
ظلم کرده اند و چندان درین باب بگفت که وقت نماز دیگر در آمد و زمان قیلوله در گذشت وی را
گفت برو و خصمانت را حاضر کن که وقت آنست که من بمحکمه روم و چون در محکمه بنشست
و میان مردمان حکم میکرد و انتظار میکشید نیامد روز دیگر وقت قیلوله در خانهٔ ذا الکفل
بیامد و حلقه در بزد گفت کیست گفت فلان پیر مظلومم گفت نه ترا گفتیم که بمحکمه آی گفت خصمانم
بگریختند و ایشان مردم ظالمند و چنین تعدی میکنند و قصه را بنیاد کرد و میگفت تا امروز
نیز وقت قیلوله بگذشت و پیشین رسید ذا الکفل گفت من حال بمحکمه میروم ایشان را نزد
من حاضر کن تا داد ترا از ایشان بستانم وی برفت و باز نیامد روز سیم همان وقت
آمد و ذا الکفل کسی را بر در سرای خود داشته بود که اگر کسی بیاید و خواهد که در بزند
بگوئید که یکساعت صبر کنید که سه شبانه روز است که ذا الکفل خواب نکرده و اکنون
در خوابست تا اندک زمانی خواب کند که رنجور نشود ابلیس بیامد پس آن مرد گفت در را
مزن که ذا الکفل در خوابست و صورت حال را باز گفت ابلیس مبالغه آغاز کرد که در میزنم
و پیش ازین تاب تعدی و ظلم ندارم و آن مرد مانع او می شد و نمی گذاشت و در آخر از
سوراخ در باندرون آمد و در بزد ذا الکفل بیدار شد گفت تو کیستی گفت آن پیر

مظلوم ذاالکفل آن مرد را آواز داده گفت نه ترا گفتم که مگذار که کسی در بزند گفت عجب حالتی مشاهده
کردم وی باندرون خانه درآمد بی آنکه در گشوده شود و در اندرون دالان در بزد ذاالکفل گفت گمان
من آنست که تو ابلیسی و دشمن خدائی گفت آری خواستم ترا بخشم آرم گفت شکر مر خدای را
که مرا از شر تو نگاه داشت پس ابلیس ناامید بازگشت و بعد ازین قصهٔ اسماعیل و ثبات و صبر او
که در سورهٔ کریمهٔ والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و تفصیل حکایت ادریس علیه السلم قبل ازین
گذشت و بعد ازین در بیان صبر ایشان میفرماید که کُلٌّ هر یک ازین سه پیغمبر مِنَ الصَّابِرِينَ
از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف اسماعیل در اقامت مکه از وادی غیر ذی زرع است
صبر فرمود در حالت ذبح و نیز سپر صبر در سر کشید و ادریس مدت مدید بر بلای قوم
و اذیت ایشان صبر نمود و ذاالکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ
و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود که نعمت نبوت است و یا رفیعهٔ عالیه
در جنت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان بودند مِنَ الصَّالِحِينَ از ستودگان
و فرمان برندگان اند چه انبیا معصومند از شائبهٔ رفع و فساد و خالی از غیبت ضلال
وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون بیرون
رفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا در حالتی که خشمناک بود بر ایشان چه مدت مدید
و عهد بعید در میان ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجزات مینمود قبول نمی کردند و در
اصرار و انکار و عناد می افزودند و نزد اکثر مفسران آنست که یونس ایشان را وعدهٔ
عذاب داده بود و چون عذاب دیر شد پنداشت که او را دروغگوی خواهند دانست
خشمناک از میان قوم بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس در میان قومش
در زمین فلسطین بودند پادشاهی بمحاربهٔ ایشان آمد نه سبط و نیم را بغارت برد و
دو سبط و نیم باقی ماندند حق تعالی وحی کرد به شعیای پیغمبر که به نزدیک حزقیا رو و او
پادشاه بنی اسرائیل بود او را بگوی که پیغمبری قوی و با بسط و شوکت بایشان فرستد
که در دل او افکنده که بنی اسرائیل را با او بفرستد تا آن جماعت را که بغارت برده
باز ستانند و چون شعیا نزد حزقیا آمد و احوال را عرض کرد گفت سمعا و طاعتا کیست
که این کار از و آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردمان گفتند که شایستهٔ این
کار یونس است گفت که جمعی از بنی اسرائیل را بردار و بمحاربهٔ جمعی رو که ابنای جنس
ما را بغارت برده اند یونس گفت آیا حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکمی مطلق فرموده
گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت البته ترا می باید رفت گفت نمی توانم درین باب

مبالغه

مبالغه بسیار نمود پس یونس از روی غیظ و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه شریک پادشاه بودند
از آنجا بیرون آمد و ذالک قوله وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و بعضی از مخالفان تفسیر این
آیه را بر نهجی کرده اند که خارج عقل و شریعت و نافی عصمت انبیاست و بیان آن و جواب از آن بر
وجهی دلپذیر در منهج الصادقین مذکور است و صحیح آنست که یونس از قوم خود که در نهایت
عناد و انکار بودند خشمناک شده بیرون آمد فَظَنَّ پس گمان برد که أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَيْهِ که تنگ نکنیم تکلیف و مشقت را یعنی او را بشداید تکلیف و مشقت مبتلا نگردانیم
و مجاهد و ضحاک گفته اند که معنی آنست که او پنداشت که ما بر و حکم نکنیم و او را معاقب نسازیم
به بیرون آمدن او بدون اذن ما و با او مساهله نمائیم و جبائی گفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم ساخت
راه رفتن را بر او و او را ملجا نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی در آمدن
و اینکه بعضی تفسیر این بر آن وجه نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم بر اخذ او
و عاجزیم بر عقوبت او کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم ظن بد است بخدا و
موجب کفر انبیا نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسدة و الآراء الباطلة در عیون الرضا از حضرت
امام الجن و الانس علی ابن موسی الرضا علیه السلم نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی
تنگی روزی کقوله تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ پس معنی آنست که یونس
بیقین پنداشت که ما روزی او را بر و تنگ نخواهیم بلکه هر جا که خواهد رفت ما روزی او را بدو خواهیم
رسانید مرویست که روزی ابن عباس نزد ابن مسعود رفت ابن مسعود وی را گفت من
دی شب در میان امواج معانی آیتی از آیتهای قرآنی افتادم و در آن غرق شدم
و نتوانستم که گوهر معنی مقصود را از آن بساحل مراد آرم و موجب تشقی خاطر من
شود گفت آن چیست گفت آیهٔ فظن ان لن نقدر علیه و ظاهر معنی آن آنست
که ظن یونس آن بود که خدا قادر نیست بر مواخذهٔ او و چگونه پیغمبر خدا این نوع گمان بخدا
داشته باشد ابن عباس گفت نَقْدِرَ مشتق است از قدر بمعنی تنگی نه از قدرت
که بمعنی توانائی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکلیف شدید بر و تنگ گیری
نکنیم و بجهة بیرون آمدن او از میان قوم بدون اذن ما بر و عتابی ننمائیم و حال آنکه خلاف
ظن او بود بوقوع آمد چون از موضع نینوی بیرون آمد بکنار دریا رسید دریا بموج
در آمد و نزدیک بآن رسید که کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند در میان ما بنده
گریخته یا مردی عاصیست و از رسم عادت آن روزگار آن بود که در چنین حالتی قرعه
میزدند بنام هر کس که بر می آمد حکم بعصیان و گریختن او می کردند و بدریا می انداختند

یونس گفت هما نا بندهٔ گریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی بیارامد گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان
داری و این معنی از تو دور است و ما بی قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد و بآن
اکتفا نکردند بار دیگر قرعه زدند باز بنام یونس بر آمد پس یونس بر خواست و بکنار کشتی بر آمد
و بآن قرعه نیز اکتفا ننمودند بار دیگر قرعه زدند باز بنام یونس بر آمد پس یونس بکنار کشتی
آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی بیامد و دهن بگشاد گفتند مناسب نیست که او را طعمهٔ ماهی
گردانیم پس وی را بکنار دیگر بردند آن ماهی از آنجا بگذشت و بآن موضع آمد و دهن باز کرد
حاصل بهر طرف که میرفت ماهی می آمد و دهن میگشاد پس یونس تسبیح توکل بر سر
کشید و خود را در دریا انداخت علی الفور ماهی او را فرو برد و حق تعالی بآن ماهی الهام فرمود
که ما این بندهٔ را طعمهٔ تو نکرده ایم بلکه بجهة امتحان چندروزی شکم ترا زندان او کردانیدیم
باید که پوست او را نخراشی و اعضای او را نیازاری و همچنانکه ما در تربیت طفل خود
کند او را تربیت نمای پس ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد و دیگری او را و در اکثر
تفاسیر مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی بود و هفت روز و سه روز نیز گفته اند
و حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه گردانید و جمیع عجایب دریا را میدید و چون ماهی او را
در هفت دریا بگردانید و چون بقعر دریا رسید آوازی شنید با خود گفت آیا این چه
آواز باشد وحی آمد باو که این آواز تسبیح حیوانات دریاست یونس موافقت تسبیح
ایشان کرده فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکی شکم
ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب و یا در تاریکی سه بطن ماهی بخواند خدای خود را أَن لَّا
إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ آنکه نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر تو سُبْحَانَكَ تسبیح میکنم ترا
و ترا از نقص و عیب دور میگردانم إِنِّي كُنتُ بدرستی که من بودم مِنَ الظَّالِمِينَ
از ستمکاران بنفس خود که بجهة ترک اولی که آن توقف بود در میان قوم تا اذن خود
بخروج صادر شود از ثواب آن محروم شدم و بجهة آن تقصیر نقص ثواب خود کردم القصه
چون یونس کسر نفس و انقطاع از غیر و خضوع و خشوع گفت انی کنت من الظالمین
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را مِنَ
الْغَمِّ از غم دریا و از زندان و شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا از شکم خود او را بر کنار دریا
افکند بر وجهی که ضرری بوی نرسید و تفصیل این قصه در سورة الصافات مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه یونس را از غم نجات دادیم نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ
نجات میدهیم و میرهانیم گرویدگان را از غم گاهی که باخلاص و خشوع در درگاه ما دعا

کنند

کنند از پیغمبر خدای مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانك
انی کنت من الظالمین مگر که حق تعالی غم او را بفرح مبدل گرداند و از امام
جعفر صادق علیه السلام روایتست که فرمود عجب دارم از آن کس که از چهار چیز ترسد و پناه بچهار
چیز نبرد اول آنکه او را غمی باشد باین کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانك انی
کنت من الظالمین و حال آنکه می شنود که حق تعالی در عقب جواب آن میفرماید فاستجبنا
له ونجیناه من الغم دوم آنکه اگر کسی ترسد و نگوید حسبنا الله ونعم
الوکیل با آنکه می بیند که حق تعالی بعد از آن میگوید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل
لم یمسسهم سیم آنکه اگر از کید و مکر کسی ترسان باشد و نگوید وافوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد و میداند که حق تعالی در عقب این میفرماید که فوقیه الله سیئات
ما مکروا چهارم آنکه اگر از چشم بد ترسد چگونه نگوید ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله و حال آنکه می شنود این آیه را در عقب آن که ان ترن انا اقل منك مالا
وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتك ویرسل علیها وَزَكَرِيَّا
و یاد کن قصهٔ زکریا بن آزر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را باین وجه
که رَبِّ ای پروردگار من لَا تَذَرْنِي فَرْدًا مگذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا
فرما که معین من باشد در امر دنیا و دین بعد از موت من از من میراث گیرد و میراث خوار
من باشد وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باکی
نیست و این تمنای زکریا بحق تعالی آنکه او باقیست بعد از فنای جمیع خلقان که و
لله میراث السموات والارض و چون زکریا این دعا کرد از روی صدق فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را پسری یحی
نام که با وزن هاند معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ و بصلاح آوردیم بجهة او زن
او را که ایشاع بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او را قابل آن ساختیم که
آبستن شود و گویند معنی آنست که او را خوش خلق گردانیدیم برای زکریا پس از آنکه کج
خلق بود حارث بن مغیره روایت کند که من بابی عبد الله علیه السلام گفتم که یا ابن رسول الله جمیع اهل
من مردند و مرا فرزندی نیست تا از آن نسب من باقی ماند فرمود که بمسجد رو و بگو رب
هب لی ذریة طیبة انك سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا وانت خیر
الوارثین تا حق تعالی ترا فرزندی ارزانی فرماید من چنان کردم حق تعالی مرا دو پسر کرامت
فرمود یکی را علی نام کردم و دیگر را حسین بعد از آن حق تعالی در صفت انبیای مذکوره میفرماید

که إِنَّهُمْ بدرستی که همه این پیغمبران که ذکر ایشان رفت كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که شتافتند
فِي الْخَيْرَاتِ در انواع نیکوئیها و پیشی می گرفتند بر اصناف شایستگیها وَيَدْعُونَنَا
و می خواندند مرا رَغَبًا بجهة رغبت نمودن بثواب یا طاعت وَرَهَبًا و بجهة ترسیدن
از عقوبت و یا از معصیت وَكَانُوا لَنَا و بودند مرا خَاشِعِينَ فروتنان و
زبان پذیرندگان و مراد بخشوع خوف دایمست در قلب یعنی ترسان بودند از ما و
محققان گفته اند که خاشعان اهل نیازند و در کشف الاسرار آورده اند که هر که نیاز براو
برد توانگرش گردانند و هر که ناز بجهة او کند که آفریدهٔ اوست عزیزش کند وكانوا لنا
خاشعين نشان نیازاست و من مثلی و رب العرش المعبود ی بیان نیازان سرو بلند از انیم
ای نازنین نگارا گر خاک پست باشد حسن تو آشکارا وَالَّتِي و نیز یاد کن آن زن را
که أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا که نگهداشت فرج خود را از حلال و حرام ولم يمسسني
بشر ولم اك بغيا مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس را
بدامان خود نگذاشت فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فِيهَا
یعنی در گریبان یا آستین یا دهان او مِنْ رُوحِنَا از روحی که با مرماست و مخلوق
ما یعنی جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را و بآن عیسی را در شکم او زنده ساختیم
وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم حال مریم را وَابْنَهَا و حال فرزند او عیسی را که از نفخه
حاصل شد بی واسطهٔ نطفه برخلاف مردم آيَةً علامتی و حجتی لِلْعَالَمِينَ مر
عالمیان را یعنی تا تأمل دران تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بمجرد
نفخه دلالت میکند بر کمال قدرت صانع حکیم إِنَّ هَذِهِ بدرستی که این ملت توحید و دین
اسلام أُمَّتُكُمْ ملت و کیش شماست و کافهٔ مردمان که واجبست شما را استقامت
بر آن أُمَّةً وَاحِدَةً در حالتی که ملتیست یگانه یعنی اختلاف دران نبوده در میان انبیا بلکه همه
انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شماام فَاعْبُدُونِ
پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند و پاره پاره کردند مردمان یعنی
یهود و نصاری أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند
و هر فرقه مذهبی را منقطع ساختند از برای خود و اختیار کرده بکفر فرقهٔ دیگر نمودند
كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ همه این فرقهای مختلفه بسوی ما باز گردندگانند و مآل ایشان را
فرا خور کردار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصهٔ معنی آنست که ای اهل اسلام نه پسندید
قبح عمل اهل کتاب را در دین خدا که منقطع و متفرق گردانیدند امر دین خود را که حق تعالی طاعت

آن امر نموده بود و هر گروهی دیگر شقی دیگر اختلاف کردند که برخلاف آن بود و حق تعالی روز قیامت
همه را بجهة این جزا و سزا خواهد داد فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ پس هر که بکند از عملهای
شایسته که انواع طاعاتست وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه گرونده باشد بخدا و رسول چه ایمان
شرطست در ثواب یافتن از عمل خیرات و مبرات فَلَا كُفْرَانَ پس هیچ ناسپاسی
نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نشود کردار او بلکه مشکور و ماجور گردد و
بموقع قبول افتد کفران مستعمل است در منع ثواب همچنانکه که کفر را استعمال میکنند در اعطای
نماز و ثواب وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ و بدرستی که ما مر سعی او را نویسنده ایم یعنی اثبات
کننده ایم او را در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتگان بفرمودهٔ ما ثبت نمایند
کاننده در عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نگردد وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی
که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم ایشان را أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ آنکه باز گردند بدنیا
یعنی متصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند برای تلافی اعمال و تدارک
افعال و احوال و بکسر حِرْم بکسر حا و سکون را میخوانند و همان بمعنی حرامست مانند حل و حلال
و بعضی لا را اصلی میگویند نه زاید و معنی آیه را برین وجه تفسیر میکنند و ممتنع است بر هالکان
یعنی نشاید که رجوع کنند بحشر برای خطاب بلکه البته بیایند تا آنجا که ایشان را از حساب
اعمال گریزی نیست و قول اول اشهر است و جابر جعفی گوید که از امام محمد باقر علیه السلام حدیث
رجعت بدنیا پرسیدم این آیت برخواند پس معنی آنست که حرام است بر دیهی که ایشان را
هلاک کرده ایم که باز نیایند بدنیا و ابن بابویه قمی در اعتقادیات خود آورده که رجعت
حق است اما همچنانکه جمعی هفتاد هزار خانه وار از طاعون گریختند و همه بر کنار دریائی
نزول کردند حق تعالی با ایشان ندا کرد که موتوا همه آنجا بمردند و بعد از مدت مدید ارمیا که پیغمبری
بود از بنی اسرائیل بر ایشان بگذشت و دست بر داشت و گفت بار خدایا اگر ارادهٔ تو این باشد
ایشان را زنده گردانی تا شهرهای ترا آبادان گردانند و بندگان ترا متولد سازند و ترا
بپرستند حق تعالی همه را زنده گردانید و بدنیا رجوع کردند و بعد از آن باجال خود بمردند
و همچنین عزیر صد سال بمرد و باز خدای تعالی او را زنده کرد و بعد از آن باجل خود
بمرد و نیز قوم موسی که بمیقات رفته بودند حق تعالی بصاعقه ایشان را هلاک کرد و باز
احیای ایشان فرمود و در احادیث صحیحه آمده که هر مؤمنی که آرزوی لقای صاحب
الزمان صلوات الله علیه داشته و تمنا کرده که در خدمت او بشرف شهادت مشرف شود
حق تعالی او را زنده گرداند و تمنای که داشته باشد برسانند و مصداق وقوع رجعت

است بآنکه حق تعالی خروج یاجوج و ماجوج در دنیا که از علامات قرب قیامتست غایت
آیه مذکوره کردانید که حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک شدکان و مردکان از امت
مرحومه ممتنع است که باز کردند تا وقتی که کشاده شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد
یاجوج و ماجوج یعنی چون آن سد را بکشایند رجعت واقع شود و صحت پیوسته
که خروج مهدی علیه السلام بعد از خروج دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و
نزول عیسی علیه السلام باشد و بعد از انکه دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج را
بکشد مدت مدید پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند و حذیفه یمانی از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که از ان حضرت شنیدم که فرمود اول علامتی که در آخر
الزمان واقع شود خروج دجال باشد و بعد از ان دابة الارض و بعد از ان خروج یاجوج و
ماجوج و بعد از ان عیسی از آسمان فرود آید و این نزدیک خروج مهدی بود و بعد از ان
که مهدی علیه السلام بدرجه شهادت رسد آتش از مقر عدن بیرون آید و همه مردمان را
بمحشر راند و در کشف الغمه آورده که از جمله علامات خروج صاحب الامر آنست که مردکان از کورها
زنده شوند و بدنیا رجوع نمایند و یکدیکر را بشناسند و یکدیکر متزوج شوند بنا بر انکه
مراد رجوع باشد در آخرت بفتح یاجوج و ماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنع است
که مردکان رجوع کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود و اکثر مفسران باین معنی تفسیر
نموده اند که بدانکه یاجوج و ماجوج دو قبیله اند از جنس انس و در روایت آمده که آدمیان
ده جزاند نه جزء ایشانند و تفصیل آن در سوره کهف مذکور شد وَهُمْ و هم یاجوج و ماجوج
بعد از خروج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی و پستی يَنْسِلُونَ شتابنده دوند یعنی
همه ایشان در جوانب زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه نباشد از زمین که بآنجا مسارعت
کنند و در روایت آمده که ایشان همه عالم را فرا کرفته آبهای دریاها را تمام بیاشامند و از خشک
و تر هر چه باشد بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج بروند تا بکوه بیت المقدس و با هم
کویند که اهل زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمان را نیز بکشیم پس تیرها بطرف آسمان افکنند
خون آلود فرود آید و کار بر عیسی و اهل او تنک شود دعا کند که حق تعالی همه را بیکدفعه
هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست
فَإِذَا هِيَ پس آن هنکام که واقع شود قصه و شان این باشد شَاخِصَةٌ خیره و
باز مانده باشد از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنها که منکرین اند
و کویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که ما بودیم در دنیا فِي غَفْلَةٍ

من

مِنْ هَٰذَا در بیخبری از این روز و این حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ظَالِمِينَ ستم
کاران بر خود که سخن پیغمبر نشنیدیم و آنچه ایشان ما را از ان خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب
ایشان نمودیم بعناد و لجاج در معجزات ایشان نظر کردیم بعد از ان با کفار خطاب میفرماید
که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ بدرستی که شما ای مشرکان و آنچه می پرستید مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز از خدای از بتان و ابلیس و اعوان او حَصَبُ جَهَنَّمَ آن چیزی که هستید
و انداخته شوید در آتش دوزخ همچنانکه حصبا که سنک ریزه است که در چاه می اندازند
أَنْتُمْ شما با معبودان لَهَا وَارِدُونَ بدوزخ کذرندکانید یعنی در آیندکانید در ان و در
تبیان کفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه بدینها آتش
افروخته تر کردد و دیکر هرکاه معبودان خود را ببینید که با بتان در آتش دوزخ سوزند موجب
زیادت خواری ایشان و دیکر تصور ایشان آنست که بتان شفیعان ایشان باشند و چون امر
بر عکس ایشان ببینند هیچ چیز در نظر ایشان دشمن تر از ایشان نباشد و نظر بوجه اعدا نوعیست
از عذاب بر سبیل احتجاج بر کافران و تنبیه ایشان بر خطا و عصیان میفرماید که لَوْ كَانَ
هَٰؤُلَاءِ و اکر بودندی این بتان و شیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه کمان می بردند
مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدا عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَ
كُلٌّ و همه بتان و دیوان و بت پرستان فِيهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاوید مانندکانند
که بهیچ وجه ایشان را خلاصی نیست و دران معذب باشند بانواع عقوبت و عقاب لَهُمْ فِيهَا
زَفِيرٌ مر ایشان راست در دوزخ ناله زار و زفیر ناله غمکین باشد که از غم او عظیم تر غمی
نباشد چون غم عظیم باشد ناله او نیز عظیم خواهد بود و لهذا تفسیر زفیر بآواز دراز کوش
کرده اند مراد از ان شدت نفس کشیدن است نزد سوختن ایشان بآتش دوزخ وَهُمْ
فِيهَا و ایشان در دوزخ لَا يَسْمَعُونَ نشنوند سخنی را که بآن شاد شوند و راحتی بایشان
رسد یا بجهت هول و شدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنود و از عبد الله مسعود مرویست
که بجهت آن نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند که آن را بمسمارهای آتشین محکم
کرده باشند و در قعر دوزخ انداخته هریک از ایشان کمان برند که بغیر از وی کسی دیکر معذب
نیست آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام در آمد دید
که صنادید قریش در حطیم سیصد و شصت بت نهاده اند و آن را سجده میکنند نزدیک
ایشان آمد و بنشست و با ایشان مناظره آغاز کرد و نصر بن حارث با آن حضرت مناظره آغاز
کرده بمقام مجادله در آمد و آخر حضرت سمند سخن را بجایی رساند که بر همه ایشان حجت

لازم آمد و چون ملزم شدند و جوابی نداشتند عناد ورزیدند گفتند ما بر دین آبا خود راسخیم
و از این بر نمی گردیم حضرت آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر ایشان خواند
آتش غضب ایشان را برافروخته برخواستند و پیش عبد الله بن زبعری که از رؤسای ایشان
بود آمدند و شکایت آن حضرت بدو کردند وی گفت هیچ غم مخورید که من با محمد مباحثه کنم و
او را ملزم سازم پس نزد آن حضرت آمد گفت بخدا سوگند که آمده ام که با تو مخاصمت
کنم تو میگوئی که هرچه از دون الله می پرستید هم در دوزخ خواهید بود و حال آنکه عیسی و
عزیر و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب دوزخ باشند
گو بتان ما نیز باشند حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را باین امر
قبیح و فعل شنیع امر کرده اند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندگان خود بیزارند و حق
تعالی آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای
ایشان مِنَّا الْحُسْنَى از جانب ما سابقهٔ نیکوتر که سعادت دینی و عقبی است یعنی توفیق طاعت
و رسیدن بجنت و آنها عزیر و عیسی و ملائکه اند أُولَئِكَ آن گروه مخصوص بسابقهٔ
عنایت عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور شدگانند که ایشان در اعلی علیین باشند
و بتان و پیروان ایشان در اسفل السافلین مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلم
خطبه میخواند و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و گفت انا منهم من از آن جماعتم که عنایت
الهی بر ایشان سبقت گرفته لَا يَسْمَعُونَ نشنوند دور شدگان از آتش حَسِيسَهَا آواز
آتش را بجهة دوری مسافت میان ایشان و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود
وَهُمْ و ایشان فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ در آنچه آرزو کند نفسهای ایشان خَالِدُونَ
جاوید ماندگانند یعنی مشتهیات خود را دائم یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ
اندوهناک نگرداند ایشان را ترسی که بزرگترین ترسهاست و آن کلمه لولا بشری است
که ملائکه با اهل شقاوت گویند هرگز ایشان این کلمه را نخواهند شنید بجهة آنکه اهل سعادت اند
و مقربان درگاه عزت و یا وقتی که ملائکه ندای وامتازوا الیوم در دهند ایشان غمگین
نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و نزد ابن عباس فزع
اکبر نفخه اخیر است زیرا که حق تعالی فرموده يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش باز آیند و استقبال
کنند ملائکه این بهشتیان را در وقت بیرون آمدن از قبور و ایشان را تهنیت گفته گویند
که هَذَا این روز يَوْمُكُمُ الَّذِي روز ثواب شماست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما و رسیدن بمطالب
خود ابو سعید خدری از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فردای قیامت سه کس
بر پشتهٔ از مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از حساب اندیشه نداشته باشند یکی
مردی که تلاوت قرآن نماید برای محض قربت الهی و معتقد حساب و جزا باشد در عقبی و
مردمان را بقراءت امر کند در وقتی که بحساب و جزای کردار خود متیقن باشد دوم مردی که
اذان گوید و بمثوبت اعمال صالحه معترف باشد سیم بندهٔ که اداء حق خدا و حق مولای خود نماید
يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی را که درهم پیچیم آسمان را و یا محو و نابود گردانیم او را چه
غرض از نشر آن اینست که سایبان بنی آدم است و چون هم متعرض شوند آن را از موضع بر کنند
و درهم پیچند كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ که برای کتابت
و غرض کتب خزانه یعنی همچون پیچیدن طومار که برای چیزهائیست که نوشته می شود در آن معانی
مقصوده خلاصهٔ معنی آنست که ما آسمان را درهم پیچیم مانند درهم پیچیدن صحیفه پس
از آنکه گشاده شده باشد برای نوشتن ابن عباس گفته که سجل نام کاتب حضرت رسالتست یعنی
مانند پیچیدن آن حضرت که صحیفه را درهم می پیچید ما آسمان را درهم پیچیم و بروایت سدی نام
ملکیست که اعمال بندگان را در صحیفه می نویسد و حفظ می نماید بعد از آن در بیان اعاده میفرماید
که كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست آفریدن بی ماده و مددی نُعِيدُهُ
باز گردانیم آن را که آفریده ایم اول بار چه هر دو در تردد قدرت ما در کمال آسانیست وعده داده ایم
باعاده وَعْدًا وعده دادنی عَلَيْنَا که بر ماست وفا کردن بدان وعده إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ
بدرستی که ما کننده ایم بی شبهه یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای شناختن ما دیگر باره
موجود خواهیم ساخت برای مکافات و کردار همچنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران
سر و پای برهنه و ختنه نکرده همچنین باینوجه در قیامت ایشان را بیافرینیم چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که مردمان را تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده محشور سازند و اول کسی را
که جامه بپوشانند ابراهیم خلیل باشد ام سلمه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه محشور شوند
فرمود بلی گفت چه رسوائی باشد فرمود که از شدت هول آن روز مرد نداند که زن کدام است
و زن نداند که مرد کدام است پس این آیه تلاوت فرمود که لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ
وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب زبور داود علیه السلام مِنْ
بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت
کردیم که أَنَّ الْأَرْضَ آنکه در زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آن را عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

بندگان من که ستوده و شایسته اند و بصلاح و تقوی آراسته مراد همه مؤمنان اند و نظیر
اینست قوله تعالی و اورثنا الارض و قوله الذین یرثون الفردوس و نزد بعضی مفسران
مراد بارض زمین دنیا باشد و بصالحون امت مرحومه اند یعنی حکم کردیم که زمین دنیا را بندگان
صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمان اند بمیراث گیرند بفتح و نصرت کقوله تعالی لیظهره علی الدین
کله و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که آن حضرت فرمود که فراهم
آورده شده است برای من همه زمین پس نموده شد مشارق و مغارب آن را که زود باشد
که برسد ملک امت من آنقدر که فراهم آورده شده است برای من از زمین از ابوجعفر علیه السلام
منقول است که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی صلحای که وارث همه
زمین اند اصحاب صاحب الزمان اند که در آخر الزمان مشارق و مغارب را بتصرف در آورند
و بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیار درین معنی ذکر کرده روایات صحیحه در تنصیص
بر خروج مهدی در آنکه وی از عترت حضرت رسالتست بسیار است از بیهقی از آنجمله
باسانید وثیقه رفع کرده بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود لو لم یبق من الدنیا الا
یوم واحد لطول الله ذالک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حق تعالی آن روز را
دراز گرداند تا برانگیزد دران روز مردی از اهل بیت من و نام او همنام من باشد
پر سازد زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و نیز در مجمع
البیان باسانید صحیحه از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله آورده که المهدی من عترتی من ولد
فاطمة یعنی مهدی از ولد من باشد از فرزندان فاطمه ان فی هذا بدرستی که
درین که مذکور شد از هلاک کافران و دولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار و مواعظ
این سوره لبلاغا هر آینه کفایتیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را که تمام
همت خود را صرف عبادت کرده باشد مراد امت مرحومه اند که خبر و موعظ قرآنی
ایشان را کافیست در رسیدن بمطلوب و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا الا
رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیان را زیرا که آنچه بآن مبعوث شده
بسبب هدایت و سعادت ایشان است و موجب صلاح معاش و معاد ایشان که مرغوبست
رحمت او نسبت بکفار امنیت ایشان است از عذابها که بر امم سابقه واقع شده
کقوله تعالی و ما کان الله معذبهم و انت فیهم بلکه معظم رحمت او بر اهل کفر آنست که ثواب
داعی را بر ایشان عرض کرده و اگر ایشان مهتدی نشده اند همچنانکه کسی طعام کثیر حاضر

روایت جم

سازد

سازد برای گرسنه و او تقصیر نموده از آن نخورد او را منعم میگویند و آن گرسنه را منعم علیه آنکه
قبول او نکرده باشد و مانند شخصی که چشمه عظیم را گرداند و صلای عام در دهد که هر که هست
بیاید و از آن بخورد و مواشی مزارع خود را از آن آب دهد و جمعی بجهة تقصیر نفع خود از آن
محروم مانند و همچنین کافر بجهة تقصیر خود از نعمت هدایت محروم گشته و در وادی ضلالت
بگرسنگی و تشنگی هلاک گشته و در حدیث صحیح ورود یافته که حضرت رسالت صلی الله
از جبرئیل پرسید که ازین رحمت چیزی بتو رسید گفت آری من از عاقبت کار خود می ترسیدم
پس بیمنت تو امنیت یافتم بجهة آنکه حق تعالی ثنای من فرمود در آیت ذی قوة عند ذی
العرش مکین مطاع ثم امین در کشف الاسرار آورده که از جمله رحمت حضرت رسالت
آنست که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه مشرفه
اگر در مسجد مکرمه و اگر در حجره طاهره و همچنین چون بذروه عرش و مقام قاب قوسین
بر آمد ایشان را یاد نمود و فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا نیز در
مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنات
عدن در آورد قل بگو ای محمد مر کافران را که انما یوحی الی جز این نیست که وحی
فرستاده می شود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد
خدای یگانه است و یکتا و معبود بی همتا فهل انتم مسلمون پس آیا هستید
شما گردن نهادگان و باخلاص عبادت کنندگان و فرمان برندگان و فروتنان مر او را
فان تولوا پس اگر برگردند از توحید یعنی همه او را فقل پس بگو با ایشان که
آذنتکم علی سواء آگاه کردم شما را بر طریق سویت آن چیز را که بآن مامور
شدم از توحید یعنی همه آن را بشما رسانیدم و همه شما را درین یکسان گردانیدم
قومی را دون قومی تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه
بمن وحی رسیده بود و بر شما روشن شد و کافر و مؤمن در علم باین مساوی بوده
باشند و ان ادری و نمی دانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور
است ما توعدون آنچه وعده داده می شوند بدان از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان
لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوعست و بیشک و شبهه واقع خواهد شد مراد عدم
علم است بوقت معین و مقرر وقوع آن لا محاله انه که خدای یعلم الجهر
میداند آشکارا من القول از سخن کفار در طعن اسلام و ایذا و اهانت ایشان
با اهل اسلام و یعلم ما تکتمون میداند آنچه می پوشند از حسد بر پیغمبر صلی الله ع

وحقد بر مسلمانان و همه را بران سزا و جزا خواهند داد وَإِنْ أَدْرِي و نمی دانم تاخیر در عقوبت شما لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ شاید آن تاخیر آزمایش باشد مر شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند در کیفیت عمل قال لننظر کیف تعملون مراد آنست که تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد و رزیده در کفر راسخ شود و کدام از شما بوسیلهٔ معجزات ظاهره از آن رجوع نموده باسلام و طاعت توجه می نماید وَمَتَاعٌ و کوشاید که آن برخورداری بود شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که وقت مقدرات و اجل مقدور بجهة تمتع حجت بر شما لازم کرد از شعبی مرویست که چون امام حسین علیهما السلم مصلحت رعیت با معاویه مصالح نمود معاویه گفت او را خطبه بخوان و مردمان را ازین خبرده آن حضرت برخواست و بآواز بلند خطبهٔ خواند مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و بعد ازان فرمود عاقل ترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادان ترین مردمان بدکار تبه روزگار بدانید این کار که من و معاویه دران خلاف کردیم یا حق مردیست که باین کار سزاوار تر است و یا حق من و من ترک آن کردم و از سر آن گذشتم برای صلاح امت پس این آیه تلاوت فرمود وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قَالَ رَبِّ احْكُمْ بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر که ای آفریدگار من حکم کن میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی یعنی بدل که مقتضای وقوع عذاب و عقابت برایشان چه آنها مستحق این شده اند و چون آن حضرت بامر الهی این دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب گردانید بشمشیر آبدار و نصرت کردار حیدر کرار و سایر اتباع ابرار و ایشان را هلاک گردانید بدار البوار جهنم رسانید از قتاده مرویست که هرگاه حضرت رسالت صلی الله بمعرکهٔ جدال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی که رب احکم بالحق وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمتست بر بندگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری ازو میخواهیم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از حالی که بخلاف حق است که آن شوکت و تسلط مر شما را باشد بر ما و نگونسار شدن رایت اسلام در اندک فرصتی و تکذیب عذاب موعود و وقوع نشدن آن و غیر آن از صفات باطله چون هل هذا الا بشر مثلکم و اتخذ الرحمن ولدا مراد آنست که شما سخن ناسزاوار ناروا میگوئید و ما ازو سبحانه برردّ آن یاری میخواهیم و امید واری بحضرت باری داریم که حق را بر باطل غالب گرداند

وامور

وامور باطله را در هم شکند پس حق تعالی اجابت دعوت آن حضرت فرموده همه اهل کفار را منکوب و مقهور گردانید و وعدهٔ لیظهره علی الدین کله را بظهور در آورده و همه را مغلوب گردانید و در آنچه گمان می بردند خایب و خاسر گشتند و آن را که طمع داشتند نقیض آن را مشاهده کردند خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین

سورة الحج مكية وهي ثمان وسبعون اية

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه سورة الحج بخواند حق تعالی او را ثواب همه کسانی که حج و عمره کرده اند و کنند تا روز قیامت کرامت فرماید و از ابو عبد الله ع مرویست که هرکه این سوره را در هر سه روز یکبار تلاوت کند آن سال بسر نیاید که زیارت بیت الله الحرام مشرف گردد و اگر در سفر فوت شود حق تعالی او را بجنت نعیم رساند و آنچه آرزوی وی باشد ویرا عطا فرماید و چون حق تعالی ختم سورهٔ انبیا نمود و امر بندگان بتوحید و اعلام ایشان بآنکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد و امر مکلفین تا بپرهیزند از شرک و مخالفت دین و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد و زن و مؤمن و کافر و بنده و آزاد اما کودک و دیوانه چون که از دایرهٔ تکلیف بیرونند در تحت این خطاب داخل نیستند پس میفرماید که ای مردمان که از اهل تکلیف و قابل خطاب اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود بجهة آن از کفر و معصیت مجتنب شوید إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ و پر هول و هیبت و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اول زمین متزلزل شود و ندایی از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدا بوقوع قیامت در رسید پس فزع عظیم در خلایق بدید آید يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که به بینند آن زلزله را تَذْهَلُ غافل و بیخبر گردد از دهشت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر زنی شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ ازان فرزند که شیر دهد آن را یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت مادر بفرزند شیرخواره چون زلزلهٔ قیامت حادث گردد از شدت و هول آن پستان را از دهن فرزند خود بکشد و ازو غافل شود و او را فراموش کند و یاد نیاورد وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ و بنهد هر زنی که خداوند حمل است بار خود را یعنی هر زن آبستن و باردار بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد وَتَرَى النَّاسَ و ببینی ای بیننده همه آن مردمان را از شدت و هول آن روز سُكَارَىٰ در حالتی که مستان باشند یعنی مانند مستان که عقل و تمیز از ایشان زایل شده باشد وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ و حال آنکه ایشان نباشند مستان

از روی حقیقت اگرچه در رای العین مست نمایند وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب
خدای سخت است و بجهة هول و دهشت آن مدهوش نمایند از عمران بن حصین و ابوسعید خدری
مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شده و در غزوه بنی المصطلق که قبیله اند از بنی خزاعه مردمان
درین شب براه می رفتند چون این هر دو آیه نازل گشت رسول صلی الله علیه و آله نفرمود تا توقف کردند در
گرداگرد آن حضرت و حضرت این هر دو آیه را باواز بلند بر ایشان خواند همه بگریه افتادند و در هیچ
وقت این قدر گریه نکرده بودند که آن شب و چون روز شد هیچ کس زین از پشت اسبان نگرفت
و خیمه نزد و طعام نچشید بعضی گریه می کردند و جمعی حزین و غمگین سر بر زانوی خود فرو برده
بودند رسول صلعم فرمود که میدانید که این روز چه روزی خواهد بود گفتند الله و رسوله اعلم خدا
و رسول او بهتر میدانند حضرت فرمود آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز و بعضی از فرزندان
خود را بدوزخ فرست او گوید که چند کس را بدوزخ برم ندا رسد که از هر هزار نهصد و نود و نه را
بدوزخ فرست و یکی را به بهشت اصحاب چون این بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان برخاست و بهای
های بگریستند و گفتند یا رسول الله آن روز نجات یابنده که باشد فرمود مژده باد شما را که از
جنس شما دو خلق هستند که ایشان را یاجوج و ماجوج میگویند و از غایت کثرت از حد و حصر متجاوزند
و نهایت ایشان جز خدای نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر کافران و دیگر عدد
شما در جنب عدد کفار مانند یک موی سفیدست در گاو سیاه و امید میدارم که ربع اهل
بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند و بعد ازان فرمود که امید میدارم که ثلث اهل
جنت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند پس گفت امید من چنانست که شما دو ثلث
اهل بهشت باشید ایشان زبان به تحمید گشودند باز آن حضرت فرمود که بدانید که اهل بهشت صد
و بیست صف باشند هشتاد ازان صف امت من باشند و بعد ازان فرمود که هفتاد هزار از
امت من ازان قبیل باشند که بیحساب به بهشت روند عکاشه بن محصن برخاست و گفت یا رسول الله
دعا کن که من از جمله ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان گردان مردی از انصار برخاست
و همین التماس نمود فرمود که عکاشه باین بر تو سبقت گرفت و از ابن عباس منقولست که آن
انصاری منافق بود بجهة این برای او دعا نکرد آورده اند که نضر بن حارث پیوسته با آن
حضرت مجادله کردی و گفتی فرشتگان دختر خدایند و قرآن افسانهای پیشینیانست و خدا
قادر نیست بر انکه مرده پوسیده و ریزیده باشد و خاک گشته زنده کند حق تعالی در باره او و هر که
تابع او بود فرمود درین گفتار که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ و از مردمان کسی هست که
از غایت کفر و عناد جدال و نزاع میکند فِي اللّٰهِ در کتابهای خدای تعالی و در آنچه حق تعالی

ازان منزهست از نسبت ولد باو و عدم قدرت باو و زنده کردن مردگان بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی و معرفتی
و بدون برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی میکند در مجادله کردن با حق كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر دیوی
سرکش را که تمرد کننده و سرکشنده است از فرمان خدای و معراست از صلاح و اصلاح كه
كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته است بران دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده أَنَّهُ آنکه شان اینست
که مَنْ تَوَلَّاهُ هر که آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ پس بدرستی
که آن دیو گمراه گرداند او را تابع خود از راه راست که طریق نجاتست از شقاوت ابدی و موصل بسعادت سرمدی
وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی دوست و تابع خود را
برکاری دارد که مکافات آن آتش دوزخ باشد و شبهه نیست در آنکه هر که تابع پیشوایان
ضلال و اضلال و رؤسای بدعت میشود و پیروی کسانی میکند که گردیده اند از جاده آل هدایت
انتمای حضرت رسالت پناه و اهل بیت سید مختار صلوات الله علیهم اجمعین که مصابیح طریق هدایت اند
و کواکب بروج نجات هر آینه در ظلمت ضلالت گرفتار شده مانند اتباع شیاطین و رؤسای
کفار بدار البوار شتابد و بعذاب سعیر گرفتار گردد و چون که اکثر جدال اهل کفر و شرک در
باب بعث و نشورست ازان جهة حق تعالی بدلیل روشن بیان تحقق آن می فرماید بقوله که
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان مراد منکران بعث اند إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي
رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برای برانگیختن حق تعالی همه بندگان را و میگویید اعاده ممکن
و مقدور نیست مارا و حق سبحانه را نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ پس بدرستی
که ما آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک و همه شما فرع اویید و هر که قادر باشد که
آدمی تمام خلقت و صورت را از خاک بیافریند البته توانا خواهد بود که اجزای ریزیده او را
جمع کرده زنده گرداند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفریدن شماست از خاک
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس ازان از منی که آن آبیست که از پشت مرد و از سینه زن برحم
ریخته می شود و جمع میگردد در رحم ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ
مُضْغَةٍ بعد ازان از قطعه گوشت بمقدار که بخایند مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ
نقصی نیست و عیبی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام خلقت که بعض از اجزای آن نقصانی
باشد و در وسیط گفته که غیر مخلقه بچه از شکم افتاده است که بعضی ازان صورت نیافته حاصل که ما
شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی و از هیئتی بهیئتی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما باین
انتقالات بر سبیل قدرت و حکمت خود را یعنی تا استدلال کنید از مبدا در معاد و تامل
نمایید که هرچه قابل تغییر و فساد و تکون است دیگر بار قبول آن میتوان کرد و هر که قادر باشد

بر تصویر آن اولاً لا محاله قادر خواهد بود بر اعاده آن ثانیاً وَنُقِرُّ و قرار میدهیم و باقی می گذاریم
فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران ایشان مَا نَشَاءُ آن چیز را که خواهیم که قرار دهیم یعنی الجنینی
که مشیت ما تعلق گرفته باینکه از شکم نیفتند و در رحم بمانند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام
برده و مقرر گشته که زمان وضع است و اقل آن شش ماه است و اکثر آن ده ماه از ابن مسعود مرویست
که نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته بران موکل کرداند آن فرشته گوید بار خدایا این نطفه
مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه و اگر ندا رسد که غیر مخلقه آن را بیندازد و اگر خطاب آید که مخلقه گوید
خدایا مذکر خواهد بود یا مؤنث و رزق او از کجا خواهد بود و اجلش چیست و سعید است یا شقی
وی را گویند که در لوح محفوظ نگاه کن و آن را بنویس و نگاه دار و بعد ازان ملازم حال او باش
تا هنگام وضع حمل و بعد ازان بامر او سبحانه از شکم مادرش بیرون آرد همچنانکه میفرماید ثُمَّ
نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا در حالتی که کودک باشید
و از غایت ضعف و ناتوانی بامور خود قیام نتوانید نمود که شیر خورید و بآن پرورش یابید و بسن
جوانی در آیید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس زمان برسید بکمال سختیهای خود در قوت و
عقل که نهایت قوت و غایت فهم است و حد و آن میان سی سالگیست و چهل سالگی وَمِنْكُمْ
مَنْ يُتَوَفَّىٰ و بعضی از شما کس باشد که متوفی گردد نزد بلوغ رشد و کمال عقل یا قبل ازان
یعنی در حالت کودکی یا جوانی یا پس بلوغ بمیرد وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ و بعضی از شما کس باشد
رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین و زبون ترین زندگانی که سن خرافتست
و نهایت پیری و ضعف بصر و دریافت لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند پس از
دانستن امور شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد پس هر چه دانسته باشد فراموش
کند و آنچه شناخته باشد از یاد او برود و حق تعالی سن خرافت را که ارذل العمر در آنکه آدمی
درین سن امید بصحت و قوت ندارد بلکه هر چند بر می آید خفت عقل و ضعف بدن و
رذالت و خواری او بیشتر میگردد و پیوسته منتظر مرگست و فنا بخلاف حال طفولیت و ضعف
که دران امیدواری تمام و کمال عقل است از عکرمه منقولست که هر که قرائت قرآن کند
حق تعالی او را از خرافت و نقص عقل نگاه دارد بدلیل قوله تعالی که ثُمَّ رددناه اسفل سافلین
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات و عمل صالح را تفسیر بقرائت کرده بعد ازان حق تعالی استدلال
دیگر میفرماید بر بعث باینکه وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً
در حالتی که خشک و بی رونق و پژمرده و افسرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم
از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه

مانند

مانند کسی که از روی حرکت بنشاط در آید وَرَبَتْ و بر آید مانند خمیر مایه وَأَنْبَتَتْ و برویاند
مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نبات بَهِيجٍ تازه تر و نیکو باشد و بهجت افزای پس قادری
که زمین افسرده را بآبی زنده سازد تواناست بر آنکه اجزای مردگان را جمع ساخته بهمان حال که بود
باز برد پس آنانکه مرده باشند و خاک گشته مانند زمین مرده و افسرده در فصل زمستان که هیچ وجه
گیاه از و روییده نشود و چون فصل ربیع در آید او را در جنبش در آورد و انواع نباتات از و برویاند
پس البته قادر باشد که همه مخلوقات را زنده کند پس از مردن و خاک شدن ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از آفرینش آدمی در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از مردگی و افسردگی
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود که بوجود و جب و ثابت او همه
اشیا متحقق گشته وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرداند مردگان را چه نطفه
و زمین خشک بدون موجدی زنده و تازه و با طراوت نمیتوانند شد وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و برای آنست که بهمه چیزها تواناست از میرانیدن و زنده گردانیدن و غیر آن از مقدورات چه قدرت
ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه هست وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا
و بسبب آنست که قیامت آینده است یعنی تا بآن دلایل عالم شوند بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در
آمدن آن چه تغییر از مقدمات انعدام آنست وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه بدانند که خدای يَبْعَثُ بر انگیزاند
مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که اندر گورها اند برای جزای کردارها بمقتضای وعده خود که قابل خلف
نیست و لا محاله وفا بآن مقرون خواهد نمود وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کس
است که از روی عناد جدال میکند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا در توحید و قدرت او مراد ابو
جهل است یا عبد الله بن ابی یا نضر بن حارث یا مراد از اول رؤسای کفار اند و از ثانی تابعان
ایشان و سایر مقلدان که هر یک ازان طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى
و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن که بدان ثواب
از خطا ممتاز کردند ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچیده است جانب دوش و گردن خود را جهة
تکبر چه متکبر دامن از هر چه در می پیچد و گردن و روی خود را از هر چیزی منحرف میسازد
و امر او اعراضست و روی گردانیدن او از حق و بهر تقدیر این مقلد و جدال میکند در حالتی
که متکبر و متجبر است یا معرض از حق لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه گرداند مردمان را از
راه حق یعنی از نا فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوایی
بقتل در روز بدر و فضیحت و نکوهش بر زبان اهل اسلام وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ از عذاب آتش سوزان و او را گوییم

در روز قیامت که ذَٰلِكَ این رسوایی و فضیحت و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آن چیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کسب کرده از معصیت و کفر و شرک و جدال وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را جزا این نیست که او جزا دهنده ایشان است بر قدر اعمال ایشان نه زیاده بران و ذکر ظلم بصیغه مبالغه بجهت کثرت بندگان است یعنی ظلم نمی کند بر هیچ فردی از افراد آفریدگار از ابن عباس مرویست که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول اسلام کردند پس هر کرا از ایشان را مرضی عارض نشده و تن درست بودند و زنش پسر آورده و اسپش کره خوب آورده و مواشی نتاج نیکو داد گفت اسلام تو نیکو دینیست و مرا بسبب آن نیکویها پیش آمده و دل او باسلام آرمیده شده و هر کرا قضیه عکس این دست داد از دین برگشت و گفت ایمان بر من میمون نیست و بروایت ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد و اتفاقا بعد ازان درد چشم او را عارض شده و نور باصره آن تاریک شد و بلاها او را پیش آمد با حضرت صلی الله گفت من این دین اسلام را شوم گرفتم مرا ازان معاف دار تا بکیش خود باز گردم حضرت جواب داد که دین اسلام را اقاله نتوان کرد و بدین دیگر رجوع نتوان نمود یهودی مرتد شد و این آیه آمد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدای را بوحدانیت عَلَىٰ حَرْفٍ بر طرفی و کناره ازان نه در وسط حقیقی آن این مثلیست برای عدم ثبات در دین بدون سکون و طمانینه همچنانکه کسی بر کناره لشکر ایستاده باشد و منتظر اینکه اگر فتح و ظفر ایشان را دریابد مطمئن شده و دل او آرمیده گشته در میان آن لشکر در آید و با ایشان در غنیمت دست یکی دارد و شریک ایشان گردد و اگر آن نتیجه بر عکس این دهد قرار بر فرار دهد و از ایشان بگریزد چنانکه میفرماید که فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکویی چون صحت و توانگری اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدین و ثابت شود بدین بسبب آن چیز وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر رسد او را ابتلایی و آزمایشی چون مرض و فقر و غیر آن از نکبات و اذیات و بلیات انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ برگردد بر روی خود بر روی یعنی ازان وجه که متوجه شده باشد باسلام که کفر است باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و دین اسلام را از دست بدهد و از حسن بصری نقل است که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادت خدا کند و انقیاد اسلام و بدل بر کفر خود راسخ باشد خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید و آنچه مدعای او بود از صحت بدن و توانگری محروم ماند و بی نصیب وَالْآخِرَةَ و زیان کرد در آخرت که بسبب مرتد شدن بعذاب ابدی گرفتار شد ذَٰلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست که زیان پیدا و هویدا چه زیان عظیمتر

اینست که شخصی از عافیت دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب و جنت نعیم بر آمده بعذاب جحیم معذب گردد نظم نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین ،، نه لامعه صدق و نه انوار یقین ،، در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین ،، البته زیانی نبود بدتر ازین يَدْعُو میخواند و می پرستد آن مرتد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آن چیزی که ضرر بهم او نرساند اگر نه پرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و آنچه سود ندهد اگر او را پرستش کند او را که جمادات فاعل نفع و ضرر و خیر و شر نمی تواند بود ذَٰلِكَ آن خواندن و پرستیدن هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ اینست گمراهی دور از مقصد که آن نور و هدایتست مانند کسی که در بیابان بی آب و گیاه سلوک کند و هر چند بیشتر سیر کند از آبادانی دورتر شود تا آنکه کار او بهلاکت نزدیک شود يَدْعُو میخواند لَمَنْ ضَرُّهُ آن را که ضرر پرستیدن آن که قتل دنیا و عذاب آخرتست أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت است ازان لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ بد معاشری و بد مصاحبی که با او معاشرت کنند و مخالطت ورزند چه ازان بغیر ضرر و بدی حاصل نمیشود و بعد از ذکر جزای کسانی که شک کنند در دین اسلام و یا مضطرب برنقیض آن بیان ثواب اهل ایمان میکند که ثابت و راسخ اند دران و میگوید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درمی آورد آنان را که تصدیق کرده اند خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفهای آن جویهای آب چه نزهت باغ و بستان بآبهای روانست و سبزه و سایه درختان إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک بر وجه مصلحت و حکمت و هیچکس نبود که دافع اثابت و عقوبت او شود آورده اند که هر گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما آنست که متهم محمد از پیش نرود پس اگر امروز اسلام آریم دوستی که میان ما و یهود است منقطع گردد و با وجود این مدد اهل اسلام بما نرسد حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت ندهد خدا پیغمبر خود را از دشمنان خدا و رسول فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه اسلام و اظهار حجت و غلبه او بر دشمنان وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت و نزد جمعی معنی آیه آنست که ارزاق بید قدرت خداست و آن بهیچکس نمیرسد مگر بمشیت الهی و بنده را ناچار است که بقسمت او راضی شود پس هر که گمان برد که حق تعالی رازق او نیست و بصبر و تسلیم راضی نشود فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که بسبب زوال خشم خود بکشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ از سقف خانه یعنی ریسمان از سقف خانه بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس باید که ببرد آن رسن را تا بزمین افتد

مل

وبمیرد و یا رسن در گردن افکند و راه نفس خود را در بند کند و خود را هلاک سازد همچنان کسانیکه خشم بر ایشان مستولی شده باشد چنین میکنند فَلْيَنْظُرْ پس باید که در نگرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ این فعل حیله آمیز او نهایت آنچه نیست که بران قادر است مَا يَغِيظُ آنچه خشم آورد او را از کار پیغمبر که مظنه و امید او آنست که آن حضرت منصور نشود و مظفر نگردد بر دشمنان و یا از عدم وسعت روزی خود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه این آیات مذکوره فرستادیم أَنْزَلْنَاهُ انزال میکنیم همه قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ در حالتی که آیتهای روشن اند در احکام و اخبار و مواعظ برای آنکه آن بر شما واضح گردد وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه خدای تعالی يَهْدِي راه نماینده است بآن آیتها یا بر هدیت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر کرا خواهد هدایت او را یعنی آنرا که داند لطف و توفیق او را نفع خواهد بود و آنها کسانی‌اند که طالب حق اند و تفکر در آیات و معجزات میکنند نه جماعتی که بجهت جحود و عناد نظر در دلایل واضحه نکنند و استماع آیات ها دیده ننمایند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان و یا کفاری که از دینی بدینی نقل کنند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان مثل مشرکان قریش و سایر توابع ایشان إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ بتحقیق که خدای تعالی جدا کند میانه ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بحکم محکم خود تا محق از باطل متمیز گردد محق را بعلامات سفید رویی و مبطل را بنشانهای سیه رویی و بنوع جزا و مکافات آنها ممتاز گردانند یعنی هر کدام را بر وجهی که لایق او باشد مجازات نماید و در موضعی که مهیات و فراخور اوست فرود آورد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بر همه گواهست و از حال همه آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد جزا خواهد داد در روز معاد مقاتل گفته که اهل مکه بر پنج قسم اند یکی از آنها که از اهل ایمان اند تابع رحمان اند و ناجی و رستگار در دنیا و عقبی و باقی فرق شیطان که هالکند بهلاک ابدی أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب با حضرت است و مراد امت یعنی ای اهل تکلیف نمی بینید أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند مر او را یعنی کمال خضوع و خواری برای او بجای می آورند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در آسمان و هر که در زمین است از مؤمنان جن و انس از روی طاعت و عبادت و خاضع و خاشع و استکانت وَالشَّمْسُ و سجده میکند آفتاب او را بطلوع و غروب که متضمن خضوع و مذلت اوست در انقیاد که او مدلول علیه سجود است و برین قبیل و قیاس است قوله وَالْقَمَرُ و سجده میکند مر او را ماه در بیرون آمدن و فرو

جزء ۱۷

رفتن بر وجه فرمان برداری وَالنُّجُومُ و ستارگان بر رفتن و فرود آمدن بر وفق مامور وَالْجِبَالُ و کوهها بجاری شدن آب ازان و پرورش معادن بر وجه انقیاد وَالشَّجَرُ و درختان بسایه که موجب پستی و مذلتست وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب و بجاری و افتادگی حاصل که ذوی العقول سجده حضرت احدیت میکنند از روی طوع و رغبت و طاعت و عبادت و غیر ذوی العقول بر سبیل مسخر شدن و عدم امتناع از تدبیر ملک قدیر یا از روی دلالت کردن آنها بذل و خذمل خود بر عظمت مدبر خود و وجود و صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالست که بجهة آن مستحق عبادت و سجودات وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ سجده میکنند او را سجده عبادت طاعت بسیاری از مردمان وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کردند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ سزاوار شده است بر ایشان عذاب یعنی بجهة امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت ثابت است بر آنها بعقوبت در دنیا و آخرت و از مجاهد نقلست که هر که سجده نکند خدا را سایه او سجده قیام نماید کقوله تعالی وظلالهم بالغدو والآصال و در احقاف آورده که بحسب حقیقت نهادن پیشانی بر زمین چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آن را بحساب سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریمست و همه ذرات عالم مر خدای را خاشع و خاضعند بدلالت چنانچه اوضح و اظهر است از دلالت مقال و صاحب کشاف آورده که مراد بسجود مطاوعت مخلوقات است مر او را در آنچه احداث نموده در آنها از افعال و در آنچه اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر آنها و بدانکه این سجده ششم است از سجدات مندوبه قرآنی باتفاق علما و در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و اعتبار فرموده از همه اشیا غیر از آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت کند بسجده تا از کثیر اول باشد که از اهل سجده و اقتراب‌اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ و هر کرا خوار گرداند خدای یعنی او را بجهة کفر یا عصیان و فسق بشقاوت آخرت که عذاب دوزخست گرفتار گرداند فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده بسعادت مثوبت در آوردن او بجنت که دار کرامتست چه مالک مثوبت و عقوبت نیست مگر او سبحانه إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدا میکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت و اکرام بر وفق مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هیچ کس او را ازان منع نتواند کرد چه او قادر مطلقست و ماسوای او در نهایت عجز و افتقار و مذلت و احتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه در آمده گفتند پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب شما و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و

کتاب ما را میشناسید از روی حسد و حقد بوی نمی گروید پس حق بطرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی
آیه فرستاد که هٰذانِ خَصْمانِ این دو گروه دشمن یکدیگرند اخْتَصَمُوا جنگ و جدال نمودند
فی رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و بخاری در صحیح خود آورده که از ابو ذر غفاری رحمة الله
علیه منقولست که سوگند میخورم بخدای که این در حق شش کس است از مؤمن و کافر که در روز بدر
سبقت کردند بر یکدیگر بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و از طرف مؤمن
حمزه و علی ع و عبیده بن حارث بن عبد المطلب حمزه مبارزت کرد عتبه را بکشت و امیر المؤمنین علی ع
ولید را بقتل آورده عبیده شیبه را و تفصیل این قصه در آیات بدر مذکورست و در تبیان
نیز از امیر المؤمنین علیه السلم نقل کرده که آن حضرت فرمود که این در باب مبارزان ما که کفار
بودند نازل شد در روز بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان
و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروهند از ین هر دو خصم و مؤمنان علیحده یک گروه و این هر دو
خصم پیوسته در ذات و صفات حق تعالی پیوسته جنگ میکنند فَالَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه
نگرویده اند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِیابٌ مِنْ نارٍ
جامهای از آتش که همه جسد ایشان را فرو گیرد و جامه که احاطه جمیع بدن کند و با وجود این شدت
عذاب یُصَبُّ ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ بر زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر
ایشان الْحَمِیمُ آب جوشان که از غایت حرارت یُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن ما فِی بُطُونِهِمْ
آنچه در شکمهای ایشان باشد از آلات و حشای اندرونی وَالْجُلُودُ گداخته شود پوستهای ایشان
یعنی اثر حرارت بظاهر و باطن ایشان رسد وَلَهُمْ و مر تعذیب ایشانراست مَقامِعُ گرزهای
در دست زبانیه مِنْ حَدِیدٍ از آهن که بعنف بر ایشان کوبند کُلَّما أَرادُوا هرگاه
خواهند أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهة کثرت غم و الم
و بیطاقتی أُعِیدُوا باز گردانیده شوند بآن کوها فِیها در آن آتش یعنی چون بکنار دوزخ
رسند نزدیک بخروج شوند زبانیه گرزهای که در دست داشته باشند بزنند بر ایشان
و باز گردانند ایشان را بدرکات دوزخ و از حسن مرویست که زبانیه آتش بر ایشان خورد و ایشانرا
بر بالای دوزخ اندازد و زبانیه بمقامع ایشانرا بته دوزخ اندازند و بعد از هفتاد خریف بته
دوزخ رسند و باز زبانیه آتش ایشان را بالا اندازد و زبانیه ایشانرا بمقامع بقعر دوزخ اندازد
و بر همین منوال معذب باشند و گویند بایشان که وَذُوقُوا و بچشید عَذابَ الْحَرِیقِ عذاب
آتش سوزان را و در حدیث آمده اگر گرزی از آن گرزها بر زمین دنیا نهند و همه پریان و آدمیان
بران جمع شوند و خواهند که او را بردارند نتوانند و راوی این حدیث ابو سعید خدریست و عذاب

موصوف

موصوف از برای یکی از آن خصمان باشد که کافرند پس در حق خصم دیگر که اهل ایمانند میفرماید که
إِنَّ اللهَ بتحقیق که خدای یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا در آورد آنان را که گرویده اند بخدای و رسول
او وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کارهای شایسته جَنّاتٍ تَجْرِی در بوستانهای که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ از زیر اشجار یا مساکن آن جویهای آب یُحَلَّوْنَ فِیها
آراسته گردانیده و زیور و پیرایه بسته در آن بهشتها مِنْ أَساوِرَ از دستوانهای مِنْ ذَهَبٍ
که از جنس طلا باشد وَلُؤْلُؤاً و زیور بسته شوند از مروارید یا از دستوانهای از طلا که مروارید در آن
نشانها و عاصم بن صرصر لؤلؤ میخوانند یعنی داده شوند مروارید تا بآن خود را مزین کردانند وَلِباسُهُمْ
فِیها و جامه که پوشند ایشان در بهشت حَرِیرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در
دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد مردانند که لباس حریر بر ایشان حرامست و طلا هم مثل اینست
وَهُدُوا و راه نموده شوند مؤمنان إِلَی الطَّیِّبِ بچیزی پاکیزه مِنَ الْقَوْلِ یعنی از
گفتار حق تعالی در آخرت آنها را بکلمه طیبه راه نماید و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت
افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون که بهشت روند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و یا قول پاکیزه آن باشد
که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما و یا مراد تحیت باشد با یکدیگر و
تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران برانند که مراد بقول طیب کلمه شهادتست در دنیا کقوله تعالی یصعد الکلم
الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمه ضم میکند و میگوید قول طیب لا اله الا الله و الله اکبرست و نزد سدی قول
طیب قرآنست و نزد بعضی دیگر ذکر الهی مطلق و یا استغفارات و یا هر قول که مطیب نفوس مردمان باشد
و سلمی آورده که ذکر اللهست و یا نصیحت و موعظه مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر بمعروف و نهی از منکر و صاحب
کشف الاسرار گفته که کلام پاکیزه که از دعوی و ریا و عجب دور باشد و بنیاز نزدیک و سهل تستری
فرموده که درین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم
وَهُدُوا و راه یافته شوند اهل ایمان إِلی صِراطِ الْحَمِیدِ براه خدا وند ستوده که مستحق حمداست
مراد طریق بهشت است یا بصراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن از صفات ذمیمه کفار خبر میدهد
که إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه نگرویده اند بخدا و رسول وَیَصُدُّونَ و باز میدارند
مردمان را عَنْ سَبِیلِ اللهِ از راه خدا که ایمانست و طاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ و از طواف
مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف و مسجد و خانه باز داشتند
الَّذِی جَعَلْناهُ آن مسجد که ساختیم آنرا لِلنّاسِ برای مردمان مخصوص نیست بعضی دون
بعضی سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ یکسانست مقیم در و وَالْبادِ یعنی آینده از بادیه یعنی شهری

وغریب در ادای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانهٔ کعبه مساویند و با هم مساویند در ایمن بودن از قتل و غارت دران وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و هر که اراده کند در حرم کاری را که مقارن باشد بمیل کردن و گردیدن از راه حق و پیوسته بستمکاری که آن شرکست و کسب معصیت یا هر که خواهد در زمین حرم گردیدن از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک در دنیا و در آخرت ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرام است و گویند مراد هر جزئیست حتی دشنام دادن بخادم چه ذنوب آنجا عظیم است نسبت بمواضع دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما برانند که ارادهٔ گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که ارادهٔ گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آورد بر او نویسند و اگر نکند ننویسند مگر در حرم که اگر اندیشهٔ گناهی کند یا آنکه کند بر او می نویسند و عبد الله مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را در مکه بکشد او را عذاب الیم بچشانند علم الهدی رحمة الله علیه فرموده که چون مکهٔ محترم مخصوصست بتضاعف حسنات چه نمازی دران با چندین نماز در غیر آن برابراست پس جزای سیئات نیز دران مضاعف باشد از سایر مواضع و نزد جمعی دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد کشتن او نکند و ممکنست استدلال کردن باین آیه با آنکه هر که در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعذیر باشد عقوبت او را زیاده کردانند بجهة آنکه فرمود نذقه من عذاب الیم وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم ع مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانهٔ کعبه را در وقت ساعت یعنی آن مکان را مرجع وی گردانیدیم تا رجوع بآن نموده دران خانه بنا کند و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی رفع خانهٔ کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح ع و آن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی بابراهیم امر کرد تا در موضع آن خانه بسازد باین وجه که ابری بفرستاد تا سایه افکند دران مقدار که زمین خانه بود و ابراهیم خانه بنا کرد و گویند بادی برانگیخت تا بدان اندازه زمین را برفت و یا جبرئیل بیامد و گرد آن را خطی بکشید و ابراهیم بر اساس قدیم بنا فرمود و گفتیم او را أَنْ لَا تُشْرِكْ که شرک میاور و انباز مگیر بِي شَيْئًا بمن چیزی را که من از شرک منزه ام پس مرا بوحدانیت پرستش کن وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک کن خانهٔ مرا از بتان و از جمیع چیزهای ناشایسته مانند نجاستها لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان گرداگرد آن وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع کنندگان که سجده نمایندگان اند مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نماز گذارندگانند اکثر مفسران برانند که مراد بطائفین اهل آفاقند که بطواف خانه توجه نموده باشند

وبقائمین

وبقائمین کسانیند که مقیم آن بلدند و متوطن دران و راکعین و ساجدین نمازگذارندگان اند و لهذا مسافران را در آنجا طواف کردن افضل است از نماز کردن و مقیمان را نماز گذاردن افضل است از طواف کردن حاصل که میفرماید ای ابراهیم خانهٔ کعبه را از اصنام و انجاس پاک گردان تا آن را طواف کنند و دران نماز گذارند و این قول بزبان اهل عالم است اما بزبان اشاره میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریا منست از همه چیز پاک کن و غیر ما بران راه مده که بهانهٔ محبت ماست در خبراست که وحی آمد بداود که ای داود برای من خانهٔ پاک ساز که نظر عظمت بران فرود آید داود علیه السلم گفت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مؤمن است داود علیه السلم گفت او را چگونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما دران زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد آورده اند که چون ابراهیم خلیل خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که همه مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که از تو آواز کردن و از من رسانیدن پس خلیل با هر ملک جلیل در مقام و بروایت اشهر در کوه بوقبیس برآمد و هر دو انگشت خود را بگوش نهاد و بآواز بلند ندا کرد که یا ایها الناس حجوا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی حج خانهٔ خود را بر شما نوشته و شما را بآن میخوانند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و رحمهای زنان بودند از مشرق تا مغرب رسانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک زبان بگشاد و حق تعالی این قصه را باین وجه بحبیب برگزیدهٔ خود صلعم اخبار میفرماید که وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ ندا در ده ای ابراهیم در میان مردمان بِالْحَجِّ بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ایشان را بطواف خانهٔ خدا و بادای مناسک يَأْتُوكَ تا بیایند بسوی تو رِجَالًا در حالتی که پیادگان باشند وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و بر حالتی که سواران باشند بر هر شتر لاغر شده نزار گشته بجهة بعد میفرماید که بجد تمام يَأْتِينَ آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راه فراخ که دور باشد مراد آنست که مردمان را بوجوب حج دعوت کن که سوار و پیاده خواهند آمد مرویست از سعید بن جبیر که عبد الله عباس پسران خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و باز گشتن که از رسول خدای صلعم شنیدم که فرمود هر کسی که سواره بحج آمده باشد که راحلهٔ او بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی را که پیاده آمده باشد و حج گذارده هفتصد حسنه است از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیزاست فرمود هر حسنهٔ آن مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن در کشف الغمه از علی بن زید بن جذعان نقل کرده که حضرت امام حسین ابن علی علیه السلم پانزده حج مقبول گذارده بود پیاده و رهوار خوش رفتار را با او میکشیدند تا بمکهٔ معظمه و هر چند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر باشد انس از رسید عالم صلعم نقل کرده که شنیدم از آن حضرت که فرمود حق تعالی بر فرشتگان مباهات میفرماید باهل عرفات و میفرماید ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان

منی که هم ژولیده موی و گردآلود توجه نموده اند بمن از راه دور و دراز پس گواه می گیرم شما را که بتحقیق
من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هر که راغب باشند و بخشیدم بدکار
ایشان را چه نیکوکار ایشان را عطا فرمودم نیکوکاران ایشان را جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی
که در میان ایشان باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمه یکدیگر داشته باشند و بطریق امانت نزدیک یکدیگر
گذاشته پس چون حاجیان از عرفات بمشعر آیند و وقوف کنند و عود کنند در مطالب خود و مقاصد
خود یعنی آنها را بحق تعالی دفع نموده طلب انجاح آن کنند حق تعالی بملائکه گوید ای فرشتگان من
بندگان من وقوف نموده اند بمشعر و در مطلوب خود عود کرده طلب آن از من میکنند پس گواه
می گیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشان راوزام شفاعت بدست ایشان دادم تا در هر که
رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان بخشیدم و جمیع آنچه
طلب کرده اند بایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوق را که در ذمت یکدیگر دارند و آنرا
در کف کفایت خود نهادم و فردای قیامت خصمان ایشان را از ایشان خشنود بر وجهی که هیچ کس
دعوی بایشان نداشته باشد و نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالت پناه است و مصداق این
قول است آنچه از امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از حجة الوداع ده سال
در مدینه اقامت فرموده درین مدت بحج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر فرمود که ندا
در دهد در میان مردمان از جهت حج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع
شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده از مدینه مبارکه بیرون
رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود هم آنجا غسل کرده نیت حج قران فرمود و بعد از آنکه
ظهرین را ادا فرموده بود متوجه مکه شد و مناسک حجة الوداع را بجای آورده پس میفرماید که ای محمد ندا
کن مردمان را بطواف خانه خدا تا پیاده و سواره بیایند نزد تو لِيَشْهَدُوا بجهة آنکه حاضر شوند
مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتهای که برای ایشان است یعنی که بمنافع دنیا یا دینی خود برسند که آن
ارباح تجارات است در دنیا یا رسیدن بنجات اعلی در عقبی اول قول ابن عباس و ابن جبیر است
و دوم قول سعید بن مسیب و عطیه و ماثور از ابی جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما و نزد مجاهد هم تجارت
در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان و کشاف نیز گفته که مراد منافع دینیه و دنیویه است
که مختص است باین عبادت و در غیر آن از انواع عبادت چون نماز و روزه و زکوة یافت نمی شود و این
منافع تو این مذکورین نیست وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و بجهة آنکه یاد کنند نام خدای را
از لبیک و تکبیر فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای معلوم شده یعنی دانسته شده نزد
مردمان و معلوم و مفهوم و معهود در میان ایشان که آن دهه اول ذی الحجه است و مراد بمعدودات

حق هم

در

در آیه واذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریقست که روز عید قربان است و سه روز بعد از آن و نزد
ابن عباس ایام معلومات ایام تشریقست و معدودات ایام عشر و این قول از ابی جعفر صلوات الله علیه
منقول است و مقوی قول ثانی است اینکه میفرماید بعد ازین که عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ یعنی ذکر خدا کنند
بر ذبح آنچه روزی داده شده ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا ببرند و باسم او بکشند نه باسم بتان
چنانکه شعار کفار است و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد تکبیرات در منی در عقب پانزده
نماز که اول آن ظهر عید است و این نیز مؤید قول ثانی است و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدینا و له الحمد علی ما اولینا و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام
آورده اند که کفار باسم بتان قربان می کردند و از گوشت قربانی نمی خوردند حق تعالی رسوم باطله ایشان را
در هم شکسته باهل ایمان امر میکند که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت
آن وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست را
و بدانکه اگر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانیست از برای ندب
و اگر ذبح از برای کفارتی باشد یا نذر کرده باشد صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن چنانچه در
احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلام ثابت گشته و بائس کسیست که اثر شدت و محنت فقر بر او ظاهر
باشد از جوع و برهنگی و یا آنست که دست خود را برای سؤال دراز کند و کف دست برای طلب بگشاید
و یا کسیست که مردان عار داشته باشند از مجالست آن بجهة نهایت پریشانی و خواری و فقیر نه بآن مرتبه
است و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و بعد از آن بگذارند مناسک
حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمرات ثلثه کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذکرات
وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و باید که وفا کنند بنذرهای خود یعنی آنچه نذر کرده باشند از حج و غیر
آن از طاعات که درین ایام در مکه بجای می آورند وَلْيَطَّوَّفُوا و باید که طواف کنند طواف
زیارت و طواف نسا و طواف عمره بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق روز طوفان و یا از تملک
مردمان و تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که تبع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانه
کعبه چون بقدید رسید مفلوج شد و همه اطبا در معالجه آن کوشیدند فایده نداد بعضی از
اهل اسلام نزد او آمدند و گفتند ای ملک این خانه را خدایی است که هر که قصد او کند وی را ببلایی
مبتلا سازد و او را باز دارد اگر خواهی که بمکه روی عزم را جزم کن که تعرض بآن خانه نرسانی
تا خدای آن خانه ترا شفا دهد ملک برین عزم متوجه شد بمکه حق تعالی او را از آن مرض شفا داد وی بمکه
آمده بفرمود تا خانه کعبه را کسوت فاخر بپوشانیدند و اول کسی که خانه کعبه را کسوت پوشانید

او بود و هزار شتر قربان کرد و اهل حرم را بصله و عطا نوازش فرمود و دران موضع که فرود آمده بودند آن را
مطابخ نام کردند زیرا که طبخ بسیار آنجا کردند و بمردمان مکه اطعام نمودند و اینکه حجاج تخریب رکنی از مکه
نمود و حق تعالی او را هلاک نکردانید بنزول عذاب بران بجهة آن بود که مقصود او گرفتن عبد الله زبیر بود
که بخانه کعبه پناه برده بود نه تخریب خانه و لهذا بعد از انکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد تعمیر آن نمود
بطریق اوّل بنا نهاد و یا بجهة برکت و میمنت حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله چه همه امت او محفوظند
از عذاب استیصال در دنیا و این وجه اوجه است چه اقدام او برین فعل قبیح مخالف کریمه وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا بود و نزد بعضی عتیق بمعنی قدیم است زیرا که بانی خانه کعبه آدم علیه السلم است کقوله تعالی
انّ اوّل بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و بعد از طوفان ابراهیم تجدید آن نمود و بعد از ان
عمالقه و در بعضی روایت آمده که بنای آن خانه قبل از آدم بود بدو هزار سال و آنرا ضراح میگفتند ذٰلِكَ
امر حج و مناسک آن اینست که مذکور شد وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ و هر که بزرگ دارد حرمتهای
خدا را یعنی حرمة احکام حج را نگهدارد و هتک آن نکند و حرمت بجای آورد فَهُوَ پس آن تعظیم
که حفظ احکام او سبحانه است و امتثال آن نمودن خَيْرٌ لَهُ بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ
نزد پروردگار او از پاداش و جزا وَأُحِلَّتْ لَكُمُ و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام
الْأَنْعَامُ همه چارپایان و حکم آنها حکم صید نیست که بر محرم حرام است إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن که آن میته است و آنچه بنام غیر خدا کشته باشند کقوله تعالی
حرمت علیکم المیتة تا آخر و چون حق تعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب آن
امر کرد [illegible] باجتناب اوثان و قول زور چه توحید خدا و نفی شریک از او و صدق قول از اعظم
حرمات است و فرمود فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دور شوید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ که آن
بتانند یعنی بتان را شریک خدا مگردانید بلکه بطریق توحید خدای را پرستید وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ
الزُّورِ و اجتناب کنید از دروغ که دعوی شرکت بتانست بخدا و غیر آن و یا مراد مطلق کذبست
و بهتان حاصل که میفرماید از عبادت بتان و قول زور دور شوید حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتی که میل
کننده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا یعنی خاص و خالص از برای او
غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شریک آرندگان مراد آنست که ادای مناسک حج کنید در حینی
که مخلص باشید برای خدای برخلاف عادت کفار در تلبیه حج غیر را شریک او مگردانید و
آنکه مراد اخلاص است در همه عبادات یعنی جمیع طاعات را خاص و خالص گردانید از برای
او وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدا فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس گوییا
در افتاده مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شده چه او از اوج عزت

ایمان بحضیض ذلت کفر و طغیان افتاده فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در می ربایند او را مرغان مردارخوار
از روی زمین و اجزای او را متفرق می سازند و در می درند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا گوییا می افکند
او را باد ها از موضع بلند فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از دست گیری و فریادرسی چه شیطان او را
در چاه عمیق ضلالت می افکند مراد آنست که هر که شرک آرد بخدا پس تحقیق که نفس او هلاک گشته
مانند هلاکت کسی که از آسمان بزمین افتاده باشد و یا باد او را از جای بلند بزیر افکنده و هلاک ساخته
چه هر که از اوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسه
شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود ذٰلِكَ حقیقت امر اینست که مذکور شد پس ابتدا
بکلام دیگر کرده میفرماید وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را که مناسک
حج است و اعتقاد حقیقت آن نماید و بروجه اخلاص آن را بجای آورد فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ
داشتن آن شعایر مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از پرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم شعایر خدا از افعال
کسانیست که قلوب ایشان ترسکار است از موجبات غضب الهی یا پاکیزه تر است از شایبه اعتقاد
فاسد و مصفا است از زنگ خلل لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در مناسک حج مَنَافِعُ منفعتها که آن کسب
تجارتست در طریق آن یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد بشعایر شتران اند که اشعار یا
تقلید کرده باشند پس معنی آنست که مر شما راست در شتران منفعتها از شیر و پشم و موی و سواری
و حمل توشه و سایر اسباب و اثقال بران إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که زمان کشتن آنست یا تا قیامت
این اخذ منافع شما را جایز است تا از ان منتفع شوید تا هنگام مردن آنها ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای مناسک
حج یا موضع کشتن شتر منتهی است إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق یا از تسلط جباران
یا خانه از قدیم مراد خانه کعبه است بدانکه فقهای ما متفق اند بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران
و اگرچه بعد از اشعار و تقلید باشد و قتی که ضرری بآن و ولد آن نرسد و این را از امام محمد باقر
علیه السلم نقل کرده اند و محل کشتن شتران در مکه است بحزوره اگر هدی برای عمره باشد
و در منی اگر از برای حج باشد وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش
از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند دران از برای تقرب
جستن لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داد
مر شما را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان یا هر کس را متدین گردانیده
بودیم بنوع طاعتی تا یاد میکنند و حمد و شکر خدا را بجای می آرند بر آنچه روزی ایشان کرده
بودیم از چهارپایان و معنی اوّل اصح و اشهر است فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما ای آدمیان إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ یک خداست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهید و تقرب و ذکر را خالص کردانید

و قربان را بشرک و کفر مخلوط مسازید یعنی با اوثان وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد فرو
تنان و متواضعان را در درگاه که بذکر خدا آرمیده و مطمئن اند و گویند مخبتین کسانیند که ظلم
نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند روز رستخیز پس در صفات حمیدهٔ
ایشان میفرماید بقوله الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانکه چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی
و هرگاه تخویف کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خایف و هراسان شود وَالصَّا
بِرِينَ و دیگر مژده ده صبر کنندگان را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه رسیده بر ایشان و میرسد
از تکالیف و محنتها وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را ادا کنندگان در اوقات
خود همچنانکه مأمور و ماجوراند بآن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه روزی داده ایم
ایشان را نفقه میکنند در وجوه خیرات از مصارف واجبه و مندوبه و باز سر رشتهٔ سخن را
بذکر ذبایح میفرماید وَالْبُدْنَ و شتران و بزرگ را جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ
اللَّهِ گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین خدا باشد و از علامات
مناسک حج وی که آن اشعار و تقلید و اطعام آنهاست لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ مر شما را در
آنها نیکوییهای بسیار است از منافع دینیّه و دنیویّه که آن موجب جمیل و ثواب جزیلست فَاذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن آن یعنی در حین کشتن آن تکبیر گویند
که آن الله اکبر است یا مطلق ذکر صَوَافَّ در حالتی که صف زدگان باشند یعنی بر پای ایستاده
و چهار دست و پا را بر ترتیب نهاده و این بطریق استحبابست و کیفیت آن چنانست که هر دو
دست آن را از خف تا رکبه بر یکدیگر به بندند و تیغ را بر گو سینهٔ او فرو برند و این
طریق از ابو عبد الله عم مرویست و معمول هم فقهای امت و در گاو چهار دست و پای او را
به بندند و ذنب او را رها کنند و در گوسفند دو دست و یک پای را در هم بندند فَإِذَا
وَجَبَتْ پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای شتران و روح از آن مفارقت
کند فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از آن یعنی از گوشتهای آن وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ
و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده خواهنده را و بدانکه
ظاهر روایات اهل البیت و فتوای مجتهدان امامیه بر قسمت هدیست بر سه قسم و خلاف در
در وجوب و ندب تثلیث است و اصح و اشهر وجوب تصدّق ثلث آنست و اهدای ثلث
دیگر و اکل آن از ثلث دیگر اما همه ثلث آن واجب نیست بلکه مسمی کافیست و واجب است
که هدی واجب تمام خلقت باشد و لاغر نباشد كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شده یعنی آنچه

وصف

وصف آن کردیم از امر کشتن شتران که ایستاده باشند آنجا سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم آنها را
با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا که بی تعب و مشقت آنها را میگیرید و می بندید و می کشید
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شما شاید سپاس داری کنید مر خدا را برای نعمتهای او و بتقرب
و اخلاص آورده اند که اهل جاهلیت خون زبانهای خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و آن را سبب
تقرب می جستند در اول زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان قاعده داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبه
معظمه داشتند حق تعالی از آن نهی کرده فرمود که لَنْ يَنَالَ اللَّهَ هرگز نرسد بخدای تعالی یعنی بمحل
رضا و قبول او لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهد وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای آن
که بوقت قربانی میریزند وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول و رضای او التَّقْوَىٰ
آنچه پرهیزکاریست مِنْكُمْ از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شماست به
تعظیم امر خدا و تقرب و اخلاص او بقربانی کردن كَذَٰلِكَ همچنانکه مذکور شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام
کرد و مسخر فرمان کردانید انعام را برای شما از روی انقیاد لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا به بزرگی یاد
کنید خدای را و بشناسید عظمت و اقتدار او را بر چیزی که غیر او باشد بر او قادر نیست در کبریا
و جبروت وی را متوحد دانید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر قربانیها
و کیفیات تقرب بدان و گویند مراد تکبیرات در حالت ذبح وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و مژده ده ای
محمد نیکوکاران مخلص را به بهشت یا بقبول طاعت یا بوعدهٔ نصرت همچنانکه میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ
بدرستی که خدای دفع میکند و باز دارد فتنهٔ مشرکان را عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند
و مؤمنان را نصرت بر ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ
خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خاینست بجهة شرک آوردن كَفُورٍ
ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام بر ایشان میفرستد و ایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی
حق تعالی راضی بفعل شان نیست پس هرگز نصرت ایشان ندهد و همه را مغلوب گرداند آورده
اند که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از اصحاب بعضی سر
شکسته و جمعی دست بسته بنزد حضرت نبوت آمده شکایت می نمودند و حضرت می فرمود که صبر
کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم و چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول
آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ
يُقَاتَلُونَ مر آنان را که خواهند کارزار کنند با جماعت کفار بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه
ستم رسیده شده اند و جفاهای بیشمار از دشمنان کشیده و حفض بفتح میخواند تا را یعنی آنان را
که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای

عَلَى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که مؤمنانند لَقَدِیرٌ هرآینه تواناست پس مرخص شدند در قتال الَّذِینَ
أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق
و ناروا و اصلا مستوجب اخراج نبودند و جرمی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود
إِلَّا أَنْ یَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای یگانه است و از ابوجعفر صلوات الله
علیه مرویست که این آیت نازل شده در شان مهاجرین و جاری گشته در آل محمد علیهم السلم که از دیار خود
شان بیرون کردند و جفا و ستم و جور و تشنگی بر ایشان روا داشتند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
و اگر نه دفع کردن خدا بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی ایشانرا به بعضی به تسلیط مؤمنان
بر مشرکان لَهُدِّمَتْ هرآینه ویران کرده شد باستیلای کافران مشرک بر اهل ملل مختلفه
صَوَامِعُ صومعهای راهبان در زمان عیسی علیه السلم وَبِیَعٌ و کلیسیای ترسایان در آن زمان
در صحراهای و سر کوههای از اطراف وَصَلَوَاتٌ و کنشتهای یهودان در زمان موسی
علیه السلم وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر آخر الزمان صلوات الله الرحمن و سلامه
علیه یُذْكَرُ فِیهَا که همیشه یاد کرده می شدی در آن مساجد یا جمیع بقاع مذکوره اسْمُ
اللَّهِ كَثِیرًا نام خدای بسیار وَلَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هرآینه یاری دهد خدای مَنْ یَنْصُرُهُ
کسی را که دین او را یاری دهد و مردمان را بر طاعت او ترغیب نماید إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ بدرستی
که خدای تواناست بر قدرت و نصرت مؤمنان عَزِیزٌ غالبست بر همه کس و بر همه چیز و هر کرا
خواهد غلبه دهد خدای درین آیه وعده داده مظلومان را بنصرت و وفا نمود بوعده آنچه تسلیط
مهاجر و انصار نمود بر صنادید قریش و اکابر و اکاسره عجم و قیاصره ایشان و زمین و دیار
ایشان بمسلمانان تفویض نمود پس آیه اخبار است از غیب چه این نصرت بعد ازین بظهور رسید
و دیگر بصفت مأذونان بقتال می فرماید که الَّذِینَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ یعنی آن جماعت مأذونان
آنانند که اگر جای دهیم ایشان را و تمکین و قدرت و اقتدار بخشیم آنها را فِی الْأَرْضِ در زمین
و زمام حکومت بکف کفایت ایشان دهیم أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم وَآتَوُا
الزَّكَاةَ و بدهند زکوه را بجهت یاری دادن بندگان وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند
به نیکویی یعنی آنچه در شرع و عقل نیکو باشد وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند
مردمان را از زشتی یعنی آنچه در شرع و عقل قبیح شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
خدای راست سرانجام همه کارها و همه چیزها بید قدرت اوست و از عکرمه نقل است که
این ممکنات همه مرحوم اند و ابوجعفر ع فرموده که نَحْنُ هُمْ آنهاییم چه منصب امامت
و حکومت و عصمت نامزد ماست و رتبه علم و فضل و طهارت و تقوی و سایر کمال لازم

احوال

احوال ما بعد از آن بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله که پیوسته تکذیب میکردند و انکار
مینمودند میفرماید وَإِنْ یُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب میکنند ترا مشرکان قریش غم و اندوه
بخود راه مده که آن تکذیب مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بتحقیق که تکذیب کردند
قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه که تکذیب تو میکنند قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ
و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِیمَ و گروه ابراهیم مر ابراهیم را
وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْیَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَى
و تکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَیْتُ
پس مهلت دادم لِلْكَافِرِینَ مر آن ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره ایشان در آید
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره
و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَكَیْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِیرِ ناپسندیدن
من ایشان را چه نعمت را بر ایشان بمحنت بدل ساختیم و حیوة را بهلاک و عمارت را بویرانی و خرابی
فَكَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ پس بسا از ده و شهرها که أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم باهلاک آن اهل
وَهِیَ و حال آنکه آن ده یعنی مردمان آن ظَالِمَةٌ ستمکار بودند بر خود یعنی مشرک فَهِیَ پس
آن ده خَاوِیَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن
بنا بیفتاد بعد از آن دیوارهای آن بر بالای فرود آمد وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ و بسا از چاه معمور پر آب
در بادیه که باز گذاشته و دست باز داشته شده است که اهل آن آب هلاک شده اند و کسی نیست
که از آن آب بر کشد وَقَصْرٍ مَشِیدٍ و بسا کوشک بلند افراشته و گچ کاری شده و مستحکم که از
ساکنان خالیست بجهت استیصال ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این چاه در پایان کوهیست بحضر
موت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب گفته که بنا کننده آن قصر عاد ثانی بود که آنرا منذر
گویند و در اشهر روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شد صالح ع با چهار هزار کس بدیار
یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بر او حاضر شد و آن منزل را حضرموت نام نهاد
یعنی جایی که در آنجا موت بر صالح حاضر شد و در آنجا بلدی ساختند و حضورا نام نهادند و اصحاب
او جلاس بن سوید و بروایتی جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او را به سنحاریب
بن سواد دادند و بسر این چاه که بئر معطله اشارتست با و قرار گرفتند و قصر مشید ساختند
و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کرده از دین پدران برگشتند و حنظله بن صفوان
که مردی شتربان بود و به پیغمبری بدیشان آمده در بازار بکشتند بخواری و زاری تمام و
حق تعالی ایشان را بجهت این مستاصل ساخت و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و یک

کس از ایشان نماند که ازان آب برکشد و در قصر بنشینند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر روزی
مسلمان غضب کرده کفت او را بکشند وزیر بدبخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در کوه حضرموت که
هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان
رسیده موضعی را نشان داد که اینجا را بکنید چون کندند آبی در غایت لطافت و شیرینی بیرون آمد ایشان
آن چاه را کشاده ساختند و از پایین تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و بپرستش پروردکار خود
مشغول شدند بعد از مدتی شیطان بصورت زن پیر برآمده زنان را دلالت کرد که بوقت غایب شدن
شوهران باسحق مشغول شدند و دیکر باره بشکل مردی پیری بر ایشان ظاهر کشته مردان را بوقت دوری
از زنان بوطی بهایم داشت و چون این عمل قبیح در میان ایشان بدید آمد حق تعالی حنظله بن صفوان را
یا فتح بن صفوان را به پیغمبری فرستاد بدو نکرویدند آب چاه ایشان بزمین رفت و بعد از وعده
ایمان آن پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد و دیکر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی
آن پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بر ایشان عذاب خواهیم
فرستاد ایشان قصر مشید بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع کردانیدند و
بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها بستند جبرئیل فرود آمده ایشان را
با قصر بزمین فرو برد اکنون چاه ایستاده است و دود سیاه متعفن از آنجا بیرون می آید و ناله
هلاک شدکان را در حوالی و نواحی آن می شنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند کفار مکه و
سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام یعنی بآن موضع میرسند و در وقت تجارت
مشاهده میکنند پس چرا ازان عبرت نمی کیرند و تا از کفر و شرک باز ایستند و بعذاب
کرفتار نشوند همچنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشانرا
قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهایی که تعقل کنند به چیزی که سبب عبرت ایشان شود أَوْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشانرا کوشها که بشنوند بآن آنچه واجبست شنیدن آن از وحی
که آن خبر دادن حق تعالی است از استیصال جماعة مذکوره فَإِنَّهَا پس قصه ایشان آنست
که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور و نابینا نیست دیدههای ظاهر ایشان چه همه چیزها را می بینند
وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ولکن نابیناست از مشاهده اعتبار آن دلهایی
که هست در سینههای ایشان یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال کذشتکان
و نابصیر است از دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبات بر ایشان و بجهة این عبرت نمی کیرند
و ذکر صدور بجهة مبالغه و تاکیدات و مرویست که آیه و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالت آمد و کفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در

آخرت

آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل کردانید و چون ابن مکتوم این آیه بشنید شادمان
کشت آورده اند که کفار قریش چون نضر بن حارث و امثال آن پیوسته تعجیل عذاب میکردند و با پیغمبر می
کفتند که اکر در دعوی پیغمبری و انزال عذاب صادقی از خدای خود درخواه تا بر ما عذاب نازل سازد
آیه آمد وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب اویند
و تعجیل می نمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و هرکز خلاف
نکند خدای وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده و اکرچه بعد از زمنه متطاول باشد
لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او مقتضای آن نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وَإِنَّ يَوْمًا
بدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردکار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار
سالست مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه می شمرند و این بیان نهایت صبر او سبحانه است بمرتبه که زمانهای
دور و دراز را کوتاه می شمرد و حقیر میداند و چون یک روز و هزار سال هر دو علی التسویه اند نزد
او سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسانست پس هرکاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان
عقوبت هیچ اثری بر او مرتب نکردد و کویند معنی آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال
آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت همچون هزار سالست و نزد جمعی معنی آنست
که یک روز عذاب او سبحانه در حکم هزار سال عذاب غیر است بجهة شدت و سختی عذاب او
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندین از دهها که من بمحض و حمایت خود أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت
داده ام مر اهل آن را بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه مردمان آن دره ستمکار
بودند بر خود بجهة شرک و معصیت و مستوجب عقوبت مهلت من بجهة آن بود که توبه کنند و بحق
باز کردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس کرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وَإِلَيَّ
الْمَصِيرُ و بسوی منست بازکشت همه در آخرت و آنجا نیز بجزای خود خواهند رسید و حال شما
ای کفار قریش چنین بود و نیز بجهة تخویف بندکان میفرماید که قُلْ بکو ای محمد با اهل روزکار
خود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ مُبِينٌ
بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شما را بدانجا انذار می نمایم پس بجهة زیادتی خشم
کافران حال مؤمنان بیان میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه کرویدند بخدا و رسول وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان
راست آمرزش از کناهان کذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرکوار و نیکو که نعیم
بهشت است و نزد بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی رنج و تعب و منت باشد خواه در
دنیا و خواه در عقبی وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه شتافتند از روی مجادله فِي آيَاتِنَا در

آیتهای ما برد و ابطال یعنی سعی نمودند که آیات قرآن را باطل کردانند و بجهة آن زبان طعن کشوده نسبت
سحر و شعر و اساطیر الاولین بآن دادند مُعَاجِزِينَ درحالتی که پیش گیرندکان اند بعاجز کردانیدن
ما یعنی زعم ایشان آنست که از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند و در عاجز کردانیدن و بجهة این عذاب
ما از ایشان فوت شود اُولٰئِكَ آن گروه اَصْحَابُ الْجَحِيمِ اصحاب درکهٔ جحیم اند که از درکات
اسفل دوزخست و آتش آن افروخته تر خلاصهٔ معنی آنست که کفار در مجادله با خدای و سعی در
باب ابطال آیات قرآن مانند کسانی اند که معارضه کنند با شخصی تا ویرا عاجز کردانند و بر او
غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون سورهٔ والنجم نازل گشت سید عالم صلی الله علیه و آله
آن را در مسجد الحرام بر جمیع قریش میخواند و در میان اینها توقف می نمود تا مردم یاد گیرند پس
بطریق عادت بعد از تلاوت آیهٔ افرایتم اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری توقف فرمود
و شیطان دران میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلا وان
شفاعتهن لترجی یعنی این بتان بزرگان تومند و باحسن طراوتند و امید بشفاعت ایشان می
توان داشت کفار باستماع این گفتار خوش دل شده پنداشتند که این را حضرت رسالت
خواند و بتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر
اهل شرک اتفاق نمودند در سجده و جبرئیل علیه السلام فرود آمد صورت حال با آن حضرت رسانید دل
مبارک آن حضرت بسیار اندوهناک شد حق تعالی جهة تسلیهٔ خاطر حضرت صلعم این آیت فرستاد
وَمَا اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسول
وَلَا نَبِيٍّ و هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع
او و دران شریعت چون لوط که بشریعت ابراهیم بود و بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و یوشع و
شمعون که بشریعت موسی و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتاب
باشد که برو نازل شود و نبی آنکه صاحب کتاب نباشد و بمجرد معجزه دعوت کند و یا رسول اعم
من الملائکة والبشر است و نبی مخصوص به بشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد
و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند ابا ذر غفاری از حضرت نبوی صلعم پرسید
که انبیا چند کس بودند فرمود مائة الف واربعة وعشرون صد و بیست و چهار هزار گفت
رسولان چند بودند فرمود ثلثمائة وثلث عشرة سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید
که هیچ رسول و نبی نفرستادیم اِلَّا اِذَا تَمَنّٰى مگر چون تلاوت کرد اَلْقَى الشَّيْطَانُ به
یفکند شیطان فِي اُمْنِيَّتِهِ در نزد تلاوت او آنچه میخواست چنانچه در وقت تلاوت
شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز تو این کلمات برخواند مشرکان گمان بردند

که آن

که آن تلاوت تست و بجهة آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی به معنی تلاوت در کلام عرب
شایع است و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم هیچ رسول و نبی را
مگر چون دل او آرزوی امری از امور جایزه میکرد شیطان وسوسه او میداد در آن
باطل مراو را بر خلاف حق میخواند فَيَنْسَخُ اللّٰهُ پس باطل و زایل می کردانید خدای مَا
يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در می افکند شیطان یا از کلمات کفر یا وسواس ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ
پس ثابت می کرد خدای اٰيَاتِهٖ آیتهای خود را که پیغمبر میخواند یا علامات امر حق را که ثابت می
کردانید در دلها و امر باطل را رفع میکرد وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست باحوال بندگان
حَكِيمٌ محکم کار در آنچه کند یعنی هر فعل که کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد بعضی از اهل
اختلاف قصهٔ القای شیطان در تلاوت پیغمبر بر وجهی ایراد کرده اند که مرضی اهل حق نیست و از انجمله
گفته اند که چون رسول دید که مردمان از و متنفر اند و هر چند ایشان را بیشتر دعوت می کرد از و دور
تر می شدند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدای آیاتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی
و ملایم طبیعت ایشان تا با یمان نزدیک شدندی و بعد از انکه پیغمبر صلعم افرایتم اللات والعزی تا آخر
تلاوت نمود و شیطان بجهة آنکه محبت کفار در نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او لقی کرد که تلک
الغرانیق العلا وان شفاعتهن لترجی و کافران آن را از پیغمبر شنیده خوشحال شده هم سجده
کردند و در آخر آن سوره مگر ولید بن مغیره که بجهة کبر سن و ضعف نتوانست که سجده کند و آخر
سنگی چند بر بالای یکدیگر نهاده و بران سجده کرد و جبرئیل آمد و از روی عتاب به پیغمبر صلعم خطاب
کرد که این چه سخنی بود که گفتی و چیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بر مشرکان خواندی رسول از برای
این حال دلتنگ شد حق تعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمة الله علیه در
تنزیه الانبیا نقل این قول کرده و بعد از ان گفته که این سخنیست باطل و منافی عصمت انبیا
و از کلمات مزخرفهٔ حشویه است و ظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بران و ظاهر آن یکی از دو امر
بیش نیست یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت باشد و معنی آنکه هیچ پیغمبری را پیش از تو نفرستادیم مگر که
چون میخواند بقوم خود آنچه بآن مامور گشته بود ایشان بوسوسهٔ شیطان و القای کلام خود بر زبان
ایشان تحریف و تغییر آن می کردند و بر مراد خود چیزی را در او می افزودند یا کم می کردند همچنانکه
یهود که خبری که پیغمبر ایشان نگفته بود بوی نسبت می کردند و بعد از ان حق تعالی ابطال می کرد آن را
بظهور حجج بینه و دفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه دوم آنکه بمعنی آرزو باشد و معنی
اینکه ما ارسال هیچ رسول و نبی نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را
وسوسه میداد بباطل پس حق تعالی نسخ او مینمود و ارشاد او می فرمود بمخالفت شیطان و دیگر

اقاویل ای قصه در این آیه حواله بمنهج الصادقین است حاصل که حق سبحانه تمکین شیطان داد
و القای کلام باطل بر این طریق که گذشت لِيَجْعَلَ تا گرداند او سبحانه مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
آن چیز را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلایی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
و آنان را که در دلهای ایشان بیماری شک و ترددات یعنی دلهای منافقان و مشرکان وَ
الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنانرا که دلهای ایشان سخت است یعنی که کافران مراد آنست
که تا منافقان معاند و مشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوبست از القای شیطان شک و
تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزاید بجهة علم تفکر در فرق میان حق و باطل از غایت عناد
و جدال وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
هر آینه در خلاف و نزاع دور و دراز ند و در ستیزه و عناد بجهة کثرت عناد و مجحود دور افتاده
اند از طریق صواب که متابعت سیدانام است صلعم وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و در حکمة در تمکین شیطان
از القا آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل
ایمان که عالمند بطریق صواب و منهج حق بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ
نازل از پروردگار تو و شیطان را در تغییر مجال و تصرف نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس بگروند
بقرآن یا بخدا یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود و بیارامد بر خدا
یا قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بانقیاد و خشیت بجهة قوت ایمان و احکام آن را قبول کنند
و گویند معنی آنست که تا آنانکه عالمند بحکمت و مصلحة حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان
از القا محض حکمتست از نزد خدای برای امتیاز میان اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وَإِنَّ اللَّهَ
و بتحقیق که خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا هر آینه راه نماینده است آنانرا که گرویده اند
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل و متشابه گردد در دین
حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم بتاویلات صحیحه که از مقتضای قوانین
حق است تا بمنهج صواب رسند و حیرت و شبهه از ایشان زایل گردد و یا هدایت کند خدا ایشانرا
براه راست بهشت وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي
مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان
قیامت و کنایه قیامت صغریست بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ
يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان برافتد مراد روز بدرست که
همه کشته شدند و بجهة آن کسی از ایشان نماند تا فرزندی از ایشان بوجود آید یا در روزی که بریده
شوند از خیر و هیچ نفعی بایشان نرسد بلکه همه بشر و شر عذاب که قتل بود هلاک شوند و نسبت

که این

که این خاصت بکفاری که علم الهی تعلق گرفته بود بآنکه بر صفت کفر بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانیکه
مراد بالقای شیطان حدیث نفسانیست که شیطان بقلوب انبیا اندازد معنی لیجعل تا آخر آنست
که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطان را در قلوب انبیا تا کسانی که منافق و کافر اند بعد از استماع آن
مؤثر دانسته تجویز خطا و عصیان نمایند در حق ایشان و بجهة آن شرک و کفر را زیاده گردانند و جمعی
که صادق نمایند اعتقاد آن نمایند که حق تعالی عاصم و حافظ پیغمبران خود است از آن و نمی گذارد
که بجهة وسوسه از اهتدا منحرف شوند و خفائی نیست که ظاهر آیه با معنی اولست که آن تمکین
شیطانست از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق الامور و بعد از آن در بیان احوال
قیامت می فرماید که الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ دران روز مر خدایراست
بی مدعی و منازعی مراد آنست که درین روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری
است دران روز کمر تجبر از میان متکبران بگشاید و تاج تکبر از سر خسروان بربایند و دعویها
منقطع و داعیها مرتفع گردد و مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای
عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمه لمن الملک دارسم شکند و همه را جز
اظهار عبودیت و اقرار بعجز و انکسار و بیچارگی چاره نباشد و ملکیت و مالکیت مخصوص گردد
باو سبحانه يَحْكُمُ حکم کند بمجازات بدون شرکت کسی بَيْنَهُمْ میان بندگان از مؤمن و کافر
فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای ستوده و
افعالهای شایسته فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای پر نعمت بی رنج و تعب وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنکسانی که نگرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای مارا
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده و رسوا کننده
و در بعضی روایت آمده که آیه که درباره بعضی از کفار آمده که رسول ایشان را بگرفت و بزشت
ترین نوعی عقوبت کرد جزای آنکه در روز احد بعضی مسلمانانرا مثله کرده بودند بزاری وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در
راه خدا یعنی در طاعت او و برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان
دین أَوْ مَاتُوا یا مردند یا آنکه شربت شهادت چشند لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای
ایشان را رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد ایشانرا در تحصیل آن
و نه علتی طاری شود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد دران بعضی از اصحاب سید
عالم صلی الله بعرض رسانیدند که یا رسول الله ما با جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان
شهید می شوند و باختصاص عطیات میرسند و اگر ما در راه جهاد بمیریم و شهید نشویم حال

تا چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفقند بهمه ایشان رزق حسن آنست که چون آنرا مشاهده
کنند از غایت التذاذ نفس نخواهند که چشم ازان بردارند و بچیزی دیگر نگرند و این مقدور غیر خدا
نیست و لهذا فرموده که وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هرآینه اوست بهترین
روزی دهندگان چه بحساب و بی حصر و عد روزی میدهد از سلامان بن عامر روایت است که روزی
دو جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی کشته و دیگری مرده مردمان تشییع جنازه کشته بیشتر کردند
و در عقب جنازه مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن دوس گفت ایقوم میل و رغبت شما را در تشییع جنازه
کشته بیشتر می بینم بخدا سوگند که من باک ندارم درین که رجحان نهم کشته بر مرده و هر دو را عی السویه
میدانم زیرا که حق تعالی فرموده والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا
و ان الله لهو خیر الرازقین لَيُدْخِلَنَّهُمْ هرآینه درآرد همه ایشان را از کشته و مرده به بهشت مُدْخَلًا
يَرْضَوْنَهُ درآوردنی که پسندند آن را چه ملایکه را باستقبال ایشان فرستد و تعظیم هرچه
تمامتر به بهشت درآورند در موضعی که هیچ چشم آن را ندیده باشد و هیچ گوش آن را نشنیده
باشد و در خاطر هیچ کس خطور نکرده وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال
ایشان حَلِيمٌ بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند چه شتاب کسی کند که از فوت ترسد و هیچ کس
نمی تواند که از قبضه قدرت او بجهد ذَٰلِكَ امر خدا اینست که مذکور شده در باب مؤمن و کافر در تبیان
آورده که قومی از مشرکان در ده شب آخر از ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام
از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد و کافران باین راضی نشدند
و در مقام محاربه درآمدند و مسلمانان بالضروره کارزار می کردند و مظفر و منصور گشتند حق تعالی
این آیت فرستاده ازین صورت خبر داد وَمَنْ عَاقَبَ و هرکه عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ
بِهِ مانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی هرکه از اهل اسلام با مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان
با او مقاتله کرده اند بدون زیادت قصاص ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود برو یعنی مشرکان
باز معادات نمایند با عقوبت عقوبت کننده و انتقام کشنده ایشان بود لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هرآینه
نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ هرآینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده
مشقم که در حرم مقاتله نموده چه غرض او از مقاتله مقابل مقاتله اهل شرکست در قصاص نه
زیاده بران و این جایز است در شرع در موضع آورده که آیه در بیان حکم جراحات یعنی هرکه
شخصی را مجروح سازد و وی در مقابل جراحت کننده خود وی را مجروح سازد و دیگر باره آن
شخص بر مجروح اول اعاده جراحت کند و خدای تعالی شخص ثانی را نصرت نصرت دهد بر اول ذَٰلِكَ
این نصرت و یاری خدای مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای قادر مطلق است بر آنکه بعضی

امور را بر بعضی غالب گرداند و عادت او جاریست بر آنکه اشیای متعانده و متضاده را مبدل سازد
و ازان جمله اینست که يُولِجُ اللَّيْلَ درمی آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز باینوجه که ساعات اول
آنرا می افزاید در روز یا ظلمت شب را بجای روشنایی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و درمی آورد
روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی ساعتهای آنرا زیاده می سازد در شب و ضوء روز را بجای ظلمت
شب می آورد بمحض قدرت کامله از شب کم میکند و می کاهد و در روز می افزاید و از روز می کاهد و در
شب می افزاید وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول عقوبت کننده را در دعا کردن
بنصرت و او را بر اعادی مظفر ساختن بَصِيرٌ بیناست باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند
ذَٰلِكَ این وصف حق تعالی بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطه او باحوال و اقوال و افعال آفریدگان
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود
لذاته مقتضای آنست که مبدأ وجود ماسوای خود باشد و عالم بالذات بما عدای خود یا آنکه اوست ثابت در
الهیت قادر و عالم باشد بر جمیع مکونات وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنست که آنچه شما می پرستید ای
مشرکان و خطاب یا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای از
اصنام هُوَ الْبَاطِلُ آن باطل و معدوم است در حد ذات خود یا باطل در الوهیت وَأَنَّ اللَّهَ
و بسبب آنکه خدای تعالی هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر همه اشیا و متعالی از اشباه و انداد و اضداد
الْكَبِيرُ بزرگوارتر از آنکه او را شریکی باشد چه شان او اعلاست از ماسوا و اکبر از ما عدا و جمیع
ممکنات در جنب عظمت و جلالت او در نهایت حقارت و صغارتند و در غایت افتقار و مذلت أَلَمْ
تَرَ آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته که أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو
فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت زمین مُخْضَرَّةً
سبز و خرم گشته بعد از پژمردگی و افسردگی و خشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف
کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل او بجمیع آفریدگان که از جمله آن رویدن گیاه است
تا ایشان را ازان روزی خبر دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق مرزوق یا رسیده است علم او
بدقایق همه اشیا که بر غیر او متعذرات علم بآن و آگاهست بمصالح و منافع همه بندگان یا لطیف است
یا رزاق همه بندگان که روزی را بر وجهی بایشان میرساند که ازان خبر ندارند و خبیر است بآنچه در قلوب
ایشان است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در
زمینهاست یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات است وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ
الْغَنِيُّ هرآینه اوست بی نیاز در ذات خود از ماسوی الْحَمِيدُ ستوده شده یعنی مستوجب
ستایش بصفات و افعال خود سزاوار آنکه همه کس او را بستایند أَلَمْ تَرَ آیا ندانسته یعنی هرآینه

دانسته أنّ الله اینکه خدای تعالی سخّر لکم مسخر کردانید و رام ساخت برای شما ما فی الأرض
آنچه در زمینست از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه بآن منتفع شوید والفلک و رام کردانید مر شما را
کشتیها و کویند مراد به ما فی الارض مراکب براست بقرینهٔ مقابله یعنی مسخر شما کردانید چهار
پایان را برای سواری و کشتیها را که مرکب بحراست تا بران نشیند تجری فی البحر میروند
در دریاها بأمره بفرمان او و یمسک السماء و نه داشته که خدا نکاه میدارد آسمان را أن تقع
از آنکه بیفتد علی الأرض بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد إلا بإذنه مکر
بمشیت و خواست او که دران زمان الات حفظ آن از ان نزع نماید و بر زمین افتد و این در
روز قیامت باشد و اصح آنست که آسمان بالذات نکهدار خود نیست بقرینهٔ الا باذنه ولیکن حق تعالی
بمحض قدرت کاملهٔ خود آنرا از آنکه داشته از سقوط و روز قیامت که ارادهٔ افتادن داشته باشد البته
بیفتد إن الله بالناس بدرستی که حق تعالی بمردمان لرءوف رحیم هر آینه مهربان است
و بخشاینده که اسباب استدلال و وحدانیت و قدرت باهرهٔ خود بدیشان می نماید و ابواب منافع
بر روی مقاصد ایشان می کشاید و انواع مضار از ایشان رفع میفرماید و هو الذی و
اوست آنکه أحیاکم زنده کرد شما را پس از آنکه نطفه بودید که از قسم جمادات ثم
یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد و عمر باتمام رسد ثم یحییکم پس زنده
کرداند شما را در روز قیامت برای جزای کردار إن الإنسان لکفور بدرستی که
آدمی ناسپاس است که با وجود چنین نعمت که او سبحانه بدیشان عطا فرموده پرستش غیر او
میکنند و منعم حقیقی خود را فرو می کذارند و منکر نعمت می شوند لکل أمة هر کروهی را از
اهل ملة ماضیه و حاضره جعلنا منسکا معیّن و مقرر کردانیدیم دینی و شریعتی که با م
هم ناسکوه ایشان پذیرندهٔ آنند و عمل نمایندکان بآن بر وجه الفت و رغبت و اصل
منسک جاییست که مردم الفت کرفته باشند بآن برای عبادت یا بامری از امور خیر باشد و نزد بعضی
مراد بمنسک عیدات یعنی از برای امتی تعیین کرده ایم که نکهدارندهٔ آنند و بجای آرندکان
مراسم آن فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با تو فی الأمر در کار دین
یعنی التفات مکن بقول ایشان و ایشان را تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند که مؤدی بمنازعه
شود چه مناظره نفع نمی دهد مکر بطالب حق و ایشان اهل عناد ند و لجاج مراد کفار خزاعه بودند که
جهال آن قوم بودند و بهیچ وجه طریق حق را نمی دانستند و خبر از کیش خود هم نداشتند و در
نهایت عناد و جحود بودند و ادع و بخوان مردمان را إلی ربک بتوحید و عبادت آفریدکار
خود إنک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه براه راستی که موصل است

بحق

بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایعست پس هم را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم
و هادی مردمان بجنت نعیم و ثواب عظیم و إن جادلوک و اکر جدل کنند با تو و خصومت ورزند از
روی عناد و لجاج و از نزاع ممتنع نشوند با آنکه حق ظاهر شده و حجت بر ایشان لازم و جازم کشته
فقل الله أعلم پس بکوی که خدای داناتر است بما تعملون بآنچه می کنید از عناد و جدال
باطله و بران شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیهٔ السیف منسوخ است الله
یحکم و خدای حکم کند بینکم میان شما ای مؤمنان و کافران یوم القیمة در روز رستخیز
فیما کنتم فیه در آنچه هستید که دران تختلفون اختلاف می کنید از امر دین و حکم حق تعالی
دران روز بر این وجه باشد که مؤمن را بدرجات ثواب در آرد و کافر را در درکات عقاب افکند و
همچنانکه در دنیا حکم کرده میان حق و باطل و امتیاز آن یکدیکر از دلایل واضحه حق تعالی درین آیه
طریق ادب را باهل ایمان آموخته که اکر کسی از منکران با ایشان جدال کنند و استماع حجج بینه نکنند
جهة عناد و لجاج ایشان با او منازعه ننموده حوالهٔ او را با حکم خدا کنند و با وی کویند که در قیامت ظاهر
کردد که محق و باطل از ما و شما کیست بجهة تسلیهٔ خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله میفرماید که ألم تعلم
آیا ندانسته یعنی دانسته أن الله یعلم آن را که خدای تعالی میداند ما فی السماء آنچه
در آسمانهاست از عجایب علویه والأرض و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز از او پوشیده
نیست إن ذلک بدرستی که آنچه در آسمان و زمین است نوشته شده است فی کتاب
در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از آنکه حادث شود و هرکاه ما عالم باشیم بهمه اشیا و حافظ
آنکه از جملهٔ مجادله و منازعهٔ کفار قریش است پس غمکین و اندوهناک مشو از قول و فعل ایشان
که ما عالمیم بآن و حفظ آن نموده بآن جزا خواهیم داد إن ذلک بدرستی که علم بهمه اشیا
علی الله یسیر بر خدای تعالی آسان است چه علم او که از مقتضای ذات اوست مطلقست
بهمه معلومات علی السویه یا بدرستی که حکم کردن میان مؤمنان و کافران در روز قیامت بر خدای
تعالی آسانست و یعبدون من دون الله و می پرستند کفار مکه بجز از خدای ما لم ینزل
به آن چیزی را که نفرستاده خدای تعالی پرستش آن را سلطانا حجتی و برهانی که دلالت کند بر
جواز عبادت آن و ما لیس لهم و نیست آن چیز که مر ایشان را به علم بآن چیز دانشی یعنی نه علم
ضروری دارند و نه علم استدلالی و عقلی و نقلی بر پرستیدن آن چیز بلکه از محض جهل و تقلید
می پرستند آن را و ما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که در کذشته اند از طریق
حق و مرتکب ظلم عظیم شده اند که شرکست من نصیر هیچ یاری که مذهب ایشان را
بصواب آورد یا دفع عذاب از ایشان کند بعد از ان از شدت عناد آنها خبر میدهد که و إذا تتلی

عَلَيْهِمْ و چون خوانده میشود بر ایشان اٰيَاتُنَا آیتهای ما که قرآنست بَيِّنَاتٍ در حالتی که آن آیتها روشنند
و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید حقیه و احکام الهیه و پاک از تناقض و اختلاف و اختلال تَعْرِفُ
می شناسی ای محمد فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا در رویهای آنانکه نگرویده اند الْمُنْكَرَ
انکار و ناشناخت یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی ایشان به بینی از غایت
خشم و عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک باشند که از فرط غضب
غیظ بر جهند و بگیرند به شدت هر چه تمامتر بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آنانرا که میخوانند بر ایشان اٰيَاتِنَا
آیتهای ما را و بزنند و هر نوع اذیت و بدی که توانند بدیشان رسانند قُلْ بگو ای محمد با ایشان که
أَفَأُنَبِّئُكُمْ آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمْ بدتر از آنکه میخواهید اهل قرآن را النَّارُ
آن آتش دوزخ است که سخت تر و مکروه تر است از غیظ و اخذ شما وَعَدَهَا اللّٰهُ وعده داده است
آن آتش را خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که نگرویدند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد موضع بازگشتیست
آتش خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهه آنکه مؤمنان آیات قرآنی بر شما میخوانند بمرتبه خشمناک
و غضبناک می شوید که میخواهید دست بر ایشان بگشایید و انواع ضرر و آزار بر ایشان رسانید پس حال شما در شدت
غضب و غیظ چگونه باشد در وقتی که آتش دوزخ به بینید که بمراتب بدتر و سختتر از آن و بعد از آن خطاب با ایشان
کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای عبادت شما
مر بتان را فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید و گوش فرا دارید لَهُ مر آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل نمایید
و مراد بضرب مثل در اینجا بیان قصه عجیبه است و آن اینست که إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانرا
که میخوانند از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی همه بتان را می پرستید
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای لَنْ يَخْلُقُوا هرگز نیافرینند یعنی قادر نباشند که بیافرینند که
ذُبَابًا مگسی را با وجود خوردی وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای
آفریدن آن وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ و اگر برباید مگس از ایشان شَيْئًا چیزی را از طیب و عسل و غیر آن
که بدانها آلوده باشند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ نتوانند رهانید آن را یعنی باز نتوانند ستدن آن چیز را
مِنْهُ از مگس رسم مشرکان آن بود که آن بتان را بعسل و بوهای خوش می اندودند و درهای بتخانه
بر ایشان می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را می خوردند و بعد از چند روز که اثر عسل و
طیب بر آن بتهای نبودند شادی می کردند که خدایان ما آنها را خورده اند حق تعالی از ضعف و عجز
بتان خبر داد که آنها نه بر آفریدن مگسی قادر نیستند و نه بر دفع ایشان از خود و حکم بجهالت
ایشان کرد که شریک ساختند بخدایی که قادر است بر جمیع مخلوقات و متفرد در ایجاد همه موجودات
صورتهای که عاجزترین همه اشیا اند و بجهه غایت عجز قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان

و خوارترین ایشان و اگر چه همه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان از خود و خود را از آنها نمی
توانند که برهانند ضَعُفَ الطَّالِبُ سست و عاجز است جوینده یعنی مگس رباینده طیب و عسل است
از بتان وَالْمَطْلُوبُ و ضعیف طلب کرده شده یعنی بت در کمال عجز و بی‌باست و عاجز است پرستنده
و پرستیده شده که مشرکست و بت پرست و بحقیقت مشرک بمراتب اضعف از وست و از مگس چه بتان از
قسم جماداند و مشرک و مگس از نوع حیوان مَا قَدَرُوا اللّٰهَ تعظیم نکردند کفار خدای را حَقَّ قَدْرِهِ
آنچه سزای تعظیم اوست یا او را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد یا وصف نکردند او را بآنچه لایق
او باشد چه اگر او را شناختندی و مرتبه عظمت و بزرگی او را دانستندی با او شریک نساختندی چیزی را
که در نهایت زبونی و عجز است مرویست که مالک بن ضعیف و کعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند که خدای
تعالی عالم را بشش روز آفرید پس روز شنبه برای آسایش بر پشت تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود
تعظیم نکردند خدای را چنانچه حق تعظیم اوست که رنج و تعب را نسبت با او دادند محققان گفته اند که هم
چنانکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیده اند و او را چنانچه سزاوار باشد نشناخته و بجهه این
بدو شرک آوردند و نسبت شرک و ضعف و تعب با و روا داشتند اهل علم نیز بحقیقت معرفت او
نه بردند زیرا که حاجب درگاه وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در حوالی بارگاه احدیت کبریا راه نمیدهد
و نمی گذارد و بسر هویت و حقیقت خود هیچ راه نما را راه نمی دهد و اسطی گفته که لا یعرف حق قدره الا
هو قدره حق قدر او را جز او ندانند و بسر معرفت او جز او پی نبرد میان او و ماسوای او هیچ نوع
نسبتی نیست تا بطریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالاتست
ما للتراب و رب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک که ادراکست عجز از درک ادراک و نکته
تفکروا فی آلاء اللّٰه و لا تتفکروا فی ذات اللّٰه دلالتی واضحست برین بیت نظم عقلها عاجز اند از
اوصافش نکنه بیهوده میزند لافش جلت عظمته و عظم شانه إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَقَوِيٌّ
هر آینه تواناست بر خلق همه اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه چیزها که هیچ چیز بر و غالب نتواند شد و خدایان
شما ای مشرکان عاجزانند و ذلیلترین همه ممکنات و مغلوب و مقهور از همه کاینات پس بچه وجه
ایشان را بحق تعالی نسبت میدهید و نام خدا را بایشان می نهید اللّٰهُ يَصْطَفِي خدای می
گزیند مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی
و پیغمبران وحی برسانیدن وحی چون جبرئیل و میکائیل وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان که پیغمبر انند
تا خلق را باو دعوت کنند إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست گفتار پیغمبران را در
وقت تبلیغ رسالت بَصِيرٌ بیناست بحال امت او در رد و قبول دعوت این آیه رد انکار مشرکان
است که می گفتند رسول خدا از جنس بشر نشاید و بیان آنکه رسولان خدا بر دو نوعند ملائکه و

باشد و در بعضی تفاسیر آمده که مشرکان بر سبیل انکار می گفتند که آیا خدا محمد را از میان برگزید که
یتیم ابوطالب است و کتاب بر او انزال نمود حق تعالی رد انکار ایشان نمود که این چه انکار و چه تعجب
است حق تعالی بر می گزیند از فرشتگان آن را که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و
از آدمیان آن را که اراده فرماید چون نوح و ابراهیم و غیر ایشان يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
میداند آنچه در پیش آدمیان است از عملهای که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است
از کارهای که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانیده می شود
همه کارها و کسی که باین صفات متصف باشد هیچ کس را نرسد که در حکمتها و مصلحتهای او و
تدابیر او و اختیار رسولان از آدمیان و فرشتگان اعتراض کند و بعد از اثبات وحدانیت
خود و نفی شرکت از خود بندگان را بعبادت می فرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن
کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید که از ارکان افعال است
مرویست که در اول اسلام در نماز نشستن و برخواستن بود بدین سبب آیه رکوع و سجود داخل
شد و از جمله مواضع که قاری را سنت است سجده کردن نزد تلاوت این آیه است و باتفاق ما این
سجده واجب نیست در حین تلاوت این چه مراد امر است برکوع و سجود در نماز نه مطلقا
وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستید آفریدگار خود را در جمیع آنچه متعبد ید از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد
وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکوی را یعنی عملی را که در شرع پسندیده باشد و مزیت و رجحانی داشته
باشد بر افعال مباحه چون نوافل طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن حق تعالی اول
مؤمنان را بصلوة دعوت کرد که ذکر خالص است و اعظم عبادات و بعد از ان بمطلق عبادت امر فرموده
و اگر چه امر بعبادت شامل این نیز است اما بجهة شرافت و مزیت فضیلت نماز را ذکر کرده و مقدم
داشته و بعد از ان بر سبیل عموم ترغیب بندگان کرده بر سایر خیرات و آنکه بجهة آنچه بندگان تکیه
بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند میفرماید که لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که
شما رستگار شوید بآیه مذکوره اگر چه امر بجهاد نیز بود اما چون که جهاد موجب هدم بنیاد کفر است و شرک
و سبب اعلای کلمه اسلام و توحید است و باعث اظهار شعار ایمان ازین جهة او را بذکر ممتاز کرده
از ان همچنانکه نماز و فرموده که وَجَاهِدُوا و جهاد کنید با دشمنان خدا و اگر چه پدران و
پسران شما باشند فِي اللَّهِ در راه خدا و محض فرمان برداری او حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار
جهاد او باشد یعنی نیت جهاد را خالص کنید از برای رضای خدای تعالی و امتثال امر او و اصلا
آن را بغرضی دیگر آلوده مسازید و کمال جد و جهد در ان مرعی دارید و اکثر مفسران حمل جهاد
کرده اند درین مقام بر جمیع اعمال طاعت و حق جهاد بمعنی نیت خالص و صادق در جمیع

عبادت و جد و جهد نمودن و مبادرت کردن بر اقسام طاعت تفسیر کرده اند و از عبد الله مبارک مرویست که
آن جهاد است با نفس اماره که دشمن باطن است هم چنانکه کفار که از دشمنان ظاهرند چنانچه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بعد از رجوع از جنگ تبوک فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع
کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار بجهاد اکبر که مجاهده است با نفس که بزرگترین دشمن این
کس است همچنانکه آن حضرت صلعم فرمود که اعدا عدوک ما بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمن تو
آن کس است که میان هر دو پهلوهای تست که آن نفس است تستری گفته که حق جهاد آنست که یک چشم زدن
از مجاهده نفس باز نایستد زیرا که از وی بهیچ وجه ایمن نتوان بود در هیچ وقت هُوَ اجْتَبَاكُمْ
او سبحانه برگزید شما را برای نصرت دین خود پس بر جهاد اکبر و اصغر ثابت قدم و راسخ دم شد
وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ و نساخت و مقرر نکرد بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ
تنگی یعنی احکام دین را بر شما تنگ فرا نگرفت و تکلیف ما لا یطاق نفرمود شما را در ان بلکه
بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار روزه
و قصر نماز در سفر و جواز تیمم در وقت نیافتن آب و خوردن موته در حالت خوف تلف نفس و
نیافتن طعام حلال و غیر آن و مثل اینست آیه انما یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر
از ابن عباس معنی آیه پرسیدند فرمودند مراد اینست که خدای تعالی دین اسلام برامت مرحومه
سهل و آسان گردانید و ایشان را از گناه خلاصی بکفارت بخلاف بنی اسرائیل که کفارت
ایشان نمی کردم شداید تکالف ایشان بمراتب زیاده ازین امت بود پس حق تعالی در دین
اسلام تنگ گیری نکرده همچنانکه برامت عیسی عم بلکه توسیع فرمود که مِلَّةَ أَبِيكُمْ
إِبْرَاهِيمَ مانند واسع گردانیدن کیش پدر شما که ابراهیم است و تنگ نکردن در ان چنانکه
با بنی اسرائیل یا معنی آنست که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خود را که ابراهیم است و
چون عرب از ذریت اسمعیل بودند که پسر ابراهیم است ازین جهة ابراهیم را پدر ایشان خواند
و یا آنکه وی پدر پیغمبر ماست صلعم و آنحضرت در حکم پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد و ابوت
پیغمبر ما نسبت بامت باعتبار آنست که وی سبب حیوة ابدی ایشانست و منشاء وجود ایشان بر
وجه متعدّ به در آخرت و مراد از ملت ابراهیم احکام شریعت اوست که موافق شریعت
پیغمبر ماست چه رسول الشرع هیچ پیغمبر متعبد نیست و نبوده و ذکر ملت وی بجهة آن فرمود
که تا همه مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت بموافقت آثار آبا و اجداد مایل اند هُوَ
سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ خدای نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب
منزله وَفِي هَذَا و در قرآن نیز و یا ابراهیم شما را مسلمانان نام نهاد در زمان خود و درین

زمان نیز چه در زمان خود و در این زمان نیز چه در قرآن مذکور است که ابراهیم گفت و من ذریتنا
امة مسلمة لك و اوّل اوضح است و بر هر تقدیر شما تسمیه یافته اید بمسلمین لیکون
الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمّد صلعم روز قیامت شهیدا علیکم گواه بر شما بقبول
دعوت و متابعت ملّة ابراهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما طاعت نموده بدین اسلام
که کدام
و کدام عصیان ورزیده و قبول آن نکرده و تکونوا شهداء علی الناس و تا باشید
گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بایشان یعنی چون پیغمبر بایمان و اطاعة شما گواهی داد
و تعدیل شما نموده پس گواهی خواهید داد بر وجه عدالت بر امم ماضیه بآنکه رسولان تبلیغ دعوت
کردند و ادای رسالت پروردگار خود نمودند بایشان و ایشان که قبول آن نکرده اند مستوجب دوزخند
و عذاب جحیم و جماعتی که ایمان آوردند بآن مستحق جنت نعیم اند و این اشرف مراتب شمات
و چون حق تعالی شما را باین کرامت خاص کردانید و این مرتبه و منزلت کرامت فرمود فاقیموا الصلوة
پس بپای دارید نماز را جهة تعظیم امر او و سپاس داری بر آنچه بشما کرامت فرموده و آنرا
ارزانی داشته و آتوا الزکوة و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای یعنی با نواع
طاعت بدنی و مالی متقرب بخدا شوید بجهة خاص کردانیدن خدای تعالی شما را باین فضل و کرامت
و اعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در همه امور خود اعتماد بر او کنید
و یا بدین او اعتصام نموده بران استقامت ورزید هو مولیکم اوست یار بندگان
و متولی کار درماندگان و مالک جمیع آفریدگان و طاعت کنندگان و پیروی نمایندگان
فنعم المولی پس نیکو یار و خداوندیست و نعم النصیر و نیکو مددکاری و یاوری
بیاری عیبها بپوشد و بمددکاری گناهان ببخشد و بولایت روز برابر قرار خود به بندگان
مستمر دارد و اگرچه در حق او عصیان ورزند و بنصرت محتاجان را دستگیری کند پس یاری
از و خواه که از یاری در نماند و مددکاری از وجوی که از مددکاری عاجز نشود چه در
ولایت و حکومت بی نظیر است و در نصرت بی مثل نظم از یاری خلق بگذر ای مرد خدائی
یاری طلب آنجا که از روی وفا کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بگیرد همه جا
سورة المؤمنون مکیة مائة و ثمانیة عشر آیة ابی بن کعب از سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که سورة المؤمنون قراءت کند ملائکه مقربین در روز قیامت
وی را بشارت دهند بروح و ریحان و در وقت آمدن ملك الموت ع بقبض روح او وی را
مژده دهند بخبری که چشم او بدان روشن گردد و دل او بآن شادمان و خرم شود و بنشاط
اثر
تمام روح از و مفارقت نماید و واصل شوند بدار السلام و از ابو عبد الله ع روایت

که هر که سورة المؤمنون بخواند حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون دارد و هر که در هر جمعه بقراءت
آن مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلا باشد و از حضرت رسالت صلعم مرویست
که ده آیه بر من نازل شده که هر که قراءت کند به بهشت رود و بعد از آن این سوره را تلاوت فرموده
تا ده آیه را تمام کرد و نیز از آن حضرت منقولست که فرمود اوّل این سوره و آخر آن از گنجهای بهشت است
هر که عمل کند به سه آیه از اوّل این و پند گیرد بچهار آیه از آخر آن ناجی و رستگار گردد و چون حق تعالی ختم
سوره حج نمود با مر مکلفان بعبادت و افعال خیر بر طریق اجمال افتتاح این سوره کرد بتفصیل آن مجمل تبیین آن
افعال نمود و امر فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که که
رستگار شدند و بمقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند گرویدگان بخدا و رسول الذین هم
آنانند که ایشان فی صلاتهم خاشعون در نماز خود ترس کارانند از خدای تعالی و متذلل و
متخاشع و متخاضع در آن و چشم بر موضع سجده نهادگان و بدل بدرگاه مناجات حاضر شدگان آورده
اند که پیغمبر صلی الله در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر می نمود چون این آیه نازل شد نظر بر
موضع سجود گماشت و بهیچ جهة دیگر نظر نینداخت و در لباب گفته که در حالت قیام دیده بر سجدگاه
باید نهاد مگر در مکه معظمه که در خانه مکرمه باید نگریست چه نظر در ان عبادتست و گفته اند که
خشوع آنست که مصلّی نداند که بر راست و چپ او کیست و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر
آنست که سر به پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و قراءت او از روی حضور
قلب بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند از ما سواه و بالکلیه توجه نماید بمولی و در بحر شهود
مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال بگذرد و محققی گفته که در نماز از اوّل از خود بیخبر باید
شد پس طالب وصول تقرب باید گشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان مخالفین در
بدن اطهر امیر المؤمنین علیه السّلم نشست و از غایت وجع نتوانست که آنرا بیرون آورند صورت
حال معروض حضرت رسالت داشتند فرمود که وقتی که او در نماز باشد پیکان را از بدن او بیرون
کشید چه در آنحال توجه او بحضرت عزت بر وجهیست که خود را فراموش میکند پس در ان حال که بنماز
مشغول شد جراح را آوردند و پیکان از بدن اطهر آن سرور بیرون آوردند و خون بسیار بر سجاده
آن حضرت ریخته شد چون از نماز فارغ شد آن خون را مشاهده کرد بپرسید که این چیست گفتند
در حینی که پیکان را از بدن شما بیرون آوردیم خون از جراحت بیرون آمد فرمود بخدای که جان علی
در قبضه اقتدار اوست که در نیافتم و خبردار نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتید و پیکان را
بیرون آوردید از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایتست که چون بنده در نماز بایستد خدای
تعالی بنظر رحمت بوی نگرد چون بجای دیگر نگرد حق تعالی گوید ای بنده من از من بتو می نگرم و تو بکه می

نکری روی بخز گن که از من بهتری نیست عطا کوید خضوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند و خود را باز نکشد و دهن دره نکند و انکشتان باز نشکند در خبر آمده که رسول خدا صلعم مردیرا دید که نماز می کذارد و دست بمحاسن خود فرو دمی آورد فرمود اکر دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز باخشوع بودی ابوذر غفاری رحمة الله علیه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدای روی بوی آرد پس باید که بسنکریزهٔ مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردیرا دید که بسنک ریزهٔ مسجد بازی می کرد و در تعقیب نماز کفت بارخدایا حور العین را جفت من کردان حسن کفت بد خواستکاریست که میکنی از خدای طلب حور العین میکنی و بدست بازی میکنی واسطی کفته که خشوع در نماز خاص و خالص کردنیدن نماز است بر خدای نه بقصد طمع ثواب و خوف عقاب چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که پرستش ترا نه بجهة ترس آتش دوزخ و طمع ثواب میکنم بلکه ترا از اهل عبادت و پرستش یافتم و بجهة این پرستش تو کردم و نیز در صفت ایمان میفرماید که وَالَّذِينَ هُمْ و مؤمنان آنانند که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از آنچه بیهوده و بیفایده است از کفتار و کردار و اعمال و افعال مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند و روی کردانندکان از ابن عباس مرویست که تفسیر لغو را بباطل کرده اند و نزد حسن بصری مراد بلغو جمیع معاصیست و این در تحت قول ابن عباس داخل است و از ابو عبد الله ع نقل است که غرض از لغو آنست که شخصی از روی بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد و چیزی که در تو نباشد بر تو بندد و تو خالصاً لله و قربة الی الله بجواب او التفات نکنی و از و اعراض نمائی و قشیری کفته که هر چه برای خدا نیست شهوتست و آنچه از خدای باز دارد سهوست و آنچه بنده را دران حظی باشد لهوست و آنچه از خدای نبود لغوست و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید و فایده بران مرتب نشود از اقوال و افعال در اول مذکور شد وَالَّذِينَ هُمْ و آنانند که ایشان لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ زکات دهندکانند زکات مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و آنانند که ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نکاهدارندکانند یعنی ضبط نمایندکان و منع کنندکان ازان از مباشرت و مجامعت و موافقت إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مکر زنان منکوحهٔ خود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ یا بر آنکه مالک شده ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزان فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان اقدام نمایندکان اند بر زوجات و کنیزان خود غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده نشده اند مکر بجهة امر عرضی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام و اعتکاف و غیر آن از عروض موانع شرعیه فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید برای مباشرت

وراء

وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر زنان و کنیزان خود فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه جویندکان هُمُ الْعَادُونَ ایشان درکذرندکان اند از حلال بحرام و استمنا بید و اتیان بهایم نیز ازان کروهند و از حد شرع بیرون رفتکان وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع و شهادات خلق یا آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت و امثال آن وَعَهْدِهِمْ و مر عهدهای خود را که با خلق یا حق بندند از نذور و عقود رَاعُونَ رعایت کنندکان یعنی نکهداشت آن میکنند و شبهه نیست در وجوب وفا نمودن بجمیع ضرور با امانات و عهود وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بدان مداومت نموده بشرایط و آداب و ارکان آن در اوقات ادا میکنند و محافظت غیر خشوع است پس موجب تکرار نباشد أُولَٰئِكَ آن کروه مؤمنان که جامع این شش صفتند و ذکر ایشان کرده شد هُمُ الْوَارِثُونَ ایشان میراث برندکانند یعنی سزاوار اینکه اسم میراث و وارث بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان آنچه آن را بمیراث برند میفرماید که الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین جایهای بهشت است همچون استحقاق وارث بمیراث بجهة نسبت و کویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ در جنت میراث کیرند چنانچه در حدیث نبوی آورده که هیچ کس از شما نباشد مکر که او را دو منزل باشد یکی در بهشت و یکی در دوزخ پس اکر بمیرد و در دوزخ درآید بجهة عصیان اهل بهشت منزل او را بمیراث کیرند در روضهٔ جنان و در زاد المسیر آورده که بهشت را بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را که اکر ایمان آوردندی نام زد ایشان شدی بایشان نمایند و در مشاهدهٔ ایشان آن را با اهل بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده کردد هُمْ ایشان که وارثان فردوسند فِيهَا خَالِدُونَ دران منازل جاوید مانندکانند که هرکز ازان موضع با کرامت بیرون نیایند و در روایت آمده که حق تعالی فردوس را بنا کرد از خشت طلا و نقره و خلال آن خشتها بجای کل مشک اذفر نهاد و فواکه لذیذه و ریاحین طیبه را در آنجا غرس فرمود و چون بیان نعمت جنت فرمود برای اهل ایمان تنبیه ایشان کرد بر نعمت دنیویه بر ایشان و فرمود که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدم مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل مراد آدم است که ابو البشرست و یا مراد اسم جنس است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلالتی که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات حاصل شده بیواسطه چون حنطه و یا بواسطه چون لحوم حیوانات

وگویند مراد بطین آدم است زیرا که وی از ان مخلوق گشته و سلاله نطفه او یعنی بیافریدیم آدم را از میان
از منی که بیرون آمد از گل که آدم است ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل آدمی را از
نطفه یعنی آفریدیم ذریت او را از آب منی یا گردانیدیم سلاله را نطفه بنابر تفسیر ثانی فِي
قَرَارٍ مَكِينٍ نطفه قرار گرفته در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف ماسکه
حاصل که میفرماید ما نطفه را در رحم جا دادیم و تا چهل روز آنجا نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ
پس گردانیدیم آن نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته تا چهل روز فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
پس گردانیدیم آن خون بسته را مُضْغَةً آنمقدار گوشتی که بیکبار بخایند چهل روز دیگر
فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را عِظَامًا استخوان تا آنکه محکم گردانیم آن را بعد از
سه بار اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس پوشانیدیم آن استخوان را گوشتی یعنی گوشتی بر ان
استخوان برویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب بر ان ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم آن را
خَلْقًا آخَرَ آفریدن دیگر در شکم مادر یعنی روح در و دمیدیم تا زنده شد بعد از انکه جماد
بود یا صورت انسانی بر ان فایض گردانیدیم یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم
و از مقام شیرخوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون و بمراتب جوانی و دو مویی و پیری
رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتداء نطفه تا بمحل ولوج روح و تفصیل آن حواله بمنهج
الصادقین است و بدانکه مخلوقات بر سه قسمند یا هم روحانی محضند و یا جسمانی محض و یا
مرکب از جسمانی و روحانی آنها که روحانی محضند ملائکه اند که محض نورند و مبرا از صفات
شهوت و غضب و غیر آن از صفاتی که لازم جسمانیه است و آنها که جسمانی محضند مانند نباتات
و معادن و قسم سیم که مرکب از جسمانی و روحانیست اگر روحانیت غالبست بر جسمانیت جنیانند
و بعکس آدمیان حاصل که حق تعالی آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانیده اول سلاله دویم
نطفه سیوم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم و این شش تعلق بجسد دارد و مرتبه
هفتم ایلاج روح است در ان کما قال الله تعالی ثمّ انشأناه خلقا آخر فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس
بزرگوار است و بلند شان و عظمت و قدرت و حکمت خدای که أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین
تقدیرکنندگانست و اندازه نمایندگان چه انسان را از سلاله بحد انسانی رسانیدن و ترکیب
دادن روح و تن از عجب ترین و غریب ترین اشیاء غریبه است و مقرر است که روح نورانی
و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف است و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد
قریب بمحالاتست پس این ترکیب ظاهر است بر کمال قدرت و جلال و عظمت صانع و لهذا حق تعالی
بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس

خودرا

خود را این نوع ثنای ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر کرده و از این کلام تفضیل
و تکریم ایشان بر غیر استشمام می توان کرد آورده اند که عبد الله بن ابی سرح کاتب وحی بود چون
این آیه آمد حضرت او را گفت بنویس چون انشأناه خلقا آخر بنوشت از روی تعجب بر زبانش جاری
شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود این را نیز بنویس که جبرئیل آن را از نزد ملک جلیل
انزال نمود عبد الله با خود گفت اگر محمد پیغمبر است و قرآن برو وحی میکند من نیز پیغمبرم که در دل من آیات
قرآنی القا میکنند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و با کفار ملحق شد و این آیه در باب او فرود
آمد و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الیّ و لم یوح الیه شیء و بنابر صحت روایت این
قدر از کلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق گفتار یکی از ما باشد لیکن این امر بر عبد الله مشتبه
شد و یا بجهة فرط نفاق آن را بر خود مشتبه ساخت و مرویست که وی در روز فتح باز باسلام
رجوع کرد و از اهل ایمان شد و آیه مذکوره را از آیات احکام گرفته اند چنانچه در کنز العرفان
تصریح بآن شده و بیان تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است نظم «گر تو خواهی کزین بری بوسه
رو تماشای آن گلستان کن» از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که چون نطفه در
رحم در آید حق تعالی آنرا تا چهل روز بحالت نطفه باز میگذارد و بعد از ان علقه می گرداند و تا چهل
روز بر ان وضع می باشد و پس از ان آن را مضغه می سازد تا چهل روز بعد از ان فرشته
می فرستد تا نفخ روح میکند در ان پس آن را می فرماید تا می نویسند روزی آن را و مدت
عمر او را و کردار او را و شقاوت و یا سعادت او را و این حدیث مشعر است بر انکه کمال اعضا و
تمامیت آن و رسیده شدن در ان و ولوج روح در ان بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ
إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش اعضا و زنده شدن و ولوج روح
لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندگانید نزد انقضای اجل پس البته ما حال شما بمرگ خواهد رسید و بلا
شبهه ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات
و نیز بجهة بیان تعداد نعمتهای خود میفرماید بر بندگان که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بتحقیق
که آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان که بر طبق و طریقه یکدیگرند طبقه اول
بالای طبقه و جبائی گفته که سموات را طرائق گفته زیرا که راههای فرشتگان است و آمد و شد
ایشان و یا آنکه طریق کواکب و مسیر آن یا باعتبار آنکه غلظ هر یک از آنها و ما بین آنها راههای
دور است و مسافت دراز چه در خبر است که ما بین آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راهست و غلظ هر یک
از آنها نیز همچنین وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما از ین مخلوقی که آسمان است غَافِلِينَ

با خبر که مر آنان را مهمل بگذاریم بلکه آن را از خلل و زوال نگه میداریم و تدبیر امر آن میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق گیرد بزوال آن و یا معنی آنست که ما از همه بندگان خود از اهل و غافل نیستیم و بر خیر و شر و شرک و کفر و کفران و طغیان و عصیان و انکار و جحود و عناد ایشان غافل نیستیم و اَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی یعنی آب باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان دران دانستیم فَاَسْکَنّاهُ فِی الْاَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را یعنی ساکن و مستقر ساختیم آن را در زمین تا بتدریج از چشمه و کاریز برون آید و ازینجا معلوم می شود که جمیع آبهای زمین از عیون و انهار و قنات از آسمان است و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد یکی سیحون که نهر هندست دوم جیحون که نهر بلخست سیم فرات چهارم دجله و این هر دو نهر عراقند پنجم نیل که نهر مصرست و انهار را بودیعه بکوهها داده بقدر مصلحت خلق جاری می گردانند و ازین جهت است که میفرماید آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنّا عَلٰی ذَهَابٍ بِهٖ و بدرستی که ما ببردن آن آب و زایل ساختن آن ببالا بردن بروجهی که متعذر باشد انبساط آن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس بر بقای آن شکر گذاری کنید تا آنرا بر حالت خود بگذاریم در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور شد بر آسمان برد و بعد از آن بر روی زمین اثر هیچ خیری و برکتی نماند بقوله فَاَنْشَأْنَا لَکُمْ پس بیافریدیم ما برای شما بِهٖ بسبب این آب جَنّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِیلٍ از خرمابنان وَاَعْنَابٍ و از تاکستانها و چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه بیشترست ازین جهت تخصیص نمود باین هر دو و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود لَکُمْ فِیهَا شما را درین بوستانها یعنی اثمار و زروع تَاْکُلُونَ میخورید روزیهای خود را وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می آید آن درخت مِنْ طُورِ سَیْنَاءَ از کوه موسی است میان مصر و ایله و بران مناجات میفرمود و گویند این کوه فلسطین است و آنرا طور سینین نیز میگویند و اصح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه دران واقع شده و تخصیص این کوه بزیتون جهة آنست که اول کوهی بود که زیتون دران روییده بود و نیز اول درختی که بر زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون بود تَنْبُتُ میروید این درخت بِالدُّهْنِ درحالتی که با آن روغنست وَصِبْغٍ و نان خورش لِلْآکِلِینَ مر خورندگان را یعنی میروید در حینی که جامع دهنیت و صبغیت که هم بران روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت از پیغمبر صلی الله علیه و آله

فواکه کثیرة و منها

مرویست

مرویست که روغن زیت درختی با برکت است بآن نان خورش سازید و بخود بمالید و حق تعالی در وصف برکت آن فرموده که یوقد من شجرة مبارکة زیتونة پس در بیان نعمت دیگر میفرماید وَاِنَّ لَکُمْ و بدرستی که مر شما راست فِی الْاَنْعَامِ در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لَعِبْرَةً هر آینه چیزی که بدان اعتبار گیرید و بآن بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جمله اینست که نُسْقِیکُمْ می آشامانیم شما را مِمّا فِی بُطُونِهَا از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص وَلَکُمْ فِیهَا و مر شماراست در ایشان مَنَافِعُ کَثِیرَةٌ منفعتهای بسیار که آن سوار شدن شماست بر آنها و بار نهادن بر آنها و گرفتن و بر پشم و مو و کرک آنها منتفع شدن و غیر آن وَمِنْهَا تَاْکُلُونَ و از ایشان یعنی از گوشت و شیر آنها میخورند و آن را سبب معیشت خود میسازید وَعَلَیْهَا و بر آنها یعنی بر بعضی از آنها که شتر و گاوست در خشکی و اکثر برآنند که مراد شترست یعنی بر شتران وَعَلَی الْفُلْکِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ بر داشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی می برند پس شکر نعمتها منعم بجای آورید تا آن بر شما علی الدوام بماند و موجب مزیت آن گردد و به پرستش غیر او مشغول مشوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث عذاب استیصال چنانکه بر امم ماضیه واقع شد کما قال الله تعالی وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم قبل ازین نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ نوح را بسوی گروه خود فَقَالَ پس گفت از روی دعوت یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من پرستش کنید خدای را از روی بندگی مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست مر شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَیْرُهُ بجز او وی که معبود بحق است اَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی که خالق و رازق نعمت است بر شما یعنی البته از و بترسید تا بجهة کفر و کفران شما نعمت را از شما زایل نگرداند و بعذاب مستاصل نسازد و بیم نکند فَقَالَ الْمَلَؤُا الَّذِینَ کَفَرُوا پس گفتند گروهی از اشراف بزرگان که بدو نگرویدند مِنْ قَوْمِهٖ از قوم وی یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح ع مایل دیدند گفتند از روی عناد مَا هٰذَا نیست اینکه میخواند بتوحید خدا یعنی نوح ع اِلّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و راه یافتن و غیر آن مثل بازار رفتن و بخواب رفتن یُرِیدُ اَنْ یَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَیْکُمْ بر شما و مهتر شما گردد و شما را محکوم حکم خود سازد و بجهة این دعوی چنین میکند و اگر نه پیغمبر خدا چگونه از جنس بشر باشد وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خدا خواستی که رسول فرستد به بنی آدم لَاَنْزَلَ مَلَائِکَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنیدیم که آدمی رسول خدا تواند بود بخلقان و پیغام آوردن از جانب پروردگار خود فِی آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ

یُرید

درمیان پدران ما که نخست بوده اند و یا از آبای خود نشنیده ایم که نوح پیغمبر خدا است و یا میان ادریس
و میان ایشان مدتها مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم پیغمبری بوده و یا عبادت
خدا با ید کردن نه غیر او إِنْ هُوَ نیست نوح عم إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که با وی انواع
دیوانگی است چه اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد و یا آنکه این کلمات
که نفی آلهه است از و صادر نشدی فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید و چشم دارید با و
حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد و از وی برهیم یا از
جنون بهوش باز آید و ترک این سخنان کند و پی کار خود گیرد و چون نوح از ایمان ایشان
نا امید شد بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من انْصُرْنِي یاری ده مرا و
انتقام مرا از ایشان بکش یا هلاک کن ایشان را بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِ پس وحی کردیم بسوی نوح عم أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه
داشت ما یعنی با محافظت تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن آن یا مفسدی آن را بر تو تباه نه زند
مانند کسانیکه بچشمهای خود حفظ چیزی نمایند وَوَحْيِنَا و با مر و تعلیم ما یعنی ترا امر نمائیم که چگونه
بسازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوی ایشان یا نزول عذاب ما بر ایشان
وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی وقتی که زن تو نان پزد از میان آتش آب بر آید مرویست
که وحی بنوح آمد که کشتی را بطریق سینهٔ مرغ ساز و چون بآن وجه تمام کرد خطاب رسید که چون
آب از تنور بر جوشد در کشتی نشین و کسان خود را در آن در آر نوح بمقتضای این وعده
انتظار می کشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت و تنور پر آتش بود فی الفور آب از آن بر جوشید
وی بیامد و شوهر را ازین خبر داد نوح اتباع خود را جمع کرده همه در کشتی نشستند و موضع تنور در
مسجد کوفه بوده از جانب راست نزدیک باب کنده و نوح عم کشتی را در وسط مسجد ساخته بود و یا
در عین ورده که از ولایت شام است و یا در هند بهر تقدیر میفرماید که چون آب از تنور بر جوشید
فَاسْلُكْ فِيهَا پس در آور در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات
که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نری و ماده و در روایت آمده که نوح عم بکشتی در
نیاورد مگر آنها را که میزایند و بیضه می نهند وَأَهْلَكَ و دیگر در کشتی داخل ساز کسان خود را
از اهل بیت مؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنان را که پیشی گرفته عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ بر او
گفتار عذاب از ما از کسان تو بجهة کفر و عناد و آن زن نوح بود که با وجود آنکه مشاهده معجزات
ظاهره میکرد از نوح و بوی میگروید وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من بدعا کردن فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک و کفر إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان

غرق شدگانند بلا شک و شبهه بجهة شرک و طغیان و عصیان فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس
چون وقت ظهور عذاب راست شده باشد و بر وجه استوی نشسته باشی تو وَمَنْ مَعَكَ و هر که با تست
عَلَى الْفُلْكِ بر بالای کشتی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگوی که همه ستایش و سپاس مر خدایراست جل
جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره الَّذِي نَجَّانَا که نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
از جفای گروه ستمکار یعنی مشرکان و ناگرویدگان وَقُلْ و بگوی ای نوح در وقت کشتی نشستن
رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی با برکت یا در کشتی
یا در زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت و نجات مؤمنان باشد و کلبی گفته که فرود
آر مرا بمنزلی که گیاه و اشجار با برکت باشد و مقاتل بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریت است یعنی فرزندان
بسیار از ایشان بوجود آورد و حفص بفتح را و ضم میم خوانده یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی وَأَنْتَ
خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و تو بهترین فرود آورندگانی در منازل مبارکه و هیچ کس قادر نیست که غیر
خود را از آفات و بلیات و حوادث و عاهات منزلگاه نگاه دارد و کفایت جمیع ما یحتاج مگر تو

کند

که دافع جمیع بلیاتی و مراد از نقص عجز سالم داری و اشهر آنست که نوح در وقت دخول و خروج
این دعا فرمود سلمی از ابن عطا نقل میکند که مبارک منزلیست که در و از هواجس نفسانی و وساوس
شیطانی ایمن باشد و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد چه هر کجا پرتو انوار جمال
بیشتر باشد برکت آن منزل از همه منازل افزون تر بود از حسن بصری مرویست که در سفینه
با نوح بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند نیز بعضی دیگر هشتاد تن بودند و باقی در امواج
طوفان غوطه خورده باتش دوزخ پیوستند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصهٔ نوح و آنچه با قوم
او رفت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که تا بادبان تامل و تفکر کشتی نجات را
از امواج ضلالت بساحل هدایت رسانند وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم لَمُبْتَلِينَ هر آینه
رسانندگان بلای عظیم و عقاب الیم بقوم نوح یا امتحان کنندگانیم همه بندگان را بدین آیات
تا حال مصدقان و مکذبان بر اهل عالم ظاهر گردد و یا امتحان کنندگانیم قوم نوح را بارسال نوح
و وعظ و تذکیر او تا معلوم شود که کدام می شنود و کدام پیروی او نماید ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس
پیدا کردیم بقوله مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح قَرْنًا آخَرِينَ گروه دیگر یعنی قوم عاد
یا ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ پس فرو فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِنْهُمْ پیغمبری از نوع
ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم مر آن قوم را بزبان آن رسول فرستاده أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه
بپرستید خدا را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته
باشد مگر او نظم سزاوار پرستش اوست ای دوست که خلاق زمین و آسمان اوست

أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب او که غیر او را می پرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و عبادت غیر او مکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروه اشراف مِنْ قَوْمِهِ از گروه آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه بگرویدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند رسیدن بقیامت یعنی بعث و حشر و ثواب و اعمال و عقاب ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت بسیار داده بودیم آنها را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت بودند بعضی دیگر این قول باطل را که مَا هَٰذَا نیست این رسول خدا که شما دعوت میکند و منع آلهه دیگر می نماید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی باشد مانند شما در صفات و احوال بشریت يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ میخورد از آنچه میخورید شما از آن وَيَشْرَبُ و می آشامد مِمَّا تَشْرَبُونَ از آنچه می آشامید یعنی بغذا محتاجست همچو شما اگر پیغمبر بودی بایستی که صفات ملائکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ اگر فرمان بریدآدمی را که مثل شماست إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که آن هنگام که شما تابع او شوید و منقاد او گردید در آنچه میگوید و شما را بران میدارد لَخَاسِرُونَ هرآینه زیانکاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته باور مثل خود شوید پس از روی انکار با یشان گفتند أَيَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد شما را أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ آنکه شما چون بمیرید و پوسیده و ریزیده شوید وَكُنْتُمْ تُرَابًا و باشید شما خاک وَعِظَامًا و استخوانهای چند مجرد از گوشت و رگ و پی أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گورها یعنی دیگر باره زنده خواهید شد هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ دور است دور است لِمَا تُوعَدُونَ مر آن چیزی را که وعده داده می شوید از بعث و نشور یعنی هرگز این صورت نه بندد و بفعل در نیاید إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نیست زندگی مگر زندگی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر زندگی دنیا که بدان زندگی میکنیم نَمُوتُ وَنَحْيَا می میریم و زنده می شویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی میزاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم ما برانگیخته شدگان بعد از مرگ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ نیست هود یا صالح مگر مردی که افترا کرد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغ را درین قول که مرا خدا بشما فرستاده و بعد از مرگ زنده خواهد ساخت وَمَا نَحْنُ لَهُ و نیستیم ما مر این مرد را بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان بآنچه خبر میدهد و دعوی میکند و مردم را تحریص می نماید قَالَ گفت هود یا صالح بعد از شنودن این قول و ناامیدی او از میان قوم رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را بعذاب و عقاب مغلوب گردان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه تکذیب کردند مرا و بدروغ پنداشتند مرا قَالَ گفت خدای عَمَّا قَلِيلٍ

از پس

از پس اندک زمان لَيُصْبِحُنَّ هرآینه گردند کافران و مکذبان نَادِمِينَ پشیمانان از تکذیب قوم خود هنگامی که عذاب را معاینه ببینند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم جبرئیل که دلهای ایشان بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد بصیحه هر عذابیست که سبب استیصال باشد و بهر تقدیر فرو گرفت ایشان را عقوبت سخت و عذاب شدید بِالْحَقِّ بوجهی ثابت که هیچ دافعی نبود مر آنها را از جانب خدا فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک آب آورده یعنی دمار از ایشان برآوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر آن که سیل آن را باطراف افکند و سیاه و پوسیده و ریزیده و کهنه گردد فَبُعْدًا پس دوریست از رحمت خدای لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس آفریدیم و پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ پس از ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قرنهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان و طغیان مَا تَسْبِقُ پیشی نتوانست گرفت مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا بر وقتی که عذاب ایشان را مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و بازپس نماندند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاکت ایشان در آن مقرر و معین شده بود بهیچ وجه سمت تقدم و تاخر نه پذیرفت و هیچ کس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نشد بلکه در همان وقت معذب گشتند و گویند مراد ازین اجل وقتیست که مرگ هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچ کس از امم قبل از اجل معین خود و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر سمت فوت و موت پذیرد ثُمَّ أَرْسَلْنَا پس فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَىٰ در حالتی که متواتر بودند و پی در پی یعنی یکی بعد از دیگری كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً هرگاه آمد بگروهی رَسُولُهَا پیغمبر آن گروه كَذَّبُوهُ تکذیب کردند او را آنچه گفت از توحید و نبوت و حشر و نشر بدروغ پنداشتند و تقلید پدران خود کرده از دولت و سعادت تصدیق محروم ماندند و خاسر گشتند فَأَتْبَعْنَا پس از پی درآوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی ایشان را ببعضی در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین مانند اولین معذب ساختیم و مستاصل گردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ و ساختیم ایشان را أَحَادِيثَ یعنی سخن ایشان را عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان اعتبار گیرند یا از ایشان غیر حکایتی و افسانه که گویند باقی نمانده فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر هر گروهی را که نمی گروند بانبیا و تصدیق ایشان نمی کنند و بوحدانیت حق تعالی اقرار ندارند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ پس فرستادیم موسی را و برادر او هارون را بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت خود یعنی بمعجزات نه گانه وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و بحجتی هویدا و برهان آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا تخصیص آن بذکر جهة آنست که آن اول معجزات موسی بود و چندین معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها و شکافتن دریا

وروان شدن آب از سنگ وپاسبانی موسی وافروختن آن مانند شمع ودرخت سبز شدن ومیوه
آوردن ودلو وریسمان شدن پس بجهة این اورا از میان معجزات ممتاز گردانید حاصل که میفرماید که
موسی وهارون را با معجزات روشن فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ بسوی فرعون وبزرگان
قوم او وایشان پیغامها را بآنها رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند از قبول ایمان
ومتابعت موسی وهارون نکردند وطریق عناد وجحود وانکار پیش گرفتند وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ
وبودند گروه متکبر وگردنکش وبجهة این خود را از آن بزرگتر میدانستند که تابع موسی وهارون شوند
وبخدای ایشان بگروند فَقَالُوا پس گفتند از روی انکار واستکبار أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آوریم یعنی
تصدیق نکنیم ونگرویم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا هر دو آدمی را که مانند ما اند در صفات بشریت
وَقَوْمُهُمَا وحال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیل اند لَنَا عَابِدُونَ مارا پرستندگانند از
روی تنزل وخاری یعنی خدمتکاران وفرمانبرداران ما اند مانند بندگان که ذلیل وخاضع
خواجگان او ودر بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل نیز فرعون را می پرستیدند واو بت می پرستید یا
گوساله القصه قبطیان بجهة فرط تکبر وتفوق تحقیر موسی وهارون کردند فَكَذَّبُوهُمَا پس
تکذیب کردند ایشان را در دعوت نبوت فَكَانُوا پس گشتند بسبب این تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ
از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ
موسی را کتاب تورية بعد از هلاکت فرعون وقوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن يَهْتَدُونَ
راه یابند باحکام شریعت وطریق عبادت وموعظ وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وگردانیدیم ما قصه پسر مریم
یعنی عیسی وَأُمَّهُ ومادر او مریم را که صدیقه بود آيَةً حجتی وبرهانی بقدرت کامله خود که آن
ولادت مریم بود بعیسی بدون مس بشری بجهة آنکه بی پدر مخلوق شده واما مریم بجهة آنکه بی فحل
آبستن گشته ویا عیسی را آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن گفت ومعجزات دیگر ازو صادر شد ومادری
او را آیتی گردانیدیم باینکه بدون مس فرزند آورد وَآوَيْنَاهُمَا وجای دادیم مادر وپسر را
وقتی که فرار نمودند إِلَىٰ رَبْوَةٍ به بلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین اماکن یا دمشق
بود یا رمله یا فلسطین ویا مصر ویا هر یک ازین مواضع ارفع اماکنند ودر روایت آمده که
بیت المقدس از همه زمینها به بیست وهشت میل بآسمان نزدیکتر است پس در صفت آن میفرماید
که ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بر او آرام توان گرفت بجهة استوا وانبساط آن وگویند
ذات قرار یعنی ذات زروع وثمارات چه ساکنان آن بجهة کثرت زراعت ومیوه دران قرار گرفتند
وَمَعِينٍ وخداوند آبی که ظاهر بر روی زمین میگذشت نه در تحت آن واز ابو جعفر وابو عبد الله
صلوات الله علیهما مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است وقرار مسجد کوفه ومعین آب فرات آورده اند

که مریم با پسر خود ویوسف بن ماثان دوازده سال دران موضع بسر بردند وطعام عیسی از بهای ریسمان
بود که مادرش میرشت ومیفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با جمیع پیغمبران است نه در یکدفعه چه ایشان
در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه باین معنی که هر یکی از ایشان در زمان خود مخاطب بوده اند باین خطاب
یعنی ای پیغمبران فرو فرستاده شدگان به بندگان كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه
وحلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا وبکنید کارهای ستوده چه غرض از آفرینش شما عبادتست وعمل صالح نه غیر آن
چه آنچه نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد بود ودر موضعی آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست
صلعم ومعنی اینکه ای صاحب رسالت ونبوت عالی همت امت خود را بگو که حلال خورید وعمل کنید وبنابراین
او را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که سید همه پیغمبران اوست وذات معلای او جامع جمیع فضایل و
کمالاتست که با همه بوده نظم آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری او مراد از طیبات آن چیزیست که طبع از آن
لذت گیرد وشرع آن را نیکو داند وصحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست ودر قوت
القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که عمل نتیجه اولست وبعضی عرفا گفته اند
که لقمه تخم است وعمل بر هر چند تخم پاکتر برش البته پاکتر وبهتر بود ودر مناهج آورده که هر که حلم داشته
عدالت واستقامت که میزان شرع است در او سرایت کرده پس هر آنرا تناول نماید اثر عدالت واستقامت
شرع در نفس واعضای او بدید آید وبجهة این در ادای عبادت نرم ومنقاد شوند چه شرع آنرا حرام
کرده یا وجه حلیت آن مشتبه وپوشیده است حکم انحراف ومخالفت شرع با آن غذا همراه است واگرچه
یک لقمه باشد واین هنگام اثر آن غذا بنفس واعضا سرایت کند وآثار طغیان وعصیان وارتکاب مناهی
واختلاف رؤیه بظهور رسد حاصل که حق تعالی میفرماید که غذای حلال خورید وعمل شایسته کنید
إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بدرستی که من بآنچه شما می کنید دانایم وبران جزا خواهم داد واین
کلام داعیست بصلاح عمل چه عاقل هرگاه عملی کند برای کسی که عمل او را میداند وبر حسب آنچه میکند
جزا میدهد وبقدر استحقاق او مزد کرامت میکند البته در اصلاح عمل خود میکوشد وآن را بر وفق
مراد او بجای آورد وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ وبدرستی که این ملت شماست ای رسل ویا ای محمد صلعم
أُمَّةً وَاحِدَةً درحالتی که ملت یگانه است در عقاید دینیه یا اصول شرایع یا جماعت شما جماعتی
متحد ومتفق بر ایمان وتوحید وَأَنَا رَبُّكُمْ ومن آفریدگار شما ام بیشک فَاتَّقُونِ پس بترسید
از من در مخالفت کلمه توحید وعصیان فَتَقَطَّعُوا پس منقطع ساختند اهل ملل أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ
کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا درحالتی که پاره پاره وفرقه فرقه بودند یعنی آنرا دینهای
مختلف گردانیدند وهر فرقه در کیش خود مخالف فرقه دیگر شدند در کیش ومذهب ویا مراد از زبر
کتب است یعنی هر گروهی در امر دین خود اختیار کتابی کردند وکتاب غیر خود را بگذاشتند چون

یهود که متمسک توریة شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری تمسک بانجیل شدند و توریة را فرو گذاشتند
و هر دو بقرآن نگرویدند و آنرا قطع نظر کردند كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی ازین گروههای مختلفه متفرقه
بِمَا لَدَيْهِمْ آنچه نزدیک ایشان است از دین باطل و شبهه فَرِحُونَ شادان و نازانند و معتقد
آنکه دین ایشان برحقست نه دین غیر ایشان و چون همه ایشان بجهة تقلید و عناد و عصبه جاهلیت تابع
دین خودند و جاحد و منکر غیر دین خود بی حجتی و بینتی و برهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد این کافران
مقلد معاند را فِي غَمْرَتِهِمْ در گرداب و غرقاب جهالت و ضلالت خودشان حَتَّىٰ حِينٍ
تا هنگامی که کشته شوند در معرکه جدال و قتال یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران أَنَّمَا
نُمِدُّهُمْ بدرستی که ما آنچه عطا میدهیم و مدد میکنیم بِهِ بآنچیز مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران
نُسَارِعُ لَهُمْ می شتابیم برای ایشان بآن چیز فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها یعنی گمان میبرند که
اینکه ما مدد ایشان می کنیم در مال و فرزندان و مسارعت از جانب ما برای ایشان در نیکویی اعمال و
ایشانرا استحقاق آن است که ما پاداش آن در نیکویی با ایشان مسارعت کنیم بمال و فرزندان
بَلْ نه چنان است که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ نمی دانند و در نمی یابند که این امداد است
نه مسارعت در خیر مانند بهایم که هیچ شعوری ندارند تا تأمل کنند درین که آب و علف ایشان
پرورش میدهد برای کشتن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی میفرماید
که بنده مؤمن که غمگین میشود هرگاه چیزی بر او تنگ کنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزدیکتر
میگردد بمن بجهة این و خوشحال می شود گاهی که دنیا را بر او فراخ می سازیم و حال آنکه او دورتر
می گردد بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا قول بل لا یشعرون و بعد از حال کفار و فجار بیان
حال ابرار و اخیار میکند إِنَّ الَّذِينَ هُمْ بدرستی که آنانکه ایشان مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ
از خوف عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ حذر کنندگانند و یا از عذاب پروردگار خود ترسان
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل
قدرت که معجزاتست و مانند آن از آثار قدرت کامله او يُؤْمِنُونَ می گروند و بمضمون آن
عمل می کنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود لَا يُشْرِكُونَ
شرک نمی آرند شرک جلی که مراد غیر اوست نه شرک خفی که ریا و سمعه است وَالَّذِينَ
يُؤْتُونَ و آنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه میدهند از صدقات و زکوت و کفارات و غیر آن
از انواع خیرات و مبرات در راه خدای وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و در حالتی که دلهای ایشان
ترسانست أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بآنکه ایشان به پروردگار خود بازگردندگانند یعنی از
عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نباشد و بآن مواخذ

کردند

کردند چنانکه امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانه روز روزه داشتند و طعام بمستحق دادند
و بآب افطار کردند و میفرمودند که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا انا نخاف
من ربنا یوما عبوسا قمطریرا أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفات موصوفند يُسَارِعُونَ می شتابند
فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها یعنی برغبت تمام اقدام می نمایند و در طاعت و مبادرت در عبادت و مبرات
وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهة خیرات و طاعات سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند یعنی سرعت نمایندگان
بحد تمام یا پیشی گیرندگان بر مردمان بوفور خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا رسندگانند بپاداش کردار
فآتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمی کنیم هیچ نفسی را
إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقه او طاعت بر ایشان امر نمودیم چه تکلیف مالایطاق
مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبراییم وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ماست کتابی یعنی لوح محفوظ
است يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی مخالف واقع در و نوشته نیست یعنی هرچند بندگان را بآن
تکلیف کرده ایم و آنچه کردند در و ثبت است بی زیاده و نقصان یا نزد ماست نامه اعمال هر کس و گواهی
دهد بکردار او بصدق وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نخواهند شد بزیادة عقاب
و نقص ثواب بَلْ نه چنان است که کفار کمال اعتقاد دارند بر آنچه مذکور شد بلکه قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ
دلهای ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو گرفته اند در اینها غفلت و ضلالت و جهالت مِنْ هَٰذَا
ازین سخن که گفته شد از وعد و وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن یا از صفاتی که سابقان بآن موصوفند وَلَهُمْ
أَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و پلید مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ بجز از خطای عظیم یعنی شرک
مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر دارند هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ کنندگانند و معتادان
و بهیچ وجه از آن نمی ایستند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيهِمْ متنعمان ایشان را
بِالْعَذَابِ بعذاب یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر بر ایشان دعا کرد که بار خدایا سخت بگیر
قبیله مضر را و ایشان را بمانند سالهای قحطی زمان نوح مبتلا ساز پس قحط بر ایشان شد تا آنکه گوشت
سگ و مردار و استخوان سگ سوخته را میخوردند إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان بفریاد آیند و باواز
بلند استعانت کنند پس ملایک از جانب خدا بایشان گویند لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع
فریادرسی مدارید إِنَّكُمْ بدرستی که شما از جانب ما مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد
یعنی از طرف ما نصرت و معونت بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع نخواهید شد قَدْ كَانَتْ آيَاتِي
بدرستی که بود آیتهای من یعنی قرآن که در همه وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما
فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ پس بودید بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ باز می گشتید قهقری مراد
آنست که اعراض می کردید از سماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن و از حق بباطل رجوع می کردید که

مُسْتَكْبِرِينَ درحالتی که طلب رفعت کننده بودید و بر مردمان فخر میکردید بر ایشان بِهِ بحرم
مکه یعنی میگفتید که ما اهل مکه ایم و هیچ کس بر ما غلبه نتواند کرد بجهة آن بر همه مردمان تعظیم می
نمودید و عدم ذکر حرم قبل از اینکه مرجع ضمیر به است بجهة شهرت تمکیانست باستکبار و افتخار به
بیت الحرام یا بحرم و انحصار مفخرة ایشان در اینکه اوّلیان بجهة شهرت مکیانست باستکبار و فتخار
به بیت الحرام یا بحرم و انحصار مفخرة ایشان درینکه اولیان حرمید و قیام نمایندگان بآن و مقیمان
دران و تواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبارات که مذکور شده یعنی استکبار نمایندگان بودند
بقرآن سَامِرًا درحالتی که بذکر قرآن و بطعن دران حدیث کنندگان بودند در شب و در روایت آمده که در
شب حوالی خانه می نشستند و زبان بافسانه می گشودند و اکثر افسانهٔ ایشان ذکر قرآن بود و طعن دران
و آنرا گاهی سحر و گاهی شعر میگفتند و وقتی اساطیر الاوّلین و پیغمبر صلی الله را سبّ میکردند تَهْجُرُونَ
اعراض میکردید از قرآن و یا از پیغمبری بریدید و یا هذیان می گفتید در شان قرآن و محمد صلعم یعنی اسناد
شعر و افسانه پیشینیان و شعر بقرآن می کردند و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میگفتند و پیوسته
او را دشنام میدادند پس از خطاب بغیبت التفات کرده میفرماید که أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا پس تفکر
نکردید در قرآن باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که این کلام کلام حق است أَمْ جَاءَهُم یا آمد بدیشان
از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ پدران پیش ایشان تا عذر
گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی ما هم همچنانکه نوح و ابراهیم ع به پدران ایشان فرستادیم
همچنین محمد صلعم را نیز از برای ایشان مبعوث کردیم تا عذر نیاورند یا آنکه آبای سابقهٔ ایشان را
از عذاب ترسانیده بودیم و ایشان جهة آن آورده بودند همچنین ایشان را از آن وعید نمودیم و با وجود
این انکار میکنند پس عذر ایشان در انکار و عدم ایمان نه اینست که بوعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند
أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختید رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بحسب و نسب و یا بامانت و راستی و حلم و وقار
و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال عقل و علم با عدم تعلّم و غیر آن از صفات انبیا فَهُمْ لَهُ پس ایشان
ایشان مر او را مُنْكِرُونَ انکار کنندگان باشند در دعوی نبوت بجهة عدم معرفة باو باحوال
او یعنی که حضرت پیغمبر را باین عنوان نشناخته بودند تا انکار او کنند و گویند که ما حقیقت ذات او را
نمی دانیم و احوال او را نمی شناسیم أَمْ يَقُولُونَ یا با میکنند که بِهِ جِنَّةٌ باو رسیده دیوانگی
یعنی مجنون است و سخن او اعتباری ندارد با آنکه میدانستند که در عقل ارجح و اتقن از همه است بَلْ
نچنان است که ایشان میگفتند بلکه جَاءَهُمْ آمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن
راست که قرآن است وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر امر حق را ناخواهنده اند
چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشان است وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر تابع شدی امر حق ~~های ایشان~~ را

اهوائهم

همچنانکه

أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را باینکه آلهه معدود و واقع بودند و بحسب فرض در نفس الامر
خدایان داشتندی چنانچه زعم مشرکان است لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هرآینه تباه شدی و
از هم گسستی آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و غیر آن
چنانکه در آیهٔ کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشته و گفته اند مراد بحق دین اسلام است و معنی اینکه
اگر دین اسلام متابعة کردی آرزوهای اهل شرک را یعنی بالشرک منقلب شدی حق تو بجهة فرط غضب
و غیظ قیامت ظاهر ساختی و همه آسمان و زمین و اهل آنرا هلاک کردی و نزد قتاده مراد بحق سبحانه
است یعنی اگر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافران را باین وجه که فرمودی بآنچه موافق اهوای کفار است
از شرکها و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی
بر آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس نه چنانست که حق تعالی تابع هوای ایشان گردد بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
بلکه دادیم بدیشان بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ و پند ایشان است و یاد بود عترت و صیت شرف
ایشان در آنست یا ذکری که تمنا کرده بودند بقول خود که لو ان عندنا ذکرا من الاوّلین لکنّا عباد الله
المخلصین فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب بزرگی دنیا و آخرة
ایشان است یا از ذکری که درخواسته بودند مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ
یا تو میخواهی از ایشان برای رسالت خَرْجًا مزدی تا بسبب طمع تو در مال ایشان ترا متهم دارند
برسالت و بجهة مزد دادن بر ایشان شاق و گران آید و قبول این معنی نکنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس
مزد پروردگار تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر از مزد ایشان بجهة سعت و دوام
آن و عدم طوق بران وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست وَإِنَّكَ
لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی ایشان را بی مزدی إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست
یعنی دین اسلام که عقول سلیم باشد شاهداند بر استقامة آنکه اصلا شایبه دران نیست تا موجب تهمت
شود حاصل که حق سبحانه و تعالی درین آیات حجة فرموده بر کافران و قطع عذر ایشان نموده و در
عدم قبول ایمان و فرموده که مردی که برسالت مبعوث شده و همه میدانند که وی جامع
جمیع اخلاق حسنه است و معرّا از همه صفات سیئه و بجهة این ممتاز است در میان ایشان
و شایستهٔ آن هست که رتبهٔ نبوّت و منصب رسالت یابد و ویرا احتیاجی نیست بحطام دنیویه
یا بر وجه بطلان بچنین دعوی عظیم اقدام نماید و آنرا بوسیله طمع در اموال ایشان کرده معیشت
خود را بفراخی و بر وجه دلخواه گذراند و مع ذالک بر وفق دعوای خود معجزات روشن ظاهر می
کند و همه ایشان آنرا می بینند اما بجهة عناد و استکبار اطاعت آن نمی نمایند و چون چنین است
پس ایشان سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه می فرماید که وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

راهی

بِالْآخِرَةِ و بدرستی آنانکه نمی گروند بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقان او از صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ عَنِ الصِّرَاطِ ازان راه راست که دین اسلام که متضمن اعتقاد باین امر است لَنَاكِبُونَ عدول کنندگان و میل نمایندگان به بیابان ضلالت و گمراهی خود و یا گردیدگان اند در آخرت از طریق جنت بطریق شمال که دوزخ است وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اگر ببخشاییم برایشان وَ كَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِمْ آنچه بدیشان واقع است مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحط که بدیشان رسیده و همه را خوار و ذلیل گردانیده و بهلاکت رسانیده لَلَجُّوا هر آینه لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق حق و عداوت رسول و سایر ایمان يَعْمَهُونَ در حالتی که حیران و سرگردان باشند و تردد نمایند در امر حق و طریق هدی یعنی اگر بلای قحط از ایشان دفع کنیم همچنان بر ستیزه و عناد خود ثابت خواهند بود و یا اگر در آخرت عذاب را از ایشان برداریم و ایشان را بدنیا فرستیم همچنان بر طریق اول در عناد و طغیان و عصیان و لجاج ورزند و منقاد نشوند و قول اول اشهر است آورده اند که چون ضرر قحط به نهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمد و با حضرت رسالت گفت نه تو دعوی میکنی که منم رحمت عالمیان فرمود بلی گفت پس این چیست که اهل مکه را هدف تیر دعا کرده و ایشان را بقحط و بلا مبتلا ساخته و پدران ایشان را بشمشیر بکشتی و فرزندان آنها را باتش گرسنگی سوختی آیه آمد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ و بدرستی که فرو گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل و غارت در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری نمی نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی خود بایستادند و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که استکانت دعاست و دست برداشتن در نماز یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و در نماز رفع ید نکردند بدرگاه او بلکه بر طریق کفر خود ثابت بودند و اصلا در طریق تنزل و تضرع و عبودیت پروردگار خود ننهادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِم بَابًا برایشان دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که شدت او از قتل و اسر بیشتر است و زیاده تر إِذَا هُمْ آنگاه ایشان فِيهِ مُبْلِسُونَ دران عذاب از توطلب عافیت و عاطفت و مرحمت می نمایند و از جابر مرویست که مراد بعذاب اول قحط و یا قتل است و بدویم عذاب جهنم و ابو جعفر ع فرمودند که عذاب شدید در روز رجعت باشد و بعد ازان تذکیر نعمت خود می کند بر ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب می فرماید که وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما گوش را تا بشنوید بآن آیات وحی را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا به بینید بآن معجزات را وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا تفکر کنید بآن در آیات واضحه و معجزات بینه و استدلال بآن کنید بر وجود صانع حکیم

و وحدت

و وحدت و قدرت وی از منافع دینیه و دنیویه قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکنید چه عهده در شکر گذاری آنست که استعمال این حواس را در آنچه می بود بشناخت خالق آن باشد و شما این نمی کنید وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین به بسیاری فرزندان وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشد در زمین وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میکرداند در رحمهای ما در ان وَيُمِيتُ و میراند نزد انقضای آجال در حالتی که مدت عمر ایشان باشد وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ و مر اوراست یعنی با مر اوست آمد شد روز و شب و معاقب آن یا مخالفت شب و روز و هیچ کس دیگر را قدرت بر اختلاف آن نیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمی کنید بنظر تامل که همه مکونات از ما صادر شد و قدرت ما شامل جمیع ممکنات است و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار آن می کنید کفار مکه تعقل درین معنی کردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بدون تفکر و تامل مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر و نشر و صراط و میزان قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا گفتند آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوان خالی از گوشت و پوست و پی أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم مراد آنهاست یعنی چون خاک گردیم هرگز بعث و حشر ما را نباید لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخن را مِن قَبْلُ پیش از آمدن محمد ص یعنی پدران سابق ما را نیز وعده داده بودند بآنچه ما را وعده داده بودند از وقوع حشر إِنْ هَٰذَا نیست این گفتار إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان که در کتابها نوشته اند و گذشته و هیچ حقیقتی ندارد بعد ازان بر منکر از بعث در باب وقوع حشر میگوید قُل بگو ای محمد مر این منکران را که می گویند لِّمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَن فِيهَا و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق و مالک زمین و زمان کیست إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید یعنی اگر از اهل علمید نه اصحاب جهل پس ازان خبر دهید این اهانت را و تقریر فرط جهل ایشان بر وجهی که امر جلی و واضح را نمی دانند و الزام ایشان بآنچه متمکن نیست که هر که قوه از علم داشته باشد انکار آن کند و لهذا قبل از آنکه جواب ایشان اخبار فرموده و گفته سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین در دست مر خدایراست با دنی نظری اقرار کننده است بآنکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ بگو ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمی گیرید و درنمی یابید که امر کسی که قادر باشد بر آفریدن زمین و اهل آن نیز از ایجاد و اعاده آن عاجز نخواهد بود چه ابتدای آفریدن آسمان ترنیست از اعاده آن بلکه امر بعکس است بعد ازین

انکار

بجهة زیادتی محبت میفرماید که قُلْ بگو با ایشان بار دیگر مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار
آسمانهای هفت گانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ و کیست
پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَیَقُوْلُوْنَ لِلّٰهِ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع
عرش عظیم وسیع مر خدایراست و رب همه اوست نه غیر او و چون این جواب دهند قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ پس
بگو آیا پرهیز نمی کنید از عقاب او بر جحود و توحید و قدرت او شریک آن در عبادت او انکار قدرت او در بعث
که تنزیه است از آفریدن آسمانها و عرش عظیم و نیز بجهة زیادتی حجة بر ایشان میگوید که قُلْ مَنْ بِیَدِهٖ
بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیز که در
حیز امکان است و در مجمع از مجاهد نقل کرده که مراد از ملکوت خزائنست یعنی خزینهای آخرت
در دست قدرت اوست و در موضع گفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضادر در کف قدرت اوست وَهُوَ
یُجِیْرُ و او زنهار دهد و بفریاد رسد و ایمن گرداند از عذاب و عقاب خود هر کرا خواهد وَلَا یُجَارُ
عَلَیْهِ و زنهار داده نشود بر او یعنی هیچ کس نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه خود گیرد
و زنهار دهد یعنی با کفار مکه بگو که کیست که متصف باین صفات مذکوراست اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر
هستید که بدانید و دریابید چیزی را یعنی اگر عقل دارید جواب دهید از روی تفکر سَیَقُوْلُوْنَ زود
باشد که گویند این صفات لِلّٰهِ مر خدایراست قُلْ فَاَنّٰی تُسْحَرُوْنَ پس بگو از کجا فریب داده می شوید
و چه گونه از صواب بر می گردید یعنی با وجود ظهور و تظاهر ادله بر طریق وحدت حق را گذاشته کجا میروید
و بچه وجه از شیطان و هوای او فریب می خورید و کفار با وجود این دلایل واضحه نگرویدند به وحدت
و قدرت او سبحانه و تصدیق ننمودند به بعث بَلْ اَتَیْنٰهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان امر درست
و راست را از توحید و وعده حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند
در آنکه تکذیب میکنند یا در آنکه نسبت اتحاد ولد و شریک باو میدهند مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ
فرا نگرفت خدای هیچ فرزند بجهة تقدس ذات او از مشابهه زنان و فرزند منزه و مبراست وَمَا
کَانَ مَعَهٗ مِنْ اِلٰهٍ و نیست با او هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک
بودی در خدایی و خدای باید که آفریننده بود پس هرآینه شریک او مخلوق چندی بودی اِذًا آن
هنگام لَذَهَبَ کُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدایی آن چیز را که آفریده بود و در آن مستقل
شدی و ملک آن ممتاز گشتی بجهة عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هرآینه تنازع در میان
ایشان واقع شدی چنانچه از حال ملوک دنیا مشاهده می شود وَلَعَلٰی و هرآینه برتر جستی و
غلبه خواستی بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ برخی الهه بر برخی و بدیهی است نزد عقل که این هنگام
موجب فساد نظام عالم شدی و چون نظام عالم بحال خود است پس تعدد الهه نباشد و او را شریک نبود

سبحان الله

سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاک و منزه است خدای عَمَّا یَصِفُوْنَ از آنچه وصف میکنند او را بدان از اتخاذ شریک
و ولد بدلیل مذکور و نیز باجماع مکلفان و استقرا معلوم است که حق تعالی مالک جمیع مکونات و مقدورات
پس خالقی دیگر با او نباشد و منزه و پاکست از انباز در آفریدن عٰلِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست
دانای پوشیده و آشکار یعنی پاکست خدای که دانای نهان و آشکار است فَتَعٰلٰی پس بزرگوار
و برتر است عَمَّا یُشْرِکُوْنَ از آنچه شریک می گردانند برای او و بعد از آن تعلیم دعا می کند در
محفوظ بودن از عذاب اگر بر کفار واقع شود باین نهج که قُلْ رَّبِّ بگو ای محمد که ای پروردگار من اِمَّا
تُرِیَنِّیْ اگر بنمایی مرا مَا یُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده می شوند کافران یعنی اگر البته عذاب کفار بمن
خواهی نمود در دنیا یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِیْ پروردگار من پس مگردان مرا فِی الْقَوْمِ
الظّٰلِمِیْنَ از گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب یا این بجهة تواضع و شکست
نفس است و یا محض یا تنبیه بر آنکه شر ظلم گناه است که به بیگناه میرسد کقوله تعالی لا تصیبن الذین ظلموا
منکم خاصة از حسن بصری نقل است که حق تعالی رسول را خبر داده بود که عذاب بر کفار قریش نازل خواهد شد
و او را خبر نداده بود که در حال حیوة او باشد یا در حال ممات پس بجهة این رسول را امر فرمود باین دعا
که اگر در حال حیات او باشد وی در میان ایشان نباشد وَاِنَّا و بدرستی که ما خداوندیم عَلٰی اَنْ نُّرِیَکَ
بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب و عقوبت لَقٰدِرُوْنَ هرآینه
توانائیم اما تاخیری که میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا از عقاب ایشان ایمان خواهند آورد
و یا بجهة آنکه ما دانی که تو در میان ایشان باشی عذاب بر ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت عالمیانی بعد از آن
پیغمبر را از مکارم اخلاق آنچه اشرف امر میفرماید که اِدْفَعْ بِالَّتِیْ دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات
هِیَ اَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّیِّئَةَ خصلت بد را مراد عفو است از گناه و احسان در مقابله آن
گاهی که موجب ضعف دین شود پس بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر یا دور کن جهل سفیهان را
از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی با مر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را بکلمت
توحید یا محو ساز منکر را با مر معروف و یا چون بجهال مرور کنی بر ایشان سلام کن و شر جهل ایشان را
بآن دفع نما بعد از این در تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَصِفُوْنَ ما داناتریم بآنچه
وصف کنند ترا از شعر و سحر یا ما را از اتحاد و اولاد و شرکا پس آنها را بما واگذار که جزا می
ایشان خواهیم داد وَقُلْ و بگو ای محمد بر وجه تضرع رَّبِّ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ هَمَزٰتِ
الشَّیٰطِیْنِ ای پروردگار من پناه آوردم بتو از وساوس دیوان سرکش که مردمان را از
مکارم اخلاق گردانیده باخلاق سیئه میخوانند و بمناهی تحریض می کنند وَاَعُوْذُ بِکَ و پناه
میگیرم بتو رَبِّ ای پروردگار من اَنْ یَّحْضُرُوْنِ از آنکه حاضر شوند دیوان در حوالی من

و مرا از عبادت و طاعت تو و خلق حسن منع کنند و یا در وقت نماز و یا در زمان تلاوت مرا وسوسه
دهند یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین درین سه وقت بیشتر می یابند و حمل آیه بر عموم
اولاست حَتّٰی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ این غایت تصفونست و آنچه واقع شد جمله معترضه یعنی
کفار مر او ترا پیوسته به بدی وصف میکنند و تبار و ناسزا صفت می نمایند تا بوقتی که بیاید یکی از
ایشان را مرگ نزد موت آثار عذابست که مشاهده کنند و گمراهی خود عارف شوند قَالَ گویند از
روی حسرت بر آنچه تقصیر نموده از ایمان و طاعت رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من باز گردان
مرا بدنیا تا تلافی تقصیر که کرده ام بکنم ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که کفار خطاب کنند بحضرت
عزت و بعد از ان رجوع بملائکه نمایند که ملک الموتست و اعوان او یعنی اول بکلمه رب استغاثه
کنند و بعد از ان بکلمه رجوع نمایند بملائکه که باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید که
بکنم عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ دران چیزی که ترک کرده ایم از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان
آوریم و در طاعت و عبادت اقدام نماییم یا آنچه واگذاشته ایم از مال خود در راه خدا صرف نماییم
كَلَّا حاشا که باز گردد إِنَّهَا بدرستی که کلمه ایشان كَلِمَةٌ سخنیست که بواسطه فرط حسرت
و ندامت هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست یعنی بجهة غلبه حسرت و ندامت قایل این کلمه شده و
از ان ساکت نمی شود و مجرد حرف و صوتست و آنرا فایده نباشد و اثر اجابت بران مترتب نشود
وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان ایشان و باز گشتن بدنیا إِلَىٰ
يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد گفته اند که مراد حجابیست که میان
ایشان و رجوع بدنیا دران حجاب باشد تا روز قیامت و یا آنکه مراد بقبر باشد که دران باشند تا
روز قیامت پس مراد واگذاشتن ایشانست در قبر تا روز قیامت و هر چیزی که میان دو چیز
فاصله باشد آنرا برزخ خوانند بر هر تقدیر درین کلام ساختن کفارست از رجوع بدنیا برای
تلافی ما فات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هرگاه دمیده شود در صور مراد نفخه ایست که دران زنده
شوند و قیامت بان قایم شود فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز
یعنی علاقه نسبت نفع ندهد یعنی خویشی بر خویش خود رحم نکند بجهة آنکه هم بخود مشغول باشند و بکار
خود درمانند و تا آخر و یا هیچ نسبتی میان اهل بهشت و اهل دوزخ
نباشد اهل بهشت مثاب باشند و اهل دوزخ معاقب وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از حال خود
بجهة مشغول بودن هر یک بخود و این پیش از محاسبه است از حال یکدیگر سوال کنند کقوله
فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بایمان و اعمال صالحه فَأُولَٰئِكَ پس
آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران در کات دوزخ و رسندگان بدرجات بهشت و یا معنی

آنست که کسانیرا که عقاید و اعمال صالحه باشد که آنرا نزد خدای قدری و وزنی باشد پس ایشان فایزانند
و رستگاران و رسندگان بروضه رضوان وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای
کردار او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان و یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که
او را وزنی بود و بحیز قبول رسد نزد خدای فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ پس آن گروه
ایشانند که ستم کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند و تابع آرزوهای نفس شدند
فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ جاویدماندگان تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ سوزاند رویهای ایشانرا
آتش دوزخ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا و ایشان دران آتشگاه كَالِحُونَ زشت رویان باشند از شدت
سوختن و کلوح بهم جستن لبهاست از دندانها چنانکه منقولست از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای
ایشان از دندانهای ایشان جدا گرداند و آن را بهم جهاند بحیثیتی که دندانها نمایان شود مانند سر گوسفند
بریان کرده از مالک بن دینار رضی الله عنه مرویست که عتبه غلام از فساق و فجار بود روزی در
بازار می گذشت دید که سر گوسفندیرا از تنور بیرون آوردند که لبهای آن از هم جدا شده
بود و دندانهای وی ظاهر گشته در فکر رویهای اهل دوزخ افتاد که باین مشابه باشد نعره
زد و سه شبانه روز بیهوش بیفتاد و بعد از انکه بهوش آمد توبه کرد و از عباد و زهاد مشهور
گشت و غلام لقب اوست و ابو سعید خدری نیز از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه
میگوید که آتش دوزخ بریان سازد و زشت گرداند روی کافران را پس برجهد لب زیرین او تا بجهل گز
باشد بعد از ان حق سبحانه و تعالی بزبان فرشتگان با ایشان گوید أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من
یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید بدان
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید بجهة این مستحق عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ
عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی گناهان بر ما غلبه شد و بسیار گشت و موجب بدبختی
ابدی ما شد وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ و بودیم ما گروهی گمراهان از طریق حق شقاوت مضرتیست
که در عاقبت باین کس رسد و سعادت منفعتی که در آخر کار لاحق شود پس از روی تضرع و زاری
و نیاز گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آور ما را مِنْهَا از آتش دوزخ و بدنیا رجوع
کن تا تدارک حال خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم ما بکفر و تکذیب در دنیا فَإِنَّا ظَالِمُونَ
پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر کلام دوزخیانست و بعد از ان ایشانرا بر
سخن کردن تمکین ندهند بلکه قَالَ گوید خدای تعالی با ایشان بروجه اهانت و خواری اخْسَئُوا فِيهَا خاموش
باشید و فرو روید در دوزخ اینجا مقام سوال نیست و این ماخوذ است از خسأت الکلب یعنی مانند
سگان که مردمان ایشان را از پیش خود میرانند که از من دور شوید وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگویید

با مزد در هیچ باب و در باب دفع عذاب و خروج از آتش که شما را هرگز ازین عذاب بیرون نیاورم پس از
ایشان بغیر از شهیق و زفیر و آواز سگ ظاهر نشود از ابن عباس نقلست که کفار پنج نوبت دعا کنند
و استغاثه نمایند اول وقتی که در دوزخ در آیند هزار سال قایل این قول باشند که ربّنا ابصرنا و سمعنا
فارجعنا پس جواب داده شوند با نکه حقّ القول منّی بعد ازان هزار سال دیگر باین قول تکلم کنند که ربّنا امتّنا
اثنتین پس در جواب ایشان گوید که ذالکم بانه دعی الله بعد ازان هزار سال دیگر باین قول تکلّم نمایند یا
مالک لیقض علینا ربک پس جواب داده شود که انکم ماکثون بعد ازان هزار سال دیگر گویند ربّنا اخرجنا
نعمل صالحا پس در جواب ایشان گویند اولم نعمّرکم بعد ازان هزار سال دیگر گویند ربّنا اخّرنا پس
جواب داده شوند که افلم تکونوا الی آیه پس ازان هزار سال این سخن را بگویند که رب ارجعون پس
جواب داده شوند که اخسئوا فیها ولا تکلّمون اِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که قصّه اینست که بودند
گروهی مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا از بندگان من یعنی انبیا و مؤمنان و یا همه صحابه پیغمبر صلعم
و یا اهل صفه چون عمار و بلال و امثال ایشان که پیوسته میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویده ایم
بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخش و رحم کن ما را وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
و تو بهترین بخشایندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرو گرفتید مؤمنان را سِخْرِيًّا بمسخرگی و با ایشان
استهزا می کردند و سخریه می نمودند حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي تا وقتی که از یاد ببرند
شما را از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدند بسخریت و استهزای ایشان که یاد مرا فراموش کردند
وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ و بودید که پیوسته از ایشان خنده زنان و سخریت کنان و عیب جویان إِنِّي
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بدرستی که من جزا میدهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر آیت او آزار
و سخریت شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ آنکه ایشانند رستگاران یعنی امروز پاداش میدهم آنها را فوز
و رستگاری را پس بر سبیل توبیخ خطاب بآنها کرد که قَالَ گوید حق تعالی یا فرشتگان بامر او سبحانه
تعالی کافران را بگویید كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین زندگانی یا مردگان
در قبور مرویست که کافران از روی غفلت می گفتند که زنده نخواهیم در دنیا و فانی نخواهیم شد حق سبحانه
از روی عتاب پرسید درنگ کردید عَدَدَ سِنِينَ از روی شمار سالها در دنیا قَالُوا لَبِثْنَا
گویند درنگ کردیم در دنیا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یکروز یا پاره از یکروز یعنی لبث دنیا را کوتاه
شمرند نسبت بخلود در دوزخ یا از هول آتش مدت لبث خود را در دنیا فراموش کرده باشند و اگر
مراد لبث در قبور باشد پس چون که در حالت موت علم نداشتند بکثرت لبث ازین جهة گویند یوما او
بعض یوم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شماره کنندگان
یعنی از ملائکه که حفظ اعمار و انفاس ما بوده یا از آنکه متمکن باشند از عدد ایام اگر میخواهی که

تحقیق

تحقیق آن کنی چه ما بجهة اشتغال از عذاب از یاد آن بیخبریم پس حق تعالی بجهة توبیخ بر غفلت ایشان تصدیق
ایشان نماید در اندک شمردن لبث ایشان قَالَ گوید إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکی لَوْ أَنَّكُمْ اگر آنکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام در جنب
آخرت حقیر است و یا ایام زندگانی که بسرور گذرد قصیر می نماید أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما
از نهایت غفلت آنکه شما را آفریده ایم أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا از روی بازی و یا از برای بازی
نه از برای غرضی و حکمتی و گمان بردید آنکه شما وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ بسوی ما باز گردیده نشوید
برای جزای کردار نه چنانست که گمان شماست بلکه شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار نه
بجهة عبث در لطایف قشیری گفته که عبث مشغول باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای ما را
برای آن نیافریده و بدان امر نکرده واسطی روزی این آیه میخواند گفت نه نه خلق را بعبث نیافریده
اند بلکه سبب آفریدن ایشان آنست که هستی وی آشکارا شود از مصنوعات وی بصفات کمالیه او
راه برند و گفته اند که شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه شما را برای ظهور محمدی صلعم آفریده ایم چه
دران مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف انس بیرون آید پس او اصل است و شما فرع و گویند
ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت شوند و در بعضی
کتب سماوی مذکور است که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدم و شما را برای خود و سر
کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و اوزاعی نقل کرده که خدای تعالی را فرشته ایست که هر روز
میگوید کاشکی خلقان را نیافریدی چون آفریده شدندی کاشکی دانستندی که برای چه کار
آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند و در چه چیز عمر خود را صرف نمایند و از امام جعفر صادق
علیه السلام پرسیدند که حق تعالی خلقان را برای چه آفریده فرمود تا نعمتها که در لم یزل معلوم و مقدور او
بود بر خلقان عرض نماید و اقامت احسان خود کند بر ایشان و بعد ازان گفت غرض خدای تعالی
نه رنج مکافاتست بلکه غرض وی آنست که ازین عبادت بمنزلتی عظیم رسند که حکمت مقتضای
آنست که بدون آن ایشان بآن منزلت نرسند پس ایشان را تکلیف کرد بتحمل مشقت عبادت تا
بجهة آن مستحق نعمت دایمی جنت شوند و این غایة کرم او سبحانه است فَتَعَالَى اللَّهُ پس
بزرگست و بزرگتر از آنکه بعبث آفریند یا از آنکه ولد و شریک گیرد الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاهی
که سزاوار است که ملک مطلق باشد و ما عدای او مملوک بالذات و مالک بالعرض یعنی پادشاهی
بحقیقت و سزاوار اوست نه غیر او لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او چه ما
عدای او عبید رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش عظیم بزرگ که محیط است به
جمیع کاینات و نازل است ازان قضایا و احکام و خیرات و برکات علی الوجه التمام و لهذا وصف

دنیا

آن کرده بکرم و گویند کریم هرگاه صفت جماد باشد بمعنی حسن است یعنی عرش چه آن نیکو کثیر
الخیر است وَمَنْ يَدْعُ و هر که بخواند یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ
خدای دیگر را که لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بِهِ به پرستش آن اله چون
سوای او سبحانه الهه باطله اند و مستلزم عدم برجواز پرستش آن فَإِنَّمَا حِسَابُهُ جز این نیست
که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او ست یعنی معرفت
مقدار عذابی که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او را بران عمل شنیع با داشی
خواهد بود و بجزا خواهد رسانید إِنَّهُ بدرستی که شان و قصه اینست که لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
رستگار نشوند ناگرویدگان افتتاح این سوره به تقریر فلاح مؤمنان است و ختم آن بنفی
فلاح از کافران پس رسول خود را می فرماید باستغفار و استرحام برین وجه که وَقُلْ بگو ای محمد
رَبِّ اغْفِرْ ای پروردگار من بیامرز مراد ترک مندوب یا امت مراد ارتکاب معصیت
و ضلالت وَارْحَمْ بخشای بر من یا بر بندگان مؤمن برحمت واسعه خود وَأَنْتَ خَيْرُ
الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحم کنندگانی آورده اند که عبد الله مسعود روزی بنزد مبتلای
شد و آیه افحسبتم تا آخر سوره در گوش او خواند و فی الحال از ان بلا و مرض نجات و شفا
یافت و بصحت و سلامت از جای برپای خواست این خبر برسول الله ص رسید عبد الله را طلبید و
گفت چه در گوش او خواندی گفت این آیتها را رسول الله ص گفت بخدای که جان من با مر اوست
که اگر بنده از سر اخلاص و یقین این آیه را بر کوه خواند آن کوه از جای برود سورة
النور مدنية وهي اربع وستون آية ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم روایت کرده که هر که سورة النور بخواند حق تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده باشد
و خواهد بود تا به قیامت ده حسنه برای او بنویسد و نیز ابو عبد الله در صحیح خود از رسول
خدا ص نقل کرده که آن حضرت گفته که زنان را بر غرفهای منشانید و ایشان را خط نوشتن
میاموزید بلکه چرخ رشتن و سورة النور خواندن تعلیم ایشان کنید و عبد الله مکان از
ابو عبد الله ع روایت کرده که اموال و زنان را بحصن حصین خود در آورید بقراءت این سوره
پس بتحقیق که هر که این سوره را در هر روز یا در هر شب بخواند هرگز از اهل بیت او زنا
صادر نشود تا از این دنیا فوت شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند
و از برای او دعا و استغفار کنند تا بقبر در آید و در روز قیامت مغفور و محشور شود و
بدان که چون حق تعالی ختم سورة المؤمنون نمود باینکه بندگان برای عبث نیافریدیم بلکه بجهت
امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی و بیان شرایع و فرمود

که

که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم بالا و بقول از علم بالا
أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم او را بواسطه جبرئیل ع وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم آن را یعنی آن
چیزی را که در اوست از احکام وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در او آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای
روشن و واضح الدلالة بر مقصود که آن حدود و احکام است و بیان حلال و حرام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
تا شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و اجتناب نمایید و از جمله آن احکام اینست که
الزَّانِيَةُ زن زنا کننده وَالزَّانِي و مرد زناکار چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا
پس بزنید ای حکام شرع كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هر یکی ازین هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد
تازیانه باین حکم و این حکم مخصوص است بآنکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است
باجماع فقها و جلد عبارتست از ضرب جلد نه لباس بروجهی که الم آن بلحم تعدی نکند و مراد
بمحصن مردیست که او را فرجی باشد بعقد دایمی یا بملک یمین که صبح و شام با او مباشرت تواند
کرد بدون مانعی و محصنه زنیست که او را زوجی باشد بعقد دایمی که صبح و شام بروایتان
نماید و زنا که موجب حد است عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک الیمین
و شبهه با علم به تحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس یا به
شهادت چهار مرد عادل یا سه مرد با دو زن بر معاینه ولوج ذکر در فرج یا دبر زن کالمیل
فی المکحلة و اگر نه برین گواهی دهند هر یک را هشتاد تازیانه باید زد و شهادت نسا
بدون رجال ثابت نمی شود و اگر چه زیاده از هشت زن باشند و نه بشهادت مردی و شش زن
و شرطست توارد شهادت شهود بر فعل و حدود زمان و حدود مکان و حدود باقی احکام و متفرعات
آن در حد زنا در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور آورده اند که در یکروز
پنج کس را نزد حضرت امیر المؤمنین ع آوردند و بزنا بر ایشان گواهی دادند فرمود تا یکی را رجم
کردند و دیگری را حد زدند و شخصی دیگر را نصف حد زدند و کسی دیگر را تعزیر کردن و شخصی
دیگر را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و تو پنج حکم مختلف کردی جواب داد
اگر چه قضیه یکیست اما احوال مختلف است آن را که برجم امر فرمودم مرد محصن بوده و
بر محصن باجماع رجم است و آن را که حد زدم غیر محصن بود و بر غیر محصن حد است و آنرا
که نصف حد زدم بنده بود و بر بنده نیمه حد آزاد است و آن را که تعزیر فرمودم کودک
بود و بر او حد نیست بلکه ادب کردنست تا دیگر مرتکب این امر نشود و آن را که رها کردم
دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست بعد از ان حق تعالی بجهة مبالغه در اقامت حد بر
زانیه و زانی میفرماید که وَلَا تَأْخُذْكُمْ و باید که فرا نگیرد شما را اثم و حکام

شرع بِهِمَا بمرد و زن زناکار رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا
و یا در طاعت او و یا در حکم او که آن اقامت حدّ است بر وجه تمام یعنی بجهة رأفت و مرحمت
شما بر زانیه و زانی تعطیل حدود الهی میکنید و در ضرب حد تساهل و مسامحه منمایید إِنْ
كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده‌اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت
چه ایمان بخدا و روز جزا مقتضی جدّ است در طاعت خدا و اجتهاد در اقامت احکام و حدود او
و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمان است
و این مبالغه بجهة حفظ نسبت در دین و مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که فرمود که ای گروه مردمان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت بد است سه در دنیا
و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که آب روی ببرد و درویشی آرد و عمر را کم کند
و آن سه که در آخرتست آنست که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید
بودن در آتش دوزخ با انواع حساب و عذاب و از آن حضرت نیز مرویست که روز قیامت
حاکمی را بیاورند که یک تازیانه را از حد کم کرده باشد او را گویند که حد الهی را چرا ناقص گردانیدی
گوید بجهة شفقت و مرحمت بندگان تو پس گویند او را که تو رحیم تر بودی برایشان از من آنگه
او را بدوزخ امر فرمایند و والی دیگر بیاورند که یک تازیانه را زیاده از حد مقرر زده باشد
و با او عتاب کنند گوید بجهة آنکه تا بندگان باز ایستند از معاصی تو پس او را امر کنند بدوزخ
بعد از آن بجهة زیادتی رسوا ساختن زانیان امر میکند که وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند
عَذَابَهُمَا در وقت عذاب زانی و زانیه یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر یابند باین عمل شنیع تا دیگر مرتکب
این عمل فضیح نشوند و قید مؤمنین بجهة اینست که تا اقامت حد مانع کفار نشوند از اسلام آوردن
و فقها را در عدد طایفه خلافست از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که اقلها واحدة
کمترین طایفه یکیست و مجاهد و ابراهیم نیز برینست و در مجمع آورده که ابن عباس نیز برین
قول است و نزد عکرمه اقل آن دو است و بمذهب زهری سه و نزد حسن بصری ده
و روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس جایز نیست که حد زنا با آن ثابت
میشود و قول امام محمد باقر ع اقوی است بجهة صحت اسناد آن و مؤید اینست که
فرقه جمع است و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد
آورده اند که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در خرابات نشستی تقبل
می کرد که هرکه او را بخواهد مؤنت آن کس را به تمام کفایت کند مؤمنی خواست که باین

طمع

طمع نان خود را پخته سازد و قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهة آنکه مسلمانی را بدنام کرد آیه فرستاد
که الزَّانِي مرد زنا کننده لَا يَنْكِحُ به نکاح در نمی آرد إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را
أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
و زن زنا کننده نکاح نمی کند مگر مرد زنا کننده را یا مشرک را و غالب آنست که مایل بزنا رغبت
ندارد در نکاح زن صالحه و صالح رغبت نمی کند در فاحشه چه جنسیت الفت دانسته است و مخالفت
در صفت موجب نفرت در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرکه در خانه خرابات نشسته
هریک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفای
مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی اوقات به پریشانی می گذرانیدند
و داعیه می کردند که ایشان را به نکاح در آورده و کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت
جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی باین آیه منع ایشان فرمود وَحُرِّمَ ذَلِكَ و حرام کرده
شد تزویج بزناکار خواه مرد و خواه زن عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان بجهة تشبه به
فساق و تعرض به تهمت و طعن در نسب و تسبب ببدی گفتار مردمان در حق ایشان و غیر آن
از مفاسد و اصح آنست که این نهی تنزیهی است نه حتم است پس به نکاح زانیه و زانی مکروه
باشد نه حرام مگر گاهی که مراد تزویج زانی باشد بزانیه که در حین زنا متزوجه بوده باشد
و یا آنکه حکم این آیه منسوخ باشد و گویند که معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را
نگاه دارد از اینکه عادت او این باشد که همیشه به نکاح زنان زانیه رغبت نکند و بنکاح زنان
صالحه اقدام نماید و بعد از بیان حد زنا ذکر حد قذف میکند و می فرماید که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخل
است و مراد باحصان اینجا بلوغ است و حریت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرط
است پس معنی آنست که هر مکلف مردی یا زنی را که این پنج خصلت داشته باشد بزنا دشنام
دهد ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارند نزد حکام شرع بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه عادل برای اثبات
آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ای حکام ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً
هشتاد تازیانه و در قذف که غیر زنا باشد چون فاسق و یا قذف بزنا نسبت بغیر محصن
باشد تعزیر است برضا وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید مر ایشان را که قذف کرده اند و
گواه نیاورده اند و بجهة آن هشتاد تازیانه خورده اند شَهَادَةً أَبَدًا گواهی در هیچ باب
مگر که تایب شوند و عدالت ملکه خود سازند وَأُولَئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ
الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرط است و فسق منافی آن است

و بدانکه قاذف را هشتاد تازیانه می باید زد خواه حر باشد یا عبد و خواه مرد یا زن و تنصیف
در عبد جایز نیست مگر در زنا پس در قاذف هشتاد تازیانه باید زد و شهادت ایشان قبول
نباید کرد إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف که دیگر
قذف نکنند خواه حد خورده باشند یا نه وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک
قذف و عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهادت شوند
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناه بندگان را رَحِيمٌ
مهربان بر گروه توبه کنندگان و باقی احکام قذف و مسایل متفرعه بران در کتب فقهیه
مذکور است و بعضی ازان در منهج الصادقین مذکور عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون
حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله فدای تو گردم مردی از
ما که بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول شود و جمع گواهان کند آن کس از
حاجت خود فارغ شده و رفته و اگر بی گواه سخن میکند هشتاد تازیانه میخورد
و فاسق و مردود الشهادة میشود این حال چگونه باشد فرمود ای عاصم حق تعالی این چنین
حکم فرستاده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس حضرت بیرون آمد گفت
بارخدایا درین باب حکمی فرست عویمر که ابن عم او بود و بروایتی ضحاک هلال بن امیه
بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود دیدم عاصم گفت واویلا
بآنچه می ترسیدم بآن رسیدم بازگشته صورت حال را بعرض سید عالم رسانید حضرت
فرمود تا خوله را طلبیدند و ازو پرسید او گفت ابن سحمار هر روز نزد ما می آید و تعلیم قرآن
می گیرد و بسیار بوده که عویمر زوج من او را در خانه گذاشته و بمهمی میرفته نمی دانم که غیرت
او را برین داشته و یا میخواهد که بر من به طعام بخیلی کند عویمر گفت بخدا سوگند که من شریک را
بر شکم خوله دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و نقلی دیگر از ابن عباس مرویست که سعد عباده بعد از
نزول آیه قذف گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود روم و مردی را بر شکم زن خود خفته یا بم
و یا بین الفخذین او نشسته باشد او را بر نخیزانم و بی چهار گواه بروم این امری عجیب است
چه اگر باز آیم او فارغ شده باشد و رفته و اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه بخورم
حضرت فرمود که ای معشر انصار می شنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت
مفرمای که مردی غیور است و هرگز نکاح نکرده مگر بکر زن را اگر طلاق دهد او را هیچ یک جرات
ندارد که مطلقه وی را نکاح کند سعد گفت تن و جان من فدای تو باد میدانم که این حکم حق است
و از نزد حق تعالی نازل گشته ولیکن ازین مرد عجب می آید حضرت فرمود حکم خدا اینست و چنین

فرموده

فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسول الله ازین قضیه بسی بگذشت که پسر عم وی هلال بن
امیه از خرماستانی که او را بود بازگشته در خانه رفت مردی را دید که با زن وی خفته و زنا می کند
هیچ نگفت و نزد رسول آمد و آن حضرت با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالتی واقع شده
و من این را بچشم خویش دیدم حضرت رسول ازین حال متغیر شد و اثر کراهت بر جبین مبین او
ظاهر گشت هلال گفت یا رسول الله من میدانم که ترا این صورت خوش نیامد اما خدا میداند که من
درین قول صادقم و بحق می گویم و امیدوارم که حق تعالی ازین فرجی دهد آن حضرت قصد کرد
که وی را حد زند انصار جمع شدند و گفتند آنچه سعد گفت بآن رسیدیم و مبتلا شدیم اگر سعد را
حد بزنید گواهی او مقبول نشود و موجب بدنامی ما گردد این محنتی عظیم است حضرت درین
بود که اثر وحی در رو ظاهر شد چون از غشی وحی فارغ شد فرمود حق تعالی هلال را فرجی
داد و شما را ازین حادثه خلاصی ارزانی فرمود پس این آیه تلاوت فرمود وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
أَزْوَاجَهُمْ آنانکه رمی میکنند بزنا و فاحشه زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ
و نباشد ایشان را گواهی إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست
گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا باین وجه که إِنَّهُ
بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان است در نسبت دادن زنا بزن
خود یعنی چهار بار گواهی دهد براینکه او از صادقان است بر قذف زن بزنا و هر گواهی که
ازینکه مؤکد بسوگند است بجای یکی ازین گواهان است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ
لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنست که لعنت خدای بر او إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اگر باشد از
دروغ گویان در آنچه رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر خود لعن کند باینوجه که گوید
لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم من این زن را و هر نوبت اشاره بآن زن
کند و این لعان مرد است و فایده آن سقوط حد قذفست ازو و حصول مفارقت بینهما بر
تابید یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد ازو شود اگر قذف از برای نفی ولد بوده باشد
و ثبوت حد زنا بر زن اگر از لعان امتناع کند چه میفرماید که وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز
دارد عَنْهَا الْعَذَابَ ازان زن حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ بدرستی که او از دروغ گویان است وَ
الْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا آنکه غضب خدای برای زن إِنْ
كَانَ اگر باشد مرد مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در رمی ملخص آنست در هر دو آیه
که لعان مرد آنست که چهار بار گواهی میدهم بخدا که من از راست گویانم در آنچه رمی کردم بزن

خود و با در بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر من اگر از دروغ گویان باشم و لعان زن اینکه چهار
نوبت گوید گواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ گویان است در آنچه مرا در آن رمی کرده نوبت
پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشاره بمرد کند و تغیر
ازین صیغه جایز نیست جهة عمل بنص پس واجبست ایقاع لعان باین لفظهای مذکوره بدون تغیر
تبدیل با رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اگر تغیر کلمه نماید حرفی از آن لعان او صحیح
نباشد و واجبست که بصیغهٔ عربی باشد و نزد حاکم و تعیین زن نماید باشارت یا نام او صریحا
بردن و باقی احکام لعان حواله بمنهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت صلعم بعد از نزول
آیهٔ لعان عویمر یا عویمه و بروایت اشهر هلال و زن او را طلبید و فرمود ملاعنه کنید و مرد قاذف
گفت یا رسول الله بفرمای که چه طریق صیغهٔ لعان بگویم حضرت هر دو را نزد خود بداشت و روی ایشان
بقبله کرد و مرد را گفت چهار بار بگوی اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به
وی چهار بار این را تکرار کرد پس حضرت روی بوی کرد و گفت از خدای تعالی که عذاب دنیا
یعنی حد از عذاب آخرت سهل است و عقوبت وی از عقوبت مخلوق صعبتر اگر درین باب
بیقین نیستی توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت خواهد بود بر دروغ گوی مرد
قاذف گفت والله که من راست میگویم و خدای مرا برین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشارت
کنا بر نفس خود و بگوی لعنة الله علیّ ان کنت من الکاذبین فیما رمیتها به و آن مرد
این کلمه را بگفت بعد از آن رسول متوجه زن شد و فرمود صیغهٔ لعان میگوئی یا تصدیق شوهر
میکنی گفت لعان میگویم رسول صلعم فرمود که چهار بار بگوی اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما
رمانی پس رسول صلعم بعد ازین موعظه فرمود و تخویف نمود او را گفت ای زن از خدای بترس
که رسوائی دنیا آسان تر است از رسوائی آخرت و عذاب اصعب از عذاب دیگران و بار پنجم
موجب غضب و خشم خداست زن ساعتی تامل کرد و گفت شوهر من دروغ میگوید رسول گفت
بگوی غضب الله علیّ ان کان من الصادقین فیما رمانی به و بعد از گفتن رسول
میان ایشان تفریق کرد و حکم نمود که اگر فرزند متولد شود نسبت بشوهرش ندهد و زن را نیز بدین
سرزنش نکند و در اکثر روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اگر زن فرزندی بیاورد
که سرخ باشد و بسیاهی مایل و میان او بزرگ بود پس آن از شریکست و اگر خاکستر رنگ
بود و جعد موی و بزرگ ساق پس از غیر کیست که با و رمی واقع شده ابن عباس گفت
که چون فرزند متولد شد مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر صلی الله فرمود که اگر این
سوگندها نمی بود من این زن را وانمی گذاشتم و او را ببلیغ تر وجهی سیاست میکردم

ولولا

وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ و اگر نه فضل خدای بر شما به نهی از زنا و فواحش و اقامت حدود
وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بر شما بوضع احکام وَأَنَّ اللّٰهَ و آنکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده
توبه است حَکِیمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و در دروغ گوی
بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل خدای بودی بتاخیر عذاب و عقوبت شما هلاک
می شدید و یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ ناامیدی سرگردان می شدید
پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید بعد ازین آیات بیان طهارت و پاک دامنی
زوجهٔ پیغمبر است صلعم از تهمت و افک جمعی منافقان بر او میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ جَآءُوْ بِا
لْاِفْکِ و بدرستی که آورده اند آنانکه دروغ بزرگ را در شان زوجهٔ نبی صلی الله علیه و آله
عُصْبَةٌ مِّنْکُمْ گروهی از شما اهل اسلام و آنها عبد الله ابی بود و زید بن رفاعه و
حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنة بنت جحش لَا تَحْسَبُوْهُ مپندارید آن
دروغ را شَرًّا لَّکُمْ بدی برای شما مخاطب حضرت رسالتست و زوجه او و صفوان و هر که
ازین مغموم بود مراد اینست که دروغ را نجود مپندارید بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ
بلکه آن بهتر است مر شما را بجهة آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت این هجده آیه نازل شد که
متضمن فواید دینیه و احکام شرعیه است و کرامت و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید
و تخویف بسیار در باب دروغ گویان وقوع یافت چنانکه فرموده که لِکُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر
گروهی را ازین بهتان مَّا اکْتَسَبَ جزای آن چیزیست که کسب کرده مِنَ الْاِثْمِ از گناه
بقدر آن که شروع کرده در آن چه بعضی سخنان فحش گفته بودند و برخی بدتر از آن و جمعی خندیدند
و گروهی خاموش شده و هیچ منع نکرده وَالَّذِیْ تَوَلّٰی و آن کس که فرا گرفت کِبْرَهٗ
معظم آن و شنیع تر از آن مِنْهُمْ از آن جماعت مراد عبد الله ابی سلولست که سر منافقان است
لَهٗ عَذَابٌ عَظِیْمٌ مر او راست عذابی بزرگ در آخرت و یا در دنیا که حد قذف خورد
و مشهور گشت و نفاق و گویند حسان بود که در آخر عمر نابینا یا مسطح که دستهای او شل
گشت و مرویست که صفوان این آیه بشنید تیغ برکشید و بر سر حسان آمده وی را جراحت
کرد مردمان جمع شدند و حسان را از دست او برهانیدند حسان به نزد پیغمبر آمد و طلب دیت
کرد آن حضرت غلام رومی و خرماستانی از صفوان بستد و بوی داد و حسان آن خرماستان را
با بوسفیان فروخت در زمان حکومت او بمالی عظیم و بعد از اخذ دیت در حق زوجهٔ پیغمبر
صلعم و پاک دامنی او چند بیت گفت و حق تعالی فرمود که لَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ چرا نه آنگاه شنیدید
این سخن باطل و غیر واقع را ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ گمان بردند یعنی چرا در وقت شنیدن

افک کمان نبرند مردم کروند وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان ایمان آرنده بِأَنْفُسِهِمْ بنفسهای خود یعنی
بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی را چنانچه به نفسهای خود برند یعنی بایستی که مؤمنان بعد از
استماع این دروغ کمان نیک بردندی بصفوان وَقَالُوا و گفتندی که هَٰذَا إِفْكٌ
مُبِينٌ که این دروغی روشن است همچنانکه مرد متیقن که برحال مطلع باشد آنرا گوید که حق تعالی
ازواج پیغمبر را نگاه داشت از مثل این حالها بجهت تعظیم ایشان و نیز گفتند که لَوْلَا جَاءُوا
عَلَيْهِ چرا نیاوردند برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ به چهار گواهی را که گواهی دهند برانچه
قذف میکنند ایشان بران فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهار
کانه را فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ پس آن گروه نزد خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر در حکم کاذب نبودندی
اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا محالست و چون گواه نیاوردند
در ظاهر نیز کاذب اند و در باطن وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل و کرم خدای
بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی و رحمت او فِي الدُّنْيَا در دنیا و توفیق توبه وَالْآخِرَةِ
در آخرت بعفو و مرحمت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن
چیزی که خوض کردید دران از دروغ عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که قذف و ملامت
مردم در عقب آن حقیر بودی پس شما را ازان عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ وقتی که فرا
گرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسید یعنی اخذ
آن می کردید از یکدیگر به پرسیدن ازان وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و می گفتید بدهنهای خود
مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آن چیزیرا که بدان علم نداشتید یعنی آن سخن را از روی جهل می گفتید
واصلا بآن علم نداشتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداشتید آن چیزیرا که می گفتید هَيِّنًا
سهل و آسان که هیچ عقوبتی بران مرتب نشود وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای
عَظِيمٌ بزرگست و عقوبت بسیار بران مرتب چه این سخن موجب عیب و عار و استخفاف بمنصب
نبوت حاصل آیه آنست که شما مرتکب سه اسم شده اید که موجب عذاب عظیم است اول افک
بالسنه دوم تکلم بآن بدون تحقق سیم استصغار چیزی که حکم الهی تعلق گرفته بتعظیم آن
در بعضی تفاسیر مذکورست که ام ایوب که زوجه ابو ایوب انصاری بود با او گفت که سخنی که
مردمان در حق زوجه پیغمبر میگویند شنیده گفت آری اما افترا میکویند و دروغ و بهتان
عظیم است تو نسبت باین تجویز میکنی ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که زوجه پیغمبر
بهتر از تست پس نسبت به پیغمبر این عمل که روا دارد بلکه این محض افک و بهتان است و حق تعالی

فرموده

فرموده که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ و چرا نه آنگاه که شنودید این سخن باطل و غیر واضح را از
روی افترا و افک و غیبت گفتید مَا يَكُونُ لَنَا نباشد یعنی نسزد ما را و نشاید أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا
آنکه سخن کوییم باین کفتار سُبْحَانَكَ پاکی تو ای خداوند ازانکه در حرم محترم پیغمبر تو قدح تواند
کرد هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افتراییست بزرگ و بهتانیست عظیم و در غیبت
بنهایت يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا در آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا
مثل این سخن را هرگز یعنی دائم که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
چه ایمان مانعست از طعن در بارۀ مسلمانان خصوصا امهات مؤمنات وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان
میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای که دلالت دارند بر احکام شریعت و محاسن
آداب تا پند گیرید و از طریقهٔ ادب منحرف نشوید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بجمیع
احوال که از جمله آن علم او ست حَكِيمٌ حکم کننده در تدابیر بندگان پس تجویز فضیحه
نکند در حق انبیا و از بال ازواج ایشان را از لوث فجور نگاه دارد و بعد ازان تهدید قاذفان
میکند که إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد
خصلت ناشایسته که آن زناست و انواع قبایح فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند
و آنرا بر زبان گیرند تا فاش گردد لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذاب دردناک فِي الدُّنْيَا
در دنیا بحد قذف و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در آن سرای باتش دوزخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند ضمیر همه را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید آنرا پس شما را عقوبت نماید بر
آنچه بحسب ظاهر بر شما واضح گردد از قذف و حق تعالی عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دلهاست از دوستی
فاش شدن قبایح و فواحش وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی بر شما
بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بمهلت دادن برای توبه وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه
خدای مهربان است بر برائت ذمت و پاکی دامنی مقذوف و ظاهر کرداند و روشن سازد
رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه خیانت قاذف در گذراند یعنی اگر نه فضل و رحمت و رافت
خدا بودی هر آینه عذاب نازل شدی بعد ازان نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ای آنانکه گرویده اید پیروی مکنید
گامهای شیطان را که طریق معاصیست و وساوس و در قذف زوجه پیغمبر صلی الله و سایر
اهل ایمان وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پیروی کند گامهای شیطان را یعنی
متابعت او نماید و پیرو راه او شود فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید ابلیس او را بِالْفَحْشَاءِ
بکاری زشت در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و عمل ناپسند در حکم شرع و گویند فحشا زناست

و منکر سایر قبایح و اکثر بر انند که فحشا هر چیزیست که قبح آن نهایت افراط باشد و منکر آنچه نفوس منکر آن باشد و متنفر از آن و غیر راضی بوقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی و کرم الهی بر شما بتوفیق با یقین حد که کفارت گناهانست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش تطهیر شما بتوبه یا حد مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یک أَبَدًا هرگز یعنی تا آخر از دلش افک و سایر ذنوب وَلَٰكِنَّ اللهَ يُزَكِّي ولیکن خدای پاک می سازد مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد یعنی هر که را توفیق توبه میدهد و با او با خلاص توبه کند توبهٔ نیکو وَاللهُ سَمِيعٌ و خدا شنوا است بگفتار مردمان عَلِيمٌ دانا به نیات و ضمایر و اخلاص ایشان ابو دردا از سید انبیا صلی الله نقل کرده که هیچ کس نباشد که او دوست کسی قوی دارد و در خصومتی و منازعتی که او را بدان علمی نبود مگر که در زیر خشم خدا باشند تا از آن زمان که وی از آن باز ایستد از آن خصومت و هیچ کس نباشد که او بشفاعت برخیزد و حدی از حدود خدا را ضایع گرداند مگر که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدای برو باشد تا بقیامت و هیچ کس نبود که کلمه بر مردی مسلمان فاش گرداند و او را در میان مردمان آشکارا گرداند الا که واجب باشد بر خدای که او را در آتش دوزخ اندازد بعد از آن فرمود که اصل این کلام در کتاب خدایست که فرمود اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تا آخر در بعضی تفاسیر مذکور است که فقرا با مهاجرین بجهت کم معاشی بینوائی میگذرانیدند و آنها که اصحاب افک بودند و صحابه با ایشان نیکوئی نمی کردند حق تعالی آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ خداوندان فزونی از حسب نسب از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه فراخی در مال و غنا و توانگری أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه را أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشان را وَالْمَسَاكِينَ درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللهِ و مهاجران را در راه خدا وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کند جریمه را که از گناهکاران صادر شده باشد وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام و از آن درگذرند پس از غیبت بخطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران میفرماید که أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمی دارید أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ آن را که بیامرزد خدای مر شما را نیز از سر گناهان دیگر درگذرید و عفو فرمائید وَاللهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با وجود کلام قدرت رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم او تا ان پس شما نیز باخلاق متخلق شوید مرویست از ابن عباس و غیره که آیه در شان جمعی از صحابه نازل شد که سوگند خورده بودند که تصدق نکنند بر هیچ مردی از اصحاب افک از پیغمبر خدا صلی الله منقولست که هر که بیامرزد یعنی از گناه کسی درگذرد خدای تعالی وی را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدا او را عفو کند و نیز بجهت تهدید بندگان از افک و قذف میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ

آنکس مشغول کرد دوم

بدرستی

بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بیخبرند از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول از ابو حمزه ثمالی مرویست که این آیه در شان زنان مهاجرست که چون با پیغمبر هجرت کردند بمدینه مشرکان مکه گفتند که ایشان بفجور رفتند و قول اصح آنست که بر سبیل عموم است نسبت بهمه زنان مؤمنه و بر هر تقدیر میفرماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان می کنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا در دنیا از نام نیک وَالْآخِرَةِ در آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود و مردود بندگانند و در عقبی ملعون و مغضوب حق یا درین سرا بعقوبت حد و جلد و رد شهادت مبتلا اند و در آن سرا بانواع عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست عذابی بزرگ بجهت عظم ذنب ایشان و مستقر است این عذاب عظیم مر ایشان را يَوْمَ تَشْهَدُ در روزی که گواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان و افک و بهتان یعنی زبانهای خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهند دستهای ایشان در حق ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل می کردند از جرایم و مآثم و قذف و افک و غیر آن يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللهُ تمام بدهد خدای تعالی ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای ایشان را که سزاوار و در خور ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز بمعاینه أَنَّ اللهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت بر وجهی که هیچ کس درین صفات شریک او نیست بدانکه آیات مذکوره اغلظ آیات قرآنیست در ترسانیدن از باب افک و بهتان و تخویف اهل عصیان و اگر کسی جمیع کلمات قرآن و آیات مواعید را تقلب کند و تفتیش نماید هیچ آیتی به تغلیظ آیات مذکوره نخواهد یافت که در باب افک وارد شده حتی که مثل این را در وعید مشرکان و عبدهٔ اوثان ذکر نکرده و این بجهت مبالغه و تعظیم امر افک است از آن بر وجه ابلغ چه غرض از فرط مبالغه درین باب اظهار علو مرتبهٔ حضرت رسالت است صلی الله و بینه بر رفعت منزلت سید ولد آدم صلعم بعد از آن در ذم اهل افک و فسخ و مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید که الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکان را از رجال یعنی کلمات خبیثه از اهل خبث ظاهر می گردد نه غیر ایشان و یا سخنان پلید گفته می شود مر ناپاکان را یعنی مردمان سخن بد را در حق پلیدان می گویند نه پاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان شایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بد و مایلست یا خبیثان متعرض اند مر ناپاکیها را وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه آماده است یا گفته می شود لِلطَّيِّبِينَ برای مردمان پاک یعنی از ایشان

سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزگان نیز شایسته اند مر سخنان پاک را و طبری
متعرض مر کلمات طیّبه را و جبائی گفته که مراد آنست که زنان ناپاک برای مردان
ناپاکند و مردان ناپاک راغب بر ایشان و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک مایل بر ایشان
و این قول از ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما و علی آبائهما نیز ماثور است حاصل آیه آنست
که جنسیت سبب الفت و صحبت است و چون سیّد عالم صلعم پاکترین موجوداتست پس ازواج او نیز
البته پاک و پاکیزه اند از شایبهٔ بدکاری أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت و زوجات
و سایر طیّبین مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شدگانند یعنی منزّه و مبرّا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه
میگویند از باب افک چه منصب رسالت از آن عالیتر است که ذیل عصمت زوجات طاهرات
او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مرد پاکیزه است و از اولیای صحابه او نیز ازین
تهمت بریست و هم چنین جمیع طیّبین لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از خدای وَ
رِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکوی بیرنج و بسیار و پایدار مراد نعمت بهشتست پس خطاب
با اهل ایمان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول لَا
تَدْخُلُوا بُيُوتًا در میایید بخانهای غَيْرَ بُيُوتِكُمْ غیر خانهای که شما در آن ساکنید یعنی هیچ
خانهٔ بیگانه داخل مشوید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که استعلام کنید و دستوری طلبید
وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا و سلام کنید بر اهل آن خانه ثعلبی در تفسیر خود آورده که زن
انصاریه بجانب جناب نبوّت مآب آمده بموقف عرض رسانید که در خانهای خود بر صفتی
می باشیم که نمی خواهیم که هیچ کس ما را بآن حالت به بیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در
می آید و ما را نه بوجهی که شاید می بیند حق تعالی آیه فرستاد که خانهٔ کسان بی اذن ایشان
در میایید ذَٰلِكُمْ این استیذان و استعلام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آنکه
بی اذن و بی اجازت در آیید در خبر آمده که کسی که بر خانهٔ عیال خود در می آید باید که بکلمه
یا باواز پائی یا به تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورت و دفع مکروهات اقدام نمایند و این
حکم بر شما انزال کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید مرویست که پیغمبر را
گفت مردی که یا رسول الله دستوری خواهم برآنکه داخل شوم در خانه که مادر من در آنجا
باشد فرمود نعم گفت مادر را غیر از من خادمی نیست در هر وقتی که برو در آیم دستوری طلبم
فرمود که آیا دوست میداری که مادرت را برهنه به بینی گفت نه فرمود پس طلب اذن کن و در روایتی
آمده که عادت جاهلیت آن بود که چون کسی خواستی که بخانهٔ دیگری در آید گفتی حُيِّيتُمْ
صَبَاحًا و حُيِّيتُمْ مَسَاءً و بی اجازت در آمدی و بسا بودی که با زن خود مباشرت کردی

و وی بر ایشان در آمدی حق تعالی امّت پیغمبر را امر کرد که اذن طلبند در وقت دخول و بجای
تحیت که داب جاهلیت بود سلام کنند که این شما را بهتر است از عادت جاهلیت و نیکوتر و جایز
نیست که در سرای نگاه کنند تا بدانند که کسی در سرای هست یا دستوری خواهند و اگر
تکلیف استیذان بکشند زیرا که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که در سرای نگرد بی دستوری
ایشان اگر چیزی بر چشمش زنند و هر دو چشمش کور کنند بر ایشان قصاص نیست سهل بن سعد
روایت کرده که مردی خواست که در بعضی حجرهای رسول صلعم نگرد حضرت بدر آمد و در دست او چوبی
بود که بآن حک راس فرمودی گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریستی این را در هر دو چشم تو
زدمی پس جز این نیست که طلب اذن از جهة نظر کردن است و بدانکه باتفاق علمای ما اذن واجب
است و سلام کردن سنت و در خانه بعنف کوفتن و صاحب خانه را باواز بلند خواندن مکروه بود
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا پس اگر نیابید در خانهای بیگانه أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید
ازو فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در آن خانه حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری
دهند شما را یعنی صاحب خانه پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن صاحبش
جایز نیست و نیز تصرّف در ملک غیر بدون اذن حرام است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا هرگاه
گویند مر شما را بعد از اذن طلبیدن که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف و در آن باب
الحاح مکنید هُوَ آن باز گردیدن أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه و پسندیده تر است مر شما را از مبالغه کردن
و بابر در خانه ایستادن بر کراهت صاحب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه می کنید از استیذان
و عدم آن عَلِيمٌ داناست و بر آن مکافات خواهد داد آورده اند که چون این آیه نازل شد بعضی از
اصحاب بعرض سیّد کاینات رسانیدند که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق
می افتد که در خان و رباط بساط اقامت بگسترانند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری
طلبند آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آیند
بی استیذان بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانهای که کسی در آن ساکن نباشد چون خانات
و حمامات و خرابات معطله و شترخوان و امثال آن فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ در آن خانها برخورداری
و نفع است مر شما را از سرما و گرما بدان پناه می گیرند و رخوت و امتعه و انعام شما در آن محفوظ می
مانند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا می کنید از استیذان و غیر آن وَمَا
تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید از زینت خود در خانها و غیر آن و گویند این وعید است مر کسی را که بجهة
فساد یا اطلاع بر عورات در خانهٔ غیر در آید یا در آن نگرد بعد از آن بیان حلال و حرام می فرماید بقوله
قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ و بگو ای محمد مر گروندگان را که يَغُضُّوا تا فرو خوابانند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ

دیده‌های خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و باعث گناه در ذخیرة الملوک آورده است
که تیزروترین پیکی در وجود انسان مر شیطان رجیم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند
و تا چیزی بایشان نمی‌رسد باستدراک آن مشغول نمی‌توانند شد امّا دیده حاشیه ایست که از
نظر دورتر و نزدیک آثام را صید میکنند و نعم ما قیل «این همه آفت که بتن میرسد» «از نظر تو به
شکن میرسد» «دیده فرو پوش چو دُر در صدف» «تا نشوی تیر بلا را هدف» «هر که بجز جفت حلالت بود
رخ مگشا گر همه خالت بود» وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و نگهدارید فرجهای خود را از حرام و گویند
مراد از حفظ فروج اینجا ستر است از ابصار نامحرم و این قول منقول است و بعد از تفسیر حفظ بستر
فرمود که جایز نیست برادر را که نظر در فرج برادر کند و نه زن را که نظر در عورت خواهر خود کند
و جمیع مواضع قرآن که حفظ فروج در آن ذکر شده بمعنی زنا است مگر درین موضع که معنی ستر است
ذٰلِکَ آن پوشیدن چشم و حفظ ستر اَزْکیٰ لَهُمْ پاکیزه‌تر است و سودمندتر مر ایشان را
جهة دوری آن از ریبت در دنیا و عقوبت در عقبی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای خَبِیْرٌ
داناست بِمَا یَصْنَعُوْنَ بآنچه می‌کنید از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعت
و آثام عبادة بن صامت از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود شش چیز مرا
از من ضمان کنید تا من برای شما بهشت ضمان کنم اوّل چون سخن کنید راست گوئید دوّم چون
وعده دهید بآن وفا کنید سیّم چون امانتی بشما دهند ادا نمائید و خیانت مکنید چهارم
فرجهای خود را نگاه دارید پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست
خود را از لقمه حرام کشیده دارید تا من بهشت را برای شما ضمان کنم امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرموده که نظر کردن در محاسن زنان تیریست زهرآلوده از تیرهای ابلیس هر که چشم
خود را نگه دارد از ایشان بجهة امتثال امر الهی حق تعالی توفیق دهد او را در عبادت که
بثواب آن مسرور و شادان گردد حضرت رسول صلی الله فرموده که چون مردی در نماز بود
و زنی نزد وی بگذرد و او چشم از پی آن زن دارد خوف آن دارد که نور باصره او
برود و اعمی گردد وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو ای محمّد مر زنان گرونده را که از روی عفت
یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشید دیده‌های خود را و ننگرید بمردمان نامحرم
وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشند آن را از
نظر نامحرم از امّ سلمه روایت است که بعد از نزول آیه حجاب من و میمونه نزد پیغمبر ص
بودیم عبد الله مکتوم در آمد پیغمبر صلی الله بما گفت که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله مکتوم
اعمیست و چیزی نمی‌بیند فرمود آیا شما نیز اعمائید و در بعضی تفاسیر آورده که روزی

حضرت رسول صلی الله در حجره فاطمه بود و عبد الله مکتوم در نزد رسول صلی الله علیه و آله گفت در آی
وی در آمد فاطمه برخواست و پنهان شد چون ابن مکتوم از نزد حضرت بیرون آمد فاطمه نزد پدر بزرگوار
آمد حضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی که وی چشم ندارد گفت
اگر نه او چشم ندارد من چشم دارم و اگر او مرا نمی‌بیند من وی را خواهم دید که حق تعالی فرموده که قُلْ
لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ حضرت فرمود شکر مر خدایرا که بهم نمود در اهل بیت من آنچه
مرا بآن شادمان گردانید حاصل همچنانکه مردان را امر فرموده که چشم خود نگاه دارند از دیدن زنان
نامحرم زنان را نیز فرموده که حفظ چشم خود کنند از دیدن مردان نامحرم وَلَا یُبْدِیْنَ زِیْنَتَهُنَّ
و ظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایها و جامهای رنگین و غیره چه جای آنکه مواضع آن را بنمایند اِلَّا
مَا ظَهَرَ مِنْهَا مگر آنچه ظاهر شده از آن زینت بوقت قیام نمودن بحوایج چون اطراف جامه چه اخفای
آن موجب حرجست و در مجمع البیان آورده که ظاهر نکنند مواضع زینت را برای غیر محرم و هر که در
حکم آنست چون اطفال غیر ممیز و غیر آن و مراد نقش زینت نیست زیرا که دیدن زینت حلال است
و صاحب کنز العرفان نیز فرموده که مراد مواضع زینت است زیرا که نظر در حلی و ثیاب جایز است و اظهر
نزد من آنست که مراد نقش زینت است و نظر در آن حرام است زیرا که نظر در آن وسیله نظر است
بمواضع آن امّا آنچه ظاهر باشد حرام نیست بجهة حرج که منفی است در دین و مراد بظاهر ثیابست
فقط و این اصح است نزد من بجهة اتفاق فقها بر آنچه همه بدن او عورتست مگر بر زوج و محارم
پس مراد بدین باطنه خلخال است و دست رنجن و جمیع آنچه ملاصق بدنست که نظر بآن مستلزم نظر
باشد ببدن امّا باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجه است و کفین یا کحل یا خضاب یا خاتم ضعیف
است و بحد تحقیق نرسیده وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ و باید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را
عَلٰی جُیُوْبِهِنَّ بر گریبانهای خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن
ایشان پوشیده باشد وَلَا یُبْدِیْنَ زِیْنَتَهُنَّ و آشکار نکنند زینت باطنه را و یا مواضع زینت
خود را چون سر و ساعد و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است اِلَّا
لِبُعُوْلَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشان است که ممکن ایشان را رخصت که نظر
در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج بر کراهیت اَوْ اٰبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود
نماید بر پدران خود و پدر پدران هر چند بالا رود و حکم پدر دارد اَوْ اٰبَاءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پدران
شوهران خویش که ایشان حکم آباء دارند اَوْ اَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش یا پسر پسر هر چند که پائین
رود و حکم پسر دارد اَوْ اَبْنَاءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود که ایشان در حکم پسرانند
مر زنان را اَوْ اِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش را اَوْ بَنِیْ اِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران

خود را که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود را و آیتها جمع اند که نکاح با ایشان
روا نیست و در محارم نیز حکم ثابت است أَوْ نِسَائِهِنَّ یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان
مؤمنه نه کافره از وثنیه و یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و در تبیان آورده که مطلق زنان در حکم
مردان بیگانه اند و جایز نیست که زنان مؤمنه نزد ایشان برهنه شوند بمواضع زینت خفیه با ایشان
نمایند زیرا که حکم میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی بر انداخته و نزد بعضی مراد مطلق زنانند که
یعنی از هیچ کدام پرهیز نباید کرد و صواب آنست که زنان مؤمنه نزد زنان کافره برهنه نشوند
مگر گاهی که کافره کنیز باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه
مالک شده است دستهای ایشان آن را یعنی زنان نه پرهیزند از کنیزان خواه مؤمنه و خواه کافره
و نزد علمای امامیه جایز نیست زنانی را که اظهار زینت نزد غلامان خود پس غلام نزد زن حکم
مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر هر و مو و نه بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ
یا پرورندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ که نه خداوندان حاجت اند و زنان و بکسر و نصب غیر خوانده
یعنی در حالتی که غیر ارباب حاجت باشد بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنها متابعت
مردمان کنند برای طمع طعام و خوردنی بخانها آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند بسبب آنکه ایشان را
هیچ دغدغهٔ شهوت نیست و ایشان پیران سال خورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند
و همهٔ ایشان معصوراند بر طعام قول اول از حضرت کاظم علیه السلم و قول ثانی از صادق ع
مرویست نه آنکه مراد عنین و خصی و مجبوب باشند که قادر بر جماع نیستند چه اینها در حرمت
حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست لیکن بران قدرت ندارند أَوِ
الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلانی که لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ که مطلع نیستند بر عورتهای
زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند و از حال مباشرت بیخبرند و ندانند که عورت چه باشد وَلَا
يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و باید که نزنند زنان پایهای خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ
تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که آن خلخالست
یعنی باید که آواز پیرایه و خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانچه عادت اهل جاهلیت
است تا موجب میل مردان نشود بدیشان این ابلغ است از اظهار زینت و رفع صوت وَتُوبُوا
إِلَى اللَّهِ و باز گردید بخدای تعالی جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروه گروندگان
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بتوبه و بسعادت دارین او سبحانه رسید
مراد امر او سبحانه است بندگان را از ذکور و اناث بتوبه و انابت چه هیچ کس از جریمه تقصیر
طاعت خالی نیستند خواه مرد و خواه زن قشیری گفته محتاج تر بتوبه کیست که خود را محتاج

بتوبه

بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر فرموده تا عاصی خجل زده نشود
چه اگر فرمودی ای گنه کاران توبه کنید موجب رسوای ایشان شدی و چون در دنیا ایشان را رسوا نمی خواهد امید
هست که در عقبی نیز ایشان را رسوا نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب باعثه بران ترغیب بندگان میکند به
مناکحه و میفرماید وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و به نکاح در آرید ای اولیای عقد زنان بی شوهر را و مردان
بی زن مِنكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی که بی شوهر است او را
بعقد کسی در آرید و او را بشوهر دهید وَالصَّالِحِينَ و به نکاح در آرید نیکان و شایستگان
مِنْ عِبَادِكُمْ از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان بجهة اهتمام است
یا بجهة تزوج بر صلاحیت و عفت خود نماید و صاحب کنز العرفان گفته که بلکه ذکر صلاحیت ترغیب
است در صلاح زیرا که هرگاه بنده و کنیز این را بدانند در صلاح رغبت کنند و یا بجهة آنکه فاسق چون
متزوج شد مستغنی شد از حلال بحرام و بحد صلاح رسید و مال بصلاحیت کوشید و چون توهم
می شود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن زن را و او را در مسکن جای دادن و غیر
آن مانع نکاح باشد ازین جهة حق تعالی رد این توهم کرده میفرماید که إِن يَكُونُوا اگر باشند
ایامی و صلحا از عبید و اما فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی گرداند خدا ایشان را
بعد از نکاح مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل یا توسعه
رزق بر ایشان مراد آنست که باید که منع نکند فقر خطبه کننده و زن خطبه کرده شده از مناکحه
زیرا که فضل خدای معنی است از کثرت مال چه او سبحانه صبح و شام روزی و جهی به بندگان خود
میرساند کما قال وَمَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و در حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح و
مرویست که مردی از فقر و حاجت شکایت کرد آن حضرت فرمود که نکاح کن وَاللَّهُ وَاسِعٌ
و خدای فراخ بخشایش است پس معیشت را برو فراخ گرداند عَلِيمٌ داناست و باستحقاق
فقیران پس بسط بساط روزی او کند بر مقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهما السلم متواترست از آنجمله حضرت رسالت صلی الله فرمود
که نکاح سنت و طریقهٔ منست هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نیست و نیز فرمود
که هر که دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نگاه دارد که آن نکاح است و دیگر فرمود
که بدترین شما عذبانند و بروایت دیگر بدترین مردگان شما عذبانند و نیز فرموده که هر که
یکزن کرد یک نیمه خود را نگاه داشت از وسواس شیطان پس بروی است که حفظ نصف دیگر
کند و دیگر از رسول صلی الله منقول است که چون یکی از شما زن کند شیطان از و بفریاد آید
و گوید ای وای برمن فرزند آدم چهار دانگ دین خود را از من نگاه داشت و ابو امام

بجهة

ازان حضرت روایت کرده که حق تعالی چهار کس را لعنت کرده از بالای عرش و فرشتگان آمین گفته اند
یکی آنکه زن نکند یا کنیز نخرد یا او را فرزند نباشد دوم مردی که خود را بزنان مانند کند و حال
آنکه خدای او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمرد مانند کند و خدای او را زن آفریده
باشد چهارم آنکه درویشان را فرو گذارد و حق ایشان را دا نکند و با وجود این بالاتر آنکه ازا
کند عکافه روایت کند که روزی نزد رسول رفتم فرمود زن داری گفتم نه فرمود کنیز داری
گفتم نه فرمود تندرستی و توانگری گفتم آری الحمد لله فرمود پس این هنگام تو از برادر شیطان
و یا رهبان ترسا باش و یا آنکه که مسلمانان می کنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بد
ترین مردهای شما آنانند که عزب میرند بعد ازان فرمود که شیطان را هیچ صلاحی نیست
بلیغ تر از زنان آنانکه زن دارند پاکانند از ناشایست و یحک یا عکافه زنان مصاحبان
داودند و مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف و صوحب کرسف گفتند کرسف کیست فرمود
مردی بود که خدا را می پرستید بر کنار دریا سی سال در روز روزه داشتی و در شب
بعبادت گذرانیدی پس به سبب زن نامحرم که او را دوست داشت دست از عبادت بداشت
حق تعالی ببرکت عبادت روزگار گذشته او را دریافت و از شر آن زن او را نگاه داشت
ای عکافه زن کن که از جمله گنهکارانی گفتم یا رسول الله ازین مجلس برنخیزم تا زنی از برای من
تعیین نمای حضرت کریمه بنت کلثوم حمیری را به تزویج او در آورد و نیز حضرت رسالت
ص فرموده که ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد باید که متزوج شود
که تزوج چیزیست که چشم را از نامحرم بپوشد و فرج را احصان نماید و هر که توانائی
نکاح نداشته باشد پس بروست که روزه بدارد چه روزه کسر شهوت می کند و از ابو
هریره روایت کرده اند که گفت اگر یکروز مانده باشد از حیات من و من عزب بوده باشم البته
زن کنم زیرا که از پیغمبر صلی الله شنیدم که گفت بدترین شما عزبانند و نیز فرموده که نکاح
کنید تا بسیار شوید که من در روز قیامت بر شما فخر خواهم کرد و اگرچه بچه از شکم افتاده
باشد و نیز فرموده که چه منع میکند شما را که فرا گیرید زنی را که شاید حق تعالی روزی کند فرزندی
که روی زمین را بگفتن کلمهٔ لا اله الا الله پر گرداند و نیز گفت که هیچ بنائی در اسلام بهتر
و دوستر از تزویج نیست نزد حق تعالی و امام جعفر صادق ع فرموده که دو رکعت نماز که
متزوج بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بگذارد و دو رکعت نماز که خدا بهتر است
از آنکه مرد عزب در روز روزه باشد و در شب ایستاده نماز گذارد و نیز فرموده که هر که بجهت
ترس درویشی زن نکند پس بخدا بدگمان شده باشد زیرا که فرموده ان یکونوا فقراء

یغنهم الله

یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و باید دانست که مراد ازین آیه که غالب آنست که هرگاه که شما
فقرا باشید حق تعالی شما را بسبب تزوج غنی گرداند بر وفق مشیت و حکمت و مصلحت نه آنکه این حکم دایمی
باشد زیرا که گاه هست که حکمت و مصلحت برخلاف این می باشد و لهذا در عقب این میفرماید که و
لیستعفف و باید که جد و جهد در عفت و از حرام باز ایستد الذین آنانکه لا یجدون
نکاحا نمی یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله تا وقتی که توانگر
گرداند خدای ایشان را من فضله از افزونی و کرم خود و بیابند آنچه با آن کدخدا تواند شد
و در کنز العرفان گفته که معنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد و خوفی زیاده از فقر داشته به نکاح
پس باید که اجتهاد نماید در عفت بریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع
شهوتست چنانچه در حدیث سابق مذکور شده بعد ازان گفته که آیهٔ اولی وارد شده برای نهی
مؤمنان از عدم قبول تزوج بجهت فقر و ترک تزویج زن بواسطهٔ فقر و ثانیا وارد شده
برای امر فقیر بصبر بر ترک نکاح بجهت حذر از تعب در حالت نکاح و خوف مزیت فقر پس
بینهما تناقض نباشد بعد ازان حق تعالی بیان آن چیزی فرموده که موجب سهولت سبیل نکاح است
بقوله والذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب می کنند مکاتبه را مما ملکت
ایمانکم آنچه مالکست آن را دستهای شما یعنی از بندگان شما که در تحت شما اند خواه از مردان
و خواه از زنان فکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشان را و مکاتبه آنست که مولی مملوک
خود را گوید که مکاتب ساختم ترا بران مقدار مال و مدت و دفعه پس مملوک آن مال را ادا کند
آزاد شود و امر بکتابت برای ندبست نزد جمیع علمای امامیه و مرویست که صبیح غلام حویطب
بن عبد العزی از و طلب مکاتبه کرد حویطب ازین ابا نمود این آیه آمد که اگر کنیز و یا غلام شما
مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید ان علمتم اگر دانسته باید فیهم خیرا
در ایشان نیکی از صلاحیت و امانت و قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال تا که مال کتابه را
از مردم سوال نکند چه آن مکروه است که بنده بگدائی مال کتابه را باز دهد در خبر است که سلمان فارسی
رضی الله عنه بنده بود و از و مکاتبه طلب نمود سلمان فرمود که مال داری گفت نه گفت ترا قوت
کسبی هست گفت نه گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ مردمان بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم
و ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله نقل کرده که سه کست که بر خدا واجب است که یاری ایشان
دهد که فی سبیل الله از منزل خود بیرون آید یعنی هجرت کند از آن یا متوجه جهاد شود یا حج
رود و مردی که زن کند بقصد آنکه خدای تعالی او را مستغنی سازد و غلامی که خود مکاتبه
خواهد و قصد مال ادای کتابت داشته باشد و چون اغلب عبید و اما آزادی مال کتابت

باشد

عاجز ند از ین جهة به بندکان منعم خود امر میفرماید که وَآتُوهُمْ و بدهید بندکان مکاتب را
مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ که داده است بشما مرویست که حویطب
صبیح را بر صد دینار مکاتب ساخته بود و بعد از نزول آیه بیست دینار با و بخشید و سهل ابن حنیف
از رسول صلی الله روایت کرده که هر که مکاتبی را یاری دهد در فک رقبه او یا غارمی را در
عسرت او یا مجاهد را در جهاد او حق تعالی او را در زیر عرش خود جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد
مگر سایه او سبحانه و امر در آیه برای ندبست جهة اصاله عدم وجوب و باقی احکام کتابت
و مسایل متفرعه بران در کتب فقهیه مسطورات و اکثر آن در منهج الصادقین مذکورات آورده اند
که عبد الله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را بزنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی
می کرفت و آنها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه
با یکدیکر کفتند که این کار که ما می کنیم اکر خیرات خود بسیار است و اکر شرات وقت آمد که
ترک کنیم بجانب جناب نبوت مآب آمدند و صورت حال معروضه داشتند آیه آمد که وَلَا
تُكْرِهُوا و اکراه و اجبار مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر پلید
کاری إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا اکر خواهند تعفف و پرهیز کاری را و اکر نخواهند و ذکر
اراده تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه حال ممنوع و اوجه آنست که اکراه چون
متصور نیست مکر نزد تحصن پس ازین جهة تحصن شرط اکراه واقع شده پس میفرماید
که شما اکراه مکنید فتیات خود را بر بغاء لِتَبْتَغُوا تا فرا کیرند عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندکانی
دنیا را از کسب فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند
کنیزان خود را بزنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ پس از
اکراه کردن خواجه کان مر آنها را غَفُورٌ آمیزنده است کناه کنیزان مکره را رَحِيمٌ
مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مکر بر کردن اکراه کنندکان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق
که فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی احکام و حدود
که توضیح یافته درین سوره و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود
و احکام وَمَثَلًا و مثلی را مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ از امثال آنانکه کذشته
اند پیش از شما وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی را برای پرهیزکاران یعنی آن
چیزی که متعظ شوند متقیان و پند کیرند از آیات مذکوره و تخصیص متقیان جهة انتفاع
ایشان است بمواعظ و نصایح اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای نور آسمانها
و زمینهاست مفسران را در تفسیر این چند قولست یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدای راه

نمای

نمای بنده است اهل آسمانها و زمینها را بآنچه در و مصلحة دارین ایشان باشد بتوفیق و لطف
و معونت مانند نور که بآن بمقصد راه می برند یعنی همچنانکه روشنی در تاریکی شب و بر شناسای
راه برد مکلفان نیز بلطف و توفیق او سبحانه بطریق نجات راه یابند و این قول ابن عباس است
دوم آنکه خدا روشن سازنده سموات و ارضست و آفتاب و ماه و ستارکان و این از حسن
بصریست و ابی عالیه و ضحاک سیم آنکه بمعنی مزین است یعنی منورست بمعنی یعنی خدای
زینت دهنده آسمانهاست بفرشتکان و مزین سازنده زمین به پیغمبران و عالمان و این قول
ابی بن کعبست و از امیر المؤمنین علی ع مرویست که معنی آنست که حق تعالی نشر حق کرد در آسمانها
و زمین تا آنکه زمین با آسمان و مابینهما بنور حق روشن کشته اند و یا اهل آسمان و زمین را منور
ساخت تا بحق عارف شدند و این قول مؤید قول اولست و در انوار آورده که نور السموات در
تقدیر ذو النور السموات یعنی خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهل آنچه هرچه از اجزای عالم
در مناظره بلندی و در معاوضی پستی نوری دارد ذاتی و عرضی که همه از عطیه فضل
اوست و این بمعنی دوم است که مذکور شد و یا خدای روشنی بخش آینه دلهای سما و ارضست
بانوار معرفت و توحید کفته ای الله خلق السموات و الارض یعنی خدا آفریننده آسمان و زمین است
و صاحب تبیان کفته الله مدلول السموات و الارض یعنی خلق آسمان و زمین دالند بر وجوب
وجود و صفات کمال او چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دایره سپهر برین
و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او و وجود جمله اشیا
دلیل قدرت اوست مَثَلُ نُورِهِ صفت نوری که منسوب بدوست كَمِشْكَاةٍ
مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه پیخ بسته فِيهَا
مِصْبَاحٌ که دران چراغی افروخته است بغایت روشن و کویند که مشکوة انبوبه است که در
وسط قندیل باشد و بنابرین مصباح فتیله مشعله باشد در انبوبه ابی بن کعب و سعد بن
جبیر برانند که معنی آنست که صفت نور خدا یعنی محمد صلی الله که بآن مؤمنان را راه نموده و نزد
ابن عباس و حسن و زید ابن اسلم معنی آنست که مثل نور خدا که قرآنست در قلب مؤمن و بنابران
که نور محمدیست اضافه آن بذات احدیت جهة تعظیم آن حضرت است یعنی مثل محمد چون
مشکوة است که دران مصباح مستقبل الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ
در قندیلست از آبکینه که مصباح دران نورانی تر است و صافی تر و با دافع آن نمی شود
الزُّجَاجَةُ آن آبکینه از غایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ کویا ستاره
ایست بزرک دُرِّيٌّ درخشنده مانند زهره و مشتری که دفع ظلام می کنند از خود

یُوقَدُ آن چراغ که در آبگینه است افروخته شده در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت
با برکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن زیتون است در زمین مقدسه است که رسته و هفتاد پیغمبر
بران دعا برکت خوانده اند و از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و شجره زیتونه مبارکه لَا
شَرْقِيَّةٍ نه در جانب شرقست از معموره چون دریای چاین و خطا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف
غرب از معموره چون طرطوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال شام است
که زیتون اجود زیتون است و یا آنکه در شرق و غربست که آفتاب دران بران بعضی از اوقات
روز باشد که وقت شروقست و غروب بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بران می تابد مانند
زیتونی که بر قله کوه یا در صحرای واسع واقع است و بجهة آن ثمره آن پخته تر است و روغن آن
صافی تر و یا نه دایم در آفتاب که محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام ماند بلکه هم از
رعایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت سایه مخصوص و از حسن بصری
مرویست که اصل این شجره را از بهشت بدنیا آورده پس از اشجار این عالم نیست که وصفی شرقی
و غربی بران اطلاق توان کرد پس وصف زیت می نماید که بکثرت صفا و درخشندگی و میفرماید
که يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد به نفس خود
وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ و اگرچه نرسیده باشد بآن آتش یعنی از غایت صفا و درخشندگی
بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی
یعنی ضیاء زیت یا نور چراغ و لطافت زجاجه افزوده گشته در مشکات که ظابط
اشعه و جامع انوار است و بجهة آن نور چراغ بمرتبهٔ اعلی رسیده در اسرار التنزیل و کشف
الاسرار مذکور است که مراد باین نور ایمان است و هدایت که او سبحانه تشبیه کرده سینه
مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه به قندیل زجاجه در مشکات و ایمان و هدایت را
بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه
که از تاب آفتاب خوف و ضلال نوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض این کلمه بی آنکه بزبان
مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بزبان بران جاری شد و تصدیق جنان بآن بازگشت
نمود نور علی نور بظهور رسید و نیز در اسرار آورده که نور ایمان را به چراغ تشبیه کرد بجهة آنکه
در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامون آن خانه نگردد و هم چنین در هر دل که ایمان بود شیطان
بران راه نبود و دیگر چون که بچراغ اندرون خانه روشن می شود و از ضوء آن بر روزنهای حواس
می افتد و انوار ظلمات بر اعضا و جوارح بدید می آید سیمای مؤمن از دل او خبر میدهد
که سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ در مجمع البیان از محمد بن کعب نقل کرده که این مثلیست

که حق تعالی

که حق تعالی زده است برای مؤمنان مشکوة نفس اوست و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن
در قلب او و مستوقد و افروخته است از شجره مبارکه که کلمه طیبهٔ اخلاص است و این شجره همیشه در قلب
مؤمن سبز است و بانضارت و طراوت و محفوظ از آفات و حوادث شیطان و وساوس او هم
چنانکه شجره زیتون که در وسط ارض واقعست نه از حرارت آفتاب محترق و نه از سوره برودت
بژمرده و مؤمن بجهة این نور جامع چهار خصلت است اگر نعمت یابد شکر کند و اگر بلیه یابد صبر
کند و اگر حکم کند بعدل فرماید و اگر گوید راست گوید باشد نور علی نور باین معنی است که
کلام او نور است و عمل او نور است و مدخل او نور و مخرج او نور و مصیر او در قیامت بنور و از
حسن ابن زید نقلست که این نور مثل نور قرآنست در قلب مؤمن پس مصباح قرآنست
و زجاجه قلب مؤمن و مشکوة فم او شجره مبارکه شجره وحی يكاد زيتها يضيء یعنی نزدیک
است که حجج قرآن متضح شود و اگرچه خوانده نشود نور علی نور یعنی قرآن نوریست با سایر ادله که قبل
از وست پس مؤمن کسب نور قرآن کرده باشد با سایر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد اصول
دین است و تصدیق بجمیع کتب و رسل و یا نور نور معرفت الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه
دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمد صلی الله علیه و آله
که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه ناف عالم است و از فرا گرفتن عارف اسرار الهی از
تعلم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که این مثلیست از برای
نور محمد صلی الله علیه و آله پس مشکوة صدر آن حضرتست و زجاجه قلب او و مصباح او نبوتست که نه شرقیست
و نه غربی یعنی یهودی چه مشرق قبله ایشان است و نه غربی یعنی نصرانی چه مغرب قبله ایشان است
و مستوقد است این مصباح از شجره مبارکه یعنی شجره نبوت که آن ابراهیم خلیل است که جد آن
حضرت است نزدیکست که نور محمدی مبین شود از برای مردمان اگرچه بآن تکلم نه نمایند همچنانکه
زیت نزدیکست که روشن شود و اگرچه آتش بآن نرسیده و یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل
و مصباح محمد صلی الله همچنانکه در موضعی دیگر او را سراج خوانده که سراجاً منيراً و شجره مبارکه اشارت
بابراهیم است چه اکثر انبیا از صلب او بظهور آمده اند نزدیکست که محاسن و خلاص محمدی و محامد
خصال احمدی ظاهر گردد بمردمان قبل از آنکه وحی بوی فرود آید نور علی نور یعنی آن حضرت
پیغمبر است از نسل پیغمبر و نزد ضحاک مشکوة عبد المطلب است و زجاجه عبد الله و مصباح حضرتست
صلی الله که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه در وسط عالم است و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که فرمود مائیم مشکوة که در و مصباح است و مصباح محمد است صلی الله راه می نماید
خدا بولایت ما هر که دوست دار ماست و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود مراد بمشکوة

نور علمست در صدر محمد صلی الله و المصباح فی زجاجة صدر علی است علیه السلم که تعلیم داد او را علوم
و معارف و یوقد من شجرة مبارکة نور علم است لا شرقیة و لا غربیة باین معنی است که نه یهودیه
است و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار باین معنیست که نزدیک
است که عالمی از آل محمد متکلم شود بعلم پیش از انکه از و سوال کنند نور علی نور یعنی امام مؤید
بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد و هم چنین از آدم تا که قیامت قایم شود پس این گروه
اوصیا اند که حق سبحانه ایشانرا خلفای خود گردانیده در زمین خود و حجج خود ساخت بر خلقان
خود که در هیچ عصری زمین از ایشان خالی نیست تحقیق این جمله آنست که شجرهٔ مبارکه که دوحهٔ
مکی از حد تقوی و رضوان و غیره هدی و ایمان است و اصل این نبوتست و فرع آن امامت
و اغصان آن تنزیل و اوراق آن تاویل و خدم آن جبرئیل و میکائیل و باقی در وجوه این آیه
حواله بمنهج الصادقین است و الله الهادی و علیه عمادی کما قال الله یهدی الله راه می نماید
خدای لنوره بنور تاقب خود من یشاء هر کرا میخواهد از طالبان ایمان و رشاد و یضرب
الله الامثال و بیان میکند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان
می کند للناس برای مردمان تا زود دریابند و مقصود بر ایشان هویدا گردد و الله
بکل شیئ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات
علیم داناست ذراین وعد و وعید کسی را که مدبر نماید در آیهٔ مذکوره مر شخصی را که اعراض
کند از ان قوله تعالی فی بیوت متعلقست بمشکوة مذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا
مانند مشکوة مذکوره مر شخصی را که اعراض کند در خانها یا افروخته است چراغ در خانها
اذن الله دستوری داد خدای یعنی کرد ان ترفع آنکه بر داشته شود قدرت
آن بتعظیم یعنی بلند قدر و بزرگ مرتبه دهند و از جمله تعظیم قدر او تطهیر اتست
از نجاست معصیت و یا بر داشته شود دران آوازها بحق تعالی در حوایج و یذکر فیها
اسمه و یا دکرده شود دران خانها نام او را مراد مساجدات که از رفع مساکن و اشراف
اماکنست و در آنجا بذکر و تلاوت اشتغال باید کرد و از سخن دنیی مالایعنی احتراز باید نمود
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که مسجدها در زمین روشنی میدهند و میدرخشند
مر اهل آسمان را همچنانکه ستارگان که روشنی میدهند برای اهل زمین و گویند مراد به
بیوت عبارتست از چهار مسجد که بامر الهی متصدی عمارت پیغمبران بوده اند کعبهٔ معظمه
بسعی ابراهیم خلیل و مدد حضرت اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در
ایام خلافت داود علیه السلم بوده و اتمام آن بر دست سلیمان ع باتفاق افتاد و مسجد مدینه

و مسجد

و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت خاتم الانبیا بوده و نزد بعضی مراد بیوت انبیاست ثعلبی
که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایت کرده که روزی
رسول صلی الله علیه و آله این آیه میخواند مردی گفت یا رسول الله این خانهای معظم و
سراهای مکترم کدام است فرمود خانهای انبیا ابو درداء گفت یا رسول الله خانهٔ علی و فاطمه
از الجمله است فرمود نعم من افاضلها فرمود آری خانهٔ علی و فاطمه از فاضلترین آن
خانهاست و آیهٔ تطهیر مؤید اینست و از این روایت واضح و مبین شد تعظیم و تعمیم
علی ابن ابی طالب اجلال و اکرام و نزد خدا و رسول پس چگونه کسی قیاس او با سایر اصحاب
کند و او را در سلک ایشان در آورد و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل هر جزئیست
که متضمن ذکر او سبحانه باشد حتی مذاکره در علوم دینیه و مباحثه در احکام شرعیه یسبح
له تسبیح و تنزیه نموده می شود برای خدای از هر چه شایستهٔ ذات احدیت او نباشد و
و بروایت ابن عباس فرموده که هر تسبیح که در قرآن واقع است مراد نماز است مراد آنست
که نماز گذارده شود برای خدا فیها در ان بیوت بالغدو و الآصال بامداد و شبانگاه
یعنی در اوقات صبح و شام و حفص تسبح میخواند یعنی تسبیح و تنزیه می کنند در ان بیوت
رجال مردانی که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امراو لا تلهیهم مشغول
نمیسازد و باز نمی دارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از و سود
توقع دارند و لا بیع و نه فروختن آن یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان
مانع نمی شود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و بپای داشتن
نماز واجبه و مندوبه و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة مفروضه و مندوبه و
محققان گفته اند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیویست ایشان را از ذکر
مانع نمی شود و بطریق باقی اشتغال بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما
مرویست که اینها کسانیند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه نماز
شوند و اجر ایشان نزد خدای تعالی عظیم ترین اجرست یخافون ترسند ایشان با وجود
مبادرت بطاعة و استغراق و عبادت یوما تتقلب روزی که بگردد فیه القلوب
دران روز دلها از دریافتن یعنی از خوف وقوع آن متحیر و مدهوش می شوند و از دایرهٔ
عقل بیرون میروند و الابصار و بگردد دیدها از دیدن و یا باز ماندیا از طرف
می نگردد تا ببینند که نامهٔ او از کجا بدید می آید و این مردان که موصوف شدندی ترسند
لیجزیهم الله تا جزای دهد خدای ایشان را بسبب ترس احسن ما عملوا نیکوترین

جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوب وَيَزِيدَهُمْ و می افزاید
ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و افزونی خود چیزهای که وعده نداده باشد ایشان را
بر اعمال ایشان و در خاطر ایشان نگذشته باشد وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ و خدای روزی
میدهد در دین آن را که میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بدون حساب مراد فراخی روزیست که از روی
تفضّل کرامت فرماید و بدان حساب نکند و یا زیادتی روزی کرامت فرماید در عقبی
که بحیّز فهم شما در نیاید و بدانکه نزد بعضی از مفسّران مراد به تسبیح رجال مذکوره
در غدوّ و آصال صلوة یومیّه است زیرا که غدوّ وقت نماز صبح است و آصال جامع
ظهرین و عشائین سهل ساعدی از حضرت نبوی صلّی الله روایت کرده که هر کس بامداد
و شبانگاه بمسجد رود بقصد اینکه بفریضه اقدام نماید یا تعلیم گیرد از کسی یا کسی را
علم آموزد ثواب او ثواب مجاهدانی باشد که در راه خدای تعالی جهاد کنند و اخذ
غنیمت کنند و هر که نه از برای این کار رود چنان باشد که بنظاره کاهی رفته باشد
که آن را بیند و از هیچ نصیبی بر ندارد پس نمازگذارندگان بیند و از ایشان نصیبی حاصل
نکند و از زمرهٔ ایشان نباشد و ذاکران را بیند و در سلک ایشان نباشد و عالمان
و متعلّمان را بیند و داخل ایشان نباشد از حضرت رسالت صلّی الله مرویست که مسجدها را
مینههاست یعنی آنها را ملازمانی هستند که فرشتگان هم نشینان ایشانند اگر ایشان را
نیابند بطلب ایشان بشتابند و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته
باشند ایشان را یاری دهند و امام جعفر صادق عم فرموده که هر که بمسجد رود برای طاعت
پای بر هیچ تر و خشک نه نهند مگر که تسبیح کند برای او تا بهفتم زمین و حضرت فرموده
که هر که قرآن سخن او باشد و مسجد خانهٔ او حق تعالی خانه در بهشت از برای او بنا کند و نیز
فرمود که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است در غیر آن و در بیت المقدس هزار
نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز در مسجد قبیله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار برابر
دوازده نماز و نماز در خانه همان یک نماز است امّا قول آنانکه مراد به بیوت خانهٔ رسول است
و اهل بیت اطهار او هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر
صحیح آمده که حضرت شاه ولایت پناه علیه السّلم در شبانه روزی هزار رکعت نماز کردی غیر از
فرایض و نوافل مرتبه و همچنین امام زین العابدین علیه السّلم بکثرت صلوة اتفاق و ایتاء زکوة
مشهور و معروفست و وجه تسمیهٔ او بجهة زین العابدین اینست و مع ذالک خوف و خشیت
ایشان به نهایت غلبه بوده چنانکه ضریر ابن ضریره تیمی روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات الله

علیه را

علیه را در بعضی از مواقف دیدم که در حینی که شب پردهٔ ظلمت فرو گذاشته و ستارها روی
بمغرب نهاده یعنی در نیمهٔ شب آن حضرت را دیدم که در محراب استاده بود و محاسن مبارک خود را
بدست گرفته بر خود می پیچید همچون مار گزیده که در خود بپیچد و گریه می کرد مانند گریهٔ مغموم و
مکروب و مهموم و محزون از جهة ترس خدا و با دنیا خطاب می کرد که ای دنیا از من دور شو
که مرا بتو احتیاجی نیست و ترا سه طلاق کرده ایم و هرگز بتو رجوع و رغبت نکنم زیرا که
زندگانی تو کوتاه است و آرزوی تو اندک آه آه از قلّت زاد و دوری سفر و خوف راه و بزرگی
اهوال مواضع ورود و حق تعالی بیان خشیت اهل البیت علیهم السّلم بر سبیل حکایت بر این وجه
ذکر کرده که انّا نخاف من ربّنا یوما عبوسا قمطریرا و بعد از ذکر صفات حمیدهٔ اهل
ایمان به بیان حالات کفّار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه پوشیدند حق را که دین
اسلام است و بدان نگرویدند أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بحسب ظاهر نیکو نماید چون صلهٔ
رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ همچو سرابیست
بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بزمین مستوی افتد لمعات آن
درخشنده در نظر آید چون آب موج زننده پس گمان برده شود که آن آبیست که بر زمین جاری
شود و قیعه و قاع بمعنی زمین مستوی و هموار است حاصل که چون صحت اعمال و ترتب ثواب
بران فروع ایمان است و آن از کفّار مسلوبست پس اعمال که اعتقاد ایشان برانست که بدان
ثواب خواهند یافت مانند سرابیست يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ که پندارد آن را تشنه مَاءً
آبی صاف پس روی بوی آرد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا نیابد آن مظنون و مقصود خود را چیزی یعنی آب را هیچ نیابد و نه
بیند وَوَجَدَ اللَّهَ و یابد خدای را عِنْدَهُ نزدیک کردار خود حساب کنند یا بد عذاب
خدای را نزدیک عملهای خود فَوَفَّاهُ پس تمام بدهد خدای او را حِسَابَهُ جزای کردار
او را بر وجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدای را موافق کردار خود بینند
وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای زود حساب کند همه را بیک دفعه حساب کند و او را
از حساب بعضی باز ندارد و تشنه بجهة تشبیه کافراست که او در شده است نا امیدی نزد
حاجت خود یعنی همچنانکه که تشنه جگر سراب را از دور بیند بپندارد که آبست و چون نزدیک
او آید و آب را نیابد نا امید شده عطش او بیفزاید کافر چون از امید بیاداش عمل خود مایوس
شود نومیدی و حسرت او بیفزاید از امیر المؤمنین علی عم پرسیدند که چگونه حق تعالی در
یک حال حساب کند فرمود همچنانکه در یک حالت همه را روزی میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر

میکند برای کفار و میفرماید که اَوْ کَظُلُمَاتٍ یا کردار کفار همچون تاریکهای متراکم است فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ در دریای عمیق بسیار آب که کنارهٔ آن دیده نشود دمبدم یَغْشَاهُ مَوْجٌ می پوشد آن دریا را موجی مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالای آن موج موجی دیگر مِنْ فَوْقِهِ از زبر موجی ثانی سَحَابٌ ابر که روشنی ستارگان را بپوشد ظُلُمَاتٌ این تاریکهاست بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بر بالای بعضی دیگر متراکم شده یعنی ظلمت دریا و ظلمت ثانی موج و ظلمت ابر اِذَا اَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَرَاهَا چون بیرون آرد کسی که در میان ظلمات مذکوره باشد دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم نزدیک نباشد که ببیند آن را چه جای آنکه از شان او باشد که آن را ببیند یعنی دست را نه بیند و نزدیک باین نیز نباشد که ببیند وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوْرًا و هر کرا نکردانید خدای مراورا روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق از و باز کرفت بجهة عناد و جحود و استکبار او با وجود ظهور آیات داله بر هدایت فَمَا لَهُ مِنْ نُوْرٍ پس نیست مراورا هیچ نوری بر خلاف کسی که توفیق بایمان و هدایت و بدرجهٔ رفیع نور علی نور رسیده باشد بجهة آنکه همیشه طالب حق بود و پیوسته جویای هدایت خلاصهٔ تمثیل ثانی آنست که ظلمات اعمال تیره کافران است و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و شراب مهر تخلیه و خذلان بران از ابی عبدالله علیه السلم مرویست که کافر متقلب است در پنج ظلمت کردار و کفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او بروز قیامت بظلمت که دوزخ است بر عکس مؤمن که او را نور علی نور است نکته مؤمنان از تیرکی دور آمدند ؛ لاجرم نور علی نور آمدند ؛ کافر تاریک دل را مکر تست ؛ حال کارش ظلمت اندر ظلمتست ؛ ابن بابویه قمی روایت کند که از رسول صلی الله پرسیدند که امت تو در قیامت بر صراط چون کذرند فرمود امت من بر صراط بنور علی نور کذرند و علی بر صراط بنور من و من بنور خدای پس نور امت من از علی است و نور علی از من و نور من از خدای و هر که بما تولا نکند این نور او را نباشد پس این آیه تلاوت فرمود وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوْرًا فَمَا لَهُ مِنْ نُوْرٍ اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانسته دانشی که مشابه مشاهده باشد در یقین بوحی یا باستدلال اَنَّ اللهَ یُسَبِّحُ لَهُ آنکه خدای تسبیح می کند مراورا و بپاکی یاد می کند بمقال یا دلالت حال از هر نقص و عیب که آن اتحاد و ولد و زن و فرزند و شریکست و افعال قبیحه و اعمال شنیعه مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست از ملائکه و جن و انس بزبان مقال و غیر ایشان از مصنوعات بزبان حال وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ و نیز تسبیح می کویند مراورا

مرغان در حالتی که بالها کشاده اند در هوا صف کشیده و تخصیص طیر جهة زنجیر آیتست که در طیور است از صنع ظاهر و دلیلهاست هرچه اجرام ثقلیه را که بطبعهای بلند بمرکز زمین قدرت و قوت داده در هوا و الهام بسط جنحه ارزانی فرموده و بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح قبض و بسط نیز هست پس دران برهانیست روشن بر کمال قدرت صانع و لطف تدبیر او کُلٌّ هر یک از اهل آسمان و زمین قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعای خود را وَتَسْبِیْحَهُ و تنزیه خود را که بچه طریق آن را باید خواند و تنزیه باید کرد و با خدا دانند نماز و نیاز و تسبیح هم را بالاختیار یا بالطبع وَاللهُ عَلِیْمٌ و خدا داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ بآنچه می کنند از هم طاعت و عبادت و از مجاهد نقل است که صلوة مر انسان راست و تسبیح مر هر شئی راست و دور نمی نماید که خدای تعالی طریق دعا و تسبیح خود را الهام طیور نموده باشد همچنانکه سایر علوم دقیقه را در اسباب معیشت که نزدیکست که عقلا بآن مهتدی نشوند وَلِلّٰهِ و مر خدا راست مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق همه آنها اوست سبحانه و تعالی و تقدس است وَاِلَی اللهِ الْمَصِیْرُ و بسوی خداست بازکشت همه در روز معاد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ آیا نمی بینی که خدای یُزْجِیْ سَحَابًا میراند ابر را و بر می انکیزد و قطعه قطعه آن را از اطراف عالم ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ پس تالیف می کند در میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی را بر بعضی ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکَامًا پس می کرداند آن را متراکم و در هم رفته و در هم بسته فَتَرَی الْوَدْقَ پس می بینی باران را یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان او وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو می فرستد از ابر که بر بلندی واقعست مِنْ جِبَالٍ فِیْهَا از کوههای که درویست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مانندست بکوهها در رفعت و عظمت مِنْ بَرَدٍ از تکرک این بیان جبالست یعنی از تکرک که دران ابر است و کویند مراد بسما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تکرک چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان تکرک نازل می کرداند و دلیلی عقلی قایم نشد بر منع آن و اما مشهور آنست که چون بخار متصاعد شود و بطبقهٔ بارده رسید که در جو هواست برودت آن را مجتمع ساخته ابر کردانید و این هنکام اکر برودت اشتداد ندارد باران متقاطر میشود و ریزان می کردد و اکر بر صفت اشتداد است و قبل از اجتماع اجزای بخاریه برودت بآن رسید برف می شود و اکر نه تکرک و همه مستندست باراده حکیم تعالی جلت قدرته و عظمته فَیُصِیْبُ بِهِ پس میرساند آن تکرک را بر سبیل عذاب مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد یا زرع و ثمرهٔ آن کس هلاک میکند و ضایع سازد وَیَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشَاءُ و میکرداند آن را از هر که میخواهد

یعنی آن را از مزارع و اشجار آن باز میدارد تا بسلامت می ماند یَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ
نزدیکست که روشنی برق آن یَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدها را از غایت روشنی و شدت
درخشندگی و این قوی ترین دلیلست بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آبدار بیرون
می آرد یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ می گرداند خدای شب و روز را برفتن و آمدن از
پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادت یکی دیگر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در آنچه مذکور شد که
لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری و دلالتیست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را
یعنی دران دلالت ظاهرست بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ مشیت او و منزه
او چه حاجت مر کسی را که به بصیرت خود رجوع کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست
که حق تعالی میفرماید که فرزند بنی آدم مرا میرنجاند و روزگار را دشنام میدهد و از غایت
جهل نمی داند که حوادث روزگار از منست و روز و شب را من گردش میدهم وَاللَّهُ خَلَقَ
و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبندهٔ را که در زمین است مِنْ مَاءٍ از آب که جزء مادهٔ
اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیبست چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق
نیستند و در تبیان از ابن عیسی نقل کرده که حق تعالی در مبدء آفرینش جوهری بیافرید و
بنظر هیبت دران نگریست بگداخت و آب گشت بعضی آن را با آتش تغلب فرمود و از آن جن بیافرید
پس برخی را تغلب کرد با باد و از آن ملائکه را مخلوق ساخت پس تغلب نمود مقداری را بخاک
و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین جنبندگان
مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ میرود بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ و بعضی
دیگر از دواب مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ است که میرود بر دو پای چون آدمی و مرغ وَ
مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و برخی از ایشان هست که میرود عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار قوایم یعنی بر دو
دست و دو پای چون وحش و نعم و سبع و مانند آن چیزهای که از اربع متجاوز است
دخل است درین چه اعتماد او در وقت مشی بر اربع است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می آفریند
خدای آنچه میخواهد از آنچه یاد کرده شد و از آنچه ذکر فرموده از بسیط و مرکب بر اختلاف
صور و اعضا و هیأت و حرکات و قوی با وجود اتحاد عنصر بر وفق مقتضای مشیت إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست پس هر چه خواهد آفریند
و اختلاف حیوانات با اتحاد اصل دلالتی تمام دارد بر آنکه او سبحانه خالق و قادر است و عالم و حکیم
لَقَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کردنده و هویدا و حقایق
اشیا را با نواع دلایل وَاللَّهُ يَهْدِي و خدا راه می نماید بر وجه توفیق و لطف مَنْ يَشَاءُ هر کرا

میخواهد

میخواهد بسبب تفکر و تدبر دران إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست و درست که دین اسلام است که موصلست
بحق و رسیدن به بهشت آورده اند که میان بشیر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را
بحکم محمد صلی الله علیه و آله بریم منافق گفت این مواقعه را بر کعب اشرف عرض می کنیم وَيَقُولُونَ و می
گویند منافقان آمَنَّا بِاللَّهِ گرویده ایم بخدا وَبِالرَّسُولِ و بفرستادهٔ او وَأَطَعْنَا و فرمان
برداری کرده ایم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس بر می گردند گروهی از ایشان و امتناع
می کنند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار کردن بایمان و اطاعت وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
و نیستند آن گروه گرویدگان مخلص و ثابت بر ایمان یعنی همه ایشان اگر چه بلسان معترفند بایمان
لیکن بقلوب نگرویده اند و تصدیق نکرده اند و از ابو جعفر علیه السلام و ابو القاسم بلخی مرویست
که میان امیر المؤمنین علی علیه السلام و عثمان بن عفان مجادله واقع شد در باب زمینی که از آن حضرت
خریده بود و دران سنگ بسیار بود خواست که آن را بعیب رد کند امیر المؤمنین ع گفت نزد رسول
رویم و هر چه حضرت رسول حکم کند عمل نمایم حکم بن عاص بعثمان گفت اگر نزد رسول روی او حکم برای علی
خواهد کرد که عم زادهٔ اوست نه برای تو حق تعالی این آیه فرستاد و گویند این مخاصمه میان مغیرة بن
وایل و امیر المؤمنین علیه السلام در آب و زمین که از و خریده بود و آن حضرت چندانچه خواست که او را
نزد رسول برد میسر نشد و می گفت محمد مرا دشمن دارد و میترسم که درین باب مرا ستمی کند
حق تعالی این آیه فرستاد که اقرار برسول و فرمان برداری او می کنند و از حکم رسول سر می پیچند و در
وی می تابند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بکتاب خدا و بحکم رسول
او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن هنگام گروهی از
ایشان که بشیر است یا عثمان یا حکم یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از محکمهٔ علیهٔ نبویه و
کراهت دارندگان از آن وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی اگر
حکم برای ایشان بوده باشد نه بر ایشان يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ
در حالتی که فرمان برندگان و انقیاد کنندگانند یعنی اگر دانند که از برای ایشان حکم واقع
خواهد شد فرمان برندگانند و برغبت تمام آیندگان بمحکمهٔ علیهٔ نبویه و اگر معلوم کنند که بر
ایشان خواهد بود سر باز زنند و قبول آمدن نکنند پس بر سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید
که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم و این
مثل آنست که یکی از انها بجاهلی گوید که همانا تو جاهلی و ترا علمی نیست در این کار با آنکه جزم
داند که جاهل است تا جهل برو ثابت کند پس اینجا نیز ثابت بجهت تقریر کفر ایشان فرموده
که أفی قلوبهم مرض أَمِ ارْتَابُوا آیا در شک افتاده اند در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و از و تهمت

دین اند و بجهة آن اعتقاد و اعتماد و وثوق قول و فعل در ایشان نمانده أَمْ يَخَافُونَ یا آنکه
میترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ آنکه حیف کند خدا در نزول حکمی و جور نماید بآن عَلَيْهِمْ بر ایشان وَ
رَسُولُهُ و میل کند رسول او در حکومت از حق بباطل و از عدل بظلم بَلْ نه چنان است که پیغمبر خدا
محل تهمت باشد یا خدا و رسول او ستم کنند بر کسی بلکه أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان
ستمکاران بر خصوم خود یا بر نفسهای خود یا با و امتناع از حکم خدا و رسول إِنَّمَا كَانَ
جز این نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان بخدا و رسول إِذَا دُعُوا چون خوانده
شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ و پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان
بوقت مخاصمه أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا آنکه شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر
ترا و اگر چه حکم بر ما باشد نه برای ما وَأُولَئِكَ و آن گروه مؤمنان حقیقی که قایل این قولند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسندگان بدرجات
خدای ربانی و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد باین آیه حضرت امیر المؤمنین است وَمَنْ
يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدا را در فرایض و احکام وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در
هر چه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ
ایشانند رستگاران و فوز یافتگان بنعیم مقیم و در کشاف آورده که یکی از ملوک از
علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود ایشان باین
اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی مقدور نیست
مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت کرد گرویدگان را و ایشان انکار آن کرده بجهة رفع
تهمت خود سوگند بغلاظ و شداد خوردند که اگر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل و
اموال خود ما انقیاد امر تو نموده همه دیار و اموال خود را گذاشته و قرار بر فرار اختیار
کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند منافقان
بخدا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود یعنی بغلاظ و شداد تمام سوگند یاد
کردند که در طریق فرمان برداری چنان ثابت قدمند که بلا شبهه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمائی
ایشان را به بیرون از دیار و اموال خود و همه آن را واگذاشتن لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون
آیند و لحظهٔ توقف نکنند قُلْ بگو ای محمد صلی الله بایشان لَا تُقْسِمُوا سوگند مخورید
بدروغ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته و دانسته
شده باخلاص و صدق نیت که اصلا آمیخته نباشد بشک و ریب مانند فرمان برداری

مؤمنان

مؤمنان حقیقی مخلص که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوگند بدروغ بر اطاعت از روی نفاق
که قلوب بر خلاف افواه باشد چه منکر است و ناروا شرعا و عقلا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی
که خدا آگاه است و دانا بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از نفاق و غیر آن پس هیچ چیز از ضمایر
شما بر او پوشیده و پنهان نیست پس ایشان را باطاعت حسنه میفرماید که قُلْ بگو ای محمد صلی الله
بایشان که أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را باخلاص تمام وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید
رسول او را بصفای دل فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان فَإِنَّمَا
عَلَيْهِ پس جز این نیست که بر پیغمبر است مَا حُمِّلَ آنچه حمل کرده شده است از تبلیغ احکام
وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال پس
اعراض از حکم او ضرری باو نمی رساند بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که
بر وست از عهدهٔ آن بیرون آمده که تبلیغ رسالتست وَإِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید
رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاح است و رسیدن بجنت وَمَا
عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر پیغمبر فرستاده شده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
آشکارا مقرون بمعجزات و یا دعوی که روشن کنندهٔ آن چیزیست که بآن مکلفند و پیغمبر
ادای آن کرده و آن چیز بر شماست باقی مانده پس اگر ادای آن کنید و بآن قیام نمائید ثواب
آن مر شماراست و اگر اعراض کنید عقاب آن بر شماست از ابی بن کعب مرویست که فقرای مهاجرین
بعد از هجرت در مدینه بمنازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب
بودند بر محاربهٔ ایشان اتفاق کردند شب و روز پیغامهای تهدید آمیز می فرستادند و سخنان
فتنه انگیز میگفتند مهاجر اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس گذرانیدندی
روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود در ایمن و مطمئن ببینیم و بفراغت بنشینیم
که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داد خدا آنان را که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه البته ایشان خلیفه گرداند فِي
الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه گردانیده شده اند
و حفص استخلف بفعل معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آن را که بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد بعد از هلاکت
جبابره تا نصرت کردند در آن چنانکه تصرف ملوک در ممالک خود و در اندک زمانی خدای
تعالی بوعده مؤمنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی فرمود
و اید که جمیع اطراف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزهٔ تصرف ملازمان

شدت شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی درآید وَلَیُمَکِّنَنَّ و هرآینه متمکن و
ساکن سازد و با قوت گرداند لَهُمْ برای مؤمنان صالح دِینَهُمُ دین ایشان را الَّذِی ارْتَضَىٰ لَهُمْ
آن دینی که برگزیده و پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد آنست که دین اسلام را بر
همه ادیان غالب گرداند وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ و هرآینه بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ
از پس ترس ایشان از شر دشمنان أَمْنًا ایمنی از ایشان یَعْبُدُونَنِی درحالتی که حق تعالی
این وعده استخلاف داد اهل ایمان را که بپرستید مرا لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا
شریک ایشان نزنند بمن چیزی را یعنی خلافت و حکومت و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد
وَمَنْ کَفَرَ و هر که بکفران ورزد درین نعمت بَعْدَ ذَٰلِکَ بعد ازین وعده یعنی
پس از راست شدن آن فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه مرتد یا کافر نعمت هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشانند فاسقان یعنی کاملان در فسق بجهة مرتد شدن بعد از وضوح این آیات یا کفران
ورزیدن با این نعمت عظیمه بدانکه علما را اختلافست در آیه مذکوره بعضی برانند که وارد
است در اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و نزد جمعی دیگر عامست در جمیع امت محمد صلی الله
و این قول ابن عباس است و مجاهد و از اهل البیت صلوات الله علیه و علیهم اجمعین منقول
است که این آیه در حق آل پیغمبر ورود یافته و عیاشی باسناد خود از علی بن الحسین ابن علی
علیهما السلم آورده که آیه تلاوت نمود و فرمود بخدا سوگند که ایشان شیعیان ما اند که اهل بیتم
چون حضرت ائمه
و حق تعالی ایشان را این انعام فرماید بر دست ما که مهدی این امتست و این کس شخصیست
که حضرت رسالت پناه فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هرآینه حق تعالی آن روز را دراز
گرداند تا ولایت و حکومت کند مردی از عترت من که اسم او اسم من باشد و کنیت او
کنیت من پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ستم و مثل
این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلم منقول است پس بنا برین روایت صحیحه مراد به
الذین امنوا و عملوا الصالحات پیغمبر است و اهل بیت اطهار علیهما الصلوات الله الملک
الجبار جابر بن عبد الله روایت کرده که چون آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسول را
می شناسیم و اطاعت ایشان میکنیم و اولی الامر کدام اند که خدا اطاعت ایشان را با طاعت
خود و تو مقرون ساخته فرمود ای جابر اولی الامر خلفای منند و ائمه مسلمانان از پس من
اولین ایشان علی ابن ابی طالب است بعد از ان امام حسن و بعد از ان امام حسین و بعد از ان علی
بن الحسین از عقب آن محمد بن علی که در توریت معروفست بباقر و تو او را دریابی ای جابر چون او را

به بینی

به بینی سلام من بوی رسان و بعد از ان امام صادق جعفر ابن محمد و آنگه موسی بن جعفر پس علی ابن موسی
آنگاه محمد ابن علی و بعد از ان علی بن محمد و از عقب او حسن بن علی و بعد از وی پسر حسن عسکری
که هم نام منست و هم کنیت من حق تعالی مشارق و مغارب زمین را بدست وی بگشاید و او از شیعه
خود غایب گردد و غیبتی طویل کند بسبب طول آن مردمان بر امامت او و ثبوت نور زند و اعتقاد
نکنند مگر آن کس که خدای دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر روایت کند که من گفتم
یا رسول الله در غیبت او شیعه او را با او انتفاع باشد فرمود بآن خدای که مرا به نبوت فرستاده
که ایشان بنور او مستقر باشند و بولایت آن منتفع و اگرچه در غیبت باشد همچنانکه بآفتاب
منتفع می شوند و اگرچه ابر او را پوشیده باشد بعد از ان گفت ای جابر این از مکنون سر
خداست و از مخزون علم او پس ایشان را بپوشان الا از اهلش جابر گفت چون مدت مدید ازین
بگذشت و من منتظر این وعده بودم تا یکروز نزد امام زین العابدین ابن الحسین ع رفتم
و او با من حدیث می کرد نگاه کردم محمد ابن علی از حجره زنان بیرون آمد و بر سر دو گیسو
داشت چون نیک در وی نگریستم پهلوهای من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد زیرا
که علاماتی که بمن رسول صلی الله گفته بود در وی مشاهده کردم گفتم یا غلام اقبل روی بمن آورد روی
بمن کرد گفتم ادبر برگردید گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبة گفتم بخدای کعبه که این
خصایل رسول خداست پس وی را گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پدرت گفت زین العابدین ع
گفتم همانا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول خدای بمن رسان گفتم رسول صلی الله علیه و آله
مرا بشارت داد که تو چندان بمانی که او را دریابی و فرمود که چون وی را دریابی سلام من
بوی رسان اکنون یا محمد بن علی رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله ما دامت
السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلم جابر گفت من بعد از ان نزد او آمد و شد
کردمی و از مسایل حرام و حلال و شرایع و احکام پرسیدن آموختمی یکروز از من
مسئله پرسید گفتم و الله لا دخلت فی نهی رسول الله بخدا که من دخل نشوم در
آنچه رسول خدا مرا از ان نهی کرد چه مرا خبر داد که اهل بیت من حلیم ترین مردمانند چون
خرد باشند و عالمترین ایشان چون بزرگ باشند ایشان را میاموزید که ایشان عالمتر
از شما باشند گفت صدق جدی رسول الله بخدا که من درین مسئله از تو عالمترم در کودکی
علوم و حکمت را بمن داده اند و این از فضل خدا وندا است و رحمت او از برای ما که اهل
بیتیم وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ و بگو ای محمد به بندگان که بپای دارید نماز مفروضه را
وَآتُوا الزَّکَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید

رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید بعد از آن در بیان عجز
کفار در دفع عذاب میفرماید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند
بخدا و رسول مُعْجِزِینَ عاجز کنندگان مر خدای را در دفع عذاب او از خود فِی الْأَرْضِ
در زمین و صحراها وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِیرُ
و هر آینه بد بازگشتیست آتش مر ایشان را از حیثیت شدت الام از مقاتل مرویست که اسمای
بنت ابی مرشد را غلامی بود و وقتی بخانه در آمد و اسما بر حالتی بود که نخواست غلام او را چنان بیند
پس از آمدن آن کراهت یافته برسول خدا معروض داشت که این غلام و خدمتکاران ما در سرا می آیند
در اوقاتی که ما را از آن کراهتست این آیه آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از
مردان و زنان لِیَسْتَأْذِنْکُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِینَ مَلَکَتْ
أَیْمَانُکُمْ آنانکه مالک ایشان است دستهای شما یعنی بندگان ذکور فقط و یا ذکور و اناث
نیز بعضی وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز که نرسیده اند بحد احتلام مِنْکُمْ از شما
یعنی کودکان آزاد نیز باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ سه نوبت در هر شبانه روزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که
آدمی از خواب برمیخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت در پوشد وَحِینَ
تَضَعُونَ و یکبار که می نهید ثِیَابَکُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ از
وقت نیمروز برای قیلوله و استراحت وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار دیگر
پس از نماز خفتن که وقت برهنه شدنست از جامه و در آمدن در خوابگاه ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ
لَکُمْ این سه وقت عورتست مر شما را چه درین سه وقت که تبدیل جامه بجامهٔ دیگر میکنند
عورتهای شما در آن ظاهر می گردد لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ و نه بر بندگان
و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی در ترک اذن طلبیدن بَعْدَهُنَّ پس ازین
سه وقت طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ طواف کنندگان بر شما بَعْضُکُمْ عَلَى بَعْضٍ
بعضی از شما طواف کنندگان بر بعضی یعنی بندگان بر خواجگان پس مرخّصند در غیر این
سه وقت در ترک اذن بجهت کثرت مدخله و مخالطت شما با یکدیگر و عدم مظنهٔ کشف
عورت در این سه وقت کَذَلِکَ مانند این تبیین و روشن گردانیدن یُبَیِّنُ اللَّهُ
لَکُمُ الْآیَاتِ روشن می سازد و بیان می کند خدا برای شما دلایل حق و احکام
شرع وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصالح بندگان حَکِیمٌ حکم کننده
بر غایت مراسم آداب بر وجه حکمت و بدانکه امر باستیذان درین آیه نسبت بالغین

تکلیفات

تکلیف است و نسبت باطفال تمیزی و در اینکه کنیزان درین امر داخل باشند یا نه خلافست نزد بعضی
داخلند و ذکر ذکور بجهت تغلیبست و نزد بعضی مامور نیستند و این قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما مرویست و نزد بعضی این آیه منسوخست و نزد جمعی محکم و صحیح قول ثانیست ابن جبیر
را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ آیه سخن میگویند گفت بخدا سوگند که منسوخ نیست اما مردم
درین تهاون می کنند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ و چون برسند طفلان از
شما یعنی طفلان آزاد بخواب دیدن یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن
ترین دلیل است بر بلوغ فَلْیَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات
از شما کَمَا اسْتَأْذَنَ همچنانکه دستوری می طلبند الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بالغ شدند
پیش از ایشان یعنی ایشان نیز سایر مردان بالغ دارند در دستوری خواستن پس باید که بالغ استیذان
کند در همه اوقات و طفل و مملوک اذن طلبند در اوقات ثلاثهٔ مذکوره کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ
همچنین مبین و روشن گردانید خدای لَکُمْ آیَاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَاللَّهُ عَلِیمٌ
و خدای داناست باحوال شما حَکِیمٌ حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام شریعت وَ
الْقَوَاعِدُ و آنانکه نشستگانند مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی از زنان آنچنان زنانی که لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا
امید ندارند نکاح خود را یعنی ناامیدند از آنکه کسی آنها را بعقد و نکاح در آورد بجهت کمال پیری
فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ آنکه
بنهند جامهای خود را چون چادر و سرانداز که بر بالای مقنعه می پوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ
بِزِینَةٍ در حالتی که به تکلیف ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از
نهادن چادر اظهار زینت نباشد یا اظهار مواضع آن از سر و گردن و گوش و موی و امثال
آن بلکه ایشان را از آن تخفیف باشد وَأَنْ یَسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند و وضع
چادر نکنند بلکه خود را بآن بپوشند خَیْرٌ لَهُنَّ بهتر است مر ایشان را بجهت آنکه از تهمت دورتر
است وَاللَّهُ سَمِیعٌ و خدای شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِیمٌ دانا بمقصود ایشان
از ابن عباس مرویست که در ایام تندرستی صحابه با اعمی و اعرج و مریض طعام نخوردندی و گفتندی
ما جیّد طعامی را می بینیم و میخوریم و اعمی آن را نمی بیند تا بخورند و لنگان را قدرت بر نشستن
نیست تا بفراغت طعام خورند و مریض قدرت تمام بر اکل ندارد و از سعید بن مسیب و زهری منقول
است که بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار را بدست صاحب عاهات و مریض
دادندی تا بوقت حاجت طعام ایشان تناول کنند و اینها بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز
کردندی و مجاهد گفته که اگر کسی یکی ازین جماعت را بمانی که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قریبهٔ وی

حکم

ترتیب کرده بودندی دعوت کردی اجابت کردندی حق تعالی این آیه فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ
نیست بر نابینا بزه و گناهی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ وبالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ
حَرَجٌ و نه بر مریض اثمی وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما وزری أَنْ تَأْكُلُوا
از انکه بخورید شما و اهل ابتلا و اعمی مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعامهای خانهای خود که اهل و عیال شما
در انند و خانهای فرزندان نیز دران داخل است بحکم خبر صحیح انت ومالك لابيه و ان
اطيب ما ياكل المرء من كسبه و ان ولده من كسبه یعنی تو و آنچه داری مر پدر تراست
بدرستی که پاکیزه ترین آنچه میخورد مرد خود از کسب اوست و پسر از کسب اوست و لهذا میان والد
و ولد ربا مرتفع است پس بجهت این در این آیه ذکر بیوت اولاد نشده أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ
یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ
یا خانهای برادران آبای خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران پدران خود أَوْ
بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران امهات خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای
خواهران مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای که مالک شدید شما خزاین
آن را از نقود و امتعه این خطاب با وکیلان و اولیا و خازنانست و گویند مراد خانهای بندگان
است و اصح قول این آنست که غیر از خانه عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست یا
صریحا یا بقرینه پس رضای صاحب شرط اباحت اکل باشد در اقسام مذکوره درین قسم نیز که
أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود و شبهه نیست در انکه صدیق حقیقی خوش
حال می گردد از انکه صاحب وی از خانه او طعام خورد چنانکه آورده اند که فتح موصلی بدر
خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او را از کنیز طلبید و دو درم برداشت و باقی را
بکنیز داد خواجه چون باز آمد و چون صورت واقعه از کنیز بشنید لشکرانه آن خوشحالی کنیز را
آزاد کرد و بنواخت و در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که از مال خودت
بمن عطا کن و او در جواب گوید که چند میخواهی دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در
میان آورد و از کمیت آن نپرسد چند و چون را بگذارد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی
آورده اند که بنی لیث بن عمرو که از قبیله کنانه بود ند تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و
از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی
آنگاه چیز خوردندی و نیز بعضی از انصار مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام
نخوردندی و گفته اند جماعتی اجتماع بر طعام بپرهیز نمودندی و ابن عباس فرموده که

توانکران با درویشان طعام نخوردندی این آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی
أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا در حالتی که با هم مجتمع باشید أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده
و متفرق و تنها از یکدیگر فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بخانهای که از بیوت مذکوره
باشد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد و اصح عموم بیوتست فَسَلِّمُوا پس سلام کنید
عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای خود یعنی بر هم دینان خود که بمنزله نفسهای شما اند که المؤمن
كنفس واحدة و یا بر اهل خود که از شما یند در دین و قرابت و ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانه خالی بود بگوید
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مراد سلام کردن
مراد است بر اهل بیت خود وقتی که در آید در خانه بعد از ان اهل خانه وی رد سلام کنند بر او پس این
سلام شماست بر نفسهای خود بر هر تقدیر که کنید تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای
یعنی ثابت با مر او و مشروع از نزد او مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت و گویند وصف سلام
به برکت است بجهة انکه آن غرس محبت می کند در قلوب و موجب حسن خلقت و مشعر با من از شر
ملاقی و یا برکت آن از حیثیت آنست که متضمن دعاست بسلامتی از آفات دنیا و آخرت طَيِّبَةً
پاکیزه و خوش که نفس مستمع بآن خوشحال گردد و یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از ابن مسعود
روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سلام نامیست از نامهای خدای تعالی پس فاش کردنید
آن را در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی گذرد و گوید و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب او
دهند بر ایشان مزیت داشته باشند و اگر ایشان جواب ندهند آنانکه از ایشان بهتر و پاکیزه تر
و فاضل ترند یعنی فرشتگان جواب دهند و در خبر آمده است که در میان سلام کننده و جواب دهنده
صد جزء ثواب است نود و نه آن را باشد که سلام کند و یکی آن را که جواب دهد برای انکه او ابتدا
بسلام کرده و باعث این شده که کسی فعل خیری از وصادر شود آن جواب سلام است انس بن
مالک روایت کرده که روزی آب بر دست مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میریختم پیغمبر مرا
گفت ای انس ترا سه خصلت تعلیم کنم تا بآن نفع گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود که هر کرا بینی از
امت سلام کن تا عمرت دراز شود و چون در خانه خود در آئی بر اهل بیت خود سلام کن تا برکت
خانه ات بسیار شود و نماز شب کن که آن شعار صلحا و ابرار است كَذَلِكَ همچنانکه بیان سلام فرمود
يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می کند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکم خود را لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ شاید که تعقل کنید در معالم دین خود و حق و صواب دریابید و شبهه نیست که درین
که امر بسلام در آیت مذکوره بر سبیل ندبست نه وجوب باجماع امامیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این
نیست که مؤمنان الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستاده او

از ضمیم قلب وَإِذَا كَانُوا وچون باشند مَعَهُ با رسول خدای عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ برکاری
جمع آرنده یعنی مهمی که شریعت مطهره امر جمع شده باشد دران چون روزهای جمعه
وعید ودر مشاورات ودر نماز استسقا وغیر آن لَمْ يَذْهَبُوا نروند از ترس رسول حَتَّىٰ
يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتی که دستوری طلبند از رو واو تشریف ارزانی فرماید چون
این مصدق صحت ایمانست وممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق فرار است
از صحبت آن خلاصه ابرار و بجهة عز ... م کناه از مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله بدون اذن او
که اعاده این کلام فرمود بر اصلوب ابلغ برای تاکید وفرمود که إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ
بدرستی که آنانکه دستوری می طلبند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه آنانند که از روی
صدق تمام يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ کرویدند بخدا ورسول او وازابو حمزه روایت است
که مراد با مر جامع روز جمعه است که چون رسالت پناهی بر منبر شدی وهر دیرا مهمی پیش آمدی
از تجدید وضو وقضای حوایج ومرضی از مسجد بیرون نشدی تا آنکه در برابر حضرت آمدی و
باجازت آن حضرت دستوری خواستی ورسول او را دستوری دادی وبجهة شدت مبالغه
وتضییق امر در اذن دادن فرمود که فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این
مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای بعضی از انجاح از کارهای خود فَأْذَنْ پس
دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ هر کرا خواهی از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح
دارند نه عذر مطلق فَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ وبا وجود طلب اجازت آمرزش طلب برای
ایشان از خدا چه تقدم امور دنیی بر مهم دین اگرچه تعذر باشد کویا خالی از خللی نیست
ودر مظنه اینست که بخروج آثم باشند پس برای ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندکان را مهربان بایشان
بتخفیف تکلیف برایشان وکویند نزول آیه استیذان در حفر خندق بود که قومی بخفیه
فرار می کردند بدون اذن پیغمبر صلی الله ویا در غزوه تبوک که بتخلف از جهاد استیذان می جستند
بعد از ان جمیع بندکان را میفرماید که لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ مکردنید خواندن رسول
مر شما را بَيْنَكُمْ درمیان خودتان كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ همچو خواندن بعضی از
شما بعضی را یعنی قیاس می کنید خواندن او را بر خواندن یکدیکر که اعراض توان کرد از ان
ودر وجوب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او وجب ولازم است بَعْضًا مراجعت
بدون اذن حرام ونا روا ... ودعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیکر بدانید که آن دعا
بیشک مستجاب ومقبول حضرت رب الارباب است ویا نداکردن مر رسول را باید که چون نداکردن به

یکدیکر

یکدیکر نباشد که بمجرد نام خوانید چون یا محمد ویا عبد الله بلکه باید که او را از روی تعظیم باشد
چون یا رسول الله ویا نبی الله ویا قصد تعظیم وتوقیر وتواضع وفرو خوابانیدن آواز چه حضرت
عزت همه انبیا را باسم نداکرده مثل یا ابراهیم ویا نوح ویا موسی وآن حضرت را بندای
کرامت که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ویَا أَيُّهَا الرَّسُولُ آورده اند که چون حضرت خطبه خواندی منافقان
بشک آمده بایکدیکر ملتجی شده ویکدیکر بنظر پیغمبر از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قَدْ
يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بتحقیق که میداند خدا آنان را که از روی کراهیت يَتَسَلَّلُونَ
بیرون میروند اندک اندک مِنْكُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالتی که می پوشند یکدیکر را
از پیغمبر واز شما واز پس یکدیکر پنهان می شوند فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند
آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت می کنند واعراض می نمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدا
بترک مقتضای او وبسمتی میروند که خلاف سمت اوست حاصل که حق تعالی تخویف
اهل خلاف می کند در مخالفت از امر ومیکوید باید که بترسند آنانکه اعراض میکنند از امر الهی
أَنْ تُصِيبَهُمْ آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی که نفاق ایشان را ظاهر کرداند یا
محنتی در دنیا أَوْ يُصِيبَهُمْ یا برسد بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت
واصابه بلیت در دنیا یا قتلست یا فوت اموال ویا موت وازامام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که بلیه دنیا آنست که پادشاه ظالم برایشان مسلط کرداند أَلَا بدانید ای بندکان
إِنَّ لِلَّهِ بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها وزمینهاست
یعنی همه مکونات علوی وسفلی مِلک اوست واو مالک همه اوست چه خالق جمیع ممکنات است
قَدْ يَعْلَمُ بدرستی که میداند مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت ومخالفت
ونفاق واخلاص وطاعت ومعصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ ومیداند روزی را که باز کردانیده
شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزاء او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه
کرده اند از اعمال سیئه عقیده فاسده وبران مکافات میدهد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست وهیچ چیز براو پوشیده نیست سورة الفرقان سبع
وسبعون ایه ابی بن کعب از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله روایت کرده که هرکه
این سوره بخواند حق تعالی در روز قیامت او را برانگیزد در حالتی که مؤمن وموحد باشد ومصدق
بعث ونشور او را بی حساب به بهشت برد ومحمد بن اسحق بن عمار از ابی الحسن علیه السلم روایت
کرده که آن حضرت مرا گفت یا بن عمار ترک قراءت تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده مکن
که هرکه این سوره را بخواند حق تعالی هرکز او را عذاب نکند وحساب او نفرماید ومنزل او در

آنچه

فردوس اعلا باشد و بدانکه چون ختم سورة النور فرمود بقوله الا ان لله ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم جهة اتصال نظیر بنظیر افتتاح این سوره نیز بطرز ثبوت ملکیه سموات و ارض نمود برای خود و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک در کشف الاسرار درین لفظ سه معنی اختیار نموده و از جمله معانی که مفسران در ان گفته اند یکی آنکه برکت ازوست و این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی او سبحانه دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه ثابتست دایم و این عبارت از دوام ذات اوست که لم یزل و لا یزال است پس حاصل معنی اینست که با بزرگواری کثیر الخیر و برتر و بر دوام است الذی نزل الفرقان آن خدائی که فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل بتقریر تمام و تمیز کننده میان محق و مبطل باعجاز تمام و یا مفروق الایات و السور در انزل علی عبده بر بنده خود که محمد است لیکون تا باشد بنده او یا قرآن للعالمین مر همه آدمیان را و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی و عقاب پادشاهی الذی له ملک السموات والارض آن خدای که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه او منفرد است بآفریدن همه ممکنات پس تصرف در ان او را رسد نه غیر او را و لم یتخذ ولدا و فرا نگرفت فرزندی چنانکه زعم اوثنیه است و لم یکن له و نبوده و نیست مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را ثابت است پادشاهی مطلق و فرزند که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند نمود پس بجهة تنبیه برین وجه میفرماید که و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فقدره پس اندازه کرد آن چیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که ازو میخواست چون هیات انسان از برای ادراک و فهم و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن بعد از ان از حال کفار خبر میدهد و اتخذوا و فرا گرفتند کافران من دونه از غیر خدای آفریدگار را الهة لا یخلقون شیئا خدایانی که نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیزی و هم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاجست بر وجوب خالقی و محتاج خدایی را نشاید پس بتان که عبده ایشان را می تراشند و بر وجهی که میخواهند تصویر ایشان می کنند چگونه سزای پرستش باشند و لا یملکون با وجود مخلوقیت نمی توانند لانفسهم

ضرا برای نفسهای خود باز داشتن ضرری و لا نفعا و نه جذب نفعی نه سودی بخود می توانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و این ضد الوهیتست چه خدای ضار و نافع است و لا یملکون و نمی توانند آن آلهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی و لا حیوة و نه بر زندگی کسی اولا یا برای بقای حیات حیوة و لا نشورا و نه بر بعث و جزا و حشر او ثانیا و احیا و اماتت و بعث لازم خداست پس هر که این اشارت مذکوره ازو مسلوب باشد خدا را نشاید بعد از ان از تکذیب مشرکان خبر میدهد که و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه بگرویده اند ان هذا نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که بر بافته است آن را از نزد خود و اعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروه دیگر جبر غلام عامر و یسار یا فکیهه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی اخبار سابقه بر او میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القی می کند و تفسیر این در آیه و یعلمه بشر مذکور گشته فقد جاؤا پس بتحقیق که مشرکان آمده اند یعنی کرده اند ظلما ستم و تعدی از حد چه کلام معجز نظام را بر بافته بشر میدانند و زورا و بهتان چه نسبت افتری و بر بافتن قرآن بکسی می دهند که وی ازین بریست و قالوا و دیگر گفتند که آن کلام اساطیر الاولین افسانهای پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است محمد یعنی فرا گرفته است آن را از کتب مقدمه برای خود و یا نویسانیده چه خود نمی تواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده می شود بر او بکرة و اصیلا در بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز یا در شب و روز آنها بر او میخوانند تا یاد می گیرد چه خود نمی تواند خواند و بر ما میخواند که وحی است قل بگو ای محمد در رد سخن ایشان انزله الذی فرو فرستاده است قرآن را آن کس که بلا شبهه یعلم السر میداند هر پوشیده را فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها باین دلیل که مشتمل است این کلام بر اخبار و مغیبات و علم غیب خاصه خداست و دیگر همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجز اند پس چگونه از نزد مملک علام نباشد اساطیر الاولین انه بدرستی که او سبحانه کان غفورا است آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نکند و لهذا در عقوبت شما تعجیل نفرماید بر آنچه با وجود قدرت او بر آن و استحقاق شما بنزول عذاب و قالوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع ایشان بر سبیل تحکم مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را و چه بوده که دعوی رسالت می کند

و مانند مردمان دیگر یَأْکُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی وَیَمْشِی ومیرود چون دیگران برای
طلب معیشت فِی الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی او درست بودی ایشان بجهت عمارات وقصور
نظر وتوقف در مرتبه محسوسات کرده از حال آن حضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از
غیر ایشان باشد بامور جسمانی وندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی تناسب
وتجانس راتا آنچه سبب افاده واستفاده است بحصول پیوندد و ماقیل جنس با یدتا در
آمیزد بجنس انس کی گیرد جن با جنس انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او فرشته
بودی چون فرشته نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند إِلَیْهِ مَلَکٌ بسوی او فرشته
فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیرًا پس تا باشد با وی یار و بیم کننده در انداز و بجهت وی
صدق وی در دعوی نبوت بتصدیق آن ملک معلوم شدی أَوْ یُلْقَى إِلَیْهِ کَنْزٌ
یا افکنده شود بر و گنجی از آسمان تا بدان قوی پشت شده از تردد در تحصیل معاش مستغنی
شود أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یا باشد مر او را بستانی یَأْکُلُ مِنْهَا که بخورد
از میوه آن و بدان معیشت وی بگذرد یعنی اگر فرشته نیست بایستی که قرین فرشته
باشد و اگر این نیز نیست بایستی که صاحب گنج بودی و اگر این نباشد لااقل بایستی که او را
باغی بودی همچنانکه دهقانان دارند تا بحاصل آن مستغنی گشتی وَقَالَ الظَّالِمُونَ
وگفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث و عبدالله ابی و امثال ایشان إِنْ تَتَّبِعُونَ
پیروی نمی کنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مرد جادو لی کرده شده را یعنی کسی
که با او سحر کرده اند و بجهت آن عقلش پوشیده شده و در ماوردی مذکور شده که مسحور
بمعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری که شما را السحر میفرمایید پس حق تعالی بجهت تسلیه
خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وآله فرمود که انْظُرْ درنگر ای محمد بدیده بصیرت
تا ببینی که آن معاندان جاحد کَیْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَکَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها
یعنی سخنان ناشایست و ناخوش گفتند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل
است بمعرفت خاص انبیا و تمیز ایشان از ماسوی و در بادیه غوایت حبط نمودند بقوله فَلَا
یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا پس توانایی ندارند براهی که قدح نبوت تو کنند و نمی توانند
طریق حجت و برهان آنچه می گویند یعنی قدرت ندارند بالزام اثر نمودن بحجت و ابطال
امر تو کردن به برهان و یا راه برشد و هدی نمی برند و ازین جهت سرکشی و حیران و
سرگشته اند و بر هیچ سخن قرار نمی گیرند تَبَارَکَ الَّذِی بزرگواری آنکس راست
که بمحض فضل إِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ لَکَ باز دهد ببخشد مر ترا خَیْرًا مِنْ ذَٰلِکَ

[illegible]

بهتر

بهتر از گنج و بوستان دنیا که ایشان میگویند جَنَّاتٍ بوستانها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
روان باشد از زیر درخت آن جویها وَیَجْعَلْ لَکَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُورًا کوشکهای
و مسکنهای رفیع و کوشک قصر می گویند جهت آنکه علو رفعت آن بحدیست که دستها از آن
قاصرات و بآن نرسد از عبدالله عباس مرویست که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بفقر و
فاقه آن حضرت دل تنگ شد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و می
گوید این مشرکان ترا می گویند که مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعَامَ وَیَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ
بعد از آن بجهت تسلیه وی این آیه برو خواند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ
إِلَّا إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَیَمْشُونَ فِی الْأَسْوَاقِ آن حضرت فرمود که جبرئیل چون آیه را
بر من خواند دیدم که یکبار بر هم جست و مانند عدسی شد در مقدار من گفتم یا امین الله
ترا چه شد و چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بر من گشادند که پیش ازین هرگز
نگشوده بودند نمی دانم که برحمت مفتوح شده یا بعذاب و من از خوف اینکه مبادا که
عذاب خدا بر طعنه زنندگان تو نازل شود چنین شدم و در اثنای این حال جبرئیل بحالت
اول رفت و خوش حال شد و گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که از برای نزول رحمت تو
گشاده اند و آن فرشته که فرو می آید رضوانست که خازن بهشت و آراینده روضه روضات
جنانست ترا بشارت آورده از جانب خدا بر آنکه وی از تو خشنود است پس رضوان فرو
آمد و سلام کرد و آیه تَبَارَکَ الَّذِی إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْرًا مِنْ ذَٰلِکَ الی آخرها بر آن حضرت
خواند و درجی از نور نزد او نهاد و فرمود که پروردگار تو میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست
آن را بدست تصرف تو میدهم بی آنکه از کرامتی و نعمتی که بروزی تو کرده ایم و نام نزد حضرت
تو نموده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم نکنیم رسول صلعم روی به جبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت
کند جبرئیل عم اشارت بحضرت کرد و گفت تواضع الله طریق عجز و افتقار و تواضع از برای خدا اختیار
کن حضرت فرمود ای رضوان مرا باین احتیاج نیست و من فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده
صبور و شکور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک الرشاد صواب گفتی که خدای ترا
برشاد در ساناد و از آسمان ندائی آمد که ای جبرئیل سر بردار جبرئیل سر برداشت درهای آسمان را
دید گشاده تا بزیر عرش و خدای وحی کرد به بهشت عدن که شاخ از شاخهای خود فرود آور بهشت
شاخی از شاخهای فرو گذاشت و بران خوشه بود و بر خوشه غرفه از زبرجد سبز که او را هفتاد
هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم بردار تا ببینی حضرت چشم برداشت
منازل انبیا دید منزل خود را بر بالای همه منازل مشاهده فرمود منادی ندا فرمود که راضی شدی

ای محمد رسول صلی الله فرمود که راضی شدم ای پروردگار من آنچه بمن میدادی از دنیا بعوض آن شفاعت
امّت بمن کرامت فرمای حق تعالی اجابت دعای او فرمود و من نام شفاعت امّت بکف کفایت او
نهاد و نشانهٔ علوّ همّت آن حضرت نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم بر
خزاین روی زمین نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود و هیچ چیز از بدایع
ملکوت و غرایب حضرت جبروت التفات نفرمود و بجهة این آیهٔ کریمه ما زاغ البصر و ما
طغی نازل گشت بعد از آن حق سبحانه تبیین بدی و اعتقاد اهل شرک و ضلال می کند
و آنکه ایشان که معذب خواهند شد از سبب قبح عمل بل نجات ان است که فقر و احتیاج تو مانع کفّار
است از ایمان آوردن بتو بلکه کذّبوا بالساعة تکذیب کردند بقیامت یعنی داعی ایشان بانکار
نبوت تکذیب بعثست نه بجهة آنکه طعام میخوری و در راه میروی پس چون نظر و فکر
ایشان قاصرست بر حطام دنیویه و غیر نافذ در مقاصد اخرویه و مظنّهٔ ایشان آنکه کرامت
منحصرست بمال این جهان از ین جهة طعن می کنند ترا بفقر و تکذیب می کنند آنچه
محال دانسته اند از مطاعن فاسده و اعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذّب
بالساعة برای کسی که تکذیب نمود ساعت قیامت را سعیرا آتشی فروخته از
حسن بصری نقلست که سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون به بینند
آتش ایشان را یعنی منکران قیامت را یعنی مانند کسی باشد که بنظر غضب و شدّت
خشم بایشان نگرد و یا به بیند زبانیهٔ دوزخ ایشان را من مکان بعید از جای
دور که صد ساله راه باشد بقول سدی و کلبی و دیگر پانصد ساله راه و بروایت منقوله
از ابی عبدالله علیه السلم من مسیرة سنة یعنی یکساله راه سمعوا لها شنوند مر آن
آتش یا مر زبانیهٔ آن آتش را تغیّظا آواز جوشیدن از فرط خشم و زفیرا
و بانگی چنانکه از خشمناکان آید یعنی مانند غریدن و ممکن است که حق تعالی در آتش
زندگی خلق کند که بگیرد و خشم کند و غضب نماید و بغرّد و مؤید اینست که از رسول صلی الله
مرویست که هر که بر من دروغ بندد گو خویشتن را در میان چشمهای دوزخ جای سازد
گفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد فرمود نمی شنوی که حق تعالی میفرماید اذا رأتهم
من مکان بعید سمعوا لها تغیّظا و زفیرا و اذا ألقوا و چون در انداخته
شوند مشرکان منها در دوزخ مکانا ضیّقا و جای تنگ بجهة زیادتی عذاب
چه اندوه با ضیق است و فرح با وسعت و لهذا حق تعالی در وصف جنّت میفرماید و
جنّة عرضها کعرض السماء و الارض و در حدیث آمده که وسعت موجب برکتست

وضیق

وضیق خانه باعث شامتة ابن عباس فرموده که جهنم را چنان بر کافران تنگ سازند که آهن بن نیزه
بر نیزه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بحق آن کس که نفس من در فرمان اوست
که دوزخ را بر کافران مشرک چنان تنگ کردانند که میخ گرفته بر دیوار مقرّنین در حالتی که بهم
بسته باشند یعنی بزنجیرهای آتشین دستهای ایشان بر گردنهای ایشان بندند و یا آنکه هر یک را
با قرین او از دیوی که مضلّ او بوده بسلسلهٔ آتشین بیکدیگر باز بندند دعوا هنالک بخوانند
بر خود دران مقام ثبورا ثبور لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا مخوانید دران روز یک ثبور
و ادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار را یعنی یکبار نفرین بر خود مکنید بس نفرین
بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود هر نوع را بواسطهٔ شدّت عذاب آن
ثبور واقع خواهد شد یا آنکه هر چند هلاک شوند باز مخلوق گردند و ایشان هر نوبت که
زنده شوند اعادهٔ لفظ ثبور کنند کلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب و هلاکت ایشان را نهایتی نباشد قل بگو ای محمّد آنان را که بفقر و فاقه سرزنش
تو می کنند اذلک آیا گنج و بوستان دنیا خیر بهترست ام جنّة الخلد التی
یا آن بهشت جاویدان که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران بداخل
شدن دران و در نزد اکثر مفسّرین معنی آیه اینست که بگو ای محمّد مشرکان بر سبیل تهکّم
و سرزنش که آیا این وصف که کرده شد از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب
آن بهترست یا بهشت خلد که موعدست برای متقیان کانت هست این بهشت در علم خدای
لهم برای متقیان جزاء پاداش کردار ایشان و مصیرا و بازگشتی که رجوع بدان
نمایند در آخرت و دران قرار گیرند لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاؤن آنچه
خواهند و تمنّا کنند از انواع نعمت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مؤمنان را
بآرزوی ایشان از مرتبهٔ اهل کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که بجهة مناسب حال خود
جویند یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان آنچه آرزو کنند هست
علی ربّک بر پروردگار تو وعدا مسئولا وعده خواسته شده یعنی سزاوار
آنکه از خدا درخواهند و از وطلبند و یا آنکه مؤمنان آن را از خدا درخواسته اند که ربّنا
و ادخلهم جنّات عدن التی وعدتهم و یوم یحشرهم و یاد کن ای محمّد روز را
که حشر کنیم و حفص بیا میخوانند یعنی روزی که حق حشر کند مشرکان را برای جزای
و ما یعبدون و آنان را نیز که می پرستند من دون الله بجز از خدای مراد
معبودیست که غیر او سبحانه باشد از ملائک و عزیر و مسیح و کواکب و اصنام

ونزد کلبی مراد اصنامند که حق تعالی آنهارا بنطق درآورد و یا بزبان حال تکلّم کنند همچنانکه در نطق دست
و پای فَیَقُولُ پس گوید با ایشان ءَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ آیا شما گمراه کردید عِبَادِي هٰؤُلَاءِ
بندگان مرا که این گروهند أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم شدند از راه بجهة ترک
نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح این کلام بر سبیل تقریع عبده آنهاست یا هبوط و تخذل
شوند و ندامت و حسرت ایشان بیشتر گردد و موجب خوشحالی اهل ایمان گردد و چون حق تعالی این
خطاب کند با ایشان ایشان بزبان مقال و یا آنکه بزبان حال قَالُوا گویند از روی تعجب از آنچه کفّار
در حق ایشان گفته باشند که سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی ترا سزد و ترا پاک یاد میکنیم
و منزّه میدانیم از شک و شبهه و ضدّ و ندّ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست و نسزد و روا
نباشد ما را أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم مِنْ دُونِكَ جز از تو مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان را
یعنی هرگز غیر از تو بخدای نمی گرویم پس چگونه از ما این سزد که اضلال غیر کنیم و راضی باشیم
بدانکه ما را پرستند و ترا واگذارند وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ ولیکن برخوردار گردانی ایشان را
وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای
دیگر پس ایشان مستغرق شدند در شهوات خود و بآن مغرور گشتند حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ
تا که فراموش کردند یعنی غافل شدند از یاد کردن تو و یا از تدبر در آیات و معجزات تو
که انبیا بوسیله آن ایشان را بتو دعوت می کردند وَكَانُوا و بودند قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک
شده یا تباه گشته فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ این خطابست از معبود الهی بعبده ایشان که
بتحقیق که تکذیب کردند خدایان شما را بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میگوئید که ایشان شریک خدایند
و مرا از شریک منزه دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمی توانند معبودان شما صَرْفًا گردانیدن
و دفع کردن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را به نجات از عقاب و حفض بتا
میخوانند یعنی شما که مشرکانید نمی توانید عذاب مرا از خود دفع کنید و یکدیگر را یاری دادن
و از عقوبت رهانیدن وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آرد یا متوغل شود در
معصیت مِنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذابی
بزرگ که آتش دوزخست و بعد از ذکر احوال کفار رجوع میفرماید بمخاطبه سید ابرار صلی الله
که در رد قول کفار مال هذا الرسول یاکل الطعام تا آخر میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا
قَبْلَكَ و نفرستادیم هیچکس را پیش از تو مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ
مگر آنکه پیغمبران لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر آینه میخورند طعام را وَيَمْشُونَ فِي
الْأَسْوَاقِ و میرفتند در بازارها بجهة مهمات خود وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ

وکردانیدیم

وکردانیدیم برخی شما را برای برخی دیگر فِتْنَةً آزمایشی و از جمله این ابتلای فقراست باغنیا و پیغمبران
با امم ایشان و معاندین و از مجاهد نقل است که آنان با آنها و ایذای ایشان مر آنها را از سرزنش
بفقر و درویشی و مریض بصحیح و اعمی ببصیر و غیر آن خلاصه معنی آنکه دار ابتلاست پس
از مخالفت احوال مردمان در آن چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشان را تا اهل صبر و شکر
از ارباب کفران و جزع ممتاز گردند درین کلام تسلیه حضرت رسالتست در آنچه کفار در حق
او میگفتند و تصبیر فقرای مؤمنین بمثت هزئن که ابوجهل و ولید و نضر بن حارث و امثال
ایشان و هرگاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر می
گفتند آیا اسلام آوریم تا همچون ایشان شویم حق تعالی این آیه فرستاد و درویشان را
مخاطب ساخته فرمود که ما می آزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ
آیا صبر نمی نمائید بر ابتلا یا جزع میکنید یعنی بر عالمیان ظاهر گردد که شما صبر می کنید
یا جزع مینمائید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر کننده
و جزع نماینده و یا دانست بحکمت و مصلحت و آنکه بعضی را بغنا و برخی را بفقر مبتلا
نماید ابو درد از رسول صلی الله روایت کرده که وای مر عالم را از دست جاهل و جاهل را
از دست عالم و مالک را از مملوک و مملوک را از مالک و قوی را از ضعیف و ضعیف را
بقوی و سلطان را از رعیت و رعیت را از سلطان که اینان هم فتنه بعضی اند و بعد از آن
این آیه تلاوت فرمود وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وكان
ربك بصيرا و بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که گردانیدیم ترا ای محمد فتنه و آزمایشی
به بندگان زیرا که صاحب کنوز و بساتین پر میوه بودی مثل ایشان بتو و فرمان برداری
ایشان مر ترا بجهة دنیا میبود و اختلاط ایشان بتو آمیخته میبود بغرض دنیوی پس ما ترا فقیر
مبعوث گردانیدیم تا طاعت آن کس که اطاعت تو کند خالص از برای خدا باشد بدون
شایبه و طمع دنیوی بعد از آن از مقال کفار خبر میدهد بقوله وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بجزای ما یعنی منکر حشر و بعث اند و نمی
ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که می گفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا
الْمَلَائِكَةُ چرا فرافرستاده نمی شود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق
نبوت و رسالت محمد صلی الله أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نه می بینیم باشکارا پروردگار
خود را تا با ما سخن کند و بتصدیق و اتباع محمد صلی الله فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا
بخدای که سخت استکبار کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار

دنیا

کردند از حق که آن کفر و عنا داشت در قلوب ایشان و اعتقاد آن وَعَتَوْا و درگذشتند از اندازه
عُتُوًّا كَبِيرًا درگذشتنی بزرگ باقصی مراتب چه بعد از مشاهده معجزات ظاهره ازان اعتراض
کردند و اقتراح رؤیت ملائکه یا القاء خدا کردند از برای نفسهای خبیثه خود که مطامح نفوس
قدسیه ازان محدود نه يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ یاد کن ای محمد روزی را که به بینند
مشرکان مر فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر و نشر لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُجْرِمِينَ هیچ مژده نباشد آن روز مر کافران را که پیوسته در کسب جرایم و مآثم اند و ممنوع
باشند از ایشان و نیابند او را وَيَقُولُونَ و گویند ملائکه دران روز که گردانیده است
حق تعالی جنت را یا بشری را بر شما حِجْرًا مَحْجُورًا حرامی که باز داشته شده است از شما وصف
حجر بمحجور جهت مبالغه است یعنی البته شما ازان روز محروم و میدید یا معنی آنست که کافران گویند در
هنگام نومیدی از بشرای این کلمه را بجهت استعاذه از حق تعالی و طلب اینکه منع کربت و عقوبت
کند از ایشان همچنانکه در وقتی که شدتی و مکروهی ایشان را پیش آید در دنیا میگفتند
حجرا محجورا یعنی می بینیم سختی سخت و تنگی تنگ و این کلمه را بیشتر دران وقت می گفتند
که دشمن در مقابله ایشان می ایستاد خلاصه سخن آنکه کفار طلب نزول ملائکه می گفتند
و حال آنکه نزد مرگ یا روز قیامت ملائکه را به بینند از لقای ایشان کراهت داشته
باشند و از ایشان خایف و ترسان و لرزان باشند زیرا که نزد لقاء ی عدو و شدت
نازله میگویند وَقَدِمْنَا و قصد کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ
عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنه
کان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن
عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا مانند ذره های پراکنده در هوا یا متفرق یا خاکستر بر باد
داده یعنی ثواب بران مرتب نسازیم زیرا که شرط در قبول اعمال ایمان است و این از ایشان
مفقود است و اعمال مؤمنان چون که مقارن شرع واقع شده که ایمان است البته که
بمحل عز قبول رسد کما قال أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت و مجاوران آن يَوْمَئِذٍ
دران روز یعنی قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهتر اند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان
در آخرت بهتر از منازل کافران باشد که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوتر از روی
مکان استراحت و آرام گرفتن یعنی جائی که آنجا آیند برای استرواح بارواح
و تمتع از ایشان و در حدیث آمده که روز قیامت نیمه روز نرسیده باشد که اهل
بهشت قیلوله کنند یعنی آرام گیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ وَيَوْمَ

تشقق

تَشَقَّقُ السَّمَاءُ و یاد کن روزی را که شکافته شود آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید که بالای هفت
طبقه آسمان است و غلظت آن برابر همه سموات و او گران تر است از همه آسمان و حق تعالی امروز آن را
بقدرت کامله خود نگاه داشته چون روز قیامت رسد آن ابر بر آسمان افکند بهر آسمان که رسد
آن آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان که دران غمام
باشند با صحیفهای اعمال بندگان تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشتگان پر گردد
و از ابن عباس مرویست که آسمان دنیا شکافته شوند و اهل آن ازان نازل شوند و ایشان اکثر از
اهل زمین باشند از جن و انس و همچنین آسمان دوم و سیم تا بهفتم منشق شود و اهالی هر یک
ازان که اکثر اهل زمین باشند نزول کنند و در موضع آورده که ملائکه آسمان هفت صف شده
بگرد عالم در آیند الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ پادشاهی دران روز الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ ثابت مر خدای
بخشاینده را چه مدعیان آن درین روز زبان دعوی مالکیت در بندند و همه پادشاهی ملوک باطل
گردد و بغیر از پادشاهی او هیچ پادشاه باقی نماند و گویند ملک بر سه قسم است ملک عظمت
و آن مخصوص است بحق تعالی و ملک دیانت و آن بتملیک او سبحانه است و ملک جبریت و آن
بغلبیت دست میدهد و همه از و سبحانه است وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ
روزی بر کافران نه بر مؤمنان عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد
بود و نهایتی کلفتی و مشقتی که بر ایشان باشد دران روز بمقدار زمان ادای نماز ایشان خواهد بود
در دنیا وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت و غرامت يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید
ستمکار تبه روزگار عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی دستهای خود را بدندان گزد
چنانکه متحیران می کنند از فرط حسرت از ابن عباس مرویست که این آیه در باره عقبه
بن ابی معیط و ابی بن خلف که با یکدیگر دوستی کردندی و عقبه را عادت بودی که چون از سفر
باز آمدی و طعامها مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر کرده ضیافت کردی روزی بنابر عادت خود
از سفر باز آمد و مردمان را بضیافت خود طلبید و بسبب مجالست قدیمی و قرب جوار حضرت
سید ابرار طلبید چون طعام حاضر ساختند فرمود که تا کلمه شهادت نگویی از طعام تو نخورم عقبه
گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله
پس رسول صلی الله طعام او را بخورد و این سخن با ابی بن خلف رسیده بنزد وی رفت و گفت
مگر از دین برگشته و سخن محمد می شنوی و کلمه شهادت میگوئی گفت من از دین خود برنگشتم
اما مردی در سرای من آمد و گفت بهیچ وجه طعام تو نخورم تا این کلمه نگوئی مرا عار آمد که مهمان طعام
نخورده از خانه من بیرون آید پس برای خاطر او این کلمه بگفتم تا طعام بخورد ابی ملعون گفت از تو

راضی نشوم تا که اورا تکذیب کنی و آب دهن بر روی او اندازی عقبه گفت چنین کنم پس نزد
پیغمبر آمد و آن حضرت در دار الندوه در سجود بود آب دهن حواله روی دل آرای جهان آرای وی
کرد و از ضحاک نقل است که آب دهن او دو شعلهٔ جان سوز گشت و بآن حضرت نا رسیده بر روی
باز آمد و هر دو طرف روی شوم او بسوخت و تا در دار دنیا زنده بود آن داغها آشکارا می نمود
و حضرت گفت اورا که ای عقبه نمی بینم که از مکه بیرون روی مگر آنکه سر ترا بشمشیر
برداریم پس در غزوهٔ بدر عقبه را اسیر کردند بعد از انقضای حرب بحکم حضرت رسالت
بقتل او صادر شده بر دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم کشته گشت و بجهنم پیوست و امّا
ابی بن خلف را حضرت رسول بدست خود بکشت در حین مصاف و این آیه در شان عقبه نازل گشت
مضمون آنکه آن ظالم در روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت و در تفسیر اهل البیت
واقع شده که این آیه در بارهٔ یکی از دشمنان اهل بیت رسول نازل شد و در احقاف آورده
که چهار هزار بار اطراف اصابع خود را تا بمرفق بخاید و در هر بار حق تعالی دست وی را برویاند و او
دیگر باره بخاید و از خاییدن آن بیخبر باشد یَقُولُ گوید آن ظالم از روی حسرت یَا لَيْتَنِي
اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میگرفتم مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر خدای سَبِيلًا راهی که وی فرا گرفته
که راه نجاتست و طریق حق و بهترین طریقها در حقیقت و طریقت يَا وَيْلَتَىٰ ای وای بر من
لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمی گرفتم فُلَانًا فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست و با او دوستی
نمی کردم و نزد مجاهد مراد بفلان شیطان است و یا مراد خلیلیست که از راه و طریق و هدی
اضلال و اغوی صاحب خود نماید لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ
الذِّكْرِ از یاد کردن خدا یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر یا کتاب خدای بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي
پس از آنکه آمده بود بمن و متمکّن بودم از آن که بآن متعظ شوم وَكَانَ الشَّيْطَانُ
و هست دیو یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
خَذُولًا فرو گذارنده در وادی ضلالت و هلاکت یعنی دوستی می کند با آدمی که اورا
بهلاکت رساند و بعد از آن اورا واگذارد و هیچ نفعی باو نرساند یا مراد شیطان الجنّ
است که ابلیس است که پیوسته وسوسه می کند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون
در دام هلاکت افتادند وا می گذارد و نفع نمی رساند بلکه از و تبرا کند کقوله کمثل
الشّیطان إذ قال للإنسان اکفر فلمّا کفر قال انّی بری منک و شبهه
نیست در آنکه مصاحبت خیار و اشرار تاثیری تمام دارد و در هدایت و ضلالت چنانکه
مرویست از حضرت رسالت صلّی الله که مثل همنشین نیک چون مثل عطار است

که چون

که چون با او به نشینی اگرچه عطر خود بتو ندهد امّا از بوی عطر او بهره مند شوی و زیانی آن بوی
با تو بماند و مثل هم نشین بد همچون خداوند کورهٔ آتش است اگرچه ترا آن بشرر آتش نسوزد امّا گند
آن دود در جامه تو بماند کما قال الشّاعر ؎ در گذر از کورهٔ آهنگران ؎ کاتش ازی دهد از سر گران ؎ رو بر
عطار نه کز پهلوی او ؎ جامه ات معطر شود از بوی او ؎ بعد از آن حکایت سیّد ابرار می کند از
مصاحبت فجار در دار الفرار یا دار القرار و میفرماید وَقَالَ الرَّسُولُ و گفت رسول صلی الله
در دنیا یا گوید در آخرت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من
که قریش اند فرا گرفتند هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَهْجُورًا منسوب بهذیان یعنی سخن بیهوده
و بمعنی یا فرو گذاشته که با او ایمان نیاوردند و از شنیدن او اعراض کردند از روی عناد
و جحود و استکبار انس بن مالک از رسول خدا صلی الله روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد و
مصحف خود را از جای بیاویزد و تعهد آن نکند و در آن ننگرد در روز قیامت بیاید و در
حاجب آویزد و گوید بار خدایا این بندهٔ مرا مهجور کرد میان من و او حکم کن بعد از آن بجهت تسلیه
حضرت رسالت صلّی الله میفرماید وَكَذَٰلِكَ و هم چنین این کفره را دشمن تو کردانیدیم باین معنی
که ترا مخصوص ساختیم به نعمت نبوّت در میان ایشان و بجهت این حقد و عداوت پیدا کردند تو که
جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ کردانیدیم مر هر پیغمبر را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران باین معنی
که تکبر و تجبّر مانع ایشان شد که اقتدا به پیغمبر خود کنند و مامور و مطیع او شوند و بجهت این با پیغمبران
خود که عداوت بر میان بستند مانند نمرود ابراهیم را و فرعون مر موسی را و آن پیغمبران بر آن صبر
کردند پس تو نیز اقتدا بایشان نموده سپر صبر بر روی خود کش و شکیبائی ورز وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه بتو نماینده در طریق شکیبائی وَنَصِيرًا
و یاری دهندهٔ تو بر دشمنان و از ابن عباس مرویست که اسباب داعیه بر عداوت کفار
با نبیای خود آن بود که حق تعالی انبیا را فرموده که ایشان را بایمان دعوت کنند و ترک دین
خود و دین آبای خود نمایند و ذمّ اصنام ایشان کنند و چون ایشان باین امر اقدام نمودند
اظهار عداوت کردند با ایشان و در مقام عناد و جدال در آمدند پس گوییا او سبحانه باعث
عداوت شدند آنکه معنی آیه این باشد که حق تعالی با خلق عداوت نموده بود چه او سبحانه
خالق خیر است نه شر وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از یهود
و نصاری و یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ
بر محمّد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکانه یعنی یکبار چنانچه توریت و انجیل و زبور و این
اعراض از روی مکابره و عناد است و نفور ایشان از حق چه آن قرآن متصف بصفت

اعجاز است و آن مختلف نمی شود با آنکه پراکنده پیکبار نازل شود تفریق متضمن فوایدیست که در
جمله نیست همچنانکه میفرماید کَذٰلِكَ همچنانکه فرو فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت
گردانیدیم و قوت دهیم بِهٖ بتفریق آن در اوقات متعدده فُؤَادَكَ دل ترا یعنی تا به
تفریق وحی دل ترا بر حفظ آن تمکین دهیم وَرَتَّلْنٰاهُ و بر تو خواندیم آن را بعضی از پی
بعضی بر وجه تبیین و تفریق تَرْتِيلاً خواندنی بمهلت و تأنی و در مدت متباعد که
بیست سال یا بیست و سه سال بود حاصل که حق تعالی در جواب اعتراض کفار میفرماید که
تفریق قرآن بجهة آنست که متضمن فوایدست یکی سهولت حفظ چه عیسی و موسی و داود
علیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و این پیغمبر با
امت امیست پس اگر کتاب آن یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول
آن بحسب مواقع موجب مزید بصیرتست و سبب زیادتی غوص در معنی آن و دیگر
آنکه تا هر نجمی که فرود می آید بحدی می نماید و اعجاز قرآن و معجز ایشان روز بروز
ظاهر می گردد و دیگر نزول جبرئیل آناً فآناً موجب تسلی خاطر آن حضرتست و دیگر
در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع آنها
در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اجوبه و اسوله و جواب در عقب
سؤال آید از امیر المؤمنین علی علیه السلم معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف واداء
الحروف و از ابن عباس معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف
و کلمات قرآن را و پراکنده نسازی کلمات و حروف را همچو پراکندگی خرمای زبون و
بسیار آن را حرکت ندهی همچون حرکت دادن آن و نزد عجایب آن وقف کنی بجهة تأمل
دران و باید که قصد یکی از شما آن نباشد که زود ختم سوره کنید مراد آنست که قرآن بر وجه
تأنی بدون سرعت قراءت و دران تأمل نمای و در دل خود جای ده وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ
و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوت و طعن کتاب تو که ایشان بدان دانا باشند
إِلاَّ جِئْنٰاكَ بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که قول و اخبار آنها را
رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً و می آریم آن چیزی که نیکوتر است از روی تبیین یعنی
کافران هیچ نیارند تا کار تو با آن باطل کنند یا قدحی دران بدید آرند الا که ما حقی بیاریم
که مثل ایشان را باطل گرداند و بیانی نیکو برآریم تا اعتراض ایشان درهم شکند بعد از آن
از مآل ایشان خبر میدهد که اَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلىٰ
وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان یعنی رویها بر زمین نهاده و پای بر هوا روند إِلىٰ جَهَنَّمَ

بسوی دوزخ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكٰاناً آن گروه که باین هیات ایشان را بدوزخ
برند بدترند از روی مکان یعنی مکان آنها بدتر است از منازل فقرای مؤمنین که در دنیا
داشتند و ایشان بران طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا وَ
أَضَلُّ سَبِيلاً و کجرو و ناصواب تر از روی راه چه راه آنها مقتضی باتش دوزخ است و در
صحیح بخاری مذکور است که از حضرت نبوی صلی الله پرسیدند که چگونه کافران را بر روی محشور
سازند فرمود که آن خدای که کافر را بر دو پای براه می برد قادر است که آن را بر روی براه برد بعد از آن
برای تسلیه دل حضرت رسالت صلی الله حکایت سابقه انبیا میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَى
الْكِتٰابَ و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب توریت بعد از غرق فرعون و اتباع و جنود او
وَجَعَلْنٰا و گردانیدیم قبل از غرق شدن فرعون مَعَهُ با موسی أَخٰاهُ هٰارُونَ برادر
او هارون را وَزِيراً یار و مدد او در حمل دعوت و اعلام کلمه فَقُلْنَا اذْهَبٰا پس گفتیم هر دو
که بروید إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند كَذَّبُوا
تکذیب کردند بِآيٰاتِنٰا آیتهای ما را که با ایشان از معجزات و یا دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن
قوم را بحق دعوت کردند ایشان انکار و استکبار کردند فَدَمَّرْنٰاهُمْ پس هلاک کردیم و نیست
گردانیدیم آنها را تَدْمِيراً هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریا وَقَوْمَ نُوحٍ
و گروه نوح را لَمّٰا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب کردند پیغمبران را یعنی نوح و آنانکه
قبل از وی بودند چون ادریس و شیث یا همین تکذیب نوح کردند و لیکن تکذیب یک پیغمبر
مستلزم تکذیب همه پیغمبران است یا مطلقا بعث رسل را انکار کردند چون براهمه أَغْرَقْنٰا
هُمْ غرقه ساختیم ایشان را بطوفان وَجَعَلْنٰاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنّٰاسِ
آيَةً برای مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنٰا و آماده و مهیا کرده ایم لِلظّٰالِمِينَ
برای ستمکاران عَذٰاباً أَلِيماً عذابی دردناک ماورای آنچه در دنیا با ایشان رسید وَعٰاداً
و گردانیدیم قصه عاد و اهلاک ایشان را بجهة تکذیب نمودن ایشان هود را علامتی از برای
مردمان تا از آن اعتبار گیرند وَثَمُودَ و هم چنین گروه ثمود را که تکذیب صالح ع کردند وَأَصْحٰابَ
الرَّسِّ و اصحاب رس را که در طغیان بحد نهایت رسیده بودند رس چاهیست در تهامه
یا در آذربایجان یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه بوده در
نخلستانی که از بنی اسد بود یا در همان اخدود است که در سورة البروج مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و گویند قریه بوده فلج از ولایت یمن و اصحاب آن از بقایای ثمود بودند پیغمبری
بدیشان مبعوث شد او را کشتند و در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل گوشت او را

بخوردند عذاب بدیشان رسید و یا جمعی بت پرست بودند که شعیب علیه السلم بدیشان آمد
و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع گشتند و با یذای شعیب
مشغول شدند ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی
بودند که شجرهٔ صنوبر می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا ابن یعقوب بر ایشان مبعوث
شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و
ازان ابر صاعقه بیرون آمد همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند که قصهٔ ایشان گذشت و یا اصحاب
حنظله بن صفوان اند و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشان را مبتلا کردانید بمرغی
دراز گردن که اجنحهٔ او بهمه الوان ملون بود و بجهة طول عنق او را عنقا گفتندی و در
کوهی که او را دمخ و یا فتیخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی ایشان را
در ربودی و فرو بردی و بدین جهة او را مغرب گفتندی یعنی فرو برنده و نا پدید کننده
روزی دختری نزدیک ببلوغ رسیده بود از میان ایشان بربود و ایشان شکایت آن
مرغ پیش پیغمبر خود آورده شرط کردند که اگر شر او کفایت کرد ایمان آورند
پیغمبر دست بدعا بر داشت و گفت اللهم خذها واقطع نسلها بار خدایا بگیر او را و نسلش را
قطع کن دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید
نیامد و خبر و نام و نشانی از و نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل میزنند کما قال الشاعر
منسوخ شد مروت معدوم شد وفا زین هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا پس این قوم
بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزودند و حنظله را شهید کردند و حق تعالی آتش را بر ایشان
نازل ساخت و همه را بسوخت و امام زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلم از پدر بزرگوار
خود نقل کرده که آن حضرت از امام متقیان امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم روایت
کرده که مردی از بزرگان بنی تمیم بنزدیک وی آمد و پرسید که اصحاب رس چه کسانند
و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که من
در کتاب خدای ذکر ایشان می یابم و قصهٔ ایشان مذکور نیست امیر المؤمنین علیه السلم فرمود از من
چیزی پرسیده که کسی دیگر ازان ترا خبر ندهد پس از من فرا گیر یا اخا تمیم بدانکه ایشان
گروهی بودند که درخت صنوبر می پرستیدندی و آن درخت را شاه درختان خواندندی
و آن درخت را یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که او را دوشاب گفتندی و حق تعالی
آن چشمه را برای نوح گشاده بود پس از طوفان و ایشانرا اصحاب رس برای آن
خواندندی که پیغمبری خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از سلیمان بن داود بودند

دوازده درخت در حوالی آن جوی داشتند و آن موضع از بلاد مشرق بود و در ان
روزگار جوی نبود که ازان آب شیرین تر باشد و هیچ شهر آبادان تر ازان شهر
نبود و اهل آن نسبت ببلاد دیگر بیشتر بودند و انجا قریهای متعدده بودند بزرگترین
آن قری قریه بود که آن را اسفندآباد گفتندی و مسکن ملک ایشان بود و نام آن ملک
ترکون بن عابور بن نابوس بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و درخت
صنوبر درین ده بود هر یک ازین مردم ازان درخت شاخها گرفته بودند و در منزل خود
نشانده و درختان بسیار ازان صنوبر پیدا شده و ایشان آب آن چشمه را بر خود
حرام کرده بودند و چهارپایان را نیز ازان آب نمی دادند و اگر کسی ازان آب بر گرفتی او را
بکشتندی و گفتندی که این حیات خداوندان ماست سزاوار نباشد که ازان کم
کنند و در هر عید که بودی ایشان بیامدندی و آن درخت را که نزدیک دیه ایشان
بودی بیاراستندی با نواع حلل و جواهرهای و جامهای حریر مصور بر او پوشانیدندی
و گاو و گوسفند بسیار بکشتندی و نزد آن درخت قربان کردندی و آتش بر افروختندی
و آن ذبایح را دران افکندندی و چون دود او بر هوا شدی آسمان را بپوشیدی آن
درخت را ایشان سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی خدای ما از
ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از شاخ درخت آواز
دادی مانند آواز کودکی و گفتی ای بندگان من از شما راضی شدم و خشنود گشتم
ایشان ازین آواز خوشحال شدندی و بنشاط تمام آن روز و آن شب بخمر و سایر لهو و
لعب مشغول شدندی و بر سر هر ماه بر جانب درختها که بر دیه ایشان بودی توجه
نمودندی و باین طریق عمل کردندی و چون بنزدیک آن دیه بزرگتر رسیدندی که اصل
آن شجره آنجا بودی و همه اشجار دیگر ازان گرفته بودند و بر دیه خود نشانده مردمان
دیه از صغیر و کبیر باستقبال ایشان بیرون آمدندی و دران موضع سراپرده بزدندی
از دیبای که بران انواع صور مصور کرده بودند و آن را دوازده در بودی برای هر
دیهی دری و از بیرون آن سراپرده آن شجره را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها
بنزدیک آن درختان دیگر کردندی و تضرع بسیار نمودندی ابلیس بیامدی و
شاخهای این درختان را بجنبانیدی و باواز بلند آواز دادی و ایشان را وعدهای بسیار
دادی و ایشان سر بر داشتندی و نشاط کردندی و بلهو و لعب مشغول شدندی
و دوازده شبانه روز بعد عیدها که در هر سال ایشان را بودی باین منوال گذرانیدندی

وبعد از ان بجاهای خود رجوع کردندی چون مدتی برین مدت بگذشت حق تعالی پیغمبری بر ایشان
فرستاد از فرزندان یهودای بن یعقوب و مدت مدید ایشان را دعوت می کرد بخدای تعالی اجابت
نکردند و در کفر و عناد افزودند آن پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی را از حد بیرون
بردند و از پرستش این درخت باز نمی ایستند آیتی بدیشان نمای و این درخت را خشک
گردان حق تعالی آن درخت را خشک گردانید ایشان از ان حال پریشان شدند و گفتگوی در
میان ایشان افتاده بدو فرقه شدند و گروهی گفتند این از سحر این مرد است که پیغمبر خدای
آسمان است خواست که شما را باطاعت خدای خود در آورد باین سحر کرد تا خشک شد و گروه
دیگر گفتند که این بجهة آنست که خدایان شما بشما خشم گرفته اند بجهة آنکه این مرد آنها را
دشنام میدهد و شما منع او نمی شوید پس همه در کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند تا رضای
معبودان ایشان حاصل شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند و اطراف آن را از زیر
بر آوردند و آن پیغمبر را گرفته بدانجا بردند و در چاه کردند و بت مهینی که از سنگ تراشیده
بودند بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند و گفتند شاید ناله و آه او را این معبود بزرگ بشنود
و از ما راضی گردد و معبودان دیگر را از ما خشنود سازد پس آن پیغمبر در زیر آن زمین می
نالید و خدای را بتضرع و زاری میخواند تا قبض روح او شد بعد از ان جبرئیل را گفت
که کثرت نعمت و حلم من این بندگان کافر نعمت را مغرور گردانید و سالهاست که بعبادت
غیر من مشغولند و مع ذالک پیغمبر مرا بکشتند اکنون از ایشان انتقام کشم بعزت
و جلال خود که ایشان را عبرت جهانیان گردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بعادت
خود بعیدگاه خود آمدند و بسجده و قربان و لهو و لعب و نشاط مشغول شدند خداوند تعالی باد
سرخ بدیشان فرستاد و ایشان از ان باد در یکدیگر می پیچیدند و در پس یکدیگر میگریختند
پس زمین را امر شد تا در زیر ایشان سنگ کبریت و ابری سیاه از بالای سر ایشان
باستاد و آتش بر ایشان بارانید و همه آنها گداخته شدند مانند ارزیز در آتش اینست قصه
اصحاب رس که از من پرسیدی و باقی احوال درین باب حواله بمنهج الصادقین است که
حق تعالی میفرماید که ما اصحاب رس را هلاک گردانیدیم وَقُرُونًا و اهل قرنهایی که بودند
بَيْنَ ذَالِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدا
کسی ایشان را نداند و گویند مراد میان نوح و اصحاب رس و قرن هفتاد سالست
و نزد بعضی چهل سال وَكُلًّا و هر یک ازین امتان قرون ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ
زدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه های عجیبه پیشینیان برای ایشان و بر ایشان

حجت

حجت لازم گردانیدیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی یعنی نزول
عذاب بر ایشان و همه را چون خاک و خاشاک خورد و مرد کردیم وَلَقَدْ أَتَوْا و بتحقیق که آمدند
یعنی گذشتند قریش در وقت تجارت بشام عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران
دیهی که بارانیده شد بران مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد دیه سدوم
است از مؤتفکات و لوط پیغمبر علیه السلم انجا نشستی و بعد از انقلاب و زیر و زبر شدن
آن حق تعالی سنگ بارانید بر اهل آن أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا پس نبودندی قریش که در
وقت مرور خود بران يَرَوْنَهَا دیدندی آن را بدیدهای خود و آثار عذاب را مشاهده
کردندی تا از ان متعظ گردند بَلْ بلکه چنان است که ندیدند بلکه كَانُوا بودند از روی کفر لَا
يَرْجُونَ نُشُورًا توقع نداشتند بر انگیختن را و عاقبت بجزای خود رسیدند و ازین
جهة بدیده انتقاط دران نظر کردندی و مانند چهارپایان خود دران مرور کردندی وَإِذَا رَأَوْكَ
و چون می بینند ترا ای محمد این کافران جاحد و مشرکان معاند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نمی فرا گیرند
ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مثل کسی که باوی باستهزا و بروجه سخریت میگویند أَهَذَا الَّذِي
آیا این آن کسست که بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا بر انگیخت او را خدای فرستاده شده بحق إِنْ
كَادَ نزدیک بود که این کس یعنی محمد صلی الله بسخن دل فریب و بسیاری جهد در دعوت و کثرت
ایراد دلایل مدعای خود لَيُضِلُّنَا گمراه گرداند ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا
أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در
پرستش ایشان ما را از آن باز میداشت از ان بجهة کثرت دعوت کردن او بتوحید که قایل این
بودند وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن
هنگام که معاینه بینند عذاب را مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست از اهل ایمان و ایشان گمراه
تر از طریق هدی از سعید بن جبیر مرویست که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را که نیکوتر
و بهتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آن پرداختندی حق تعالی فرمود که أَرَأَيْتَ
آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی کسی
که هر چند گاه آرزوی باشد پرستد ابن عباس فرموده که معنی آنست که آیا دیدی آن را
که ترک عبادت خالق خود کرد و تابع آرزوی باطل خود شده سنگ را پرستید و بران ثبات
ورزید محققان گفته اند که هر که غیر خدای چیزی را دوست دارد و اگر چه خدای را پرستد در
حقیقت خدای خود را چیزی پرستیده زیرا که هوای او او را بمحبت غیر خدا میدارد و سید
حسینی در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس دنیا را

بایکدیگر پیوستند همچنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود گرفت از وصلت اینها هوا متولد شد
و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت و جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج
و رونق از آنهاست از هوا مدد می یابد و رسوم عادات مردوده و مذاهب مختلفه از ظهور آن
تاثیر پذیرد و قوت غلبیت او تا بحدیست که الهوی اقل اله عبد فی الارض در شان او
وارد شده و زبان قرآن در بیان آن چنین فرمود که افرایت من اتخذ الهه هویه
گویا که اصل هواست و الهه باطله فروع اویند و از نجاست که مخالفت هوا سبب وصول
است بر آن کس که هوای خود را خدای خود ساخته افانت تکون علیه آیا پس تو
باشی بر او وکیلا نگهبانی که او را باکراه و اجبار از آن منع کنی یعنی قادر نیستی
ام تحسب بلکه گمان می بری ان اکثرهم آنکه اکثر مشرکان یسمعون
می شنوند بگوش هوش او یعقلون آیا تعقل می کنند بدان دلایل توحید را
و حجج و آیات ها دیدرا و بجهة این پندار اهتمام داری و طمع می کنی در ایمان ایشان
نه چنان است و تخصیص اکثر بجهة آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیگر طریق
حق را تعقل کردند و دریافتند اما بجهة استکبار و یا خوف فوت ریاست مکابره نمودند
ان هم الا کالانعام نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع
کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام و آیات و معجزات سید انام صلی الله علیه و آله
بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه ترند از انعام از روی زمین راه یافتن
چه ایشان انقیاد و متعهد خود می کنند و آنچه مامورند منقادند و اینها از عبادت
پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان مطالب چیزی اند که ایشان را سود
دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است
می گریزند و در سیئات که موجب اشد عذابست می آورند و نیز انعام اگرچه اعتقاد
ندارند بحق و کسب چیزی نمی کنند بجهة عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام
ضرر بکسی نمی رساند و جهالت کافران موجب ضلال و فتنه است و منع مردمان از حق دیگر
متمکن نیست بر طلب کمال پس تقصیری از جانب آنها نیست و ذنب بر آنها مرتب نگردد
و این جماعت مقصرند و مستحق اعظم عقاب بر تقصیر خود بعد از آن بیان دلایل قدرت خود می
کند تا بندگان در آن تامل کرده راه بوحدانیت او برند و میفرماید که الم تر آیا نمی بینی
و نظر نمی کنی ای بیننده الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت خود
کیف مد الظل چگونه کشید و گسترانید سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان

آن

آن ظل خوشترین ازمنه روزهاست چه ظلمت خاص جهة نفرت طبع است و انقباض نور بصر و شعاع
شمس مستحق هوا و مفرق نور بصر و در آن وقت این هر دو منتفی است لهذا از جمله نعم بهشت
ظل ممدود خواهد بود و لو شاء و اگر خواستی خدای لجعله هر آینه گردانیدی آن
سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بر یک منوال یا غیر منقلص خواهد بود یا آنکه
شمس بر وضع و جهه مقیم باشد بقوله ثم جعلنا الشمس پس برگردانیم آفتاب را علیه
بر شناختن ان دلیلا راهنمای چه سایه با آفتاب شناخته نمی شود زیرا که سایه نزد حس
ظاهر نمی گردد تا آنکه آفتاب طلوع کند و ضوء آن بر بعض واقع شود و یا آنکه سایه یافت
نمی شود و متفاوت نمی گردد مگر بسبب حرکت آفتاب و از ابن عباس منقول است که دلالة
شمس باین معنیست که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشدی و اگر نور نبودی ظلمت دانسته
نشدی و هر چیزی شناخته می شود باضداد آن ثم قبضناه پس فرا گرفتیم سایه را
الینا بسوی خود یعنی زایل ساختیم آن را بارتفاع شمس در موقع آن چه هر چند آفتاب
بلند می شود سایه کم می شود و کلبی گفته که چون آفتاب طالع شد حق تعالی قبض ظل
می کند و فرا می گیرد آن را قبضا یسیرا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع
شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و آن را بتدریج قبض نمودیم و زایل ساختیم
چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و وجه
دیگر در معنی آیه آنست که نمی بینی که حق تعالی چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد
آسمان را همچون قبه و آن قبه سایه خود را بر زمین افکند و اگر خدا خواستی آن را
ساکن گردانیدی تا همبران حالت بماندی پس آفتاب آفریدی و آن را بر آن
سایه دلیل گردانیدی که پیش میرود و سایه از پس وی همچون کسی که از پی دلیل
و راه نمای خود میرود و بعد از آن قبض کرد سایه را قبضی بتدریج تا منتهی شد
بغایت نقصان و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه
راجع بدلیل و معنی اینکه خدای در شب بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت
و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تبیین
الاشیاء باضدادها و اوقات روزها را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که
شمس است قبض کرد باقول تا باز شب درآمد و این هر دو زمان را که عبارت از شب و روز
است جهة آرایش و آرامش جهة خلق تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که مد ظل زمان
فرقتست که مردمان در ظلمات حیرت بودند و شمس نور اسلام که طلوع جمال سید

انام علیه الصلوة والسلام است از افق کرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی
ظلمت مانده بروشنی آگاهی نرسیدی ؎ گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون ؎ از
شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ؎ صاحب کشف الاسرار گوید که این از روی
ظاهر معجزهٔ مصطفاست صلی الله علیه و آله و بفهم اهل حقیقت اشارت بقرب و کرامت
وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سفری بوقت قیلوله
در زیر درخت فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق تعالی
بقدرت کامله و اظهار معجزهٔ نبویه سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چنانکه لشکر
دران سایه آسودند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و قرب آنست که فرمود
الم تر الی ربک موسی را بوقت رؤیت داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را فرمود
که مرا می بینی و در من می نگری و دیگر چه میخواهی وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکست
که گردانید لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا برای شما شب را پوشش تا در وی آرام گیرند همچنانکه در لباس
آرام می گیرند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب راحتی تا بدان آسایش یابند بقطع شواغل و صنایع
وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا اضدا و نه انتشار و پراکنده شدن دران
برای طلب معیشت و یا آنکه مقرر کرد روز را یعنی شما را روز از خواب برانگیخت مانند برانگیختن
مردگان این اشارتست بآنکه خواب و بیداری نمونهٔ موت و نشور است چه نوم مشابه موتست در قطع
حیوة و نشور برانگیخته شدنست از خواب مانند بعث اموات بعد از اموات از لقمن حکیم
که بآن ارشاد پسر خود نموده اینست که گفت ای پسر من همچنانکه بخواب میروی پس بیدار
می شوی بهمین طریق خواهی مرد و مبعوث خواهی گشت وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ
و اوست آن کس که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بباران بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پیش از نزول رحمت او که بارانست چه وزیدن بادها غالبا دلالت می کند بر وقوع باران دران زمان
وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده
که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جای دیگر میفرماید که و ننزل علیکم من السماء ماء
لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و بیان مسایل متفرعه
احکام طهارت برین آیة در منهج الصادقین مذکور است حاصل که حق تعالی میفرماید بر وجه
انعام و امتنان که ما فرو فرستادیم آب پاک کننده را که بارانست لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده
کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مردهٔ یعنی موضعی را که در خشک سالی بمرده و یا مکانی را
که در زمستان خشک و افسرده گشته زنده گردانیدیم و تازه و تر ساختیم وَنُسْقِيَهُ

وبپاشانیم

وبپاشانیم مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریدیم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا
و مردمان بسیار را یعنی از اهل بادیه چه ارباب قری و بلدان را انهار و منافع است
که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که ما گردانیده
ایم باران را بَيْنَهُمْ میان ایشان در شهرهای مختلف و اوقات متفاوت بصنعتهای
مختلف یعنی بزرگ قطره و ریزه و غیر آن از قلت و کثرت بحسب حکمت و مصلحت از ابن
عباس مرویست که حضرت رسالت صلی الله فرموده که هیچ سالی نیست که باران آن از سال
دیگر بیشتر بود یا کمتر و لیکن حق تعالی تقسیم آن فرموده میان بندگان خود بر هر تقدیر
که خواهد بآن وجه که بجهة معصیت باران شهر ایشان را بشهری دیگر یا بیابانها و دریاها ریزان
سازد پس این آیت تلاوت فرمود که و لقد صرفناه بینهم و گویند معنی آیه آنست
که مکرر کردیم ما سخن ابر و باران در قرآن یا سایر کتب لِيَذَّكَّرُوا بجهة آنکه تدبر
کنند بندگان ما بحق نعمت ما معرفت پیدا کنند و بقدرت ما عارف شوند و شکر گذاری
نمایند و عبرت گیرند و بصرف آن از ایشان یا بسوی ایشان و بجهة آن ترک معصیت نمایند
یا سپاس داری آن کنند فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان
و قبول آن نکردند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و یا جحود ورزیدند
گفتند ما باران داده شدیم بجهة فلان و فلان ستاره و شبهه نیست که هر که عقیده اش
این باشد که باران از ستارگانست و علت آن هبوط و صعود کواکبست کافرست اما
اگر معتقدی چنین باشد که باران از خلق اللهست و کواکب وسایط و امارتند که حق تعالی
برای نزول آن مقدر فرموده کافر نمی شود وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا و اگر میخواستیم هر
اینه می انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی نَذِيرًا پیغمبری بیم کننده و اما بجهة
تعظیم شان و علو مکانت تو و تفضیل تو بر سایر انبیا نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا
بر کافه مردمان مبعوث ساختیم تا روز قیامت پس مقابل ساز این نعمت را بثبات
و اجتهاد در دعوت و اظهار حق فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس مبر کافران را که ترا بدین
آبای خود دعوت می کنند وَجَاهِدْهُمْ و جهاد کن با ایشان بِهِ بفرمان یا بترک طاعة
ایشان که فلا تطع دالست بران مراد آنست که کفار اجتهاد می کنند در ابطال حق
پس تو در مقابله ایشان از الهٔ باطل نمای و در مخالفت ایشان و دفع شبههٔ باطل
ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد اکبر نمودنست با اعدا بشمشیر جد و جهد نمای و حدیث
رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر اشارتست برین و باین دلالتست

برآنکه مجاهده و جهاد در حل شبهه مبطلین و اعدای دین از اجمل جهادات و اعظم از آن می
تواند بود که مقاتله باشد یعنی ای محمد با همه کفار جهاد و مقاتله نمای و به شمشیر آبدار و
بتوفیق حضرت پروردگار بعد از آن تعداد نعمت دیگر می کند که دلالت تامه دارد در
قدرت کامله و میفرماید که وَهُوَ الَّذِي و اوست آن کس که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ
بهم گذاشت دو دریا را یعنی محاور و ملاحق هم ساخت لی آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ
فُرَاتٌ پس یکی آبیست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت دافع تشنگیست
وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و دیگر این آب شور و تلخ یعنی بحر فارس و روم وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا
و ساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَّحْجُورًا
و حرامی محروم نا روا که یکی بر دیگری غلبه کند یعنی میان آنها تنافری بلیغ پیدا کردیم
بر وجهی که گوییا یکی بدیگری میگوید که حجرا محجورا یعنی از من دور شو و بمن آمیخته مشو
همچنانکه کسی آن را بدشمن خود می گوید تا از شر او ایمن گردد و تحقیق این کلمه در بالا
معلوم شد و حقیقت این سخن درین مقام آنست که حق تعالی بقدرت کامله خود
حاجزی و مانعی در میان این هر دو دریا پیدا کرده تا بهم مختلط نشوند و باقتدار
تام خود منع بلیغ فرموده اند که ملح اجاج افساد کنند در عذب فرات آن را از عقوبة
خودش متغیر گردانند و نزد بعضی حجرا محجورا محدودات یعنی بین البحرین حدی معین
و مقدر کردیم مانند دجله که میان دو دریا کشیده است و نمی گذارد که هر دو بهم رسند
و طعم یکدیگر را فاسد کنند و گویند مراد ببحر عذب بحر عظیم است مانند نیل و سیحون
و دجله و جیحون و ببحر ملح سایر دریاها و برزخ میان آنها بیابانهاست و شهر بینهما
واقع شده اند و بنا بر این قدرت در فصلات و اختلاف صفت با آنکه مقتضای
اجزای هر عنصری آنست که متلاصق و متشابه بیکدیگر باشد در کیفیت وَهُوَ الَّذِي
خَلَقَ و اوست که آفرید از محض قدرت مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را یعنی آبی
که طینت او را بدان تخمیر کردند یا آنکه آب را جزئی از ماده بشر کردانید تا مجتمع شود
صفت سلامت و قبول اشکال و هیئات بشریت کند بسهولت و یا خلق کرد جنس
آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی
انسان را بر دو قسم تقسیم فرمود ذکور که نسب انسان بدیشان بود چنانکه فلان بن فلان
و اناث که مصاهرت و دامادی بدیشان وجود گیرد مانند اینست قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و از امیر المؤمنین علی علیه السلم مرویست که نسب آنست که نکاح او حرام

باشد

باشد و صهر آنکه مناکحه بآن حلال باشد چون دختران عم و عمه و از ضحاک مرویست و از قتاده
نقل است که نسب هفت صنفند و صهر پنج صنف که حق تعالی ذکر ایشان فرموده در آیه حرمت
عليكم امهاتكم تا آخر و گویند نسب پسران و دختراننـد وَكَانَ رَبُّكَ و هست
پروردگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور و اناث که متقابلانند و مخلوق از
ماده و حدیث باعضای مختلفه و اتباع متباعد و گاه هست که از نطفه و حدیث توامان که ذکریست
و اناثی ایجاد میفرماید جلت عظمته و قدرته از سدی که یکی از مفسران و مشاهیر روات
اهل سنت است روایتست که این آیه در شان عالیشان پیغمبر صلی الله و علی ابن ابی طالب علیه السلم
نزول یافته و مناسبت بتزویج حضرت خیر النسا فاطمه الزهرا علیها السلم و شاه اولیا و دامادی
آن حضرت بحضرت پیغمبر صلی الله و از ابو قبیه روایتست که گفت از محمد بن سیرین که یکی از
روات معتبره اهل سنت است شنیدم که گفت آیه در شان عالیشان حضرت شاه ولایت پناه
امیر المؤمنین علی علیه السلم نازل گشت که پیغمبر خدا صلی الله تزویج کرد فاطمه علیها السلم را بوی چه آن حضرت
جامع نسب و سبب بود اما نسب بجهة آنست که پسر عم پیغمبر خدا بود اما سبب زیرا که شوهر دختر
بود و هیچ کس از صحابه جامع این دو صفت نبود مگر او و از حضرت رسالت پناه صلی الله روایتست که
حق تعالی خلق علقه کرد در صلب آدم علیه السلم و بصلب شیث رسانید و بعد از آن از صلب طاهرین بارحام
طاهرات نقل می کرد تا بصلب عبد المطلب رسانید آنکه او را دو نصف کرد یک نصف او را در صلب
عبد الله نهاد و نصف دیگر در صلب ابو طالب از اول مرا آفرید که محمدم و مرا نبوت داد و رسالت
و کتاب کرامت فرمود و از دوم علی را خلق کرد و وی را ولایت و طهارت و سخاوت و شجاعت ارزانی
فرمود فلذلک قوله تعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا
فانا وعلی خلقنا من نور واحد مرا و علی را از یک نور ایجاد فرمود و ابو احمد بن داود بن
سلیمان از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلم روایت کرده که آن حضرت فرمود که از آبای
کرام خود شنیدم که امیر المؤمنین علی ع فرمود که روزی رسول خدا مرا گفت که ای علی ترا سه چیز
داده اند که مرا نداده اند یکی آنکه پدر زنی چون من ترا داده اند دوم جفتی چون فاطمه سیم
فرزندانی چون حسن و حسین و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که امام حسین علیه السلم فرمود
که روزی با برادرم حسن در بعضی از کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس
ابن مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید در دست و پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای
ما مید اد انس او را ملاقات کرد و گفت تو مردی بزرگ سالی و مکان و مرتبه که ترا است
از رسول این حال مناسب آن نیست جابر گفت ای انس ملامت من مکن و خاموش شو که من از

رسول صلی الله شنیدم چیزی در حق ایشان که گمان نداشتم که هیچ آدمی را آن باشد انس گفت آن چیست
گفت شنیدم از رسول صلی الله که فرمود چون خدای خواست که مرا بیافریند نطفهٔ آفرید از نور سفید
و در صلب آدم نهاد و بعد از آن از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل می ساخت تا به
صلب عبد المطلب رسانید پس آنرا بدو نیمه کرد یک نیمه بعبد الله و یک نیمه بابی طالب از
عبد الله من بوجود آمدم و از ابی طالب علی آنکه نور من بفاطمه نقل کرد پس از علی و فاطمه
حسن و حسین علیهما السلم بوجود آمدند و ایشان طاهر و مطهر اند اما نطفهٔ فاطمه بحسن انتقال کرد
و نطفهٔ علی بحسین و بعد از آن از صلب حسین آن نطفه منتقل خواهد شد با ئمه هدا تا بقیامت
در خبر است که رسول خدا صلی الله فرمود که روزی فرشتهٔ نزد من آمد که قبل از آن ندیده بودم مرا
خطابی کرد که پیش ازین نگفته بودم و آن این بود که السلم علیك یا اوّل یا آخر یا حاشر گفتم ای
ملك این چه خطابست گفت تو اوّلی باین معنی که اوّل کسی که سر از خاک بردارد در روز
قیامت تو باشی و آخری باین اعتبار که ختم پیغمبرانی و حاشری باینوجه که حشر در روز قیامت
بتو و امت تو باشد گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم ای محمود بچه کار نزول فرمودهٔ گفت
جئتك لتزوّج النّور من النّور آمده ام بتو تا تزویج کنی نور را بنور گفتم این دو نور
کیستند که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه و علی و حکم الهی چنان است که در زمین میان ایشان
عقد و نکاح کنی که حق تعالی در آسمان عقد و نکاح ایشان بسته من گفتم سمعا و طاعتا و چون برخواست
بر میان هر دو کتف او نوشته دیدم و آن نوشته این بود که لا اله الا الله محمّد رسول الله
عالیّ ولیّ الله ایّدته بعلیّ و نصرته به گفتم ای محمود چند گاه است که در میان دو کتف
تو این نوشته است گفت قبل ان یخلق الله ادم باربعة و عشرین الف عام پیش از آنکه
خدای تعالی آدم را آفریند به بیست چهار هزار سال و چون آن فرشته بو سوزی تمام ایلدی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله همان ساعت حضرت فاطمه حضرت علی علیه السلام تزویج نمود دیلمی
و خوارزمی از ابو العلای همدانی روایت کرده و او از حسین بن علی و او از پدر بزرگوار
خود که آن حضرت فرمود که در خانهٔ امّ سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشتهٔ بر آن حضرت نازل
شد که بیست سر داشت و بروایت کلبی بیست و سه سر داشت و در هر سری هزار
زبان و در هر زبانی بلغتی تسبیح و تقدیس خدا می کرد که مشابه بلغت دیگر نبود کف دست
او فراختر از هفت آسمان و زمین بود پیغمبر صلی الله پنداشت که جبرئیل است فرمود ای
جبرئیل هرگز باین صورت نزد ما نیامدهٔ گفت آن فرشته که من جبرئیل نیستم مرا صرصایل
میگویند حق تعالی مرا بتو فرستاده که تزویج کنی نور را بنور گفتم کرا بکه دهم گفت

ابنتك

ابنتك فاطمة بعلی بن ابی طالب علیه السلم و بیان تزویج فاطمه علیها السلم بروایت
امیر المؤمنین علیه السلم و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک
و ام سلمه بر طریقی که در مناقب خوارزمی و کتاب ذریة طاهره و کشف و غیره با اختلاف الفاظ
بر این وجه است که چون فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بخواستگاری
وی برخواستند رسول صلی الله هر یکی را جوابی میداد و از جمله ابو بکر خواستگاری نمود و گفت
یا رسول الله مرا رغبتست که تو فاطمه را بمن دهی چه تو سبقت اسلام و رغبت میدانی و این معنی را
سه مرتبه گفت مرتبهٔ سیم حضرت فرمود که کار فاطمه بمن نسبت ندارد بلکه بمشیت الهی
باز گذاشته است بهر که ارادهٔ مقدسهٔ او تقاضا فرماید چنان خواهد کرد عمر نیز در آمد و خواستگاری
نمود همین جواب شنید پس عمر با ابو بکر ملاقات کرد و گفت گمان من چنان است که رسول میخواهد
دختر خود را بیکی از اشراف دهد که او را مال و منال بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر
باشد تا باو قوتی پیدا کند در این بودند که عبد الرّحمن بن عوف برسید و گفت چه
میگویید ایشان او را باین قصه مطلع ساختند عبد الرحمن گفت من بروم و خواستگاری
کنم و گمان من چنان است که مرا اجابت کند چه مرا مال و ضیاع و عقار بسیار است و رسول
درویش است و ممکن است که بمال مایل شده دختر خود بمن دهد پس جامهای نیکو در پوشید
و خود را ببوی خوش معطّر ساخت و نزد رسول آمد و خواستگاری کرد حضرت هیچ جواب
نداد و عبد الرّحمن گمان برد که بجهت تعیین صداق توقف کرده گفت یا رسول الله چندان
شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم بصداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک را
دراز کرده و کفی سنگریزه برداشت و در کنار عبد الرّحمن ریخت همه درّ و مرجان گشت
گفت این را بردار تا مالش بیشتر شود و بعد از آن فرمود که نگفتم کار فاطمه باراده الهی
باز بسته تا بهر کسی که خواهد بدهد والله اگر کسی دیگر بعد ازین خطبهٔ او کند شکایت او با
خدای کنم عبد الرّحمن منفعل شده باز گشت پس روزی ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ مجتمع
شده گفتند رسول خطبهٔ سادات و اشراف قریش رد فرمود گمان ما آنست که رسول صلی
فاطمه را بعلی خواهد داد پس بطلب علی برخواستند و او را در نخلستان بعضی از انصار یافتند
که آنرا آب میداد باجرت چون ایشان را بدید رطبی چند که حق وی بود حاضر ساخت
تا بخوردند و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند ابو بکر گفت ای علی خدای تعالی مجامع
فضل و شرف و سخاوت و شجاعت در وجود تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص
ساخته و هیچ خصلتی از خصایل پسندیده ندانیم الّا که در تو موجود است و مکان و مرتبه در قرابة

وصحبت ومتابعت تو با رسول بر هیچ کس پوشیده نیست اشراف قریش هم خواستگاری فاطمه کردند
ورسول ابا کرد و تو خطبه نکردی امتناع تو ازین چیست و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در
نکاح تو باز بسته است و گمان ما آنست که خدا و رسول او را برای تو باز گرفته اند حضرت از استماع
این سخن آب در دیده مبارک بگردانید و فرمود که مرا رغبت بسیار است اما مانع خطبه دو چیز
است درویشی و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت رسالت صلی الله که در مواجهه این
سخن را باز گویم ایشان گفتند ترا بهر حال خطبه باید کرد و او را برین تحریص نمودند پس
امیر المؤمنین علیه السلم بخانه آمد و تبدیل جامه نمود و بدر حجره رسول خدا آمد و رسول در
حجره ام سلمه بود پس در بزد و رسول در زمان او را بشناخت پیش از انکه گوید
من علیم فرمود ای ام سلمه در بگشا تا او در آید ام سلمه فرمود نه که خدای ما را فرموده که از
مردمان پنهان شوی فرمود ای ام سلمه این مردیست که احمق و سبکبار نیست بلکه برادر و
پسر عم منست و دوسترین خلقان نزد من ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم
و بخدای که در را نگاه داشت تا که من پنهان شدم و بعد ازان در آمد و گفت السلم علیک
یا رسول الله و رحمت الله و برکاته و رسول فرمود و علیک السلم و رحمت الله و برکاته بنشین رسول
بنشست و سر در پیش افکند و میخواست که سخن بگوید و حیا مانع می شد رسول فرمود
یا علی سخنی و حاجتی که داری بگوی وی خاموش شد رسول فرمود شاید که تو بخطبه فاطمه
آمده باشی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود هر چه خواهی مقتضی و روایت پس
امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود که یا رسول الله تو دانی که در زمان طفولیت مرا از مادر
و پدر بپذیرفته و بجای فرزندی نگاه داشته و همیشه از پدر و مادر بر من مشفق تر
بوده و آداب علوم دینیه مرا تعلیم داده و تو میدانی که ذخیره من در دنیا و آخرت
چیست و حق من و قرابت سابقه من از اسلام بر تو پوشیده نیست و من شنیدم که تو
گفتی هر سببی و نسبی منقطع مگر سبب و نسب من و بعد ازان گفت یا رسول الله من
بخطبه فاطمه آمده ام و طمع دارم که دست رد بر سینه من نیفشانی و امید دارم که
حق تعالی بالطاف خود ازو نتایج طیب و طاهر ایجاد فرماید رسول ازین سخن خندان
شد و فرمود یا علی چیزی عظیم داری که آنرا بصداق فاطمه بدهی آن را صرف
زفاف کند گفت یا رسول الله بر تو مخفی نیست که مرا غیر از اسبی و شتر آب کشی و تیغی
و زرهی نیست فرمود که اسب و تیغ ترا در جهاد بکار می آید آن را نتوان فروخت و به
شتر نیز احتیاج داری تا باری که داشته باشی بر او بر نهی برو و زره را بفروش

که چندا

که چندان ضرورتی نداری چه بی آن بر دشمن غالب می توانی شد پس امیر المؤمنین فرحناک
شده بنزد رسول بیرون آمد و بمصلای خود رفت و بنماز مشغول شد رسول صلی الله سلمان را
گفت برو و امیر المؤمنین را بخوان سلمان آمد و گفت اجیب رسول الله صلی الله اجابت کن
رسول خدا را امیر المؤمنین نزد پیغمبر صلی الله آمد و حضرت چون او را بدید و گفت بشارت باد ترا ای
علی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج فرمود در آسمان پیش از انکه من او را بتو دهم در زمین
و درین وقت فرشته بمن آمد که پیش ازین ندیده بودم و گفت مژده باد ترا ای محمد باجتماع
شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چیست گفت بسطائیل یکی از موکلانم بر قائمه از قوایم
عرش و من از خدای درخواستم تا این بشارت بتو رسانم و جبرئیل بر اثر من می آید تا
تفصیل احوال بسمع شریف تو رساند پس در عقب او جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد
و گفت یا رسول الله حضرت عزت امر فرمود بملائکه مقربان تا در آسمان عقد نکاح بستند میان
فاطمه و علی پس حریری از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر انجا چیزی نوشته گفتم یا
روح الامین این نوشته چیست گفت بر انجا نوشته که حق تعالی نظر کرد بزمین و ترا برگزید
برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود بران و برای تو برادری و پسر عمی و مصاحبی و وزیری بر
گزید و دختر ترا بوی داد گفتم آن کیست گفت علی ابن ابی طالب که برادر دینی و پسر
عمی نسبی تست و وزیر و خلیفه تست و حق تعالی امر فرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را بیاراستند
و بغرف و منازل آن خطاب رسید تا بانواع حلی و حلل و جواهر آراسته شد و حور العین را
فرمود تا خود را بیاراستند و بقرائت سوره یس و طه و طواسین مشغول شدند و بادها را
فرمان رسید تا انواع عطر و طیب بر داشتند و در بهشت پراکنده ساختند و فرشتهای
همه آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم جمع آمدند و در نزدیک بیت المعمور منبری از نور
بنهادند و این آن منبرست که آدم بر او خطبه خوانده در وقتی که حق تعالی او را تعلیم اسما
فرمود و فرشته که نام او راحیل است و افصح ملائکه خطاب آمد بر بالای منبر رفت و خطبه
فصیحانه مشتمل بر حمد خدای ادا کرد و بعد ازان گفت ای فرشتگان من کنیز خود را به
بنده خود دادم پس فرشتگان برین گواه باشید پس جبرئیل گفت همه آسمانها ازین
خرمی بحرکت در آمدند و خدای تعالی مرا فرمود تا عقد نکاح بستم و فرشتگان را
گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگان است برین حریر و حق تعالی فرموده تا
آن را عرض کنم بر تو و مهر از مشک بران نهم و برضوان بسپارم که خازن بهشت است
و درخت طوبی را فرمود تا انچه داشت از حلی و حلل نثار کرد و بعد ازان ابری فرستاد تا در

ای

و یاقوت و انواع جواهر نثار کرده فرمود تا فرشتگان سنبل و قرنفل بر و افشانند و حور العین
بر چینند و بیکدیگر میدهند و بآن فخر می کنند تا روز قیامت و می گویند که نثار تزویج
فاطمهٔ زهراست و نزدیک شما تا بروز قیامت رسید بر صراط بایستید و هر که شما بگذرد
که مثقالی حبّه از محبت علی در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جواز که مضمونش
بیزاریست از آتش دوزخ و رسیدن به بهشت نعیم بوی دهید و اورا به بهشت رسانید
بیحساب و این حکمیست که من کردم پیش از آنکه خلقان را آفریدیم پس جبرئیل گفت که در روز قیامت
بر صراط بایستم و این فرشتگان با من باشند و آن طومارها را در دست گرفته چون یکی از
شیعیان و دوستان علی و اولادش بگذرند این نامه را بدست راست او نهند و در عنوانش
نوشته براءة من العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار پس از برای
ایشان مرکبان از نور بیاورند با زینهای از یاقوت سرخ و فرش آن از حریر و دیبای سبز
شیعیان علی بران نشسته فرشتگان در پس و پیش ایشان بهیچکس نرسند مگر که از
راه ایشان دور شوند و به تعظیم تمام درپی تا در بهشت و آن طومارها بیرون آرند
و گویند ای مردمان بپائید و جواز خدایرا برخوانید رضوان و خازنان بهشت گویند
یا اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین پس درهای بهشت بر روی ایشان بگشایند
و آنهارا باعلای درجات رسانند و در اعلی علیین ایشان را رفیق تو و علی و اولاد او گردانند
بعد از آن پیغمبر خدا فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را چنان زندهٔ دارد که ما را و چنان زنده
گرداند که ما را و در قیامت او را با ما حشر کند و در درجهٔ ما باشد باید که ما را تولا کند و از
دشمنان ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن و لعنت کند ایشان را
که حق تعالی لعنت کرده ایشان را بزبان پیغمبران و فرشتگان و جملهٔ خلقان پس رسول
صلی الله فرمود که جبرئیل مرا گفت که منادی ندا کرد از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان
بهشت برکت باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که من برکت کردم و راحیل گفت بار خدایا کدام
برکت باشد عظیم تر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو ایشان را به بهشت و حال آنکه هنوز
در دنیا اند حضرت فرمود یا راحیل از برکت بر ایشان آنست که ایشان را بر محبت خود جمع
کردم و از فرزندان ایشان امامان بندگان بندگان ایشان را بشرایع دین و احکام و آداب
مرضیه تعلیم کنند و با ایشان حجت لازم گردانم بر خلقان تا بروز قیامت پس جبرئیل گفت
مرا خدای امر کرده که ترا اعلام کنم تا فاطمه را بعلی دهم بعقد نکاح و ایشان را بشارت
دهی بدو پسر زکی و نجیب و طاهر و فاضل در دنیا و آخرت یا علی فرشته حالی از نزد من رفت

ومن

ومن در حال کس فرستادم و عزم کردم که بامر خدا امتثال نمایم در باب تزویج تو بفاطمه پس
امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدهٔ شکر بجای آورد و حضرت رسول ویرا گفت برخیز و بمسجد رو
که من از عقب تو می آیم تا آنچه ملک تعالی ما را امر فرموده بجای آوریم در حضور مهاجر و انصار ذکر
فضیلت تو بیان کنیم آنقدر که چشم تو و دوستان تو بدان روشن گردد امیر المؤمنین علیه السلام
گوید که من از نزد رسول بیرون آمدم و از خرمی نمی دانستم که چگونه براه روم و در راه بعبد الرحمن
عوف رسیدم و او را گفتم که رسول فاطمه را بمن داد و گفت حق تعالی او را بتو داد و عقد شما را در آسمان
بستند و رسول در اثر من می آید تا این حدیث را بر مهاجر و انصار بیان کند عبد الرحمن بازگشت
با من در مسجد آمد و رسول شادان از عقب ما برسید و بلال را گفت تا منادی کرد و همه مهاجر
و انصار را در مسجد جمع کرد پس آن حضرت بنزدیک منبر بنشست تا همه مردمان بجای خود
نشستند و آنگاه بر منبر رفت و خطبهٔ فصیح ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار
بدانید که جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که [حق تعالی] فرشتگان را نزد بیت المعمور جمع کرد و ایشان را
گفت که گواه باشید که من فاطمهٔ زهرا را بعلی بن ابی طالب دادم پس بنشست و فرمود یا علی برخیز
و خطبه کن برای خود امیر المؤمنین برخواست و خطبهٔ فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد از آن
فرمود که بدانید ای معشر مردمان که رسول خدا دختر خود فاطمه را بمن داد پس از وی بپرسید و
گواه شوید رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من راضی شدم و نیکو داما دیست او مرا و نیکو
برادریست مرا او و او بهترین و سید مردمانست در دنیا و آخرت و از جملهٔ صالحان است
پس امیر المؤمنین علی علیه السلام برخواست و سر بر زمین نهاد و سجدهٔ شکر خدایرا بتقدیم رسانید
پس اصحاب مبارکباد گفتند و حضرت رسالت صلی الله بفرمود تا طبقی خرما بیاوردند و همه
از آن بخوردند و بتبرک بخانها بردند و رسول صلی الله بحجره رفت و زنان را فرمود که بدین شادی
و خرمی دف بزنید دف بزدند و از هر جانب ندای مبارکباد برآوردند آنگه رسول صلی الله علیه
و آله امیر المؤمنین را گفت برو و زره را بفروش تا در این ره صرف کنی امیر المؤمنین گفت
زره را ببازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت یا علی این زره را چند بمن میفروشی گفت بانصد
درهم دست در آستین کرد و صره که پانصد دینار درهم در او بود بیرون آورد و بمن داد
و من زره را باو دادم و درمها را نزد رسول آوردم مرا گفت چه کردی گفتم بپانصد درهم
فروختم گفت بکه فروختی گفتم باعرابی گفت ویرا شناختی گفتم نه فرمود آن جبرئیل بود
پیش از آنکه تو بازآئی او زره را بمن داد پس سلمان را بخواند و مشتی از آن زر بدو داد و گفت
از برای فاطمه چیزی که محتاج او باشد بخر و بلال را برفاقت او فرستاد و آن شصت

درهم بود و بستری که حشو آن از پشم بود بچهار درهم بخریدند و مقنعه بچهار درهم
و حصیری و آنچه بکار می بایست از بالشی که از لیف خرما بود و گلیم و مشک آبی و کوزه و سبوی
چند و مطهره و جامه باریکی از پشم این جمله بخریدند و رسول در خانه ام سلمه بود آنها را نزد
وی بردند ام سلمه چون درو نگریست و گفت بار خدایا برکت کن آل محمد را پس باقی درم را
با ام سلمه داد و فرمود این را نگاه دار تا وقت حاجت پس امیر المؤمنین علیه السلم یکماه توقف کرد
و شرم میداشت که اظهار زفاف کند و هر وقت که رسول صلی الله او را در خلوت دیدی گفتی
یا علی بهترین زنان جهان را بتو دادم چه نیکو و زیبا است زوجه تو بعد از یکماه عقیل گفت ای برادر
چرا طلب زفاف نمی کنی تا باجتماع شما چشم ما روشن شود گفت ای برادر رغبت من به نهایت
رسید لیکن حیا مانع می شود گفت بیا تا برویم و من این حدیث را برسول عرض کنم پس بر خاستند
و روان شدند در راه ام ایمن خادمه رسول بایشان رسید و گفت بکجا میروید گفتند
نزد رسول خدا جهة طلب زفاف فاطمه گفت شما باز گردید که این کار تعلق بزنان دارد و من
ایشان را بگویم و تعیین وقت نمایم پس نزد ام سلمه آمد و این حدیث باز گفت ام سلمه کسی
فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد چون رسول صلی الله بخانه آمد و گفت سبب اجتماع شما
چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش بدین کار روشن شدی رسول صلی الله
چون نام خدیجه بشنید بگریست و گفت مانند خدیجه کجا یافت می شود تصدیق من
کرد وقتی که قوم تکذیب من کردند و انیس من بود زمانی که مردمان مرا مستوحش می
کردند و قوت داد مرا بدین خدا و مواسات کرد با من در نفس و مال و خدای تعالی مرا فرمود تا بشارت دادم
او را بخانه در بهشت از زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله تو هر چه از خدیجه گوئی بیش از آن است
خدای تعالی حشر ما با او کناد یا رسول الله برادر تو و پسر عم تو التماس زفاف و منتظر است
تا چه جواب آید و حیا مانع او می شود که خود بعرض شما رساند گفت ای ام ایمن او را طلبیده
نزد من حاضر گردان چون حاضر کردنید پس نزد رسول بنشست شرم زده و منفعل
سر در پیش افکنده پس ام سلمه را گفت آن درمهای فاطمه را که بتو دادم بیاور ام سلمه
آن را حاضر کردنید و حضرت از آنجا مشتی برگرفت و با میر المؤمنین داد و گفت برو و روغن
و خرما بخر و آنچه رسول فرموده بود بخرید و مشتی دیگر بسلمان داد که جامه و طیب بخر بیامد
و بخریدند و سعد معاد بیامد و گوسفند و گاوی و شتری بیاورد بهدیه و همچنین سعد
بن ربیع و ابو ایوب انصاری و عبد الرحمن عوف و یکیک از یاران می آمدند و شتر را
و گاو و گوسفند و گندم می آوردند تا هدایای بسیار جمع شد پس رسول الله فرمود تا گندم

آرد کردند و نان به پختند و امیر المؤمنین را گفت ترا این گوسفند و گاو می باید کشت پس آن
شب امیر المؤمنین می کشت و از پوست می کند و رسول پاره پاره می کرد و چون روز شد
تمام را گشته بودند پس اصحاب را جمع کرد و فرمود که امروز روز ختر میست مرا یاری دهید
تا ولیمه علی بسازیم صحابه برهنه شدند و دیگها بر بار کردند و رسول چون خدمت ایشان بدید
دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید چون دو ساعت از روز برآمد همه طعامها پخته
بودند پس امیر المؤمنین با پیغمبر و جمله مهاجر و انصار از ذکور و اناث و خورد و بزرگ
حاضر کردند و نطعها و حصیرها بیفکندند و طعام بکشیدند و همه اهل مدینه از آن طعام بخوردند
و سیر شدند و هر چه خواستند بخانها بردند و هنوز طعام بسیار بماند ببرکت رسول و اهل
بیت او روز دیگر حضرت مردمان را نیز بخواندند تا بیامدند و آن طعام را بخوردند و بغیر از
گوسفند ابو ایوب هیچ گوسفندی باقی نماند ابو ایوب گفت یا رسول الله بجهة آنکه این هدیه حقیر
است از من قبول نمی کنی بخدای که من غیر از این نداشتم و الا فدای تو و اهل بیت تو می کردم
فرمود که یا ابو ایوب بدانکه علی خواست که گوسفند ترا بکشد جبرئیل گفت او را در آخر ذبح کن
که در وی امر عجیب تعبیه است پس یزید بن جبیر انصاری را امر کرد تا او را بکشت و پوست بکند
و به پخت پس بفرمود که استخوانهایش مشکن و چنان کرد پس دیگر باره اصحاب را جمع کرد و همه
از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش جمع کردند و همه را در پوست وی نهادند پس
رسول صلی الله دعا کرد تا حق تعالی او را زنده کرد و آن را با بو ایوب داد حق تعالی از نسل
آن گوسفند برکت بسیار کرد و چون مردمان متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و
حفظه و سایر زنان مهاجر و انصار را جمع کرده و فرمود که بکار سازی فاطمه مشغول شوید پس
زنان حضرت فاطمه را آرایش کردند و زینت دادند و رسول بدیدن فاطمه مسرور شد
و فرمود که فاطمه من از میوه بهشت آفریده شده و روزی جبرئیل بمن آمد و سیبی از
بهشت بمن آورد و گفت این سیب را بخور و با اهل خود کن که خدای تعالی ببرکت این روزی
گرداند دختری که سیده زنان اولین و آخرین خواهد بود من چنین کردم و فاطمه از آن
بوجود آمد و حوری نسبست و اصل او از بهشت است و مرجع او از بهشت خواهد بود پس
امیر المؤمنین علی علیه السلم را فرمود که یا علی آماده باش که اهل ترا بخانه تو می آورند و امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود که من نیز برخواستم و فرمودم تا خانه را پاک رفتند و طنابی بدیوار
بند کردم تا جامه بر او افکنند و پوست گوسفندی بیفکندم و بالشی از لیف خرما
و آنچه ضروری بود ند از جهاز فاطمه بخانه من نقل کردند پس دختران عبد المطلب و زنان

حضرت رسالت صلی الله با زنان مهاجر و انصار فاطمه را آراسته و پیراسته چادر عصمت
بر سرش افکندند و تکبیر و تحمید گویان او را از خانه بیرون آوردند و هفتاد حوری بکبر
درآمدند و می گفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد و اهل بیته علی الله چه گرامی
اند محمد و اهل بیت او بر خدای و جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول صلی الله علیه
و آله بفرمود تا استر شهبا را که دلدل نام داشت زین کردند و حضرت فاطمه را سوار کردند و
سلمان را امر کرد تا عنان آن بگرفت و رسول و رسول از مردان و اهل بیت از حمزه و عقیل
و جعفر و غیر آن سلاح بسته پیش و پس می رفتند و در مناقب از ابن عباس نقل است که جبرئیل
با هفتاد هزار فرشته از پس و پیش می رفتند و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل
داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل پاردم تا فاطمه بر بالای آن با آسایش باشد و زنان و دختران
رجز گویان در عقب می رفتند و ذکر خدای تعالی و حمد او می گفتند تا بدر سرای امیرالمؤمنین
علی علیه السلام در مسجد بود کسی بطلب او فرستاد حضرت امیر حاضر گردید و او را به نزد خود بنشاند
و ام ایمن را بفرمود تا حضرت فاطمه را بیاورد و دست او را بدست امیرالمؤمنین داد و فرمود
که بگیر تو سزاوارتری و نیکو دامادی و برادر و مصاحبی مرا و بعد از آن فرمود که مرحبا
بحرین یلتقیان مرحبا بمرج البحرین یلتقیان مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند
و بدو ستاره که بهم پیوستند پس فاطمه را گفت پیش او مانند کنیزان باش تا او چون بنده
باشد و علی را گفت نیکو زنیست زن تو فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو آنکه برمن آمد و عصا
در دست و گفت خدای تعالی پاک گرداند شما را من بصلحم با آن که شما بصلح است و بجنگم با آن که
بشما بجنگست شما را بخدای می سپارم پس زنان را امر کرد تا بازگشتند و هر یک بخانه خود رفتند
پس امیرالمؤمنین بحضرت فاطمه گفت ای دختر رسول خدا دستوری باشد تا اراده ورد خود
کنم گفت صواب باشد و او نیز برخواست و در عقب او بایستاد و نماز می گذارد تا صبح برآمد و رسول
بیامد و ایشان بجهت سرمای بامداد در جامه خواب بودند چون رسول بیامد خواستند که برخیزند
رسول سوگند داد که بر حالت خود باشید پس بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست و پایهای
مبارک خود را در اندرون گلیم کرد یک پای او را امیرالمؤمنین بگرفت و پای دیگر فاطمه حضرت
امیر را گفت نیکو یاریست فاطمه بر طاعت خدای و بفاطمه نیز همین را گفت پس کوزه آب
طلبید و آیاتی چند از قرآن بدان خواند و باد در آن دمید و امیرالمؤمنین را گفت باز خور
و نیمه باز گذار و وی همچنان کرد و رسول آن بقیه را بر رو و سینه امیرالمؤمنین فرو ریخت و گفت
اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن قدری دیگر آب طلبید

آیاتی چند از قرآن بر او خواند و فاطمه را گفت باز خور و پاره بگذار فاطمه نیز چنان کرد رسول
آن را بر روی فاطمه ریخت و گفت اذهب عنک الرجس و طهرک تطهیرا پس
دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و گمان برد که ایشان بهمین طریقه همه شب با یکدیگر خواهند
بود و جبرئیل بیامد و رسول را از احیای ایشان خبر داد و این آیه آورد که تتجافی جنوبهم
عن المضاجع تا آخر روز دیگر رسول صلی الله نزد ایشان آمد هر یک را در گوشه یافت که به
طاعت مشغول بودند دست ایشان بگرفت و بر نطعی که از خدیجه بود بنشانید و فرمود که باید
که با یکدیگر در یکجا باشید پس طعامی مهیا ساختند و یکجای با هم بخوردند و رسول ایشان را
بخدای سپرد و بمسجد درآمد و همه شب بعبادت مشغول شد و ایشان را دعا می کرد و روز
سیم پیش نماز صبح بخانه آمد ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیرالمؤمنین را گفت یکساعت
بمسجد رو و بعد از آن فاطمه را گفت ای دختر من یکزمان آگاه باش که من ترا بمردی داده ام
که باسلام از همه در پیش و علم او از همه بیش است و حلم و زهد و سایر اخلاق حسنه او از
همه زیاد است و بدانکه خدای تعالی ترا در آسمان بعلی داده و من ترا در زمین بو دادم
و او سبحانه نظر بزمین انداخت و دو مرد را از اهل آن برگزید یکی پدرت و دیگر شوهرت
و باید که در باره او عصیان و نافرمانی نکنی و آنچه او فرماید باو مبادرت کنی پس دست برداشت
و گفت بارخدایا ایشان را الفتی ده و فرزندان ایشان را وارثان بهشت گردان و بر نسل
ایشان برکت فرما و ایشان را امان و بندگان خود گردان پس بمسجد آمد و گفت یا ابا الحسن نیکو
زنیست زن تو و او از حوریان بهشت است چه او از میوه بهشت است با او مدارا کن که او
پاره ایست از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده باشد و هر که او را شاد گرداند مرا شاد گردانیده
باشد حق تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیرالمؤمنین فرمود
بخدا سوگند که چون از پیغمبر این سخن شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی
که موجب کراهت او بود از من صادر نشد تا که برحمت خدای انتقال یافت و وی نیز هرگز
مرا بغضب نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی من نکرد و من هرگاه نظر در روی او می کردم
غم و اندوه از دل من زایل می شد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر خواست که از نزد
ما برخیزد فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خادمه از برای من بخر تا مرا یاری دهد حضرت فرمود
آیا چیزی تعلیم تو دهم که بهتر از خادمه باشد گفت بلی یا رسول الله فرمود که چیزی که بهتر از
خادمه باشد آنست که هر روزی سی و چهار بار تکبیر بگوئی خدا را و سی و سه بار تحمید
و سی و سه بار تسبیح چه این همه صد است بر زبان و هزار حسنه است در میزان اعمال ای فاطمه

اگر تو در هر صبح این بگوئی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت تو روا گرداند القصه فاطمه بفرموده پدر بزرگوار
به تسبیحات مذکوره مداومت می نمود و خدمت خانه خود می کرد تا که امام حسن علیه السلام بوجود آمد
روزی فاطمه بواسطه بسیاری خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بود امیر المؤمنین
علیه السلام در بزد جواب نشنید اما آواز آسیا می نمود و می آمد و می گردید و گهواره امام حسن ع
می جنبید از آن متعجب شده بازگشت و این صورت بحضرت رسالت معروض داشت فرمود یا علی ندانسته
که خدای را در زمین فرشتگان اند که موکلند بمعونت و یاری آل محمد و باقی تفاصیل معجزات
اهل البیت علیهم السلام در کتب مبسوطه مذکورات و بعضی دیگر از آن بطرزی تمام در منهج الصادقین
مسطور و مرقوم و بدانکه حق تعالی درین سوره بیان تعداد نعمت خود کرد بر بندگان تا شکر
گذاری آن کنند و کفار کفران نموده بعبادت منعم حقیقی خود مشغول نشدند ازین جهه در
صدد مذمت ایشان در آمده اظهار عجز آلهه ایشان نموده میفرماید که وَيَعْبُدُونَ و می پرستند
مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آن چیزی را که نفع نمی رساند بایشان
چون پرستش آن کنند و بطاعت آن قیام نمایند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکنند بایشان
اگر او را نه پرستند مراد بتانند یا هر چیزی که بدون اذن او سبحانه پرستش می کنند چه هیچ
مخلوقی مستقل نیست در نفع و ضرر وَكَانَ الْكَافِرُ و است ناگرویده بتوحید
خدا عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا هم پشت شیطان و معاون آن
در عداوت شرک و طغیان وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا بر کافه خلقان إِلَّا
مُبَشِّرًا مگر در حالتی که مژده دهنده مؤمنان را بمثوبت الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران
بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو ای محمد گرویدگان را که نمی خواهم از شما عَلَيْهِ
بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی را إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر کردار آن کس را که خواهد أَنْ
يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ آنکه فرا گیرد بسوی پروردگار خود و قرب او سَبِيلًا راهی یعنی
مزد ایمان و طاعت مؤمنان است زیرا که جزا بر آن نزد خدا اجر مقرر است و نصیحت پیوسته
که هر پیغمبر برابر صالحان و عابدان امت او ثواب خواهد بود پس طاعت راجع به پیغمبر است
از حیثیت ترتب ثواب بر آن وجه که صدور طاعت از ایشان بدلالت اوست و الدال
علی الخیر کفاعله وَتَوَكَّلْ و توکل کن در دفع شر کفار از خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي
لَا يَمُوتُ بر زنده که هرگز نمیرد چه متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بیبهره
می ماند وَسَبِّحْ و بپاکی و پاکیزگی یاد کن خدای را از صفات نقصان بِحَمْدِهِ در حالتی
که آن تسبیح و تنزیه پیوسته باشد به ثنا و ستایش برای او باوصاف کمال و جلال تعالی شانه

مذمت بدل

وکفی

وَكَفَىٰ بِهِ و بسندست خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان
خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آن پس ایشان را بدان جزا و سزا خواهد بود و ترا بر عدم ایمان ایشان محزون
نماید الَّذِي آن خدای که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید بقوله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار
شش روز از ایام دنیا یا آخرت ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او و استوا کرد عَلَى
الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست تحقیق معنی استوا در ما سبق مذکور و ذکر
این کلام درین مقام بجهه زیادتی تقریر است بر وجود توکل بر او باید کرد و آفریدن آسمان
که مدت شش روز که روز آخرت است که هر روزی هزار سال دنیاست و از روزهای دنیا
با وجود قدرت او بر آن به کلمه کن بجهه آنست که با بندگان نظر کنند درین که حق تعالی با وجود
کمال قدرت و سرعت امر او در هر مراد خلق اشیا نموده بر سبیل تدریج و بواسطه این در
کارها تعجیل نموده تانی را شعار خود سازند که التانی من الرحمن والعجلة من
الشیطان الرَّحْمَٰنُ اوست آن کسی که خالق همه اشیاست قادر بر جمیع ممکنات
خداوند بخشنده است فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا پس سؤال کن بحقیقت آنچه مذکور شد از
خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانائی خبر دهد ترا بحقیقت آن و آن حق تعالی است
یا جبرئیل یا کسی که یافته است آن را در کتب متقدمه از علماء و احبار یهود تا تصدیق تو کنند این
قول و مرویست که یهود حکایت کردند از ابتدای خلق اشیا بخلاف آنچه حق تعالی حبیب خود را
فرمود فسئل به خبیرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر مشرکان را اسْجُدُوا
لِلرَّحْمَٰنِ سجده کنید مر خدای بسیار بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ گویند چه چیزست
رحمن یعنی اسمیست که مسمای او معلوم نیست و آن را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن بر
خدای اطلاق نمی کردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمی دانیم پس
بر وجه انکار گفتند أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آن چیزی را که میفرمائی ما را بدون معرفت
او سجده آن وَزَادَهُمْ و زیاده گردان ذکر رحمن یا امر سجود او مشرکان را نُفُورًا
رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق یعنی نزد این حال نفور ایشان از حق زیاده گشت
در فتوحات این سجده را سجده نفور و انکار می گویند و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت
این آیه سجده کند ممتاز گردد از نفور و اهل آن پس این را سجده امتیاز توان گفت و سفیان
ثوری چون این آیه خواندی سر باسمان بر داشتی و گفتی بار خدایا آنکه و آنچه دشمنان
ترا نفور افزود مرا خضوع و فروتنی افزود برای تو و این سجده هشتم از سجدات

تلاوت قرآنی که سجده سنت است نزد ما باتفاق نه وجب تبارک الذی بزرگوار و کثیر البرکتست
آن خدائی که بقدرت کامله جعل فی السماء بروجا گردانید یعنی آفرید در آسمان برجهای
دوازده گانه را که حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره است که آن زحل است و مریخ و مشتری
و زهره و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره
و جوزا و سنبله ازان عطارد و قوس و حوت جای مشتری و جدی و دلو خانه زحل
و سرطان منزل قمر و اسد مکان آفتاب و عطیه عوفی گفته که مراد به بروج کوشکهای
بلنداست که حقیقت آن جز او نداند نگاهبانان و حارسان ملائکه در وی باشند و نزد
ابوصالح و مجاهد و حسن و قتاده ستارگان بزرگند وجعل فیها و بیافرید در
آسمان و یا بروج سراجا چراغی که آفتابست بقوله وجعل الشمس سراجا و قمرا
منیرا و ماهی تابان روشن و روشن کننده و چون روشنی سراج از نور بیشتر است
ازان جهة آن را از برای شمس ذکر کرد و این را از برای قمر وهو الذی و اوست
آن کس که بحکمت تامه جعل اللیل والنهار خلفة گردانید شب و روز را خداوندان
اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال و یا متعاقب یکدیگر در رفتن و آمدن
چنانکه از ابن عباس مرویست که هریک را خلیفه دیگری گردانید یعنی روز را خلیفه شب
و شب را خلیفه روز کرد تا هرکس کار دینی یا دنیوی ازان فوت شود تلافی آن بروز کند
و اگر بروز فوت شود قضای او نماید در شب شقیق فرموده که مردی بنزدیک یکی از صحابه
رفت و گفت دی شب نماز از من فوت شد گفت امروز قضا کن چه حق تعالی میفرماید جعل
اللیل والنهار خلفة یعنی حق تعالی شب و روز را خلیفه یکدیگر گردانید لمن اراد
ان یذکر برای کسی که خواهد آنکه یاد کند امر فائت خود را او اراد شکورا
یا خواهد که سپاس داری نماید نعمت خدای را یعنی تا برای وقت متذکری ورد باشد
و قضا نمایندگان امر فوت شده مراد آنست که هرکه وردی یا شکری ازو فوت شود
دیگر از وقت روز و شب تدارک نماید در وقت دیگر آنها را و این معنی از ابن عباس
و حسن منقولست و از ابو عبد الله صلوات الله علیه ماثور و نزد بعضی معنی آنست که اختلاف
لیل و نهار نمود و متابعت یکدیگر ایجاد کرد برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت و صنایع
فطرت را در ایجاد لیل و نهار و بدان عالم را ناچار است از صانع حکیم و واجب بالذات
رحیم بر بندگان یا خواهد سپاس داری نماید و نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز

ازان

ازان جمله است چه روز سبب معاش است و شب وسیله راحت و آسایش بعد ازان در صفت بندگان
منقاد خود میفرماید که وعباد الرحمن و بندگان پرستندگان خدای بسیار عطا و رحمت
کننده اضافه برای تفضیل و تخصیص است یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده الذین
یمشون آنانکه میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع و افتادگی
که بسکینه و وقار و خاری و اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند مر ایشان را
نادانان یعنی سخنی بی ادبانه بایشان گویند قالوا گویند در جواب سلاما قولی
با سلام است یعنی سخنی که سالم مانند دران از ضرر و ایذای ایشان مراد ترک تعرض است
بسفهای و اعراض از مجادله ایشان و تجاهل از قول ایشان و یا مراد از اسلام ترکست و وداع
یعنی ما شما را با شما گذاشتیم و در معرض جواب شما نمی آئیم و گویند مراد سلام علیکم است
یعنی چون جاهلان و سفیهان آنچه پسندند برایشان سلام کنند تا شر ایشان ایمن شوند ابو برزه
سلمی روایت کرد که رسول صلی الله فرمود که از امت من جمعی باشند که من ایشان را دوست
میدارم و ایشان مرا دوست دارند و ایشان هنوز در وجود دنیا مو اند و بصفت صبر و حلم آراسته
باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرگان با حرمت و توانگران ایشان با درویشان
احسان کنند و اقویای ایشان بر ضعفا شفقت ورزند و عیادت بیماران کنند و تشییع
جنازه کنند و در طریق برفق و مدارا سلوک نمایند گفتند یا رسول الله با بندگان رفق
نمایند فرمود نه ایشان را بلکه خود خدمت نفس خود کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند
بعد ازان این آیه تلاوت فرمود وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین و دیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود
حسن خلق با خلق با حق تعالی در خلوت باین وجه باشند که یبیتون شب بروز می آرند
بجاهم لربهم برای رضای پروردگار خود سجدا سجده کنندگان در وقتی از
اوقات آن و قیاما و بر پای استادگان در وقتی دیگر مراد بسجده و قیام شب تخصیص
عبادت بشب بجهة آنست که طاعت دران اشق است و بعد ازین عبد الله عباس فرمود
که هرکه در شب دو رکعت یا بیشتر نماز بگذارد ازین جماعت باشد و الذین و دیگر ایشان
آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخضوع و خشوع تکیه بر طاعت خود نکرده
یقولون می گویند بر وجه خشیت از خدا که ربنا اصرف عنا ای پروردگار ما
بگردان از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب
دوزخ کان غراما هست دایم و لازم و جاوید و از ائمه مرویست که غرایم

اگرچه الحاح نماید و ملازم قرض دار باشد اما آخر از و مفارقت نماید بخلاف دوزخ که غرمت کلی هیچ وجه از صاحب خود مفارقت نکند إِنَّهَا بدرستی که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بدست از روی آرامگاه وَمُقَامًا وجای بودن و ایستادن وَالَّذِينَ و ایشان آنانند إِذَا أَنْفَقُوا چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند و در انفاق کلها از شرع در نگذشتند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ گیری نکردند مانند تنگ گیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند و حق الله را از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاقست در محارم و تقتیر لمنع حق واجب وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان انفاق و اقتار قَوَامًا راست ایستادن یعنی طریقهٔ اعتدال که بنای احکام شرعست مرعی داشتند و از طرفین افراط و تفریط که مذموم است در عقل و شرع احتراز کردند مقاتل گفته که این جماعت آنانند که کسب حلال و نفقه نمایند بر عیال و آنچه فاضل باشد در راه خدای بمستحق رسانند و از ابو عبد الله علیه السلم مرویست که حق تعالی دعای چهار کس اجابت نکند یکی مردی که در خانهٔ خود بنشیند و دهن بگشاید و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که آیا من امر نکرده ام ترا به طلب معیشت دوم مردی که زن خود را دعای بد کند و گوید خدایا مرا از زن خلاص کن حق تعالی فرماید که آیا امر او بدست تو ننهاده ام اگر او را نمی خواهی طلاق ده سیم آنکه مال را در غیر مصرف صرف کند و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که ترا امر نکرده بودم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را بقرض بدهد و گواهی بران نگیرد و مدیون انکار کند و وی دعای بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا به شهادت امر نکرده بودم وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای تعالی آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن رده است و زنا و قتل ناحق و سعی کردن در زمین بفساد کاری و راه زنی وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه این سه گناه اصل معاصیست و اعظم ذنوب که بعد از شرک قتل و زناست مسلم در صحیحین خود از عبد الله مسعود روایت کرده که گفت از پیغمبر صلی الله پرسیدم که أَيُّ الذَّنْبِ الْأَعْظَمُ گناه بزرگترست فرمود آنکه با خدای شریکی پیدا کنی و حال آنکه او ترا آفریده گفتم بعد از آن کدام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشی که طعام تو نخورد گفتم دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زنان

سه کدام

همایه خودت پس حق تعالی برای تصدیق قول پیغمبر خود این آیه فرستاد و بعد از ان فرمود وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند از آنچه مذکور شد ازین کبایر ثلاثه يَلْقَ أَثَامًا برسد و به بیند جزای کردار بزه کاری خود و گویند که اثام درین آیه دغی در آیه فسوف یلقون غیا دو چاهند در دوزخ که اگر سنگی در کنار آن رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيهِ و جاوید ماند دران عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بیمقدار باشد و ذلیل و بی اعتبار بود و نزد قتاده مراد بمضاعف عذاب عذاب دنیاست و عذاب آخرت و اکثر مفسران گفته اند که مضاعف عذاب در آخرت خواهد بود یکی برای کفر دیگری برای معصیتی که در ایام کفر کرده إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدای و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کاری شایسته یعنی بارکان ایمان عمل کند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل کند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ بدیهای ایشان که گناهانند به نیکوی یعنی معاصی سابقه را محو کند و در موضع آن طاعات لاحقه ثبت کند یا توفیق دهد او را باضداد عملهای سلف و از ابن عباس و سدی و مجاهد نقل است که حق تعالی مفاتح اعمال ایشان را در شرک تبدیل نماید و محاسن اعمال در اسلام یا شرک را باسلام و قتل مؤمنین را بقتل مشرکین و زنا را بعفت و احصان بدل کند و گویند محو سیاتی که در اسلام کرده بحسناتی که دران کرده چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع با بی ذر که حضرت رسالت صلی الله فرمود که روزی قیامت بنده را در عرصه گاه حاضر کنند و صحیفهٔ او را بدست او دهند و دران صحیفه گناهان صغیره باشد وی خواند و از گناهان کبیره خایف باشد چون همه را بخواند کبایر را نه بیند گوید من گناه کبیره کرده ام چونست که آن را در صحیفه نمی بینم وی را گویند که آن را بحسنات بدل کردند و رسول صلی الله حدیث می کرد و از غرض می خندید چنانکه دندانهای مبارک او را می دیدند عبد الرحمن جبیری گفته که مردی به نزدیک رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ گناهی نمانده که نکرده باشد و باین راه که حاجیان میروند زنا کند آیا او را توبه باشد یا نه فرمود که مؤمن بود و کلمهٔ شهادتین گوید گفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه گناهان او را بحسنات بدل کنند و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو شد و در خبر آمده که روزی سایلی نزد رسول آمد و چیزی از وی خواست فرمود بنشین تا خدای چیزی برساند درین حال مردی بیامد و کیسه نزد آن حضرت بنهاد و گفت این چهار صد درهم ست

بمستحق رسانید حضرت سایل را گفت برگیر که چهار صد دینار است مرد گفت یا رسول الله این درهم است
نه دینار حضرت فرمود که مرا تکذیب مکن که خدای تعالی مرا راست گو گردانیده پس سر کیسه بگشادم بر تخت
چهار صد دینار بود آن مرد متعجب شدم گفت یا رسول الله بخدائی که ترا بحق بخلق فرستاده که من چهار صد
درهم درین کیسه کرده بودم فرمود راست گفتی اما چون بر زبان من چهار صد دینار جاری شد
حق تعالی تبدیل درهم بدینار کردم و درین احادیث اشارتی عجیب بشارتی غریبست و آن اینست
که هرگاه خدای تعالی بجهة گفتار رسول صلی الله درهم را بدینار تبدیل کرده باشد عجب نباشد که
برای موافقت گفتار خود که فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات سیئات
عباد را بحسنات بدل نماید وكان الله غفورا و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گناهکار
بتوبه رحیما مهربان برایشان و تبدیل سیئات بحسنات بمیمنت توبه ایشان از ابن
عباس مرویست که گفت دو سال رسول عهد آیه والذين لا يدعون مع الله میخواندم
تا یقول و یخلد فیه مهانا و بعد از دو سال این آیه آمد که الا من تاب و عمل
عملا صالحا تا آخر و رسول بهیچ چیز چنان خرم نشد که بآیه انا فتحنا لك فتحا مبینا و هر که توبه
کند و بکند کارهای شایسته یعنی ترک آن نماید و از آن پشیمان گردد و جازم گردد که دیگر
آن را نکند ومن تاب وعمل صالحا و هر که توبه کند و بکند کارهای ستوده بجهت
تدارک مافات و تلافی تقصیری که از و واقع شده باشد فانه يتوب الى الله
پس بدرستی که باز گردد بسوی ثواب خدای متابا بازگشتی نیکو و یا بدرستی
که رجوع کرده بطاعت و مرضات الهی رجوعی که محو کننده عقاب باشد و محصل او
ثواب و در خبر است که حق تعالی فرحناک تر می شود بتوبه بنده که از گمراهی راه یابد
و تشنه که بآب رسد و نازاینده که فرزند آرد و نیز در صفت عباد الرحمن میگوید والذين
لا يشهدون الزور و دیگر بندگان برگزیده حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس
و مشاهد باطل مانند مجلس اهل شرک و عناد و مذامر و سایر لهو و لعب و قبایح و گواهی
ندهند باطل و ناروا یعنی اقامت شهادت کاذبه نکنند و این قول از ابو جعفر علیهما السلم
منقول است و گفته اند که نظر کنندگان بهر چه شریعت تجویز آن نکرده شریکان ند
با کنندگان آنچه حضور ایشان دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند از مجالس
و محاضر اهل کذب و خطا و عصیان و سایر فسوق و بطلان واذا مروا باللغو مروا
کراما و بگذرند در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند از آنکه بایستند بران و شروع
کنند در آن و از الجمله چشم فرو پوشانیدن است از فواحش و اعراض از ذنوب و

کنانت

کنانت از آنچه قبیح باشد تصریح بآن بر امثال آن و از ابو جعفر مرویست که مراد بلغو معاصرات یعنی چون
باهل لغو بگذرند زود گام برگیرند و بروند و نفس خود را بزرگ دارند از آنکه توقف نمایند والذين
و دیگر بندگان آنانند اذا ذكروا چون پند داده شوند بآيات ربهم بآیتهای پروردگار
خود یعنی بمواعظ قرآنی لم يخروا عليها بروی نیفتند بران صما وعميانا در حالتی که کران
باشند و نشنوند آن را بسمع قبول و کوران که نه بینند انوار آن را یعنی مانند کسی نباشند
که نشنوند و نه بینند آن را و بآن کار نکنند بلکه در روی در افتند مانند کوران و کران در ندیدن
و نه شنیدن آن بر وجه قبول و اعتبار حاصل که ایشان از آیات الهی تخلف نورزیدند و بسمع قبول
آن را شنیدند و بدیده بصیرت دیدند و از آن اعتبار گرفتند و برفق آن عمل نمودند والذين و دیگر
عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز يقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما هب لنا به
بخش ما را من ازواجنا وذرياتنا از زنان و فرزندان قرة اعين کسی که روشنی
دیده ما بود یعنی ما از ایشان خوش دل و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالحند زیرا که مؤمن
چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد پس مراد ایشان ازین قول
آنست که اولاد و ازواج را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس فرموده
که مراد از ذریت فرزندیست که مؤمن آن را بیند که کتابت علم فقه کند واجعلنا
و بگردان ما را للمتقين اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان توفیق پرهیزکاری
ده که شایسته امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا کنند در نماز و سایر امر دین
بافاضه علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر نقل کرده که معنی آنست که بگردان ما را از متقیان
و پرهیزکاران امامی و پیشوائی تا بوی اقتدا کنیم بکما اینکه پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا و با
اقتدا کنند بما آنانی که بعد از ما باشند اولئك آن گروه که مذکور شدند يجزون
الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند تر موضعی در آن و مراد بآن غرفاتست
کقوله تعالی وهم في الغرفات آمنون و در رضوان آورده که غرف کوشکهاست بر چهار قایم از
زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و مراتب عالیه بندگانست نزد حضرت
عزت و اصح آنست که منازل عالیه است در جنات اعلی پس این نوع منازل بایشان دهند
بما صبروا بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات
و یا بر فقر و احتیاج و یا بر اداء فرایض و انواع طاعات ويلقون و به بینند یعنی
یابند و حفص يلقون خوانده بتشدید قاف و ضم یا یعنی عطا داده شوید فيها در بهشت
زندگانی باقی که فنا در عقب آن نباشد تحية وسلاما سلامتی از آفات با دعای زندگی

ویلقون قرارت

دایمی و سلامتی شنوند از جانب ملائکه و یا تحیت از ملائکه باشد و سلام از جانب خدا شنوند یا
هر یک بر دیگری تحیت و سلام کنند خالدین در حالتی که جاویدان باشند فیها در غرفه بهشت
یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون نیایند حسنت نیکوست آن غرف بهشت مستقرا از
روی قرارگاه و مقاما و جای بودن و بعد از وصف عبادت عباد خود در وعده دادن ایشان
درجات ایشان در جنان بیان می کند که نعیم عظمی و درجات علیا که موعود شده اند بآنها در عقبی
بجهت عبادت ایشان است نه غیر آن از اعراض دیگر و میفرماید که قل بگو ای محمد بر بندگان ما
یعبؤا بکم چه وزن نهد و چه باک داشته باشد بشما ربی پروردگار من یعنی چه قدر
باشد شما را نزد او لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه
شرف انسان و کرامت او بمعرفت و طاعت و اگر نه او با سایر حیوانات برابر است پس
شما را نزدیک او جاهی و مرتبه داده دعای شماست و عادت شما و گویند معنی آنست که چه کند
خدای با عذاب شما اگر نه خداوند شما را می بود خدایان دیگر با او شریک نمی گرفتید خدای شما را
عذاب نمی کرد و عیاشی باسناد خود از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که پرسیدم که قرائت
افضل است یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا و بعد از آن این آیه بر خواند قل ما یعبؤا بکم ربی
لولا دعاؤکم فقد کذبتم پس بدرستی که شما ای اهل کفر تکذیب
کردید وحدانیت مرا که موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را
فسوف یکون پس زود باشد که جزای تکذیب شما لزاما ملازم شما که لامحاله بهمه شما رسد
تا اثر این تکذیب لازم شما باشد تا آنکه شما را بدوزخ در آورد و گویند لزام قتل بدرست
چه آن لازم کفار بود تا آنکه همه کشته شدند و بعذاب ابدی بپیوستند سورة الشعرا
مائتان و سبع و عشرون آیة ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله روایت کرده که
هر که سورة شعرا بخواند و یرا ده حسنه باشد بعدد هر که تصدیق نوح ع و تکذیب او
و هود و شعیب و صالح و ابراهیم علیهم السلم کرده و یا تصدیق آنها و هر که تکذیب عیسی و تصدیق
محمد صلی الله نموده و ابن عباس از آن حضرت روایت کرده که حق تعالی مرا هفت سوره دراز
داده بجای تورات که البقره است و آل عمران و نساء و مایده و انعام و اعراف و انفال و طه
و طواسین بجای زبور و فواتح قرآن و خواتیم سورة البقره از تحت عرش بمن رسانید
و حوامیم را نیز بمن عطا فرمود که هیچ پیغمبر را نداده و سوره مفصل را بر آن زیاده ارزانی
فرموده ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که قراءت طواسین
ثلثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار و کنف او باشد و در دنیا

هرکز

هرگز درویش نشود و در آخرت چندان نعمت جلیله بوی دهند که فوق رضای او باشد
و او را حور العین تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سورة الفرقان بذکر تکذیب کفار بقرائت
افتتاح این سوره کرد بوصف قرآن مجید و فرمود بقوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
طسم از قتاده و ضحاک نقل است که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا اقلب
آنست که بعد از این حروف ذکر قرآن می کند و روایت والبی از ابن عباس روایتست
که اسمیست از اسمای الهی و گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانکه طسم بطاهر و
ساتر و مجید و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که این اشارت بطوبی و سدرة
و محمد است و قرطبی گفته که این قسم است بطور سینا و ملک سبحانه و محمد حنیفه از
امیر المومنین صلوات الله علیه و آله روایت کرده که چون این سوره نازل شد پیغمبر صلی الله
فرمود که الطاء الطور سینا و السین الاسکندریة و المیم المکة و
بر هر تقدیر میفرماید که تلک این سوره ایات الکتاب المبین آیتهای کتابیست
هویدا یعنی روشن است حلال و حرام او و یا ظاهرست اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است
و باطل و چون قریش این چنین کتابی را تکذیب کردند و نگرویدند بر آن حضرت و حضرت
رسالت صلی الله بایمان ایشان بسیار حریص بود و این صورت بخاطر مبارک او شاق
آمد و بسیار ملول خاطر گشت حق تعالی جهة تسلیه خاطر مبارک او فرمود که ای محمد دل در ایمان
کافران بسته و در غم ایشان افتاده بجدی که لعلک شاید که تو باخع نفسک
هلاک کننده و کشنده نفس خود را یعنی بیم آن است و نزدیک بآن رسیده که هلاک
کنی نفس خود را بریاضت الا یکونوا بجهة آنکه نمی باشند ایشان مومنین
گروندگان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان
من السماء ایة از آسمان آیات ملجئه یا بلیه از عذاب تا ایشان را باتحاد و اکراه
بر ایمان دارد فظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان لها مر آن آیت را خاضعین
فروتنان و انقیاد کنندگان ابو حمزه ثمالی روایت کند که این آیه آوازی باشد که در
نیمه ماه رمضان از آسمان شنیده شود و بجهة آن همه خاضع و منقاد شوند و در تفسیر اهل
البیت آمده که آیه منادی باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کنند که الا ان الحق
مع علی و شیعته بدانید که حق با علیست و شیعیان او و ابن عباس فرموده
که این آیه در حق ما آمد و بنی امیه و بعد از آن گفت که زود باشد که دولت با بنی امیه باشد
حق تعالی بستاند و بما دهد و بجهة آن گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد و بعد از آن در صفت

منکران قرآن می فرماید که وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بر ایشان مِنْ ذِكْرٍ از هیچ موعظه و پندی
مِنَ الرَّحْمٰنِ از جانب خدای بخشاینده مُحْدَثٍ که نو فرستاده شده است یعنی که هیچ آیتی
و سوره فرو نیامده از قرآن مجید یکی بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مگر که باشند از آن
مُعْرِضِينَ روی گردانندگان و احتراز کنندگان بر آنچه هستند بر آن از شرک و طغیان
و عصیان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن ایشان
از آن بر وجهی که در استهزای ایشان کوشیدند و بآن سخریت کردند فَسَيَأْتِيهِمْ
پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر أَنْبَاءُ
مَا كَانُوا بِهِ خبرهای که آنچه بودند بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند و باور نمی
داشتند از بعث و نشور و عقاب یعنی در آن وقت حقیقت این امور موعوده بر ایشان
ظاهر گردد و بر صدق آن عارف گردند و آن هنگام حسرت و ندامت و پشیمانی ایشان را
نفع ندهد نعم ما قیل امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی سود ندارد
بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت می فرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ آیا در نمی نگرند
مکذبان بعث و نشور و نگاه نمی کنند بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا
فِيهَا چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از مرگ و افسردگی مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر گیاه كَرِيمٍ که نیکو و پسندیده است و بسیار منفعت چه هیچ نباتی نیست الا که
در آن فایده مندرج نیست با آنها و یا با غیر خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض صحیح
و فایده بلیغ اگرچه بندگان از آن غافل باشند شعبی را ازین آیه پرسیدند فرمود
که آدمیان از نبات زمینند زیرا که اصل ایشان از زمین است کقوله تعالی وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ
مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا و در ایشان لئیم و کریم هست هر که بایمان و عمل صالح به بهشت
رود کریمست و هر که بعمل بد بدوزخ رفت لئیم است إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در
رویانیدن هر یکی از نبات لَآيَةً هر آینه دلیل است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده
آن وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان مُؤْمِنِينَ
گروندگان با وجود چنین آیات متناهیه عظیم و علامات داله بر قدرت تامه حضرت
عزت بجهت عناد و تقلید آباء خود و فرار از مشقت تکلیف وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
که پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب و توانا بر انتقام کشیدن
از کفار بانزال عذاب بر ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر مهلت دادن ایشان و به
بسط بساط عطا بر آن مؤمنان و یا منعم بانواع نعم بعد از آن بیان قصص انبیای خود

میفرماید

میفرماید برای تسلیه دل حضرت رسالت صلی الله و تحریص او بصبر و امیدواری او بنزول نصرت
و ابتدا بقصه موسی و فرعون نمود که اعظم و اکثر قصص است و میفرماید که وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ
مُوسَىٰ و یاد کن چون یاد کردن پروردگار تو موسی را وقتی که نزدیک شجره رسید و نوری
از آن لامع گشت و از آنجا باو ندا کرد که یا موسی اِنّی انا الله رب العالمین بعد از آن ندا کرد باو که
أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آنکه بیا بگروه ستمکاران بجهت کفر و ستم بر بنی اسرائیل کشتن
اولاد ایشان یعنی توجه کن قَوْمَ فِرْعَوْنَ بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بکفر و شرک
و بر بنی اسرائیل بجور أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسید یعنی وقتی آن نیامد که از خدا و عذاب آن حذر
کنند مراد تقریرات یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل
بگذارند قَالَ گفت موسی در جواب این ندا رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من
می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه تکذیب کنند مرا و باور ندارند مرا وَيَضِيقُ
صَدْرِي و تنگ شود دل من از تکذیب ایشان وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي و نگشاید زبان
من و عقده که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال گره زبان او بود و پیش از دعا از ازاله آن فَأَرْسِلْ
پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ بسوی برادر من هارون و او را شریک من گردان در رسالت
تا باعانت او نزد فرعون رویم وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ و مر ایشانراست بر من دعوی گناهی مراد قتل
قبطیست و تسمیه قتل و بذنب بر زعم ایشان است چنانکه ایشان کشتن قبطی را گناه میدانند
فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ پس میترسم از آنکه بکشند مرا بعوض قتل قبطی قبل از آنکه ادای رسالت
کنم مراد او استمداد است و استظهار در دفع بلیه امر دعوت نه تعلل قَالَ گفت خدای كَلَّا
نه چنان است که ایشان بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید شما هر دو یعنی تو و برادرت
هارون بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا
مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمائیم مراد موسی و هارون است که با فرعون مناظره کنند
مُسْتَمِعُونَ شنونده ایم آنچه میان شما و فرعون رود یعنی هر چه شما گویید و کنید بر ما پوشیده
نیست پس شما هر دو را بر و غالب سازید فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا
پس بگویید که إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که ما هر دو فرستاده پروردگار عالمیانیم
أَنْ أَرْسِلْ آنکه بفرستی مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار
تا با ما بزمین شام آیند و در فلسطین توطن نمایند که مسکن آبای ایشان بوده و گویند
که مدت چهارصد سال بود که فرعون بنی اسرائیل را که سیصد هزار بودند به بندگی پس موسی
بفرمان الهی با برادر خود هارون بدرگاه فرعون آمدند و مدت یکسال در آنجا مقام کردند و بجهة

عدم اعتبار هیچ کس سخن ایشان بفرعون نرسانید تا آخر روزی مسخرهٔ نزد فرعون مسخرگی می کرد
درمیان سخن کفت دو شخص هستند که از من دیوانه ترند چه مدت یکسال است که بر در این سرای دعوی
پیغمبری می کنند چون فرعون این سخن را بشنید فرمود تا ایشان را در آرند تا بایشان مزاح و ظرافت
کنیم چون ایشان را در آوردند چون فرعون موسی را دید بشناخت و بر سبیل غرض منت بر او قال
کفت ای موسی اَلَمْ نُرَبِّكَ نه ترا پروریدم فِينَا درمیان خویش وَلِيدًا در حالتی که طفل
بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ فِينَا و درنگ کردی در منزل ما مِنْ عُمُرِكَ از
زندکانی خود سِنِينَ سالها یعنی چندین سال با ما زندکانی کردی و اوقات کذرانیدی
موسی دوازده سال درمیان ایشان کذرانیده بود و در دوازده سالکی قبطی را بکشت و بعد از ان
بمدین توجه فرمود و بیست سال آنجا مکث نمود و باز مراجعت بمصر نمود و سی سال دیکر
فرعونیان را دعوت می کرد و بعد از غرق ایشان پنجاه سال دیکر بزیست و بروایت ابن عباس
هجده سال نزد فرعون بسر برده بود و تربیت از و یافته و فرعون بعد از عرض منت و نعمت خود
بر او بر سبیل عتاب و سرزنش او کفت وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ
آن کردنی که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و تو
از ناسپاسان نعمت منی که قصد یکی از خواص من بودی کردی پس تو کافر نعمتی و از
ناکرویدکان بالهٔ من قَالَ کفت موسی در جواب فرعون فَعَلْتُهَا إِذًا کردم ان کردار را
که قتل قبطی بود آن هنکام وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ و بودم من از غافلان یعنی بقصد
تادیب مشت بر او زدم و ندانستم من که از ان مشت زدن بمشت زن کشته کردد مراد
آنست که من قصد کشتن او نکردم و عمدا در صدد کشتن او نبودم چه غرض مستوجب عتاب
و ملامت نباشم و جبائی فرموده که معنی آنست که من کمراه بودم از دانستن این
که آن فعل مودی بقتل او شود و یا فعل من بزعم شما همچو فعل ضلال بود و در نظر شما مانند
عمل سفها و جهال و اکر چه در نفس الامر در ان فعل بر صواب بودم فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ
پس بکریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنکام که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم
فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردکار من بوقت رجوع از مدین بمنزل بوادی ایمن
حُكْمًا آنچه حکمت داعی آن بود از فهم توریت و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و
احکام وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ و کردانید مرا از فرستاده شدکان خود یعنی داخل
ساخت مرا در زمرهٔ پیغمبران که بخلق فرستاده بود و بشرف رسالت نامزد خلاصهٔ معنی آنست
که چون فرعون تحقیر او نمود که تو کودک بودی ما ترا پروریدیم و چندین سال در سرای ما بودی امروز

کار

کار تو بجای رسیده که میکوئی من پیغمبرم موسی کفت چه جای انکار و تعجبست ازین که حق تعالی مرا علم
و حکمت داده و برسالت فرستاده بعد از ان تقدح تربیت وی نموده فرمود که وَتِلْكَ نِعْمَةٌ
و آن تربیت نعمتی است بحسب ظاهر که تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی آن را بر من اما بحسب حقیقت
آن نعمت نعمتیست چه سبب آن معنی أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده کرفتی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را و ایشان را ذلیل و خار کردانیدی یعنی در نفس الامر به بنده کرفتن تو بنی اسرائیل را و قتل
اولاد ایشان سبب آن شد که در سرای تو افتادم و در تربیت تو واقع شدم چه اکر تو چنین نمی کردی
مادر مرا در دریا نمی افکند و قوم مرا تربیت می کردند و محتاج بتو نمی شدم پس آنچه آن را نعمت عاین
نعمت است که تعبید و ذبح بنی اسرائیل است که موجب بلیه و مصیبت منست چه هرچه با قوم کسی کنند
همان است که باو کرده اند پس امتنان تو بر من به تعبید قوم من باشد و تذلیل و تذبیح ایشان
که محض اهانت و تحقیر و مبطل انعام تو بر من چون فرعون خواست که آنچه بآن طعن مینمودند در نبوت
از موسی بشنید دانست که اعتراض بر دعوت نبوت و رسالت او نمی تواند کرد ابتدا نمود باستفسار
از حقیقت فرستنده او قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ کفت فرعون که چیست
پروردکار عالمیان که تو دعوی انا رسول رب العالمین میکنی یعنی حقیقت و ماهیت
او چیست و چون ذات واجب الوجود بر هیچ کس معلوم نیست ازین جهة موسی جواب از ان
نداده تعریف او سبحانه نمود بظاهرترین خواص و آثار قدرت او و حکمت او در جواب فرعون
قَالَ کفت پروردکار عالمیان رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمانها و زمینهاست
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه درمیان آسمانها و زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات
إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اکر هستید شما بیکمانان بآنکه پروردکار باید که باین صفت
موصوف باشد و یا اکر علم بیقین پیدا کرده اید و تحقیق آن نموده اید هرآینه میدانید
که این اجرام محسوسه ممکن اند بجهة تبدل احوال آنها پس البته آن را موجدی و خالقی خواهد بود
که واجب الوجود لذاته باشد و چون موسی تعریف او سبحانه فرمود باظهار دلایل قدرت و آثار
قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ کفت فرعون مر آنان را که کرداکرد او نشسته بودند از اشراف و اکابر قبطی
و ایشان پانصد کس بودند همه زیورها بسته بر کرسیهای زرین و سیمین نشسته
أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمی شنوید جواب این مرد من از حقیقت پروردکار او می
پرسم و او از افعال او خبر میدهد موسی التفات بقول او نکرده بر سبیل استظهار و
تکریر و تاکید آن قَالَ رَبُّكُمْ کفت پروردکار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و پروردکار پدران پیشین شما و این عدولست از اظهر آیات باقرب آن بر متامل

تا روداآن را دریابند و بمعرفت صانع خود اعتراف نمایند و ذکر آبای اوّلین بجهة آن کرد تا معلوم ایشان شود که فرعون در روزگار پیشین نبوده تا خدای ایشان باشد قَالَ گفت فرعون قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی که فرستاده شما الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آن کست که فرستاده شده است بشما لَمَجْنُونٌ هرآینه دیوانه است که جواب آن را مطابق سوال نمی دهد باز موسی ملتفت قوم فرعون نشد که نسبت جنون با و بود دیگر باره مشغول شد بتاکید حجت وزیادتی بصیرت قَالَ گفت پروردگار عالم رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار مشرق و مغرب وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه در میان آنهاست و شما هر روز آن را مشاهده می کنید که او سبحانه آفتاب را از مشرق طالع می سازد و حرکت آن میدهد بر مدار که غیر مدار روز ایست که قبل از انست و آن را بمغرب میرساند بر وجهی که امور کاینات با آن منتظم اند إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل میدارید میدانید جواب سوال شما جز این نیست زیرا که هیچ کس از حقیقت حق تعالی آگاهی ممکن نیست که آگاهی یابد و هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس گنجد ذات بیچون خداوند سبحانه از آن مقدس و منزه است چه ما سوای او محدث اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد پس با وضوح این آیات تنبیه بر وجود خالق جمیع عالم دیگری را خدای خواندن و دانستن از عقل خارج باشد و از ضرر دور و چون فرعون از جواب این سخن فرو ماند و در غضب شد و از سر تحیّر و تکبّر بتهدید موسی درآمد قَالَ گفت بموسی لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا که فرا گیری معبود را بجز از من لَأَجْعَلَنَّكَ هرآینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان یعنی ترا از جمله کسانی کردانم که حال ایشان را میدانی در زندان من و در خبر آمده که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیان را در حفرهٔ عمیق می انداختند که در انجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده پس موسی را تهدید نموده که باین نوع زندانی چون موسی ذکر سجن شنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا مرا در زندان کنی اگر بیارم بتو بِشَيْءٍ مُبِينٍ چیزی روشن را یعنی معجزهٔ هویدا که دلالت کند بر صدق دعوی من چون فرعون ذکر معجزه بشنید از روی استبعاد قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت بیار آن چیز را که میگویی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان از انکه ترا معجزه و بیّنه هست فَأَلْقَى عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از افکندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهای بود آشکارا که همه کس اورا می دیدند و شک نداشتند بر آنکه آن عصا اژدها شد فرعون آن را بدید بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند بر وجهی که در وقتی

غیری

فرار

فرار پس پنجهزار کس کشته شدند و مرویست که عصا مقدار یک میل مرتفع شد پس سر را فرود آورد و روی بفرعون کرد و گفت که ای موسی بفرما آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را بدید بعجز و تنزل آمد بموسی گفت بحق آن کس که ترا برسالت فرستاده که این را بگیر موسی آن را گرفت همان عصا شد وَنَزَعَ يَدَهُ بیرون کرد دست خود را از گریبان بعد از ان که گندم گون بفرعون نموده بود و گریبان فرو برده فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندگان را مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت درخشندگی نزدیک بود که دیده ها را خیره کند و نور باصره ها را ببرد و روشنی آفتاب را غلبه کند پس فرعون از دیدن این دو معجزهٔ عظیم بترسید از انکه مبادا مردمان را از عبادت او روگردان کند و رو بموسی کنند قَالَ گفت فرعون بر وجه حیله و مکر لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف خود را که در گرداگرد او بودند إِنَّ هَذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ هرآینه ساحر داناست يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که مصر است بِسِحْرِهِ بجادوی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمایید در این کار این آیه دلالت ظاهر دارد بر آنکه معجزهٔ موسی بر فرعون غالب گشته تا آنکه او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند و از مرتبهٔ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد طلبید و تضرعات ایشان نمود از موسی بر استیلای او بر ملک او و ملک ایشان قَالُوا أَرْجِهْ گفتند در تاخیر انداز مر او را وَأَخَاهُ و برادر او را و بقتل ایشان تعجیل مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردمان در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ در شهرهای مملکت خویش جمع کنندگان را یعنی ایلچیان را روان گردان بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر که نیک جادو است عَلِيمٍ دانا و سرآمد در فن سحر تا بر موسی غالب شوند و سحر او را در هم شکنند فرعون کسان را بطلب ساحران فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند ساحران لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام روزی مَعْلُومٍ دانسته شده و وعده داده شده که وقت چاشت بود از روز عید که ایشان را بود از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد که آن روز دوشنبه بود اوّل سال روز نوروز و ابن زید گفته اجتماع ایشان در زمین اسکندریه بود وَقِيلَ گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید مُجْتَمِعُونَ فراهم آیندگان مراد ترغیب آنهاست از اجتماع یعنی از ایشان که البته مبادرت کنید در جمع شدن و زود فراهم آمدن لَعَلَّنَا شاید ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ

پیروی کنیم جادوان را در دین ایشان نه موسی را در دین او و برادر او را إِنْ كَانُوا هُمُ
الْغَالِبِينَ اگر باشند غلبه کنندگان ایشان بر موسی و هارون و غرض ایشان ازین
کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فَلَمَّا جَاءَ
السَّحَرَةُ پس آن هنگام که جادوان آمدند بمصر فرعون ایشان را نزد خود طلبید و انواع حرمت داری
و دلنوازی ایشان کرد بجهة این گستاخ شدند قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا
لَأَجْرًا آیا باشد ما را نزدیک تو اجر و مزدی إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم
غلبه کنندگان سحر بر خصمان تو قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری مزد باشد شما را وَإِنَّكُمْ
إِذًا و بدرستی که باشید شما در آن وقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی
مقربان بارگاه و خاصان درگاه من باشید که اول کسی که بر من درآید و آخر کسی که بیرون رود
شما باشید مراد آنست که همیشه جلیس و انیس من باشید و نزد من معزز و مکرم باشید
پس سحره باین وعده مستظهر گشته اسباب و ادوات جادوئی را در میدان آوردند و بوقت
معلوم در برابر موسی صف کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوی خود را یا ما
بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مر ایشان را موسی أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ
آنچه شما افکنندگانید آن را غرض موسی ازین قول نه امر ایشان بود بسحره بلکه اذن بود بتقدیم
آنچه ایشان فاعل بودند لامحاله بجهة توسل بران برای اظهار حق فَأَلْقَوْا پس بیفکندند
حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ ریسمانها و عصاهای خود را که مجوف کرده بودند و پر از سیماب کرده
بودند و آن هفتاد هزار رسن بود و هفتاد هزار عصا بود قَالُوا و گفتند پس از آنکه عصاها
و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمدند و از مردمان غریو و غوغا برخاست بِعِزَّةِ
فِرْعَوْنَ سوگند ببزرگی و جاه و قوت و غالبیت فرعون که در علو منزلتست إِنَّا لَنَحْنُ
الْغَالِبُونَ بدرستی که غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون قسم یاد کردند بعزت فرعون
بر آنکه غلبیت مر ایشان را باشد بجهة غایت اعتقاد بسحر خود فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ
پس بیفکند موسی بامر الهی عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس ناگاه
آن عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو می برد ما یَأْفِكُونَ آنچه تزویر می کردند
و تصور مار را بمردمان مینمودند و چون سحره دانستند که آنچه موسی کرد از جنس سحر
نیست چه ایشان اسرار و دقایق سحر را نیک دانسته بودند و یقین کردند که این قدرت
و قوت بشر نیست و از نزد حق تعالی صدور یافته نتوانستند که مالک نفس خود شوند
و خود را نگاه دارند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ پس در روی در افکنده شدند

ساحران قَالُوا گفتند ساحران آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گرویدیم به پروردگار عالمیان
رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ که آفریدگار موسی و هارون است تخصیص ربوبیت خدا نسبت
بموسی و هارون بعد از تعمیم آن جهة آنست که دفع ربوبیت فرعون کنند و اشعار
بر آنکه موجب ایمان ایشان چیزی بود که از موسی و هارون جاری شد و چون فرعون از
ایمان ساحران خبردار شد ایشان را طلبیده قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا تصدیق کردید
و گرویدید و حفص آمنتم میخواند بهمزهٔ استفهام یعنی ایمان آوردید لَهُ موسی را قَبْلَ
أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را در ایمان آوردن بموسی إِنَّهُ
بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هرآینه مهتر شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ
السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی بعضی جادوی خود را تعلیم شما کرده هم را بجهة این
بر شما غالب شد مراد فرعون ازین قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند
با آنکه ساحران از روی بصیرت و ظهور حق بموسی گرویدند و بعد از آن در تهدید
ایشان گفت که چون دست کشیدید از عبادت من و تابع موسی گشتید فَلَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای
موسی آنگه بیان عقوبت کرد لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ هرآینه قطع کنم دستهای
شما و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا برعکس
یا دستها و پایهای شما ببرم بجهة مخالفت که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ
و هرآینه بردار کنم همه شما را تا آنجا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قَالُوا گفتند
ساحران ایمان آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرر و رنجی نیست بر ما از ضرر تهدید تو و
مرگ خود نمی ترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُونَ
هرآینه بازگردندگانیم چه او ما را جزای عظیم خواهد داد و صبر ما بر عقوبت تو که آن جنت
نعیم است که هرگز فانی نشود پس قطع دست و پای علت منفعت ابدی و سرور
بهجت سرمدی خواهد بود إِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع داریم أَنْ يَغْفِرَ لَنَا آنکه
بپوشد برای ما رَبُّنَا پروردگار ما و عفو نماید خَطَايَانَا گناهان ما را أَنْ كُنَّا بجهة
آنکه بودیم از اهل این محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول گرویدگان بوحدانیت
خدا پس فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مؤمنان را قطع کردند و آنها را
از دارهای بلند درآویختند و حضرت موسی بر ایشان می نگریست حجاب از پیش او
برداشتند منازل و مقامات قرب و انس ایشان بنظر او درآمد تسلی یافت و مرویست

که اول کسی که بقطع دست و پا امر کرد فرعون بود پس موسی بعد از ین صورت چند سال دیگر در
میان فرعونیان دعوت می کرد و معجزات می نمود بدیشان و روز بروز عناد ایشان بیشتر می شد
تا هلاک شدند و نزدیک هلاک ایشان رسید و حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر
بیرون رود چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنْ أَسْرِ
بِعِبَادِي آنکه در شب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر مصر که نجات شما و هلاک کفره
در ینست و نوعی کن که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود بجهة اینکه تا ایشان
خبردار شوند شما قطع مسافت بسیار کرده باشید و بشما نتوانند رسید تا ضرر رسانند
إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شده کانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما
در آیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و ایشان غرق شوند و در مختار القصص
آورده که موسی همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها به بهانه آنکه عید ماست و نزدیک
است و میخواهیم اهالی خود را بدان بیارایم عاریت گرفتند و وعده فرمودند که در فلانه تاریخ
تهیه اسباب فرموده بوقت طلوع قمر بفلان موضع روند ایشان بهمان صفت و صورت اسباب
سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه برایشان مشتبه گشت معلوم کردند
بجهة آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که بنی اسرائیل تا تابوت مرا همراه خود نبرند از مصر
بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچ کس را بر مدفن یوسف اطلاع نبوده موسی خود ندا میزد که
هر که مرا بر صندوق یوسف مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه بغایت
پیر بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که صندوق یوسف در فلان موضع
در قعر دریای نیل است آن را بیرون آوردند و وقتی که قمر میان آسمان راست رسیده بود مهم
ساخته و اسباب پرداخته روی براه نهادند و در آخر آن روز خبر خروج ایشان بقبطیان
رسید قبطیان به پند شد که منشأ آنکه بنی اسرائیل پیدا نمی شوند آنست که بهیات اسباب
عید مشغولند روز دوم خواستند که از عقب ایشان بروند در خانه هر قبطی یکی از اعزه
ایشان مرده بود به تعزیت او مشغول بودند و بروایت ابن جریح حق تعالی بموسی وحی کرد
که بنی اسرائیل را امر کن تا چهار خانه بخانه روند و بعد از آن در هر سرا که ایشان باشند بره بکشند
و در آن سرا بخون آلوده کنند که من فرشتگان را خواهم فرستاد تا کودکان فرعونیان را هلاک
کنند و این علامت برای آن باشد تا بآن خانه نروند در آن بخون آلوده بود و بعد از آن بفرمود
تا آرد بسرشتند و فطیر بپزند و آن را توشه ساخته بکنار دریا روند که آن را امری عجیب روی
خواهد نمود ایشان چنان کردند و روی بکنار دریا نهادند چون روز شد و اثری از ایشان پیدا

نکشت

نکشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون برده به نهادند پس بر بالای
آن بنشست و در ین روز بجمع کردن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون
فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ در شهرهای که بپای تخت نزدیک بود جمع کنندگان لشکر را
جمع کردند گفت فرعون إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ
هر آینه گروهی اند بغایت اندک فرعون ایشان را اندک شمرد و حال آنکه عدد ایشان که در
سن از بیست گذشته بودند و بشصت نرسیده ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد
مجموع قوم موسی از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری
بودند اما فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود اندک شمرد چه در روایت آمده که فرعون
هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت که در دست هر یک از ایشان دست رنجن زرین بود
و هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار مسلح و مکمل بودند ایشان را پیش از خود بر بنی اسرائیل
روان ساخت و بعد از آن بفرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و ندا در دادند
که بنی اسرائیل گروهی اندکند وَإِنَّهُمْ لَنَا و بدرستی که ایشان ما را لَغَائِظُونَ
بخشم آرندگان اند چه از ما گریخته اند و پیرایهای قوم را برده اند و اولاد ما را کشته اند وَ
إِنَّا لَجَمِيعٌ و بدرستی که ما جمعی هستیم حَاذِرُونَ حذر کنندگان از ایذا و ملاحظه
و احتیاط نمایندگان در امور و بجهة این با لشکری عظیم بر سر آنها میرویم و اکثر معلوم
است که عشری از اعشار عساکر ما شر ایشان را کفایت می توانند کرد و گویند حاذر
بمعنی سلاح دار است یعنی همه سلاح داریم و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد
و بروایتی فرعون با هزار هزار دلیر که بر سر هر یک بیضه از طلا بود در عقب موسی روان
شد فَأَخْرَجْنَاهُم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی در دل ایشان افکندیم
تا بیرون آمدند مِّن جَنَّاتٍ از بوستانهای مملو از اشجار و اثمار وَعُيُونٍ و از چشمهای
آب روان وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای
نیکو و خوش آینده و آراسته كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشان را
از ین نوع بیرون آوردنی وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم خانهای و باغ و بوستان
و گنج ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از
هلاک فرعون بمصر در آمدند همه اموال قبطیان را بتصرف در آوردند و صحیح آنست که
در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلم بر ملک مصر استیلا یافته متصرف
جهات قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر واقع شده که فرعون در حین خروج ششصد هزار

سوار بر مقدمه لشکر روان و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نامزد کرد
و ششصد هزار بر ساقه لشکر مقرر نمود و خود با خلقی بی‌شمار در قلب قرار گرفت

نظم

یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند
بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ که در حالتی که قصد کنندگان بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل
بدان صوب رفته بودند و اکثر علما گفته‌اند که معنی آنست که هنگام طلوع آفتاب ببنی اسرائیل
رسیدند در آن محل لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده بودند و تدبیر مرور و عبور می‌کردند
که ناگاه اثر فرعونیان بدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند آن دو گروه
یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه
ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم
شد اکنون راه چگونه پوییم و طریق گریز را از که جوییم که در پیش دریاست و در پس دشمن
موسی چون اضطراب ایشان بدید قَالَ كَلَّا گفت نه چنین است که ایشان شما را
دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستی که با منست پروردگار من بحفظ و نصرت
سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و درین جهت طریق نجات بدید آرد القصه
لشکر فرعون چون به نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی حجابی از بخار میان
هر دو گروه بدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی‌دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیید
تا آفتاب بلند شود و غبار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاص بر ایشان
بسته است دریا در پیش و لشکرها در عقب کجا توانند گریخت که مؤمن آل فرعون در پیش
موسی ایستاده گفت ای موسی بکجا مأمور شده که دریا در پیش است و لشکر فرعون ترا فرو گرفته موسی
جواب داد که مأمور شده‌ام بدریا و متوقع آنم که چگونه بگذشتن آن مأمور شوم و بچه وجه
از آن بگذرم و درین اثنا بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند موسی بی‌طاقت شده
بدرگاه الهی نالید و از عبدالله بن سلام نقلست که موسی دست بمناجات بر داشت
و گفت یا کائنا قبل کل شئ و یا کائنا بعد کل شئ واجعلها فرجا و مخرجا
حق تعالی بوی وحی کرد که دریا را حکم تو کردیم وی را بکنیت بخوان و عصا بر آن زن
و حکم فرما تا راه در وی پیدا شود چنانکه میفرماید که فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَىٰ
مُوسَىٰ بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ آنکه بزن عصای خود را
بنهر نیل که ما بین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم که میان یمن و مکه است تا بمصر
موسی عم بر لب دریا آمد و عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ

پس

پس از هم شکافت دریا و دوازده راه بدید آمد فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ پس بود هر پاره
که جدا شده بود از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ مثل کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند بر آمد
و قرار گرفت فی الحال بادی بر تک دریا وزید و دریا را خشک کرد و هر سبطی از دوازده
سبط بنی اسرائیل از راهی بدریا در آمدند وَأَزْلَفْنَا و نزدیک گردانیدیم آنجه شکافته شده
بود دریا ثَمَّ الْآخَرِينَ پس دیگران را یعنی همه قوم فرعون را بلب دریای نیل آوردیم
که شکافته شده بود آورده‌اند که چون فرعون بکنار دریا رسید آنحال را بدید خواست که سفهای
قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می‌بینید که دریا از هیبت من شکافته شد هامان بخفیه با او
گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار که بدریا در نیایی که خود را
و همگنان را هلاک گردانی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیان نشسته خود را در
پیش فرعون بدریا افکند فرعون بر ایقری تند سوار بود ایقر بوی مادیان شنیده عنان
مالک از دست داده روی بدریا نهاد و لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا در آمد هر فوجی
از راهی بدریا در آمدند و میکائیل بر عقب آن لشکر می‌آمد و لشکریان را میراند تا تمام بدریا
در آمدند حکم الهی بدریا رسید که بحال خود باز آی پس یکبار آبهای دریا بهم پیوست مجموع
فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال جلت قدرته و
عظمته وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ
همه ایشان را یعنی آب دریا را چنان مرتفع نگاه داشتیم و قرار گرفت در آن راهها تا همه از آن
دوازده راه بگذشتند ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردیم دیگران را یعنی قبطیان را
باینوجه که چون بمیان این دوازده راه رسیدند آبها را بر سر ایشان فرود آوردیم و همه را
هلاک گردانیدیم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در نجات موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و اتباع
او لَآيَةً هر آینه علامتیست روشن بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند
قوم فرعون مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از تمامی قبطیان از مردان غیر خرقیل که مؤمن آل
فرعون بود کسی ایمان نیاورده بود و او با حضرت موسی عم از مصر بیرون آمده بود و از زنان
همین آسیه زن فرعون و زنی که راه نمونی کرد بر تابوت یوسف علیه السلام وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
که پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب و هیچ کس را قدرت غالبیت
نیست الرَّحِيمُ مهربان که عقوبت بعد از الزام حجت بر اولیای خود وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان خود را بدو نسبت
می‌کنند و بفرزندی او فخر می‌نمایند درین خبر تسلیه تو و موعظه قوم تست إِذْ قَالَ

یاد کن چون گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعنی عم خود را که بمنزله پدرش بود تربیت و
اشفاق وَقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی اهل بابل مراد آنست که از عم و قوم خود پرسید مَا تَعْبُدُونَ
چیست که می پرستید غرض وی ازین سوال آن بود که بایشان بگوید که آنچه بعبادت او مشغولند
از اصنام که مستحق عبادت نیستند قَالُوا گفتند با براهیم نَعْبُدُ أَصْنَامًا می پرستیم بتان را
فَنَظَلُّ لَهَا پس می باشیم همیشه مر ایشان را عَاكِفِينَ ملازمان و مجاوران در روز
مراد باصنام صورتهای بود که ساخته بودند از انعام فلزات بر صورت مختلفه و بر عبادت آن مداومت
می نمودند قَالَ گفت ابراهیم بر وجه الزام که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می شنوند خواندن
شما را و اجابت دعای شما می کنند إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشان را أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ
یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان می کنید أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند
بکسی که اعراض کرد از عبادت ایشان از جواب عاجز شدند و نتوانستند که بنعم جواب دهند
پس بهانه تقلید پیش آورده قَالُوا گفتند در جواب بَلْ نه چنان است که تو گفتی از اجابت
دعا و نفع و ضرر که از ایشان دیده باشیم بلکه وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم پدران خود را که
ایشان كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ همچنانکه می کردند یعنی ایشان را پرستش می کردند و بر آن
مقیم بودند ما نیز اقتدا بایشان کرده به پرستش اینها اقدام می نمائیم بدانکه بت پرستان
هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهت شبههای باطله از مذهب حق برگشته روی
در بادیه ضلالت نهادند یکی آنکه گفته اند که ما را حد آن نیست که جرات کنیم در عبادت
خدا چه پرستش که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات او چیزی اختیار کرده ایم
تا ما را بخدا نزدیک گردانند چنانکه گفتیم مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى
دوم آنکه هر چیزی را خاصیتیست خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند نزد خدای
که هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ سیم آنکه اعظم شبههای ایشان تقلید است
همچنانکه در جواب ابراهیم گفتند که بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ
قَالَ گفت ابراهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیده اید و دانسته اید استفهام برای تقریر
است یعنی بدانید مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید آن را
أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ شما و پدران دیرینه شما پرستیده اند فَإِنَّهُمْ
پس بدرستی که این معبودان شما و آباء شما عَدُوٌّ لِي دشمنان مرا مراد ابراهیم
ازین آنست که اصنام اعدای پرستندگان خودند زیرا که عبده ایشان متضرر می شوند
از جهت ایشان زیاده از آنچه کسی از عدوی خود متضرر شود چه ضرر خلود عذاب الیم

وعقاب

و عقاب جحیم که از عبادت ایشان حاصل می گردد از هیچ دشمنی متصور نیست یعنی مراد
آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر چه را دشمن دارند او نیز دشمنیست پس دشمنی
خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ
الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیان است بعد از آن تعداد کمالیت حضرت عزت
میفرماید تا قوم دست از عبادت اصنام که لا یضر و لا ینفع است باز دارند و بعبادت او
سبحانه میل کنند و میفرماید الَّذِي آفریدگار عالم آن کسیست که خَلَقَنِي آفرید مرا و از
عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه می نماید مرا براستی در قول و فعل و یا آفرید مرا
برای اقامت حق و راه می نماید مرا بدعوت خلق یا خلق کرد مرا بجهت طاعت و هدایت بخشید
مرا بوسیله آن مر ابجنت وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و او آن کسیست که میخوراند مرا غذائی که قوام
اجزای من بر آنست وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنگیست
و سبب تربیت اعضای من در کشف الاسرار از ذوالنون نقل می کند که این طعام معرفتست
و این شراب شراب محبت که دلها بآن زندگی یابند و این از آن مقوله است شراب المحبة
خیر الشراب و کل شراب سواه سراب و از فحوای این کلمات از اسرار کلام حقایق نظام
ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد چنانچه در باب خواجه ثقلین فرموده اند
خوان ابیت عند ربی خواب تو و لاینام قلبی خاک قدم تو اهل عالم زیر علم تو نسل آدم
چون نیست وسیلتی ز طاعت از ما کنه و ز تو شفاعت ای کرده بزیر پای کونین
بگذشته ز حد قاب قوسین وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و چون بیمار می شوم
او مرا شفا میدهد و از امام جعفر صادق عم مرویست که معنی این آیه آنست که چون بیمار شوم
بگناه شفا میدهد مرا بتوبه و سلمی گفته که مرض برویت اعتبارات و شفا مشاهده انوار
وحدت قهار و در بحر المعانی آورده که مرض به تعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق
و آن وابسته است بجذبه عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی
بپیوندد هر چون بشریت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند یکی از اکابر دین روایت کند
که بیمارستانی رفتم طبیبی را دیدم نشسته و جمعی بیماران بر او جمع گشته هر کسی
شرح علت خود میداد و هر کسی را دوائی میفرمود که در خور او بود و در آن اثنا جوانی
نزد وی آمد گونه اش زرد گشته و اثر عبادت و سیمای تقوی و صلاحیت بر او پیدا
طبیب را گفت تو حکیم حاذقی مرا بیماری است دوائی کن گفت چه مرض داری جواب
داد که گناه بر مزاج من مستولی گشته و بدن بجهت ثقل ذنوب گران گشته مرا درین باب

علاجی فرما که موجب صحت مزاج و سبب خفت بدن گردد طبیب گفت اهلیله صبر الستان و بلیله تواضع در هاون ندم و پشیمانی افکن و بدستهٔ قهر هوای نفس آن را نیک سلایه کن و در تابهٔ صحت عزم انداز و آب حیا و شرم بر وی ریز و باتش محبت بجوشان و بکفچهٔ عصمت بگردان تا حباب حلم برآورد و آنگاه بر ورق صفا پالای و بمبروحهٔ رضا باد کن و بوقت سحر شربتی از وی نوش کن تا درد گناه تو بصحت عزم بر طاعت مبدل گردد و رحت یابی جوان ازین سخن وجد کرد و مضمون این مقال بر زبانش جاری گشت چکویمت که چه خوش آمدی سیح صفت بیک نفس همه درد مرا دوا کردی وَالَّذِي و دیگر پروردگار عالم آن کسی است که يُمِيتُنِي میراند در دنیا بانقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبات و مجازات ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گویند که بمیراند بمعصیت و زنده گرداند بتوفیق در طاعت یا بمیراند بجهل و زنده کند بعقل و محققان گفته اند که اماتت و احیا بخوف و رجا یا بغفلت و ذکر و یا استار و تجلی و یا باوصاف بشریت و خلاق روحانیت وَالَّذِي و وی آن کسی است أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي طمع دارم که بیامرزد برای من خَطِيئَتِي گناه من يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت بجهت کسر نفس است و انقطاع تمام با وسبحانه و یا مراد ترک اولاست و نکتهٔ حسنات الابرار سیئات المقربین مشعر است برین حاصل که صدور این کلام آن حضرت خلیل بجهت احتجاج بود بر قوم و اخبار بآنکه صلاحیت الوهیت ندارد مگر کسی که فاعل این افعال است و بعد از آن او سبحانه میفرماید حکایت از آنچه ابراهیم ع از وی سوال نمود بقوله رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا کمال در علم و عمل تا بآن مستحق خلافت و ریاست خلق گردم و نزد کلبی مراد بحکم نبوتست وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق در کمال در علم و عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه یعنی در عداد انبیا که کاملند در صلاحیت و اصل صلاح ایشان آمیخته نیست بشایبهٔ صغیره و کبیره وَاجْعَلْ لِي و گردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی زبان ثناخوان و ثناگو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدگان یعنی ثنای نیکونامی و آوازهٔ مرا جاری گردان بر زبان کسانی که از پیش و از پس می آیند بر وجهی که اثر آن در دنیا تا بروز قیامت باند و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند و محبت او دارند و یا ظاهر کن برای تجدید اصل دین من که توحید است و راست گوئی در

آخرین

در آخرین امتان که آنحضرت خاتمیت است صلی الله وَاجْعَلْنِي و بگردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کسانی گردان که در منازل بهشت نزول کرده اند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز پدر مرا مراد عم اوست یعنی او را بیامرز که ایمان آرد إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بدرستی که اوست از گمراهان یعنی از طریق حق منحرفست و غافل از جادهٔ صواب در مجمع آورده که وصف او بضلال مشعر است بر آنکه عم او از روی جهل کافر بود بر سبیل عناد و جحود بدین وجه که استغفار ابراهیم برای عم خود بود در منهج الصادقین در سورة التوبه بشرحی مبسوط بقلم آمده انجا بیک رجوع نموده می شود و آن آنست که طلب مغفرت برای او بجهة آن بود که وعده ایمان داده بود مر او را پس ابراهیم بجهة این طمع و امیدواری از برای او استغفار خواست و می توانند بود که درین وقت هنوز ابراهیم ممنوع نبوده باشد از استغفار برای کفار وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز و خوار مگردان مرا بجهة عتاب بر ترک اولی و نقص رتبهٔ من از رتبهٔ بعضی وارث جنت بجهة آنست يَوْمَ يُبْعَثُونَ در روزی که برانگیخته شوند همه مردمان در مجمع آورده که این دعای او نیز بر وجه انقطاع بود و کسر نفس و تعلیم امتان و اگر نه انبیا بجهة عصمت از حزن آن روز مبرا اند و از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم يبعثون میفرماید يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و فایده نرساند و بکاری نیاید مَالٌ وَلَا بَنُونَ مال و پسران هیچ کس را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی که بیاید بخدا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر و معصیت چون اول خود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزندان او را نفع رسانند از امام جعفر صادق ع مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از کفر و نفاق بر خلاف مشرک و منافق که دل او بشرک و نفاق مریض است کقوله تعالی فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و یا سالم از فساد و معاصی و یا از حسد و خیانت و در تفسیر تبسیر آورده که سلیم از بغض اهل البیت علیهم السلام و قشیری فرموده که سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا و سلمی گفته که سلیم آنست که در وی نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع آخرت و یا خالی از بدعت و مطمئن بسنت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را تا از موقف آنرا ببینند و بمشاهدهٔ منزل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته آتش دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود در آن ببینند و غم و الم و حسرت ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق تعالی

ازایشان پرسند بروجه عتاب وسرزنش اَیْنَ مَا کُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته
تَعْبُدُونَ می پرستیدید اورا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان
شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ آیا چه یاری میدهند شمارا بر دفع عذاب
از شما اَوْ یَنْتَصِرُونَ یا انتقام می کشند برای شما از کسی که عذاب شما میکند و گویند
معنی آنست که ممتنع می شوند از عذاب خود و دفع می کنند آن را از خود چه دران روز
کفار با اصنام واوثان خود در آتش دوزخ کما قال فَکُبْکِبُوا فِیهَا پس پیوسته در
افکنده شوند بروی در دوزخ سوزان هُمْ وَالْغَاوُونَ بتان و گمراهان یعنی پرستندگان
تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند و در آنجا باشند وَجُنُودُ اِبْلِیسَ اَجْمَعُونَ و دوزخ انداخته
شوند از لشکریان ابلیس که متابعان ویند از عصاة جن و انس و یا اعوان و فرزندان
او اَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِیهَا وحال آنکه ایشان
در دوزخ یَخْتَصِمُونَ دشمنی کنند با یکدیگر یعنی عبید اصنام با بتان گویند
تَاللّٰهِ بخدا سوگند اِنْ کُنَّا بدرستی که ما بودیم لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ هر آینه در
گمراهی هویدا وپیدا اِذْ نُسَوِّیکُمْ وقتی که برابر می کردیم شمارا در استحقاق
عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِینَ به پروردگار عالمیان وَمَا اَضَلَّنَا و گمراه نکردند
مارا و بر ضلالت نداشتند اِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدکاران از مهتران و پیشوایان ما که
بایشان اقتدا می کردیم و یا آن دیوان گمراه کننده فَمَا لَنَا پس مارا نیست اکنون هیچ
کس مِنْ شَافِعِینَ از شفاعت کنندگان چنانکه مؤمنان راهست از ملائکه وانبیا
وَلَا صَدِیقٍ و نه دوستی حَمِیمٍ مهربان و با شفقت همچنانکه ایشان راهست و
در بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل همیم بوده است ها را بحا بدل کرده اند از جهة قرب
مخرج و همیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که دران روز اهتمام کند در مهم
کافران و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود چه تصادق مخصوص خواهد بود بمؤمنان
چه میان اهل کفر نفاق و تباغض خواهد بود که اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
اِلَّا الْمُتَّقُونَ و آیا نیست مارا شفعا و صدیق حمیم از آنانکه ما ایشان را شفعا و صدقاء
خود میدانستیم چه اعتقاد ایشان آن بود که اصنام شفعاء ایشان باشند نزد خدای
و شیاطین الانس اصدقای ایشان باشند دران روز و جابر بن عبد اللّٰه الانصاری
روایت کند که رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی
از ایشان گویند بار خدایا حال صدیق من فلان چیست خطاب آید که وی در دوزخ گرفتارست

بجزای گناه خود این مؤمنان گویند بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بما بخشی حق تعالی
فرماید که او را بشما بخشیدم پس ملائکه امر فرماید که بیرون آورید برای او صدیق او را از دوزخ
و به بهشت رسانید کفار چون ببینند که عاصیان مؤمنین بشفاعت اصدقا از دوزخ خلاص
شدند و به بهشت رفتند و ایشان در دوزخ ماندند گویند فما لنا من شافعین ولا
صدیق حمیم عیاشی باسناد خود از حمران بن اعین نقل کرده که ابی عبد اللّٰه علیه الصلوة
والسلم سه بار سوگند یاد کرد که بخدا که ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آنکه مردمان گویند و بروایتی
دشمنان ما گویند که مارا هیچ شفیعی و صدیقی و حمیمی نیست و ابان بن تغلب روایت کرده که از
ابی عبد اللّٰه عم شنیدم که فرمود روز قیامت صاحب شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت
او را در حق ایشان قبول فرماید هر دو انگشت سبابه خود را بر دارد و گوید یارب خویدمی
کان یقینی الحر والبرد بار خدایا خادمک مرا از عذاب نجات ده که او مرا از سرما نگاه داشته
حق تعالی اجابت شفاعت او کند و از ابو جعفر ع نقلست که مؤمن همسایه خود را اگر هیچ
حسنه از و صادر نشده شفاعت کند و گوید بار خدایا دفع اذیه و ضرر از من می کرد حق تعالی
شفاعت او را در باره او قبول کند بعد از ان فرمود بدرستی که کمترین اهل ایمان از روی
شفاعت شفاعت سی کس تواند کرد و در آثار آمده که هیچ جای نباشد که جمعی از مؤمنان
آنجا مجتمع شوند که در میان ایشان بهشتی باشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در
حق همه ایشان قبول کنند و اهل شرک و کفر ازین سعادت محروم باشند و در عذاب ابدی
گرفتار و از روی حسرت گویند فَلَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً پس کاشکی بودی مارا بازگشتی
بدنیا فَنَکُونَ پس می بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از باورداراندگان تا شفاعت
ما می کردندی اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در آنچه مذکور شد از خبر ابراهیم و احتجاج او لَاٰیَةً
هر آینه علامتیست که عقلا بران عبرت گیرند و حجتی و موعظه هر کسی را که اراده آن نماید که به
نظر اعتبار دران نگرد و بامر آخرت بپردازد وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر
قوم ابراهیم مُؤْمِنِینَ گروندگان با وجهی از اهل بابل بجز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده
بود وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ اوست غلبه کننده
بر مشرکان و غالب بر تعجیل انتقام از ایشان و مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان تا ایمان
آرند ایشان و یا ذریت ایشان و یا بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر
ایشان عذاب نفرماید کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ تکذیب کردند قوم نوح همه
فرستادگان را تا آدم ع و گفتند هیچ پیغمبری بخلقان نیامده و یا مراد تکذیب نوح است که تکذیب

یک پیغمبر موجب تکذیب جمیع ایشان باشد زیرا که هر یک داعی بودند کافه بر توحید و عدل و غیر آن
از اصول اسلام پس تکذیب یکی تکذیب جمیع ایشان باشد و قول اول منقول است از ابو جعفر
علیه السلم إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد
اخوت نسبیست یعنی نوح که سلسلهٔ نسب با ایشان منتهی بود گفت مر ایشان را أَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی‌ترسید از خدا که ترک عبادت او می‌کنید و بتان را می‌پرستید و تکذیب من می
کنید و انکار می‌ورزید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ مر شما را فرستاده‌ام
با امانت و مشهور باین صفت در میان شما پس سخن من حق خواهد بود و مبرا از شایبهٔ
کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان توحید و اخلاص وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمی‌خواهم شما را عَلَيْهِ بر ادای رسالت و نصیحت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ
نیست اجرت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از عقوبت خدای و ترک پرستیدن کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید
مرا تکرار امر بتقوی و طاعت بجهت تاکید و مبالغه است در آن بر ایشان قَالُوا گفتند
در جواب نوح ع أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آوریم و تصدیق وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال
آنکه پیروی کرده‌اند ترا سفلگان بی‌قدران و فرومایگان که نه حسب دارند و نه نسب
و اهل صنعتهای دنیه و خسیسه‌اند ابن عباس گوید که ایشان اهل حیاکه بودند و نزد بعضی
حجام بودند حاصل که ایشان بجهت قصور فهم و عقل دنیویه را منظور داشته ایمان اتباع
نوح را که بی مال و جاه بودند مانع ایمان خود دانستند و می‌گفتند که ایشان بجهت طمع مال
و رفعت باو گرویده‌اند نه بر وجه اعتقاد و اخلاص و لهذا نوح ع قَالَ گفت در جواب
ایشان وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که می‌کنند
آن را از روی اخلاص یا طمع در طعمه یعنی تحکم من بر شما ظاهر است و چون ایشان عمل اهل
ایمان می‌کنند بر من واجبست که حمل آن بر اخلاص کنم بحسب ظاهر إِنْ حِسَابُهُمْ
نیست حساب بواطن ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بر
ظاهر و باطن آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید عالم الغیب اوست پس هر آینه دانید قول مرا
درین باب ولیکن جاهلید پس میگویید آنچه نمیدانید قریش نیز بهمین طریق سلوک
نموده باصحاب حضرت رسالت صلی الله طعن کردند باین صفت چنانکه آورده‌اند که هرقل
که پادشاه روم بود ابوسفیان را از اتباع رسول سؤال کرد گفت ایشان اراذل ضعفای

مردمانند

مردمانند وی در جواب گفت ما زالت اتباع الأنبياء كذلك همیشه اتباع پیغمبران پیشین
نیز چنین بوده‌اند حاصل که قوم نوح بنوح ع گفتند که تو این اراذل را از مجلس خویش بران
تا با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم نوح فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ و من نیستم
راننده مؤمنان از پیش خود إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم من مگر بیم کننده آشکارا
یعنی مبعوث شده‌ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از
خود بجهت آنکه اغنیا تابع من شوند قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نه
ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ هر
آینه باشی از کشتگان بسنگ یا از دشنام داده‌شدگان و یا رانده‌شدگان ابو حمزه ثمالی روایت
کرده که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر در سورهٔ مریم که لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ که بمعنی دشنام دادنست القصه چون نوح این کلمات تهدیدآمیز
از قوم بشنید و آثار نومیدی از ایشان دریافت روی بدرگاه بی‌نیاز آورده قَالَ گفت
ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا از روی
عناد و مرا در دعوی رسالت باور نداشتند بر وجه لجاج و جحود و انکار فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ
پس حکم کن میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی براستی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان
و یا از شامت عملهای ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر کرا که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
غرض او ازین مناجات آن بود که من بایشان دعا می‌کنم نه بجهت آنکه مرا بخشم آورده‌اند
و ایذای من کرده بلکه بجهت تست و دین تو که تکذیب وحی تو کردند و انکار وحدانیت و ارسال
پس عذاب بر ایشان باز گردان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که
با او بود از مؤمنان فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و امتعه و ماکولات و غیر
آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه ساختیم بَعْدُ پس از رهانیدن او و اتباع او
الْبَاقِينَ باز پس ماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که در صبر نوح و ایذای قوم و عناد و جحود ایشان و غرق شدن ایشان بجهة
آن و نجات اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر آینه علامتیست شایع و متواتر مر آنها را که پند
گیرند از آن و اقتدا به پیغمبران کنند و در صراط مستقیم سلوک نمایند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ و نیستند بیشتر ایشان باور دارندگان وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار
تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران و منتقم بر ایشان الرَّحِيمُ مهربان
بمهلت عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام حجت بر طریق احق انزال

عذاب نفرماید و یا رحیم است بر مؤمنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا بر توفیق پیغمبران
بر حلم و بردباری و احتجاج بر کافران كَذَّبَتْ عَادٌ بدروغ داشتند قبیله عاد الْمُرْسَلِينَ
فرستادگان را إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان
هود أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی کنند از شرک و یا نمی ترسید از عذاب خدای إِنِّي لَكُمْ
بدرستی که مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام امین بر وحی و رسالت یعنی آنچه نازل شده
از نزد خدای تعالی بشما میرسانم بی زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل و یا آنکه من بر صفت
امانتم نزد شما قول من حق و صدق است و معرا از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
و ترک مخالفت من کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا بر آنچه شما را بران دعوت میکنم
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم بر تبلیغ رسالت و اداء دعوت مِنْ أَجْرٍ
هیچ مزدی از مال و منال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَى
رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان و چون قوم نوح دایم بلهو و لعب مشغول
بودند از ین جهة هود علیه السلم در انکار این فرمود أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بنا می کنید بهر موضع
بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ بازی می کنند به بنیان آن
بی آنکه شما را بدان بنا احتیاج باشد و گویند که ایشان بر سر راهها خانهای بلند می ساختند
و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست که برای
طیران کبوتران ببازی بر بلندی ساختندی و مقاتل گفته که ایشان در سفرها بستارها رفتندی
در راه بستان بردندی و در سر راهها بناهای بلند و میلهای مرتفع بنا کردندی بحیثی که اصلا
احتیاج بآن نداشتندی و یا مراد قصور رفیعه است که بنا کردندی و بآن بر یکدیگر فخر نمودندی
از پیغمبر صلی الله مرویست که هر که بنائی سازد آن بنا وبال او باشد در آخرت مگر که بآن احتیاج
داشته باشد القصه هود بر سبیل انکار بقوم خود که بناهای می سازید بر مواضع بلند بجهة
لهو و لعب بدون احتیاج بآن وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید حوضهای آب
یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا شما جاوید خواهید بود در ان
مر بجهة آن بناهای عالیه بگچ و آجر رارت می کنید که مظنه خلود است در ان وَإِذَا بَطَشْتُمْ
و چون سخت گرفتید و مواخذه کردید مردمان را بَطَشْتُمْ سخت گیری کردید جَبَّارِينَ
در حالتی که متکبرانید و سرکشان بدون شفقت و مهربانی و قصد ادب کردن و عاقبت
اندیشی نمودن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک این کارهای قبیح وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید او را در آنچه میفرماید که انفع است مر شما را در دنیا و عقبی وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ

وبترسید

و بترسید از ان خدای که مددکاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه میدانید و می شناسید از
انواع نعمتها و بعد از اجمال در صدد تفصیل آن در آمده فرمود که أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ
مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید وَبَنِينَ
و پسران تا در همه حال یار و مددکار شما باشند وَجَنَّاتٍ و ببوستانهای پر از میوه
که از ان میخورید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که می آشامید و بزراعات و اشجار میدهید
با وجود این نعمتها کفران و ناسپاس نعم او می کنید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی
که من میترسم بر شما که بر شرک مصرید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ در دنیا که باد
صرصر است و در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلم سَوَاءٌ
عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ
یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست نمی دهیم خواه تو نصیحت کنی و خواه نکنی إِنْ
هَٰذَا نیست این کار که بر آنیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و بناهای بلند إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
مگر عادت پیشینیان از ما و اقتدا کننده ایم بایشان یا نیست آنچه تو آورده ای از توحید و ترک
امور مذکوره مگر عادت آنها که پیش از ین بودند از کسانیکه دعوی پیغمبری می کردند و مانند آنچه
تو میگوئی می گفتند وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نباشیم ما عذاب کنندگان بر این عادتهای
قدیمه فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک
کردیم ایشان را بباد صرصر بسبب آن تکذیب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً
نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعد از استیصال و عقاب اخروی کشد
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر آنها مُؤْمِنِينَ گروندگان چه اندکی از ان
قبیله با هود علیه السلم گرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ
هر آینه اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد و هیچکس او را در انتقام از ایشان
عاجز نگرداند الرَّحِيمُ مهربان که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ ثَمُودُ
الْمُرْسَلِينَ بدروغ نسبت دادند قبیله ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح و انبیای
سابق را علیهم السلم إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر آنها از
روی قرابت و نسب صَالِحٌ صالح عبید عم بقوله تعالی أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب
از عذاب خدای که بدو شرک می آورید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ بدرستی که من مر شما را فرستاده ام
أَمِينٌ مشهور بامانت و درستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا و او را در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم شما را بر نصح

و وعظ و یا تبلیغ رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی که بمن دهید تا بآن متهم شوم نزد شما اِنْ
اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلیٰ رَبِّ الْعَالَمِینَ مگر بر پروردکار عالمیان و بعد از
عدم اظهار و عدم طمع اجر که موجب تهمتست زبان به نصیحت کشاده فرمود که اَتُتْرَکُوْنَ
آیا گذاشته خواهید شد استفهام برای تقریر است یعنی شما را نخواهند گذاشت فِیمَا
هٰهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل و مساکن تازه و پر نعمت اٰمِنِینَ
در حالتی که ایمن باشید از آفات و سالم از فوات و بعد از ان تفسیر آن نعمت میکند فِی
جَنَّاتٍ در بوستانهای پر از اشجار و اثمار وَ عُیُونٍ و چشمهای آب و گویند مراد
جامهای پر آب سرد و خنکست چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَ زُرُوعٍ و کشتها وَ
نَخْلٍ و خرماستانهای طَلْعُهَا هَضِیمٌ شکوفه آن درختها لطیف و نازک و نرم
بود بجهة لطافت میوه آن ضحاک گفته که از عذبت لطافت چون مس کنند خورد و صرد گردد
و نزد شیخ حسن خرمائی بی استخوانست و ابوالعالیه گفته که چون در دهن نهند از هم باز
شود و ابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی خرمای پخته صالح و صالح عم فرمود که ای قوم
شما مرفهید و متنعم در بهترین خرما و سودمندتر آن وَ تَنْحِتُوْنَ و می تراشید برای
مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُیُوْتًا خانها فَارِهِیْنَ در حالتی که ماهرید در
تراشیدن سنگها و یا نازان و نشاط شید و خوشحال در آن و چون حق تعالی این نعم و قوة
و صناعت بشما داده فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای بترک شرک و اهل
دور و دراز وَ اَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا و او امر و نواهی الهی وَ لَا تُطِیْعُوْا و اطاعت
مکنید اَمْرَ الْمُسْرِفِیْنَ فرمان آن کافران را که مسرفند بر نفس خود بکفر مراد رؤسای ایشان
است که نه رهط بودند که قصد هلاک صالح کردند الَّذِیْنَ یُفْسِدُوْنَ آنانکه تباهی میکنند
فِی الْاَرْضِ در زمین حجر وَ لَا یُصْلِحُوْنَ و بصلاح نمی آرند کار خود را قَالُوْا گفتند قوم
ثمود در جواب صالح اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ از جادو کرده شدگانی
یعنی جادو مری بسیار بر تو کرده اند و عقل تو رفته و باین مرتبه رسیده که از غایت بیخبری
این سخنان میگوئی مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا نیستی تو مگر آدمی مانند ما بصورت
بشریت چون قوم صالح وابسته صورت بودند صالح را بصورت خود دیدند از حقیقت
حال او غافل شدند بهانه پیش گرفته گفتند که تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی چون
ترک این دعوی نمی کنی و بران مصری فَاْتِ بِاٰیَةٍ پس بیار نشانه از خلاف عادت
اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ اگر هستی از راستگویان در دعوی رسالت خود صالح فرمود

که چه می طلبید تا شما بنمایم گفتند از این سنگ معین شتری بیرون آور که ده ماه از حمل
او گذشته باشد و چون بیرون آید فی الحال وضع حمل کند صالح دعا کرد فی الحال ناقه که مدعای
ایشان بود از سنگ بیرون آمد و فی الحال شتر بچه از و متولد شد قَالَ گفت صالح هٰذِهٖ
نَاقَةٌ این شتریست که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ مر او را نصیبی است از آب وَ لَکُمْ
و مر شما راست شِرْبُ یَوْمٍ مَعْلُوْمٍ آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن
اوست و یک روز برای شما در این نوبت مزاحم وی مشوید وَ لَا تَمَسُّوْهَا بِسُوْٓءٍ
و مس مکنید و برا بدی یعنی قصد کشتن و زدن او مکنید و اگر چنین کنید
فَیَاْخُذَکُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ یَوْمٍ عَظِیْمٍ عذاب روز بزرگ روزی
باعتبار عظیمی عذابست در آن ایشان نصیحت صالح ناشنیده انگاشتند و گوش بموعظه او
نکردند و قصد کشتن ناقه کردند فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند ناقه را فَاَصْبَحُوْا نَادِمِیْنَ
پس گشتند پشیمانان از این فعل نزد نزول عذاب فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را
عذاب روز موعید که صیحه جبرئیل بود و همه بجهة آن مستاصل شدند و در روایت آمده
که همه بر کشتن ناقه اتفاق نمودند مسطع و قدار بن سالف را بر آن داشتند مسطع ناقه را
بمضیق کوهی ملجا ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان خلاصی یابد پس تیری بپای
او رسانید و بعد از ان قدار شمشیر برو رسانید و ناقه را بکشت روایت صحیح عاقر آن
گفت که من عقر ناقه نمی کنم تا همه راضی شوید پس همه باین عمل رضا دادند حتی زنی که پرده
نشین بود بسرای وی آمدند و گفتند رضا میدهی باین گفت نعم و هم چنین کودکان
ایشان رضا دادند پس عاقر عقر ناقه کرد و عذاب نازل شده همه را فرا گرفت و هلاک کرد و تفصیل
این حکایت در سوره اعراف مذکور است اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در آنچه نازل شد
بثمود بجهة کفر و طغیان با وجود معجزه صریحه لَاٰیَةً هر آینه دلالتیست مر اهل اعتبار را بر
آنکه کفره بعد از ظهور معجزه مقترحه موجب نزول عذابست وَ مَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِیْنَ و نبودند قوم ثمود بیشتر گرویدگان در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با
وجود کثرت چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَ اِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که پروردکار تو
لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست غالب که در انتقام مغلوب نگردد الرَّحِیْمُ مهربان که
بدون استحقاق عذاب نفرماید کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوْطٍ تکذیب کردند قوم لوط را یعنی اهل
مؤتفکات الْمُرْسَلِیْنَ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان از انبیاء گذشته
اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ لُوْطٌ برادر نسبی ایشان لوط و

گویند مراد باخوت شفقت است زیرا که میان لوط و اهل مؤتفکه علاقه نسب نبود حاصل که لوط ایشان را گفت
أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی عظیمه از خدای إِنِّی لَکُمْ بتحقیق که من شما را
رَسُولٌ أَمِینٌ فرستاده ام که امینم در نصیحت یعنی نیکوخواه شماام و غرض من ازین هدایت
شماست نه غیر آن فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در ترک استماع نصیحت من وَأَطِیعُونِ
و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمی طلبم از شما بر پند و نصیحت
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید و آن را بسمع نشنوید إِنْ أَجْرِیَ نیست مزد من
برین پند دادن إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِینَ مگر بر پروردگار عالمیان بعد از آن بر سبیل
انکار و سرزنش میفرماید أَتَأْتُونَ الذُّکْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِینَ از عالمیان
که هیچ کس درین امر شریک شما نیست و عملی که بازنان می باید کرد با مردان می کنید وَ
تَذَرُونَ و می گذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ لَکُمْ آن را که آفریده است برای
استمتاع شما رَبُّکُمْ پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِکُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ
قَوْمٌ عَادُونَ بلکه گروهی هستید شما از حد در گذشتگان که با وجود زنان بمباشرت
مردان میل دارید و سایر آدمیان بلکه همه حیوانات باین میل نمی کنند قَالُوا گفتند
قوم لوط در جواب او که لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یَا لُوطُ اگر باز نایستی ای لوط از نهی ما ازین عمل
ما آنچه دعوت میکنی لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ هر آینه باشی از بیرون کردگان از
میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج کنیم همچنانکه مردمان را به بدترین احوال از شهر بیرون کنند
قَالَ گفت لوط إِنِّی لِعَمَلِکُمْ بدرستی که من مر عملهای شما را مِنَ الْقَالِینَ از دشمنانم بغایت
دشمنی که توقف نمی کنیم بر انکار کردن بر آن تهدید شما پس لوط روی از قوم بگردانید و آغاز مناجات
کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِی ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِی و کسان مرا که مؤمنند
مِمَّا یَعْمَلُونَ از شامت آنچه می کنند و از بدی عاقبت آن نمی اندیشند فَنَجَّیْنَاهُ پس
دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را که مؤمن بودند أَجْمَعِینَ همه ایشان را و اهل او دو دختر
و داماد وی بودند همه رها یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر زنی پیری یعنی زن لوط که داخل بود
فِی الْغَابِرِینَ از باقی ماندگان در عذاب مرویست که در راه سنگی بر سر او واقع شده
او را هلاک کرد بجهت آنکه مایل بود و راضی بفعل ایشان و گویند در شهر مانده بود و با لوط بیرون
نیامد و گفت که راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ پس
هلاک کردیم دیگران را بزمین فرو بردن و یا بانقلاب شهر بر ایشان وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ و بارانیدیم
بر ایشان مَطَرًا بارانی را یعنی سنگها را بطریق باران بر سر ایشان بارانیدیم و یا بعد از

انقلاب دیار ایشان بر آن شهر سنگ باران کردیم و بروایت وهب آن سنگها از کبریت بود و آتش
فَسَاءَ پس بدست مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِی ذَٰلِکَ
بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لَآیَةً نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان مر اهل عبرت را وَمَا
کَانَ أَکْثَرُهُمْ و نبودند بیشترین ایشان مُؤْمِنِینَ گروندگان چه غیر از دو دختر لوط
بقول اصح یا دو داماد بقول دیگر بحضرت لوط نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که پروردگار
تو لَهُوَ الْعَزِیزُ هر آینه اوست ارجمند که هیچ کس او را ذلیل نتواند ساخت در انتقام کفار الرَّحِیمُ
مهربان که بعد از تنبیه و ارشاد عذاب نکند و یا اهل ایمان را شریک نسازد در عذاب کافران او
و یا شریک کافران نسازد در عذاب کَذَّبَ تکذیب کردند أَصْحَابُ الْأَیْکَةِ الْمُرْسَلِینَ
یاران ایکه پیغمبران را یعنی شعیب را یا پیغمبران سابقه را بدروغ داشتند و ایکه بیشه بود نزدیک
مدین و در آن اشجار و اثمار بیشمار بود و در معالم آورده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند و چهار
ده داشتند شعیب و بدا و عرو و قالس و حق نسبت اخوت او بدیشان نداد همچنانکه انبیای سابقه نسبت
یافته بودند و فرمود إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب که ای قوم أَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید إِنِّی لَکُمْ بدرستی که من شما را
رَسُولٌ أَمِینٌ فرستاده ام با امانت که جز اصلاح حال و هدایت بر تبلیغ رسالت من نیست
و آنچه بهبود کار شما در آن است فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای از بت پرستیدن
وَأَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی و وعد و وعید وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ
و نمی خواهم از شما بر نصح و وعظ یا تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزد که بمن دهید تا بدان
متهم شوم نزد شما إِنْ أَجْرِیَ نیست مزد من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِینَ مگر بر
آفریننده عالمیان و بدانکه دعوت پیغمبران بجهت آن بر یک لفظ بود و یک معنی و ایشان
همه بیک چیز دعوت می کردند از دین خدای و توحید و عدل و امر بمعروف و نهی از منکر
و اتقا از خدای و اجتناب از معاصی و اطاعت او سبحانه و رسول او و اخلاص عبادت و امتناع
از طمع اجرت بر دعوت و ادای رسالت و اتصاف ایشان بصفت امانت القصه شعیب
بعد ازین قول ایشان را گفت أَوْفُوا الْکَیْلَ تمام بپیمایید پیمانه را وَلَا تَکُونُوا مِنَ
الْمُخْسِرِینَ و مباشید از کاهندگان و کم پیمایندگان در کیل و وزن و زیان رسانندگان
بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ بمیزان راست و عدل
یعنی وزن که القا و استیفا باشد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْیَاءَهُمْ
چیزهای ایشان را از حقوق ایشان و ایشان را از آن منع میکنند وَلَا تَعْثَوْا و غایت

تباهی مجوئید در جزای بنیان و قتل و اهلاک و زراعات فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه که بقتل و غارت
و قطع طریق مُفْسِدِينَ درحالتی که قصد فساد دارید یعنی با وجود تباهی در امور مذکور
مرتکب انواع دیگر از مفاسد می شوید مراد نهی اوست ایشان را از جمیع فسادها وَ
اتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آن کسی که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید
شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیان را یعنی کسانیکه مقدم بر شما بوده اند از
خلایق قَالُوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ
از جادوئی کرده شدگانی یعنی از آنهائی که بسیار ایشان را جادوئی کرده باشند تا بحدی
که عقل از ایشان محو شده وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در
صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفصیل میکنی و ادای رسالت میکنی چه این هر دو منافی رسالت شد
وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که گمان می بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ مر از دروغ گویان فَأَسْقِطْ
پس فرود آور و بیفکن یعنی خدای خود را بگوی تا بیفکند عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
بر ما پاره از آسمان و ما را بآن اهلاک کند إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر راستی از
راست گویان که عذابی بر ما فرود خواهد آمد و استدعای عذاب بجهة رسوخ ایشان بود در جحود و تکذیب
و اگر ایشان را اندک میلی می بود بتصدیق این معنی را بخاطر نمی گذرانیدند چه جای آنکه طلب
آن کنند قَالَ گفت شعیب رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه می کنید از پرستیدن بتان و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی که مکافات آن اعمال
قبیحه باشد بشما خواهد رسید در وقت مقرر آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار
افزودند حق تعالی در هفت شبانه روز آفتاب گرم و حرارتی در نهایت سوده بر ایشان گماشت
بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای آن ایشان را فرو گرفت. بدرون خانها در
آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتادند و از تاب
گرما می بخشند که ناگاه ابری سیاه در هوا بدید آمد و نسیم خنک از آن وزیدن گرفت
اصحاب ایکه خوشدل شده همدیگر را آواز دادند که بیائید تا در زیر سایه آن ابر آسایش
کنیم همین که مجموع ایشان در زیر آن ابر مجتمع شدند آتشی از آن بیرون آمد و همه را بسوخت
چنانکه میفرماید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت
ایشان را عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت
عرب سایبان است و آن ابر سیاه بود بشکل سایبان بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله
آن بود که هفت شبانه روز حق تعالی گرما را بر ایشان گماشت تا نفس ایشان را بگرفت پس در

ولایت

ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخواست و چون سایه در هوا بایستاد و در زیر آن هوای
خوش و آبهای خنک بدید آمد یکی از آنها آنجا رفت سایه دید با راحت و در پیرامن آن چشمهای
آب سرد و درختان پر میوه زمانی استراحت و آب و میوه بخورد آنقدر که میخواست برگرفت
بخانه خود باز آمد و اهل بیت و دوستان خود را از آن خبر داد ایشان نیز برفتند و نصیبی
برگرفتند و تمامی اهل شهر برین واقف شدند بهیئت مجموعی از شهر بیرون آمده بپای
آن کوه جمع شدند تا هیچ کس در شهر و ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آورد پس آن
کوه بر ایشان فرود آمد و همه را اهلاک کرد و از قتاده منقول است که حق تعالی شعیب را بدو
گروه فرستاده یکی از اهل مدین و یکی اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل اهلاک شدند
و اصحاب ایکه بعذاب ظله إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ بود عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در عذاب که آن بیرون
آمدن آتش سوزان بود از ابر آبدار لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منعم
حقیقی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه باور دارندگان
مراد همه ایشان است چه هیچ کس از اهل ایکه بشعیب نگرویدند بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان
ایمان آوردند و ذکر اکثر باعتبار موافقت آیاتست با آیات سابقه که در آخر قصص انبیا مذکور
شده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب و قاهر
بر اعدا و توانا بانتقام ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا و متابعان ایشان و بر ناگرویدگان
بمهلت دادن و عدم تعجیل در تعذیب ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد و این آخر قصص
هفت پیغمبر است که بر سبیل اقتصار برای تسلیه دل ابرار چه درین سوره مذکور شده و
تکذیب مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند
معذب شدند و ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی
که منزل شده این قصص و آیات بر تو مراد قرآنست لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر
آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیان است نَزَلَ فرو فرستاد خدای تعالی به
بمصاحبت قرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین علیه السلام را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی
جبرئیل تلقین آن کرد ترا بر آن که بآن مامور بود بدون تغییر و تبدیل و تو آنرا فرا گرفتی
از وی و در دل خود نگاه داشتی و تسمیه جبرئیل بروح امین جهة آنست که او امین خدا است
بر وحی او و با وزن است دین امم و حفص نزل بتخفیف میخوانند و رفع حا و نون در
روح الامین تعدیه یعنی فرو می آورد قرآن را جبرئیل ع بر دل تو لِتَكُونَ تا باشی

مِنَ الْمُنْذِرِینَ از بیم کنندگان مر خلق را از آنچه مودی شود بر عذاب از فعل و ترک
همچنانکه بر امم سابقه واقع شد این کلام تقریر است برای حقیقت قصص مذکوره و
تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوت محمد صلی الله چه اخبار این قصص از کسی که متعلم آن نیست نمی
باشد مگر بوحی از حق تعالی حاصل که میفرماید که حق تعالی فرو فرستاد آن را بر دل تو
بواسطهٔ جبرئیل علیه بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ بزبان عربی هویدا و واضح المعانی تا قریش
نگویند که ما سخن ترا فهم نمی کنیم و نمی دانیم که چه میگوئی و لهذا هر پیغمبری بزبان قوم خود
تبلیغ رسالت می کرد وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن و صفت آن و ذکر پیغمبر و نعت او
مکتوبست لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ در کتب پیشینیان پس حق و صدق باشد و در بعضی
تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از رموز خود که مشکل بودی مشورت
با خیار بنی اسرائیل کردندی و سخنان ایشان را که در آن باب گفتندی قبول کردندی
و حجت دانستندی و حق تعالی بر سبیل تقریر فرمود که أَوَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیا نیست
مر مشرکان قریش را آیَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت پیغمبر صلی الله و یا قصص مذکوره
و سایر آنچه مردمان را بآن دعوت میفرماید بقوله أَنْ یَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را
به نعت یا پیغمبر را بصفت عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ دانایان بنی اسرائیل که برکت بنی اسرائیل
که برکت سابقه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و متحقق است
و علمای بنی اسرائیل عبد الله بن سلام بوده و اصحاب او و بروایت عطیه پنج کس بودند
عبد الله سلام و ابن یامین و عطیه و ثعلبه و اسد و اسید از ابن عباس مرویست که سبب
نزول آیهٔ مذکوره آنکه مشرکان مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میگویید
در بارهٔ محمد که دعوی نبوت می کند ایشان گفتند که ما در توریت نعت و صفت او را
خوانده ایم و در آنجا یافته ایم که اکنون وقت بعث اوست حق تعالی فرمود که نه
این آیتی و دلالتی است بر صدق نبوت و دعوی رسالت و سبب اسلام اوس و خزرج
همین بود که علمای ایشان خبر دادند ایشان را بوجود ذکر قرآن و نعت محمد صلی الله در کتب
ایشان و بعد از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر می فرستادیم
قرآن را عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ بر برخی از آنها که عرب نیستند هم بلغت عرب
فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قرآن را عَلَیْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان با آنکه این
دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمین قرآن را که کلام عربیست در نهایت بلاغت
و غایت فصاحت بخوانند مَا کَانُوا بِهِ نبودندی ایشان بدان قرآن منزل مُؤْمِنِینَ

ایمان

ایمان آورندگان چه از روی استکبار و گردن کشی و فرط عناد و استنکاف و حمیت جاهلیت
گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست و اصلا نظر درین معجزهٔ ظاهره نکردندی
که مردی عجمی قرآن عربی فصیح و بلیغ که ایشان با آنکه عرب فصیح و بلیغند از آوردن مثل
آن عاجزند میخوانند و میگویند معنی آیه آنست که اگر قرآن را بر اعجمی بلغت عجمی فرو
میفرستادیم کافران نمی گرویدند که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم پس بجهت این بلسان
عربی انزال فرمودیم بر افصح مردی از ایشان که از اشراف خانوادهٔ ایشانست تا در آن
تأمل کنند و تصدیق آن نمایند در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از ابی عبد الله نقل می کند
که اگر قرآن بزبان عجم نازل شدی عرب بآن ایمان نمی آوردند و چون بلغت عرب فرود
آمد عجم باو ایمان آوردند و این دالست بر فضیلت عجم بر عرب در تفسیر عبد الله مطیع
گفته که اگر قرآن را بر حیوانات عجم القا می کردیم و آن حیوانات آن را بر وجه افصح بر ایشان
میخواندند ایشان بآن نمی گرویدند با آنکه در آن زیادتی تعجبات و عبد الله مسعود را
از معنی این آیه پرسیدند او اشارت بر شتری که بآن سوار بود کرد و گفت هَذَا
مِنَ الْأَعْجَمِینَ یعنی این شتر از اعجم ایست و اعجم کسیست که فصیح نباشد و در
لسان او عجمیت و لکنت باشد و اعجمی نیز مثل آن باشد و یا در وجه زیادتی مبالغه است
یعنی بغایت عجم بسته زبانست و غیر فصیح کَذَٰلِکَ همچنانکه قرآن را بلغت
عرب فرستادیم سَلَکْنَاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ در می آوریم آن را در دلهای
مشرکان یعنی پیغمبر خود را می فرمائیم که بواسطهٔ تلاوت بر ایشان آن را در قلوب ایشان
داخل می گرداند تا بشناسند معانی و اعجاز آن را اما از نهایت لجاج و غایت استکبار
لَا یُؤْمِنُونَ بِهِ نمی گروند بآن حَتَّىٰ یَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِیمَ تا به بینند
عذابرا که در دنیا تلخی ایشان باشد یا مان همچنانکه بر امم گذشته که نزد مشاهدهٔ عذاب
ایمان اظهار کردند و فایده نداد ایشان را و همه مستاصل شدند و یا در آخرت فَیَأْتِیَهُمْ
پس بیاید عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ و ایشان نمی دانند
وقت آمدن آن را فَیَقُولُوا پس گویند یعنی از روی حسرت و تأسف این تمنا کنند
که هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم مهلت داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دادند
تا بگرویم و تصدیق کنیم از مقاتل روایتست که حق تعالی ایشان را ترسانید از وقوع
عذاب بر ایشان بر سبیل تکذیب و استهزاء و استعجال آن عذاب حق تعالی فرمود که أَفَبِعَذَابِنَا
یَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما شتاب زدگی می کنند و حال آنکه در وقت دیدن عذاب

مهلت طلبند و چون غرور کفار بجهت تمتع آنها بوده بحطام دنیا و امید طول عمر و امل دراز و کثرت
نعم و بواسطهٔ آن از عاقبت کار خود غافل بودند ازین جهت میفرماید که أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی
إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخوردار گردانیم ایشان را سِنِينَ سالهای بسیار ثُمَّ جَاءَهُمْ
پس بیاید بایشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه
بودند که بدان برخوردار یافتند یعنی تطاول تمتع آن در دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان
نشود چه آن موجب ازدیاد اثم و عصیان ایشان بوده پس چرا اعتماد بآن کرده از عاقبت
کار آن غافل می کردند مرویست که میمون بن مهران که صاحب مال و منال بود آرزومند لقای
شیخ حسن بصری می بود تا روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت وی را گفت یا شیخ
مرا وعظی کوی وی این آیه برخواند مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ میمون گفت بتحقیق
که مرا پند دادی و سخن را تمام کردی وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ از
هیچ دهی را إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ مگر که اهل آن پیغمبران بیم کننده بودند ذِكْرَىٰ بجهت
پند دادن و الزام حجت کردن یعنی اول پیغمبران را فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت
کردند و از عذاب الهی ترسانیدند و چون تصدیق نکردند و در عناد و جحود افزودند مستحق
عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ و نیستیم ما ستمکاران که قبل از ایذا و الزام
حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت فرمائیم آورده‌اند که مشرکان قریش گفتند که محمد را
دیوی هست که نزد وی می آید و قرآن را برو میخواند حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود
که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ و فرو نیاوردند قرآن را دیوان وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ
و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشان را فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند
و قادر نباشند بر آنچه شهاب ثاقب و ملائکه از رفتن آنها باسمان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدگانند و یا بکنارشدگان جهت آنکه نفوس آن خبیث و ظلمانیست و شریر بالذات پس چگونه قبول فیضان حق نمایند
از ملائکه که طیب و طاهر و در کمال نورانیت اند و خیر بالذات مناسبتی میان آنها نباشد
فَلَا تَدْعُ پس مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را فَتَكُونَ
پس باشی بسبب این مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدگان حق تعالی با آنکه میدانست
که حضرت رسالت صلی الله هرگز قصد این نخواهد کرد که با سبحانه خدای دیگر را شریک سازد
و قصد پرستش او کند اما بجهت اوبر زیادتی اخلاص و لطف مر سایر مکلفان را وی را بآن
مخاطب کردنید از قبیل وان کنت فی شک مما انزلنا و لو اشرکت لیحبطن

عملک

عملک و گویند خطاب بآن حضرتست اما مراد مکلفانند و دانسته شود که هرگاه شخصی عظیم
الشان و رفیع المکان بجهت شرک معذب خواهد شد پس کسی که دون او باشد حال او چگونه باشد
وَأَنذِرْ و بیم کن عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیک تر خود را یعنی در انذار ابتدا کن
باقرب فالاقرب بعد از آن بابعد فالابعد چه اهتمام ایشان اقرب اهمست و دیگر تخصیص اقرب
جهت تنبیه است بر آنکه هرگاه او بجهت قرابت در انذار مداهنه نکند پس در اجابت بطریق اولی و این
موجب قطع طمع اجابتست بر مداهنه در دین و احکام آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بعد از نزول این آیه همه اقارب را جمع فرمود و انذار کرد که این حضرت متواتر نزد
خاص و عام و از آن جمله در خبر ماثور از ابن غالب وارد شده که چون این آیه فرود آمد پیغمبر صلی الله
کس فرستاده و همه فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و در سرای ابو طالب پس ایشان چهل کس
بودند پس امیر المؤمنین علی را فرمود تا از برای ایشان گوسفند پا ورد و با میده گندم طعام
ساخت و نزد ایشان حاضر نمود با صاعی شیر و هر مردی معروف بود با آنکه شتری تنها
بخوردی که آنرا جذع می گفتند که آن شتر پنج ساله است و بروایت دیگر مسنه را تمام اکل کردی
و قدحی بزرگ از شیر بر سر آن آشامیدی و مجموع آنچه پیغمبر صلی الله از برای ایشان آورده
بود شصت صاع بود چون ایشان آن را بدیدند بخندیدند و گفتند ای محمد اینکه تو آورده یک
کس را کفایت نکند رسول صلی الله فرمود کلوا بسم الله بخورید بنام خدای یعنی نام خدای را
ببرید و شروع کنید در خوردن و آشامیدن ده کس ده کس می آمدند و میخوردند و سیر می
شدند تا همه سیر گشتند پس فرمود اشربوا بسم الله بیاشامید بنام خدای ایشان آن
صاع شیر را آشامیدند و سیراب گشتند و حق تعالی این آیتی و معجزه گردانید بر صدق
دعوی رسول ابو لهب گفت ای قوم محمد شما را باین سحر کرد پیغمبر صلی الله آن روز خاموش
روز دیگر ایشان را حاضر ساخت و مثل این طعام و شیر ایشان را طعام داد و بعد از آن
برخواست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای مرا بجملهٔ خلقان فرستاده است
بر عموم و شما بر خصوص و این آیه را انزال فرموده که وانذر عشیرتک الاقربین و من شما را
بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و آسانست و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما
بدین هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان را منقاد کردند و باین دو کلمه به بهشت
درآیید و از دوزخ نجات یابید و آن اینست که گواهی دهید که خدای بحق یکیست و من
رسول اویم هر که مرا درین کار یاور دارد و معاونت من نماید برادر و وزیر و خلیفه و وصی
من باشد هیچ کس جواب نداد مگر علی ابن ابی طالب ع که بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ترا

درین کار یار و مدد کار من و دران وقت او از سال از همه کهتر بود و بساق از همه خفیف تر و بجثه از

همه نزارتر رسول صلی الله فرمود یا علی بنشین بنشست دیگر باره حضرت این سخن را فرمود باز کسی

جواب نداد مگر وی دیگر باره برخواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاون حضرت فرمود

بنشین بنشست بار سیم همین سخن اعاده کرد و کسی اجابت نکرد مگر علی ع که دیگر باره برخواست

و گفت یا رسول الله انا انصرك من یاری دهم ترا فرمود اجلس یا علی فانك اخی و وصیی

و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین یا علی که تو برادر منی و وصی و وزیر

منی و وارث و خلیفه منی از پس من قوم از آنجا با ابی طالب از روی استهزا گفتند اطع

ابنك فقد امر علیك فرمان برداری پسر خود کن که او را بر تو امیر ساختند و این روایت را

ثعلبی که امام اصحاب الاحادیث و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود درین آیه آورده

است و این قصه از ابی رافع باین روش مرویست که پیغمبر صلی الله بنی عبد المطلب را جمع کرد در

شعب و گوسفندی از برای ایشان پخت و ایشان آن را بخوردند و سیر شدند و قدحی بزرگ

از شیر بدیشان داد تا آشامیدند و سیراب شدند پس بفرمود یا قوم بدانید که حق تعالی

مرا امر کرد که بترسانم خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک و گروه منید بدرستی

که حق تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد مگر که از اهل او و برادری و وزیری و خلیفه و وارثی و وصی

برای او تعیین فرمود پس کدام از شما برمیخیزد تا متابعت کند با من بر آنکه برادر و وصی

و وزیر و خلیفه من باشد و از من بمنزله هرون باشد از موسی الا آنست که بعد از من

پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قایم مقام من باشد الا در رتبه نبوت چه من آخر

پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن گفت برخیز یا ابن عم و داماد و وصی و خلیفه من و این

کلام را سه بار اعاده فرمود پس امیر المؤمنین علی ع بر پای خواست و با آن حضرت مبالغه کرد

پس وی اجابت کرد و فرمود که ادن منی نزدیک من آی یا علی امیر المؤمنین ع نزدیک

وی رفت و آن حضرت دهان مبارک وی را گشوده آب دهن مبارک خود را در دهن او کرد

و هر دو دست و هر دو دوش او را تفل فرمود ابولهب گفت بد چیزی به پسر عم خود

بخشیدی که اجابت تو کرد و تو دهن و روی او را بآب دهن خود پر ساختی پیغمبر صلی الله فرمود که

دهن و روی او را پر ساختم بعلم و حکمت و سعد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از

نزول این آیه مذکوره رسول الله بر کوه صفا برآمد و فرمود یا صباحاه و این کلمه ایست که در

وقت هجوم اعدا و نزول بلوی میگویند قریش بعد از استماع این کلمه نزد او جمع آمدند

و گفتند چه می شود ترا فرمود آیا چه می پندارید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت

صبح

صبح یا شام بشما میرسد تصدیق خواهد کرد یا نه گفتند بلی فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب

شدید پس بتحقیق که منم ترساننده شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متفرق

گشتند و ابولهب گفت تبا لك الهذا دعوتنا زیان کاری باد ترا یا محمد که ما را از برای این

سخن می خواندی حق تعالی سوره تبت یدا ابی لهب تا آخر در باره او نازل ساخت حق تعالی

بعد از امر پیغمبر با نذار قرب قربا وی را فرمود بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان میگوید که

واخفض جناحك و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع و مهربانی

نما و رافت و شفقت ورز لمن اتبعك مر آن را که پیروی کرده است ترا من المؤمنین

از گرویدگان و مراد بمؤمنین مشرف بر ایمان باشد یعنی با کسانی که بایمان نزدیکند و بزبان

تصدیق تو می کنند ملاطفت ورز و متواضع باش تا بجهت حسن خلق در دایره ایمان در

آیند و چنان را با ایشان موافق ساز فان عصوك پس اگر نافرمانی کنند ترا عشیرت

تو و پیروی ننمایند و راسخ بر کفر باشند فقل پس بگو با ایشان انی بریء بدرستی

که من بیزارم مما تعملون از آنچه می کنید از شرک و عصیان و توکل و توکل کن در کفایت مهمات

خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان بر نصرت او آیا

تدبیر کسانی که نافرمانی تو می کنند از تو کفایت کند توکل تفویض امور است بکسی که مالک حقیقی

است و قادر بر نفع و ضر الذی یریك آن خدای که می بیند ترا حین تقوم آن هنگام که بر می

خیزی برای انذار و ادای رسالت و می بیند ترا در جمیع تصرفات که بآن قیام می نمایی و تقلبك

فی الساجدین و می بیند گردیدن ترا در میان نماز گذارندگان یعنی نزد تو در تفحص احوال

متهجدان چنانکه مرویست که فرض لیل منسوخ شد حضرت در شب طوف میفرمود به بیوت

اصحاب خود تا به بیند که چه می کنند بجهت حرص بر کثرت طاعت ایشان پس خانهای آنها را یافت

مانند خانهای زنبوران بجهت کثرت همه ایشان بذکر خدا و تلاوت قرآن و از قتاده مرویست که

می بیند تصرف و تحول در میان نماز گذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت

ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی قاهر اعدا و ناصر اولیای تست و در همه کار علام

بجمیع احوال تو پس باطمینان تمام توکل بر وی کن و از مشرکان دغا اندیشه مجو و راه من و عکرمه

از ابن عباس روایت کرده که معنی آنست که می بیند گردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی

از پشت آدم به پشت پیغمبری تا که بیرون آورد ترا از صلب پدر تو از نکاح نه از سفاح و اصحاب

ما باین آیه تمسک جسته اند که پدران رسول همه مؤمن بوده اند و جابر بن عبد الله انصاری

رحمة الله علیه از ابو جعفر ع روایت کرده که پیغمبر صلی الله فرموده که بر مدار ید چیزی را از نزد من

ونهید آن را پیش که من می بینم شما را از پس خود همچنانکه می بینم از پیش خود بعد ازان این آیه
تلاوت فرمود که وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست
شنوا تلاوت تو در نماز یا هرچه میگوی الْعَلِيمُ دانا بانچه در ضمیر خود در می آوری یا بهرچه قصد
میکنی چه او سمیع است بهمه مسموعات و عالم بکل معلومات قبل ازین آیه مذکور شد که
روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر پیغمبر صلی الله بجهة عدم تناسب و تجانس اینجا نیز بجهة تاکید آن میفرماید
که هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که از مردان عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر هر که
فرود آیند دیوان تَنَزَّلُ فرود آیند عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوئی أَثِيمٍ بزه کار
مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرو میدارند گوش را بسخنان شیاطین و فرو می گذارند
از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ
و بیشتر اهل افک دروغ گویانند در آنچه او را الشیاطین نسبت میدهند قبل ازین گذشت که
پیش از انکه شیاطین را برجم استماع منع کنند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان شنیدندی
و بعضی از آنچه مطلع شدندی یا چیزی دیگر اضافه بکاهنان گفتندی و کاهنان آن را بدیگران
اخبار کردندی با چند چیز دیگر زاید بآن و اکثرهم کاذبون اشارت باینست که در
زمان پیغمبر صلی الله از استراق سمع ممنوع گشتند و نزد مجاهد مراد باین کاهنان سلیفه
کذاب و طلیحه اند حاصل که حق تعالی بدو وجه میفرماید که محمد صلی الله سزاوار و لایق نیست
که شیاطین بدو فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان برکسی است که شریر و کذاب و کثیر
الاثم باشد بجهة تناسب و مودت میان ایشان و این معنی میان شیاطین و محمد معدوم است چه
او دعوت بدین مستقیم و طریق حق که آن توحید است و مانع مردمان از شرک و عبادت اصنام
و شیاطین مردمان را بر شرک و بت پرستی میخوانند و ایشان را از منهج مستقیم منحرف
می سازند و در ضلالت و غوایت می اندازند پس چگونه میان ایشان تجانس و دوستی باشد
دوم آنکه افاکان القای سمع می کنند و بشیاطین و از ایشان اخذ ظنون و امارات می نمایند
بجهة نقصان علم ایشان پس بحسب خیالات خود ضم آن می کنند باشیائی که اکثر آن مطابق واقع
نیست همچنانکه در حدیث آمده که یک کلمه جنی او را در گوش دوست خود که کاهنست القا کند آن
کاهن زیاده از صد کلمه بران بیفزاید و بمردمان گوید و محمد صلی الله فرموده نه اینچنین است چه
اخبار می کند از مغیبات کثیره که بیحد و حصر است و همه مطابق واقع آورده اند که شعرای
عرب مانند عبدالله بن زبعری السهمی و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و هبیره بن ابی وهب
مخزومی و سامع بن عبد مناف الجهمی و ابوعزه بن عبدالله که از قریش‌اند با امیه بن ابی الصلت

السقفی بکذب و بطلم آن تکلم کردندی که ما میگوییم مانند آنچه محمد میگوید و شعر گوئی کردندی و
گمراهان قوم ایشان با ایشان مجتمع استماع اشعار نمودندی و هر شعری که در هجو حضرت رسالت پناه
صلی الله و مذمت اسلام شنیدندی یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی در بارهٔ ایشان
آیه فرستاد وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک که ابن زبعری و غیر او باشند يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ
پیروی می کنند ایشان را زیانکاران و سفیهان عرب یعنی راویان ایشان و از ضحاک
نقل است که در عهد رسول صلی الله دو شاعر بودند که با هم خصومت کردندی و هجو یکدیگر
گفتندی یکی از انصار و یکی از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پس ایشان استاده بودند
و معاونت ایشان می کردند حق تعالی این آیه فرستاد و در تیسیر از علم الهدی نقل کرده که
مراد دو شاعرند که هجو پیغمبر و اتباع و نعم اسلام می کردند و جهلای عرب در این امر تابع
ایشان می شدند و قول او منقول است از امام جعفر صادق عم و سناد غوایت باتباع ایشان
جهة آنست که اغلب شعرا فاسقند چه اکثر شعر شاعر در باب عشق است و مدح بقصد صله
و هجو بقصد جاهلیت و وصف ایشان بانچه مردود باشد از فضایل و رذایل و در تفسیر علی بن
ابراهیم وارد شده که ایشان کسانیند که تغییر دین حق تعالی کنند و مخالفت امر او نمایند
و عیاشی باسناد خود از ابی عبدالله عم روایت کرده که آنها گروهی اند که علم فقه را بخود نسبت
دهند و حال آنکه فقیه و عالم نباشند پس گمراه شوند و مردمان را گمراه کنند از عبدالله عباس
منقول است که چون حضرت رسالت صلی الله فتح مکه فرمود ابلیس ناله کرد و نعره زد و اصحاب
او جمع شدند گفتند چه واقع شد گفت از پس امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد و
لیکن در میان مردمان شعر و نوحه منتشر گردانید و لهذا از رسول صلی الله مرویست که هر که در
اسلام هجو را احداث نماید زبان او را ببرند بعد ازان در اثبات بطلان شعر او و اتباع ایشان
میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ آنکه ایشان در هر وادی از قبیل کلام
يَهِيمُونَ سرگردان می شوند چنانکه مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقت
ندارد و راه بجائی نمی برد و اغلب کلمات ایشان در هزلست و مطایبه و فعل حرام و عشق بازی و آهنگ
عرض مردمان و قدح در نسب ایشان و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال
آن از امور غیر واقع که موجب ضلالت و اضلال است چنانکه میفرماید وَأَنَّهُمْ و بدرستی
که ایشان يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ می گویند آنچه نمی کنند یعنی بفسق ناکرده بر خود
گواهی میدهند و پیغامهای ناداده کسی در سلک نظم می کشند و مردان را بر چیزی ترغیب
می کنند که خود نمی کنند و نهی ایشان می کنند از چیزی که خود مرتکب آن می شوند اگر

کسی تتبع اشعار شعرا کند بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی مذکور است که بعد از
نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای صحابه بجانب جناب نبوت
مآب آمده بموقف عرض رسانیدند که حق تعالی میداند که ما شاعریم و می ترسیم که باین
وصف بمیریم و از اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود که مؤمن جهاد می کند بشمشیر
خود و بزبان خود یعنی بهجو کفار در باب توحید و نصیحت و موعظه سخن میگویند و هر شعری که شما
در شأن کفار میگوئید ایشان سخت‌تر است از تیر پس این آیه نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی
شعرا مطبوع سفیهانند و در همه بوادی سرگردان مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کردار شایسته یعنی پیغمبر صلی الله را ستایش کردند و بهجو و مذمت
کفار مشغول شدند و غیر آن از اعمال صالحه وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدای تعالی را
در اشعار كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار در تحمید و توحیدات و تحریص بطاعت
و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از
پس آنکه ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشان را برایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله را
مدح کردند و دین اسلام را ستایش کردند و اهل هجو را هجو نمودند و در خبر آمده که چون کفار
پیغمبر را هجو کردند فرمود چه منع می کند کسانی را که رسول خدای را بشمشیرهای یاری کنند از آنکه
بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان و ابن رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم
فرمود که هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده که رسول الله صلی
حسان بن ثابت را گفت که هجو اهل شرک کن که بحق آن کس که نفس من در ید قدرت اوست
که آن سخت‌تر است برایشان از تیر حاصل حق تعالی اگرچه در آیه الشعراء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا را
در غرقاب غوایت انداخته و ایشان را تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته
اما بسیاری ایشان را بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشانده بوسیله بادبان وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بساحل خلاص و ناحیه نجات
رسانیده وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا
و هجو پیغمبر و نسبت شعر و کهانت با آن حضرت که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
بکدام مکان بازخواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی مآل
ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید که نیرانست و جحیم و هیچ وجه ایشان را نجات
نباشد بلکه دایم در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاص نشوند

سورة النمل مكية وهی ثلاث و تسعون آیات

ابی بن کعب از حضرت سید عالم

صلی الله

صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه سوره طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد
هرکه تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هرکه تکذیب ایشان نموده و چون
روز قیامت از قبر برخیزد گوید لا اله الا الله و چون حق تعالی در سوره شعرا ختم بذکر قرآن
نموده درین سوره نیز افتتاح بذکر آن کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طس در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام آمده است
پس دلالت بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است
یا طا اشارت است بطهارت قدس الهی و سین بثنا و عزت نامتناهی و یا بطلب روندگان
راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله و بروایت ابن عباس طس اسمیست از نامهای خدای تعالی
که بآن قسم یاد کرده است تِلْكَ این آیتهای سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ آیتهای قرآنست وَ
كِتَابٍ مُبِينٍ و آیتهای کتاب روشن کننده حق از باطل و کتاب هویدا در اعجاز
و عطف کتاب در قرآن عطف احد و صفتیست بر دیگری پس در قرآن بجهت آن گفت که قراءت
آن می کنند و کتاب باعتبار اینکه می نویسند و توانند بود که کتاب مبین لوح محفوظ است
که درو مکتوبست آنچه هست و خواهد بود پس او روشن کننده است مر ملائکه را آنچه واقع آید
از مکونات هُدًى در حالتی که آن آیات قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم
که موصل است بهشت و نعیم آن وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را
بسعادت کبری که جناب علیاست الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را
بقواعد و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان
وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای آخرت هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بیگمان می شوند یعنی
بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد بود بعد از ان
در صفت مخالفت ایشان که کفارند میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آنانکه
نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای
ایشان را فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان و حیران می شوند و در ضلالت خود
حیاری و ابومسلم گفته اند که مراد آنست که ما مزین گردانیم برای ایشان اعمال حسنه
ایشان را که امر کرده بودیم بآن باحسن وجوه تزیین که آن بیان مثوبات آن بود تا ترغیب
ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان از آن زایل شده در وادی ضلالت سرگردان و
حیران می شوند و بوسیله کسب آن اعمال مامور خود را بطریق نجات نمی رسانند و بعضی دیگر
در تفسیر این گفته اند که ما تزیین اعمال قبیحه ایشان کردیم بآنکه خلق شهوت نمودیم در ایشان که داعی

ایشان است بفعل ماضی تا متحمل مشقت و تکلیف شده از مشتهای طبع خود را از ایشان باز داشتیم
جهة عناد و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحهٔ ایشان در چشم ایشان و در صدور ایشان
مجلی گشت و این آیه منافی آیهٔ وزین لهم الشیطان اعمالهم نیست زیرا که اسناد تزیین به
شیطان درین آیه بر سبیل حقیقت است و صاحب کشاف گفته که اسناد آن بحق تعالی در آیهٔ
زینا لهم اعمالهم بر سبیل مجاز گفته یعنی چون حق تعالی کفار را ممتع ساخته بطول عمر
و فراخی روزی و بسیاری نعمت و جهان بایشان وسیلهٔ اتباع شهوات است و اختیار
راحت و تلذذ و نفرت از تکالیف صعبه پس گویا او سبحانه تزیین اعمال ایشان کرده و
اگرچه بحقیقت شیطان مزین اعمال بر ایشان است در نظر ایشان اولئک آن گروه متصفند
بصفات مذکوره الذین لهم سوء العذاب آنانکه مر ایشانراست بدی عذاب در
دنیا چون قتل و اسیری در روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان در سرای عقبی هم
الاخسرون ایشانند زیان کارتر یعنی از ایشان زیان کارتر نیست بجهة فوت ثواب
و استحقاق عذاب وانک لتلقی القرآن و بدرستی که تو ای محمد هر آینه تلقی کرده می شوی قرآن را
یعنی جبرئیل آن را بتو القا می کند و میرساند و تو آن را فرا می گیری من لدن حکیم
علیم از نزد خدای درست کردار و راست گفتار بسیار دان بجمیع نهان و آشکارا
بعد از آن شروع در بیان بعضی از قصص می کند که از مغیبات است و وی عالم است
بآن نه غیر او از مردمان زمان رسول صلی الله میفرماید که اذ قال موسی لاهله یاد کن چون
گفت موسی ابن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده
و زنش را درد زاییدن پدید آمده و سرما دریافته و شب در نهایت تاریکی و آتش از آتش
زنه نمی جست انی آنست نارا بدرستی که من دیدم آتشی افروخته گفتم پس اینجا مکث
کنید ساتیکم منها بخبر زود باشد که بیارم شما را از آتش خبر یعنی کسی که بر سر
آن آتش باشد حال راه و خبر آن معلوم کنم او اتیکم بشهاب قبس یا بیارم برای شما
مشعلهٔ آتش فرا گرفته شده یعنی پاره از آن آتش جدا کنم لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید
یعنی بامید آنکه شما گرم شوید از برودت هوا و شدت سرما خلاص شوید یعنی اگر کسی نباشد
که بآن خبر را معلوم کنم پس لا اقل پاره آتش توان آورد که بآن گرم شوید پس موسی اهل خود را
گذاشته متوجه آتش شد فلما جاءها پس آن هنگام که آمد نزدیک آن آتش نوری دید
که بی سوختن کسی از درخت سبز افروخته که برگ آن نمی سوخت و پژمرده نمی گشت از آن
متعجب شد آهنگ کرده تا آتش بر گیرد آتش از سر درخت به بیخ درخت آمد چون زیر درخت آمد

موسی

باز بر سر درخت رفت متعجب و بیشتر شد در حال نودی ندا کرده شد ان بورک بآنکه ببرکت
و کثرت خیر فایز باد من فی النار هر که در مکان آتش است که آن ببقعهٔ مبارکه مذکور است
در آیهٔ کریمه من شاطئ الایمن فی البقعة المبارکة ومن حولها
و هر که گرداگرد آتش است و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمنست و هر که در جوانب آنست
از زمین شام که موسوم است بکثرت برکات چه آن مبعث انبیاست و مجمع اموات و احیای
ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی من فی النار موسی است و من حولها ملائکه که حاضر
بودند آنجا تصدیق باین خطاب بر این کلام ابشارتست بآنکه حق تعالی از برای موسی امر عظیم
خواهد فرمود که برکات آن در اقطار شام منتشر گردد و آن سخن گردنست با موسی و نبوت دادن
باو و ظاهر گردانیدن معجزات بر دست او وسبحان الله و پاکست خدای رب
العالمین که پروردگار عالمیان است از تشبیه و ند و ضد و ولد و زن این از همه آن چیز نیست
که ندا کرده شد موسی بآن تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند که چون
موسی این ندا شنید از آن متعجب شده با خود گفت آیا این نداکننده که باشد باز ندا آمد
که یا موسی انه ای موسی بدرستی که بیان قصه اینست که انا الله العزیز
الحکیم منم خدای غالب بر همه حکم کننده بصواب و بعد از آن باو ندا رسید که
والق عصاک و بیفکن عصای خود را چون موسی این ندا شنید عصا بیفکند فی الحال مار شد
و آغاز جنبش کرد فلما رآها تهتز پس چون دید موسی که عصا حرکت می کند باضطراب
و بهر طرف میرود کانها جان گویا ماریست باریک و تند و تیز رو و حرکت سریعه مانند
جان بود و در جثه چون ثعبان و حکمت در اینکه او را مار گردانید آن بود که دلیلی باشد موسی را
بآنکه این کلام را که می شنود کلام خدائیست که قادر است بر آنکه چوبی را مار گرداند نه کلام شیاطین
و غیر ایشان و یا آنکه مستانس شود بآن تا چون نزد فرعون آید این حال را ببیند از و نترسد
و بر هر تقدیر موسی چون این صورت را بدید ولی مدبرا روی برگردانید در حالتی که پشت
برکننده و گریزان بود از خوف آن ولم یعقب و باز نگشت بر عقب خود و باز نیامد پس
ندا کرده شد که یا موسی لا تخف ای موسی مترس و خوف بخود راه مده انی لا یخاف
بدرستی که نترسد لدی المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان هنگامی که وحی بدیشان
نازل شود و یا آنکه ایشان بجهة آنکه فعلی نمی کنند و ترک واجب نمی نمایند نزدیک من بدی عاقبت
نیست تا از آن الا من ظلم لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرستادگان
چه انبیا بعصمت از صغیره و کبیره منزه اند ثم بدل پس بدل نمود آن ستم و بدی را حسنا

بَعْدَ سُوءٍ نیکوئی بعد از سوء بدی یعنی توبه کرد بعد از گناه فَإِنِّی غَفُورٌ پس بدرستی
که من آمیرزنده ام تایبان را رَحِیمٌ مهربان بر ایشان و یا معنی آنست که مکیر هر که اول نموده
باشد بانچه تدارک آن نموده از فعل حسن و عزم بر اتیان نمودن باو لی پس هیچ خوف او را نخواهد
بود خدای تعالی همان فعل که ترتیب بفاعل ندب شود با او کرامت خواهد کرد بنا برین معنی
تواند بود که تعبیر باشد یعنی موسی را مشت زدن بر قبطی کما قال رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی
فَاغْفِرْ لِی و بعد از ان بجهت اظهار معجزهٔ دیگر باز باو ندا رسید وَأَدْخِلْ یَدَکَ
فِی جَیْبِکَ و در آور دست خود را در گریبان پیراهن خود چون پیراهن حضرت موسی آستین
نداشت از ین جهة حکم شد که دست در گریبان کن تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ
تا بیرون آید سفید و درخشنده و سفیدی بی علت یعنی سفیدی او از علت برص
نباشد پس موسی دست در گریبان کرده بیرون آورد و چندان نور از وی بتافت
که شب ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر در روز دست بیرون آوردی نور آن بر
روشنی آفتاب غلبه کردی بعد از ان باو ندا رسید که برو ای موسی با این دو معجزهٔ عظیم
فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ که در جمله نه معجزه است و در شمار
آن و اعظم آن بسوی فرعون و قوم او و هفت معجزهٔ دیگر که شکافتن دریاست
و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و قحط چنانکه تفصیل آن در سورة الاعراف گذشت
و بعضی بر انند که فی بمعنی مع است یعنی برو با نه آیت دیگر نزد فرعون و قوم و بنا
بر ان عصا و ید بیضا را یکی گیرند و شکافتن دریا که آن مبعوث نبود بسوی فرعون همان
نه باشد برین تقدیر نیز القصه حق تعالی موسی را ندا کرد که با این معجزات برو بسوی
فرعونیان إِنَّهُمْ کَانُوا بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِینَ گروهی
بیرون رفته گان از دایرهٔ فرمان و بجهة فرط کفر و طغیان پس موسی اهل خود را درین
وادی گذاشته و بامتثال امر الهی مبادرت کرده متوجه مصر شد و جمیع معجزات که بآن
مامور بود بایشان نمود ایشان بآن نگرویدند و بسحر نسبت دادند چنانکه میفرماید فَلَمَّا
جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا پس آمد بر فرعون و قوم او دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی
یعنی آن را بایشان آورد مُبْصِرَةً در حالتی که روشن و هویدا بود و می دیدند و
مشاهده می نمودند بر وجهی که می دانستند که از قدرت بشر خارج است قَالُوا هَٰذَا
سِحْرٌ مُبِینٌ گفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار که این جادوئیست
روشن یعنی همه کس داند که این سحرات وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند بآن یعنی تکذیب

کردند

کردند و بآن نگرویدند وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ و بیگمان بودند بآن نفسهای ایشان
یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و بزبان تکذیب آن
می کردند ظُلْمًا بجهة ستمکاری و عدوان وَعُلُوًّا و ترفع و سرکشی از ایمان و کدام
ظلم قوی تر از کسی تواند بود که متیقن باشد بآن که آیات مذکوره و معجزات واضحه اند
از نزد خدا و با وجود این مکابره نموده آن را بسحر نسبت نماید و گوید هَٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ
فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ پس ببین ای بیننده بنظر عبرت و بصیرت که چگونه
بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ آخر تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی باتش
می سوزند و بعد از ان متذکر قصهٔ سلیمان و داود علیهما السلام شده میفرماید که وَلَقَدْ
آتَیْنَا دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ عِلْمًا و بدرستی که ما دادیم داود و پسر او سلیمان را دانشی
از احکام شرایع و ابن عباس فرموده که مراد دانستن زبان مرغان است و سایر حیوانات
وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَىٰ کَثِیرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ و گفتند
بعد از اعطای علم بایشان ستایش و ثنا آن خدای را که بسبب دانش افزونی داد ما را بر بسیاری
از بندگان گرویده خود درین دلیلست بر فضل و شرف اهل آن و تفضیل ایشان بر غیر چه
داود و سلیمان آن را اساس فضل خود کردند و بران شکرگذاری نمودند و غیر او را از نظر
اعتبار انداختند که پادشاهی عظیم بود که غیر ایشان را نداده بود وَوَرِثَ
سُلَیْمَانُ دَاوُودَ و میراث سلیمان از داود بود و مال و ملک و پادشاهی و بصحت پیوسته
که داود را نوزده پسر بود و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق تعالی نامه مهر کرده از آسمان
فرو فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد و فرمود که از اولاد تو هر که این مسایل را
جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود فرزندان را جمع کرد و اخیار و اشرار
قوم را خبر کرد و مسئلها را بر فرزندان عرض کرد و فرمود که بگوئید که نزدیکتر
مردمان چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه انس بدو بیشتر است
چیست آنکه وحشت افزون تر است و کدام اند که دو مختلف اند و دو قایم و دو دشمن
و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امرست که عاقبت آن نکوهیده است
اولاد داود ازین معنی عاجز آمدند سلیمان ع فرمود که اگر اجازت باشد من جواب
بگویم داود و یرا دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا بآدمی آخرت است و ابعد اشیا
آنچه می گذرد از دنیا و انس اشیا جسد است با رواح و اوحشتر بدن خالی از روح
اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری

که آخرش محمود است حلم در وقت خشم وکاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت
غضب چون مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بر فضل وکمال سلیمان
معترف شدند با داود دیگر روز داود وفات نموده سلیمان بر تخت پادشاهی بنشست
و آغاز عدل کرد وَقَالَ و گفت بر سبیل شکر نعمت وکرامت و دعوت مردمان بتصدیق
نبوّت و اعتراف ایشان بفضیلت و مکانت منزلت یَا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا ای مردمان
آموخته شدیم ما یعنی من و پدرم مَنْطِقَ الطَّیْرِ گفتار مرغان را نطق و منطق هر دو
لفظیست که تعبیر کرده می شوند با آوازها فی الضمیر خواه مفرد و خواه مرکب وگاه
هست که اطلاق آن بر مطلق اصوات می کنند بر سبیل تشبیه همچنانکه نطق الحمام
یعنی ناطق شد کبوتر و یا اطلاق منطق بر اصوات طیور باعتبار این باشد که هر جمعی
از ایشان را آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی اغراض می کنند و یا از آن
جهت که سلیمان را از آواز ایشان چیزی مفهوم می شد بر طریق الهام چنانچه آواز آدمیان
وگویند هرگاه سلیمان صوت حیوانی می شنید بقوت قدسیه میدانست تخیلات آنرا
که باعث صوت می شد و غرضی را که بجهت آن باواز می آمد از جمله بلبلی دید که بر شاخ
سروی دم می جنبانید و صدای می کرد سلیمان اصحاب خود را گفت میگوید هم
چنانکه جزا میدهی جزا داده می شوی یعنی هر چه میکنی مکافات آن می بینی و هدهد
آواز داد سلیمان گفت میگوید ای گناهکاران از خدا آمرزش طلبید و طوطی
آواز داد گفت می گوید هر زنده عاقبت بمیرد و هر نوی سر انجام او بکهنگی کشد
و خطاب آواز داد گفت می گوید نیکوئی را از پیش فرستید تا بیابید آن را و هم
چنین رخمه میگوید سبحان ربّی الاعلی و بحمده و حدحرون میگوید کلّ شیءٍ هالکٌ الّا
وجهه هر چیزی بمیرد و هالک گردد الا ذات خدای تعالی و قطاء میگوید که هر که خاموش
گشت سالم شد و سلامت ماند و پیغام می گوید وای مرکسی را که همه او مصرف باشد
بدنیا و خروس می گوید یاد خدا کنید ای غافلان و نسر میگوید ای فرزند آدم
زندگانی تا خواهی و رغبت داری بکن که آخر تو مرگست و عقاب می گوید که دوری
از مردمان سکون دل و آرام جان است و ضفدع می گوید سبحان ربّ القدّوس
و باز می گوید سبحان ربّی العظیم و بحمده و هزاردستان می گوید سبحان الخالق
الدّائم و غراب نفرین بر باجستانان و تمقاجی وورسیط نقل می کند که
چکاوک در صفیر خود می گوید بارخدایا لعنت کن بر دشمن محمّد و آل محمّد و سایر میگوید

بارخدایا

بارخدایا از توفیق روزی می طلبم و دراج می گوید الرّحمن علی العرش استوی کعب الاحبار
روایت کرده که روزی ورشان نزد سلیمان آمد و آواز داد سلیمان فرمود که میگوید بزایید برای
مردن بنا کنید برای خراب شدن هدهد آواز داد گفت میگوید که هر که رحم نکند بر او رحم نکنند
حاصل که سلیمان گفت ما زبان مرغان آموخته شده ایم وَأُوتِینَا و داده شده ایم یعنی من و پدر
مرا داده اند مِنْ کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی مراد اشیاست نه همه آن مر یا ما را داده اند هر چیز را
که انبیا و ملوک را می باید از علم و مملکت یا از و تسخیر حیوانات و جن وگویند مراد سلیمان
از عُلِّمنا و اوتینا نفس خودش بود و جمع آن بر عادت ملوک جهت تمهید قواعد سیاست و اظهار
شوکت که مناط مصالح مملکتست إِنَّ هَذَا بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ
هر آینه از افزونیست آشکارا و تفضیل هویدا که بر هیچ کس مخفی نماند و حدی باسناد
خود از محمّد بن جعفر بن محمّد علیهم السّلم روایت کرده که گفت پدرم فرمود که پادشاهی جمیع
مغارب و مشارق زمین را بسلیمان دادند پس مدت هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد
بر همه آدمیان و پریان و دیوان و طیور و وحوش و داده اند باو همه چیز و گفتار هر حیوانی و در
زمان او صنعتهای غریب و عجیب کرده اند که نتوانند باستماع آدمیان رسید آورده اند
که سلیمان را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبود و در موضع آورده که در میان تخت او دویست
هزار کرسی برای اکابر انس و بر بسیار از آن دویست هزار از برای اشراف جن و بر جانب راست
سلیمان کرسی و پنج هزار منبر نهاده بدی و اخیار آدمیان بر آن نشستندی و بر جنب او نیز منبرهای
بهمین طریق عدد بودی و اخیار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر بالای سر ایشان پر در
پر بافتندی و خیار سخن کردندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای
تخت بودی همچنانکه میفرماید وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ و حشر کرده شد برای سلیمان جُنُودُهُ
لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّیْرِ و مرغان فَهُمْ
یُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته بودندی در مقر خود و هر یک بمرتبه خود قرار گرفته
و بهم پیوسته از اوّل تا آخر یعنی با وجود کثرت عدد مهمل بر ایشان نبود ند بلکه ضبط و ربط
ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقر و مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت وگویند
مراد آنست که اوّل لشکر نگه داشته می شد تا آخر بایشان ملحق می شدند تا متفرق نگردند در
اکثر تفاسیر آورده که لشکرگاه او صد فرسنگ در صد فرسنگ بود و بیست و پنج فرسنگ برای لشکر
جن و مثل آن انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و او را هزار خانه بود از آبگینه
موضوع بر چوب سیصد از آن زنان آزاد که در نکاح او بودند در آنجا نشسته و هفتصد دیگر از

کیزان و جنیان واز برای وی بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم که در یک فرسخ در یک
فرسخ بود و او را تختی بزرک از زر بود که میان آن بساط وضع کردندی و سیصد کرسی از
زر و سیم که یکفرسخ در فرسخ بود بر پیرامن آن تخت نهادندی و پیغمبران بر کرسیهای زرین
نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین و کرد بر کرد ایشان آدمیان بایستادندی و از پس
ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر بکستردندی چنانکه آفتاب بر بساط
نیفتادی باد بساط او را بر هوا بر داشتی بامداد یکماهه راه بردی و نماز شام یکماهه راه باز آوردی
روزی بدین مرتبه و شوکت و ابهت بر دهقانی بکذشت که زراعت میکرد چون او را بدید
کفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده اند باد
آواز را بکوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد و آن دهقان را
طلبید و کفت آنچه کفتی شنیدم پس پیاده شدم و بنزدیک تو آمدم تا آرزوی چیزی
نکنی که بران قادر نباشی ای دهقان بدان که ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن بکوید از روی
صدق و اخلاص عقیدت بهتر است از پادشاهی که بآل داود داده اند زیرا که ثواب
تسبیح باقیست و ملک آل داود فانی دهقان کفت خدای کشف غموم تو کناد همچنانکه
غم از دل من برداشتی از وهب منقول است که هرکاه سلیمان بر بساط نشستی جمله
خدم و حشم با خود ببردی و در پس بساط موضعی تعیین کرده بود که در آنجا
بما یحتاج او قیام می نمودند از نان پختن و طبخ کردن روزی باد را کفت تا شاد
روان او را از اصطخر بر کرفت و تا بیمن برد و در راه بمدینه رسول الله بکذشت و کفت
این سرای پیغمبر آخر زمان است خوشا حال کسی و صاحب دولتی که بملازمت او مشرف
شود و بوی ایمان آورد و چون بمکه رسید پیرامون کعبه بت می پرستیدند سلیمان
چون او را بدید بسرعت از آنجا بکذشت ذرات کعبه بدرکاه الهی بنالیدند و با فرشتکان
که آنجا بودند کفتند بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو اینجا بکذشت و نماز نکذارد حق تعالی
فرمود زود باشد که در آخر الزمان پیغمبری را فرستم و ترا قبله او کردانم تا هرجا که او
و امت او باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از آن بوادی السریر رفت که موضعیست
در طایف و از آنجا کذشته بوادی النمل رسید چنانچه حق تعالی خبر میدهد که سلیمان
با لشکر از ولایت شام بطرف یمن توجه نمودند و میرفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتی
که آمدند عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی مورچکان یعنی از زیر وادی که در جنوب
طایفست در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ کفت مورچه که مهتر مورچکان آن وادی بود کویند

لنک بود و آنرا طاخیه یا منذره یا ملاخیه یا حرمی کفتندی و دو بال داشت و در کشف آورده که
برابر خروسی بود و در زاد المسیر بجثه کوسفندی کفته و در احقاف مساوی کرکی و از ابو عبد الله
منقول است که آن وادی طلا و نقره بود که خدای تعالی ضعیف ترین قوم و خلق خود را پاسبانی
آن موکل کردانیده بود القصه چون مهتر مورچکان لشکر سلیمان را بدید که با آن کبکبه و طنطنه
متوجه آن وادی شدند بر بلندی بر آمد و از روی نصیحت و شفقتی که ملوک را بر رعایا می باشد
آواز میداد بصوت بلند که حق تعالی در وی ایجاد فرموده بود که يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ
ای مورچکان در آئید بمسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که در هم نشکند شما را بناهای
خود یا در زیر سم اسب سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکریان وقتی که نزول کنند
درین وادی وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ندانند که شما را پایمال می سازند چه در حالت
شعور مرتکب این امر نخواهند شد زیرا که انبیا از ظلم معصومند و لشکریان بجهت سیاست
و عدالت سلیمان هم این جرات نتوانند کرد و ادراک مورچها بحطم بآن بود که حق تعالی این
نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده چه بصحت پیوسته که ایشان دانها در زمین می شکافتند بجهت
آنکه مبادا رویینده شود و دانه کشنیز را بچهار پاره می کنند بجهت آنکه میدانند که نصف او
رویینده می شود پس چون که ادراک و تمیز ایشان بدان مثابه است ممتنع نیست که ادراک حطم
توانند کرد آورده اند که از سه فرسخی راه باد قول نمله را بسمع سلیمان رسانید فَتَبَسَّمَ پس
تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتی که شروع کننده بود در خنده یعنی از حد تبسم بضحک
تجاوز کرد مِنْ قَوْلِهَا از کفتار آن مورچه یعنی بجهت تعجب و عاقبت بینی و اهتدا بمصالح او یا
شادان و خرم شد از آنچه حق تعالی او را بآن مخصوص کردانید از دریافتن مقاله مورچه و فهم غرض
او و یا بجهة ظهور معدلت او بر وجهی که مورچکان از حیوانات عجبند آن را دریافته اند و
بقول وهم لا یشعرون قایل شده اند القصه سلیمان علیه السلام بعد از استماع این لشکر خود را تخفیف
فرمود تا همه مورچکان بسوراخ خود روند آنکه سلیمان علیه السلام آن مورچه را طلبید و کفت ای مورچه
ندانسته که لشکر من ستم نکنند کفت ای مهتر قوم مرا از نصیحت چاره نیست کفت لشکر
من در هوا بودند چکونه قوم ترا پایمال کردند کفت غرض من آن نبود که در زیر شکسته شوند
بلکه مقصود من این بود که نظر بر دبدبه و کبکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو از ذکر حق باز مانند
و در میدان غفلت پایمال خذلان شوند و یا مملکت دنیا ببینند آرزوی دنیا در دل ایشان
بدید آید و دنیا مقبوضه حق است و تو بقوت عصمت قطع تعلق آن کرده و در کشف الاسرار
آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است کفت چهار هزار سرهنک دارم زیر

خلوص

دست هر یکی چهل هزار نقیب است و هر نقیبی چهار هزار مور چه کفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوردی
کفت یا نبی الله ما را روی زمین دادند ختیار نکردیم و در زیر زمین جای کرفتیم تا بجز خدای
کسی بر حال ما مطلع نباشد انکه کفت ای پیغمبر خدای از عطاهائی که خدای تعالی ترا داده بکوی
کفت باد را مرکب من ساخته اند که غدوها شهر و رواحها شهر کفت دانی که این چه معنی
دارد کفت نه کفت یعنی ترا هر چه داده ام از مملکت دنیا چون باد است و هر چه بنیاد آن
بر باد است ناپایدار است حاصل بعد از انکه سلیمان استماع آن کلام کرده روی بمناجات
کرد وَقَالَ و کفت رَبِّ أَوْزِعْنِي پروردکار من الهام ده أَنْ أَشْكُرَ بانکه شکر
کویم نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ آن نعمت که تو بمحض کرم انعام فرمودی بمن
از هر چیزها وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من با انکه نبوت و نرم کردانیدن آهن و غیر
آن از اسباب پادشاهی بپدرم تفویض فرمودی و مادرم را از وجه بپیغمبر خود کردانیدی
شکر او بر نعم والدین بجهة آنست که نعم والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع آن
بآن عاید می شود خصوصا نعم دینیه بعد از ان جهة تمامیت شکر بر استدامت فرمود
وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و دیکر ملهم ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته که تَرْضَاهُ
بپسندی آنرا و در پذیری وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ و در آر مرا ببخشایش خود فِي
عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندکان ستوده خود در روضه جنت یعنی مرا از
اهل بهشت کردان و بروایت ابن عباس مراد از صالحان ابراهیم بود و اسمعیل و اسحق و
یعقوب و انبیای دیکر که بعد از ایشان بودند یعنی مرا در جمله ایشان در آر و اسم
مرا با سمای ایشان دار و ثبت کن و در زمره ایشان حشر فرمای آورده اند که همین سفر
بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار انجا برای تغدا
فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود دلیل لشکر و آب در
بیابان هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد آب را در زیر زمین
بطریقی می بیند که آب در قاروره مشاهده می شود عیاشی باسناد خود روایت کند
که ابو حنیفه از ابو عبد الله عم سبب طلب سلیمان آب را از هدهد پرسید فرمود تا موضع آب را
بوی نماید چه او آب را در زمین می بیند همچنانکه یکی از شما روغن را در آبکینه بیند ابو حنیفه
چون این بشنید روی باصحاب کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندید کفت من بر تو
ظفر یافتم درین سخن بالزام کردن حضرت فرمود چکونه کفت کسی که در زیر زمین آب
تواند دیدن دام را در زیر خاک نتواند دید که بکردن او می افتد و او را می کیرند فرمود

نشنیده

نشنیده که چون قدر نازل شود باصره بینا اعمی کردد و کفته اند که در نواحی بیت المقدس سلیمان روزی
بر تخت بود ناکاه فرجه ظاهر شد در مظله طیور و آفتاب بر سلیمان تافت نکاه کرد موضع هدهد را
خالی یافت قصد تفحص او کرد بقوله وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان
نبود فَقَالَ مَا لِيَ پس کفت از روی تعجب چیست مرا که در میان مرغان لَا أَرَى الْهُدْهُدَ
نمی بینم هدهد را یا چشم من بوی نمی افتد بجهة ساتری أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ یا هست از غایب
شدکان ازین مجمع چون غیبت او بر وی متیقن شد فرمود که بخدا سوکند لَأُعَذِّبَنَّهُ
هر آینه عذاب کنم او را بجهة تادیب و مصلحه انتظام مملکت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت
که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم و یا در میان مورچکان بیفکنم تا او را بخورند و یا
جدای افکنم میان او و جفت او و یا او را با ضداد در قفس محبوس سازم و یا از خدمت خود دور
برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ و یا بکشم او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي
یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده تا باعث
عذر او شود در غیبت فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ پس درنک هدهد در حالتی که زمان دور
و دیر نبود یعنی زود باز آمد بجهة خوف او از سلیمان در اخبار آمده که چون هدهد از
موضع خود پرواز کرد در هوا بر است و چپ خود نکریست ناکاه باغی از بلقیس بنظر
او در آمد بهدهدی رسید که از جانب سبا می آمد وی را کفت از کجا می آئی کفت از شام
و یمن و با سلیمان بن داود بودم کفت سلیمان کیست کفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور
آیا تو از کجا می آئی کفت من ازین ولایتم کفت پادشاه این ولایت کیست کفت زنیست
که او را بلقیس کویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار قاید دارد و هر
قایدی صد هزار سوار اکر خواهی بیا و در ملک او نکر کفت ترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد
و بسلسله عقوبت معذب سازد کفت هاها که این خبر را نزد وی بری او را خوش آید هدهد با وی
برفت و پادشاهی و خدم و حشم وی را بنظر در آورده بازکشت القصه سلیمان هدهد را ندید و
عفریت مرغان را طلبید و کفت تفحص هدهد کن و وی به تجسس هدهد پرواز کرد بعد از ان
عقاب را نیز که پادشاه مرغان بود بطلب او فرستاد وی در هوا پرواز می کرد ناکاه هدهد را
دید که از جانب سبا می آید آهنک او کرد خواست تا او را بچنکال عقوبت کشد زنهار خواست
عقاب کفت و یحک سلیمان سوکند خورده که ترا عذابی بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن
بیاری برای معذرت غایب کشتن کفت باکی نیست حجتی روشن دارم عقاب او را در
عقب خود کرفته و خود پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و کفت یا نبی الله هدهد را آورده ام

سلیمان فرمود او را حاضر سازد او را پیش سلیمان آورد و بر در پیش بر هر دو پر پای افکنده و کشان در
زمین با نواع مذلت و خواری سلیمان سر او بخود کشید و از سر قهر و غضب گفت امروز ترا عذابی کنم
که همه لشکر من عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن آن روز را که ترا در پیش حق تعالی بدارند سلیمان
رنگش زرد شد و دست ازو بداشت و سبب غیبت ازو پرسید فقال پس گفت هدهد أحطت
مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بآن چیزی که مشاهده نکرده و نرسیده بآن یعنی بجمیع
حالات و کیفیت شهر سبا رسیده ام و همه حالات آن را کما ینبغی دانسته ام وجئتک من
سبإ بنبإ یقین آورده ام بتو از شهر سبا که آب گویند خبر محقق و راست و درست
که در وی هیچ شک و شبهه نیست از قتاده مرویست که میان سبا و صفا سه روزه راه است و سدی
گفته حق تعالی دوازده پیغمبر بشهر سبا فرستاده بود القصه هدهد گفت که خبر اینست که در هوا
بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر
کرد هوس مشاهده کرده برفتم و دیدم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست و دین و رغبت ایشان
چیست هدهد گفت إنی وجدت امرأة تملکهم وأوتیت من کل شیء
ولها عرش عظیم بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار پادشاهی
می کند اهل سبا را و داده شده است از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال و حشم
و قتاده گفته که اهل مشورت او سیصد و سیزده تن بودند که با هر یک دوازده هزار
مقاتل بودند و مر آن زن راست تختی بزرگ بسته بر تختهای سلاطین دیگر آورده اند که تخت
بلقیس سی گز در سی گز بود در طول او در هوا سی گز و بروایت دیگر هشتاد گز در
هشتاد گز در عرض و سمک آن مثل آن از زر و نقره مکلل بجواهر ابن عباس فرموده
که بزرگ نسبت بپادشاهی او چه عظیم از نسبت بعظم تخت سلیمان بود اگر چه پادشاهی
سلیمان اعظم از پادشاهی او بود مقدمه آن از ذهب مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر
مکلل بالوان جواهر و بر آن هفت خانه بود و بر هر خانه دری آویخته بود و گویند او را چهار
خانه بود و مر او را چهار قایمه یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و
یکی از در سفید و صفحهای آن از زر مرصع بجواهر بعد از آن هدهد گفت وجدتها وقومها
یسجدون للشمس یافتم آن زن را و گروه او را که از روی ضلالت و جهالت سجده
می کنند مر آفتاب را و می پرستند آن را من دون الله بجز از خدای وزین و بیاراسته
است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را در پرستش
آفتاب و سایر عملهای قبیحه شنیعه فصدهم پس باز داشته است شیطان ایشان را

عن

عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و
شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته ألا یسجدوا لله بجهت آنکه سجده نمی کنند
مر خدای الذی آن خدائی که بتوانائی کامل خود یخرج الخبء بیرون می آورد پوشیده
فی السموات والأرض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران را که در میان ابر پنهان
است ظاهر می گرداند نباتات را از و اخراج می نماید ویعلم ما تخفون و میداند آنچه
پنهان میدارد در دلهای خود آفریدگان و بندگان خدا وما تعلنون و آنچه آشکارا
برزبانهای خود و مخصص هر دو فعل را بالخطاب میخوانند یعنی میداند آنچه شما پنهان و آشکارا
می کنید و معلوم است که مختص است بواجب الوجود بالذات و بعد از آن گفت الله لا إله
إلا هو رب العرش العظیم خدای بحق هیچ خدائی نیست مگر او که پروردگار عرش
عظیم است که محیط است بکرسی و کرسی احاطه نموده جمیع آسمانها و زمینها را پس
عرش بلقیس نسبت با عظمت عرش چه تواند بود و این سجده نهم است از سجدات مندوبه
و بدانکه خفای ملک بلقیس و مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت در میان سه روزه
راه بود که میان صفا و مارب است بجهة مصلحتی بوده که حق تعالی آن را در نمانند خفای مکان
یوسف بر یعقوب و چون هدهد بالهام الهی این سخنها را باتمام رسانید قال گفت سلیمان
سننظر زود باشد که در نگرم و تامل کنم درین سخن أصدقت آیا راست گفتی
أم کنت من الکاذبین یا هستی از دروغ گویان حالا تفحص آب کن که ما و لشکر
ما همه تشنه ایم و بوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد رهنمونی بکرد تا چاهها بکندند و
چندانچه خواسته شد و بعد از آن نامه نوشت به بلقیس باین روش که من عبد الله سلیمان
بن داود الی بلقیس ملکة سبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ألا
تعلوا علی وأتونی مسلمین یعنی این نامه ایست از بنده خدای سلیمان بن داود به بلقیس
پادشاه سبا سلام خدای بر کسی است که پیروی کرد راه راست را ابتدا می کنم بنام
خدای بسیار بخشاینده بسیار مهربان اما پس از حمد خدای عالمیان پس باید که سرکشی
نکنی بر من و همه پایید بجز مثل کردن نهادکان چون نامه بنوشت مهری از مشک بر سر آن
نهاد و بنقش نگین خود آن را منقش گردانید و در خبر آمده که سلیمان هدهد را نزد خود طلبید
و گفت چون رسول منی ترا خلعت باید پس دست مبارک خود باتن او فرود آورد الوان
مختلفه در وی پیدا شد و انگشت بر سر او زد این تاج بر سر او پدید آمد و نامه در منقار
او نهاد و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فألقه پس بیفکن الیهم

بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان و بیکوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ
پس بنگر که ایشان مَاذَا یَرْجِعُونَ بچه چیز باز می گردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع
بایکدیگر رجوع می کنند و سخن را بر چه قرار میدهند هدهد چون پرواز کرد هدهد دیگر
باو رسید ویرا با ترفع و تکبر و تزین دید گفت این تزین تو از کجاست گفت من رسول رسول
خدایم خلعت او در بر من و تاج او بر سر من و نامهٔ او در منقار من و مهر او بر آن و مهر خدای بر
دل من پس بنزد بلقیس رفت بر مآرب که بر سه میل است از صنعا و جمعی بر و بلقیس
بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت او به پرواز آمد مردمان در وی می
نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که در کوشک خلوت کرده بود و درها
بسته و کلیدهای آن درها در زیر سر گرفته و بخواب چاشت مشغول بود هدهد از روزنه
بیامد و نامه را بر سینهٔ وی نهاد بلقیس برجست و نامه را برداشت و گویند هدهد از
روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد و بعد از آن نامه را بر او انداخت
و از وهب روایتست که سوراخی بود که چون آفتاب بر آمدی از آن سوراخ در کوشک
افتادی و چون بلقیس بدیدی بسجود افتادی هدهد بیامد و بالها باز کشاد و سوراخ را
چنان بگرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد چون آفتاب دیر ظاهر می شد بر روزنه نگاه کرد
مرغکی را دید که منفذ آفتاب را گرفته و نامه در منقار از آن متعجب شد هدهد نامه را بر و
انداخت و از وهب روایت است که بلقیس خواننده و نویسنده بود و زبان عبری
میدانست چون نامه را برداشت و بخواند و حال هدهد را مشاهده کرد و در نامه نگریست
دانست که نامهٔ پادشاهیست عظیم الشأن که ملک آن پادشاه عظیم تر از ملک اوست چه
کسی را که مرغ مسخر او باشد در رسالت البته او پادشاه عظیم الشأن و رفیع المکان
خواهد بود بلقیس بعد از مطالعهٔ نامه بر خود بلرزید و بترسید و امر کرد تا اعیان و اشراف
او حاضر شدند و نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شد قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ
گفت بلقیس ای گروه و اشراف إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی
من کِتَابٌ کَرِیمٌ نوشتهٔ بزرگوار ابن عباس گفته که بجهة شرافت صاحب نامه
که هدهد رسول او بود کریم خواند و یا بجهة آنکه مهر داشت و حدیث اکرم الکتاب ختمه یعنی
بزرگواری نامه بمهر کردنست و قشیری گفته که بزرگواری آن باعتبار آن بود که در طمع
ملک نبود بلکه دعوت بود بمالک الملک و یا بجهة حسن وجود خط و بیان آن و گفته اند که
بلقیس شنیده بود که سلیمان پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و بجهة این کتاب او را

کریم

کریم گفت و بر هر تقدیر ارکان دولت او بعد از استماع این کلام گفتند ای بلقیس از جانب
چه کس این نامه آمده و مضمون آن چیست بلقیس گفت إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِنْ
سُلَیْمَانَ از نزدیک سلیمان است و او پادشاه است بر جمیع عالم وَإِنَّهُ و بدرستی
که مشتمل است بر دو مضمون اول آنکه مصدر است باینکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خدای بسیار بخشاینده بسیار مهربان بر بندگان مضمون دوم اینکه در نامه که أَلَّا
تَعْلُوا عَلَیَّ بزرگی مکنید بر من و گردن مکشید و فرمان برید وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ
بیایید بمن گروندگان و گردن نهادگان و یا فرمان بران حکم من در مجمع البیان مذکور است که
اول کسی که افتتاح به بسم الله کرد سلیمان بود و چون قوم بلقیس بر مضمون نامه واقف
شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد بر ایشان حال
شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند و بلقیس با ایشان در مقام مشاورت در آمد قَالَتْ
گفت یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و آن سیصد و سیزده تن بودند بزرگان
و از ارکان مملکت و مشیران پای تخت دولت و بجهة این با ایشان مشورت کرد و
گفت أَفْتُونِی فِی أَمْرِی فتوی دهید مرا در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد و
درین باب من بگویید مَا کُنْتُ نبودم تا غایت قَاطِعَةً أَمْرًا قطع کننده
و فیصل دهنده کاری حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا حاضر می شدید یعنی بحضور شما
و بمشورت شما کاری نکرده ام و نمی کنم قَالُوا گفتند آن گروه در جواب او وَنَحْنُ
أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم و تناور و یا کثرت عدد آلات و سلحه وَأُولُو بَأْسٍ
شَدِیدٍ و خداوندان کارزار سخت و شجاعت یعنی هم قوت داریم و هم لشکر و هم
شجاعت و هم زور و شوکت وَالْأَمْرُ إِلَیْکِ و این کار را گذاشته است برای تو فَانْظُرِی
پس بنگر و ببین مَاذَا تَأْمُرِینَ چه میفرمائی از مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمان
برداریم بلقیس چون میل مقاتله را از ایشان دریافت به پسندید و گفت ما را مصلحت جنگ
نیست چه سر کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و مالها در عرصهٔ تلف
است چنانکه ملک علام در کلام مجید میفرماید که قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوکَ بدرستی
که پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً چون درآیند بدیهی و شهری از روی قهر و استیلا آن را
بتصرف خود در آورند و از روی غضب أَفْسَدُوهَا تباه سازند او را یعنی او را خراب
کنند وَجَعَلُوا و گردانند از قهر و غضب أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیار را
أَذِلَّةً ذلیل و خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر کنند و بکشند وَکَذَٰلِکَ یَفْعَلُونَ

وهم چنین می کنند و عادت مستمری ایشان است بعد از ان بیان تمهید صلح کرد و گفت وَاِنّی
مُرسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده ام اِلَیهِم بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِیَّةٍ
هدیه که مقدمه مصالحه است و دافع شر و فساد از ملک فَناظِرَةٌ پس نگرنده ام از آنجا
بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ بچه چیز باز می گردند فرستاده شدگان تا بحسب آن عمل
نمایم که پیغمبر است یا نه یعنی اگر هدیه مرا قبول کند پادشاه است و اگر نه پیغمبر است پس پانصد
غلام را لباس کنیزان در پوشانید یعنی بزیورها و جامها که مخصوص بزنانست و ایشان را
پوشانید از جبه های زربفت و از دستوانهای طلا و ساعدهای طلا و طوقهای طلا
و گوشوارهای طلا و پانصد کنیز را بزی غلامان برآراست از قبا و طاقیه و کمربند
و همه را بر اسبان یابو برنشانید و زینهای هر یک از ذهب مرصع بجواهر بیاراست
و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی با زین مرصع و تاجی از زر مکلل بدر
و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه که دره در ناسفته و مرواریدی کج سفته برای
او فرستاده مقرر کرد و نامه باین مضمون که اگر پیغمبری فرق کن میان آنکه غلام کدام است
و کنیز کدام و بگو درین حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و کج سفته را رشته در کش و منذر
بن عمرو یا یکی از اشراف قوم برای رفتن تعیین فرمود و گفت برو ای منذر و نیکو
احتیاط کن اگر بچشم غضب و سیاست در تو نگرد نترسی که او پادشاه است و ما برو
غالب می شویم و اگر بتازه روی و خوش رویی با تو سخن کند بدانکه او پیغمبر است و نیکو
سخن او بشنو و جواب نامه را بیاور و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و کنیزان امتیاز
کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند و کج سفته را رشته در کشد رسولان را ساز رفتن مهیا
کرده روانه ساخت و هدهد پیش از رسیدن ایشان بیامد و سلیمان را از جمیع حالات
باخبر گردانید سلیمان بفرمود تا دیوانگاه را از زر و نقره مزین ساختند و میدانی که هفت
فرسخ طول او بود بخشتهای طلا و نقره فرش انداختند و فرشهای ملوکانه را که از
مرصع بود بدر و یاقوت و انواع جواهر بران بگستردند و دیوان را بفرمود تا از دریا اسبان
رنگارنگ که از ان نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت حاضر کردند و همه را زینهای
مرصع نهادند و در روز رسیدن منظر بر اطراف و جوانب میدان بداشتند و امر کرد تا
هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور
در روی هوا پر در پر بافتند و تخت سلیمان را در میان میدان نهادند و چهار هزار
کرسی سیمین و زرین بر دست راست و چپ آن وضع کردند و علما و اشراف و اعیان مملکت را

بران

بران کرسیهای زرین و سیمین بنشانید و لشکریان بترتیب صف در صف کشیدند
باین وجه که در پیش چند فرسخ آدمیان باز پس ایشان جنیان و از عقب ایشان چند فرسخ
سباع و بعد از سباع وحوش ایستاده هزار دیو در هزاران قران چنان مجلس پر تکلیف
و خوبی ندیده بود چون رسولان بکنار میدان رسیدند اسبان را دیدند بر سر خشتهای زرین
و سیمین ایستاده و بر انجا سرگین و بول می افکندند چون از انجا پیش آمدند سباع را دیدند
که بالای خشتهای طلا ایستاده بترسیدند موکلان گفتند اندیشه بخاطر خود راه مدهید
که اینها بفرمان سلیمان گزند نرسانند و چون بشیاطین رسیدند و صورتهای با هول و هیبت
آنها را ملاحظه نمودند ترس ایشان بیشتر شد و موکلان تسکین ایشان داده از انجا نیز
گذرانیدند چون آن طنطنه و شوکت را دیدند از هدیهای خویش شرمنده شدند القصه
می آمدند تا بپای تخت عظمت سلیمان رسیدند و سرها در پیش افکنده بایستادند آن حضرت
بروی تازه تبسم کرده و منذر را پرسش فرمود و انواع تلطف مرعی داشت و منذر
نامه را بیرون آورد و ببوسید و بوی داد سلیمان ع قبل از مطالعه بالهام جبرئیل ع فرمود
که حقه را بیارید که در و در ناسفته و مهره کج سفته است بعد از ان منذر گفت یا سلیمان
بفرمای تا مهره ناسفته را سفته گردانند و کج سفته را رشته در کشند سلیمان با اعیان
مملکت و ارکان دولت گفت کیست که ریسمان در کج سفته کشد و مهره ناسفته را سفته گرداند
دوده که جانوریست در میان درخت سیب و به می باشد گفت منم یا سلیمان درین مهره
کشم پس ریسمان در دهن گرفت و از یکجانب آن در رفت و از جانب دیگر بیرون آمد و
بعد از ان گفت کیست که این در را سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و شیاطین
گفتند که این کار ارضه است او را بخواندند سلیمان امر کرد بدو تا آن موضع مهره
که رقم کرده بودند سوراخ کرد ارضه مویی در دهن گرفت و آن را بسفت سلیمان دعا کرد
تا حق تعالی روزی او را از چوب درخت گردانید پس امر کرد تا غلامان و کنیزان را حاضر
کردند سلیمان ایشان را گفت تا از غبار راه دست و روی خود را بشویند غلامان آب
بر داشتند فی الحال دست و روی بشستند و کنیزان آب را از دستی بدستی میریختند
و آنگاه بر روی میزدند و مردان هم چنین بر پشت ساعد میریختند و زنان بر روی ساعد
و این از عادت قدیمی مردان و زنان است و بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز
و ایشان را جدا کرد و گویند با هدایا عصایی بود تراشیده مساوی الطرفین که از ملوک
میراث ببلقیس رسیده بود و قدحی و در نامه نوشته بود که بگو اسفل این عصا قبل از

بریدن کدام ظرف بوده و سر آن کدام و قدح را از آبی پر کن که نه از آب زمین باشد و نه از
آب آسمان سلیمان فرمود تا عصا را در هوا اندازند هر کدام که از طرف او پیشتر بزمین آید اسفل
آنست و امر کرد تا اسبان را چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان فرود آمد و قدح را
از ان پر ساختند و گفت این آبیست که از زمین بیرون آمده و نه از آسمان فرود آمده بعد از ان
جمیع هدایای ایشان رد کرده همچنانکه حق تعالی از ان خبر میدهد بقوله فَلَمَّا جَاءَ
سُلَیْمَانَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس سلیمان ع و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ
بِمَالٍ گفت سلیمان بر سبیل انکار که آیا مدد می دهید مرا بمال و حال آنکه مال من از همه عالم
بیشتر است فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرده است مرا خدای از ملک عظیم و پادشاهی و نبوت
و علم خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بهتر است از آنچه داده است شما را از متاع دنیا و بجهة این
مرا بهدیه شما احتیاجی نیست بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ بلکه شما بهدیه
خویش شاد می شوید و می نازید بجهة آنکه مطمح نظر شما جز حطام دنیا نیست و همه قاصره
شما مقصود است بر ان بعد از ان گفت که ای رسول ارْجِعْ إِلَيْهِمْ باز گرد بسوی
بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند نزد من از روی انقیاد و اطاعت که غرض من از شما حطام
دنیا نیست و مقصود من آنست که بدین الهی و فرمان برداری او در آیید و اگر فرمان نبرید
در آمدن فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ هر آینه بیاریم بدیشان لشکری از غایت قوت و قدرت
و کثرت و شوکت و عظمت و رفعت و مرتبت لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقابله و مجادله نباشد
مر ایشان را تا بقدر لشکر و قدرت بر مقاومت ایشان نداشته باشند وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ
مِنْهَا أَذِلَّةً و هر آینه بیرون کنیم ایشان را از بلاد سبا در حالتی که خوار و بیحرمت و بیعزت
باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ و ایشان خوار شدگان شوند باسیری و بند گرفتن یعنی لشکریان
ما اکتفا نکنند باینکه لشکریان اعزه و ملک ایشان را انتزاع کنند و به بند گرفتار
گردانند منذر بازگشته بخدمت بلقیس آمد و تمامی احوال را بعرض رسانید بلقیس بدانست
که او پیغمبر خداست امرای لشکر خود را گفت چه صلاح می بینید درین کار جواب دادند که حکم
تراست هر چه فرمائی آن کنیم بلقیس گفت ما را مقاومت و طاقت مقاتله او نیست اگر فرمان او نبریم
بر ما غالب گردد و ما را بیمقدار گرداند و همه را بقتل رساند و باسیری مبتلا سازد پس همه انقیاد
قول او نمودند پس بلقیس رسولی را نزد سلیمان فرستاد که من از سر طوع و انقیاد متوجه
بارگاه توام تا بدانم که این دین چیست و آیین کیست که ما را بآن دعوت می کنی تا بآن بگرویم
و بعد از فرستادن رسول تهیه راه کرد و تخت خود را در آخر خانه هفتمین مضبوط ساخت و نگهبانی

براو

بر او گماشت و درهای هفت خانه را قفل کرده کلیدها بر داشت و نایبی تعیین کرده ملک و ولایت
خود را بدو سپرد با دوازده هزار امیر و عساکر و خدم و حشم متوجه پایه سریر سلیمان شد
دیوان خبر یافتند اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را به بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته
بازدواج او میل کند و او سلیمان را بر اسرار جنیان مطلع سازد صلاح آنست که بر جمال و عقل
او طعنه زنیم تا عیب او در دل سلیمان نشسته بدو متوجه نشود پس بعضی از اشراف جن
پیش تخت آمده بعرض رسانیدند که عقل بلقیس نقص تمام دارد و کلام او از منهج صواب
منحرفست و پای او مانند پای حمار است و هیچ انگشت ندارد سلیمان درین اندیشه فرو
رفت و اول خواست که عقل او را امتحان نماید و در تخت او بعضی از معجزات خود با و
نماید قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا گفت ای گروه بزرگان آیا کدام
از شما می آورد بنزد من تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِينَ
در حالتی که مسلمانان باشند و گروندگان چه هرگاه با صفت اسلام بیایند گرفتن تخت او روا نباشد
مگر برضاء او چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را حاضر سازد قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ
گفت دیوی بد هیات سرکش ناخوش از قوم جن که نام او زکوان یا صخر بود أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ
أَنْ تَقُومَ من بیارم آنرا بتو پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس
حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستی که من بر
حمل آن تخت لَقَوِيٌّ أَمِينٌ هر آینه توانائیم و بر حمل آن امینم در حفظ آن که در ذهب و جواهر
مرکوز آن خیانت ننمایم و بامانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زودتر ازین میخواهم قَالَ الَّذِي
عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ گفت آن کس که نزدیک او بود دانشی از کتب منزله یعنی کتب
الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آن خضر بود یا ملکی که دفتر مقادیر نزد اوست
و بقول اشهر آصف بن برخیا بود که وزیر خاص سلیمان و پسر خواهر و ولی عهد و خلیفه او بود
أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ من بیارم تخت بلقیس را بتو پیش از آنکه
باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از ان بر داری بجهة خلال نگریستن
من تخت را حاضر گردانم و باشم سلیمان او را دستوری داد و وی بسجده افتاد و گفت یا حی
یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی یا ذا الجلال و الاکرام و گویند
یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت و یا لفظ الله الرحمن بود و ثعلبی که یکی
از راویان اهل سنت است فرموده آن کس نبود مگر علی بن ابی طالب که باسمی از اسماء الهی
تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت و آنکه پیغمبر صلی الله با امیر المؤمنین ع گفت یا علی تو

با پیغمبران سابق بودی به پنهان و با من باشکار او اینکه در اخبار بوضوح پیوسته که آن
حضرت در همه ازمنه بامر الهی بهر صورتی که خواسته متشکل و متمثل می شده امور عجیبه
ازوی بظهور می آمده مؤید اینست و قصه دشت ارجنه با سلمان فارسی رضی الله
عنه ازین مقوله است و لهذا ملقب شده بمظهر العجایب مظهر الغرایب و بر هر تقدیر
چون آن کسی که نزد او اسم اعظم بود با آن دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین
فرو رفت و در یک طرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در توسیط آورده
که حق تعالی آنجا تخت بلقیس را معدوم ساخت و اینجا نزد سلیمان موجود کردانید و بر روایت
ماثوره از ابو عبد الله ع آنست که حق تعالی طی الارض فرموده فی الحال تخت را نزد سلیمان
حاضر کردانید و گویند ملائکه بسرعت هر چه تمامتر آن تخت را بخدمت سلیمان حاضر
ساختند و یا دصرصر بفرمان ملک اکبر باسرع زمان احضار آن نمود فَلَمَّا رَآهُ
مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي پس آن هنگام که دید آن تخت را
بآن عظیمی قرار گرفته نزدیک او گفت بر وجه ادای شکر گذاری آن این استقرار تخت
بلقیس نزد من در مدت چشم زدن من از فضل پروردگار منست و محض فضل او که
لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر می گذارم و آن را از
محض فضل او می دانم بدون توت من أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی می کنم او را باینکه
نفس خود را در ان دخل دهم و یا در ادای شکر آن تقصیر نمایم وَمَنْ شَكَرَ و هر که
سپاس داری کند نعمت خدا را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که سپاس
داری می نماید برای نفس خود چه شکر موجب نعمت و سبب مزید آنست وَمَنْ كَفَرَ
و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ بدرستی که پروردگار من بی
نیاز است از شکر گذاری و سپاس داری مردمان و کرم نماینده بر مستحقان با وجود
کفران و بعد از ان ادای شکر گذاری برین نعمت می کند و اعتراف بفضل و احسان
ملک منان قَالَ گفت سلیمان با اعیان و اشراف خود نَكِّرُوا لَهَا منکر و ناشناخته
کردانید بتغییر هیات و شکل برای بلقیس عَرْشَهَا تخت او را باینوجه که اعلی را
براسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید و یا جواهر آن را تبدیل کنید یعنی اخضر
بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگرم که بعد از سؤال
از ان أَتَهْتَدِي آیا راه برد و بشناسد تخت خود را بفطنت عقل بعد از تغییر و
تبدیل آن أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ یا باشد از آنانکه راه نمی برند و نمی

شناسند آن را و نزد بعضی معنی آنست که آنکه عرش خود گذاشته بود و چار سال بر ان گماشته
نزد من بسرعت تمام ایمان می آورد بخدا و پیغمبری من یا آنکه با وجود چنین معجزهٔ ظاهره بر
کفر اصرار می نماید و قول اول اظهر است بسوغ کلام فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد
بلقیس نزد سلیمان و تخت خود نزد سلیمان نهاده دید قِيلَ گفتند مر او را که أَهَكَذَا
عَرْشُكِ آیا همچنین است عرش تو یعنی بجهة زیادتی در امتحان عقل بر سبیل تشبیه او گفتند
که عرش تو مانند اینست قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ گفت گوییا اینست و جزم نگفت که آنست
از جهة آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن نه عین او و این از کمال عقل بود و بعد از ان
گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده شده ایم ما دانش بر کمال قدرة الهی و وحدانیّت و فردانیّت
او و صحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش ازین حالت یا قبل ازین معجزه بآیات متقدمه
از قصهٔ هدهد تا آخر وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و هستیم ایمان آرندگان و گردن نهندگان
حکم وی را وَصَدَّهَا و باز داشت خدا بلقیس را بتوفیق ایمان و سلیمان او را باز داشت
مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آن چیزی که بود که می پرستیدند آن را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از
خدای یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که بود بلقیس قبل از اسلام آوردن
مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان و از جملهٔ آفتاب پرستان یعنی بغیر از
آفتاب پرستیدن مذهب دیگر نداشت و چون سلیمان امتحان عقل و فطانت بلقیس
نمود و بعد از ان امتحان پای وی کرد که دیوان با وی گفته بودند که پای او مانند پای
حمارست و اصابع ندارد و سلیمان فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین او را
از آبگینهٔ سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان و سایر حیوانات
بحری در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه آب می نمود پس بفرمود تا سریر او را درمیان
قصر نهادند پس در بالای آن سریر بنشست و امر کرد که بلقیس را طلبند و چون
بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ گفت مر او را در آی در ساحت
این قصر و گویند مراد عرصهٔ خانه است فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً پس
چون بدید بلقیس آن صرح را پنداشت که آن آب بسیار بر مثابهٔ دریاچه است
وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا و بر داشت و بر کشید جامه را از پای خود قَالَ إِنَّهُ
صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ گفت سلیمان فرو گذارد دامن جامهٔ خود را از
پایهای خود بدرستی که آنچه او را آب می پنداری عرصه است ساده و هموار از آبگینها
آیه دلیل است بر آنکه چون کسی زنی خواهد جایز است که محاسن وی را به پیند آورده اند

که چون سلیمان ساق بلقیس را بدید که بران موی بود بطبع او ناخوش آمد و در ازاله آن با
آدمیان مشورت کرد بعضی گفتند باستره باید سترد گفت دران خوف جراحت اعضاست
پس از شیاطین علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند و آهک و زرنیخ بهم
ممزوج کردند و پیش ازان حمام و نوره نبود پس بلقیس را گفتند بحمام رفت و نوره بر خود مالید
و مویهای او زایل گشت و در روایت آمده که دران زمان که بلقیس بدر قصر آمد و دریاچه
آب بنظر او آمد گمان برد که سلیمان میخواهد که او را دران آب غرق سازد و چون بخطای ظن
خود عارف شد قالت رب انی ظلمت نفسی گفت که بدرستی که من ستم کردم بر
نفس خود که گمان بد در حق سلیمان بردم و اشهر آنست که مراد وی ازین پرستش آفتاب
بود یعنی بر نفس خود ظلم کردم به پرستش آفتاب و لهذا در عقب این گفته واسلمت
مع سلیمان و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بیمن صحبت او و امداد وی مسلمان شدم و
بر دست او گردن نهادم لله رب العالمین مر امر خدا را که پروردگار عالمیان است در هر چه
بندگان خود را بآن فرموده از اقسام طاعات پس سلیمان او را در عقد نکاح خود درآورد و ازو
فرزندی متولد شد و ملک و ولایت بدو تفویض نمود و جنیان را فرمود تا برای او سه حصن
بنا کردند در زمین یمن که از تحت قدرت آدمیان بیرون بود یکی سیحون و دیگری بینون
و سیم عمران و او را بآن ولایت فرستاد و در هر یک ماه بزیارت او رفتی و سه روز نزد او
مقام کردی بامداد از شام روانه شدی و نماز پیشین در یمن بودی و در بعضی روایت
آمده که سلیمان او را نخواست بلکه او را به تبع که پادشاه همدان است عقد بست و بیمن
فرستاد و ذو زوبعه که امیر جن بود مامور بلقیس گردانید تا برای بلقیس حصنی چند
بنا کرد عیاشی باسناد معتبره نقل کرده که موسی ابن محمد بن علی بن موسی و یحیی بن اکثم
روزی بهم رسیدند یحیی از او مسئله چند پرسید وی جواب او ندانست پس نزد
برادر خود علی بن محمد صلوات الله علیهما آمد بعد از آنکه اطاعت او کرده و اقرار بامامت
آن حضرت نموده و گفت جان من فدای تو باد پسر اکثم از من مسئله چند پرسیده آن را از
تو جواب می طلبم آن حضرت بخندید و گفت چرا جواب نگفتی گفت بآن عارف نبودم
حضرت فرمود بیان آن مسایل کن گفت خبر ده مرا از سلیمان که چرا با آنکه پیغمبر بود محتاج
بعلم آصف بود و بعد از آن مسایل دیگر ازو پرسید و جواب شنید حضرت فرمود ای
برادر من بنویس کتابتی به یحیی بن اکثم و آنرا به بسم الله مصدر ساز و بگو از من سوال
کردی از قول خدا در کتاب خود قال الذی عنده علم من الکتاب چه کس بود بدانکه آن

آصف

آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از آنچه آصف میدانست لیکن میخواست که اعلام اهل ایمان کند
از جن و انس که بعد ازو حجت خدا خواهد بود و سلیمان این علم را بامر خدا بآصف داده بود بودیعت
تا در امامت و خلافت او اختلاف واقع نشود ایشان چنانکه سلیمان را در حال حیوة داود فهم و زیرکی
عطا فرمود بجهت آنکه نبوت و امامت او را بشناسند و بدانند که بعد از پدر او امام و نبی
جمله خلایق خواهد بود تا تاکید حجت نموده باشد بر بندگان بعد از ذکر قصه سلیمان علی نبینا
و علیه السلم در بیان حال صالح با ثمود میفرماید و لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا
و بتحقیق فرستادیم ما بسوی قبیله ثمود برادر نسبی ایشان صالح پیغمبر را ان اعبدوا الله بآنکه به
پرستید خدا را فاذا هم پس ناگاه ایشان بعد ازین گفتار پیغمبر فریقان دو فرقه شدند
مومن و کافر یختصمون که خصومت و جنگ می کردند همه ایشان با یکدیگر و چون کفار
بوقت خصومت ملزم گشتند گفتند بصالح بیار آنچه ما را می ترسانی بآن از عذاب قال گفت
صالح بایشان یا قوم ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب می کنید
بعقوبت قبل الحسنة پیش از توبه نیکو که بر وجه خلوص باشد یعنی تاخیر توبه می کنید
بلا و عقوبت پیش از رحمت و عافیت یعنی چرا طلب رحمت را مقدم نمی دارید بر عقوبت لولا
تستغفرون الله چرا استغفار نمی کنید یعنی بایمان و توبه از خدای آمرزش
نمی طلبید قبل از نزول عذاب لعلکم ترحمون شاید شما رحم کرده شوید بقبول
توبه و عذاب فرو نیاید چه بعد از آن ایمان و توبه مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد
داد در او عذاب قالوا اطیرنا بک و بمن معک گفتند آن گروه که فال بد گرفتیم
بتو و هر که با تست از گرویدگان یعنی تو و اتباع تو بر ما یمن ندارید چه آغاز دعوت و حجت
کرده شده اید قحطی و جوع روی بما آورده و سنگ تفرقه و پریشانی در میان ما افتاده و
از یکدیگر پراکنده شده ایم قال گفت صالح عم بایشان که طائرکم فال بد شومت
شما عند الله از نزد خداست یعنی این محنت و بلیت از نزد خدا بشما رسیده است
بسبب کفر و عناد شما پس بشومی آن میرسد بشما آنچه میرسد بشما نه بجهت ما باشد بل
انتم قوم تفتنون بلکه شما گروهی هستید که آزموده می شوید یعنی شما را می
آزمایند بخیر و شر و دولت و نکبت و آسانی و سختی یعنی خدا با شما معامله آزمایندگان
می کند تا بر عالمیان واضح شود که در ایام دولت و نعمت بشکر گذاری آن مشغول
می شوید و راه بمنعم حقیقی خود برده اطاعت او می کنید یا نه تا بر عالمیان ظاهر گردد
که در زمان بلیت و محنت شکیبائی می کنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنت است

خصومت

بازمی ایستید یا نه وَکانَ فِی الْمَدِینَةِ و بودند در شهری که صالح بود از زمین حجر
تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف و اکابر قوم و اشرار که رئیس و رئیس ایشان بودند
قدار بن سالف بود یُفْسِدُونَ تباهی می کردند در کفر و معاصی فِی الْأَرْضِ در زمین حجر
وَلَا یُصْلِحُونَ و بصلاح در نمی آیند و در نمی آورند خود را یعنی فساد ایشان از شوب
صلاح خالی بود و هر آنچه از ایشان صادر می شد محض فساد بود و این نه کس مرتکب عقر ناقه
شدند و چون عقر ناقه کردند از صالح وعید عذاب شنیدند قَالُوا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوا
بِاللَّهِ در حالتی که سوگند خورده بودند بخدای بر طریقی که نزد ایشان معتبر بود یعنی بعد از
سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آینه شبخون میکنیم بر صالح وَأَهْلَهُ و کسان او را بکشیم
و او را نیز در معرض زوال افکنیم ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ پس هر آینه بگوییم ولی خون را مَا
شَهِدْنَا حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کرده شدن کسان او را
و حفص بکسر لام میخوانند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم چه جای اینکه ما متولی خون ایشان
شده باشیم پس هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی
که ما راست گوییم در آنچه گفتیم وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردند
مکر کردنی و مکر کردیم مکر کردنی یعنی جزای مکر را بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان را
سبب هلاکت ایشان گردانیدیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور
نداشتند بآن از ابن عباس مرویست که صالح عم مسجدی داشت در غاری و شبها تا روز
در آن مسجد نماز گذاردی و این نه کس که مذکور شد گفتند و عده عذاب ما تا سه روز دیگر است
ما پیش از وقوع این بلا کار صالح را باز یم پس اول شب بدان غار آمده پنهان شده در
کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند و چون صالح عم در آمد حق تعالی فرشتگان را
بفرستاد تا بر سر هر یکی از ایشان سنگی فرود آوردند و همه را بکشتند و صالح از مکر
ایشان خلاصی یافت و بروایتی آنست که حق تعالی فرشتگان را فرستاد تا سنگی بر
در غار انداختند و آن را بپوشیدند و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل
هلاک شدند فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ
مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان از عناد و تکذیب و جحود و استکبار و ایذا و اهانت
صالح عم و اهل او أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ و بدرستی که ما هلاک کردیم این نه
تن را در غار و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه جبرئیل فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ
پس هست خانهای ایشان در زمین حجر که شهر صالح است خَاوِيَةً در حالتی که

خالیست

خالیست و یا منهدم افتاده بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم کردن و از حد درگذشتن ایشان که کفر و عناد
بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم لَآيَةً هر آینه علامتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
مر گروهی را که دانند آن را و پند گیرند بدان از ابن عباس مرویست که می یابیم در کتاب
خدای که ظلم خانها خراب می کند پس این آیه برخواند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است
که ظلمه آل محمد همین حال بود چه اثری از بیوت و مدافن ایشان نماند و آنچه در عقب در
گذاشتند طعن و لعن است و در آخرت عقوبت و عذاب الیم در درکه جحیم وَأَنْجَيْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا و رهانیده بودیم آنان را که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند
که پرهیز می کردند از کفر و معاصی ببرکت ایمان و صلاحیت و تقوی از مقاتل نقلست
که در وقت هلاک قوم ثمود هر یکی را جراحتی بر دست بدید آمد بمقدار نخودی روز اول
سرخ بود و در روز دوم زرد شد روز سیم سیاه گشت و روز چهارم شکافته شد
و در عقب آن جبرئیل آمد و بانگ بر ایشان زد همه بر جای بمردند و مؤمنان که نجات یافتند چهار
هزار بودند صالح ایشان را بحضرموت برده در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و بجهت این آن
زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد آنجا موت بر صالح و بعد از ذکر ثمود بیان حال لوط می
فرماید که وَلُوطًا و فرستادیم لوط ابن هارون را بقوم خودش إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت
لوط لِقَوْمِهِ مر قوم خود را از روی انکار و استهجان أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید
بخصلتی زشت یعنی لوط قوم خود را گفت می آیید بمردان بعمل زشت و لواطه که زشت
ترین فواحش است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما میدانید زشتی آن را و با آنکه می
بینید آن را یعنی بمعاینه و مواجهه یکدیگر را می کنید پس در بیان فاحشه گفت أَئِنَّكُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً آیا شما می آیید بمردان از روی شهوت مِنْ دُونِ
النِّسَاءِ بجز از زنان که برای شهوت مخلوقند چه حکمت در مواقعت طلب نسل است
نه قضاء حاجت شهوت بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروه مردمانید که نمی دانید
عاقبت این فعل قبیح را یا فعل شما متابه کسیست که سفیه و جاهل باشد و تمیز میان قبیح و حسن
نتواند کرد فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب گروه لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه گفتند با یکدیگر در حالتی که متفق الکلمه بودند أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید
کسان لوط را مِنْ قَرْيَتِكُمْ از ده خود که سدوم است إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستی
که ایشان مردمانند منزه از افعال ما یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند
ابن عباس فرموده که این را بر سبیل استهزا می گفتند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را

وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَاهَا تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهة کفر و سخن چینی او وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم برایشان از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بارانی بد بود مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند و در صدد ایذا و آزار ایشان شدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاکت ایشان قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفار وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ و سلام بر بندگان الَّذِينَ اصْطَفَىٰ که برگزید ایشان را و نگاه داشت خود از توحش و نجات داده از عقوبت و قول اکثر و اصح آنست که مامور باین حمد پیغمبر ماست صلی الله و چون حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره قصهای که دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی و اختصاص رسل آیات کبری و چون قصه سلیمان و مشتمل بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و هود و لوط بوی فرستاد و وقوف برین متضمن نعمت عظیم است پس بجهة این وی را بحمد الهی امر کرد بسلام بر بندگان برگزیده او از انبیا و با عامه مؤمنان با صلاح در تفسیر اهل البیت علیهم السلم آمده که ائمه معصومین اند از اهل بیت او که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سرایشان خالیست از فکر خلایق امروز سلام را بواسطه شنوند و فردا سلام را بیواسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ درین آیه ترغیب است بر آنکه در سخن گفتن آیند بحمد خدا و صلوات و سلام کنند بر رسول تا بیمنت این سخن مقبول سامعان گردد و لهذا ارباب تصانیف و خطبا و ادبا در اوایل رسایل و کتب خطب و سایر مقاصد همین طریق مرعی میدارند چه حق تعالی بعد ازین امر باین مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفر فرموده آللَّهُ خَيْرٌ خدای بحق بهتر است در ستایش و پرستش أَمَّا يُشْرِكُونَ آیا آنچه انباز می گیرند مشرکان با خدای و از بدیهیات چشم می پوشند است که هیچ چیزی مترتب نمی شود از عبادت آنچه با آن شرک می آورند تا موازنه توان میان او و میان آن کس که مبدء جمیع چیزهاست و خالق و مالک همه آن در خبر است که چون رسول صلی الله این آیه تلاوت فرمودی و گفتی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم بعد از آن تعداد خیریت و منافع خود می کند که آثار رحمت واسعه اوست و دالست بر وحدانیت و قدرت قاهره او تا بندگان از بادیه جهالت و ضلالت شرک روی به نزهت آباد وحدانیت او نهند و میفرماید بر طریق اضراب آن از کلام سابق أَمَّنْ خَلَقَ یعنی بلکه بهتر است از آنچه کفار می پرستند آن خدای که بقدرت

کامله

کامله خود بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را که اصلند در عالم کون و فساد و مبادی منافع بندگان و معیشت ایشان در آن وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب حَدَائِقَ بوستانهای پر میوه محاط علیها ذَاتَ بَهْجَةٍ که خداوند خرمیست و آراسته و زیبا و بانواع اثمار و اشجار و عدول از غیب بتکلم برای تاکید اختصاص این نقلست بذات او یعنی ما هم که توانائیم و بس در رویانیدن بوستانهای زیبا و نیکو از آب باران مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد مر شما را أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا آنکه برویانید درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا هست خدای بحق که قارن او باشد در آفریدن این اشیا چه آن منفرد است در ایجاد آن بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ بلکه مشرکان گروهی اند که میل می کنند از راه حق که توحید است أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا این بدل أمّن خلق است یعنی بهتر از خدایان باطله آن کس که زمین را قرارگاه آدمیان و دواب کردنید باین وجه که آن را از میان آب برون آورد و بگسترانید فرمود بر وجهی قرار ایشان و دواب بر آن حاصل می شود وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا و پیدا کرد در میان زمین جویهای آب روان که می آشامند و بآن زراعت می کنند وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ و آفرید از برای استحکام زمین کوههای بلند که در و معادن حاصل می شود و از تحت آن چشمها برون می جوشد وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا و گردانید دو دریای عذب و ملح مانعی که بجهة آن با یکدیگر خلط نشوند و بیان این در سورة الفرقان گذشته أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست خدائی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که در خلق این چیزها او مدد نماید بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر اهل شرک نمی دانند که خدای متفرد است در آفرینش این چیزها و هیچ چیز با او شریک نیست لاجرم بشریک در آن قایل شده اند أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ بلکه بهتر است از شریکان تا آن کسی که اجابت کند بیچاره و درمانده را یعنی بتان را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطرب کسی است که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی یا کسی که دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق در دریا کم شده در بیابان یا بیمار ناامید در صحت آورده اند که شیخ داود دیمانی بعیادت بیماری رفت بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای تو باز بسته است زیرا که نیاز تو بیشتر است و حق تعالی نیاز بیچارگان را دوست میدارد چه اگر نیاز مند بیچاره دعا میکند زود اجابت میفرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بر میدارد بدی را یعنی دفع می کند از و آنچه بد آید و اما اجابت او موقوف بشروط مصلحت آنست چنانچه در آیه

ادعونی استجب لکم مبین شده و یجعلکم خلفاء الارض و میگرداند شمارا خلیفها در زمین
یعنی شمارا جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد ءاله مع الله
آیا خدای دیگر هست با خدای بحق که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قلیلا
ما تذکرون اندکی پند می پذیرند یا خدای را اندک یاد می کنند یا نعم او را کم متذکر
میشوند امن یهدیکم بلکه بهتر است از بتان چه آمد بکسی که راه می نماید شمارا فی
ظلمات البر و البحر در تاریکیهای بیابان و دریا بوسیله کواکب و علامات مراد ظلمات
شب است یعنی آن کس که چون راهها بر شما مشتبه شد و طریق بیرون شدن آن نمیدانید
شمارا مهتدی میسازد و من یرسل الریاح و آن کسی که میفرستد بادها را
بشرا در حالتی که مژده دهنده است بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که
باران است ءاله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق که یاری دهد بر مثل این یعنی
نباشد چه او یگانه است در خلق همه اشیا تعالی الله بزرگست خدای و برتر عما یشرکون
از آنچه انباز می گیرند کافران چه قادر خالق مقدس است از مشارکت عاجز مخلوق امن
یبدؤ الخلق بلکه بهتر است از معبودان ممکنه عاجزه آن کس که می آفریند و از عدم
بوجود می آورد خلق را ثم یعیده پس اعاده کند و باز آورد او را بعد ازان در
روز قیامت او را معبود سازد و من یرزقکم و آن کس که روزی میدهد
شمارا من السماء از آسمان بباران یا از ابر و الارض و یا باسباب سماوی و ارضی
شمارا روزی نمیدهد ءاله مع الله آیا خدای دیگر هست شریک با خدای بحق
که این کارها تواند کرد قل هاتوا برهانکم بگو بیارید دلیل روشن خود را بر آنکه
کسی غیر الله تعالی برین قدرت دارد ان کنتم صادقین اگر هستید از
راست گویان زیرا که الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت و آن غیر حق را
ثابت نیست قل بگو ای محمد لا یعلم نمی داند من فی السموات و الارض
هر که در آسمانها و زمین است از ملائکه و جن و انس الغیب پوشیده و ناآمده را الا
الله لیکن خدا میداند چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامله نیز بدو اختصاص
دارد و ما یشعرون و نمی دانند آنها که در آسمان و زمین اند ایان یبعثون
در کدام وقت برانگیخته خواهند شد چه این از جمله علم غیب است که غیر او سبحانه بآن
عالم نیست و نزد بعضی این آیه در باره مشرکان است که رسول را از وقت ساعت
قیامت سوال کردند پس معنی آنست که نمی دانند جمیع آدمیان که قیامت کی قایم شود

بعد ازان

بعد ازان جهت مبالغه در نفی آن علم بل ادارک علمهم بلکه نیک رسیده و استحکام یافته علم ایشان
فی الآخرة در وقوع آخرت بحجج و آیات عقلیه و نقلیه که اسباب علم ایشان است بر
وقوع آن با وجود این انچنان که حق دانستن آنست آن را ندانستند پس چگونه عالم باشند
بوقت وقوع قیامت که از امور غیبیه است که اصلا علم باسباب آن ندارند یا نهایت علم
ایشان آنست که آخرت واقع خواهد شد بادله عقلیه و نقلیه و از آنجا درنگذشته بوقت معین
برای وقوع قیامت و از ابن عباس مرویست که وصف ایشان باستحکام علم و تجاهل
آن در آخرت بر سبیل سخریت و استهزا همچنانکه شخصی باستهزا ابلد ترین مردمان
گوید چه نیک دانسته و گویند بل بمعنی هل است و در لباب بمعنی ام منزل است و برین
هر دو تقدیر استفهام بمعنی نفی است یعنی نرسیده و کامل نشده دانش ایشان در وقوع
آخرت و کمال نیافته آن را ندانسته اند بل هم فی شک بلکه ایشان در شک و تردد اند
منها از وقوع آن مانند کسی که متحیر باشد بر وادی دلیل بر آن نیابد بل هم منها
بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایند یعنی چشم و دل ایشان از دلایل بعث و حشر
پوشیده است بجهت عدم تامل و تفکر دران و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر
شدند از روی انکار و استبعاد بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات بینه در حقیقت
بعث ءاذا کنا ترابا آیا چون گردیم ما خاک و آباؤنا و پدران ما نیز خاک گردند
اءنا لمخرجون آیا بیرون شدگانیم از گورها لقد وعدنا بدرستی که ما وعده داده
شدیم هذا این حشر و نشر را نحن و آباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از
وعده محمد ان هذا نیست این وعدها الا اساطیر الاولین مگر افسانهای
پیشینیان که مجرد خوف و صورتست و حقیقتی ندارد قل بگو ای محمد با ایشان سیروا
فی الارض بروید در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات
فانظروا پس بنگرید که کیف کان عاقبة المجرمین چگونه بود سرانجام گناه
کاران و کار ایشان بکجا رسید تا ازان عبرت گیرید و بترسید از آنکه مثل آن بشما واقع
شود بعد ازان بجهت تسلیه خاطر حبیب خود که کفار قریش تکذیب او می کردند و آتش مکر می
انگیختند فرمود که و لا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب و
اعراض مشرکان و لا تکن فی ضیق و مباش در تنگ دلی مما یمکرون
از آنچه مکر کردند ایشان که من نگهدارنده توام و ترا از شر ایشان در پناه عصمت خود نگاه دارم
و مکر ایشان را از تو دفع نمایم و ترا بر ایشان غالب گردانم و یقولون و می گویند آن کافران

بتو و صحاب تو متی هذا الوعد کی خواهد بود این عذاب موعود که عقوبت دنیا و آخرتست
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان بآن قل عسی ان یکون بگو شاید
و امید آن است که بحکم الهی بود ردف لکم مرا بآن می ترسانی که از پی در آید شما را و در
عقب شما پیوند بعض الذی برخی از آنچه تستعجلون شتاب میکنید بنزول
و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو
لذو فضل علی الناس هر آینه خداوند فضل و احسان و شفقت و رحمتست بر مردمان که
تعجیل نمی کنند در عقوبت ایشان در کفر و معاصی و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان
لا یشکرون سپاس داری نمی کنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند بلکه
از غایت جهالتی که دارند استعجال و توقع آن میکنند و ان ربک و بتحقیق که پروردگار
تو و آفریدگار تو لیعلم هر آینه میداند ما تکن صدورهم آنچه می پوشانند
آن را سینهای کفار از حقد و حسد و مکر بر تو و ما یعلنون و آنچه آشکارا می کنند
از تکذیب و عداوت تو پس ایشان را بر آن جزا و سزا خواهد داد و عقوبت بر
سری و ما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل و غیر آن فی السماء
و الارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر که نوشته در کتاب
روشن یا روشن سازنده آنچه در وست مگر کسی را که مطالعه آن میکنند از ملائکه مراد
لوح محفوظست ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل
میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان برای ایشان براستی اکثر الذی بیشتر آنچه از روی
جهالت هم فیه ایشان در آن یختلفون اختلاف می کنند و بخلاف یکدیگر
سخن می گویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات
بهشت و دوزخ و قصه عزیر و مریم و عیسی و نبی مبشر در توریت که حضرت خاتمیت است
چه بعضی از ایشان که آن یوشع است و جمعی دیگر بر آن بودند که زمان ظهور ایشان بعد ازین خواهد
بود و غیر آن از احکام مختلفه و این معجزه پیغمبر ماست که کتاب ایشان نخوانده و بآن خبر میداد و انه و بدرستی
که قرآن لهدی راه نماینده است و روشن سازنده و رحمة و بخشایش و نعمت للمؤمنین
برای گرویدگان چه ایشانند که بآن منتفع اند نه غیری ان ربک بدرستی که پروردگار تو
یقضی بینهم داوری کند و حکم فرماید میان اختلاف از بنی اسرائیل و میان آنانکه بقرآن
گرویده اند بحکمه بحکم درست و راست و هو العزیز و اوست غالب که حکم او را
رد نتوان کرد العلیم دانا بحقیقت آنچه حکم می کند بحکمت و مصلحت آن و چون دانستی ای محمد

میکند صح

که حق تعالی

که حق تعالی میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یکی را بر وفق عمل جزا خواهد داد فتوکل
علی الله پس توکل کن بر خدای و از دشمنان و معاندان باک مدار و اندیشه بخود راه مده و
خاطر مبارک را آزرده مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر روشنی و راستی
یعنی بیقین راه تو راستست و کار تو درست و محقق اولیست بتوکل از مبطل هم ایمان
درین دخلند و اگر چه ظاهر خطاب با حضرتست بعد از آن تشبیه کفار میکند بمردگان و می
گوید انک لا تسمع الموتی بتحقیق که تو سخن نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مردگان
کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد و اعتقاد ندارند و لا تسمع الصم الدعاء و نمی توانی
شنوانید که آن را خواندن و آواز دادن یعنی ایشان مثل آدم مرده اند و مرده شنوا
نیست اذا ولوا مدبرین چون برگردند در حالتی که پشت برگردانند کنانند در ناشنیدن
خصوصا کری که برگردد و پشت بر دایی خود کند در آن محل استماع آن مشکل تر است
چه رمز و اشارت را نیز نمی بینند که فهم کنند خلاصه سخن آنست که همچنانکه میت
استماع چیزی نمی تواند کرد بجهة فقدان آلت استماع هم چنین کافر استماع ندا میکند زیرا
که بسمع قبول نمی شنود و بآن پند نمی گیرد و تدبر در آن نمی نماید و همچنانکه کر آواز خواننده
خود نمی شنود خصوصا در وقت پشت برگردن و اعراض نمودن چه با عدم اعراض مظنه استماع
هست و در حین اعراض طمع منقطع است از استماع و هم چنین کافر را قبل از اعراض امید
سماع با و میتوان داشت اما چون بجهة عناد وجود اعراض نمود طمع استماع بالکلیه از و قطع شد
پس کافر مصمم بکفر مانند میت باشد در عدم قبول هدایت و مثل اصم در عدم استماع دعا و ما انت
بهادی العمی نیستی تو راه نماینده کافران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت
حاصل نمی شود مگر ببصر و آن از ایشان مفقود است یعنی چون کفار بجهة فرط عناد و استکبار
استعمال قوت متفکره نمی کنند در آیات واضحه که موصل است سالک خود را بسر منزل
نجات پس بمنزله کوراناند پس بجهة عدم بصر راه نمی برند و در گمراهی خود متحیر و سر
گردان می مانند ان تسمع نشنوانی یعنی شنوانیدن تو فایده ندهد الا من
یؤمن بآیاتنا مگر کسی که بگرود بآیتهای ما یعنی طلب حق کند بنظر کردن و تامل نمودن
در آیات بینه و معجزات واضحه ما فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند فرمان
ما را و اذا وقع القول و چون واقع شود گفتار که وعده عذابست علیهم بر ایشان
یعنی چون بر ایشان واقع و لازم گردد و آن چیزی که بآن وعده داده می شد از بعث
و نشور و یا چون حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب بر کفار از ابو سعید خدری مرویست

که چون آدمیان دست از امر بمعروف و نهی از منکر باز دارند و هیچ کدام عمل نکنند واجب
شود بایشان غضب الهی و اوّل سه اخزم شنوند بمبادی عذاب که از جملهٔ آن اینست که
اَخْرَجْنا لَهُمْ بیرون آریم برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ
که سخن گوید بایشان بزبان عربی فصیح اَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآیاتِنا آنکه مردمان بودند که
سخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا بدلایل قدرت و وحدانیت و فردانیت ما لا یُوقِنُونَ
متیقن نمی شوند و از سر یقین تصدیق بآن نمی کردند و خروج دابة الارض نه آیت از علامات
قیامت در روایت آمده که از میان صفا و مروه بیرون آید مؤمن را از ایمان و کافر را از کفر او
خبر دهد و نزد این حال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نگردد و عبدالله عباس روایت کرده
که هیچ نباشد مگر که دابه او را مسخ نماید و هیچ منافق نبود مگر که او را حطم کند و در شب
مشعر که مردمان متوجه منا باشند بیرون آید و محمد بن کعب قرظی روایت کند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ازین دابه پرسیدم فرمود که بخدا او را دم نباشد و
محاسن داشته باشد و این مشعرست که او بشر خواهد بود و صاحب معتمد آورده که چون
دنیا نزدیک باخر رسد حق تعالی دابه را از زمین بیرون آرد چنانچه ناقهٔ صالح را از سنگ بیرون
آورد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب مقارن باشد هر کدام که
پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که اشتراط ساعت اوّل آیات
سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات ارضی خروج دابه که طول آن شصت
گز باشد و چهار قایمه داشته باشد و مویهای زرد و باریک در اعضای او باشد مانند
موی بچهٔ مرغ و دو بال داشته باشد و از تیزروی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب
او را در نیابد روی او چون روی مردمان بود اما در غایت درخشندگی و روشنی و در
تفسیر از ابن زبیر نقل کرده و در کشاف از ابن جریج که سر او شبیه بسر گاو باشد
و در عین المعانی آورده که چشم او چون خوک باشد و گوش او چون گوش فیل و شاخ او
شبیه به شاخ گاو کوهی و لون او چون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه اش چون
سینه و پهلویش مانند پهلوی یوز و دمش چون دنبهٔ قوچ و قوایمش چون قوایم شتر
و ما بین مفصلین او دوازده گز باشد بذراع آدم و همه الوان مختلفه در و باشد و ما بین هر دو
قرن او یک فرسخ و بیرون آید میان صفا و مروه یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است یا وادی از اودیهٔ
تهامه و یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در
کتاب علامات الساعات مذکور است که از رکن خانهٔ کعبه بدر آید و مردم باو نگرند و امانند

آفتاب

آفتاب سیر کند و بلند شود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و قول اشهر آنست که تمام
بیرون آید و روی بمشرق نهد و بآواز بلند صیحه کند که همهٔ اهل مشرق بشنوند و بر همین
طریق بمغرب و شام و یمن رود و عصای موسی بدست گیرد و درخشان گردد و خاتم سلیمان
در میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی بر روی زمین نماند مگر که سیاه
روی و سفید روی باشد و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه بسفید روی او ای
بهشتی و سیاه روی او ای دوزخی و ازین جهة معنی آیه را برین وجه گفته اند که چون
واقع شود تا بتمییز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را از ابو سریحهٔ انصاری روایتست
که از رسول خدای شنیدم که فرمود این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار باقصای مدینه
بیرون و خبر او در بادیه فاش شود اما بمکه نرسد و بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون آید
و بار سیوم مردمان در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند از جانبی از مسجد بیرون آید که
میان رکن اسود و باب بنی مخزوم باشد و مردمان از و بترسند و بگریزند و جمعی
بجز از خدای نترسند دلیرانه پیش او آیند رویهای ایشان روشن شود و مانند ستاره
درخشان گردد و بعد از آن روی بنواحی ارض نهد هر که ویرا جوید بوی نرسد و کسی که از و
گریزد از و فوت نگردد و کسی که دشمن خدا باشد از او بترسد و چنان خود را بوی
نماید که نماز میکنی پس داغی بر روی وی نهد با مردمان مجاورت نماید و در سفر و حضر
با ایشان مشارکت کند مؤمن را از کافر بشناسد و در اندک مدتی روی زمین را احاطه
کند و از حسن بصری روایتست که موسی از خدا درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانه
روز بیرون می آمد و در هوا می شد با خلقتی و منظری مهیب و قطیع موسی از و بترسید
و دعا کرد تا باز بجای خود رفت و نزد بعضی از اصحاب ما این کنایه از خروج حضرت صاحب
الامر است صلوات الله علیه و آله که مهدی امتست در خطبة البیان امیر المؤمنین علی علیه السلام
واقع شده که دابة الارض مؤید این قول است و تسمیهٔ وی باین اسم بجهة آنست که دابة
الارض بمعنی ما یدب الارض است یعنی حکم الهی بخروج او صادر شود فی الحال از مکمن غیب
بیرون آید و در رفتن مسارعت نماید و در اندک زمان و فرصتی روی زمین را احاطه فرماید
حذیفه روایت کرده که رسول صلی الله را پرسیدم که خروج وی از کجا باشد فرمود که از
مسجدی که از آن بحرمت تر نباشد نزد خدای یعنی مسجد الحرام و عیسی از آسمان نزول کند و در
نماز اقتدا بوی کند و چون طواف کند هم با وی طواف کنند و زمین در زیر قدم ایشان
بجنبد که ناگاه صفا بشکافد و از آنجا بیرون آید و مردم را بنام ایمان و کفر خوانند مؤمن را نقطهٔ

سفید بر روی زند که همه روی او نورانی گردد و کافر را نقطهٔ سیاه که همه روی او
از ان سیاه شود و باقی علامت قرب قیامت باشد و تفصیل احوال مهدی عم در کتاب غیبت
مذکور است حاصل که حق تعالی بعد از ذکر علامت قیامت بیان آن روز می کند وَيَوْمَ
نَحْشُرُ و یاد کن روز یرا که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی را
که رؤسا و اشراف ایشان باشد مِمَّنْ يُكَذِّبُ از انکه تکذیب می کردند بِآيَاتِنَا
آیات کلام یا دلایل قدرت واضحه ما را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند
تا اراذل و اداني قوم بدیشان رسند و همه را یکبار بدوزخ برند و یا ایشان را باز
دارند برای عتاب بشدت عذاب و تهدید بصعوبت عذاب بجهة غوایت و ضلالت
و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما برانند که این روز در دنیا باشد نه در قیامت برای آنکه
روز قیامت همه را حشر خواهند کرد نه بعضی از ایشان که حشرناهم فلم نغادر منهم احدا
پس آن روز غیر آخرت باشد و آیه دلیل باشد صحت رجعت و امام جعفر صادق علیه السلم را
پرسیدند از رجعت گفت هر که ایمان محض و کفر محض داشته باشد او را باز گردانند
و زنده کنند در دنیا و از اهل بیت اخبار متعدد و در آیات کثیره واقع شده که حق تع زنده
گرداند در وقت قایم آل محمد صلی الله جماعتی را از دشمنان ایشان پس محبان مخلص بثواب
نصرت و معونت قایم فایز شوند و مبتهج گردند بظهور دولت و اعدای خود را بکشند و دشمنان
مذلت و خواری خود را ببینند نزد علو مکان قایم علیه السلم و بشمشیر انتقام محبان کشته
گردند حاصل که میفرماید که بعد از اجتماع همه روانه شوند حَتَّى إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند
بموقف حساب قَالَ گفت خدای با ایشان از روی اهانت و سرزنش و نکوهش أَكَذَّبْتُمْ
بِآيَاتِي آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا با ذی الرای وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا و در حالتی که
احاطه نکردید بآن عِلْمًا از روی دانش یعنی در ان تامل نکردید بجهة عناد و جحود تا علم
شما بکنه آن رسد و حقیقت آنرا بدانید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیا آن چه چیز بود
که شما بودید که می کردید بعد از ان تفکر نکردید در صحت آن و طلب آن ننمودید بانکار خود
و بلا تاملا نه در ان حکم بتکذیب آن که شما بودید که می کردید از برای تکذیب ایشان لست
زیرا که ایشان غیر از تکذیب از سر جهل کار دیگر نکرده بودند فعلنا غیر ذالك کرده ایم
غیر ازین را و بنا در تفسیر ثانی مراد ائمه معصومین علیهم السلم یعنی حق تع ایشان را در روز
رجعت حشر کند و همه را در ان روز باز دارد تا چون حاضر شوند بایشان ندا کند که بواسطه
ملکی که آیا کسانی که حجج من بودند و برای هدایت شما نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدو

تفکر

تفکر و تامل در حقیقت ایشان وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شد گفتار یعنی فرود آرند عذاب
عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم کردن و از حق در گذشتن ایشان که تکذیب آیات
و حجج خدا بود فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی بجهة مشغولی
بعقوبات نامتناهی و یا برای دهن ایشان مهر نهاده باشند که الیوم نختم علی افواههم
و یا در جواب چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجت باشد و نفع بایشان رساند
بعد از ان تبیین قدرت خود میکند در بعث و میفرماید که أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و
ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه گردانیدیم شب یعنی آفریدیم
آن را لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند و بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا
و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول و بکاسبی قیام نمایند إِنَّ فِي
ذَلِكَ بدرستی که درین که مذکور شد از آفریدن لیل و نهار لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر بعث و رسل لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند و بگروند بخدا و
رسول بجهة دلالت آن بر ان که معاقب بنور و ظلمت بر وجهی مخصوص که غیر متعین است
بذاته نیست مگر بقدرت قاهره و بدانکه هر کسی که قادر است بر ابدال ظلمت بنور در ماده
و جهت قادر است بر ابدال موت و حیات در مواد ابدان وَيَوْمَ یاد کن روز یرا که
يُنْفَخُ فِي الصُّورِ دمیده شود در صور که هست به شاخ است طول و عرض آن فَفَزِعَ
پس بترسند از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ هر که
در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات از ابو دردا
روایتست که رسول خدا صلی الله فرمود که چون خدای تعالی از خلق آسمان و زمین بپرداخت
صوری بیافرید و باسرافیل داد وی آن را در دهن گرفت و چشم در زیر عرش گماشته تا
فرمان الهی در رسد که صور در دم من گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخیست
بزرگ دوری آن مقابل آسمان و زمین است و اسرافیل سه بار صور در دمد هر چه در آسمانها
و زمینها باشد بترسند یکی نفخهٔ فزع باشد و آن اینست که درین آیه مذکور شد دویم
نفخهٔ صعقه سیم نفخهٔ احیا پس اول اسرافیل را فرماید که صور در دمد هر چه در آسمانها و
زمینها باشد بترسند و کوهها بجنبش در آیند و چون گرد بهوا روند و زمین از جای خود
بجنبد بر وجهی که اصلا قرار نگیرد مانند کشتی در روی آب یا قندیلی آویخته که
باد بر و خورد کقوله تعالی یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
الی آخره یعنی و در ان از هول آن روز فرزندان شیرخواره را فرو گذارند و زنان آبستن

بچه را بیندازند و کودکان از ترس پیر شوند و شیاطین از فزع آن بر مند و باقطار
زمین روند و فرشتکان تازیانه بر روی ایشان زنند تا باز بجای خود روند و هم مردمان
مدهوش و متحیر شوند درین باشند که زمین شکافته و شق شق کردد و چون در آسمان نکرند
مانند ارزیز کداخته ببینند پس شکافته کردد و ستارکان فرو ریزند و آفتاب و ماه
کرفته کردند پس اسرافیل را فرماید تا بار دیکر صور در دمد و این نفخه صعق خوانند هر که در
آسمان و زمین باشد بمیرند مکر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش به
عزرائیل ندا رسد که چه کس باشد که مانده است کوید همین عزو جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و حاملان عرش و تو که خداوندی و مبرا از وصمت فنا و زوال بر جبرئیل و میکائیل ندا آید
که بمیرید فی الحال بمیرند و حاملان عرش را نیز ندا رسد که موتوا همه بمیرند پس اسرافیل را
کوید که صعود را بعرش ده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش دهد و جان بسپارد انکاه
ملک الموت را کوید که دیکر کسی مانده است کوید بارخدایا تو عالمی که غیر از من کسی دیکر
نمانده خطاب آید که مت که ماموتوا لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از آن دنیا را هموار سازد
بحیثیتی که اکر بیضه در مشرق نهاده باشد در مغرب آن را توان دید و آنکاه حق تعالی بقدرت
کامله خود چهل روز باران ببارد بمثابه نطفه مردان تا از بالای زمین دوازده کز بر آید و هم
چنانکه نباتات رویید می شود خلقان از آن آفریده شوند و حاملان عرش را زنده کرداند
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بیافریند با اسرافیل کوید که صور در دم اسرافیل صور در
دمد حق تعالی فرمان دهد که روحها ببدنها در آیند پس زمین شکافته شود و همه از
قبر برخیزند و سر برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده و این نفخه احیا است حاصل که میفرماید
که چون نفخ صور شود اهل آسمان و زمین ترسناک شوند الا من شاء الله مکر آن کس
که خدا خواهد یعنی خزنه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و یا موسی که او را در طور سینا صعقه بوده و در تبیان کوید که آن
ادریس است و ابو درداء در روایت مذکوره کفته که رسول خدا را پرسیدم که اینها کیستند
که حق تعالی ایشان را از فزع استثنا کرده فرمود که شهیدانند که هر کز فزع
بایشان نرسد و کل اتوه داخرین و همه مردمان آیند که مانند بموقف حساب
و حفص اتوه خوانده بصیغه جمع ماضی و مستقبل میدانند بحسب یعنی بیایند در عرصه کاه
در حالتی که خوار شدکان باشند و مطیع و منقاد و ذلیل و غمناک و تری الجبال و می بینی
ای بیننده کوهها را تحسبها جامدة پنداری آن را برای خود ایستاده و هی

وحال

وحال انکه آن کوهها تمر میرود و میکذرد مر السحاب مانند ابر در سرعت رفتن و آن حرکت
مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار یسمت و احد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نمی شود
چنانکه در سیر ابر مشاهده میرود صنع الله بفعل آرد خدای و بکند کردنی که آن نفخ است و امر
از جبال و یا خلق کردن سموات و ارض و لیل و نهار و غیر آن از امور ممکنه بر خلق کردنی الذی
اتقن آن خدای که استوار کردنید و منتظم ساخت کل شیء همه چیزها را و بیاراست
آن را بر وجهی لایق که باید و شاید و سزد موافق حکمت و مصلحه انه خبیر بدرستی
که او داناست و آکاه بما تفعلون بانچه میکنند از معصیت و طاعت و همه را بر وفق آن
جزا خواهد داد من جاء بالحسنة هر که بیاید بنیکوئی از توحید و اخلاص در طاعات
فله خیر منها پس او را جزائیست بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند
و ادنی باعلی عوض کیرد و یکی را ده یا هفتصد بهره یا بد و اکثر برانند که حسنه کلمه
لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال صالحات است از امام زین العابدین عم مرویست
که مردی بغزای روم رفت و او را عادت آن بود که چون از اغیار خالی بودی جلوه
کردی و باواز بلند کفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مرغزاری می
کذشت این کلمه را باواز بلند می کفت سواری از رجال الغیب از آن مرغزار بیرون آمد
و کفت ایمرد کفتی کفت آنچه شنیدی جواب داد که والله این کلمه ایست که حق تعالی فرموده
من جاء بالحسنة فله خیر منها و حدیث مروی از علی موسی الرضا علیه السلم که
لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی خرج من عذابی شاهد اینست چه حق تعالی بعد از این
میفرماید که وهم و ایشان که خصله حسنه از ایشان صادر شده باشد من فزع
از هول و ترس عظیم یومئذ در روز قیامت آمنون ایمنند از ثعلبی منقولست
که چون آتش احاطه اهل خود کند و همه را در زیر خود کیرد ایشان فزعی کنند که هرکز مثل
آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند و من جاء بالسیئة
و هر که بکند خصلت بد که آن شرکست و سایر معاصی کبیره فکبت پس نکونسار کرده
می شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش یعنی ایشان را سرنکون
باتش دوزخ اندازند پس خزنه ایشان را کویند که هل تجزون آیا جزا داده
شوید یعنی جزا نداده نشوند شما را الا ما کنتم مکر بانچه بودید که در دنیا تعملون
می کردند یعنی جزای فعل شماست که بمحض عدل بشما رسیده نه بر وجه ظلم بر شما واقع
شده باسانید صحیحه از امام ابو جعفر عم مرویست که ابو عبد الله جدلی نزد امیر المؤمنین

علیه السلم رفت حضرت او را گفت ترا خبر دهم از قول حق تعالی که من جاء بالحسنة تا بقول تعملون
گفت بلی فدای تو کردم فرمود که آن حسنه هر گاه که بلند به بهشت در آید و او را بهتر از ان
بدهند دوستی ماست که از اهل بیتیم و آن سیئة هر که بلند بدوزخ در آید و عمل او مقبول
نیفتد دشمنی ماست و جابر بن عبد الله روایت کرده که پیغمبر صلی الله فرموده که ای علی اگر
امت من روزه بدارند تا از غایت باریکی و لاغری چون کمان شوند و نماز گذارند تا که از
کثرت آن چون کمان کردند و ترا دشمن داشته باشند حق تعالی بر روی ایشان را در آتش
دوزخ اندازند بعد از ان بجهة قطع طمع کفار از انکه پیغمبر میل بکیش ایشان کند میفرماید
که إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من أَنْ أَعْبُدَ آنکه پرستش کنم رَبَّ
هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی که بجهة شرافت
و عظمت مکه حَرَّمَهَا حرام کردانید آن را از هر چه مستلزم هتک حرمت آنست مانند
مقاتله و قطع و قمع و قلع شجره و حشیش و صید و تنفیر حیوانات برای ارحوم اعادی
و تهدید عذاب برایشان وَلَهُ و مر او راست که خداوند این خانه است كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها
یعنی همه ملوک مخلوق وییند پس هر چه خواهد حرام کند و آنچه خواهد حلال سازد وَ
أُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بانکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان
بر ملت اسلام و یا از مطیعان و منقادان آن ملک علام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بانکه
تلاوت کنم قرآن را و بر قرات آن مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من کشف کردد فَمَنِ
اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس بجز
این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آنکه ثواب اخرویست
و برکات دنیوی بوی باز کردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که کمراه شود بجهة مخالفت درین امور فَقُلْ
إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ پس بگو یا محمد که جز این نیست که از بیم کنندگانم و بر من جز این
بلاغ نیست پس وبال ضلال که عقوبت دنیا و آخرتست بمن نمی رسد بلکه بخود وی راجع می
شود وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدای راست بر نعمت نبوت و یا بر هر چه بمن عطا
کرده از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را ای صنادید قریش
آيَاتِهِ نشانهای قاهره خود را در دنیا چون واقعه بدر و خروج دابة الارض و در آخرت
عذاب ابدی فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید این آیتها را لیکن شناختن آن در ان محل شما را نفع
ندهد و یاری نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ غافل از انچه
مشرکان می کنند و حفص بخطاب میخوانند یعنی آنچه شما می کنید پس تاخیر عذاب بر شما

ایشان

بنا بر حکمت

بنا بر حکمتیست و مصلحتی نه بجهة غفلت از اعمال قبیحه شما چه غفلت بر عالم بالذات ممتنع است پس
بعد از مهلت دادن اهمال خواهد کرد بلکه همه را بجزا و سزا خواهد رسانید سورة القصص
مکیة ثمان و ثمانون آیة ابی بن کعب از سید عالم صلی الله روایت کرده که هر که
سورة القصص بخواند خدای تعالی بعدد هر که تصدیق موسی کرده و بعدد هر که تکذیب وی کرده
کرده حسنه برای او بنویسند و هیچ فرشته در آسمان و زمین نماند مگر که در روز قیامت
برای وی گواهی دهند که او صادق و مصدق بوده در اینکه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بدانکه حق تعالی در سورة النمل امر بنده کان نموده بتلاوت
قرآن درین سوره بیان می کند که طسم از جمله آیات قرآنست و تلاوت می نمایم برایشان
از خبر موسی و فرعون کما قال بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طسم طا اشارتست بر طهارت
نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر آفریدگار و طهارت
ارواح محبان از ماسوی و طهارت اسرار موحدان او و سین رمزیست از سر الهی با عابدان
و عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و میم ایمائیست بمنت
خالق بر کافه خلایق بکفایت مهمات بر قدر حاجات و مرامات یا قسمست بطور سینا و سکندریه
و مکه و یا بجهة طول اسنا و مجد او سبحانه جواب قسم اینکه تِلْكَ این سوره یا این آیات
آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب روشن است و یا روشن کننده طریقه
احسن و احکم نَتْلُو عَلَيْكَ میخوانیم بر تو یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ
وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ بدرستی و راستی لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق تو می کنند بخدا و رسول چه ایشانند که بآن منتفع
می شوند پس غیر ایشان از درجه اعتبار ساقط باشند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ
بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر وَجَعَلَ أَهْلَهَا و گردانید
اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه متفرقه هر که متابع او بودند
در انچه میخواست و گروهی ببکاری نامزد شده بعضی را به بنائی و برخی در حرث و جمعی را
در حرف و غیر آن مقرر کردانیده و یا بعضی را ذلیل و کردانید به بند که سبطیان و برخی را
اکرام کرده مقرب درگاه خود کردانید چون قبطیان يَسْتَضْعِفُ مقهور ساخت و
زبون گرفت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی از ایشان یعنی بنی اسرائیل را از ابن عباس
مرویست که چون بنی اسرائیل بسیار شدند در میان ایشان فسق و فجور پیدا شد و علماء
و زهاد ایشان از امر بمعروف و نهی منکر دست باز داشتند حق تعالی قبطیان را

برایشان مسلط ساخت تا ایشان را به بندگی گرفتند و باموشاقه مبتلا ساختند باینوجه
که فرعون یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ می کشت پسران ایشان را بجهة آنکه کاهنان گفته بودند که پسری
در بنی اسرائیل پیدا شود که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد و در کشاف آورده که نود هزار
پسر از بنی اسرائیل بکشتند وَيَسْتَحْيِي وزنده می گذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را
بخدمت خواتین خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران
که جرات مینمود در قتل انبیا و اولیا و احرار را به بندگی میگرفت از سدی منقولست که فرعون
در واقعه دید که آتشی از بیت المقدس بدید آمد و همه مصر را فرو گرفت و قبطیان را
بسوخت و بنی اسرائیل را وا گذاشت تعبیر این از علمای قوم خود پرسید گفتند ازین شهر
مردی ظاهر شود که هلاک تو و سایر قبطیان بر دست او باشد فرعون امر کرد تا پسران
بنی اسرائیل را می کشتند و زنان ایشان را مقرر ساخت که نزد شوهران نخسبند و هم
در خدمت زنان قبطیان قیام نمایند وَنُرِيدُ و ما خواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم
عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گردانیده شده
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل آنکه برهانیم ایشان را از بلا
و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و گردانیدیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر
دین و داعیان مردمان بخیر و صلاح تا بایشان اقتدا کنند در خیرات و مبرات
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیدیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و جای دهیم مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین شام وَنُرِيَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و بنمائیم فرعون و وزیر هامان را وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای
ایشان مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر می کردند
و می ترسیدند از زوال ملک و هلاک ایشان بر دست مولودی از ایشان و این
صورت وقتی بود که در دریا علامت غرق شدن را ملاحظه کردند و بنی اسرائیل
تفرج کنان بساحل دریا بنظر در آوردند دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور
شدند و مظلومان و مستضعفان بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند بروایات
صحیحه و اسانید وثیقه ثابت شده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده
سوگند بآن خدای که دانه را شکافت و آدمی را در رحم صورت نگاشت که البته عطوفت
و مهربانی نماید دنیا و بر ما مایل شود بعد از سرکشی و بدخوئی و مانند عطوفت و مهربانی
شیر ماده خلق و سرکش بر ولد خود و بعد از آن فرمود که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ

استضعفوا فی الارض الی آیه ابو الصلاح کنانی روایت کرده که گفت ابو جعفر روزی
در ابو عبد الله نگریست فرمود بحق معبود بحق که این کس از آن کسی نیست که حق تعالی ایشان را
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا خوانده و امام زین العابدین علیه السلام فرمود بحق آن خدای
که محمد را بحق بخلق فرستاده و مژده دهنده و بیم کننده که نیکوکاران از ما که اهل بیتیم
و شیعیان ایشان بمنزله شیعیان موسی اند و دشمنان ما و اتباع ما بمنزله فرعون و اتباع او
و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که مراد بآیه کریمه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ مهدی آل محمد است که حق تعالی جمیع روی زمین از حد
مشرق تا بمغرب بتصرف او در آورد و همه کفره را مقهور و مغلوب او گرداند تا آنکه در
دنیا غیر از مؤمن نباشد و این نهایت منت اوست سبحانه و غایت نعمت او و مؤید این
قبل است قوله تعالی وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا
عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ آورده اند که دران وقت که فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت
و قابلها بر حاملها گماشته بود که اگر پسر متولد شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند مادر موسی
حامله شد فرعون را ازین خبر کردند و زنان را فرستاد تا ببینند چون شکم او را بدیدند
هیچ اثر حمل نیافتند چه هر که دست در شکم او نهادی کودک به پشت مادر رفتی پس بفرعون
گفتند که اثر حمل در وی پیدا نیست چون حمل گران شد و وقت وضع حمل نزدیک شد مادر
موسی را با یکی از قابلها صداقتی بود او را طلبید و گفت مرا یاری ده برین وضع اگر
پسر باشد مخفی دار قابله قبول کرد اما در دل خود گفت اگر پسر باشد فرعون را خبر دهم
چون پسر متولد شد قابله او را فرا گرفت و در روی او نگریست واله جمال او شد و محبتی
عظیم از آن مولود در دل او بهم رسید و گویند نوری از میان هر دو چشم او بتافت
که چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت او در دل قابله افتاد با مادر موسی گفت که قصد
من آن بود که اگر پسر باشد بکشم و یا خبر او بفرعون رسانم اکنون محبت او نمی گذارد
و این نور دلالت می کند که هلاک قبطیان در دست او باشد او را از فرعون نگهدار
که من این امر را فاش نکنم و موکلان را گفت دختری مرده آمد و او را در خاک کردیم
و شرط آنست که فرزند ترا هیچ کس از اقربا و همسایه نه بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر پنهان
او را نگاه داشت و نزد بعضی آنست که بعد از بیرون قابله موکلان خود را دران خانه افکندند
خواهر موسی او را در خرقه پیچیده برداشت و در تنور نهاد و سر تنور را بپوشید خاله
موسی ازین بیخبر آتش در تنور نهاد برای نان پختن موکلان فرعون در آمدند و همه مواضع

خانه را جست جوی کردند هیچ نشانی از کودک نیافتند و تنور را دیدند که آتش دران شعله می
کشید باز گشتند مادر موسی که ازین قضیه مطلع شد مضطرب گشته خود را در سر تنور
انداخت دید که موسی در سر تنور نشسته و بازی میکند و اطراف او آتش فرو گرفته اصلا
او را گزندی نمی رساند خوشحال شد و دانست که این ولد موعود است پس هم در محافظت
کوشیدند و در اخفای سعی بلیغ نمودند اما همیشه ترسان بودند چه فرعونیان پیشتر از
پیشتر تجسس می کردند و درین وقت الهام الهی بمادر موسی رسید که موسی را در دریا
اندازد کما قال الله تعالی وَاَوْحَیْنَا و وحی کردیم یعنی الهام کردیم یعنی در دل او انداختیم
یا در واقعه با او نمودیم و علم الهدی رحمت الله فرموده که شاید رسول فرستاده باشد از
ملائکه و غیر آن اِلٰی اُمِّ مُوسٰی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود
نام او نوخاید بنون در اول و در تفسیر یوخاید گفته بیای مثناة در تحت حرف اول و بر
هر تقدیر میفرماید که الهام دادیم او را اَنْ اَرْضِعِیهِ آنکه شیر ده در خفیه او را
فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ چون ترسی برو و دریابی که مردم دانسته اند و قصد او
خواهند کرد فَاَلْقِیهِ پس بیفکن او را فِی الْیَمِّ در دریا مراد آب نیلست یعنی بعد
از آنکه او را در صندوق نهاده باشی و منافذ آن را مسدود ساخته تا آب در رو
نرود و بیفکن او را در دریای نیل وَلَا تَخَافِی و مترس از هلاک او که هلاک او
نخواهد گشت وَلَا تَحْزَنِی و اندوهناک مباش در فراق او اِنَّا رَادُّوهُ و بدرستی
که ما باز گردانندهایم اِلَیْکِ بسوی تو باندک زمانی بروجهی که دلخواه و حسب المدعای
تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانندهایم او را مِنَ الْمُرْسَلِینَ از فرستادگان یعنی
او را رتبهٔ نبوت و منصب رسالت ارزانی خواهیم داشت و در کشاف آورده که مراد
بخوف اول خوف مادر موسی بود بر قتل او زیرا که موسی فریاد و گریه می کرد از همسایها
ترسید که مبادا باخبر گردند و بگوش موکلان رسانند و مراد بخوف ثانی در لا تخافی خوف
وی بود بر غرقه شدن یا ضایع شدن بعضی از اعضای موسی و فرق میان
خوف و حزن آنست که خوف عارض شدن غمست بجهة چیزی که تا بالحال واقع
شود و حزن غمیست که بجهة امری باشد که واقع شده باشد و آن فراغ موسی
بود و درین مقام حق تعالی از هر دو مادر موسی را مطمئن ساخت القصه مادر موسی
بعد ازین الهام نجاری را از قبط که خویش فرعون بود گفت صندوقی بتراشد و آن
نجار حزقیل بن صبور بود که ابن عم فرعون بود چون صندوق بتراشید بوی داد

گفت با این چه میکنی گفت بآن احتیاج دارم دیگر مبالغه کرد مادر موسی نخواست که دروغی گوید
بالضرورة اظهار کرد که کودکی دارم میخواهم که او را دران تابوت نهم و از فرعون پنهانش
کنم آن نجار تابوت بوی داد و در عقب وی برفت و خانهٔ او را نشان کرد و برگشت و خواست
که موکلان را بآن اعلام کند زبانش بسته شد هر چند خواست که سخن گوید نتوانست پس بسر
و دست اشارت می کرد و ایشان نمی دانستند که مقصود او ازین چیست چون بسیار اشارت کرد
و ایشان ندانستند که او چه میگوید گفتند دیوانه است وی را بزدند چون بدکان آمد زبانش
گشوده شد دیگر باره برفت تا خبر دهد زبانش بسته شد و چشمش کور گشت و نمی توانست که چیزی
بگوید و ببیند دیگر باره او را بزدند و بیرون کردند و در اندیشه افتاد که همانا که این مولود
است که مطلوب فرعونست و این آیات و علامات دالند بر حقیقت آن پس با خود قرار داد
که اگر حق تعالی زبان و چشم مرا بمن دهد باو ایمان آرم حق تعالی تصدیق وی را دانست چشم
و زبانش باز داد پس بیامد بدر خانهٔ مادر موسی و این قصه را باز گفت و بموسی ایمان آورد
و مؤمن آل فرعون اوست و بحسب نجار مشهور است القصه مادر موسی صندوق را بقیر به
بندود و موسی را در آنجا خوابانید و سر صندوق را بقیر محکم ساخت و در رود نیل افکند
مرویست که فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده و اهل کتاب گفته بودند
که فلان روز در رود نیل حیوان بحری بصورت انسانی خورد سال یافت شود و این علت
باب دهن او زایل شود پس دران روز معین که قضا را دران روز بود که مادر موسی موسی را
در دریا انداخته فرعون و زن و دختر و محرمان وی در کنار رود نیل آمده بودند و انتظار
آن می کشیدند که ناگاه آن صندوق در روی آب پیدا شد فرعون ملازمان را امر کرد
تا آن را بگیرند و بیاورند فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان
فرعون لِیَکُونَ لَهُمْ تا باشد باز گردد مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردان ایشان را
که بسبب وی غرق شدند وَحَزَنًا و اندوهی بزرگ مر زنان ایشان را بر دهٔ گیر د لام
بمعنی عاقبت است و غایت یعنی تا عاقبت دشمن و سبب حزن ایشان گردد و غایت او
این باشد که بسبب او غرق شوند و باعث اندوه ایشان شود اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان کَانُوا خَاطِئِینَ بودند خطاکاران
در همه چیز پس از ایشان بدیع نبود که نود کس را بکشتند بجهة موسی و بعد از آن او را
گرفتند بفرزندی و در صدد تربیت او شدند تا بزرگ شد و با ایشان بجای آورد
از آنچه می ترسیدند آورده اند که چون تابوت را بکنار آوردند آسیه که زن فرعون بود

پس وی دید تابوتی دید بقیر اندوده و قفلی بر وی زده چندانکه خواستند که قفل بشکنند
ممکن نبود آسیه گفت بمن دهید چون بوی دادند قفل بگشاد و در نگریست کودکی دید نوری
که نور از میان دو ابروی او می تافت و انگشت در دهن گرفته از آن شیر می مکید حق تعالی
دوستی وی در دل آسیه افکند پس او را نزد فرعون بردند چون دیدند فرعون و حاضران
او را محبت او در دل ایشان بدید آمد فرعون دغدغه کرد که این مولود چه کونه از قتل رسته
باشد مبادا مولودی که اهل نجوم از آن خبر داده اند این بوده باشد زن گفت که من از منجمان
شنیدم که در فلان شب از آنچه بر فرعون ترسیدم گذشته خاطر جمع شده است دست از این
طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بواسطه او علاج کنیم پس قدری از آب دهن او بر موضع
برص دختر مالیدند فی الحال زایل گشت و شفا یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ گفت
زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و خیار نسوان
و منعم بر اهل ایمان و در عین المعانی آورده که او عمه موسی بود و بر هر تقدیر چون دغدغه
موسی را دریافت و اندیشه قتل او از و بدانست گفت بفرعون قُرَّتُ عَيْنٍ لِي روشنی
چشمست مرا وَلَكَ و مر ترا که بسبب او فرزند تو شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را
لفظ جمع برای تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که نفع رساند ما را چه امارات یمن
و برکت بر وظاهر است که آن درخشیدن نور است میان هر دو چشم او و شیر خوردن خود
و به شدن برص دختر از آب دهن او أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا بفرزندی چه
اهلیت آن دارد که فرزند ملوک باشد فرعون بعد از استماع این قول وی را بآسیه بخشید
و آسیه بتربیت او مشغول شد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه اهل فرعون که التقاط موسی
کرده بودند نمی دانستند که ایشان بر خطا اند و هلاک ایشان بر دست او باشد در حدیث آمده که
چون آسیه گفت قرة عين لي ولك فرعون گفت قرة عين لك لا لي یعنی قرة
العین تست نه من او را بتو بخشیدم و اگر میگفت قرة العین من باشد همچنانکه از تست خدای
تعالی او را ایمان هدایت می کرد همچنانکه آسیه را هدایت نمود و مرویست که چون آسیه بتربیت
موسی علیه السلام مشرف شد او را گفتند که چه نام می نهی گفت موسی و بلغت ایشان مو آبست
و سا درخت چون او را در میان آب و درخت یافته بودند او را باین نام نهادند وَأَصْبَحَ
فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ و گشت دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن
صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار شده و بعد از آنکه شفقت مادری و مهربانی
آسیه را شنید دل او فارغ گشت از اندوه و خوف بجهة آنکه شنید که فرعون او را

بفرزندی برداشته و چون مادر موسی موسی را بدریا انداخت شیطان او را گفت که این
چه کار بود که کردی اگر فرعون فرزند ترا می کشت هرآینه بر صبر آن مزد و ثواب میداشتی
اکنون که او را در دریا انداختی و هلاک کردی مستحق عقوبت شدی حق تعالی با و لطف کرده این
اندوه که بسبب وسوسه شیطان بود از دل او برداشت و شیخ حسن گفته که مراد فراغت
او بود از الهام و وحی یعنی او را فراموش کردانیده و بی تاب شد إِنْ كَادَتْ
بدرستی که نزدیک بود که از فرط اضطراب و باز از غایت شادی بفرزند گرفتن فرعون
او را لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند امر موسی را و گوید که این فرزند منست مقاتل گفته که چون
مادر موسی تابوت را دید که در روی دریا بالا میرود و بزیر می آید صبرش نماند خواست
که جزع آشکارا کند لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر
دل او یعنی تسلیم و محکم کردیم دل او را بتوفیق و صبر و ثبات لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
تا باشد او از باور دارندگان وعده ما هرآینه ظاهر کردانید سر سپر خود را وَقَالَتْ
لِأُخْتِهِ گفت مادر موسی مر خواهر موسی را که مریم نام داشت و اصح آنست که نام او کلثوم
بود و شوهرش غالب بن یوشا گفتند و بر هر تقدیر مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ بر پی
برادر برو و از و خبر گیر کلثوم بدرگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر
خود را عَنْ جُنُبٍ از دور که در کنار آسیه است وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمی
دانستند که او خواهر ویست و بر پی آمده وَحَرَّمْنَا و حرام کردانیدیم ما عَلَيْهِ
الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دهندگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر آورده اند که موسی
هشت شبانه روز شیر کسی نگرفت و آسیه و قوم او از آن مضطرب شدند اما موسی
انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون می آمد و میخورد چون کلثوم دانست
که آسیه از برای دایه بغایت مضطربست پیش رفته فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ
آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه واده که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرد
این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیک خواهان باشند
در شیر دادن و تربیت او تقصیر نکنند گفتند برو و او را بیاور کلثوم رفت و مادر را
بیاورد و دران حال موسی در کنار فرعون بود و گریه می کرد فرعون او را بانواع بازی تسلی
میداد و هر چند دایها می آمدند موسی روی از ایشان می گردانید و شیر ایشان را نمی
گرفت و چون او را در کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام وی رفت بوی متوجه شد و پستانش را
فرا گرفت فرعون گفت تو کیستی که این طفل به پستان تو میل کرد گفت زنی ام خوشبوی

بفرزندی

و پاکیزه خوی و پسندیده تن و شیر من بغایت شیرین و پاک می باشد و بجهة این هیچ طفل را نزد
من نیارند مگر که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او را مقرر کردند و موسی را بدو
سپردند و گفت او را بخانه خود ببر و هفته یکروز نزد ما بیار مادر موسی او را برگرفت شادان
و خوشدل روی بخانه خود نهاد و در روایتی آمده در همان روزی که مادر موسی موسی را
در دریا انداخته بود و حق تعالی او را باوی رد کرد و سر انا رادوه الیک راست شد چنانکه
فرمود فرددناه پس باز گردانیدیم موسی را الی امه بسوی مادر او کی
تقر عینها تا روشن شود چشم او بفرزند و لا تحزن و اندوهناک نشود بفراق
او و لتعلم و تا بداند بمشاهده و معاینه ان وعد الله حق آنکه وعده خدا راست
و درستست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان یا اکثر آدمیان لا یعلمون
نمی دانستند که وعده الهی در هر چه دهد حق باشد پس موسی در دامن مادر تربیت
می یافت تا که از شیر مستغنی شد و از آنجا ترقی نموده مرتبه بمرتبه بحد کمال قوت که نهایت
شبابست رسید و لما بلغ و آن هنگام که رسید موسی اشده بغایت قوت کمال خود
که سی سالگیست و بروایت ابن عباس و مجاهد و قتاده تا چهل سالگی و استوی
و راست قد او و عقل او یعنی نهایت نشو و نما و غایت زیرکی رسید و گویند اشده
سی سالگی است و استوی چهل سالگی یعنی چون از سی بچهل رسید که منتهی نشو و نماست
و محل کمال عقل اتیناه حکما و علما نبوت و دانش در دین و یا علم حکما و علما با و
عطا فرمودیم تا آنکه قبل از پیغمبری بر طریق ایشان سلوک مینمود و قول و فعل او بر وجه صواب
بود نه بر طریق جهل و خطا و کذلک و مانند آنکه موسی و مادر او بجای آوردیم از لطف
و کرم و احسان نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را و دخل المدینة
و در آمد موسی بشهر مصر علی حین غفلة بر هنگام غفلتی که واقع شده بود
من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که دران وقت هر کس بمهم خود مشغول
بودند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که آن روز عید ایشان بود که ایشان بلهو و بازی
مشغول بودند و از سدی روایتست که چون موسی بزرگ شد هم چنان جامههای فاخر
پوشیدی و بر اسبان خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون خواندندی یکروز فرعون
سوار شده بود و موسی غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجاست گفتند در فلان موضع
رفته موسی سوار شده از عقب او روان شد و بوقت قیلوله بدین ده رسید و در آنجا رفت
شهر خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفته که چون موسی بوقت خوردی

طبانچه

طبانچه بر روی فرعون زد گفت این آن کودکست که من در طلب او بسیار کودک بکشتم خواست تا او را
بکشد آسیه گفت کودکست او و نادان چه می داند که چه می کند گفت نه چنین است بلکه این کار
دانسته از وی صادر شده آسیه گفت اگر خواهی که این صورت بر تو ظاهر شود بفرما تا طبقی یاقوت
و طبقی آتش بیاورند اگر با آتش دست دراز کند نادانست و گرفتنی برو نیست و اگر بیاقوت
دست دراز کند دانسته این کار کرده چون طبق یاقوت و آتش حاضر کردند موسی خواست
که دست بیاقوت دراز کند جبرئیل دست او را با آتش رسانید و پاره آتش برداشته در دهن
نهاد دهنش و زبانش بسوخت و گرهی بر زبانش پیدا شد و بجهة این نیک سخن نتوانست
کرد فرعون با وجود این از و متوهم بود بفرمود تا او را از شهر بیرون بردند و او در حوالی
شهر نشو و نما می نمود تا بزرگ شد و روزی در شهر در آمد که مردم غافل از و بودند
و او را فراموش کرده فوجد فیها پس یافت دران شهر رجلین یقتتلان دو مرد
که منازعت می نمودند با هم دیگر هذا من شیعته این یکی از پیروان موسی بود
یعنی بنی اسرائیل و هذا من عدوه و آن دیگر از دشمنان او یعنی از قبطی که نانوا
خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن می کرد چون موسی آنجا رسید
فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذی من شیعته آن کس که از پیروان
او بود علی الذی من عدوه بر آن کس که دشمن او بود یعنی قبطی اعانت نمود و یاری
طلبید از موسی بر آنکه دفع ظلم قبطی کند از ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلم روایت
کرده که فرمود که باید نامی شما را خوش حال کند من گفتم که آن چه نام است فرمود که آن سامی
نامی اسم شیعه است نه شنیده که حق تعالی میگوید فاستغاثه الذی من شیعته
از سعید بن جبیر روایتست که چون موسی بزرگ شد بنی اسرائیل برو جمع شدند و
در حمایت او می بودند کسی بجهة او نتوانستی که با بنی اسرائیل در مقام تعرض در آید زیرا
که او قوتی تمام داشت و پسر خوانده فرعون بود روزی در غایبانه خباز فرعون بنی اسرائیل را
گرفته بود موسی در گذر آمد و بنی اسرائیل او را استغاثه نمود موسی او را گفت دست
از و بدار گفت میخواهم که هیزم بمطبخ پدرت برد موسی بر سبیل مدافعه دست بر
آورد فوکزه موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را
موسی تسمیه قتل بقضی از قبیل تسمیه مسبب است باسم سبب و حقیقت معنی آنست
که موسی مشت بر آورد و حق تعالی حکم بموت او کرد و بمرد و چون کشته شد قال گفت موسی
هذا این کار که تزئین قتل او بود ترک ندب و تقویت آن چیزی که مستحق آن می شدم

از ثواب که مُشت نزدن بود مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از کردار شیطان بود یعنی بسبب شیطان که تهیج غضب من شد این عمل که ترک اولی بود از من صادر شد و یا این نزاع و خصومت که بسبب وی بود که مقتول شد از عمل شیطان بوسوسه او بود اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ بدرستی که شیطان دشمنیست گمراه کننده که هویداست دشمنی او بعد از ان بر سبیل انقطاع و رجوع بحق تعالی اقتدا با آدم ع کرده در گفتار رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود که به قتل قبطی نفس خود را در معرض خطاب و عتاب فرعون انداختم و یا آنکه حق تعالی مرا اعلام کرده بود که او مستحق کشتن است بجهة کفر و عناد لیکن بر سبیل ندبیت او بتاخیر قتل او امر کرده بود وی بجهة مبالغه در نصرت شیعهٔ خود در قتل قبطی تعجیل کرده ندب نموده از ثوابی که مترتب می شد بندب محروم شد و گفت بر خود ستم کردم بنقص ثواب فَاغْفِرْ لِي پس بپامرز مرا از فرعونیان مخفی دار تا از شر ایشان ایمن شوم چه غفران در لغت بمعنی پوشش است و مغفر کلاه خود است که تمام سر را فرا می گیرد و می پوشد ازین ماخوذ است و یا مراد از ثواب که لازم غفران است فایز گردان و محروم مگردان که فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید حق تعالی او را یعنی از شر فرعونیانش نگاه داشت و یا ثواب کرامت بسبب انقطاع بوی ارزانی داشت اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که حق تعالی آمرزنده است بندگان را الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان در عیون الرضا باسانید معتبره از علی جهم روایت کرده که در مجلس مامون حاضر بودم و امام رضا ع نزد وی بود و مامون گفت یا ابن رسول الله میگوئی انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر چه میگوئی در قول حق تعالی که فرمود فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشيطان انه مراد آنست که چون موسی در مدینه از مداین فرعون در آمد در وقت غفلت که میان مغرب و عشا بود دو مرد را دید که باهم قتال و جدال می کردند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه فرعون پس موسی بحکم خدا بر فرعونی مشتی زد و او بمرد و آنکه گفت که این قتال و جدال که میان این دو مرد بود از کردار شیطان بود نه آنچه موسی کرد بر قبطی از ذکر و قتل او مامون گفت پس چیست معنی قول موسی که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له فرمود مراد موسی ازین آن بود که من وضع کردم نفس خود را غیر موضع آن بجهة داخل شدن درین شهر پس بپوشان مرا از دشمنان خود تا بر من ظفر نیابند و مرا بقتل نرسانند پس خدای او را مستور ساخت از ایشان و بعد از ان قَالَ گفت موسی رَبِّ ای پروردگار من بِمَا

انعمت

اَنْعَمْتَ عَلَيَّ بسبب آنچه انعام کردی بر من از کمال قوت که این مرد را بیک مشت زدن کشتم و از صرف اعدا از من فَلَنْ اَكُونَ پس هرگز نباشم ظَهِيرًا معاون و هم پشت و مددکار لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را بلکه مجاهده کنم در راه تو باین قوت تا آنکه راضی شوی از من در مجمع آورده که شخصی بعطای بن رباح خراسانی گفت که برادر من برای فلانی قلم زنی می کند و زیاده از دخل و خرج او چیزی نمی نویسد و اگر اجرت او نمی گیرد عیال او بشدت فقر و فاقه گرفتار می شوند گفت آیا نه شنیده قول آن مرد صالح را یعنی موسی علیه السلم که رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین و در آثار آمده که فردای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند منادی از قبل رب العزت ندا کند که کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان پس همه کس را جمع کنند آن کس که از برای اهل ظلم قلم تراشیده باشد یا دواتی را سیاهی کرده باشد همه را در تابوت آهنین کرده جمع سازند و بدوزخ اندازند آورده اند که یکی از صلحا در دیوان رفت برای شفاعت تا دفع ظلم کند از مظلومی صاحب دیوان گفت شنیده ام که قلم را نیکو می تراشی قلمی بتراش تا آن بنویسم که بران مظلوم تعدی نکنند قلمی نیکو برای وی بتراشید صاحب دیوان برداشت و نوشت که بنا و جب که چیزی از فلان نطلبند و کسانی که او را گرفته اند باز آیند چون قلم از دست بنهاد آن مرد صالح قلم را برداشت و سرش را بشکست گفت چرا چنین کردی فرمود ترسیدم که تو چیزی بدین قلم بر کسی نویسی بظلم و من از ان کس باشم که یاری داده باشم ترا بظلم القصه چون موسی قبطی را کشت فَاَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ پس بامداد کرد در آن شهر می گشت خَائِفًا در حالتی که ترسان و هراسان بود يَتَرَقَّبُ و انتظار می برد که دمبدم کسی او را طلبد و قصاص جوید فَاِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آن کس که طلب یاری میکرد از و بِالْاَمْسِ دیروز یعنی آن سبطی يَسْتَصْرِخُهُ باز طلب فریادرسی می کرد از و و از و استغاثه می طلبید بر دفع ظلم قبطی دیگر موسی از حادثه دیروز دل تنگ و خایف بود رو بوی آورده قَالَ لَهُ مُوسَى گفت او را موسی اِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ هر آینه گمراه و نومیدی از مطلوب مُبِينٌ پیدا و هویداست گمراهی تو و انحراف از صواب که دیروز آن چنان مخاصمت کردی باز امروز با این مرد در مقام منازعه در آمده و فتنه انگیزی میکنی و در راه تحمل و حسن و خلق قدم نمی زنی و ترک درشتی و درشت خویی نمی کنی پس مراد غوایت او بود در اخلاق نه در دین و یا آنکه مراد وی آن بود که هر که با آل فرعون مخاصمت نماید با وجود کثرت و استیلای ایشان پس البته خایف خواهد بود و از حصول مطلوب او از ایشان و عدم ملی نماینده

از آنچه مقصود اوست از ایشان فلما ان اراد پس آن هنگام که موسی خواست ان یبطش
بالذی هو عدو لهما آنکه بگیرد آن کس که دشمن ذات موسی و بنی اسرائیل را و شر
او را از سبطی دفع کند گمان برد که بر سر او میرود تا او را بکشد یا بزند قال یا موسی
گفت ای موسی اترید آیا میخواهی ان تقتلنی آنکه بکشی مرا کما قتلت نفسا
بالامس هم چنانکه بکشتی نفسی را دیروز ان ترید نمی خواهی ازین فعل الا ان
تکون مگر آنکه باشی جبارا گردن کش نا مهربان که در خون ریزی عاقبت بینی نکنی
فی الارض در زمین مصر و ما ترید ان تکون من المصلحین و نمی خواهی
آنکه باشی از مصلحان بر وجه احسن موسی این سخن را شنید دست کوتاه کرد و چون قبطی
دید که موسی انکار سبطی نکرد دانست که قاتل خباز را او کشته خبر بفرعون رسانید
فرعون با ارکان دولت مشاورت کرد و همه بر قتل موسی قرار گرفت و خرقیل که مومن
آل فرعون بود و ابن عم او ازین حال آگاه شده متوجه موسی شد کما قال وجاء رجل
و آمد مردی یعنی خرقیل من اقصی المدینة از دورتر جای شهر یعنی از بارگاه
فرعون که بر یک کنار شهر بود یسعی شتاب می کرد تا زود بموسی رسد و خبر بموسی
رساند و چون نزدیک موسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملا بدرستی
که اشراف قوم که مقربان درگاه فرعونند یأتمرون بک مشاورت می کنند باهم
بسبب تو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین
شهر انی لک بدرستی که من ترا من الناصحین از نیکو خواهان و مهربانانم موسی
چون این سخن از خرقیل این سخن شنید فخرج پس بیرون آمد در همان دم بی زاد و توشه
و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا ترسان بر نفس خود یترقب و انتظار میبرد
که کسی از پی او بیاید و او را بگیرد قال رب گفت ای پروردگار من نجنی نجات ده
مرا و برهان من القوم الظالمین از گروه ستم کاران یعنی فرعون و کسان او و مرا در
حفظ خود نگاه دار تا از ایشان ضرری بمن نرسد در موضع آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی
حکم الهی چنانست که بمدین روی پس او را بر سر راه آورد و لما توجه و چون
متوجه شد و روی آورد تلقاء مدین بسوی مدین و این مدینه بود که باسم بنا کننده
آن مدین برادر ابراهیم خلیل بوده و شعیب ع آنجا بود و آن ولایت در تصرف فرعون نبود
و از مصر تا آنجا هشت روز راه بود و موسی چون راه نمی دانست بر وجه توکل و حسن ظن
بخدای خود قال عسی ربی گفت شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا

براه

براه راست تا بمدین مرویست که موسی علیه السلم در اثنای راه بر سر سه راه رسید وسط آن را
اختیار کرد سواء السبیل عبارت ازینست زیرا که بمعنی وسط طریق و معظم آنست و چون
جویندگان وی بانجا رسیدند براه دیگر روانه شدند و او را در نیافتند و موسی هشت
شبانه روز میرفت و جز گیاه صحرا خوردنی نداشت ابن جبیر گفته که موسی پای برهنه
بود و بمدین نرسید تا که زیر قدم او مجروح شد و چون توکل کرده میرفت حق تعالی
فرشته فرستاد بر اسبی نشسته و نیزه بر دست گرفته میرفت گفت ای موسی کجا میروی
جواب داد که بمدین گفت راه دانی گفت نه گفت من راه برو بدرقه تو باشم پس موسی
با وی میرفت تا بآب مدین رسید و لما ورد و چون وارد شد و آمد ماء مدین
بکنار آب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر که مواشی را از آن آب دادندی وجد
علیه یافت بر سر آب امة من الناس گروهی بسیار از مردمان مختلف
که آنجا جمع شده بودند و یسقون آب میدادند مواشی خود را و وجد
من دونهم امرأتین و یافت از فرود ایشان یعنی از مکان پایان تر ایشان
دو زن را تذودان که میرانند و باز میدارند گوسفندان خود را از آب تا با رمه
دیگران مخلوط نشوند و بعد از آنکه رمه از آب خوردن سیر شوند رمه خود را آب دهند
موسی از آنجا که شفقت انبیا می باشد پیش ایشان رفت و بطریق تلطف قال گفت
با آن دو زن ما خطبکما چیست حال و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و
اختلاط کردن بار دیگر گوسفندان باز میدارند قالتا گفتند در جواب او لا نسقی
آب نمی دهیم گوسفندان خود را درین چاه حتی یصدر الرعاء تا باز گردانند
شبانان رمهای خود را از فضله که از مواشی آنها مانع باشد بلکه گوسفندان خود دهیم
زیرا که مددکاری نداریم و ابونا شیخ کبیر و پدر ما پیر کهن سال بزرگ
حالت نمی تواند که بیاید و مواشی خود را آب دهد و ما بالضرورة خود می آییم و گوسفندان را
آب میدهیم و آنها دختران شعیب ع بودند و بزرگتر ایشان صفورا نام داشت و
خردتر آن صغیرا و چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزد شبانان آمد گفت
چرا دو عاجزه را انتظار می دهید اول گوسفندان خود را سیراب می کنید می باید
که اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانهای خود باز روند ایشان
بر وجه تهکم گفتند ما ایشان را آب نمی دهیم بیا و این دلو را بکش و ایشان را آب ده موسی
از غیرت و حمیت دین فرا پیش آمد و چون نظر آنها بر میان دو ابروی وی افتاد بترسیدند

و بیکطرف رفته بنظاره بایستادند موسی بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها بکشید با آنکه
هشت شبانه روز طعام نخورده بود و پای او مجروح شده تا گوسفندان ایشان را سیراب
گردانید و گفته اند که بر سر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل کس برگرفتندی او تنها از آنجا
برداشت و چهل کام بینداخت و از آن آب برکشید و در روایت آمده که چون موسی انبوهی
مردمان بر سر چاه بدید گفت با این دو زن که اینجا هیچ چاهی دیگر هست گفتند بلی و لیکن متروک
است و سنگی بزرگ بر سر آن چاه است که چهل کس آن را بر میدارند گفت آن را بمن نمایید
بوی نمودند بیامد و دو دست فرا کرده آن سنگ را از سر چاه برگرفت و بینداخت
و گفت هیچ دلو و ریسمانی همراه دارید گفتند نه گفت هیچ آب دارید گفتند اندکی در این
مشک داریم و آن را از ایشان بستد و در دهن کرده مضمضه کرد و آن را در چاه ریخت
آب بر سر چاه آمد فَسَقَىٰ لَهُمَا پس آب داد برای ایشان و مواشی ایشان را سیراب
کرد تا شکمهای ایشان برآمد و پستانها پر شیر شد ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس بازگشت إِلَى الظِّلِّ
بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ
مرا آن چیزی را که بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی یعنی از خوردنی از
پیش و کم هر چه باشد فَقِيرٌ محتاجم و از قومی ظالم اکثر مفسران گفته اند مراد از این
سوال یکنان جو بود و امام محمد باقر عم فرموده که این را آن وقت گفت که به نیم خرما محتاج
بود و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که بخدا سوگند که موسی از خدا چیزی دیگر
نطلبیده در این دعا مگر نانی که بخورد زیرا که تره زمین میخورد و سبزی آن از پوست
شکم دیده می شد بجهة لاغری و کداختن گوشت اما دختران شعیب در این روز زودتر بخانه
آمدند پدر از سبب آن پرسید ایشان قصه را تماما معروض داشتند شعیب دختر بزرگ
خود را فرمود برو و آن مرد را بیاور تا مزد بدهم فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلم
إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که صفورا بود تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ میرفت بر طریق
شرم داشتن چنانچه ابکاران روند یعنی شرم زده نزد وی آمد روی بسته و گویند
آستین بر روی افکنده بود و گویند در حین آمدن از جاده عدول کرده بر کناره می آمد و
چون از دور موسی را بدید هم آنجا ندا کرده قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ
میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آب دادن تو گوسفندان را
لَنَا برای ما موسی بجهة زیارت شعیب و تقرب آشنائی اجابت فرمود نه برای اجرت خود
چه اجر برابر محل ثوابست و منافی قربت پس متوجه زیارت شعیب شد مرویست که در راه

که میرفتند

که میرفتند باد می آمد و جامه را از بعضی اعضای او بر می داشت موسی فرمود که تو از
عقب من آئی و مرا بسخن دلالت راه می نمای و بروایت دیگر آنست که سنگی می انداز تا
بآن راه که می باید رفت بروم فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن هنگام که آمد موسی نزد شعیب
وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی و باز گفت قصهٔ خود را از مبداء ولادت تا غایت
شعیب دانست که از اهل نبوتست قَالَ لَا تَخَفْ گفت نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت دست
نیست پس بفرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن ابا نمود و فرمود که ما کار آخرت را
بدنیا نمی فروشیم چه آب دادن گوسفندان برای خدا کردم نه برای جزا شعیب فرمود این
طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را
طعام دهیم موسی از استماع این کلام از آن طعام تناول نمود و در اثنای این حال
قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از آن دو زن که صفورا بود که يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر
من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستی که بهترین
کسی که بمزد گیرد الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مزدور توانا امین است این کنایه است از آنکه موسی را
قوت و امانت است از ابن عباس روایتست که شعیب از دختر پرسید که تو قوت و امانت او را
از کجا معلوم کردی صفورا قصهٔ سنگ از چاه برداشتن و کشیدن دلو و صورت مضمضه و امر
کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت و مانند این قوت معجز اثر که از موسی ظاهر شد از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلم صادر شد چنانچه آورده اند که چون امیر المؤمنین عم با لشکر روی بصفین
نهادند در بعضی از منازل فرود آمدند که آب نبود و مردمان و چهارپایان سخت تشنه شدند
و هر چند که آب طلبیدند نیافتند حضرت امیر المؤمنین را ازین قضیه آگاهی دادند سوار شد
و با لشکر پاره راه برفت و بعد از آن از راه عدول کرده بدر دیری رسیدند که در میان
بیابان بود راهبی در آن دیر بود گفت درین حوالی آب هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ
بیش است لشکریان گفتند یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد خود را بآنجا رسانیم پیش از آنکه جان
بالکلیه ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس روی بقبله دعا آورد و مناجات فرمود
پس بموضع اشارت کرد که اینجا را بکنید مردمان بیل و تبر برگرفتند و آن زمین را بکندند
بکندند سنگی بزرگ نمایان شد پس اطراف آنرا از خاک پاک کردند و هر چند خواستند
که آن سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین علی عم فرمود که این سنگ بر سر آبست
جهد کنید در برداشتن آن همه مجتمع شدند و هر چند کوشیدند بجائی نرسید گفتند یا امیر

المؤمنین از تحت قدم ما بیرون نشت حضرت پای از رکاب بگردانید و آستین باز نوردید و دست
مبارک در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و برکند و چند گام بینداخت آبی صاف خنک بیرون
آمد که از برف سردتر و از عسل شیرین تر بود پس همه مردمان و چهارپایان از آنجا آب
خوردند و مشکها را پر آب کردند و راهب از بالای دیر می نگریست پس آن حضرت
باز آن سنگ را بجای خود نهاد و فرمود تا از خاک پر کردند و اثر آن ناپدید کردید راهب
گفت ای مردمان مرا فرود آورید پس آمد و نزدیک امیر المؤمنین ع بایستاد و گفت تو پیغمبر
مرسلی فرمود نه گفت فرشتهٔ مقربی گفت نه ولیکن وصی رسول خدایم محمد بن عبد الله که
خاتم پیغمبرانست راهب دست در دست امیر المؤمنین نهاده و گفت اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انک وصی رسوله و احق
الناس من بعده حضرت امیر المؤمنین ع عهود و شرایط ایمان بدو فرا نمود و فرمود
ترا چه چیز بر اسلام داشت بعد از آنکه بر خلاف ملت اسلام بودی گفت یا امیر المؤمنین
بنای این دیر برای این کرده اند که در کتب سابقه مذکور شده و علماء ما خبر داده اند
که درین حوالی چشمه ایست و سنگی عظیم بر بالای آن و هیچ کس بدان راه نبرد مگر
پیغمبری یا وصی پیغمبری و مردم بسیار بامید این درین دیر نشستند و این کرامت
نیافتند که من یافته ام پس این آیه در دست تو پیدا شد دانستم که آن وصی توی
و بر دست تو اسلام آوردم و بولایت تو معترف شدم امیر المؤمنین ع ازین سخن بگریست
چنانکه محاسن مبارکش از آب دیده تر شد فرمود سپاس مر خدایرا که مرا فراموش نکرد
و در کتب اوایل مرا یاد کرد و اهل اسلام چون این بشنیدند شاد گشتند و راهب با امیر
المؤمنین بشام رفت و در خدمت او جهاد کرد تا بدرجه شهادت رسید و حضرت بر و نماز
گذارد و هر وقت که یاد او کردی بر و رحمت فرستادی و چون از پای آن دیر روانه شدند
و پاره راه برفتند حضرت فرمود کیست از شما که راه بآن چشمه برد همه گفتند ما همه میدانیم
و راه می بریم چون این دیر علامت آنست فرمود بروید و بجویید چندانکه جستند نیافتند
حضرت فرمود آن چشمه پیدا نگردد تا قیام قیامت القصه چون شعیب صفت قوت و امانت
موسی بدید و تفضل آن را از صفورا بشنید و بر شان و مرتبهٔ او اطلاع یافت رشتهٔ محبت را
با موسی اشتداد داده قال گفت با موسی انی ارید بدرستی که من میخواهم ان انکحک
آنکه بنکاح تو در آرم احدی ابنتی هاتین یکی ازین دو دختر خود را هر کدام که خواهی علی
ان تأجرنی بر مصداق آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن تا اجیر من باشی ثمانی حجج

هشت سال

هشت سال و در علین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده و در شریعت ما منسوخ
شده بآیة و آتوا النساء صدقاتهن فان اتممت پس اگر تمام کردی عشرا ده سال فمن
عندک پس از نزدیک تست یعنی بر طریق تفضیل و کرم کاری کرده باشی نه آنکه بر تو واجب و لازم
بوده باشد بلکه هشت سال لازم حال تو باشد فقط و ما ارید و نمی خواهم ان اشق علیک
مشقت و رنج نهم بر تو بالزام تمام ده سال ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله
اگر خواهد خدای من الصالحین از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد
و التزام تمام و آداب صحبت و جمعیت قال ذلک گفت موسی که این عهد بینی و بینک میانه
من و تو قایم است که هیچ خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام ازین دو که مدت هشت و ده است
قضیت بگذارم و بپایان رسانم فلا عدوان پس هیچ تعدی و افزونی جستن نیست ترا علی
بر من همچنانکه زیاده از ده سال بر من مطالبت نخواهی کرد زیاده از هشت سال نیز طلب نکنی والله
علی ما نقول وکیل و خدای بر آنچه می گوییم و شرط می کنیم گواه است و یا بر آنچه گفت و
شنید ما میرود کارساز است یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ این عهد بیرون
آییم و وکیل کسی است که کار خود را باو واگذاشته شود اما استعمال آن می کنند در موضع شاهدین
صفوان روایت کرده که او گفت از ابو عبد الله ع پرسیدم که کدام دختر آن بودند که
گفتند ان ابی یدعوک فرمود آن دختری که موسی ع با آن متزوج شد باز گفتند که
موسی ع هشت سال باتمام رسانید فرمود تمام تر و دورتر آن را که ده سال بود دیگر سوال کردند
که موسی قبل از مضی مدت دخول فرمود بزن خود یا بعد از انقضای آن گفت قبل از انقضای
آن گفتند این چگونه جایز باشد که مردی متزوج شود بزنی قبل از وفا نمودن بشرط نکاح که آن
درین مقام هشت سالست یا ده سال فرمود شعیب میدانست بعلم نبوت که موسی بآن وفا خواهد
نمود القصه شعیب صفورا را بوی عقد بست و موسی قبول شرط مذکور نموده با شعیب گفت چون
مرا شبانی نصب کردی عصای بمن ده تا گوسفندان را بدان برانم و سباع را بآن دفع کنم از
ایشان شعیب دختر را گفت برو در فلان خانه که چند عصا هست یکی را بیاور و بموسی ده دختر شعیب ع
برفت و عصائی از آن خانه برداشت شعیب گفت این عصا را بگذار و دیگری بیاور دختر باز پس
برد و بنهاد و خواست تا دیگری را برگیرد همان عصا بر دست او آمد بیاورد شعیب گفت این همان
است و سه بار این صورت باین طریق واقع شد در نوبت سیم دختر گفت بخدا سوگند که من این را
عمدا بر نمی گیرم اما هر نوبت که می خواهم عصای دیگر بردارم همین عصا بدست من می آید شعیب
گفت این را بموسی ده صورتیست از مکرمه که این عصای آدم علیه السلام بود که از بهشت همراه خود بیرون

آورده بود چون وفات کرد جبرئیل آن را برگرفت و حفظ آن مینمود تا روزی که موسی از شعیب عطائی طلبید
جبرئیل بیامد و این عصا را بشعیب داد که بموسی دهد و در کشف آورده که نزد شعیب عصای انبیا جمع شده
بود در شب موسی را گفت که درین خانه رو و یکی ازان عصاها را بردار موسی در اندرون خانه در آمد
و آن عصا که آدم از بهشت همراه خود آورده بود برداشت چون شعیب مکفوف بود آنرا برداشت
و مس نمود دانست که عصای آدم است گفت این را بنه و یکی دیگر را بردار موسی هفت نوبت
بآن خانه آمد و همین عصا بدست او می آمد شعیب بدانست که شایستهٔ آنست این را باو داد گفت ای موسی
چون بمفرق الطرفین رسی دو راه بدید آید بر دست چپ برو اگرچه بر دست راست گیاه بیشتر است
چون در ان مرغزار گیاه بیشتر است و اما اژدهای عظیم است که مردم را با چهار پای فرو می برد موسی
چون بانجا رسید گوسفندان میل بجانب راست کردند و می دویدند هرچند موسی خواست که باز
گرداند نتوانست پس بالضروره بر اثر ایشان برفت مرغزاری دید گیاه بسیار رسته گوسفندان
بچرا مشغول شدند موسی بجهت آنکه تعب بسیار باو رسیده بود آنجا بخفت و عصا را بزمین
فرو برد و اژدها بیامد و آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری شد و با اژدها در آویخت موسی
از خواب برخواست عصای خون آلوده و اژدها کشته شده شادمان شد و شعیب را بآن خبر
داد شعیب دختر را گفت شوهرت پیغمبر خواهد شد که او را در عصا انشانی باشد چون شعیب
دانست که موسی مرتبهٔ عظیم دارد نزد حق تعالی و ببرکت و یمن قدم و حسن رعایت او درین
گوسفندان بدید خواست که باوی احسانی نماید گفت ای موسی هرچه ازین گوسفندان امسال
ابلق بوجود آید یعنی سیاه و سفید بتو بخشیدم حق تعالی وحی بموسی کرد در خواب که
عصا را بر آب زن که گوسفندان ازان میخورند موسی چنان کرد گوسفندان ازان آب بخوردند
همه نتایج که از ایشان حاصل شد همه ابلق بود شعیب دانست که آن روزی ویست که حق تعالی
بوی داده عبد الله بن سنان روایت کرده که من از ابو عبد الله علیه السلم شنیدم که فرمود عصای
موسی شاخی بود از درخت مورد بهشت که در حینی که متوجه مدین شد جبرئیل آن را بوی داد
و بجهت علامات خارق عادت ازان بظهور رسید در مجمع البیان از پیغمبر صلی الله روایت
کرده که ای مسلمانان عصا بدست گیرید که از سنتهای پیغمبرانست و حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله فرمود که هرکه بجهت سفر از خانه بیرون آید و با او عصائی از درخت
بادام تلخ باشد و در وقت توجه آیهٔ ولما توجه تلقاء مدین تا آخر بقوله علی ما نقول
وکیل بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند از هر دزدی ضرر رساننده و از هر دزدی تعدی
کننده از حد در گذرنده و از هر جانور نیش دارنده تا بمنزل خود رجوع کند و با او هفتاد

واهفت

واهفت فرشته باشد از پس و پیش و او را احاطه نمایند تا بمنزل خود باز گردد و عصا را از دست
بنهد القصه موسی ده سال الشبانی اشتغال نمود فلما قضى موسى الأجل پس آن هنگام که بگذارد
موسی مدت خود را که قضی الاجلین بود و ده سال دیگر بعد ازان نزد شعیب بود و در چهل سالگی
باجازت شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و برادر و خواهر وسار بأهله و ببرد
کسان خود را با مواشی در شب تاریک و راه گم کرد و زنش را وضع حمل رسید و گوسفندان از
برف و باد و دمه متفرق شدند آتش نبود آتش زنه برداشت و چندانکه خواست بر سنگ
زد آتش بیرون نیامد موسی سنگ آتش را بینداخت سنگ آتش بزبان آمد که یا موسی آتش
بجز فرمان خدای بیرون نیاید و هم آتش را امشب فرو نشانند موسی در کار خود حیران
فرو ماند که ناگاه آنس من جانب الطور نارا بدید از جانب کوه آتشی قال لأهله
امكثوا گفت مر کسان خود را درنگ کنید در همین مکان انی بدرستی که من آنست
نارا دیدم آتشی لعلی آتیكم منها بخبر شاید که بیاورم از برای شما ازان
آتش خبری یعنی از نزدیک کسانی که بر سر آتش باشند خبری تحقیق کنم که راه از کدام جانب است
او جذوة من النار یا بیاورم ازان آتش بر سر چوب گرفته لعلكم تصطلون
شاید که شما گرم شوید بدان و جذوه چون سطبر است خواه بر سر آتش باشد و خواه نه یعنی
چوب قوی را از آتش روشن کنم و بیارم تا بآن گرم شوید فلما أتاها پس چون آمد بدان
آتش نودی ندا کرده شد یعنی ندا بموسی رسیده من شاطئ الواد الأيمن
از کنار وادی که از جانب راست موسی بود في البقعة المباركة در جای
برکت داده شده یعنی آن شاطی که در موضعی با یمن و برکت بود من الشجرة آن درخت
تمره یا عوسج یا عناب أن يا موسى آنکه ای موسی إني أنا الله بدرستی که منم خدای
رب العالمين که پروردگار عالمیانم و استماع موسی ندا و کلام را بدون واسطهٔ اعلا
انبیاست و آن ندا دو مضمون داشت یکی انی انا الله رب العالمین و دیگری وأن ألق
عصاك آنکه بیفکن عصای خود را موسی فی الحال عصا را بینداخت ماری شد فلما رآها
پس آن هنگام که دید عصا را بسرعت تمام تهتز حرکت می کرد كأنها جان گوییا
آن ماریست حرکت کننده و در عوان آن را تیره مار گویند ولى برگشت موسی مدبرا
پشت کردنده و بهزیمت رونده از خوف ولم يعقب و بازگشت بآن وادی بلکه از غایة
دهشت رو بجانبی که آمده بود روان شد ندا رسید که يا موسى أقبل ای موسی پیش آی
ولا تخف و مترس ازین جهت إنك بدرستی که تو من الآمنين از امان یافتگان

یعنی از جمیع مخاوف چه پیغمبران مرسل را ترسی و هراسی نیست کما قال لا یخاف لدی المرسلون پس
باین خطاب اطمینان تمام یافته بازآمد و بجرأت تمام دست در دهن مار کرده آن را پیش خود کشید همان
عصا شد باز باو ندا رسید که اسلک یدک درآور دست خود را فی جیبک در گریبان خود
تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده من غیر سوء از غیر بدی یعنی بدون
عیبی و علتی که متنفر باشد چون بیاض برص واضمم الیک وجمع کن بسوی خود جناحک
بال خود را من الرهب از جهة ترس که بتو رسیده بود از مشاهده مار یعنی دستهای خود را
که بسپرده بودی جهة ترسیدن همچنانکه ترسنده فزع کننده می‌کند آن را جمع کن با دخال
آن در زیر بازو یا گریبان که هیچ خوفی در اینجا به پیغمبران نرسد و ابن عباس فرمود که دست خود را
بر سینه نه تا زایل گردد آنچه بتو رسیده از خوف و ترس نزد معاینه حیه و گویند که چون
دست سفید درخشان بیرون آری ترسی دیگر در زیر بغل درآر تا چنان شود که بود و خوف
زایل گردد فذانک پس این هر دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو علامت روشن اند من
ربک از جانب پروردگار تو برسالت تو الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او
انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره
اسلام و سلوک نمایندگان در وادی کفر و عصیان پس مستحق آنند که رسولی با معجزات
نمایان مبعوث شود بایشان و لازم گردد حجة برایشان قال رب گفت موسی ای پروردگار من
انی قتلت منهم نفسا بدرستی که من کشته ام از قبطیان کسی را فاخاف پس
می ترسیم ان یقتلون آنکه بکشند مرا بقصاص او واخی هرون و برادر من هارون
هو افصح منی او فصیح ترست از من لسانا از روی زبان آوری و سخن گذاری فارسله
معی پس بفرست وی را با من ردءا در حالتی که یاری دهنده گار من باشد مراد تسریح حق و تقریر
حجت یصدقنی و راست گوید در دین حق انی اخاف ان یکذبون بدرستی که من می
ترسم آنکه تکذیب کنند مرا فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری ندهد و چون
او فصیح ترست از من با کافران مجادله کند و حجت برایشان لازم گرداند تا تصدیق کنند
مرا بواسطه وی قال گفت خدای تعالی سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی
ترا یعنی قوت ترا بیفزاییم باخیک به برادر تو یعنی او را معین و ناصر تو گردانیم در نبوت و
تبلیغ فرعون ونجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطانا تسلط و غلبتی بر اعدا باظهار معجزات و حجج
و بینات فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بسوی شما باستیلای یعنی مستولی
نشوند و دست نیابند بشما بتغلیب و آخر پس برویید بدل بجانب ایشان بایاتنا با دلایل

قدرت ما که معجزات باهره است انتما ومن اتبعکما الغالبون شما هر دو و هر که پیروی
کند شما را غلبه کنندگانید برایشان شاید که مغلوب کنند شما را چه آیات ما غالبست بر همه چیز
و امداد و اعانت باولیای خود را متوالی و متواتر است و از ابو جعفر عم مرویست که چون موسی
از طور مراجعت فرمود نزد زوجه خود آمد زن او را گفت از کجا می آیی گفت از خداوند آفریدگار
این آتش پس متوجه فرعون شد و بخدا سوگند که گویا می بینم موسی را طویل الباب یعنی دراز
دست و بر وی جبه الهیت از صوف و عصا در کف و میان بسته و نعلین از جلد حمار در پای و بند
نعلین او از لیف خرما پس چون بدر خانه فرعون رسید و اظهار دعوت کرد خبر بفرعون رسانیدند
که جوانی بر در درگاه ایستاده است و دعوی می کند که رسول پروردگار عالمیانم فرعون بر جمعی
که موکل بودند بر شیر و سایر سباع امر کرد که چند شیر در زنجیر کشیده حاضر کنید و داب
او این بود که اگر بر مردی غضب کردی او را نزد شیر انداختی تا او را هلاک کردی پس بحضار
مجلس امر کرد که موسی را از هفت در گذرانیده نزد فرعون آوردند شیران چون او را بدیدند
نزد وی آمدند و دم جنبانیدن آغاز کردند و سر بپای او مالیدند فرعون مر جلسای خود را گفت
که من هرگز مثل این ندیده بودم و چون موسی رو بفرعون کرد او را بشناخت و گفت الم نربک
فینا ولیدا چنانکه در سورة الشعرا گذشت و بعد از آن [illegible] امر کرد تا که او را بگیرند و بجلاد
دهند و بگوید که گردنش بزند جلاد بیامد که موسی را بکشد جبرئیل بیامد و شمشیر از دست او گرفته او را
بکشت و هر کس پیش می آمد او را می کشت تا شش کس را بکشت فرعون چون چنان دید هراسان شد
و گفت دست از و بدارید پس موسی دست از زیر بغل بیرون آورد مانند آفتاب
درخشنده بود گفت این معجزه ایست بر صدق دعوی من و بعد از آن عصا را بینداخت اژدهای
عظیم شد و ایوان او را در دهن گرفت و فرعون از جای برجست و بموسی گفت او را بگیر موسی
چون او را بگرفت عصا شد و فرمود که این نیز معجزه دیگر است فلما جاءهم موسی
بایاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی عم آیتهای ما یعنی معجزهای ما را که در دست آن
موسی عم بود بینات در حالتی که روشن بود و هویدا و منور بود اعجاز آن قالوا گفتند فرعونیان
ما هذا الا سحر مفتری نیست این مکر جادویی بر بافته و ساخته که مثل این دیگری ندیده
و نکرده و هرگز مانند این را ندیده ایم از کسی و یا این سحریست که تعلیم گرفته و بعد از آن بر خدا
بسته و بر وا افترا نموده وما سمعنا و نه شنیده ایم مثل این سحر یعنی این را از کسی نه
شنیده ایم که دیده باشد فی اباءنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سحر را
بجهة این گفتند که در روزگار ایشان ساحران بسیار بودند و یا این دعوت نبوت را از پدران

بهذا

نبود شنیده ایم که گفته باشند فلان پیغمبر خداست و خدا او را فرستاده و این قول ایشان با وجود اشتهار
قصهٔ نوح و صالح و غیر ایشان از پیغمبران که دعوی توحید و خلاص می کردند بجهة آن بود که فترت در
میان واقع شده بود و طول زمان در میان ایشان بدید آمده یا بجهة عدم تصدیق ایشان و بنا
بر این معنی آنست که ما شنیده ایم که تصدیق رسل کرده باشند در آن چیز آورده باشند وَقَالَ
مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ و گفت موسی پروردگار من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی
که آمده که براه نمودن از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزدیک او یعنی میداند که من بر حقم و شما بر باطل
و گمراه وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و داناترست بکسی که باشد مر او را سرانجام
پسندیده درین سرای دنیا یعنی ختم با یمان و یا در آخرت یعنی در نجات از نیران و دخول در جنان
إِنَّهُ بتحقیق که شان و کار آنست که بهیچ وجهی لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران
و از حق بباطل میل کنندگان و از دین برگشتگان بشرف خیر دارین فایز نشوند وَقَالَ
فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف و اکابر مَا عَلِمْتُ ندانسته ام
لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِي جز من و موسی
میگوید که خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانست فَأَوْقِدْ لِي پس بر فروز آتشی را برای من
يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در دنیا استحکامی بود و آن را آورده اند
که اول کسی که پختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت پخته بساز فَاجْعَلْ
لِي پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مرا او را نردبان باشد تا بر بام او روم بجهة
نظاره لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که دیده ورشوم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یعنی ببینم
او را و از و معلوم کنم که موسی در دعوی نبوت و ادعای اله غیر صادق است یا کاذب
وَإِنِّي و بدرستی که من لَأَظُنُّهُ و گمان می برم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان فرعون تصور کرده بود که حق تعالی جسمانیست و در آسمان مکان دارد و ترقی بسوی
او ممکن است و ندانسته بود که مکان آفرین مکان چه کند آسمان گر بر آسمان چه کند
نه مکان ره برو برد نه زمان ٭ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ٭ و یا آنکه فرعون بطریق تلبیس عوام
گفته باشد که آن کس که موسی مردمان را به پرستش او میخواند جاری مجرای منت در
احتیاج و جهة در تفسیر آورده که هامان هفتاد هزار استاد را جمع کرد سوای مزدور و
بطبخ آجر و پختن گچ و تراشیدن چوب و رفع بنا امر کرد و بنائی رفیع و محکم بر آورد
که هیچ کس پیش از ین بدین طریق صرحی نساخته بود و چندان محکم ساخت که عقل
نتوانست کمند فکر فکندن بگوشهٔ بامش و در زاد المسیر آورده که بنا چون با تمام رسید

آمده اند

نظم

فرعون ببالای آن بر آمد و خیالش آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست
آسمان را بر بالای صرح خود همچنانکه بر روی زمین منفعل شد بفرمود تا تیر بر طرف آسمان
انداختند خون آلود باز گردید بجهة امتحان فتنه و تهکم فرعون گفت بکشتم خدای موسی را
حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره کرد یک قطعه آن بلشکرگاه
فرعون فرود آمد و دوازده هزار قبطی کشته گشت و قطعهٔ دیگر در دریا افتاد و پارهٔ دیگر
بجانب مغرب رفت و هیچ کس از استادان و مزدوران زنده نماندند و فرعون با وجود این
متنبه نشد و غرور او بیشتر و جهل و عناد او افزونتر گشت وَاسْتَكْبَرَ و گردن
کشی کرد هُوَ وَجُنُودُهُ او و لشکر او فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و بی
استحقاق و ترفع و تعظیم وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند ایشان که إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ
بسوی ما بازگشت نخواهند کرد و بغرور دنیا فریفته شده آخرت را قبول نکردند فَأَخَذْنَاهُ
پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ پس افکندیم
ایشان را در دریای نیل تا همه در آن غرق شدند همچنانکه بیان آن مشروحا گذشت
فَانْظُرْ پس بنگر بدیدهٔ بصیرت ای محمد كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
سرانجام ستمکاران و از حد درگذشتگان یعنی مشرکان قوم خود را از مثل این واقعه
بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم ایشان را درین جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت یعنی
حکم کردیم ایشان را که ائمهٔ اهل ضلالت اند و یا نام نهادیم ایشان را ائمهٔ اهل ضلال و یا بجهة فرط
عناد و جحود و یا بلجاج ایشان الطاف خود را از ایشان باز داشتیم و ایشان را در وادی خذلان
فرو گذاشتیم تا اهل ضلال بایشان گرویده ایشان را ائمه و مقتدای خود گردانیدند يَدْعُونَ
میخوانند ایشان را إِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول باشد در آتش دوزخ
چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز لَا يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند
شد یعنی ناصری و معاونی عذاب الهی از ایشان بر نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آوردیم
ایشان را یعنی بایشان لاحق و متصل گردانیدیم فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را
یا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت می کنند و یا دوری از رحمت لازم حال ایشان گردانیدیم
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ایشان از زشت رویانند
چنانکه از عبدالله عباس مرویست که رویهای ایشان را سیاه کنند و چشمهای ایشان را کبود
و این علامت دوزخیان است و یا در آن روز مطرودند از رحمت و یا مایوس از مغفرت
که اصلا رایحهٔ رحمت و مغفرت بمشام ایشان نرسد مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ

الأولى از پس آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین از نوح و هود و صالح علیهم السلام و از پس
هلاک قبطیان بصائر در حالتی که حجتهای و برهانهای روشن بود و نور از للناس برای بنی
اسرائیل که دیده دل ایشان بحقایق آن مستبصر می شد و بآن حق را از باطل امتیاز می
کردند و هدی و راه نماینده بود باحکام شرع تا بعمل خود را و رحمة و بخشایش
برای مصدقان و عاملان بآن یعنی بجهة تصدیق و عمل بآن میرسیدند برحمت و نعم
او سبحانه که مثوبات دارینست لعلهم یتذکرون شاید ایشان پند پذیرند
یعنی بر حالتی که شوند که امیدواری بتذکیر و پند گرفتن ایشان توان داشت و یا بجهة اراده
این که پند گیرند بآن از حضرت رسالت پناه صلی الله مرویست که حق تعالی هلاک نکرده
هیچ قومی و امتی را و اهل دهی بعذاب آسمانی از آن زمان که انزال توریت فرمود بر روی
زمین غیر اهل دهی که مسخ شدند بوزینگان نمی بینی که حق تعالی میفرماید ولقد
اتینا موسی الکتاب تا آخر آیه بعد از آن بر سبیل تنبیه و تعجب می فرماید وما کنت
بجانب الغربی و نبودی تو ای محمد بطرف وادی غربی و یا بناحیه طور که در جهت
غربیست و میقات موسی است یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم
الی موسی الامر بسوی موسی وحی را یعنی وقتی که وحی کردیم باو امری را که راه نمودیم
که باو اعلام کنیم از رسالت و اوامر و نواهی و گویند مراد با مر بوصف پیغمبر ماست صلی الله و
تعریف او موسی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان از امر ارسال او
بسوی فرعون و غیر آن از اوامر و نواهی یا وصف تعریف تو باو و یا هلاک کردن آن انقیاد
کس که با موسی بودند مراد دلالت است بر آنکه اخبار آن حضرت ازین قصه از قبیل اخبار
است از مغیبات که شناخته نمی شود مگر بوحی چنانکه میفرماید ولکنا و لیکن ما وحی کردیم
آن قصه را بتو برای آنکه ما انشانا بیافریدیم بعد از موسی قرونا قرنهای که گذشت
و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم شرایع مندرس گشت پس ما ترا برای تجدید این
اخبار فرستادیم و همه علما دانند که خبر دادن ازین چیزها جز بوحی آفریدگار نتواند بود که
فتطاول علیهم العمر پس مطول گردانید برایشان عمر وما کنت ثاویا و نبودی تو اهل
مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین یعنی نزد شعیب و مؤمنان آن وقت که پیوسته
بجهة تعلیم گرفتن تتلوا علیهم بخوان برایشان ایاتنا آیتهای ما را که در قصه موسی و
شعیب نازل شد چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصها
تعلیم کردی ولکنا و لیکن کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر

کننده

کننده ترا ازین قصها وما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ
نادینا وقتی که ندا کردیم موسی را مراد شب طور است که سبحانه تکلم فرمود و او را نزد فرعون
فرستاد به تبلیغ رسالت و تواند بود که مراد زمان بوده باشد که حق تعالی توریت را بموسی
داد بعد از غرق شدن فرعونیان و ابو سعید نقل کرده که مراد باین ندا آن بود که حق تعالی در
طور امت حضرت رسالت صلی الله را ندا فرمود و نوازش نمود و منشاء این آن بود که موسی
علیه السلام گفت الهی در توریت میخواهم که صفت امت حضرت رسالت صلی الله را ببینم
حق تعالی گفت اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب
کرد که یا امت محمد همه اصلاب پدران و ارحام مادران لبیک اللهم لبیک جواب دادند
چون موسی را آواز آنها بشنوانید نخواست که بی تحفه باز گردند فرمود که عطا کردم شما را
پیش از آنکه از من بخواهید و آمیرزیدم شما را پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت
این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت صلی الله و قرآن کریم باین
وجه مژده یافته اند حق لطف کرد و داد بما هرچه بهتر است پس اینجا میفرماید که تو حاضر نبودی
وقتی که امت ترا خواندم و نواختم ولکن و خبر دادم ترا رحمة از جهة آمرزش
بخشش که واقع است بتو من ربک از آفریدگار تو که آن بعث اوست ترا برسالت
و برگزیدن ترا باین معجزه لتنذر قوما ما اتیهم تا بیم کنی گروهی را که نیامده است
برایشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد ایام فترت است که میان
زمان عیسی است و آن حضرت آن مدت پانصد و پنجاه سال و یا میان اسمعیل و حضرت رسالت
بر آنکه دعوت موسی و عیسی مختص بر بنی اسرائیل بود نه آنانی که حوالی ایشان
بودند و بعد از زمان اسمعیل کسی بعرب مبعوث نشده بود پس ترا فرستادیم لعلهم
یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و راه نجات یابند و لولا ان تصیبهم
و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی بما قدمت بسبب آنچه پیش
فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان یعنی بعملهای زشت ایشان که آن شرک و ظلم
است و سایر معصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا
ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام بما آوردی فنتبع
ایاتک پس پیروی کردیم آیتهای ترا و تصدیق تو نمودیم و نکون من المؤمنین
و بودیم از گرویدگان بتو و رسول تو یعنی اگر نه از آن استی که بوقت حلول عذاب حجت آوردندی
که پیغمبری بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب برایشان می فرستادیم پس بجهة قطع

عذر و الزام حجت بر ایشان ترا برایشان برسالت فرستادیم و عذاب را از ایشان تاخیر نمودیم تا هیچ حجتی و عذری
نداشته باشند آورده اند که رهط قریش مکه در باب پیغمبر از احبار یهود مدینه سوال کردند ایشان
بنبوت حضرت اقرار کرده وصف او را از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نموده گفتند
که اگر او پیغمبر است چرا آن معجزاتی که موسی داشت او ندارد آیه آمد فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آن
هنگام که آمد بدیشان یعنی بمشرکان عرب الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا محمد فرستاده بحقیقت از نزد ما قَالُوا
لَوْلَا أُوتِيَ گفتند چرا داده نشد محمد را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده شد بموسی
از معجزات یعنی چرا او را نیز عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات موسی ندادند و این را بر وجه تعنت
و اقتراح می گفتند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر نشدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط
در رای و مذهب بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ بآنچه داده شده بموسی مِنْ قَبْلُ پیش از آیات نه کا .. نر
قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو خداوند سحرند یعنی موسی و هارون تَظَاهَرَا هم پشت
شدند در اظهار خارق عادت یا مشرکان عرب گفتند که دو سحر مطابق و معاون یکدیگرند
یعنی توریت و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ بدرستی
که ما هر یک از این دو سحر یا جمیع پیغمبران و کتب ایشان ناگرویدگانیم و ناباوردارندگان قُلْ
فَأْتُوا بگو یا محمد پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدا که باشد هُوَ
آن کتاب أَهْدَىٰ مِنْهُمَا راه نماینده تر از این دو کتاب که بر من و موسی نازل شده
تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که توریت
و قرآن سحرات و یا موسی و هارون ساحرند فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اگر اجابت نکنند
ترا و کتاب نیاورند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدان جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی می
کنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی چه اگر تابع حجت می بودند
هر آینه می آوردند حجتی و برهانی و کتابی وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ
هَوَاهُ از آنکس که پیروی کند آرزوهای خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمونی و بیانی و
بصیرتی مِنَ اللَّهِ نزدیک خدای مراد از این نفی است یعنی هیچ کس گمراه تر از آن کس نیست
که تابع هوای خود شود بدون راه نماینده دلیلی إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
بدرستی خدای تعالی راه نمی نماید و بمنزله نجات نمی رساند گروه ستمکاران را که تابع هوای
نفس خودند و متوغل در آرزوهای خود یعنی جماعتی که با وجود وضوح دلایل دید بر حقیقت
اسلام بجهت عناد و حجود و استکبار تابع تسویلات منافی و متممیات شیطانی شده اند
حق تعالی نظر لطف و هدایت را از آنها برداشته در بادیه خذلان فرو گذارد و راه توفیق را

ازایشان

ازایشان بسد و ساخته تخلیه ایشان نماید تا بچنگال نکال دنیا و عقبی گرفتار می شوند یعنی آیه آنست
که حق تعالی فردا راه بهشت را با اهل کفر و شرک نماید بعد از آن در صفت قرآن میفرماید وَلَقَدْ
وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ و بتحقیق پیوند دادیم و متصل گردانیدیم برای ایشان سخن را یعنی پیوسته
فرستادیم قرآن را آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی برای تذکیر و تدبر ایشان در او یا باز
پی در پی آوردیم دعوت را و حجت و مواعظ را بمواعید و نصایح بتحیر و قصص را با مثال لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پندپذیر شوند و در او تامل نموده بدو بگروند از
قتاده مرویست که عبدالله بن سلام و تمیم دارمی و جارود عبدی و سلمان فارسی بشرف
اسلام رسیدند حق تعالی آیه فرستاد که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنکه دادیم ایشان را
توریت مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ می گروند و اشهر
آنست که این آیه و آنچه بعد از نیست در شان اهل انجیل نازل شده و ایشان چهل ترسا بودند و
سی و سه با جعفر بن ابی طالب از حبشه بیامدند و هفت از شام از آن جمله جیرا و ابرهه و اشرف
و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم بودند در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله رسیده
ایمان آوردند پس مراد بکتاب انجیل باشد وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ
برایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ایمان آوردیم بآن و دانسته ایم که کلام خداست إِنَّهُ الْحَقُّ
بدرستی که آن درست و راستست که فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد پروردگار ما إِنَّا كُنَّا
بدرستی که ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول یا قبل از تلاوت آن مُسْلِمِينَ گردن نهادگان
بجهت آنکه در کتب متقدم ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آن را شناخته أُولَٰئِكَ آن گروه که اهل
توریت و انجیل اند يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ داده شوند یعنی بدهند مزد ایشان را مَرَّتَيْنِ
دو بار بِمَا صَبَرُوا آنکه صبر کردند بر ایمان بتوریت یا انجیل و بر ایمان بقرآن قبل از نزول یا
قبل از تلاوت و یا صبر کردند در دین خود و یا بر اذیت کفار وَيَدْرَءُونَ و رفع می کنند
بِالْحَسَنَةِ بکلمه نیکو که کلمه توحید است السَّيِّئَةَ کلمه بد را که قایل شدن است بکفر
یا دفع میکنند بطاعات معصیت را و در موضع آورده که بعد از ایمان جماعت مذکوره ترسایان
مدینه و یا یهودان طعنه می کردند بر ایشان و آنها بنرمی جواب می دادند حق تعالی صفت ایشان را
فرمود رفع می کنند بنیکویی گفتار سفیهان را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و آنچه دادیم ایشان را
يُنْفِقُونَ آن را نفقه می کنند در راه ما که وجوه البر است وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون
شنوند سخن بیهوده یعنی دشنام و کنایه منافقان و کافران أَعْرَضُوا عَنْهُ روی بگردانند
از وی وَقَالُوا و گویند مر لغوگویندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست کردارهای ما از حلم و اعراض

وعفو و لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست عملهای شما از سفاهت ولغو و ما راست دین ما و
شماراست دین شما یعنی ما را از اعمال یکدیگر سوال نخواهند کرد بلکه هریک از ما را مجازات خواهند داد
بروفق اسلام سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتیست از ما بر شما یعنی لغو شما را بر لغو خود مقابله نکنیم مراد
آنست که ما در مقابل لغو شما لغوی نمی گوییم بلکه شما را از آن سالم میداریم و گویند مراد سلام وداعست
وترک وتحیت یعنی ترک شما کردیم و شما را واگذاشتیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمی طلبیم
ونمی خواهیم صحبت جاهلان را وارادهٔ صحبت و مجالست با ایشان نمی کنیم و باخلاق ایشان
متخلق نمی شویم چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامیست در دنیا و بدفرجامیست در عقبی و باخلاق
متخلق شدن مستوجب عقاب ونکال در حال و مآل بلکه طالب حکما و علما و حلیمانیم بعد از ان
حق تعالی اعلام می کند پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ است و ادای رسالت نه ایشان را بر ایمان
داشتن و میفرماید که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ قادر نیستی
که راه نمائی بایمان اورا که دوست می داری مراد بهدایت اینجا لطفیست که نزد آن کس اختیار
ایمان کند چون قدرت عقل وتمکین و ازاحهٔ علل و نصب ادلهٔ هادیه که هیچ کس برین قادر نیست
مگر حق تعالی پس بر تو این نوع تکلیفی نباشد وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و لیکن
خدای راه مینماید بایمان بلطف واسباب توفیق هر کرا میخواهد از کسانیکه مستعد و طالب آن
نه اهل عناد و جحود و لجاج که با وجود ظهور حق معاند و مکابره کرده با آن نگروند وَهُوَ أَعْلَمُ
و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی بآنانکه استعداد آن دادند که بشرف ایمان
برسند از طالبان حق وکسانیکه بجهت فرط عناد و جحود و استکبار تفکر در آیات هادیه و حجج
واضحه نمی کنند ایشان را در بادیهٔ خذلان فرو می گذارند و اسباب و توفیق لطف از ایشان
باز میدارند اهل خلاف بر آنند که آیه در شان ابی طالب نازل شده چه رسول صلعم بسیار
طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی و حمزه بود و قضیه بر عکس شد
که ابی طالب ایمان نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنیست بغایت ضعیف
و رکیک که جایز نیست که ارادهٔ آن حضرت مخالف ارادهٔ حضرت عزت باشد همچنانکه جایز
نیست مخالفت اوامر و نواهی او و هرگاه که بزعم مخالفان حق تعالی ارادهٔ ایمان ابوطالب
نکرده باشد و مرید کفر او باشد و ارادهٔ ایمان وحشی داشته و کاره کفر او و پیغمبر بر عکس
این اراده داشته باشد پس غایت خلاف میان خدا و رسول نعوذ بالله من هذه العقیدة
الفاسدة الغاویة دیگر همه اهل البیت اجماع دارند بآنکه ابا طالب بر صفت ایمان متوفی شده
و روایت بسیار از ایشان درین باب وارد شده و روایت بسیار از ایشان درین باب منقولست

ازانجمله باسانید صحیحه از حضرت امام محمد باقر علم الاولین والآخرین مرویست که آن حضرت از
آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر صلی الله فرمود که جبرئیل مرا گفت که شکی نیست که پشتی که حامل آن بود
عبدالله بود و شکمی که ترا بر گرفت و پستانی که ترا شیر داد و کناری که ترا پرورد و کفالت تو نمود
آمنه خاتون بود و آن پستانی که اورا داد حلیمه بود و کناری که اورا کفالت کرد و پرورید ابوطالب
بود و فاطمه بنت اسد بن اضیع بن بنانه بود از امیرالمؤمنین علی علیه السلم روایت کرده اند
که آن حضرت فرمود بخدا سوگند که پدرم و جدم هاشم و عبد مناف هرگز بت نه پرستیدند
بلکه در عبادت آلهی و توجه بقبله در وقت نماز متمسک بودند بدین ابراهیم علی نبینا و علیه السلم
و هم ازو منقولست که آن حضرت در درجهٔ نشسته یکی وی را گفت یا امیرالمؤمنین تو باین مرتبه
و مکانی و پدرت معذبست در آتش حضرت در غضب شده فرمود خدا دهانت بشکناد خاموش
شو بحق آن خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در حق جمیع گناهکاران
روی زمین حق تعالی شفاعت اورا قبول کند آیا پدر در آتش دوزخ باشد و پسر او قسمت کننده
بهشت و دوزخ باشد رفاعه از آبای خود نقل کرده که نقش نگین ابوطالب این بود که
رضیت بالله ربّا و بابن اخی نبیّا و بابنی علیّا وصیّا و باقی احادیث وثیقه و ادلهٔ
واضحه در باب اثبات ایمان ابوطالب و اشعاری که ابوطالب در مدح پیغمبر فرموده که مصرح
است بر ایمان بطرزی در کتاب منهج الصادقین سمت ذکر یافته آورده اند که حارث نزد
حضرت رسالت صلی الله آمد و گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سخن تو راستست و آنچه می
گوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب
مخالفت تمام عربست می ترسم که اگر پیروی تو کنیم عرب مرا از زمین حرم بیرون کنند
و ما را بقبیلهٔ انصار طاقت مفارقت نباشد آیه نازل شد وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى
و گفتند بعضی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت و رشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم بتو
نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین خود یعنی عرب ما را ازین دیار بر بایند و
بیرون کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل تقریر فرمود که أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا جای
ندادیم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی ایمنی که هیچ کس بر ایشان دست ندارد بجهت این وجه
خانه که در آن واقع شده يُجْبَى إِلَيْهِ کشیده می شود بسوی حرم و جمع کرده می شود در آن ثَمَرَاتُ
كُلِّ شَيْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر بلدی و اطعمه و البسه از هر ناحیتی بآنجا آورند.
مراد بکلیه کثرت است از قبیل وادی و روزی داده ایم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِزْقًا
روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما بی منت غیری و هرگاه ما ایشان را با وجود بت پرستی

ایمن و مطمئن و مرفه الحال میداریم اگر ایمان آرند و حرمت توحید را بحرمت بیت صنم نمایند چگونه
ایشان را از نخوت و تخطف در امان نیاریم وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمی‌دانند این را و متفکر و متفطن نمی‌شوند تا بدانند که این روزی از نزد حق تعالی بایشان میرسد
چه اگر میدانستند از غیر او خایف نمی‌بودند بعد از آن بر سبیل تهدید بیان میکند امری باید که
بعکس باشد یعنی سزاوار آنست که از حق تعالی خایف باشند بد آنچه بر آن هستند از کفر و
شرک او میفرماید وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از دهی که حال
ایشان مانند حال شما بود در امن و وسعت عیش مانند دیار عاد و ثمود و قوم لوط و بجهت مغرور شدن
ایشان بآن بَطِرَتْ بسیار شادی می‌کردند و در فرح افراط مینمودند و ناسپاسی میکردند
مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت کثرت نعمت مع امنیت بطر ایشان زیاده شده باغی
و طاغی شدند چنانکه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم و بلاد ایشان را درهم شکستیم
و خراب کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان که خالی از خداوند شده
خراب و ضایع و ویران گشته کفار مکه آن را می‌بینند نزد مرور بر آن وقت تجارت
چه دیار عاد را در احقاف که موضعیست میان یمن و شام و دیار ثمود بوادی قری و دیار قوم لوط
بروم لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ نه نشسته شد از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضی از آن روز آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند
یا باقی نماند کسی که ساکن شود در آن مگر زمانی اندک بجهت شامت معاصی وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
و هستیم ما میراث گیرندگان مساکن بعد از اهالی آن یعنی هیچ کس نماند از ایشان که متصرف دیار ایشان
و سایر متصرفات ایشان غیر از ما چه مائیم که متصف بصفات بقائیم بعد از فنای ایشان وَمَا كَانَ
رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ و نیست پروردگار تو هلاک کننده اهل دیها حَتَّىٰ يَبْعَثَ
تا آنکه برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن و یا وصل آن بلاد یعنی در میان سواد اعظم که مردمان
آن زیرک تر و بافهم ترند رَسُولًا فرستاده را بحکم او سبحانه يَتْلُو عَلَيْهِمْ خواند بر ایشان
آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت بر ایشان و یا اهل زمین را هلاک نکنند تا در ام القری
که مکه معظمه است رسول ما محمد است صلی الله علیه و آله مبعوث سازد که خاتم الانبیاست وَمَا
كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نیستیم ما هلاک کننده و خراب سازنده و مهیا بعقوبت إِلَّا وَ
أَهْلُهَا ظَالِمُونَ مگر در حالتی که اهل آن ستمکار باشند بتکذیب رسولان و انکار حق آیه
دلیلست بر تنزیه حق تعالی از ظلم و چون منشا استکبار و عناد اعتزاز است بنعم فانیه از آن جهت
ذم آن می‌کند که وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه در آرید شما مِنْ شَيْءٍ از چیزی یعنی اسباب دنیوی

فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس برخورداریست از زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش این
سرای که در مدت حیات باعتبار بدان افتخار می‌کنند وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک
خداست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر است در نفس الامر چه لذت خالص است
از کدورت محنت و مشقت و فنا وَأَبْقَىٰ و پاینده تر جهت آنکه ابدیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا پس در نمی‌یابید و فهم نمی‌کنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب
از مجاهد مرویست که سید عالم صلی الله علیه و آله با ابوجهل معارضه کرد در باب دین و از محمد بن کعب
منقولست که امیر المؤمنین علی علیه السلام و حمزه رضی الله عنه با ابوجهل مجادله کردند و سدی گوید که
عمار یاسر با ولید مغیره منازعه کردند در امر دین آیه آمد أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کرده ایم
او را جنت در آخرت و نصرت در دین بجهت جزای طاعت او وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در آن
خلاف نیست که آن حضرت رسالت صلی الله و یا امیر المؤمنین ع و حمزه و یا عمار فَهُوَ لَاقِيهِ
پس او دریابنده این موعودات بلا شبهه بجهت امتناع خلف در وعده او سبحانه و
تعالی كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی است که برخورداری داریم او را مَتَاعَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا از متاع زندگانی دنیا که محبتش آمیخته بمحنت است و دولتش بودی به نکبت
و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال و مخلوط بالام و مکدر از نقص و متاعب
و مستعقب تحریر انقطاع ثُمَّ هُوَ پس آن کس يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز مِنَ
الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان است از برای حساب یا عذاب یا حاضر شده در دوزخ مراد ابو
جهل است یا ولید یعنی البته حال این دو کس مساوی هم باشد که نعم دنیا مشوبست بغموم در
معرض زوال و فنا و نعم آخرت خالص و صافی او دایم و غیر مکدر بنقص و انقضا از ابن عباس
مرویست که حق تعالی خلق دنیا فرمود و اهل آن را بسه صفت گردانید مؤمن و منافق و کافر
پس مؤمن متزود می‌شود از آن و کافر متمتع و منافق متزین وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد
کن روزی را که بخواند کافران را فَيَقُولُ پس گوید بوجه عتاب أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند
شریکان من الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودند که گمان می‌بردند که شریک منند
قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شده باشد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن
خدای یعنی کلمه عذاب که آن آیات وعید است یا کلمه لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ و آنها رؤسای
اهل ضلالتند یا دیوان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه یعنی ضعفا
و اتباع ما آنانند أَغْوَيْنَا کردیم ایشان را أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا استینان
برای بیان آنکه ایشان باختیار خود همچنانکه گمراه بودند و قطع نظر کردند در ادله عقلیه

ونصایح رسولان وکتب منزله که مملو بود بوعد و وعید و مواعید و زجر و صارف ایشان از تفرقه
دایمی ایشان با کمال وبحجز وسوسه وخواندن ما ایشان را بضلالت تابع شدن باختیار خود اکنون
تبرأنا الیک تبرا کردیم بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کردند بر وفق هوای نفس
خود از کفر وطغیان ما کانوا نبودند بحسب واقع ایانا یعبدون که ما را پرستنده باشند
بلکه پرستش هواهای فاسده ورایهای باطله خود کردند و پیروی نفس خود نمودند و
قیل ادعوا وگویند بکافران که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را
که شریک ساختید از بتان و غیر تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند
ایشان را از فرط حیرت و یا بامید نصرت فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را
بجهة عجز از اجابت نصرت وراوا العذاب و ببینند تابعان و متبوعان عذاب را لازم خود
لو انهم اگر آنکه ایشان کانوا یهتدون بودند که راه یافتندی بوجهی از وجوه حیله دفع
عذاب از خود می کردند بسبب ولیکن نتوانند و راه نیابند بآن و یا اگر مهتدی می بودند
بحق آن عذاب را مشاهده نمی کردند و یوم ینادیهم و یاد کن روزی که یاد کنند اهل تکذیب
فیقول پس گوید بر وجه تقریع و توبیخ ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید
فرستادگان را یعنی شما را دعوت کردند فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء و
یومئذ بر خود از هول و هیبت آن روز مشاهده عذاب ندانند که چه گویند فهم لا
یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که جواب گوییم چه هم سایل و مسئول فرومانده باشند
یا از دهشت و حیرت پروای پرستش نکنند و بعد از ذکر حال کفار بیان حال تائبان می کند
فاما من تاب پس آنکه توبه کرد از شرک وآمن وگروید بخدا و رسول وعمل صالحا
وکردار شایسته فعسی ان یکون پس امید هست که باشد من المفلحین از رستگاران
بوقت سوال فرو نمانند ذکر عسی با آنکه مؤمن تایب صالح مجزوم الفلاح و متیقن الفؤاد است بجهة آنست
که تا میان خوف و رجا باشد و بعمل صالح خود مغرور نشود دیگر آنکه عسی از جانب خدای تعالی
در جمیع قرآن بمعنی وجوبست آورده اند که صنادید قریش طعنه میزدند که خدای تعالی چرا
محمد را برای نبوت اختیار کرد باید که چنین منصب عالی ببزرگی از اهل مکه وطایف داده شود
حق تعالی در جواب ایشان فرمود وربک یخلق ما یشاء و پروردگار تو می آفریند آنچه
میخواهد بر وجه مصلحت وحکمت ویختار و برمی گزیند برای رسالت هر کرا میخواهد
ما کان نیست ونشاید لهم الخیرة مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان را
اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار

در قبضه

در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هر کرا مصلحت بیند و حکمت او مقتضای آن باشد رسالت دهد و هر کرا
حکمت تقاضای آن نکند این رتبهٔ ارجمندی ندهد و گویند معنی آنست که اختیار می کند آن
چیزی را که مر ایشان را خیر و صلاح است دران سبحان الله منزه و مبراست خدای از آنکه کسی را
بالای اختیار او اختیار باشد و او را شریکی و منازعی در خلق که اختیاری باشد و جرات
نماید بر او در اختیار کردن او سبحانه اختیار نفرموده وتعالی و بلند مرتبه و برتر است
عما یشرکون از مشارکت با آنچه شرک می آورند یعنی بت پرستان و شریک وی
می گیرند بعد از آن اقامت حجت می فرماید بر صحت اختیار خود بقوله وربک یعلم
و آفریدگار تو می داند ما تکن صدورهم آنچه می پوشد سینهای ایشان یعنی
آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلی الله و کینهٔ مؤمنان وما یعلنون و آنچه آشکارا
می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و چون غیر او عالم بباطن و ظاهر بندگان
نیست پس متفرد خواهد بود در خلق و اختیار و مبرا از شریک و منازع دران پس بجهة تاکید
این معنی میفرماید وهو الله و اوست خدای مستحق عبادت لا اله الا هو هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او له الحمد مر او راست ستایش و ثنا و حمد و مدح فی
الاولی والاخرة درین سرا و دران سرا زیرا که مولی و منعم عاجل و آجل بندگان اوست
نه غیر او ولهذا اهل ایمان همچنانکه در دنیا حامد او یند و شاکر در آخرت هم حامد او خواهند
بود وله الحکم و مر او راست کارگزاری و فرمان روائی والیه ترجعون
و بسوی جزای او بازگردانیده خواهد شد در روز نشور و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد بعد از آن
بیان توحید خود می کند قل بگو ای محمد منکران توحید و قدرت را ارأیتم آیا می بینید و
میدانید این را ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل سرمدا الی یوم
القیامة بر شما شب را پاینده تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را در زیر زمین گرداند و یا در حوالی
افق حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز از خدای بحق که از روی قدرت
یاتیکم بضیاء بیاورد برای شما روشنی را یعنی روز را روشن گرداند که دران بطلب
معیشت مشغول شوید افلا تسمعون آیا پس نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و عبرت
یعنی ازین علامت قدرت متذکر شده بوحدانیت و قدرت او معترف نشدید قل ارأیتم
بگو ای محمد چه می بینید در اینکه ان جعل الله علیکم اگر سازد خدای برای شما النهار
روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیامة تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را در وسط
السماء برآورد و مدار دهد یا بر مدار فوق ارضین او را بحرکت در آورد من اله غیر الله

کیست خدای بجز از خدای بحق که الله است یأتیکم بلیل بیارد برای شما شب را تسکنوا
فیه تا آرام گیرید در شب از تعب اشتغال اعمال استراحت کنید در آن أفلا تبصرون آیا
نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار ومن رحمته و از بخشایش واسعهٔ
او آنست که جعل لکم بیافرید برای شما اللیل والنهار شب و روز را لتسکنوا
فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا و تا بجویید در روز بانواع مکاسب من فضله
از روزی که بفضل خود مقرر فرموده نه باستحقاق سابقه که شما را بوده ولعلکم
تشکرون و تا شاید که شما سپاس داری کنید خدای را بر نعمت روز و شب و در
آخرت چون کلفت و محنت کسب مفقود است پس آنجا شب نخواهد بود تا آسایش با آن
احتیاج افتد ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را
فیقول پس گوید بایشان بر وجه توبیخ أین شرکائی کجا اند انبازان من الذین
کنتم تزعمون آنانکه بودید که گمان می بردید که شریک منند تکرار ذکر پیوند
مشرکان را جهت توبیخ بعد از توبیخ است ونزعنا و بیرون آوردیم من کل امة از هر
گروهی شهیدا گواهی بر کردار و گفتار ایشان یعنی پیغمبران ایشان را حاضر کنیم در محکمهٔ
قیامت تا گواهی دهند بر شرک و ضلالت ایشان فقلنا پس گوییم مر اهل شرک را
هاتوا برهانکم بیارید حجتی و برهانی که داشتید بر شرک و تکذیب فعلموا
پس بدانند آن هنگام أن الحق لله آنکه راست گفتار و یا عبادت و یا توحید و یا حجت
مر خدای راست وضل عنهم و گم گردد از ایشان و نابود و ضایع گردد ما کانوا یفترون
آنچه بودند بر می بافتند از کذب و سایر سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان داشتند
و چون حق تعالی افتتاح این سوره بقصهٔ موسی و فرعون فرمود و ختتام آن را بقصهٔ قارون
کرد که از قوم موسی بود و فرمود که ان قارون کان من قوم موسی بدرستی که
قارون بود از قوم موسی از ثعلبی نقلست که وی عم موسی بوده و نزد جمعی دیگر وی
خواهرزادهٔ وی بود و بروایت عطا از ابن عباس پسر خالهٔ او و این قول از ابی عبدالله
علیه السلم ماثور است و بروایت ابن جریج پسر عم موسی بوده چه پدر قارون صهر بن
قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب و قارون را از
غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی و در قراءت توریت اقرا از جمیع
بنی اسرائیل و یکی از سبعین مختار اوست که ایمان بموسی آورد و در زمان فقر و احتیاج
مردی متواضع و متخلق بود گویند که وی بظاهر ایمان آورده بود و بباطن مانند سامری

کافر

کافر بود حق تعالی خواست که او را ممتحن سازد بانفاق تا کفر او بر عالمیان ظاهر شود پس او را بوسیلهٔ
کثرت مال و جاه امتحان کرد فبغی پس ستم و افزونی جست و تکبر نمود علیهم بر قوم موسی
و خواست که همه در تحت حکم او باشند و بروایت سعید بن مسیب از ابن عباس او عامل
فرعون بود و در زمان او بر بنی اسرائیل تکبر می کردند عطا گفته که بجهت تکبر بر بنی اسرائیل جامهای
یک شبر بلندتر از ایشان می پوشید و منشاء آن کثرت او بود چنانکه میفرماید وآتیناه
و عطا کردیم او را من الکنوز از گنجهای ذخیره نهاده و مالهای فراهم آورده و بر
بالای یکدیگر نهاده ما ان مفاتحه آن چیزی یعنی آن مقداری که کثرت و وفور او بر
وجهی بود پس بدرستی که کلیدهای آن در حین برداشتن لتنوء بالعصبة هر آینه
رنج می آورد بر گروهی بسیار از مردمان اولی القوة که خداوندان توانائی بودند
از عطا منقولست که مراد بعصبه اینجا چهل تن مرد توانا بودند که کلیدهای گنجور او را می
کشیدند و در کشف الاسرار آورده که شصت استر کلید خزانهای او می کشیدند
هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ از اصبعی زیاده نبود و از پوست حیوانات ساخته
تا سبک باشد و از خیثمه نیز مرویست که در انجیل واقع شده که کلیدهای گنج
قارون بر شصت استر نهادندی و هر کجا رفتی با خود ببردی ثعلبی گفته که از مفاتیح ادعیه
مالست و آن چهار هزار هزار چهل انبان بوده پر از طلا و نقره و قول اول اکثر و اشهر است
و بر هر تقدیر میفرماید که یاد کن ای محمد اذ قال له قومه چون گفتند مر او را قوم او یعنی
مؤمنان که با او بودند بطریق نصیحت که ای قارون لا تفرح شادی مکن بمال دنیا
و بآن مغرور مشو و تکبر مورز و ناسپاسی مکن ان الله بدرستی که خدای لا یحب
الفرحین دوست نمی دارد فرح کنندگان را بدنیا بر وجه غرور و ناسپاسی چه آن
مقبوضهٔ حق است و محبت آن و اعتزاز ازان موجب دوری از رحمت و مانع سازگاری کار
آخرت وابتغ و بجوی و بدست آر فیما آتاک الله در آنچه عطا کرده است ازان ترا خدای و
توانگری الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدا و آن را
وسیلهٔ حصول آن جهانی گردان چه مقصود ازان اینست که متوسل شوند بآن رسیدن
بدرجات باقیهٔ آخرت ولا تنس و فراموش مکن نصیبک بهرهٔ خود را من الدنیا
از مال دنیا که آن تحصیل آخرتست بآن و یا نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان که کفنی بیش
نخواهد بود پس ازان براندیش و بمال و منال او غره مشو و یا بآن مقدار مال که ترا کفاف باشد
اکتفا کن و از امیر المؤمنین علی علیه السلم مرویست که فرموده نصیب خود را فراموش مکن از تن

درستی و قوت و جوانی و نشاط و توان گری و بدین آلات طلب آخرت کن و احسن و نیکوئی
نما بندگان خدا را کما احسن الله الیک همچنانکه نیکوی کرده خدا و نعمت فرستاده بسوی
تو و یا شکر و طاعت او را نیکو بجای آر همچنانکه او سبحانه در حق تو نیکوی کرده و لا تبغ
الفساد و مجوی تباه کاری و بیدادگری و تکبر و فعل معاصی فی الارض در زمین ان الله
بدرستی که خدای لا یحب المفسدین دوست نمی دارد فساد کنندگان را که در
دنیا تفاخر و تعاظم کنند و افعال سیئه از ایشان بظهور رسد قارون از استماع این
نصیحت حمیت جاهلیت او استعداد یافته قال گفت در جواب او انما اوتیته جز این
نیست که داده شده ام این حال یعنی این را بمن داده اند علی علم عندی بر حالتی
که در دانشی ام که نزد منست یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان و بجهت آن
مرا تفضیل داده اند و مستحق تفوق شده ام بر ایشان بجاه و مال و یا علم تجارت و
دهقانی و سایر مکاسب و یا بسبب آن اموال نزد من جمع شده و یا دانا بهم بگنجهای یوسف
صدیق و آن را برداشته و گویند مراد علم کیمیاست که موسی بخواهر خود آموخته بود
و او قارون را بآن تعلیم داده و از سعید بن مسیب نقلست که موسی عم علم کیمیا می
دانست ثلث آنرا بیوشع بن نون آموخت و ثلث دیگر را بکالوث بن یوقنا و ثلث
دیگر را بقارون و هر یک در صنعت ناتمام بودند قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث
از ایشان بیاموخت و چون این صنعت با او تمام شد مالی عظیم حاصل کرد بعد از ان
حق تعالی از روی تعجب و توبیخ و اعتزاز و بقوت کثرت مال خود میفرماید اولم یعلم
آیا ندانست قارون یعنی دانسته چه در توریت خوانده بود و از مورخان شنیده ان
الله آنکه خدای قد اهلک بتحقیق که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون
من القرون از اهل روزگارها من هو کسی را او اشد منه سخت تر بود
از قارون قوة از روی توانائی و اکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال
مانند قوم عاد و ثمود و ملخص سخن آنست که چرا قارون بشدت مال و بسطت و کثرت
مغرور شد و حال آنکه میدانست که کسانی را که از روی غنی و قوی تر بودند هلاک کرده ام
و لا یسئل و پرسیده نخواهد عن ذنوبهم المجرمون از گناه خود گناهکاران
یعنی مشرکان چه ایشان را بسیما خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را
سؤال استعلام نخواهند کرد چه حق تعالی بران مطلع است یا سؤال معاینه نخواهد شد زیرا
که بحساب بدوزخ خواهند رفت و نظیر اینست قوله تعالی فیومئذ لا یسئل عن ذنبه

الانس

انس و لا جان اما قوله فوربک لنسئلنهم اجمعین مراد ازین سؤال توبیخ است نه سؤال استعلام
حاصل حق تعالی باین آیه تهدید قارون فرمود باینکه حق تعالی مطلعست بذنوب جمیع مجرمان و احتیاج
ندارد بسؤال کردن و استعلام از ایشان و او قادر است بر معاقبه جمیع اشیا فخرج پس
بیرون آمد قارون از روز شنبه علی قومه بر گروه خود فی زینته در آرایش
خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس
با او هم بدین صفت سوار شده در کشاف آورده که نود هزار کس همه جامهای معصفر
داشتند با وی بر استران برنشسته و مردمان پیش از ان رنگ معصفر ندیده بودند
و در موضع آورده که با وی هزار جاریه بودند و بر استران سفید با زین زرین و جامه ارغوانی
بحلی مذهب با کفشهای سفید و بروایت دیگر جامهای ایشان و اسبان دیبای احمر بود از
جانب راست او سیصد غلام و از جانب چپ او سیصد با جامهای حلی و دیبا چون بدین دبدبه
بمیان قوم در آمد قال الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی
دنیا را و بدان راغب بودند از کفار و منافقان و ضعفای اسلام و نزد مجاهد مؤمن بودند
که بجهت آرزوی صلة خیرات و مبرات و انفاق بر وجه قربت گفتند یا لیت لنا کاشکی بودی
آن قوم
ما را مالی مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شده است بقارون از نعم بجهت تحرض
از حسد انه بدرستی که او لذو حظ عظیم هر آینه خداوند بهره بزرگست از دنیا
و قال الذین اوتوا العلم و گفتند آنانی که داده شده بود نزد دانش باحوال آخرت و یا دانا
ببرکت قناعت و عزت توحید چون یوشع و اصحاب او متمنیان را ویلکم وای بر شما ای
طالبان دنیا ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهتر است از مالهای دنیا لمن امن
مر کسی را که بگرود بخدا و رسول او و عمل صالحا و بکند کرداری ستوده و لا یلقیها
و پیش آورده نشوند این کلمه را که علما گفتند یعنی توفیق داده نشوند بآنکه این در دل و زبان تلقا
نمایند و فرا گیرند الا الصابرون مگر صبر کنندگان را که بر طاعت و از معصیت شکیبا
باشند و بقلیل دنیا از کثیر آن مستغنی آورده اند که موسی بعد از غرق شدن
قبطیان ریاست و ولایت و ذبح و قربان بهارون داد بعد از ان هر کرا قربانی بودی بهارون
دادی تا که او را مذبح نهادی آتشی بیامدی و آنرا بسوختی قارون بر موسی و هارون علی
نبینا و علیهما السلام حسد برد چنانکه روزی بموسی عم گفت که تو رسالت بردی و مذبح و قربان
بهارون دادی و من بر چه منصبی صبر کنم موسی گفت این بر دست من نیست و بخدا تعلق دارد
هر کرا خواهد دهد پس او دایم در صدد ایذای موسی و اتباع او بود و موسی مدارا میفرمود

با او بجهة علامت خویشی و هر روز طغیان او زیاده می شد تا وقتی که حکم زکوة نازل شد بانکه عشر
یا ربع مال بدهند موسی بقارون گفت که حق تعالی زکوة مال بر بندگان واجب کردنیم و زکوة می باید
داد گفت اینکه تو میگوی مبلغی عظیم می شود و من آن را نتوانم داد حق تعالی بموسی وحی فرستاد که ای موسی
اندک و بسیار نخواهد داد اما بطریق الزام حجت با او مسامحت کن موسی گفت من از حد مقرر چیزی
کمتر بستانم پس فرمود که بهزار دینار یکدینار ربع و از هزار درهم یکدرهم و از هزار گوسفند
یک گوسفند گفت درین اندیشه کنم و جواب بگویم و چون حساب کرد گفت این را نیز حساب کردم مبلغی
بر آمد و رخصت راه بر و گرفته با این نیز راضی نشد و جمعی را از بنی اسرائیل طلبید و گفت هر چه موسی
گفت فرمان بردید اکنون میخواهد که مالهای تا را از ما بستاند و ما را درویش سازد رای شما
چیست گفتند مهتر ما ئی صلاح صلاح تست گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا
دیگر کسی سخن او را نشنود بلکه نوعی کنم که کشته شود پس زن فاجره را که در تبسیر نام او را
سبزا می گفتند طلبید و دو همیان زر بوی داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام
حاضر کرده و اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی بمجمع بنی اسرائیل وعظ
میفرمود و بیان اوامر و نواهی مینمود و میگفت هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که قذف
کند بیگناهی را حدش بزنیم و هر که زنا کند و غیر محصن باشد تازیانه بزنیم و اگر محصن
است سنگسار کنیم قارون بپای خواست و گفت یا موسی هم اگر تو باشی گفت آری اگر هم
من باشم گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلان زن فاجره زنا کرده گفت معاذ الله
او را حاضر کنید سبزا بمحفل در آمد موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدائی که
دریا بشکافت و توریت فرو فرستاد که آنچه راستست بگو زن را هیبت الهی دریافت
و با خود اندیشه کرد که اگر دروغ گویم و نسبت زنا بموسی دهم بعقوبت دنیا و آخرت گرفتار
شوم و اگر راست گویم و از گناه گذشته توبه کنم خدای بر من رحمت کند و از سر گناه من در
گذرد و بجهة آنکه پیغمبر او را از تهمت خلاص کرده باشم مرا مثوبات عظیم ارزانی فرماید
پس سر بر آورد و گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوه بمن داده تا در باره تو افترا
کنم و من با وجود گناه کاری و روسیاهی خود چه گونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک
دو همیان زر بمهر قارون است بنی اسرائیل چون مهر قارون بدیدند مکر و هی بر ایشان
ظاهر گشت موسی بگریه در آمد و روی بر خاک نهاد و شکایت قارون بحضرت عزت عرض
نمود و گفت الهی ان کنت رسولك فاغضب لی ای بار خدایا اگر پیغمبر توام برای من بر و
غضب کن جبرئیل نازل گشت و گفت حق تعالی میفرماید که زمین را بفرمان تو کردم با و امر کن آنچه

میخواهی

میخواهی پس موسی روی ببنی اسرائیل کرد و گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون
بودم هر که با قارونست باید که بجای خود قرار گیرد و با وی باشد و هر که با منست از وی
دور شود و همه بنی اسرائیل یکبار کناره گرفتند و از و فرار نمودند الا دو تن که با وی بودند
آنگاه موسی علیه السلم بزمین خطاب کرد یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشان را زمین
پایهای ایشان را تا بکعبین فرو برده و ایشان آغاز تضرع کرده امان خواستند بجای
نرسید دیگر بار گفت یا ارض خذیهم تا بمیان فرو رفتند و ایشان در تضرع افزودند
موسی التفاتی بآن نکرده دیگر بار گفت خذیهم تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه
و زاری بحد نهایت رسانیدن گفتند یا موسی بحق قرابتی که با هم داریم که بر ما رحم کن
موسی بجهة فرط غضب و حدت و شدت خشم از استغاثه ایشان متاثر نشد و باز بزمین
امر کرد که خذیهم همه ایشان را فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی خطاب
کرد که هفتاد بار قارون و یاران او از تو فریاد خواستند و تو بفریاد ایشان نرسیدی و
اصلا رحم نکردی بعزت و جلال من اگر یکنوبت مرا بخواندندی اجابت کردمی القصه
چون قارون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون
بزمین فرو رفت که همه گنوز و امتعه او را تصرف نماید موسی چون این سخن بشنید از
حق تعالی استدعا کرد تا حق تعالی سرا و گنج و خانهای او را نیز بزمین فرو برد کما قال الله تعالی
فخسفنا به پس فرو بردیم قارون را وبداره الارض و سرای او را بزمین صاحب
لباب آورده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود
تا نفخ صور باخر زمین هفتم خواهد رسید فما کان له پس نبود مر قارون را
من فئة هیچ گروهی از یاران وی که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را
در منع عذاب من دون الله بجز از خدای تعالی و ما کان من المنتصرین و نبود
از انتقام کشندگان بر موسی و یا از منع کنندگان از عذاب یعنی نکسی عذاب از
قارون باز داشت و نه خود توانست باز داشتن را از خود و اصبح الذین تمنوا و با مداد
کردند آنانکه آرزو بردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس دیروز یعنی آنها
قبل از خسف بر مال و جاه قارون آرزو می بردند و می گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی
قارون بعد از خسف از آن پشیمان شدند و روی بصلاح آوردند یقولون می گفتند
هر یک با دیگری وی کان الله چه مانند است بصواب و دور از خطا اینکه خدا یبسط
الرزق گشاده می گرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از

بندگان خود بمحض اراده و حکمت وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر هر که میخواهد بمقتضی مشیت
و مصلحت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد بر ما و بما نداد
زخارف و امتعه دنیویه آنچه متمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا هر آینه فرو می بردند ما را بزمین
و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی خدای ما را بزمین فرو می برد وَيْكَأَنَّهُ چه
مینماید این بصواب لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگار نمی یابند ناگرویدگان
یا کافر نعمتان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که خبر آن شنیده و وصف آن
بتو رسیده نَجْعَلُهَا ساخته ایم و مهیا کردنیم آن را لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان
لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا نمی خواهند برتری و تکبر را فِي الْأَرْضِ در زمین بر وجه غلبه
و قهر آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری از روی ستم بر ایشان همچنانکه فرعون و قارون خواستند
وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ و پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت
خدا قیام نمایند از امیر المؤمنین علی علیه السلم مرویست که هر که خواهد که دوال نعلین وی
بهتر از دوال نعلین صاحبش باشد در آیه تلک الدار الآخره الی آخره داخلست مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بخصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید یا طاعتی باخلاص در دنیا فَلَهُ خَيْرٌ
مِنْهَا پس مر او راست ثواب نیکوتر و بهتر از آن خصلت یا معرفت یا طاعت در آخرت
که نعیم ابدی جنانست وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی چون شرک و
تکذیب غیر آن و اقدام نماید بدان فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آن چیزی که بودند در دنیا
که می کردند خلاصه معنی آنست که ثواب حسنه بهتر از آن حسنه خواهد بود و پاداش سیئه مثل
آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه
معظمه و آرزوی مولد در باطن مبارکش پیدا شد جبرئیل عم آمد و گفت ای محمد خدا ترا سلام
میرساند و میگوید اندوهناک مباش بمفارقت از مکه که من ترا بفتح و فیروزی و اکرام
و اعزاز هر چه تمامتر بمکه در آورم و این آیه نازل ساخت که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که آنکه
فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تلاوت و تبلیغ قرآن لَرَادُّكَ هر آینه بازگرداننده
است ترا إِلَىٰ مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و نزد بعضی مراد بمعاد آخرتست یعنی بعد از
عمل بقرآن و تحمل مشقت بر تبلیغ رسالت و ایتان بطاعت ترا بعد از موت بمرجعی رساند
که هیچ بشری مانند آن مرجع نداشته باشد و چون حق تعالی حضرت رسالت صلی الله را
وعده نمود بمعاد و امر فرمود او را باینکه قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بگو ای محمد که پروردگار من داناتر است

مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آورده راست و طریق مستقیم که توحید و قرآنست و بهر چه مستحق
آنست در معاد از ثواب و نصرت و فتح مراد نفس حضرت رسالتست صلی الله وَمَنْ هُوَ
و آن کس که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست و بآنچه مستحق آنند در معاد از عذاب
و اذلال مراد مشرکان مکه اند وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی که تو امید میداشتی هرگز
امید نداشتی أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه القا کرده شود بتو و منزل گردد این
کتاب که قرآنست إِلَّا رَحْمَةً لیکن القای آن کردیم بتو بجهة بخشش و نعمتی مِنْ رَبِّكَ
از آفریدگار تو همچنانکه القای این کتاب کردیم بتو در حالتی که امید نداشتی و در دل تو
نمی گذشت که آنکه بر تو فرود آید هم چنین زود باشد که ترا بازگردانیم بمعاد که فتح و
نصرت مکه است و یا مثوبت عظیم در نشأه اخرویه و چون چنین است فَلَا تَكُونَنَّ
ظَهِيرًا پس مباش هم پشت و یاری دهنده لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را
که مدارا کنی و مداهنه نمائی با ایشان و اجابت ملتمسات ایشان نمائی در قول و فعل شنیع
وَلَا يَصُدُّنَّكَ باید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدای
تعالی و عمل کردن بآن بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ
و بخوان بسوی عبادت و پرستش پروردگار خود و توحید او وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و مباش از جمله شرک آرندگان بمساعدت ایشان و مساهله و مسامحت ایشان ظاهر
خطاب با حضرت اما مراد امتند وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ و مخوان با خدای
بحق خدایان دیگر را لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار پرستش کردن و خواندن
مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ همه چیز فانی و نیست شوند مگر ذات او سبحانه
چه ما عدای او فی ذاته ممکن و هالک و معدوم است و یا آنکه همه عملها باطلست که بجهة وجه الله و قربتا
الی الله باشد و تفسیر ذات بوجه در کلام عرب بسیارست لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان
روای و قضای نافذ در جمیع مخلوقات چه اگر حکم عقلیست بتقدیر اوست در عقول و اگر شرعیست
بانزال ویست برسول وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگردیده شوید بحشر یعنی برای مکافات
حسنات و سیئات بازگردیده خواهید شد و محققان گفته اند که چون موجود حقیقی نیست مگر
حق تعالی پس ما سوای او فانی باشند از روی حقیقت و فرمان و حکم مخصوص باو سوره
العنکبوت تسع و تسعون آیه مکیه ابی بن کعب از سید عالم صلی الله
روایت کرده که هر که سوره عنکبوت قرائت کند حق تعالی او را بعدد هر مؤمن و منافق که بوده است
و است و خواهد بود ده حسنه کرامت فرماید و ابو بصیر از ابو عبدالله عم نقل کرده که آن حضرت

مرا گفت که هرکه سورهٔ عنکبوت و روم قراءت کند در شب بیست و سیم ماه رمضان پس به

تحقیق و بخدا سوگند که او از اهل بهشت باشد و کلمهٔ استثنا نمی گویم یعنی کلمهٔ ان شاء الله

بلکه از روی جزم این حکم می کنم و می ترسم که حق تعالی درین سوگند بر من مواخذه نماید

و بدرستی که این هر دو سوره را نیز نزد حق تعالی شان عظیم و مکان جسیمست و بدانکه

نزدهم

حق تعالی ختم سورة القصص نمود بذکر وعد و وعید افتتاح این سوره کرد بذکر

تکلیف عبید و فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ نزد بعضی الف اشارتست بالله و لام بلطف و میم بمجید یعنی الله منم روی

بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران را

مسلم مدار و در روایت اشهر آنست که الم بمعنی انا الله اعلم است یعنی منم خدای که میدانم

چیزها را و هیچ چیز از اشیا بر من پوشیده و پنهان نیست از قتاده و شعبی مرویست که اول

این سوره در حق جمعی از اهل ایمان نازل شده که از مکه بیرون آمدند تا از آنجا بمدینه هجرت

نمایند مشرکان برین مطلع شدند پس راه بر ایشان گرفتند و بعضی را از ایشان بکشتند

و جمعی دیگر بالضرورة بازگشتند و باز بمکه معاودت نمودند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد

که أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند

أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا بآنکه گویند ایمان آوردیم یعنی بمجرد قول آمنا دست از ایشان بدارند

وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند در نفس و مال

و یا ممتحن نشوند در قصر شهوات و وظایف طاعات و انواع مصایب نفسانی و مالی

تا متمیز شود مؤمن مخلص از منافق و موحد از ملحد و ثابت در دین او و مضطرب در آن تا

برسند بواسطهٔ صبر و شکیبایی بران بعوالی درجات چه مجرد ایمان و اگر چه از سر خلوص

باشد تقاضا نمی کند غیر از خلاصی از خلود در عذاب و در روایت دیگر آمده که در باره

مهجع که مولای ابو عمر بود فرود آمد که در روز بدر بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد

و او اول شهدای بدر بود و مادر و پدر از فوت او جزع و فزع می نمودند و بروایت

ابن جریج در حق عمار یاسر نازل شد که مشرکان در مکه وی را بانواع ضرر و ایذا میرسانیدند

و عذاب می کردند عیاشی باسناد خود از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که عباس نزد امیر المؤمنین

علیه السلام آمد و گفت بیا تا مردمان بر تو بیعت کنند فرمود چه گونه می بینی مردمان را در قبول بیعت

عباس گفت ایشان با تو بیعت خواهند کرد فرمود فاین قول الله عز و جل پس گفتار

حق تعالی که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون

وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنان را

که پیش ازین بودند از مؤمنان یعنی این سوره در همهٔ امم واقع شده و نقد دعوی هر یک را بر محک

بلا آزموده اند پس خلاف آن توقع مدارید و در حدیث آمده که پیش از شما بعضی را

اره بر سر می نهادند و بدو نیم می کردند تا او را از دین بگردانند نتوانستند و بعضی را به

قلابهای آهنین گوشت و پوست و استخوان ایشان بر می کندند تا از دین برگردند بر

نمی گشتند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا پس هر آینه بداند خدای بجهة ابتلا و امتحان

آنانکه راست گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و بداند دروغ گویان را

در دعوی ایمان چه علم خدای ذاتیست و جمیع معلومات ازلا و ابدا نزد او علی السویه است

پس مراد از علم لازم آنست که تمیز است میان حق و باطل یعنی تا متمیز سازد خدا مؤمن را

از کافر و مجازات دهد هر یک را بر وفق اعتقاد و یا معنی آنست که تا علم خدا بوجود مؤمن

و کافر تعلق گیرد و معلومست که خدا معدوم را بعنوان عدم داند تا موجود نشود و بعنوان

وجود نداند أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند

بدیها از کفر و معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیش گیرند از ما و از عذاب ما درگذرند و ما

نتوانیم که ایشان را بر بدی اعمال جزا دهیم و نه اینچنین است که پنداشتند

بلکه البته جزا لا حق ایشان خواهد شد مراد آنست که ایشان بجهة غفلت و قلت فکر در عاقبت

و اصرار بر معاصی مانند کسانی اند که متوقع ایشان باشند که بر عذاب خدا سبقت نمایند

و خدا را عاجز دانند در تعذیب سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد است آن چیزی که حکم

می کنند که آن ظن فوت ایشانست از ما و عدم لحوق عذاب ما بر ایشان مَنْ كَانَ يَرْجُو

هر که باشد امید میدارد لِقَاءَ اللَّهِ رسیدن بثواب خدا سعید ابن جبیر گفته که رجا بمعنی

خوفست یعنی هر که می ترسد از آنکه بترسد بعقاب و جزا و حساب در روز بعث

پس باید که کسب طاعت کند قبل از آمدن اجل فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که مدتی

که خدا مقرر کرده برای رسیدن بثواب خدای لَآتٍ هر آینه آینده است و چون چنین است

پس واجب باشد مبادرت کردن بآن که محقق اجل است و مصدق وجه اوست بر

قربت و رضا باشد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر گفتار عباد را الْعَلِيمُ

دانا بعقاید و افعال ایشان و بعد از ترغیب بندگان در تحقیق رجا بفعل طاعت

ترغیب ایشان می کند در مجاهدهٔ نفس که معظم طاعتست و میگوید وَمَنْ جَاهَدَ

و هر که جهاد کند با هوای نفس خود بصبر بر مشقت و باز ایستادن از شهوت که جهاد

ولقد

اکبر است و یا با کفار که جهاد اصغر است فَاِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهٖ پس جز این نیست که جهاد
می کند برای خود چه ثواب و منفعت آن عاید است با و اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ بدرستی
که خدای بینیاز است عَنِ الْعَالَمِیْنَ از طاعات و مجاهدات عالمیان و محتاج آن نیست
بلکه تکلیف عباد بعبادات و مجاهدات جهة صلاح احوال ایشان و باعث نزول رحمت
واسعه بر ایشان همچنانکه میفرماید وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
وکردند کارهای نیکو لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه عفو کنیم از ایشان سَیِّاٰتِهِمْ
بدیهای ایشان را از کفر و معاصی بجهة ایمان و طاعت بر وجهی که گوییا ایشان هرگز بدی
نکرده اند و بدان راغب نشده وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را یعنی
گرویدگان را اَحْسَنَ الَّذِیْ نیکوتر عملی را کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بودند که میکردند یعنی
توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و بعد از آن باقی اعمال بترتیب الافضل
فالافضل یا پاداش دهیم ایشان را بیشتر و بهتر از اعمال ایشان و یکی را ده و زیاده تا
هفصد چه ایشان محتاجند و من بی نیاز آورده اند که چون سعد ابن ابی وقاص
اسلام آورد مادرش حمنه بنت صفیان بن امیه بن عبد الشمس سوگند خورد که از
آفتاب بسایه نروم و هر چه از آن مایه زندگی باشد تناول نکنم تا بمیرم و مردمان
ترا گویند یا قاتل امه یعنی ای کشنده مادر پس یکروز نه چیزی خورد و نه آب
آشامید و روز دیگر بر همان دستور سعد گفت ای مادر اگر صد جان داشته باشی
و بینم که یک یک از بدن تو مفارقت کند که من ترک دین محمد صلی الله نکنم پس
طعام خوردن و نخوردن تو هر دو نزد من یکسانست و بعد از آن صورت حال بعرض سید
کاینات رسانیدند این آیه نازل شد وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ و امر کردیم آدمی را که
بِوَالِدَیْهِ بمادر و پدرش حُسْنًا نیکوی کردن بفعل که محض نیکوئی باشد و بجهة
فرط حسن که گوییا محض حسن است فی ذاته وَاِنْ جَاهَدَاکَ و اگر کوشش نمایند
والدین و جنگ و جدل کنند با تو لِتُشْرِکَ بِیْ تا شرک آری و انباز گیری بمن
مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ عِلْمٌ آن چیزی که نیست مر ترا بالوهیت آن دانشی تغیر نموده از نفی الوهیت
بنفی علم بآن بجهة اشعار بآنکه آن چیزی که معلوم نباشد صحت آن جایز نیست اتباع
آن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت
آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر
ایشان را که اطاعت مخلوق در معصیت روا نیست اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ بسوی

مجازات منست بازگشت مجازات شما از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار فَاُنَبِّئُکُمْ پس
بیاگاهانم شما را در آنوقت بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه هستید که می کنید یعنی بجزا دادن بر آن
زید ابن حکیم از پدر خود روایت کرده و او از جد خود که گفت از پیغمبر صلی الله پرسیدم
که یا رسول الله با که نیکوئی کنم فرمود امک با مادر خود گفتم بعد از آن فرمود اباک بپدر خود ثم
الاقرب فالاقرب پس از آن نیکوئی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی و انس از پیغمبر
صلی الله روایت کرده که الجنة تحت اقدام الامهات یعنی بهشت در زیر قدمهای
مادرانست در حدیث قدسی آمده که من راض عنه والداه فانا عنه راض هر که پدر و مادر از او
خشنود باشد من از او خشنود باشم و شبهه نیست از آنکه اطاعت در چیزیست که موافق
اوامر الهی باشد نه نواهی پس در ترک امور مفروضه اطاعت ایشان نباید کرد بلکه در
ترک آن از امور مباحه تابع ایشان باید شد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر
آینه در آریم ایشان را فِی الصّٰلِحِیْنَ در زمره ستودگان و شایستگان از
انبیا و اولیا و شهدا و یا داخل سازیم ایشان را در مدخل صالحان که روضات جناتست
بعد از بیان ذکر اخبار مؤمنین در بیان احوال اهل نفاق میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ
و از مردمان مَنْ یَّقُوْلُ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ کسیست که می گوید گرویدیم بخدا فَاِذَا اُوْذِیَ
پس ایذا کرده شود یعنی کفره او را عذاب کنند فِی اللّٰهِ در راه خدا یعنی بسبب
دین او جَعَلَ گرداند یعنی شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمان را
کَعَذَابِ اللّٰهِ مانند عذاب خدای وَلَئِنْ جَآءَ نَصْرٌ مِّنْ رَّبِّکَ و اگر بیارد
یاری و نصرتی از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند
اِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ بدرستی که ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در دین
شریک سازید اَوَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست یعنی هست بِاَعْلَمَ داناتر از همه دانایان
بِمَا فِیْ صُدُوْرِ الْعٰلَمِیْنَ بآنچه در سینهای عالمیان است از صفا و اخلاص و کدورت
و نفاق و کذب و شرک وَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ و هر آینه میداند خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه
گرویده اند بدل بر وجه رسوخ و ثواب وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ و هر آینه منافقان را
و ایشان را در دنیا متمیز خواهند ساخت با بتلا و امتحان در بلاچه محنت و بلیت جوهر مرد
شناخته شود همچنانکه باتش عیار زر و نقره معلوم گردد و بعد از امتیاز مؤمن و کافر
هر یک را فراخور خود جزا و سزا خواهد داد و این آیه تهدید منافقانست و دفع توهم

ایشان باینکه ناجی اند از ضرر بجهة اخفای کفر چه آیه دالّست بر آنکه کافر باطن ایشان ظاهرست
برکسی که مالک خیرات و بجهة این عقوبت عظمی و فضیحت کبری بایشان خواهد رسانید از
ابن عباس مرویست که آیه در شان گروهی آمد که مؤمنان ایشان را بغزا برده بودند چون
صعوبت قتال و شدّت حرب بدیدند مرتد شدند و ایشان آنانند که حق تعالی در شان و در
حق ایشان فرموده وَالَّذِینَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰئِکَةُ ظَالِمِی اَنْفُسِهِمْ الی الایه در لباب
آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف حضرت رسالت و اصحاب را گفتند که از دین محمد برگشته
و بحشر برگردید و طریقهٔ قدم آبا را مگذارید و اگر در اقامت دین آبا گناهی بوده باشد
ما در قیامت بر تقدیر و قوع آن شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق تعالی آیه فرستاد وَقَالَ
الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه بگرویدند لِلَّذِینَ اٰمَنُوا مر آنان را که تصدیق کردند
بخدا و رسول اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران ما باشید
وَلْنَحْمِلْ و باید که ما برداریم خَطَایَاکُمْ گناهان شما را حق تعالی تکذیب قول ایشان نموده فرمود
وَمَا هُمْ بِحَامِلِینَ و نیستند آن کافران بردارندگان مِنْ خَطَایَاهُمْ از گناهان مؤمنان
مِنْ شَیْءٍ از هیچ چیز اِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ بدرستی که ایشان دروغ گویانند در
سخن خود می گویند که ما خطاهای شما را برداریم چه آنچه میگویند مطابق واقع نیست
که هرگز نتوانند و قادر بران نباشند جهة گرانی بار گناهان خود و بار آنانی که ایشان را
گمراه کرده اند چنانکه میفرماید وَلَیَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ و هر آینه برخواهند داشت در
قیامت بار گناهان خود را وَاَثْقَالًا و بارهای گران دیگر را مَعَ اَثْقَالِهِمْ با بارهای
گران خود یعنی وزر و وبال آن را که گمراه ساخته اند بی آنکه از وزر و وبال گمراه شدگان
چیزی کم شود وَلَیُسْئَلُنَّ و هر آینه سؤال کرده خواهند شد متبوعان یَوْمَ الْقِیَامَةِ
روز رستخیز عَمَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که بسبب
آن اضلال حق می کنند از افترا و کذب که بر خدا و رسول می بندند حاصل آنست که اهل
ضلال وزر ضلالت و اضلال را هر دو بردارند بی آنکه از وزر تابعان که اضلال ایشان کرده اند
چیزی کم شود همچنانکه پیغمبر صلی الله فرموده که هر که طریقهٔ در میان مردم نهد که بآن عمل کنند
پس مر او راست وزر و وبال هر که بآن عمل کند تا روز قیامت بی آنکه کم کنند از وزر ای
که مردمان بآن عمل کرده اند چیزی و نیز از آن حضرت مرویست که هر که دعوت کند مردمان را
براه راست مر او را باشد مزد آنان که عمل کرده باشند بآن بی آنکه از مزد ایشان چیزی
کم کنند و هر که بخواند مردمان را بضلالت مر او را باشد مانند گناهان آنانکه عمل کرده

باشند

باشند بآن بی آنکه از وزر ایشان چیزی کم کنند و چون حق تعالی در ما تقدم حال مجاهد صابر را
بیان کرد و حال کسی که برخلاف آنست در عقب آن ذکر قصّهٔ نوح عم نمود و بیان صبر او بر اذیت
قوم و تکذیب ایشان را در مدت متطاوله و فرمود که وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهِ
و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ فِیهِمْ پس درنگ کرد برای دعوت
در راه حق اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال اِلَّا خَمْسِینَ عَامًا مگر پنجاه سال یعنی نهصد
و پنجاه سال دعوت ایشان کرد و بروایت اشهر آنکه در چهل سالگی مبعوث شد بقوم و مدت
نهصد و پنجاه سال خلقان را بخدا دعوت نمود و بعد از طوفان شصت سال بزیست پس سن مبارک
او هزار و پنجاه سال بوده باشد در احقاف آورده که عمر او هزار و چهارصد سال بوده و صاحب عیون
المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال دعوت کرد و نهصد و پنجاه سال بزیست که مردم از تناکح و
تناسل بسیار شدند و ابوجعفر بابویه در کتاب نبوت آورده که نوح عم را دو هزار و پانصد
سال عمر بود چون وقت وفاتش نزدیک شد ملک الموت عم بوقت قبض روح از او
پرسید که یا شیخ الانبیا دنیا را چگونه یافتی گفت مانند خانه که دو در داشته باشد
بیک در در آمدم و از در دیگری بیرون شدم القصه نوح عم در مدت مشهور شب و روز
دعوت میفرمود و اصلا قوم او درین مدت باو نگرویدند و مقرّ نشدند فَاَخَذَهُمُ
الطُّوفَانُ پس فرا گرفت آن قوم را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ در حالتی که ایشان ستم
کار بودند در کفر در گذشتگان از طریق حق که اسلام است فَاَنْجَیْنَاهُ پس رهانیدیم
نوح را وَاَصْحَابَ السَّفِینَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بودند از مؤمنان و هر چه
با وی بودند از انواع جانوران و مرویست که کسانی که با وی گرویده بودند هشتاد کس بودند
و گویند هفتاد و هشت نصفی مرد بودند و نصفی زن و بروایت محمد بن کعب ده کس بودند
پنج زن و پنج مرد و از جمله ایشان سام و حام و یافث بودند از اولاد نوح و زنان ایشان
و بروایت دیگر مرویست که پیغمبر صلی الله فرمود که هشت کس بودند و نوح عم اهل او و سه پسر
وی و سه زن وی وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم کشتی را با وجود اقعه قوم نوح و قصهٔ ایشان
اٰیَةً دلالتی لِلْعَالَمِینَ برای عالمیان تا بران استدلال کنند بر صدق نوح
کفر قوم او و پند گیرند که بآن متیقظ شوند و تفصیل قصّهٔ نوح عم در سورهٔ هود گذشت
وَاِبْرٰهِیمَ و فرستادیم ابراهیم خلیل را عم بسوی قوم او اِذْ قَالَ یاد کن ای محمد چون گفت
ابراهیم لِقَوْمِهِ مر گروه خود را اُعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را بوحدانیت وَاتَّقُوهُ

در بیان ازمان عمر

و بترسید از عذاب ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترس کاری خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
مر شما را از آنچه بر آیند از دین و آیین إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید خیر را
از شر و نفع را از ضر یعنی تمیز می توانید کرد خیر و شر را یا اگر هستید که نظر کنید در امور
بنظر بعلم و درایت بنظر جهل و عمایت پس خواهید دانست که این بهتر است مر شما را از
کیش خودتان إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای
أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ و بر می بافید إِفْكًا دروغ در تسمیه آنها با آلهه خود
و ادعای شفاعت ایشان إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنان را که پرستش می
کنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند و قدرت ندارند
لَكُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادن و خدای می باید که رازق بندگان باشد
و چون میدانید که آنها روزی بشما نمی توانند رسانید فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ
اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را که او تواناست بروزی دادن بندگان وَاعْبُدُوهُ
و بپرستید او را به یگانگی وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گویید مر او را که شکر قید نعمت
عاجله است و صید نعمت اجله إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی جزای او بازگردانیده خواهید شد
پس مستعد جزای او شوید بعبادت و شکرگذاری وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید
مرا در رسالت فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ پس بتحقیق که تکذیب کردند رسولان خود را گروهها مِنْ
قَبْلِكُمْ که پیش از شما بودند ما در پس و صالح و از تکذیب مر آن پیغمبران را ضرری نرسید
بلکه آن ضرر بخود شان راجع شد هم در دنیا و هم در عقبا پس از تکذیب شما نیز ضرری
نخواهد رسید مگر بشما وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
مگر پیغام رسانیدن آشکارا که مزیل شک باشد و مبین طریق حق و من این پیغام رسانیدم
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و حفص با خوانده بصیغه غیبت یعنی آیا ندیدند امتانی که پیش از
شما بودند و تکذیب بعث نمودند كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ چگونه نخست پیدای
کند خدا آفریدگان را از ماده و غیر ماده و از نیست که هست می سازد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس
باز گرداند ایشان را بحیات بعد از موت همچنانکه اول بار إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ابدا
و اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست زیرا که فعل آن محتاج بهیچ چیز نیست و قادر
مطلق است و دیگر هر که قادر باشد بر ابدا بدون ماده هر آینه اقدر خواهد بود بر اعاده
و گفتیم ابراهیم که قُلْ سِيرُوا بگو بقوم خود که سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا
پس بنگرید از راه تفکر و استدلال كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ چگونه بوده است آفریدن خدای خلقان را

برا اختلاف

بر اختلاف اشکال و احوال ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ پس خدای بدید آورد و ظاهر
سازد آفریدن دیگر را بعد از آفریدن اول که آن ابداست چه ابدا و اعاده در آفریننده
از حیثیت آنکه هر یک اختراعست و اخراج از عدم پس هرگاه دیدید و دانستید که خالق
همه در ابتدا الله است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی از ابدا
و اعاده و سایر امور ممکنه قَدِيرٌ تواناست چه ذات او نسبت بجمیع ممکنات علی التسویه
است پس چون در نشأه اول قادر است بر نشأه آخر عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب
می کند هر کرا میخواهد بر وجه عدل وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و می بخشد هر کرا میخواهد به بخشش
او را بتوبه یا از روی تفضل وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بسوی او بازگردیده خواهید شد در روز
جزا یعنی شما را رد خواهد کرد در حال حیوة در آخرت که مالک نفع و ضر نیست در آن الا او و گویند
عذاب بتخلیه است و خذلان و رحمت بتوفیق و یا میل بدنیا و ترک آن و یا بحرص و قناعت
و یا بمتابعت معصیت و ملازمت شریعت و یا بتفرقه دل و جمعیت خاطر قشیری گفته که
عذاب آنست که بنده با خود گذاشته شود و رحمت آنکه خود متولی کار او شود وَمَا أَنْتُمْ
و نیستید شما ای منکران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از تعذیب
کردن او شما را فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم الهی و عقاب پادشاهی
بگریزید و در زمین متواری گردید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان یعنی فرضا
در آسمان نیز عاجز کنندگان او نیستند پس مطلق از حکم خدای و قضای او نمی توانید
گریخت وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ
هیچ دوستی که نگه دارد شما را از بلا که در زمین حادث شود و یا از آسمان نازل گردد وَلَا
نَصِيرٍ و نه یاری که دفع کند آنرا از شما پس مغرور مشوید که بتان شفاعت کنند
و دیگر بقوم خود گفت که حق تعالی مرا فرمود که بشما بگویم وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا که دلایل وحدانیت اند و یا بکتابهای او و معجزات او وَلِقَائِهِ
و برسیدن او یعنی بسرای آخرت و بعث أُولَٰئِكَ آن گروه يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي ناامید
خواهند بود از بخشایش من در روز قیامت وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مر ایشان راست عذابی دردناک یعنی بسبب کفر دایم بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهند
بود قتاده گفته که حق تعالی ذنب قومی نموده که برحمت او امیدوار نیستند و گفته که أُولَٰئِكَ
يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي باین مضمون که میان خوف و رجا ایم تا خدا چه کند و اعتماد دارد که آیه
وَإِنْ تُكَذِّبُوا تا اینجا راجع بقریش باشد بذکر پیغمبرها و قریش و هم دم ایشان و وعید

بر بدکاری ایشان پس معنی آنست که ای قریش اگر تکذیب کنید پیغمبر مرا که محمد است
صلی الله پس تحقیق که قوم ابراهیم و سایر امم سابقه که قبل از شما بودند چون قوم نوح
و هود و صالح تکذیب رسل کردند و از تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری نرسید بلکه مضرت
با ایشان عاید شده و همه مستاصل شدند بعذاب ابدی پیوستند از تکذیب شما عجب
مرا پس چه زیان و خطاب در قل سیروا فی الارض راجع بحضرت پیغمبر است و اثبات
توحید و هدم مشرک و وصف قدرت غالبیت او سبحانه و ایضاح محجت و برهان بر
صحت وقوع حشر و نشر و عقاب و بعد از آیات معترضه باز بر سر قصهٔ ابراهیم عم رفته
فرمود که چون ابراهیم عم قوم خود را بعبادت حق تعالی و توحید او امر نمود و از عبادت اوثان
نهی فرمود فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم او بعد از منع ایشان در
بت پرستی و کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی اقتلوه
بکشید او را او حرقوه یا بسوزانید او را پس اتفاق کرده او را در آتش افکندند بطریقی
که در سورهٔ سابقه مذکور شد فانجیه الله پس برهانید خدای او را من النار از
ضرر آتش و او را برو سرد و سلامت گردانید و او را نجات داد ان فی ذلک بدرستی
که درین رهانیدن لایات هر آینه نشانهای قدرتست از حفظ ابراهیم و احتراق و رستن
گل و ریحان از آتش لقوم یؤمنون مر گروهی را که می گروند چه ایشانند که بتفحص
ازان بتامل دران نفع می گیرند و بدلایل قدرت می نگرند و قال و گفت ابراهیم
بعد از نجات از آتش انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز
از خدای اوثانا بتان را خدایان مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی شما
بت پرستان بیکدیگر بپیوندید و بر عبادت آنها اجتماع نمایید و باهم الفت گیرید
بسبب آن همچنانکه مردمان بر مذهبی متفق می شوند و آن سبب مودت و مصادقت
ایشان می گردد و این دوستی شما همین در دنیا خواهد بود تا حین وفات فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا ثم یوم القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری
کند و منکر گردد بعضکم بعضی از شما که متبوعانید ببعض مر بعضی را که از تابعانید
و یلعن بعضکم و لعنت کند بعضی از شما یعنی پیروان و ارذال بعضا برخی را
که پیشوایان و پیروان و اشراف اند و ماویکم النار و بازگشت شما همه بدوزخ است
و ما لکم و نیست شما را دران روز من ناصرین یاران و مددکاران که به
سبب ایشان از آتش دوزخ خلاصی یابند از قتاده نقلست که هر دوستی که در دنیا

در قیامت بعداوت مبدل گردد مگر دوستی متقیان که در آنجا باقیند و باقی مانند کقوله تعالی الا
خلاء یومئذ بعضکم لبعض عدو الا المتقین و چون ابراهیم خلیل عم حجت بر قوم لازم ساخت
قوله فآمن له لوط پس بگروید و تصدیق کرد مر او را لوط عم که خواهرزادهٔ و بقولی برادر
زادهٔ او بود و اول کسی که تصدیق کرد او بود و قال و گفت ابراهیم مر او را و ساره را که
دختر عم و زن او بود و با او گرویده انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام
ازین قوم الی ربی بآنجا که پروردگار من امر کرده است انه هو العزیز بدرستی که او
غالبست مر مغلوب دشمنان نسازد و منع ضرر ایشان از من مندفع کند الحکیم
دانا که امر کردن مرا بمهاجرت نیست مگر محض صلاح من و وفق حکمت و مصلحت پس لوط و ساره
با وی اتفاق کرده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت شام در آمدند
ابراهیم در فلسطین نزول کرد و لوط در مؤتفکه رفت که آن را سدوم گویند و در کشاف آورده
که ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسماعیل را بوی داد و از
هاجر که کنیزک ساره بود و چون سن مبارک آن حضرت بصد و دوازده رسید و بقولی بصد و بیست
سال حق تعالی از ساره فرزندی بوی بخشید و او را اسحق نام نهاد چنانکه میفرماید قوله تعالی
و وهبنا له و بخشیدیم مر او را در کبر سن اسحق فرزندی اسحق نام و یعقوب
و نبیرهٔ او که یعقوب بود و جعلنا و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم فی ذریته النبوة
در فرزندان او پیغمبری را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل و الکتاب و کتابها را یعنی توریة
و انجیل و زبور و فرقان حق تعالی بعد از ابراهیم هیچ پیغمبر مبعوث نساخت مگر از صلب او که جمیع
کتابهای مذکوره را بر اولاد او منزل ساخت و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت
او فی الدنیا در سرای دنیا با آنکه او را در کبر سن فرزندی ارزانی داشتیم از عجوزهٔ عقیم
و یا ذریت طیبه باو عطا فرمودیم و کتب بایشان کرامت نمودیم و یا او را مقبول حق و محبوب
دلهای بندگان گردانیدیم تا همه اهل ملل خود را بوی نسبت می کنند و نسب بوی
میرسانند و بآن مفاخرت می کنند و یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر و انه و
بدرستی که ابراهیم عم فی الآخرة لمن الصالحین در آن سرای از جملهٔ پسندیدگان
و شایستگان یعنی از پیغمبران کامل در صلاح چون آدم و نوح عم و لوطا و فرستادیم
لوط را باهل مؤتفکات اذ قال وقتی که گفت لقومه مر گروه خود را بر سبیل انکار و تفضیح
انکم آیا شما لتاتون الفاحشة هر آینه می آیید در خصلت زشت و حفص انکم میخواند
بطریق اخبار یعنی بتحقیق که شما می آیید بفاحشه و کاری بغایت زشت که بسبب

نوط قبیح و فحش ما سبقکم بها من احد من العالمین پیشی نگرفت بر شما بسبب آن فاحشه هیچ یکی از عالمیان جهة آنکه طباع ازین عمل متنفر است و نفوس ازین کار کاره ائنکم لتاتون الرجال آیا شما می آیید بمردان و تقطعون السبیل و می برید راه را بر راه گذریان یعنی مال ایشان را می گیرید و ایشان را می کشید و با غریبان ایشان از روی اکراه لواطه می کنید و ایشان را باین امر می نمائید و بدین سبب آمد و شد ترک کرده اند و راه بند شده و یا قطع می کنید سبیل نسل را که آن اتیانست بزنان و در غیر آن طریق سلوک می کنید که مردانند یعنی درین عمل اختیار مردان میکنید بر زنان و تاتون فی نادیکم المنکر و می آئید در مجلس خود بفعل زشت یعنی بمشاهده لواطه مشغول اید بروجهی که می بینید و یا در مجلس تفارط می کنید و ازان شرم نمی دارید و یا بانواع قبایح اقدام می نمایید که در شرع و عقل مذموم است چون دشنام دادن و مزاح کردن بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه را بانگشت بیکدیگر انداختن و مهرها را از کمانهای گروه بر ره گذریان انداختن و شرب خمر و قمار و ضرب اوتار و مزامیر و سخریت با مسافران و کشف عورت و لواطه و امثال آن از محول مرویست که منکر ده خصلت بود که در میان امت نیز هست کندر خایدن و انگشت باز شکستن و ازار کشادن و سر انگشت بحنا بستن و سیلی زدن و کمان گروهه انداختن و سنگ زدن بر یکدیگر خرط کردن و صفیر زدن و چون لوط قوم را ازین قبایح سرزنش منع نمود فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم وی مر او را در سخن الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با وی از روی استهزا ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدا ان کنت من الصادقین اگر هستید از راست گویان در آنکه این فعلهای قبیح است و بسبب آن عذاب بر ما نازل خواهد شد چون لوط از ایشان نومید شد دست بمناجات برداشت قال گفت رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب و قساوت و استیصال علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران باتباع فاحشه و گذاشتن این طریقه سیئه را بعد از خود یعنی اگر آنها را استاصل نسازی درین امر قبیح بیشتر اصرار کنند و اولاد ایشان بعد از ایشان اقتدا بآنها نموده بآن عمل نمایند پس حق تعالی پایان اجابت دعای او می نماید بقوله و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی جبرئیل امین یا جمعی دیگر از فرشتگان ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم بجهة بشارت فرزند و نبیره قالوا گفتند بوی که ای ابراهیم انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم

اهل

اهل هذه القریة اهل این ده که سدوم است چه ایشان تکذیب برادر زاده تو کردند و از خود در گذشتند ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت بایشان که ان فیها لوطا بدرستی که دران دیه لوط است و ما دام که پیغمبر در میان امت باشد عذاب برایشان نازل نمی شود پس چگونه عذاب برایشان فرود آید قالوا گفتند بوی که نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کس از مؤمن و کافر پس از حال لوط غافل نخواهیم بود لننجینه هر آینه برهانیم او را و اهله و کسان او را الا امراته مگر زن او را که او کانت من الغابرین هست از باقی ماندگان از عذاب یا در دیه یعنی لوط را خواهیم گفت که او از قوم خود بیرون آید با کسانی که بوی گرویده اند مگر زن وی که در میان قوم خواهد بود بجهة کفر و سخن چینی و با ایشان هلاک خواهد شد و بعد ازان عذاب را برایشان نازل خواهیم ساخت پس ابراهیم را وداع کرده متوجه مؤتفکات شدند بقوله و لما ان جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد و مغموم گشت بسبب ایشان یعنی جهة ترس آنکه مبادا قوم قصد ایشان کنند ببدی عمل چه ایشان بصورت مردان بودند به نیکوترین صورتی و لوط خبث قوم را باخبر میدانست و ضاق بهم و تنگ شد بدیشان و تدابیر امر ایشان ذرعا از روی طاقت یعنی دل تنگ و بیطاقت گشت در کار ایشان و ندانست که چه تدبیر کند در حفظ ایشان تا دست تعرض قوم بدامن ایشان نرسد و گویند دل تنگ شد بسبب قوم وقتی که دانست عذاب برایشان نازل خواهد گشت و چون فرشتگان اثر اندوه بر جبین لوط دیدند و اضطراب او را مشاهده کردند وی را تسلی دادند و قالوا لا تخف و گفتند مترس و لا تحزن و اندوه مدار بر ما که ایشان را دستی بر ما نباشد چه ما رسولان خداییم و یا بر هلاک ایشان اندوه مخور چه دانسته که بر نهایت کفر و فسق و طغیان رسیده اند انا منجوک بدرستی که ما رهانیدیم ترا و اهلک و کسان ترا الا امراتک مگر زن ترا که کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که ما فرود آورنده کانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا من السماء عذابی از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که پیوسته فسق می کردند پس لوط با اهل خود ازان شهر بیرون آمده خلاصی یافت

واهل مؤتفکه همه هلاک شدند و شهر خراب گشته عبرت عالمیان شد چنانکه میفرماید وَلَقَدْ
تَرَكْنَا مِنْهَا و بدرستی که ما باز گذاشتیم در خرابهٔ آن دیه را آيَةً بَيِّنَةً نشانهٔ
روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند و عبرت گیرند و آن نشانه حکایت
مشهورهٔ ایشانست و یا آثار دیار خراب ایشان و حجارهٔ سجیل که در آن زمین می توان
یافت و یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان که در نسب شعیب بود فَقَالَ پس گفت بایشان که یا
قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را و ترک کنید وَارْجُوا الْيَوْمَ
الْآخِرَ و امیدوار باشید ثواب روز پسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب
توان داشت که ایمان و عمل صالحات است و یا بترسید از شدت روز قیامت چه رجا
بمعنی خوف نیز آمده وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین
بنقص کیل و وزن و غیر آن مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد فساد باشید و طالب
باطل فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را در نبوت و از فساد باز نایستادند
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت آنها را زلزلهٔ سخت یا صیحهٔ جبرئیل که دلها بدان
در تزلزل و اضطراب افتاد فَأَصْبَحُوا پس صباح کردند یا گشتند فِي دَارِهِمْ
در سراهای خود جَاثِمِينَ بزانو در آمدگان و مردگان چنانچه در سورهٔ سابقه مذکور
شد وَعَادًا وَثَمُودَا و یاد کن قوم عاد و ثمود را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ
مَسَاكِنِهِمْ و بتحقیق که روشن شده است شما را ای اهل مکه از مسکنهای
ایشان بر طریق سفر شام یمن و شام واقعست چه آثار مساکن ایشان را می بینید
در حین عبور بر آن وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی
ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای آنان را از کفر و شرک و انواع معاصی فَصَدَّهُمْ پس باز داشت
ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا آنها را بآن میخواندند و حقیقت آن را بیان
می کردند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر
و ملاحظه بدین بصیرت اما بجهت فرط تنعم و عناد و لجاج ترک تأمل و تفکر کردند در آن
وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و یاد کن قصهٔ قارون و فرعون و هامان را وَلَقَدْ
جَاءَهُمْ مُوسَىٰ و بتحقیق که آمد بدیشان موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای
هویدا چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در
زمین مصر تکبر و تعظم نمودند در آن وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ و نبودند پیشی گیرندگان

بر حکم خدای و فوت کنند عذاب آن بلکه عذاب خداوند برسید ایشان را فَكُلًّا
پس هر یک از آنها که یاد کرده شد أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ گرفتیم بگناه ایشان را در عقوبه
عقوبات و نکال کشیدیم فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ کسی بود
که فرستادیم برو حَاصِبًا باد سخت که در وی سنگریزه بود یعنی قوم لوط و هود علیهم السلم
وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب
صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان مَنْ خَسَفْنَا کسی بود که
فرو بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را در زمین چون قارون وَمِنْهُمْ و برخی از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا
کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در دریا چون قوم نوح و فرعون وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کرده باشد بر ایشان یعنی بیجرم آنها را عقوبت کرده باشد
وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن بودند که بجهل و عناد و جحود بر نفسهای
خود ستم می کردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب می ساختند مَثَلُ الَّذِينَ
اتَّخَذُوا و مثل دوستان آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ
دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند و مثل دوستان عنکبوتست که برای
خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه یعنی مثل آنها نسبت بعنکبوتست در اتخاذ بیت که در غایت
ضعف و سستی است و مثل موحد نسبت بکسیاست که فرا گیرد خانه بگچ و آجر و سنگ بر مبا
نی محکم بلکه کیش ایشان سست تر است از بیت عنکبوت زیرا که در بیت عنکبوت حقیقتی
و انتفاعی هست بخلاف کیش و دین ایشان که حقیقتی و بنیادی ندارد و متوقع و ضرر
است وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ
هر آینه خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما و باندک
بادی و نفخهٔ در هم شود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه
بدانند که آن مثلی است مماثل دین ایشان بلکه دین ایشان از آن اوهن تر است یعنی چنانچه
خانهٔ عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ فایده بر آن مترتب نمی شود دین ایشان
نیز خوار و بی اعتبار است و از آن نفعی صورت نه بندد بلکه منتج ضرر است که عقوبت دارین
است و یا مراد آنست که اعتقادی که ایشان کرده اند و مذهبی که فرا گرفته اند در وهن
و ضعف بخانهٔ عنکبوت ماند که باندک بادی در هم و فانی گردد همچنانکه باندک دلیلی
مذاهب و معتقدات ایشان خراب گردد و صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می
تند زندان برای نفس خود می سازد و قیدی بر دست و پای خود می نهد پس خانه

اوز ندان اوست همچنین کسانی که بدون خدا اولیا گیرند یعنی بر هوا و محبت دنیا و متابعت
شیطان می کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاص ندارند و
عاقبت در مهلکهٔ نیران و درکهٔ بعد و حرمان افتاده مقهور گردند اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستی
که خدای می داند مَا یَدْعُونَ آنچه میخوانند یعنی می پرستید مِنْ دُونِهٖ بجز از
خدای مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و بشر و کوکب وَهُوَ الْعَزِیْزُ و اوست
غالب در ملک خود و محتاج شریک و انباز نیست اَلْحَکِیْمُ محکم کاری در جمیع افعال
پس عقوبت ایشان را بر وجه حکمت کند وَتِلْکَ الْاَمْثَالُ و این مثلها را یعنی مثل مذکور
و نظایر آن نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان می کنیم برای مردمان بجهت معرفت آنها بقبح آنچه
برانند از عبادت اصنام و حسن و معرفت و توحید وَمَا یَعْقِلُهَا و در نمی یابند صحت
و وجه و فائدهٔ این امثال را اِلَّا الْعَالِمُوْنَ مگر دانایان که تدبر کنند و در حقایق
اشیا علی ما ینبغی چه امثال و تشبیهات و دلایل طرقند به معانی محتجبه تا ابراز آن معانی
نمایند و کشف آن کنند و تصویر آن نمایند برای افهام همچنانکه مثل و تشبیه مذکور
و مبرز و متصور فرقست میان مشرک و موحد و این معنی مقصود است بر اهل عالم و جهال
بان نمی رسند مرویست که جهله و سفهای قریش می گفتند که خدای محمد مثل میزند بمگس
و عنکبوت و ازین معنی می خندیدند و استهزا می کردند حق تعالی فرمود وما یعقلها
الا العالمون بعد از آن در بیان الوهیت مطلقه و استحقاق عبودیت خود میفرماید که
خَلَقَ اللّٰهُ آفرید خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ بغرض صحیح
که آن اثبات حق است نه برای باطل و بازیچه و مقصود از اصل آفریدن آنها افاضهٔ خیرست
و دلالت بر ذات و صفات چنانکه میفرماید اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که درین آفریدن
لَاٰیَةً هر آینه نشانه ایست از قدرت لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر گروندگان را چه ایشانند که
منتفع می شوند و یا بود ضرب امثال عبرتیست برای مؤمنان تا بآن راسخ شوند و بطاعت
مشغول شده از معصیت مجتنب شوند اُتْلُ بخوان مَا اُوْحِیَ اِلَیْکَ آنچه وحی کرده می
شود بتو مِنَ الْکِتٰبِ از قرآن و تقرب بخدا و حفظ الفاظ آن و استکشاف معانی
چه مسایل منکشف می شود او را بتکرار آن آنچه اول بار بآن منکشف نشود و یا آنکه آن را بر
مکلفان تلاوت نمای و عمل بمضمون آن کن وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز را یعنی تادیهٔ
حدود آن کن در معاقبت معینه اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز تَنْهٰی باز میدارد
عَنِ الْفَحْشَآءِ از کاری که نزد عقلا قبیح است وَالْمُنْکَرِ و عملی که شرعا منهی است

یعنی

یعنی سبب باز ایستادن می شود از معاصی در اشتغال آن و غیر آن چه مداومت بر آن موجب دوام
ذکر خداست و مورث کمال خوف و خشیت در نفس که مستلزم اجتناب است از معصیت
آورده اند که جوانی انصاری نمازهای فریضه با حضرت رسول صلی الله گذاردی و هیچ
نوع فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد چون او را بموقف عرض رسانیدند فرمود اِنَّ
الصَّلٰوةَ تَنْهٰی اه بدرستی که زود باشد که نماز او را از فواحش باز دارد و از ابو عبد الله ع
مرویست که در اندک زمان توفیق توبه یافت و از زمرهٔ صحابه شد حسن و قتاده
گفته اند که هر که صلوة نهی کنندهٔ او نباشد از فواحش و منکر صلوة او حقیقتا صلوة
نیست بلکه وبالست بر او و از جابر مرویست که پیغمبر صلی الله را گفتند که فلان در روز
نماز می کند و در شب دزدی فرمود اِنَّ الصَّلٰوةَ تردعه البته نماز او را از آن باز
دارد و از ابو عبد الله ع مرویست که هر که میخواهد که بداند که نماز او مقبول درگاه
خداست ه باید که نظر کند درین که آن نماز وی را از فحشا و منکر باز داشته یا نه چه
آنقدر که نماز او را از معاصی باز داشته مقبول درگاه الهی گشته و نزد بعضی مراد بصلوة قرآنست
و مؤید اینست که پیغمبر صلی الله فرموده که قرآن میخوانی مادام که ترا نهی می کند و چون نهی نکند
ترا از آن نخوانده باشی اما جمهور مفسران بر قول اول‌اند که نظر بظاهر لفظ و بدلیل احادیث
مذکوره است بقوله وَلَذِکْرُ اللّٰهِ و هر آینه صلوة که متضمن یاد کردن خداست اَکْبَرُ
بزرگتر است از سایر طاعات و یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا
و منکر باقی گذارد و نزد اکثر مراد مطلق ذکر خدای تعالی است یعنی ذکر خدای بزرگتر است
از همه چیزها زیرا که ذکر او بر طاعتست و ذکر او طاعت نیست و یا بزرگتر است از آن که
کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر است از آنکه دیگری با آن معارضه کند ابن عباس
فرمود که یاد کردن خدا شما را برحمت خود بزرگتر است از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا
که ذکر بنده آمیخته باغراض و ذکر او صافیست از کدورات اغراض و یا ذکر بنده
حالیست که فنا بدو و بقا بدو ذکر خدای باقیست که زوال بدو راه نیابد ذا النون
مصری فرموده است که ذکر او بزرگتر است از آن جهت که تو او را یاد کنی مگر بعد از آنکه
او ترا یاد کند سلمی رحمة الله علیه فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما
او را درین وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمة الله علیه فرموده که ذکر خدا بهتر است نه
از آن جهت که تو او را یاد کنی بلکه از آن جهت که او ترا یاد کند چه ذکر تو پیداست که تا
کجا رسد از سلمان فارسی رحمة الله علیه مرویست که مراد آنست که یاد کردن بنده

خدای را بزرگتر است از ما سوی آن و افضل از جمیع اعمال او و این روایت از قتاده و ابن زید و ابو درداء نیز ماثور است و معنی روایت باین راجع است که بزرگترین چیزی در نهی از فواحش یاد کردن بنده است پروردگار خود را و اوامر و نواهی و مواعید او را از ثواب و عقاب چه این اغوای لطفست که داعی باشد بطاعت و ترک معصیت و اکبر از همه لطفست از معاذ بن جبل روایت کرده اند که گفت هیچ عملی که آدمی میکند بهتر از ذکر خدا نیست در نجات او از عذاب خدای گفتند بهتر از جهاد نیست گفت بهتر از جهاد است چه حق تعالی فرمود و لذکر الله اکبر در روایت آمده که پیغمبر صلی الله را پرسیدند که کدام عمل بنده است که دوست تر است نزد خدای تعالی فرمود ان تموت لسانك رطب من ذکر الله تعالی عز و جل یعنی عملی که دوست تر است نزد خدای آنست که زبان تو در وقت وفات تو باشد از ذکر خدای تعالی و آن حضرت صلی الله معاذ بن جبل را گفت سبقت کیرندگان بهشت بر غیر خود کسانی اند که بخواب کشند بذکر خدای تعالی بعد از آن فرموده که هر که دوست دارد که در روضهای بهشت بچرد باید که ذکر خدای بسیار کند عبد الله بن ربیعه گوید که ابن عباس فرمود که چه میگوی در قول حق تعالی و لذکر الله اکبر گفتم خدای در قرآن حسن است و ذکر او در نماز حسن و ذکر او بتکبیر و تسبیح حسن و افضل ازین آنست که کسی نزد معصیت یاد خدا کند و از آن خود را باز دارد ابن عباس گفت سخنی عجب گفتی اینجا مراد نه اینست بلکه مراد آنست که یاد خدای شما را بزرگتر است از یاد کردن شما او را و شبهه نیست درین که یاد کردن خدای تعالی ما را در جهة تفضیل و تشریفست و یاد کردن ما او را بر طریق تعب و تذلل و ذکر ما او را بر طریق دعا و تضرع و ذکر او ما را از سر استغفارات و ذکر ما او را بر وجه احتیاج بمراتب ذکر او افضل و اکبر باشد از ذکر ما ابو سعید خدری از رسول صلی الله روایت کرده که هیچ مجلس نباشد که اهل آن ذکر خدا کنند الا که فرشتگان گرد اگرد ایشان فرو گیرند و ایشان را برحمت خدای بپوشند و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملاء اعلی ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار نمایند محمد بن عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که ابو عبد الله فرموده که هر کرا بجهة مشغولی او بذکر من از مسألت و رفع حاجت بمن باز ماند من عطا کنم او را بهتر از آنچه بکسی عطا کنم که او سؤال کند از ابو درداء منقولست که فرمود خبر دهم شما را به بهترین اعمالهای شما و دوسترین آن نزد خدای و تمام تر آن در درجات و بهتر از تصدق بزر و سیم و جهاد و سیم داد

کفشد

کفشد چه چیز است گفت ذکر خدای تعالی زیرا که حق تعالی میفرماید و لذکر الله و الله یعلم و خدای میداند ما تصنعون آنچه می کنید از نماز و ذکر و غیر آن و همه شما را بر وفق کردار پاداش میدهد و خواهد داد که بوجه احسن باشد و لا تجادلوا و جدال مکنید و منازعه منمائید اهل الکتاب با اهل کتاب که یهود و نصاری اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر و احسن است مراد آنست که از روی رفق و لطف خشونت آنها را بخوشخوئی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم و مشایعت ایشان را بنصح و اگر این فایده ندهد بجهاد میل کنید چه مقاتله آخر دواست پس قبل از مقاتله خشونت آنها بلین مقاتله نمائید الا الذین ظلموا مگر با آنانکه ستم کردند منهم از ایشان که عهد شکستند و یا جزیه باز گرفته اند در بیان خصلت احسن میفرماید که و قولوا آمنا و بگوئید بایشان که با صدق تمام ایمان آورده ایم بالذی انزل بآن چیزی که فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن و انزل الیکم و آن چیزی که فرستاده شده است بشما یعنی توریت و انجیل و زبور و الهنا و خدای ما و الهکم و خدای شما واحد یکیست و نحن له و ما مر خدای خود را مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان بر خلاف شما که اتخاذ ارباب و آلهه مقصوده می کنید و کذلک و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای سابق کتاب را انزلنا الیك الکتاب فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که کتابیست موافق کتاب سابقه در اصول دین اسلام و مصدق آن فالذین آتیناهم الکتاب پس آنانکه داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمان چون ابن اسلام و امثال آن یؤمنون به می گروند بقرآن و یا مراد آنها اند که پیش از بعث حضرت رسالت صلی الله و قرآن گرویده بودند بجهة یافتن نعت و صفت وی در توریت مانند قیس ساعده و بحیره و نسطور و ورقه و اضراب ایشان و من هؤلاء و این گروه عرب یا اهل مکه یا کسانی که در عهد پیغمبر اند از اهل کتاب توریت و انجیل من یؤمن به کسی هست که می گرود بقرآن یا بمحمد و ما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را الا الکافرون مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن الاشرف و یا معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی از آنها که متوغلند در کفر با آنکه عالمند بصدق آن و بمعجزه حضرت رسالت صلی الله همچنانکه میفرماید و ما کنت تتلوا و نبودی تو که بخوانی من قبله پیش از نزول قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله و لا تخطه و نمی نویسی کتابی را بیمینك بدست راست

خود ذکر میلین زیادتی تصویرات در کتاب یعنی هرگز نخوانده و مطلقا کتابت و خط ننوشته
وظهور این کتاب را که جامع علوم شریفه است بر امتی که عارف بقراءت و قلم نباشد
و خارق عادتست اگر خواننده و نویسنده می بودی إِذًا آن هنگام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب بگفتندی که چون میخواند و می نویسد
پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند یا یهودان در شک افتادندی که
در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این بر خلاف قاری و کاتبست پس چون
مساوی ایشانی در مولود و منشا عادت جاری نیست در آنکه شخصی در میان قوم نشو و نما
یافته باشد و ایشان از حین صغر تا کبر سن در حضر و سفر دیده باشند که تعلیم نگرفته باشد و
چیزی نخوانده و ننوشته و مع ذالک ایشان را بیاورد چیزی که همه ایشان از آوردن مثل آن
عاجز باشند پس البته من عند الله خواهد بود از سید مرتضی علم الهدی مرویست که این
آیه دلالت تمام می کند که پیغمبر ما نا نویسنده بود قبل از نبوت اما بعد از ثبوت نبوت ممکن
است که عالم شده باشد بقراءت و کتابت چه آیه مقتضی نفی است بما قبل نبوت را زیرا که
ارتیاب مبطلین نبوده مگر در نبوت او و بعدم قدرت او بر کتاب دفع ارتیاب
ایشان شده اما بعد از ثبوت نبوت زینت و تهمت بآن متعلق نبوده پس جایز باشد
که بعد از آن از جبرئیل تعلیم گرفته باشد و در تیسیر آورده که خط و قراءت فضیلت است مر غیر
پیغمبر را در عدم فضل معجزه آن حضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد در امیت او شک و شبهه
نماند حق تعالی در آخر عمر این فضیلت را باو ارزانی فرمود تا این معجزه دیگرش باشد و ابن
ابی شیبه در تصنیف خود آورده نقل از عون بن عبد الله که ما مات الله حتی کتب
و قرء یعنی رحلت نفرمود پیغمبر صلی الله از دنیا تا که خواننده و نویسنده شد حاصل حق تعالی پیغمبر
خود را امی بامت فرستاد تا مبطلان شکی نکنند در نبوت او و در قرآن چه ایشان دانسته اند
در کتاب خود که پیغمبر آخر الزمان امی خواهد بود پس کفر ایشان با آن حضرت محض عناد و جحود
بوده نه آنکه ریب و شکی درین داشته اند بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ بلکه قرآن آیتهای
روشن است فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ در سینهای آنانکه داده شده اند دانش
یعنی مؤمنان اهل کتاب یا پیغمبر و سایر علمای امت که آنرا یاد می گیرند هیچ کس تحریف
آن نتوانند کرد و معانی آن را در دل خود راسخ می سازند از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله
علیهما که هم الأئمة من آل محمد یعنی مراد باین علم که حافظ قرآنند ائمه معصومین اند
صلوات الله علیهم اجمعین که دو چیز از نصایح قرآنست یکی آنکه معجزاتست دوم محفوظست

در صدور یعنی آن را یاد می گیرند و از حفظ میخوانند چه کتب سابقه معجزه نبوده و هیچ کس از
یاد نمی خواندند و نمی نویسد آیتهای روشن است همه آنها که دانا اند بکتب الهی و واقف بر
صفات و سمات حضرت رسالت صلی الله وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای ما را
که قرآنند و محمد صلی الله إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر گمراهان و متوغلان در ظلم و بیرون رفتگان
از دایره حق و صواب که مکابره می کنند و جحود و عناد می ورزند با خود وضوح
دلایل اعجاز مراد جمیع کفره اند یا یهود وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو
فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد صلی الله آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ نشانهای از پروردگار او و مراد
آیات نازله است بر انبیاء سابقه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام قُلْ
إِنَّمَا الْآيَاتُ بگوی جز این نیست تا آنچه که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست هر گاه
که خواهد و هر جا که اراده نماید و بر هر که مصلحة بیند فرو فرستد و لهذا آیتهای انبیا
موافق یکدیگر نبوده اند پس اظهار آن بقبضه اختیار و اقتدار من نیست تا آنچه شما را
خوش آید بشما نمایم وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ و جز این نیست که من بیم کننده ام
آشکارا یعنی در شان من همین انذار و تخویف بلیغ است که شما را باید و من بآن اقدام
می نمایم باظهار معجزه بر صدق دعوی خود أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست
ایشان را در حجت همیدا و معجزه بیدا أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ آنکه فرو
فرستادیم بر تو قرآن را يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ خوانده می شود بر ایشان و ایشان افصح مردمانند
و اسرار بلاغت بر ایشان ظاهر است و تو تحدی کرده و کوتاه ترین در برابر قرآن از ایشان
طلبیده و ایشان لشکر می کشند و تمام جان در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه
ازین روشن تر کجا باشد پس احتیاج نیفتد در وصول بعلم بصحت نبوت تو بغیر این
از معجزات دیگر و طلبیدن غیر آن محض جدال و مکابره باشد پس اگر حق تعالی آیات
مقترحه آنها را اظهار کند و تصدیق بآن نکنند بجهة آن بعذاب استیصال گرفتار شوندهم
چنانکه در امم سابقه و حال آنکه حق تعالی فرموده که این امت را بعذاب استیصال معذب
نسازند و در بعضی اخبار آمده که جمعی نزد حضرت رسالت صلی الله آمدند و برخی از سخنان
یهود را نوشته با خود آورده بودند مدعا آنکه میخواستیم علم خود را بدو افزون سازیم حضرت فرمود
اهلین حماقت و گمراهی بس مر این قوم را که از آنچه نبی ایشان بایشان آورده و بگردانند
و رغبت چیزی که نبی ایشان آورده این آیه نازل شد که آیا کافی نیست ایشان را قرآن
که پیوسته بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه

بخشایش و نعمتی است بزرگ هر کسی را که متابعت آن کند وَذِکْرَى و پندی و
نصیحتی لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق آن کنند که هر که متابعت آن اختیار
کند و بمواعظ آن متعظ گردد و بثواب ابدی رسد و به بهشت جاودانی فایز گردد قُلْ
بگو ای محمد بر اهل طعنت و اقتراح را که کَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ
شَهِیدًا میان من و میان شما گواه بر صدق سخن من چه مرا تصدیق می کند و اظهار
معجزات در دست من یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میداند آنچه میان آسمانها و زمینهاست
پس حال من و شما بر و مخفی نیست و صدق من و دعوی بطلان شما بر و پوشیده نخواهد بود
وَالَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ و آنانکه گرویده اند بغیر الله که معبودان باطلند و آنها را پرستیده
اند بجز از خدای بحق وَکَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بوحدانیت خدا و گویند مراد
یهودیه و نصرانیه اند که پیروی هوای نفس و شیطان کرده اند و با وجود ظهور معجزه نیز
به پیغمبر نگرویده اند و انکار صفات آن حضرت نموده اند که حق تعالی در توریت و انجیل
بیان آن نموده که أُولَٰئِکَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که برگزیده اند
کفر را بایمان و آتش نیران را بر روضات جنان مرویست که کعب بن اشرف و اصحاب او
گفتند که کیست که گواهی دهد که تو رسول اوئی حق تعالی این آیه فرستاد که قل کفی بالله شهیدا
بینی و بینکم تا آخر آیه وَیَسْتَعْجِلُونَکَ و بشتاب میخواهند از تو کافران بِالْعَذَابِ نزول
عذاب از روی جحود و عناد و انکار و استهزا مانند نضیر بن حارث و اتباع او می گویند امطر
علینا حجارة من السماء وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى اگر مدتی نبودی نام برده و معین و مقرر برای
عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آینه آمدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَیَأْتِیَنَّهُمْ
و بیشک خواهد آمد عذاب برایشان بَغْتَةً ناگهان بی ظهور علامت برایشان در دنیا مانند وقعه
بدر و یا در عذاب قبر یا در روز قیامت وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند آمدن آن را
یعنی ناگاه برایشان فرود آید که از آن بیخبر باشند و بعد از آن بیان می کند که عذاب موعود
آنها آتش دوزخ است و میفرماید یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل می کنند از تو
بنزول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ فرو گیرنده
و احاطه کننده است مر ناگرویدگان چه موجبات که کفر و معاصیست بدیشان پس البته دوزخ
بدیشان احاطه کند یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ در روزی که فرا پوشد همه ایشان را آن عذاب
مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای ایشان وَیَقُولُ و گوید
خدای یا فرشته بفرمان او ذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ که بچشید جزای آن چیزی که بودید

که می گردید در دنیا از کفر و معاصی آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده جهة قلت زاد
و کمی استعداد و یا بسبب محنت وطن و یا صحبت برادران و مصاحبان هجرت نمی کردند و ترسان
و لرزان از مشرکان پرستش خدائی می کردند حق تعالی آیه فرستاد که یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا
ای بندگان من که گرویده اید و تصدیق بوحدانیت من کرده اید و برسول من گرویده اید
از اهل شرک کناره گیرید و صحبت مؤمنان طلبید إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ بدرستی که زمین
من گشاده است هجرت کنید از موضع هول بمنزل امن فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ پس
مرا به پرستید بر وجه اخلاص از حضرت نبوی صلی الله مرویست که هر که فرار کند بجهة دین
خود از زمینی بزمین دیگر و اگر مقدار یک شبری باشد مستوجب جنت شود و رفیق
ابراهیم ع و محمد صلی الله باشد در روز قیامت از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون
مرد در زمینی باشی که مردمان آن با فرمان خدا کنند آن زمین را بگذار و بعد از آن تخویف مهاجران
می کند بمرگ تا برایشان هجرت آسان باشد و می گوید اگر دوستی اهل و مال و حب وطن
و مصاحبت پای بست بلدی شده اید البته روزی مفارقت ضروری واقع خواهد شد
زیرا کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده شربت مرگست و مرگ بهمه جا و بهمه
کس خواهد رسید در هر موضعی که باشید ثُمَّ إِلَیْنَا پس بسوی جزای ما داشتها تُرْجَعُونَ
باز گردیده خواهید شد و حفص خطاب میخوانند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس
بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله باید
آورد تا در آنجا بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شده تا از آخرت بسازید که مرگ
در قفاست و علماء دین برانند که هم چنین هر جا که اظهار شعایر ایمان نتوانید کرد واجبست
که از آنجا نقل ببلدی دیگر که بدون خوف آنجا اظهار آن توان کرد وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه
گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از ادای فرایض
لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا از بهشت بمنزلهای
بلند و غرفهای ارجمند از زبرجد و یاقوت و در و طلا و نقره تَجْرِی میرود پیوسته
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویها خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان باشند
در آن غرفهای بهشت که هرگز دست فنا و زوال بدامن ایشان نرسد نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ
نیکوست بهشت مزد نیکوئی کنندگان بعد از آن در وصف عاملان میفرماید که الَّذِینَ صَبَرُوا
و عاملان آنانند که شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان و غیر آن
از مصایب دوران و میثاق تکالیف بر عبادت رحمن وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ

توکل کنند و کار خود را بدو سپارند آورده اند که مؤمنان مکه چون این آیة شنیدند عزم هجرت
بمدینه کردند و در اثنای راه ایشان را دغدغه دست داد که در بلدی که ما را اسباب معیشت
مهیا نباشد چگونه توان بود آیه آمد وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که هیچ
وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا بر نمی دارد روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن آن ندارد
بجهة ضعف یا ذخیره کنندگان از جانوران همین آدمیست و موش و مور که عقعق ذخیره
نهد اما فراموش کند در کشاف یکی گفته که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود پنهان
می کرد حاصل کلام حق تعالی می فرماید که بسیار جانوران هستند از دواب و طیور و وحوش و
سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نه نهند و حامل روزی خود نمی شوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا
خدای روزی میدهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت
در بلاد غربت اندیشه کنید چه دواب با ضعف و توکل شما با قوت و اجتهاد مساوی
یکدیگرید در آنکه روزی نمی دهد ایشان را و شما را مگر او سبحانه از رازق همه اسبابست
که مسبب او سبحانه است نه غیر او پس بجهة هجرت مترسید بر معیشت و بدل قوی ترک
بلاد شرک کرده متوجه بلاد اسلام گردید وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر قول شما را
که روزی از کجا خوریم در بلاد هجرت الْعَلِيمُ دانا بما فی الضمیر شما و بآنکه روزی
از کجا بشما رساند عبد الله عمر روایت کند که گفت روزی از مدینه بیرون رفتم
با رسول الله صلی الله تا آنکه بحایطی از انصار در آمدیم که درختان خرما در آن بود رسول ص
خرماهای که در زیر درختان افتاده بود بر می گرفت و میخورد مرا گفت یا ابن عمر چرا نمی
خوری گفتم یا رسول الله مرا اشتهای آن ندارم که این صبح چهارم است که هیچ
طعامی نچشیده ام انّا لله والله المستعان فرمود یا ابن عمر اگر من خواهم از خدای
در خواهم تا مانند ملک کسری و قیصر مرا عطا فرماید لیکن من میخواهم که روزی سیر
باشم و روزی گرسنه پس گفت حال چگونه باشد که تو باقی باشی تا بروزگاری که اهل
آن روزگار روزی یکساله را پنهان کنند و ذخیره نهند جهة ضعف یقین ایشان بخدا پس
عبد الله گفت بخدا که ما از آن حایط بیرون نرفتیم که این آیه نازل شد وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ
تا آخر بعد از آن اخبار اهل ایمان می کند از حال مشرکان که عبادت اصنام می کنند
با آنکه معترفند که حق تعالی خالق همه اشیاست و می گوید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی
مر اهل مکه را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کیست که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر ساخت آفتاب و ماه را تا در فلک میروند بر طرز واحد لَيَقُولُنَّ

الله

اللَّهُ هر آینه گویند که خدای آفریده است اینها را چه این مسئله را در عقول قرار گرفته که وجهست
آیتها ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست
فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس کجا بر گردانیده می شوند از توحید چون این را میدانند پس
چرا رو از راه حق بر می تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند که آن پرستیدن
سنگ و چوبست که ضرر و نفع از آن مسلوبست اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای می گسترانند
و فراخ می گردانند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد لَهُ مر او را یعنی هر کرا میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از قبض و بسط عَلِيمٌ داناست و مصلحت
و مفسدت بندگان بر او مخفی نیست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از مشرکان عرب
مَنْ نَزَّلَ که کیست فرو فرستاده است مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی را
یعنی باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا پس زنده کرد و تازه ساخت بآن
آب زمین را از پس مردگی و افسردگی لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند که خداست این
کار میکند نه غیر او یعنی مقر و معترفند با آنکه اوست که موجد ممکناتست از اصول و فروع آن
با وجود این بعضی از مخلوقات با او در عبادت شریک می سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر مر خدا راست
که مرا و تابعان مرا از این ضلالت نگاه داشته و حمد خدا کن بر تصدیق خود و اظهار خود بَلْ
أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند مر معقول را وَمَا هَذِهِ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیا إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغول شدن بباطل وَلَعِبٌ و بازی
بچیزی بیحاصل و گویند لهو عملیست که جوانان می کنند از سر شهوة برای قضای شهوت
و لعب بازی کودکان یعنی دنیا در سرعت و انقضا و زوال بلهو و لعب کودکان و جوانان
می ماند که یکجا جمع شوند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی حلول زمانش شوند وَإِنَّ
الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ آنست سرای حیات ابدی یعنی
زندگانی جاودان در آن سرای خواهد بود بخلاف زندگی این سرا که در معرض فنا و زوالست
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند چیزها را هر آینه اختیار زندگانی دنیا
نکنند بر سرای جاودانی و مشرکان بر طریق شرک و عناد اند فَإِذَا رَكِبُوا پس چون سوار
شوند فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند
خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را
یعنی در صورت آنها باشند که مخلصانند چه یاد نکنند مر خدای را در دفع وی پناه جز بوی نبرند

بجهت علم آنها بلکه کاشف شده ایذیست مکرر م فَلَمَّا نَجّٰهُمْ پس آن هنگام که رهانند خدا آنها را
از غرق و بسلامت بیرون آرد ایشان را إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت که خشکست إِذَا هُمْ آنگاه ایشان
يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی باز گردند بعبادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بجهت شرک
بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا تا برخوردار شوند باجتماع
بر عبادت اصنام و بخالت ایشان برایشان و یا برخوردار زندگانی این جهان فانی
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت و بعد از آن
برسبیل تذکر نعمت می فرماید أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند اهل مکه أَنَّا جَعَلْنَا
آنکه گردانیدیم شهر ایشان را که مکه است حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی بطریقی که اهل آن
ایمنند از قتل و غارت و سایر تعدی وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده می شوند مردمان
مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد ایشان یعنی گرداگرد بلاد ایشان مردمان را می کشند و اسیر می کنند
و غارت میکنند و کسی که متعرض ایشان نمی شود أَفَبِالْبَاطِلِ آیا پس با وجود این باطل
که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ می گروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدای یعنی نه چنین نعمتی
ظاهر که تمکنست در حرم و ایمنی از خوف و قتل و غارت و اسیر يَكْفُرُونَ کافر می شوند بجهت
آنکه غیر او را با او شریک می سازند یعنی دلیل کفران ایشان برین نعمت شرک ایشانست
وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بربندد و بسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی را و گمان برد که او را شریکی هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند
که پیغمبر است یا قرآن لَمَّا جَاءَهُ آن هنگام که آمد بوی أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست استفهام
برای تقریر است یعنی البته هست در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ جایگاه اقامت برای
ناگرویدگان یعنی البته مستوجب خلودند در دوزخ بجهت شرک و کفران و بعد از وعید
کافران در وعد مؤمنان میفرماید که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا آنانکه کوشش کردند فِينَا
در حق ما و اقامت دین ما بر وجه اخلاص با نفس اماره که جهاد اکبر است یا با کفار که جهاد اصغر است
لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه بنماییم ایشان را سُبُلَنَا براههای خود که آن مسیر است بمجازات
ما و وصول حیات ما و هر که مجاهده کند در آنچه دانسته ما راه نماییم او را بآنچه ندانسته و از
سهل تستری مرویست که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت
و هر که کوشش کند در راه طلب ما بنماییم او را راه دریافت خود که من طلبني وجدني هر که
مرا جوید یابد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ هر آینه با نیکوکارانست یعنی
با مجاهدان بنصرت و اعانت در دنیا و با ثواب و مغفرت در آخرت سورة الروم مکیة وهی

ستون آیة ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله روایت کرده که هر که سوره روم بخواند
حق تعالی امر اده حسنه بعدد هر فرشته که تسبیح او سبحانه می کند در آسمان و زمین
و تلافی هر عملی که دران روز و شب ضایع ساخته باشد یعنی در هر طاعت که دران روز و شب
کرده باشد و خللی دران یافته باشد بموضع قبول افتد و در اول سوره عنکبوت گذشت
که ابو بصیر از ابو عبد الله ع روایت کرده که آن حضرت فرمود که بخدا سوگند که هر که در شب
بیست سیم ماه رمضان سوره عنکبوت و روم بخواند وی از اهل بهشت باشد و چون حق تعالی
در آخر سوره عنکبوت بطریق اجمال ذکر مجاهدین کرد و درین سوره نیز تفصیل آن مینماید که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم ابو الجراز از ابن عباس نقل کرده که حروف
مقطعه ثناهای ربانیند و هر حرفی اشارتیست بصفتی که حق تعالی را بدان ثنا گویند چنانچه الف را
ازین کلمه کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و یا الف اشارتست به
بسم الله و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد
و باقی وجوه در ما تقدم مذکور شده و بنا بر آنکه این حروف مقسم باشد معنی آنست
که سوگند باین حروف که مسامی اسماء الله اند غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان
یعنی فارسیان برایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینی که عرب
داشت نسبت بزمین روم و آن زمین اردن و فلسطین و کسکر یا میان اذرعات و بصرا
و تفصیل این قصه چنان است بر قول مفسران و مورخان که در فارس زنی بود که فرزندان او همه
شجاع بودند و کسری که پرویز نام داشت و پادشاهی جمیع فارس متعلق باو بود این
زن را بخواند و گفت که من لشکری بمحاربه قیصر روم میفرستم و یکی از فرزندان ترا امیر سازم
بگو که کدام پسرت باین امارت سزاوارتر است زن گفت فلان پسرم از گرگ با حذرتر است
و آنکه فرخان نام اوست در کارزار از تیغ و سنان دوزنده تر است اما پسر دیگرم که شهریاران
نام اوست شجاع تر از شیر است و حلیم تر از روباه و با وقارتر از کوه کسری گفت من
حلیم ترا اختیار کردم پس و یرا طلبید و امارت لشکر باو تفویض نمود و بجانب روم روانه
ساخت و شهریاران با لشکر خود بزمین روم آمد و با قیصر مقاتله نموده ظفر یافت و
شهر را خراب کرد و این کارزار در اذرعات و بصری که نزدیکتر است از شهرهای شام
بزمین عرب و عجم چون خبر غلبه فارس بروم در سال نهم از مبعث پیغمبر بمکه رسید حضرت
دلتنگ شد و مشرکان شاد شدند برای آنکه رومیان اهل کتاب بودند و فارسیان
گبر بودند و کتاب نداشتند و مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان می گفتند که شما

وترسایان اهل کتابید و ما فارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بر روم تفأل می کنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق تعالی برای تسلیهٔ آن حضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد در بیان فرمود که وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ پس از مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میانهٔ سه و نه باشد ابن ابی قحافه اهل شرک را گفت شما باین شاد شدید چشم شما باین روشن مباد بخدا که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین گفتند نه چنین است تو از کجا میگوئی گفت از رسول ابی بن خلف برخواست و گفت كَذَبْتَ دروغ میگوئی او گفت تو دروغ میگوئی ای دشمن خدای ابی گفت اگر راست میگوی وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر وقت منقضی شود و چنین باشد که تو میگوئی من گرو بدهم پس گرو بستند به سال بده شتر پس چون پسر ابی قحافه رسول را ازین خبر نمود گفت خطا کردی که زیرا بضع میان سه و نه است برو و در مال و مدت بیفزای ابی قحافه بازگشت و تا نه سال بصد شتر مراهنه کرد و این صورت قبل از ان بود که گرو حرام شود ابن ابی قحافه خواست که از مکه برود ابی گفت ترا رها نکنم تا که ضامنی بدهی پسرش عبدالله ضامن پدر شد و چون ابی قصد کرد که بجنگ احد رود عبدالله گفت نگذارم تا ضامن بدهی ابی ضامن برداشت و بجنگ احد رفت و بعد از واقعهٔ احد مجروح بمکه آمد و بان جراحت بمرد ابو سعید روایت کرده که در بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان در همان روز خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان مسلمانان بسیار شاد شدند ابی قحافه نزد ورثهٔ ابی رفته مال رهانه از ایشان بستد و نزد رسول آورد و آن حضرت فرمود همه را تصدق نمود و سبب غلبهٔ رومیان بر فارسیان چنان بود که چون شهربراز بر رومیان غالب شد و ولایت ایشان خراب کرد روزی با برادر خود فرخان در مجلس شراب نشستند فرخان گفت من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته بودم این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهربراز که برادرت فرخان را بگیر و گردن بزن و سرش را نزد من فرست شهربراز چون نامه را مطالعه کرد در جواب نوشت که ایها الملک فرخان مرد شجاع است و ما را درین زمان دشمنان بسیارند و از مردی چون وی چاره نیست تعجیل در قتل وی مفرمای که در هر وقت که خواهی توانی کشت کسری سه نامه متعاقب یکدیگر نوشت و در قتل او مبالغه نمود شهربراز در هر نوبت دفعی در میان انداخته بهانه می آورد کسری در غضب شد بار چهارم نامه نوشت و برسولی داده با کابر لشکر که من شهربراز را

معزول کردم و فرخان را والی ساختم و استمالت نامه که مشتمل بانواع الطاف بود برسولی داده و گفت چون امارت بر فرخان قرار گیرد این را بوی ده چون نزد شهربراز آمد و پیغام بگذارد شهربراز از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعتا و فرخان را بجای خود بنشاندند و چون کار بر وی قرار گرفت رسول استمالت نامهٔ کسری بوی داد و در آنجا نوشته بود که برادر خود را بکش و سرش را نزد من فرست فرخان بفرمود تا شهربراز را بگرفتند و تیغ حاضر کردند و خواست تا برادر خود را گردن بزند شهربراز گفت تعجیل مکن تا من ترا از سری آگاهی دهم پس شخصی را بفرستاد و آن نامهای کسری را که در باب قتل او نوشته بود بیاورد و بر فرخان عرض کرد و گفت من بسه نامه که در باب قتل تو نوشته بود ترا نکشتم و تو بیک نامه مرا بخواهی کشت فرخان در حال از تخت فرود آمد و مملکت را باز به برادر خود تفویض نمود پس شهربراز رسولی بقیصر روم فرستاد که مرا با تو سریست که موجب ازدیاد دولت و حشمت و سبب سعت مملکت تست اما بجز مشاوره راست نیاید موضعی تعیین کن که من و تو آنجا حاضر شویم با هر یکی پنجاه مرد قیصر چون بر مضمون نامه اطلاع یافت موضعی تعیین کرد و با تمام لشکر خود آنجا رفت بجهة آنکه از فارسیان اندیشه داشت شهربراز با پنجاه مرد در مقابل او خیمه زد و فرود آمد پس در ان موضع با هم نشستند و ترجمانی آوردند تا مضمون اقوال را اعلام ایشان نماید و با هر یک از ایشان کاردی بود شهربراز گفت بدانکه دشمن تو که این شهرها ویران کرد منم و برادر من و کسری بر ما حسد برد و مرا امر کرد تا برادر را بکشم امر او را انقیاد نکردم و او برادرم را بجای من نشاند و والی کرد و وی را فرمود تا مرا بکشد اکنون هر دو برادر با هم معاهده نموده ایم بسوگند غلاظ و خلع اطاعت او کرده ایم و کمر اطاعت و انقیاد ترا بر میان جان بسته ایم ما را لشکری ده تا با وی مقاتله کنیم و همه ممالک او را بتصرف تو در آوریم بعد از ان اشاره بقیصر کرد که سر در میان دو کس باشد چون سه کس شنیدند آشکارا گردد و صلاح در آنست که ترجمان را بکشی قیصر بکشتن ترجمان امر کرد و لشکر بسیار بشهربراز داده بکارزار کسری فرستاد شهربراز روانه ولایت و مملکت کسری شد بهر شهر که میرسید می کند و میسوخت تا کسری مغلوب شده بناحیهٔ گریخت و ملک فارس بقیصر روم مسخر گشت و این خبر بروایت دیگر در روز حدیبیه برسول صلی الله رسید مسلمانان شاد شدند و مشرکان منکوب و مغموم گشتند ابن عمر و شیبانی از رسول صلی الله روایت کرده که فارس را یک نطحه یا دو نطحه بر روم بود بعد از ان دیگر ایشان را دولت نبود و اهل روم ذات القرونند هرگاه که قرنی

بر دو قرن دیگر که بپاید تا آخر روزگار القصه آیهٔ مذکوره و آنچه بعد ازین است اخبار است
از اموری که در مستقبل بفعل آمد و این از جملهٔ اعراض قرآنست بقوله لِلّٰهِ الْأَمْرُ مر خدایراست
حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبهٔ فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و بعد از غالب شدن روم
بفارسی یعنی همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضهٔ قدرت اوست پس مغلوبیت
و غلبیت هر یک از ایشان در اول و آخر با مر او سبحانه است وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا
بَيْنَ النَّاسِ و در کشف الاسرار مراد بقبل و بعد قبل ازلست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی
او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و دران روز که رومیان بر فارسیان
غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللّٰهِ بیاری
کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین انقلاب تفال است
مر اهل ایمان را و ظهور صدق و اخبار مؤمنان و بردن گردشک و ازدیاد یقین
صحابه يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ
و اوست غالب مطلق انتقام کشنده از جمعی که خواهد الرَّحِيمُ مهربان غلبه دهد
جمعی را بر جمعی بر موفق حکمت و مصلحت وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای غلبهٔ روم را
بفارس و فرح مؤمنان و وعده کردن درست و راست لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ
خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را چه دروغ برو ممتنع است پس البته راست می سازد
هر وعده که میدهد و بوفا مقرون می گرداند وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند وعده و صحت وعدهٔ او را بجهت جهل ایشان
و عدم تفکر ایشان جهت جحود و عناد ایشان يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا میدانند چیزی را که
آشکار او مشاهد است مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه
و دولت و زیب و منافع و مضار آن را یا اسباب معاش و تجارت در وسیط آورده
که مراد بنا کردن و زراعت نمودن و اجرای انهار و قنوات کردنست که اکثر اهل دنیا
قواعد آن را میدانند وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ و ایشان از آخرت که غایت مقصود ذاتست
هُمْ غَافِلُونَ ایشان بیخبران و غافلانند و بجهت این دایم در تعمیر دنیا اند و تخریب
آخرت از شیخ حسن مرویست که بخدا که حرافه و علم ایشان بامور دنیا بر وجهی است
که درهم را بناخن خود منقلب می سازند و از وزن آن خبر میدهند بر آن نحوی
که هست و اصلا نمی دانند که نماز را چون بگذارد و از ابو عبد اللّٰه ع پرسیدند
تفسیر یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا فرمود منه الزجر و النجوم و از جملهٔ علم

ایشان

ایشان بظاهر حیاة دنیا علم زجر است و علم نجوم که برای تدبیر دنیا نیک می ورزند
بعد از بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال ایشان بآنکه مثمر عدم علم تفکر است در امر آخرت
و عدم تحصیل زاد آخرت بندگان را ترغیب می کنند بر تفکر و تدبر در آنچه دالست
بر توحید و منفرد باید که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمی کنند یعنی باید که تفکر نمایند
فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود باین معنی که احداث تفکر کنند در خود تا محقق شود
ایشان را که قدرت مبدع در اعادهٔ ایشان مانند قدرت اوست در ابدای آن
و یا باید که در کار نفس خود تفکر نمایند که اقربست بایشان از غیر آن تا از ان ببرند
بر وجود صانع عالم که متصف است بقدرت باهره بر جمیع امور ممکنه که از جملهٔ آن اعاده
است مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا نیافرید خدای آسمانها و زمینها را
و آنچه در میان آسمان و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بجهت غرض صحیح که آن استدلالست
بآن بر توحید و قدرت حضرت عزت نه برای باطل و بازی و بیفایده وَأَجَلٍ مُسَمًّى
و بجهت تقدیر وقتی نام برده شده که نزد آن منتهی شوند و اثری از آنها باقی نماند
مراد روز قیامتست که چون در رسد تمام آسمان و زمین و ما بینهما معدوم گردد وَ
إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و بدرستی که بسیار از مردمان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
برسیدن بجزای پروردگار خود که وقت رستخیز است لَكَافِرُونَ مر ناگرویدگانند
و منکران و پندار ایشان آنست که دنیا ابدیست و آخرت واقع نشود أَوَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نمی کنند یعنی می باید که سیر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بمواضعهای
عاد و ثمود بوقت تجارت و رحلت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس به بینند که
چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ سر انجام آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
از امم ماضیه كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی
قدرت و توانائی چون عاد و ثمود وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین ظاهر آن را بباطن
جهة زراعت و درخت نشاندن و معادن و چشمها بیرون آوردن و غیر آن وَعَمَرُوهَا
و عمارت کردند مر آن را أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند
که اهل وادی ذی زرع بودند با آنکه عمر یافتند بیشتر از عمر قریش وَجَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ و آمدند بدیشان پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بآیتهای روشن و یا معجزهای
هویدا و ایشان بدان بگرویدند و حق تعالی دمار از روزگار ایشان بر آورد فَمَا كَانَ
اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نبود خدای که ظلم کرده باشد بدیشان یعنی بی ارسال رسولان

ویکفر و تکذیب ایشان را هلاک کرده باشد وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم می کردند بجهة علم ایشان بآنچه موردی هلاکت ایشان و معرفت
ایشان بموجبات عقوبات که عدم قبول ایمانست با وجود ظهور حقیقت آن برایشان ثُمَّ كَانَ
پس هست عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا سرانجام آنها که بد کردند یعنی کافر شدند السُّوأَىٰ عقوبت
دنیا و آخرتست گویند سوئی اسم دوزخ است مانند حسنی و طوبی که اسم بهشتست
یعنی دوزخ عاقبت ایشان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ
اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت
وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ و بودند که بآن آیتها استهزا می کردند بعد از آن بر سبیل
تذکیر نعمت میفرماید که اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ
يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده گرداند و برانگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا
و حکم او تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوند و حفض تا میخوانند یعنی باز گردانیده شوید وَ
يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش
شوند و متحیر بمانند مشرکان مانند خاموشی و تحیر کسی که منقطع باشد از حجت
و برهان وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان
ایشان یعنی خدایان که شرکا نام نهاده اند چون ملائکه و اصنام شُفَعَاءُ و در
خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگویند که آلهه ما شفعای ما خواهند بود و
دران روز از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وَكَانُوا و باشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ
با انبازان خود كَافِرِينَ نگرویدگان یعنی از مطلوب خود نا امید گردند و از ایشان بیزار
گردند یا معنی آنست که هستند ایشان بسبب انبازان خود ناگرویدگان بخدا وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ و در روزی که قایم گردد قیامت يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده
گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلی عِلِّيِّينَ آورند و جمعی باسفل السافلین
افتند و بعضی بر درجه وصلت و برخی بر درکه مفارقت جمعی بدولت وصول بجنان نازان
و برخی از آتش نیران گدازان چنانچه میفرماید فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند از کارهای پسندیده و شایسته فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ
پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار يُحْبَرُونَ شادمان گردانیده
شده باشند بر وجهی که آثار آن بر صحیفه رخسار ایشان ظاهر باشد چه مکرم باشد
بکرامت ازلی و منعم بنعمت لم یزلی و محلل بزیور محلی و در لحاف از عیاشی

نقل کرده که متفرج تاج عزت باشد و در معالم گفته که آواز خوش شنوانند ایشان
وایشان را هیچ لذتی مثل سماع نباشد در حبرات که اِبکار بهشت غنا کنند باصواتی که
خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعم بهشتست چنانچه در کشاف از پیغمبر صلی الله
که ذکر جنت و نعیم میفرمود و در آخر مجلس اعرابی برخواست و گفت یا رسول الله در بهشت
غنا باشد فرمود نعم در بهشت سماع باشد بدرستی که در بهشت جوئیست که در کنار
آن حوران بهشت نشسته اند سفید اندام و فراخ چشم با حدقه سیاه که غنا کنند
باوازهای که هرگز هیچ کس نشنیده باشد و این نعم بهشتست و در مجمع این روایت را
از ابی درداء نقل کرده و بعد از آن گفته که ابو درداء را بعد از ذکر این سؤال کردند که مغنات
بهشت بچه چیز تغنا کنند فرمود بالشیح بالتسبیح و از ابو درداء منقولست که رسول الله
صلی الله صفت بهشت می کرد مردی برپای خواست و گفت یا رسول الله من مردی ام
که آواز خوش را بسیار دوست میدارم در بهشت آواز خوش باشد فرمود آری و
الذی نفسی بیده بخدای که نفس من بفرمان اوست که در بهشت درختیست که چون
آن درخت را وحی کنند که سماعی بشنوان بندگانی را که در دنیا خود را از سماع لهو و لعب
باز داشته اند درخت باواز آید بتسبیح و تهلیل آن چنان آوازی که خلایق مانند آن
نشنیده باشند و از مغیره نیز روایتست که پیغمبر صلی الله فرمود که در بهشت درختانیست
که چون اهل بهشت را سماع آرزو باشد حق تعالی از زیر عرش بادی را بفرستد تا بران درختان
آید و برگ آنها را بجنباند و بر یکدیگر زنند از آنجا آوازی آید که اهل دنیا بشنوند از
طرب هلاک شوند و بروایت صحیحه باسناد معتبره از حضرت رسالت صلی الله مرویست
که هیچ بنده داخل بهشت نشود مگر بنزد سرین و پایین او دو کس از حور العین بنشینند
و غنا کنند برای او به نیکوترین آوازی که جن و انس آن را نشنیده باشند و آن
از مضمار شیطان نباشد بلکه بتمجید و تقدیس حق تعالی باشد و صاحب کشف الاسرار
آورده که فردا دوستان خدا در روضات جنان میان ریاحین شادی اسماع کنند و
فرمان آید بداود که بآن نغمه دلاویز و صوت شور انگیز که ترا داده ایم زبور بخوان
و بموسی خطاب رسد که توریت بخوان و بعیسی ندا رسد که تو بقراءت انجیل مشغول
شو و بطوبی خطاب آید که ای طوبی آواز دلارا بتسبیح ما بگشای و اسرافیل مخاطب
شود که ای اسرافیل تو قرآن بخوان ثعلبی در تفسیر خود از اوزاعی نقل کرده که هیچ
کس را آواز خوشتر از آواز اسرافیل نباشد چون افتتاح بغنا کنند تمام فرشتگان

ازاوراد و اذکار باز مانند حاصل که شریفترین لذتی در بهشت سماع خواهد بود و لهذا
بعضی مفسران یحبرون را تفسیر کرده اند بیلذذون السماع اینست حال مومنان در
بهشت وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه ناگرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و تکذیب کرده اند آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و رسیدن
آن سرای یعنی بروز حشر و نشر فَأُولَئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ
در عذاب دوزخ حاضر شدگانند که هرگز از ان غایب نشوند و بعد از ذکر وعد و وعید
در بیان آن چیزی که موصل بوعد است و منجی از وعید میفرماید که چون عاقبت امور
بندگان بروضات جنات است یا بدرکات نیران فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تسبیح کنید
و تنزیه نمایید خدای را تسبیحی و تنزیهی بر وجه لایق و شایستهٔ او و نزد ابن عباس
و مجاهد و معظم مفسران مراد به تسبیح اینجا صلوة است یعنی نماز گذارید برای
خدای حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است
وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگامی که ببامداد در آیید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ
و مر او راست سپاس و ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که
در آسمان و زمین است حمد و ثنا و ستایش او می کنند وَعَشِيًّا و نماز گذارید
در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در آیید بوقت
ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب آورده که تسبیح مناسب آنست که برفع صوت باشد
پس اتصال آن بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت برفع صوت
ندارد پس تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب می نماید در کشاف آورده که ابن
عباس را گفتند که هیچ می یابی آیتی را که دلالت کند بر وجوب پنج وقت نماز شبانه روزی
این آیه تلاوت فرموده که مراد بتمسون صلوة مغرب و عشاست و تصبحون صلوة صبح و عشیا
صلوة عصر و تظهرون صلوة ظهر و گفته که مخصوص بودن صلوة لیل باسم تسبیح و صلوة
نهار باسم حمد جهة آنست که انسان بر نهار منقلبست در احوالی که موجب حمد خداست
بران و در لیل مراد حوالیست که موجب تنزیه او سبحانه است دران مانند نوم و
توابع آن فلهذا حمد بنهار مخصوص گشت و صلوة نهار بآن تسمیه یافت و تسبیح بلیل
مخصوص گشت و صلوة لیل بآن مسمی گشت حاصل که میفرماید که درین پنج وقت به
تسبیح و حمد او سبحانه مشغول شوید بر وجه اخلاص و غیر برا با و شریک مسازید زیرا
که اوست يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آورد زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون

انسان

انسان از نطفه و مضغه و مرغ از بیضه و نخله از نواة و سنبله از حبه یا مفسد از مصلح و مومن
از کافر و عالم از جاهل و جاهل از عالم وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها
که مذکور شد و یا حیوة را در عقب موت و بعکس وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
پس از افسردگی و پژمردگی و خشکی و نضارت آن وَكَذَلِكَ و مانند این اخراج
تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد چه این تعقیب حیاتست موت را مراد آنست که
ابدا و اعاده مساویند در قدرت آن کسی که قادر است بر اخراج میت از حی و حی از میت
و احیای میت و امامت حی انس بن مالک از سید عالم روایت کرده که آن حضرت فرمود
که هر که میخواهد که فردای قیامت اعمال حسنهٔ او را کیل کنند تمام تر باید که این آیه بخواند
تا انجا که کذلک تخرجون و در روایت دیگر آخر سوره والصافات یعنی سبحان ربک رب
العزة عما یصفون تا آخر با آن منضم سازد حق تعالی بکیل تمام نامهٔ اعمال او را وزن کند و نیز
از ان حضرت مرویست که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تلافی کرده باشد هر عبادتی
که از وی فوت شده باشد از نوافل دعوات و تسبیحات و نیز فرموده که هر که در عقب
هر نماز فریضه این آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک روی زمین
از برای او ده حسنه بنویسند و ضحاک روایت کرده که هر که این آیه بخواند با آیهٔ
سبحان ربک رب العزة ثواب او برابر ثواب کسی باشد که دویست بنده آزاد
کرده باشد و حق تعالی بجهت تنبیه بر دلایل توحید میفرماید در عقب این آیه وَمِنْ
آيَاتِهِ و از جملهٔ نشانهای خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ
تُرَابٍ از خاک یعنی اصل همه را از خاک که آدم است علیه السلام پدر شماست و یا آنکه
شما را از نطفه خلق کرد و نطفه را از غذا و غذا را از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس آن گاه
که شما آفریده شدید بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ آدمیانند که پراکنده می شوند در زمین یعنی
بسی روزگار برنیامد که در زمین پراکنده شدید و در همه جا متفرق گشتید و هر جا
برای خود وطن ساختید کسی که قدرت داشته باشد چگونه قادر بر اعادهٔ شما نباشد
و مستحق عبادت نبود وَمِنْ آيَاتِهِ و از جملهٔ علامات داله بر قدرت باهره أَنْ خَلَقَ لَكُمْ
آنست که بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از نفسهای شما یعنی از جنس شما و از
شکل شما أَزْوَاجًا زنان لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا میل کنید بایشان بجهت
جنسیت سبب الفت و انسیت و عدم جنسیت بواسطهٔ مخالفت و منافرت وَجَعَلَ
بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما بعد از انکه سابقهٔ معرفت

نبوده میانه شما مودّة دوستی و رحمة و مهربانی بواسطه ازدواج تا موجب انتظام
امر معاش شود برمودت و مهربانی و نیز مودت کنایه از جماع است و رحمت کنایه از ولد در
خبر است که شخصی نزد رسول صلی الله آمد و گفت یا رسول الله مرا از کاری تعجب می آید
و آن اینست که مردی و زنی هرگز یکدیگر ندیده باشند چون میان ایشان مناکحت
واقع شود و یکروز با یکدیگر صحبت کنند رخشیت مودت در میان ایشان واقع شود
که از ان عظیم تر نباشد فرمود این از قبل حق تعالی است آنجا که فرمود و من آیاته ان خلق
لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة
ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج و مشاکل و مشابه مردان در بشریت
لآیات هر آینه نشانهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت
این صورت مطلع شوند و من آیاته و از دلایل قدرت او خلق السموات والارض
آفریدن آسمانها و زمینهاست و آنچه در و نهاست از عجایب خلق و بدایع صنع و دلایل
قدرت و حکمت کامله و اختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در لغات
هرچه هر صنعتی را لغتی تعلیم فرموده و الهام ایشان فرموده و صنع آن را از عربی و ترکی
و فارسی و هندی و امثال آن و در لباب آورده که اصول زبانهای مختلفه هفتاد
دو است و از آنجمله نوزده در اولاد سام است و هفده در زبان حام و سی شش در
بنی یافث و این لغات مختلفه اگر از قبل حق تعالی است پس آن فاعل آن شرع و ابتداء آن
نموده و اگر مواضعه است از قبل بندگان پس وی تیسیر آن فرموده و بر ایشان آسان
ساخته والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی
و یا تخطط اعضا و تشکیل آن چه هر آدمی در همه چیز مشابه نیست حتی تو این که با وجود
توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی چیزها مخالف خواهند بود و این نیست
مگر بجهة تراکیب بدیعه و لطایف عجیبه و دلایل بر کمال قدرت و حکمت او و اگر این نوع
اختلاف نمی بود بلکه آدمیان موافق و متوافق و متشاکل یکدیگر می بودند البته موجب
التباس می شد بهم مانند می شدند و امتیاز میان ایشان نمی بود بجهة مصالح کثیره
متعطل نمی گشت ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه
از یک پدر و مادر زائیده باشند و بهم رسیده لآیات للعالمین هر آینه نشانهای
قدرت است مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و جن و انس پوشیده نیست و همه میدانند
که درین اختلاف حکمتهای کلی مندرج است چه عدم امتیاز میان اشخاص آدمیان در

زبان و الوان و اعضا موجب تعطیل مهمات می بود و باعث فساد نظام عالم و حفص بکسر لام
میخواند یعنی این آیات مر اهل علم راست که در ان نظر می کنند و بغور آن میرسند و من آیاته
و از علامات قدرت کامله او منامکم خواب کردن شماست باللیل والنهار در شب
و روز بجهة استراحت قوای نفسانی و قوت قوای حیوانی و ابتغاؤکم و جستن
شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و نزد اکثر مفسرین مراد
منام است بلیل و ابتغا در نهار یعنی در اول مخصوص است بشب و ثانی بروز پس در آیه تقدم
و تاخر باشد بحسب معنی ان فی ذلک بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لآیات
دلالتهاست و عبرتها لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند بگوش هوش و سماع
تفهم و استبصار چه حکمت در او ظاهر و باهر و هویداست و من آیاته و از نشانهای
حکمت اوست یریکم البرق می نماید برق را بشما خوفا جهة ترسیدن مسافران
از رسیدن صاعقه بایشان و طمعا و بجهة طمع مقیمان بر سیدن باران و یا بجهة ترسیدن
مطلق آدمیان بر سیدن صاعقه بایشان و یا بجهة نیامدن خوف باران و ینزل من
السماء ماء و فرو میفرستد از جانب آسمان یا ابر باران فیحیی به پس زنده می گرداند
بآن الارض زمین را از ان گیاه تر و تازه میروید بعد موتها بعد از افسردگی و بمردگی
آن ان فی ذلک بدرستی که در برق و باران لآیات هر آینه علاماتست بر قدرت
الهی لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند و عقول خود را بکار فرمایند در استنباط
اسباب حوادث تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در امر حادث و من آیاته و از
نشانهای توانائی او بر جمیع افعال ممکنه ان تقوم السماء آنست که استاده است آسمان بی ستون
والارض و زمین بامره بفرمان او یعنی قیام آنها بنگهداشت اوست مر آنها را بدون علاقه
و ستونی ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دعوة خواندن بدین
نوع که گویند ای مردگان بیرون آئید من الارض از زمین اذا انتم تخرجون
پس آنگاه شما بواسطه بیرون آئید از قبرهای خود برای جزای کردار نیک و بد یعنی همچنانکه
قادر است که حفظ آسمان و زمین کند همچنین قادر است بر اخراج موتی از زمین چه قدرت
بالذات دارد نسبت بهمه ممکنات وله من فی السموات والارض مر او راست آنچه
در آسمانهاست و زمینها کل له قانتون همه آنها مر او را فرمانبردارند در موت و حیوة
و بعث و نشور و غیر آن از افعال در وی ایشان و هیچ وجه از حکم او تمرد نمی توانند کرد اگر چه عبادت
در اطاعت نمی کنند بقوله و هو الذی آن کس که یبدؤا الخلق اول بار می آفریند

خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند بعد از آنکه مرده باشند وَهُوَ و باز آوردن
و زنده گردانیدن در بار دویم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسان تراست بر خدای از اصل آفریدن در
اول بار نسبت بقدرت شما و قیاس باصول شما و اگر نه ابدا و اعاده نزد او یکسانست یعنی چون
که شما اعتقاد دارید بآنکه قدرت شما در باب بار دوم با وجود آلات و اسباب آن باهون و
اسهل است از قدرت شما بدان بدون اسباب و آلات پس چرا بابدا اقرار دارید و باعاده منکرید
وَلَهُ الْمَثَلُ و مر او را وصف عجیب ایشان مانند قدرت کامله عامه تامه و وحدت ذات و عظمت
صفات الْأَعْلَىٰ برتر است و مر غیر او را روا نیست که مساوی آن داشته باشند و یا قریب
باین و همین حق تعالی است که موصوفست باین وصف بزرگوار فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در جمیع
آسمانها و زمینها یعنی آنچه در آسمان و زمین است او را باین وصف می کنند بنطق و دلالات
مراد آنست که او سبحانه بر السنه جمیع خلایق و السنه هم دلایل موصوف و معروف گشته
باین که قادریست و عاجز نیست از ایشان باعاده و غیر آن از مقدورات وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
غالب بر همه مقدور که از جمله آن ابدا و اعاده است الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال
او بر مقتضی حکمتست و نزد مجاهد مثل الاعلی قول لا اله الا الله است یعنی مر او راست وصف
اعلی که آن وصف اوست بوحدانیت و مؤید اینست قوله تعالی ضَرَبَ لَكُمْ بیان کرد خدای
برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته شده از احوال نفسهای شما که اقرب امور است
بشما و آن معنی اینست که هَلْ لَكُمْ آیا هست مر شما را ای آزادان مِنْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است دستهای شما یعنی از ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ
شُرَكَاءَ از انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی کرده ایم و داده ایم شما را از
اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان باشید فِيهِ سَوَاءٌ در آن چیز یکسان یعنی چنانچه شما
تصرف می کنید در مال و ملک خود ایشان توانند که در آن تصرف کنند تَخَافُونَهُمْ
ترسید از ایشان که بتصرف در آن مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان
أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما از شریکان آزاد که امثال شما اند خلاصه سخن آنست که ای خواجگان
راضی هستید بآنکه شما بندگان خود را در ملک و مال خود شریک سازید در تصرف در آن
و تسلط بر آن مساوی یکدیگر باشید در تفضل و از استقلال ایشان شوید همچنانکه بعضی احرار از
بعضی هراسانند پس چگونه راضی می شوید برای من که رب الارباب و مالک احرار و عبید که
بعضی از عبید مرا شریک من میسازید بچه وجه روا میدارید که در آنچه من آفریده ام کسی با من
شریک باشد از بندگان من و آفریدگان من در بعضی تفاسیر است که چون حضرت رسالت صلی الله

این آیه بر صنادید قریش خواندند همه متفق الکلمه گفتند کلا والله لا یکون ابدا حاشا که این هرگز تواند
بود حضرت فرمود که شما بندگان خود را در مال خود شریک نمی دانید پس چگونه آفریدگان را که
بندگان خدا اند در ملک او شریک می سازید كَذَٰلِكَ مانند این نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل
می کنیم و بیان می سازیم دلایل وحدت خود را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را
در تدبر امثال بکار فرمایند چه تمثیل کاشف معانی و موضح آنست از برای اهل دانش زیرا که
آن بمنزله تصویر معانیست اما جاهلان و ظالمان از حقیقت این سخنان بیخبرند همچنانکه میفرماید
که بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی می کنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بجهة شرکت
که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ در حالتی که نادان و
بی دانشند چه دانا اگر پیروی خود کند غالب آنست که علم او وی را از آن باز میدارد بخلاف جاهل
که چیزی مانع و صارف نمی شود از اتباع هوای نفس فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ
أَضَلَّ اللَّهُ آن را که فرو گذاشت خدای یعنی بسبب خذلان و منع لطف و توفیق او را هدایت نمی
دهد بجهة عناد و جحود و رسوخ کفر او با وجود آیات ظاهره و دیده و حجج واضحه نزد آن و بسبب آن
حق تعالی تخلیه او کرده باشد و او را در وادی خذلان گذاشته هیچ کس او را براه راست ندارد
و از ضلالات مهلکه بهدایت منجیه اش نرسانند وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان مکه را مِنْ نَاصِرِينَ
از هیچ یاران و هواداران که ایشان را از ضلالت برهانند و از آفات لازمه آن که عقوبت دنیا
و آخرتست ایشان را نگه دارند و چون دانستی ای محمد که مشرکان از ضلالت بهدایت مهتدی نمی
شوند و در وادی غوایت خود مقرر و راسخند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست گردان روی
خود را لِلدِّينِ برای دین حق یعنی بر جاده دین اسلام استقامت نمای و یا عمل خود را راسخ
گردان برای دین خدای حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان باطله بر دین اسلام و ملتفت
نشوی بدین دیگر یعنی ملازم و متابع دین خدا باش که جاده اسلام است و برات رحیب
التماس مکن و از آن میل منمای مخاطب حضرت رسالت است صلعم و مراد جمیع مکلفانند یعنی
ای بندگان بر دین اسلام ثابت قدم شوید و همچو ازان روی مکرر دانید و ملازم
شوید فِطْرَتَ اللَّهِ خلقت خدا را که دین اسلام است و پیروی نمای ملت درست و راست
او را که بهترین و نیکوترین ملتهاست الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا آن چنان ملتی که آفرید
خدای مردمان را بر آن یعنی بر فطرت اسلام و تسمیه آن بفطرت جهة آنست که اگر بندگان را
اضلال نکند و تخلیه ایشان نمایند بر آنچه مخلوق شده اند بر حالت خود شان بگذارند هر آینه
التزام ملت اسلام نمایند ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله نقل کرده که هر مولودی بر فطرت

اسلام متولد میشود پس پدر و مادر او را یهود و گبر و ترسا می گردانند چنانچه بهیمه که از مادر بوجود
آمد گوش بریده نیست او را گوش بریده می گردانند اسود بن سریع روایت کرده که با رسول خدا
صلی الله علیه وسلم غزا میکردیم جمعی از کودکان اهل شرک را می کشتند رسول صلی الله منع ایشان فرمود
و گفتند اینها بیگناه اند گفتند یا رسول الله مشرک زاده اند فرمود بخدائی که نفس من بید قدرت
اوست که هیچ مولودی نیست که بر این فطرت اسلام متولد می شود پس همیشه بر این فطرت
باقیست تا که مبین شود از او زبان او پس پدر و مادر او را یهود و نصرانی می گردانند
لا تبدیل لخلق الله هیچ تغییری و تبدیلی نیست مر خلق خدای را یعنی هر دینی را که
خدای تعالی برای شما مفطور و مخلوق گردانید و یا سزاوار نیست که آن را تغییر دهند و محو
و مخفی گردانند ذلک آن دینی که بندگان مامور شده اند باقامت آن و استقامت
بر آن الدین القیم کیش راست و مستوی و مقیم است که هیچ کجی در آن نیست ولکن
اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند استقامت
آن را بسبب کجی طبعی و عدم تدبر و تفکر در آن پس روی آورید بدین اسلام بر آن اقامت
نمایید منیبین در حالتی که باز گردندگانید الیه بسوی او از غیر او و رجوع
نمایندگان بسوی او واتقوه و بترسید از وی در ترک معصیت واقیموا الصلوة
و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان ولا تکونوا من المشرکین و نباشید
از شرک آرندگان چه عبادت بدون اخلاص در توحید منتج صواب نیست و گویند معنی
آنست که مباشید از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا چنانکه در تیسیر از شیخ محمد اسلم
طوطی رحمه الله نقل کرده که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کنید عرض کنید بر
خدای اگر موافق بود دلیل کنید از من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد
کفر میخواستم که با آیتی از قرآن مطلق سازم سی سال تامل کردم تا این را یافتم
واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و باجماع اهل بیت ترک صلوة متعمدا بر وجه استحلال
موجب کفر است نه باعتقاد من الذین مباشید از آنانکه فرقوا دینهم تفریق نمودند
و پراکنده ساختند دین خود مراد اختلاف ایشان است در آنکه پرستش می نمایند بر حسب
اختلاف هوای خود و کانوا شیعا گشتند گروه گروه هر یک بر کیشی مراد مشرکانند
که دین اسلام را گذاشته بت پرستیدند یکی فرشته و یکی ستاره و یهود و نصاری
که هر یک چندین فرقه شدند و یا خوارج و ابو امامه رضی الله عنه را درین باب خبری مرفوع
است کل حزب هر گروهی بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشان است از دین فرحون

کتاب حج

شادمانند

شادمانند بجهت گمان ایشان بآنکه حق با ایشانست ابن خطاب روایت کرده که رسول صلی الله عائشه را
گفت که ایشان اهل بدعت اند ازین امت و هر گنه کاری را توبه هست غیر ایشان که صاحب بدعت
و تابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من و اذا مس الناس و چون برسد آدمیان را
ضر سختی از فقر یا از بیماری یا مطلق شدت حوادث و وقایع و بآن درمانند دعوا
بخوانند بتضرع و زاری ربهم پروردگار خود را منیبین الیه در حالتی که باز
گشتگان باشند بسوی او بر وجه اخلاص و از غیر آن منقطع شوند ثم اذا اذاقهم پس
چون بچشانند یعنی عطا فرماید ایشان را خدا منه از نزدیک خود رحمة بخششی
از آسانی یا صحت یا توانگری یا دفع هر حادثه و بلیه و ایشان را از آن شدت و بلیت باز
رهاند اذا فریق منهم انگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون به پروردگار
خود شرک آرند یعنی در مقابله نجات عود کنند بعبادت غیر خدای که بر خلاف
مقتضی عقل است چه در مقابله آن شکر منعم باید کرد ایشان بآن منکر اند و شرک آرند
چنانکه میفرماید بقوله لیکفروا یعنی عاقبت و سر انجام ایشان این باشد که کافر شوند
بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشان را از نعمت عافیت فتمتعوا پس برخورید و تمتع گیرید
از دو سه روز نعم دنیویه و بآن مخلوط شوید و بهره گیرید فسوف تعلمون پس زود باشد
که بدانید سر انجام تمتع خود را که عقوبت ام انزلنا علیهم آیا فرستادیم ما بر کافران
سلطانا کتابی و حجتی که بآن متسلط شوند بر مذهب خود یا پیغمبری یا فرشته که او بر ایشان
باشد فهو پس آن کتاب از روی وضوح دلالت یا رسول یا ملک یتکلم
سخن کنند بما کانوا به یشرکون بصحت آنچه هستند که بآن شرک می آرند مراد
آنست که ایشان قادر نیستند بتصحیح دین خود بدلیل و حجتی که بآن متسلط شوند پس در بیان
احوال مشرکان میفرماید و اذا اذقنا الناس رحمة و چون بچشانیم مشرکان را رحمة
نعمتی از صحت و سعت امنیت و مانند آن فرحوا بها بسیار شادمان می شوند بآن و
ان تصبهم و اگر برسد بایشان سیئة زحمتی و شدتی از مرض و قحط و خوف
و امثال آن بما قدمت ایدیهم بجهت آنکه از پیش فرستاده است دستهای ایشان
بجهت شامت کردارهای ایشان بلا رسد بایشان از کفر و معاصی اذا هم یقنطون انگاه
ایشان نومید شوند از رحمت و جزع و فزع و بی صبری میکنند و امیدوار نشدند که
خدای آن را برحمت بدل می کند یعنی نه شکر می گذارند بر رحمت و نه صبر دارند بر محنت
و نه امیدواری از حضرت عزت برفع بلیه اولم یروا آیا ندیدند یعنی ندانسته اند

إِنَّ اللّٰهَ انکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ گشاده و فراخ می سازد روزی را برای
هرکه میخواهد بمحض مصلحة وَيَقْدِرُ و تنگ می گرداند بر هرکه میخواهد از روی حکمت إِنَّ فِي
ذٰلِكَ بدرستی که درین قبض و بسط لَآيَاتٍ هر آینه دلیل عبرتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که تصدیق کنند حکم خدا را در قبض و بسط و شکر گویند در بسط او صبر کنند
در ضرّا چه بنای کار مؤمن و اساس امر ایمان بر این صفتست و بعد از ان بیان چیزی مینماید که
دافع ضرر قبض است و باعث بسط و ایمنی از ترسیدن از سیئه و میگوید فَآتِ پس بده
ای محمد ذَا الْقُرْبَىٰ خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او را از غنیمت کفار و غیر آن
و آن صله رحم مرعی دار مجاهد گفته که همه امت درین امر داخلند و مراد دادن خمس است
بفقرای اهل البیت علیهم السلم از سعید خدری روایتست که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت صلی الله باغ فدک را بحضرت فاطمه علیها السلم داد و این روایت از ابو جعفر و
ابو عبدالله نیز مرویست وَالْمِسْكِينَ و بدهید بر مسکینی که بقوت سنه قادر نباشد
وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را از انچه مقرر شده از وظایف اخماس یا زکوة یا نقص
خمس ذٰلِكَ این دادن حقوق بجماعت مذکوره خَيْرٌ بهتر است از امساک لِلَّذِينَ
يُرِيدُونَ برای آنانکه میخواهند وَجْهَ اللّٰهِ ذات خدا را یعنی رضای او را میجویند
و یا مراد ایشان بوجه تقربست بحق تعالی نه بجهه دیگر از اعراض وَأُولٰئِكَ و آن گروه منفقان هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان چه تحصیل نعیم مقیم کرده اند به بسط
انفاق بر اهل استحقاق وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِنْ رِبًا از زیادتی محرّم از در معامله
و یا هدیه و عطیه که بآن توقع مزید مکافات دارید نه قصد قربت لِيَرْبُوَا تا بیفزاید
آن چیز فِي أَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی انچه میدهید از زیادت حرام در
معاملات یا زیادتی در مال سود خواران بدید آید آنچه هدیه بکسی میدهید بتوقع انکه مال
ایشان افزون گردد در کشیدن مالهای مردمان بسوی خود فَلَا يَرْبُو پس زیاده نمی شود
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای و برکت از و بر میخیزد و موجب مثوبت و اجر نمی شود نزد
حق تعالی بجهه عدم قربت و اخلاص قول اول که ربای محرم است از شیخ حسن و جبائی منقول
است از قبیل آیه يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و قول ثانی که مراد هدیه دادنست
بطمع زیاده گرفتن از ابن عباس و طاوس یمانی و ماثور از ابی جعفر عم و از سعید بن جبیر و
مجاهد نیز روایتست که مراد باین شخص است که عطائی بکسی دهد بطمع زیادتی از و بستاند
این ربای حلالست و صاحبش را نه مزد باشد از خدای و نه وزر بر او مرتب شود و بجهه این

رسول

رسول او را نهی نموده فرموده که سزاوار نیست که شخصی باین قصد عطیه کند چه ثوابی بران مرتب
نخواهد شد و آیه کریمه فَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ در معنی اینست وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید
مِنْ زَكَاةٍ از زکوة و اخماس مفروضه یا صدقه مندوبه که در دادن مستحق تُرِيدُونَ
وَجْهَ اللّٰهِ میخواهید ثواب و رضای او بدون شایبه غرض و عوض از غیر او و بار ریا و سمعت
و مکافات زیادتی فَأُولٰئِكَ پس آن گروه که زکوة و خمس و صدقه بوجه الله دهند بقصد مذکور
هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند که خداوندان افزونی اند از ثواب که یکی را ده تا هفتصد یابند
و یا ایشان زیاده کنندگانند ثواب و اموال خود را ببرکت زکوت و این آیه دلیلست بر وجوب
نیّت زکوة و ایقاع آن بر سبیل اخلاص بدون شایبه غرضی دیگر از اغراض و بعد از ذکر امر و نهی
در باب ایتاء اموال باز سر رشته کلام بجانب دلایل قدرت توحید کشیده میفرماید که اَللّٰهُ
الَّذِي خَلَقَكُمْ خدای بحق آن کسست که آفرید شما را از عدم در وقتی که معدوم صرف
بودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داده شما را مادام که زنده اید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ
پس بمیرانید شما را بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را در روز
قیامت برای جزای عمل هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی بتانی که بزعم
شما شریک خدایند مَنْ يَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذٰلِكُمْ ازین خلق و رزق و اماتت
و احیا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام این کار
نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید و نسزد سُبْحَانَهُ پاکست و منزه خدای و مبرا
وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه شریک می آرند بوی بعد از ان در بیان شامت
شرک و ترک توحید میفرماید که ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکار اشد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان
بخشک سالی و قلت ریع در زراعات و موتان و طاعون و کثرت عدم و قلت آن وَ
الْبَحْرِ و در دریا بطوفان و غرق کشتی مراد بحق برکاتست و کثرت مضار در بر و بحر بِمَا
كَسَبَتْ بسبب شامت انچه کرده اید أَيْدِي النَّاسِ دستهای مردمان یعنی بشومی
معاصی و ظهور قبایح از ایشان اکثر علما برانند که مراد از فساد نا آمدن بارانست چه وقتی
که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب
کشاف گفته که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند حاصل که حق تعالی اسباب
افساد دنیویه آدمیان را لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از اجزای
انچه کرده اند تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان چون بچشند این بعض
جزا را يَرْجِعُونَ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت یا باز گردند از آنهای که بعد

ازیشان باشند از معاصی وقبایح که می کردند قُلْ بگو ای محمد مشرکان را سِیرُوا فِی الْأَرْضِ
بروید در امم ماضیه فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه می بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلُ سر انجام انانکه پیش ازیشان بودند که قصور ایشان قبور شده و از دیار وحصار
ایشان نشان نمانده كَانَ أَكْثَرُهُمْ بودند بیشتر آن امم که هلاک شدند مُشْرِكِينَ
شرک آرندگان مراد باکثر جمیع ایشان است چه استعمال اکثر در مقام جمیع در کلام عرب
شایع است و یا آنکه مراد آنست که اکثر ایشان بجهت شرک و اقل ایشان بسبب معاصی دیگر هلاک
شدند و چون کفار مکه ازین مواعظ پند نمی گیرند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست
گردان روی خود را یعنی من جمیع الوجوه توجه نمای و مستقیم شو لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای
کیش راست که بنهایت استقامت رسیده یعنی بر جادهٔ دین اسلام ثابت قدم و
راسخ دم باش مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از انکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که
بازگشتن نیست مر آنان را مِنَ اللَّهِ نزد خدای هیچ کس نتواند که باز گرداند يَوْمَئِذٍ
يَصَّدَّعُونَ در ان روز مردمان از هم جدا شوند و متفرق گردند فریقی بجنت توجه نمایند
و گروهی بدوزخ همچنانکه میفرماید مَنْ كَفَرَ هرکه کافر شد فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ
پس بر اوست جزای کفر که خلود است در دوزخ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هرکه کرد کاری
ستوده و شایسته فَلِأَنْفُسِهِمْ پس برای نفس خود یَمْهَدُونَ می گسترند یعنی موضع
خود را در بهشت تسویه می نمایند تا بر وجه استراحت بران بخوابند بدون آنچه منغص
خواب کننده باشد از بلندی و پستی و درشتی مکان از ابو عبد الله نقل است که عمل
صالح برای خود در بهشت فراش استراحت می سازند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا
دهد خدای آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته
مِنْ فَضْلِهِ از محض فضل خود یعنی پاداش دهد ایشان را بآنچه تفضل نماید بر ایشان
بعد از توفیه و جب که ثواب ایمان و عمل صالح است إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بدرستی
که خدای دوست نمی دارد ناگرویدگان را تا مؤمنان جمع کنند بلکه ایشان را صدا ساخته
بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ
آنست که می فرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب را اینها ریاح رحمتند اما دبور ریح عذابست
و در حدیث آمده اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمتست
و ریح در عذاب مُبَشِّرَاتٍ در حالتی که آن بادها مژده دهنده باشند شما را بباران چه آن
از امارات بارانست پس این بادها را می فرستد تا مژده دهد شما را وَلِيُذِيقَكُمْ

تا بچشاند

تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از رحمت که تابع ریاحست وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنکه
برود کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در تجارت دریا مِنْ
فَضْلِهِ از روزی که خدای تعالی از محض فضل خود میدهد در تجارت دریا همچنانکه در خشکی
بواسطهٔ علامات سفر وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گویید برین
نعمتها و بعد از تعداد نعمت و تدبر و تفکر و تذکر گفتار در ان تهدید ایشان میفرماید
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان
از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان با قوم خود شان
بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن یا باحکام هویدا از حلال و حرام یعنی بعضی با آن گرویده بودند یاری
کردیم فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا پس انتقام کشیدیم از آنانی که نافرمانی کردند وَ
كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنان را
باعلام حجت اسلام و در دفع اعدا از ایشان این اشعار است بانکه انتقام از کفار برای اهل
ایمان است و اظهار تعظیم و تکریم مؤمنان ابو درداء از پیغمبر صلی الله روایت کرده که هیچ
مرد مسلمان نباشد که دفع کند از عرض برادر مؤمنی یعنی نگذارد که هتک عرض او شود
مگر که بر خدای واجب باشد که دفع نماید از وی آتش دوزخ را بعد از ان این آیه تلاوت
فرمود و کان حقا علینا نصر المؤمنین اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ این تفصیل
آیه و من یرسل است یعنی خدای بحق آن کسست که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا
پس بر انگیزانند آن بادها را بهوا بر آرند فَيَبْسُطُهُ پس بگستراند خدا ابر را یعنی بهم متصل
سازد گاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در سمت هوا كَيْفَ يَشَاءُ چنانکه خواهد یعنی
روان یا استاده یا غیر مطبق وَيَجْعَلُهُ و گرداند آن را گاهی كِسَفًا پاره پاره
و هر قطعه در طرفی یا مترکب بالای هم و یا غلظت فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی تو باران را
که بحکم الهی يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان هم در وقتی که متصل است
و هم در وقتی که متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را
مَنْ يَشَاءُ در اراضی و بلاد که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان
بسبب حصول ارزاق يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوش دل می شوند وَإِنْ كَانُوا
و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از انکه فرو فرستاده شود
بریشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور ابر یا ریاح مبشره و منشره لَمُبْلِسِينَ ناامید
از باران فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ پس نظر کن بسوی نشانه رحمت خدای که

بارانست یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کیف چگونه خدای باآن اثر یحیی الارض زنده
میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نبات بعد موتها پس از مردگی و
افسردگی آن و حفض آثار میخوانند یعنی نشانهای رحمت و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را
زندگی می بخشد ان ذلک بدرستی که آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت لمحیی
الموتی هرآینه زنده کننده مردگانست چه احیای ارض و احداث مثل آنست که در و
بوده از قوای نباتیه و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ابدان آن بوده از قوی
وغیرها وهو علی کل شیء وخدای تعالی بر همه چیزهای ممکنه قدیر تواناست چه قدرت
او نسبت بجمیع ممکنات یکسانست و احیای موتی از جمله مقدورات است بدلیل آن پس البته بران
قادر باشد و لئن ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که مودی بهلاکت باشد چون
دبور که ریح عذابست و بر مزروعات ایشان وزد فرأوه پس ببینید اثر رحمت را که
کشف نباتات و زراعاتست مصفرا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده
چنانکه از ان نتوان چید لظلوا هرآینه گردد من بعده از پس زردی زرع یکفرون
که کافر شوند بنعمتهای گذشته و کفران آن نمایند و بایستی که درین حال التجا بحق کردندی
و از رحمت او ناامید نگشتندی تا ریاح روح رحمت در عقب آن وزیدن و منتج امطار شمرده
شود و ثمرات مرغوبه از ان حاصل گردد و چون کفار از آیات مذکوره که متضمن نعم جلیله اند
متذکر می شوند و بجهت عناد بنظر تفکر دران نمی گیرند تا راه برند بخالق آن و او را بوحدانیت
پرستش نمی کنند ازین جهت حق تعالی حبیب خود را فرمود که ای محمد از هدایت این کافران
و وعظ و نصیحت ایشان دست بدار فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی
سخن نمی توانی شنوانید مردگانرا یعنی شاعران را که مشاعره حواس خود کرده اند از حق
درحکم مردگانند و لا تسمع الصم و نمی توانی شنوانید کران را الدعاء خواندن
اذا ولوا چون برگردند از خواندن مدبرین درحالتی که پشت کنندگانند و
گریزندگان یعنی کفار در عدم استماع حق بمنزلت کرانند که پشت برگرده اند بتکلم چه کری
که روی او زنده است اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست
چیزی در نمی یابد و کری که پشت بر متکلم دارد از این مقدار دریافت نیز محروم است
وما انت بهادی العمی و نیستی تو راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی
ایشان یعنی کفار که اصلا نظر بحق نمی کنند و نمی بینند او را بروجه عناد مانند کورانند
پس تو قدرت نداری که باکراه و اجبار آنها را بر ایمان داری و بر تو همین رسانیدنست

پس ان تسمع نمی شنوانی مواعظه قرآن الا من یؤمن مگر آن کسی که گرویده است
بآیاتنا بآیتهای کتاب ما چه ایمان ایشان را آن میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در
معنی آن تدبر کنند و یا مگر آنان را که مشرف بر ایمانند و در صدد هدایت و طلب
رشاد و صواب و جویای طریق فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی
ترا بعد ازان باز عود بذکر دلایل توحید و قدرت نموده میفرماید قوله الله الذی خلقکم
خدای بحق آن کسست که آفرید شما را من ضعف از پس سستی ثم جعل پس داد
شما را من بعد ضعف قوة از پس سستی قوت جوانی و یا بعد از ایلاج روح ثم جعل
من بعد قوة ضعفا پس داد شما را از پس قوت سستی و عدم قوت بر مشی و شیبة
و پیری یخلق ما یشاء می آفریند هرچه میخواهد از ضعف و قوت و شیبت و شباب
وهو العلیم و اوست دانا باحوال بندگان و مصالح ایشان القدیر توانا بتغییر صفات
ایشان بروجه حکمت و بعد ازان در بیان حال بعث میفرماید و یوم تقوم الساعة
و روزی که قایم شود قیامت و تسمیه آن بساعت بجهت آنست که در ساعت آخر باشد در دنیا
و یکبار واقع شود یقسم المجرمون سوگند خورند کافران بزه کار بروجه گمان نه یقین
باین مضمون ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور یا در میان فنای دنیا و بعث غیر
ساعة جز ساعتی حاصل که ایشان مدت لبث خود را نسبت بمدت عذاب خود در آخرت کم
شمرده اند و یا آنکه او را فراموش کرده باشند و از روی ظن نه بروجه یقین این
سوگند خورند کذلک همچنین مثل این برگشتن از صدق و تحقیق در آخرت کانوا
هستند در دنیا که بانکار حشر یؤفکون برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار
ایشان برخلاف حق تعالی بعد ازان خبر میدهد از قول اهل علم و ایمان بعد ازان استماع
این سوگند بدروغ از مشرکان بقوله و قال الذین و گویند آنانکه اوتوا العلم
داده شده اند دانش والایمان و گرویدن یعنی ملائکه و انبیا که عالمند بر اکثر امور و
مؤمنان انس یا جمیع اهل ایمان که متصف اند بصفت ایمان و علم در جواب کفار گویند
چرا دروغ سوگند میخورید لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا فی
کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن کقوله و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
و در علم خدا یا قضا یعنی در لوح یا در قرآن یا علم الله است که ثبت شده است مکث شما در
دنیا یا در قبر الی یوم البعث تا روز برانگیختن مراد آنست که مؤمنان اهل علم باین
قول رد آن چیزی کنند که کفار گفته باشند و بران سوگند خورده و بعد ازان گویند

فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار می کردید و لکنکم کنتم
و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر و تدبر لا تعلمون نمی دانستید که بعث حق است
پس کافران آغاز اعتذار کنند برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت
نیابند کما قال فیومئذ پس آن روز لا ینفع الذین ظلموا سود نکند آنان را که
ستم کردند بر خود بکفر و شرک معذرتهم عذرخواهی ایشان و لا هم و نه ایشان
یستعتبون خوانده شوند بچیزی که ازالهٔ عقاب ایشان کند از توبه و طاعت همچنانکه
در دنیا بآن خوانده می شوند یعنی ایشانرا نگویند که امروز طلب خشنودی نمائید از و
زیرا که حق تعالی در آن روز از ایشان عذر را قبول نمی کند و لقد ضربنا و هر آینه بیان
کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر
مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و نشر و صدق رسل و یا وصف کردیم برای
ایشان هر صفت عجیبه را و خواندیم برایشان هر قصهٔ غریبه را تا بآن پند گیرند و مهتدی
شوند لیکن بجهت عناد و لجاج اصلا التفات بآن نکردند و لئن جئتهم و اگر بیائی
تو ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان بآیة آیتی از آیات قرآن و یا معجزهٔ مقترحه که
لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد
و لجاج ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان الا مبطلون مگر تزویر کنندگان
و آیتان نمایندگان بامر باطل و غیر واقع پس آنچه می گویید در باب ایمان و وقوع حشر
و نشر و عقاب همه دروغست و بر بافتهٔ شماست نه آنکه خدا این را گفته باشد و خبر داده
کذلک مثل این طبع و وضع و مهر خذلان یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب
الذین لا یعلمون بر دلهای آنانکه نمی دانند یعنی طلب دانش نمی کنند مراد آنست که
کسانی دانستن نیستند با وجود آیات ظاهره و حجج واضحه بر آن که مصرند بر خرافاتی که بآن اعتقاد
دارند حق تعالی تخلیهٔ ایشان می کند و در خذلان فرو ایشان میگذارد و طریق لطف و احسان و
توفیق از ایشان مسدود می سازد تا بر وجهی میرسند که گوییا مهر بر دل ایشان نهاده اند
و شبهه نیست در آنکه جهل مرکب مانع ادراک حقایقست و موجب تکذیب محقق و حق تعالی
عطای لطف و توفیق بکسی میکند که ضایع دهد بلکه با آن خود را از سرحد ضلالت بهدایت
رساند اما کسانی که در جحود و عناد بر وجهی باشند که اصلا نظر التفات بجانب دلایل دیده
نکنند با وجود وضوح آن بر طریق حق تعالی ایشان را واگذاشت منع الطاف نماید از ایشان
همچنانکه واعظ منع واعظ می نماید از کسی که میداند موعظه و فایده نخواهد داد و چون

چنین است فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت و اعلای
کلمه و غالب شدن دین تو بر جمیع ادیان حق درستست و حق تعالی بآن وفا خواهد کرد و خلاف
در وعدهٔ او موجب قبح است پس البته تجاوز و عده نخواهد کرد و لا یستخفنک الذین لا
یوقنون و باید که ترا بر خفت و سبکسری ندارند بیگمانان نمی شوند در امر معاد یعنی باید
که بجهت تکذیب ایشان امر بعث را و ایذای ایشان ترا در دعوت تو فتور راه نیابد چه
ایشان اهل شک و ضلالت شدند و این از ایشان بدیع نیست در امر دین خود ثابت قدم باش
و در دعوت راسخ شو سورة لقمان اربع و ثلثون آیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که هر که سورهٔ لقمان بخواند در قیامت رفیق و مصاحب لقمان باشد
و بعدد هر که امر بمعروف و نهی از منکر کند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد و محمد بن جبیر
از پدر خود روایت کرده که ابو جعفر ع فرموده که هر که سورهٔ لقمان قراءت کند در شب حق تعالی
سی فرشته را بر و موکل گرداند تا حفظ کنند او را از ابلیس و جنود او تا صبح و اگر
در روز تلاوت نماید نگهبانی او کنند از ایشان تا شب و بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ الروم
نمود بذکر آیات دالّه بر صحت نبوت استفتاح این سوره نمود بذکر آیات قرآن و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم الم دانسته شد که حروف مقطعه مبادی سور
یا مفاتیح اسم الله اند و در الم که اشارت الف با نا و رو لام بلی و میم بمعنی یعنی انا الله
ولی جمیع الصفات و الکمال و منی الغفران و الاحسان یعنی منم معبود بحق و مر است
همه صفات کمال و از منست آمرزش و اعطا و اشهر آنست که بمعنی انا الله اعلم است یعنی
منم که میدانم چیزها تلک این آیات آیات الکتاب آیتهای قرآن است الحکیم
که خداوند حکمتست و یا محکم و استوار معرا و تناقص نیست و یا محکم کننده میان حلال
و حرام و شرایع و احکام هدی و رحمة در حالتی که آیات راه نماینده است بحق
و بخشش است از خدای للمحسنین مر نیکوکاران را که اهل توحید اند پس در صفت
ایشان میفرماید که الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز مفروضه را
با شرایط و ارکان در اوقات معینه آن را ادا می کنند و یؤتون الزکوة
و میدهند زکوة واجبه را و هم و حال آنکه ایشان بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون
ایشانند که بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق می کنند اولئک آن گروه که موصوفند
باین صفات علی هدی بر راه راست من ربهم از جانب پروردگار خود
و اولئک هم المفلحون و آن گروه رستگاران و فیروزی یافتگان از مقاتل

چنین است

وکلبی مرویست که نضر بن حارث بطریق تجارت بشام رفت وقصهٔ رستم واسفندیار خرید در
مجلس قریش بنوعی برایشان میخواند که همه شیفته وفریفته می شدند ولاف میزد که اگر
محمد صلی الله از قصهٔ عاد وثمود وعظمت ملک سلیمان خبر میدهد من از وسعت مملکت ووفور
ابهت ملوک عجم خبر میدهم حق تعالی آیه فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ
يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بازی که مردمان بسبب شنیدن
آن از ما باز میمانند یعنی احادیثی که اصل ندارد واساطیر که اعتبار در آن نیست ومضحکه وفضول
کلام است زبده معنی آنست که سخن فریب دهنده ومشغول سازنده وافسانه بی اعتبار میخرد وبر
مردم میخواند لِيُضِلَّ تا گمراه سازد ایشان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از
استماع قرآن ودین اسلام بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی یعنی ندارد بحال آن خبری که میخرد وبدی
عاقبت آن عالم نیست وبحقیقت آن عارف نه وَيَتَّخِذَهَا وفرا میگیرد دین خدای هُزُوًا
افسوس وسخریت وحفص بنصب دال میخواند تا فرا گیرد دین خدا را بسخریت أُولَٰئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ آن گروه مر ایشان راست عذابی خوار کننده وغارت در دنیا وعذابی وخزی
در عقبی بجهة اهانت ایشان حق را باختیار باطل بر آن واکثر مفسران بر آنند که مراد بلهو حدیث
غناست واین قول ابن عباس است وابن مسعود مروی از ابی جعفر وابی عبدالله وابی
الحسن الرضا علیهم السلام واز مجاهد نیز مرویست که آیه در شان کسانیست که کنیزان غنا
کوینده را خریدندی ومردم را باستماع اصوات والحان ایشان از شنیدن سخن
ایشان از سخن حق باز داشتندی وایشان را بر آن داشتندی که معاشرت کنند با کسی
که اراده اسلام کرده تا بجهة مشغول بآن بالحان لذیذه ایشان از آن قصد بر گردد ودر کشاف
آورده که بعضی از ایشان مغنیات را می خریدند وچون از کسی می یافتند که قصد اسلام دارد
او را می طلبیدند نزد مغنیهٔ خود با وی میگفتند که وی را طعام وشراب ده وبرای او
غنا کن وبعد از آن بآن شخص میگفتند که این بهتر است از آنچه محمد ترا بآن دعوت می کند
از نماز وروزه ومقاتله کردن نزد او وابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده
که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه ونه شرای ایشان ونه تجارت در ایشان ونه در بهای
ایشان مراد اینست که بیع وشرای مغنیات حرام است گاهی که غرض از غنای آن
باشد برای او ویا بصدق آنکه مردم را از استماع آن از دین وعمل برآیند وبعد از آن
فرمود بحق آن خدای که نفس محمد بید قدرت اوست که هیچ کس صوت خود را بر ندارد
مگر آنکه سوار شوند با او دو شیطان وپای خود را بر پشت وسینه او زنند تا وقتی

که ساکت

که ساکت شود وما فع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که در
تفسیر آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ فرمود که این کسی است که بلعب وباطل
کثرة النفقه باشد ویکدینار که نفقه کند نفس او را ناخوش آید ابو درداء از رسول صلی الله
نقل کرده که هر که پر سازد گوشهای خود را از غنا ماذون نشود که آواز روحانیان بشنود در قیامت
گفتند روحانیان کیستند فرمود که قاریان اهل بهشت واز ابو امامه مرویست که رسول صلی الله
فرمود که خدای تعالی مرا فرستاد تا هدی ورحمت عالمیان باشم ومرا فرموده تا مزامیر واوتار را
محو کنم ودر حدیث آمده که در روز قیامت خدای تعالی فرماید کجا اند آنها که گوشهای خود را
از لهو ومزامیر شیطان نگاه داشته باشند تا ایشان را در ریاض مسک جای دهم وحمد وثنای
خود ایشان را بشنوانم وایشان را بگویم که لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون از ضحاک نقلست
که غنا فنای مالست وسخط خدای وقساوت دل واز قتاده مرویست که مرد را از این گمراهی همین
بس که سخنان باطل را بر حدیثهای حق اختیار کند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ وچون خوانده شود بر آن کس
که لهو وحدیث خرید از قصهٔ رستم واسفندیار وبا مغنیات وسایر امور باز دارنده از حق
آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّىٰ روی بگردانند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردنکش بود
یعنی بجهة تکبر اعتقاد بآن نکنند والتفات نمایند كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا هرگز نه
شنیده است آنرا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا که هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست وقدرة
بر استماع آن ندارد ومراد آنست که بر وجهی اعراض کننده است از قرآن وسخن حق که
گوییا گوش ندارد که آنرا بشنود فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب
دردناک یعنی اعلام کن او را که عذاب الیم رسنده است بعد از آن از حال اهل ایمان خبر میدهد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا ورسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند
کارهای شایسته لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ مر ایشان راست بهشتهای با نعمت وناز خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا درست
وراست وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست خداوند غالب که هیچ کس بر او غالب نتوانند شد
الْحَكِيمُ راست کار که هر چه کند بر وجه حکمت کند وبعد از وعد ووعید در بیان قدرة
توحید میفرماید که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بدون ستون بلکه
معلق است وامساک آن بقدرت اوست تَرَوْنَهَا در حالتی که می بینید شما آن آسمانها را
وَأَلْقَىٰ وبینداخت یعنی وضع کرد فِي الْأَرْضِ در زمین بعد از ایجاد آن رَوَاسِيَ
کوههای بلند پایدار استوار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ بجهة کراهت نخواستن آنکه حرکت دهد و

مضطرب ساز د شمار امرویست که پیش از خلق کوهها زمین بر روی آب متحرک بود مانند کشتی
بعد از آن کوهها را بیافرید و میخ زمین ساخت و لنگر او تا آرام گرفت و در موضع از ضحاک
نقلست که حق تعالی نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای خود قرار گرفت و از جمله کوه قافست
و بوقبیس و جودی و سنایین و طور سینا و ثبیر و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده در زمین
مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده یعنی انواع حیوانات در زمین جای داد و بعد از غیبت
بتکلم التفات کرده میفرماید که وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم ما نه غیر ما مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از ابر یا از آسمان آبی که بارانست فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین بسبب آن
آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هَذَا اینکه
مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفرینش خداست فَأَرُونِي پس
بنمایید ای مشرکان بمن که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز را بیافریدند الَّذِينَ آنانکه مِنْ دُونِهِ
بدون وی اند از بتان که ایشانرا شریک خدا میگویند تا مستحق مشارکت او شوند بَلِ الظَّالِمُونَ
بلکه ستمکاران که از جادهٔ شرع در گذشته فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی اند آشکارا
که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند و بعد از بیان توحید و
قدرت و حکمت خود بیان قصهٔ لقمان و حکمت او میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ
بدرستی که دادیم لقمان بن عور را حکمت که آن قول صایبست و فعل کامل که از جملهٔ آن شناختن
توحیدات و نفی شریک و در اتحاف آورده که مراد بحکمت اقامت ادلهٔ عقلیه است در
تقدیر توحید و ایمان و نفی شرک و اضافهٔ دلایل سمعیه بآن مرویست که قصهٔ لقمان
حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی تمام دارد و عرب در مهم که مردمان بدیشان رجوع
کردند از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق تعالی از توحید خود در آن اخلاق مرضیهٔ
وی و وصایای حسنه اش خبر داد تا ایشان اقتدا باو نمایند و بروایت وهب منبه
لقمان خواهرزادهٔ ایوب ع بود و یا پسر خالهٔ وی و نام پدرش آرز و در تیسیر آورده که پسر
باعور بن ناخور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم ع و در عین المعانی آورده که لقمان از
سلطنت سلیمان بن داود علیهما السلام متولد شده و تا عهد یونس عمر یافت و نزد بعضی هزار
سال بزیست و یکقول گفته که لقمان پیغمبر بود و قبل از بعثت فتوا دادی و مراد بحکمت نبوتست
و نزد اکثر علما پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و عبدالله عباس از رسول خدا صلی الله روایت کرده که من
از آن حضرت شنیدم که فرمود که لقمان بندهٔ مطیع بود و مر خدای را بسیار فکر و نیکو اعتقاد و خدای را
دوست داشت و گویند غلام کسی بود و شبانی می کرد و گویند حبشی بود در میان بنی اسرائیل قضا

می پرس

می پرسید و بقول سجاوندی از بندگان نوبه بود و مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین
بود روزی بوقت قیلوله فرشتگان بخانهٔ او آمدند و بر وی سلام کردند جواب سلام گفت و
ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگانیم آمده ایم تا ترا خلیفهٔ روی زمین گردانیم تا
حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من سمعا
و طاعتا قبول میکنم و اگر مرا مخیر کرده اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمی شوم فرشتگان
گفتند نبوت رتبهٔ عظیم و مرتبهٔ جسیم است چرا از آن امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را
حوادث بسیار است و از آن جمله کبر و نخوت و تکبر مقبوض حق است و اگر مدد توفیق و معونت در نیابد
البته در ظلمات شبهات افتد و در طریق وصول بجهة خطا کند و من آن دوست دارم که در
دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف چه این بمراتب بهتر است از آنکه در دنیا شریف باشم و در
آخرت ذلیل و دانسته ام که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند دنیا از و فوت شود و از ثواب آخرت
محروم ماند ملائکه را از این سخن عجب آمد و از حسن نطق و حکمت او متعجب شدند بعد از آن
بخفت و حق تعالی او را حکمت افزون ساخت بمثابه که ده هزار کلمهٔ حکمت از و منقولست که هر
کلمهٔ از آن بعالمی ارزد و بعد از آن خلافت و نبوت را بر داود ع عرض فرمود قبول نمود و در محنت
و شدت تکلیف افتاد و مر داود را هرگاه که او را دیدی گفتی خوشا حال تو ای لقمان که حکمت را
بتو دادند و بلا و محنت را از تو بگردانیدند و در اینجا کلمهٔ چند از حکمت او بنوک قلم در سلک
تحریر در می آید ابو هریره از پیغمبر صلی الله روایت می کند که روزی یکی از علمای بنی
اسرائیل بر او بگذشت و جمعی را دید نزد او نشسته اند و جمعی دیگر را دید استاده اند و
استماع کلمهٔ حکمت می کنند آن بزرگ بر وجه تعجب نه بر وجه تحقیق باو گفت ای لقمان
تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلانی می کردی گفت بلی هستم و بعد از آن پرسید
که چه چیز ترا باین پایهٔ ارجمند رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت
نگاه داشتن و ترک امل یعنی آرزوها کردن ثعلبی در تفسیر خود از حکمتهای لقمان می آورد
که روزی خواجه وی را بدیگر غلامان بباغ فرستاد تا میوه بیاورند غلامان میوه ها را بخوردند
و حوالهٔ خوردن آن را بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان دروغ می
گویند و خود میوه را خورده اند خواجه گفت راستی این سخن را بچه چیز معلوم کنم گفت
باینکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا ما را بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید
خاین است و چون خواجه باین طریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه بیرون آمد و از اندرون
لقمان آب صافی ظاهر شد خواجه بعد از ظهور این حقیقت بر او و بر عقل و ذکای او اطلاع

یافته و معتقد سخنان او شد و دیگر از سخنان او اینست که هیچ مالی چون تندرستی
نیست و هیچ نعمتی چون دلخوشی نه از خالد بن ربیعی نقل است که لقمان بنده بود حبشی
خواجه او را گفت گوسفندی بکش و هر عضوی که پاکتر است بیاور لقمان گوسفند را ذبح کرد و دل
و زبان او را نزد خواجه آورد بعد از آن خواجه او را گفت که گوسفندی بکش و اخبث اعضای او را
بیاور همان دو عضو را بیاورد خواجه گفت چگونه باشد که یکچیز و هم طیب باشد و هم اخبث
جواب داد که چون کسی را دل و زبان پاک باشد هیچ عضوی ازین دو پاکتر نباشد و چون
پلید باشد هیچ چیز ازینها پلیدتر نباشد عکرمه روایت کند که روزی خواجه او گرو بست
با کسی در حالتی مستی که همه آب بحیره باز خورد چون هشیار شد بدانست که گرو باخته
لقمان را طلبید و گفت تدبیر این چیست گفت باش تا بیایند و طلب کنند و چون بیامدند
لقمان ایشان را گفت او گفته همه آب بحیره باز خورد شما جمیع آنهار را از رود خانها باز بندید
و جمع کنید تا وی نیز آن را بخورد گفتند ما نتوانیم گفت او نیز نتواند اذا تعارضا تساقطا
عبدالله دینار گفته که لقمان از سفری باز آمد با غلام خود در راه ملاقات کرده و احوال پدر
خود از وی پرسید گفت فوت شد گفت من مالک کار خود شدم و زمام اختیار خود بدست
خود گرفتم از احوال زن پرسید جواب داد که او نیز متوفی شد گفت فراش و بسترم
نو شد از حال خواهر سؤال کرد گفت او نیز فوت شد گفت عورت و ناموس من پوشیده شد
از احوال برادر پرسید گفت او نیز بمرد گفت آه پشتم شکسته شد و امیدم بریده
گشت مرویست که چندگاه مصاحب داود علیه السلام بود روزی داود علیه السلام زره می ساخت و وی
صامت بود و هیچ نمی گفت و چون تمام کرد او را پوشید خطاب کرد و گفت این زره نیکو
پوشش حربیست لقمان او را گفت که خاموشی نیکوتر است که کم کسی مرتکب آن می شود
و در لباب آورده که روزی داود از لقمان پرسید که کیف اصبحت یعنی چگونه صبح
کردی جواب داد که اصبحت فی یدی غیری بصبح در آمدم و عنان اختیار من در قبضه اقتدار
غیر منست داود درین کار تفکر کرده و نعره بزد و بیهوش شد مرویست که مردی در
وی بنگریست لقمان گفت اگر می بینی مرا هر دو لب سطبر است بتحقیق که از آن کلام لطیف
و نازک بیرون می آید و اگر بینی که گونه من سیاهست بدانکه دل من سفید است و گویند
مولای وی در بیت الخلا رفت و بسیار در آنجا بنشست لقمان از خارج باو ندا کرد که طول
جلوس قضاء حاجت علت سپرزی آورد و مورث ناسور است بسهولت بنشین و باسانی
برخیز مرویست که مولای وی ازین چند کلمه را بر در بیت الخلا بنوشت در خبر است که از و
پرسیدند که بدترین مردمان کدامست گفت آن کس که باک نداشته باشد که بدی خود در امر دمان
نماید دیگر با وی گفتند که چه زشتست روی تو گفت نفس را عیب می کنی یا فاعل آن را و در
کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت که دنیا بحریست عمیق و مردمان بسیار در آن
هلاک شده اند پس ایمان را بخدا سفینه او بساز و توکل بر آن بادبان آن و تقوی را در آن توشه
خود اگر از آن نجات یابی پس برحمت خداست و اگر هلاک شوی بجهة ذنوب تست در خبر است که روزی
داود را گفت ای داود از من پنج چیز یاد گیر که در آن علم اولین و آخرین مضمر است اول باید که
عمل تو از برای دنیا بقدر لبث تو باشد در آن دوم عمل تو برای آخرت بقدر لبث تو باشد
در آن سیم آنکه غرض تو از مولا آزادی تو باشد از آتش دوزخ چهارم جرئت بر معصیت
بقدر صبر تو باشد بر آتش پنجم هرگاه اراده نافرمانی مولای خود کنی قصد جایی کن که او
ترا نه بیند از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که فرمود بخدا سوگند که لقمان را بجهة حسب مال و بسط
در جسم و جمال حکمت ندادند ولیکن او مردی بود قوی در امر خدای و متورع در راه
خدا و ساکت بسیار خموش و عمیق النظر و طویل التفکر و حدید البصر و در روز خواب
نکردی و در مجلس تکیه ننمودی و آب دهن را در آب نینداختی و بنحری یاری نکردی و
هیچ کس او را در حالت بول و غایط و غسل ندیدی بجهة مبالغه در تستر و از هیچ چیز نخندیدی
و غضب نکردی بجهة خوف اثم در دین و مزاح با هیچ کس نکردی و خوشحال نشدی از
دنیا که باو رسیدی و اندوهگین نگشتی بجهة چیزی که از و فوت شدی و زنان
بسیار در نکاح آورده بود و اولاد بسیار از ایشان آورده و اکثر ایشان فوت شدند
پیش از و و بر فوت هیچ کس گریه نکرد و اگر دو کس نزاع می کردند از ایشان جدا نمی
شد تا که ایشان را بر وجه اصلح از هم جدا می کرد و بسیار با علما مجالست کردی و با
فقها تفتیش قضایای ملوک و سلاطین می نمود پس آنگاه گریه می کرد بقضا بجهة آنچه مبتلا
شده اند و رحمت می فرستاد بر ملوک و سلاطین و استغفار بجهة ایشان برای غرور
ایشان بدنیا و یاد میگرفت آنچه نفس او بآن چیز که بر دشمن که شیطان است غالب
می شد و با هوای خود مجاهده می کرد و از سلطان احتراز می کرد و شروع نمی کرد مگر
در چیزی که او را نفع میرسانید پس بجهة این صفات حسنه حق تعالی ابواب حکمت بر
روی او گشاده ساخت و قصه او را در قرآن مجید یاد فرمود و گفت لقمان را حکمت دادیم
و گفتیم او را آن اشکر لله آنکه شکر گوید خدا را در نعمت حکمت و غیر آنکه بتو راست
فرمودیم وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر گوید خدا را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست

که شکر میکوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و مزید آنست و استحقاق مثوبت
در آخرت با و میرسد و من کفر و هر که ناسپاسی کند بر نعمت فان الله پس بدرستی
که خدای غنی بی نیاز است از سپاس کسی حمید سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد او نکند یا
محمود است که همه کاینات بلسان حال حامد حضرت ویند و اذ قال لقمن لابنه و یاد کن
ای محمد چون گفت لقمن مر پسر خود را انعم و گفته اند که نام او ماسان یا شاران یا اسلم یا شکور بوده
و بر هر تقدیر پسر خود را گفت و هو یعظه و او در حالتی که او را پند میداشت باینوجه
که یا بنی ای پسرک من تصغیر برای شفقت و برحمت لا تشرک بالله شرک میاور
بخدای تعالی ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستم بزرگ
است و بسیار از حد در گذشتن و از طریق حق چه تسویه در میان کسی که هیچ نعمتی از او صادر
نشده و میان کسی که خالق جمیع کاینات است ظلمیست بغایت عظیم در خبر است که
پسر و زوجه وی کافر بودند و لقمان پیوسته موعظه و نصیحت ایشان میفرمود تا که
اسلام آوردند و بوحدانیت حق تصدیق کردند و چون حق تعالی تقدیم امر نمود بر شکر خود
و در عقب آن تنبیه کرد بر وجوب شکر گذاری برای والدین و حقوق نعمت ایشان
بر ولد بسیار است و فرمود و وصینا الانسان و وصیت کردیم یعنی فرمودیم آدمی را
بوالدیه بنیکوئی پدر و مادر و فرمان برداری ایشان و شکر و احسان کردن مر
ایشان را و گویند مقارنه شکر والدین بشکر خود آنست که او خالق و منشی است
و والدین واسطه اند در انشا و تربیت بعد از آن بیان زیادتی نعمت مادر می کند
بقوله حملته برداشت آدمی را یعنی فرزند را امه مادر او مدت بسیار و سست
می شود در حمل او وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدن یعنی
ضعفی بالای ضعفی تا حین وضع و فصاله و جدا کردن و باز گرفتن او را از شیر
فی عامین در مدت دو سال بود یعنی بعد از ولادت فرزند را در عرض این مدت
شیر داده پس حق حمل و رضاع و تربیت بر فرزند داشته باشد و مستحق شکر
گذاری و احسان بود از او و آیه دلیل است بر آنکه مدت رضاع دو سال است پس وصیت
کردیم فرزند را ان اشکر لی بآنکه شکر گوی مرا بحمد و طاعت و لوالدیک
و مر پدر و مادر خود را ببر و صله الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه
در شکر و کفران هم را جزا خواهم داد مرویست که شخصی از حضرت رسالت پرسید
که با که نیکوئی کنم فرمود امک امک ثم اباک بمادر بمادر خود بعد از آن بپدر خود

وان جاهداک و اگر کوشش کند پدر و مادر با تو علی ان تشرک بی بر آنکه شرک آری
بمن و انباز گیری ما لیس لک آن چیز که نیست ترا باستحقاق به شریک گرفتن او علم
دانشی یعنی بر وجه تقلید محض بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن بلکه دلیل قایم
است بر عدم استحقاق شریک فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را در این و صاحبهما
و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا بمصاحبتی نیکو که پسندیده شرع
و مقتضای کرم بود و اتبع و پیروی کن در دین سبیل من اناب الی راه کسی که باز
گشته است بمن بتوحید و اخلاص در طاعت که محمد است و اتباع او که متصف اند بصفات
ایمان و اخلاص ثم الی پس بسوی منست مرجعکم بازگشت تو و پدر و مادر
تو یعنی مرجع همه شما با منست بر وجه مجازات فانبئکم پس آگاهی خواهم داد شما را
بما کنتم تعملون بآنچه هستید که می کنید از خیر و شر یعنی مجازات خواهم داد
ترا بر ایمان و مصاحبت نیکو با پدر و مادر و نیز مادر و پدر ترا بر کفر ایشان بعد از آن
دیگر بار از وصیت لقمان خبر میدهد که پسر خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها
بدرستی که خصلتی و کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در
خوردی و صغری مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل از سپندان
که اصغر حبوبست فتکن پس باشد آن فی صخرة در اندرون سنگ بزرگ
که بیرون آوردن آن بغایت دشوار باشد یا در زیر صخره سبز که آن را صما گویند
و در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا در آسمانها باشد مرجح در رفعت و سعت
آن در اعلای مکان که محدب سموات است او فی الارض یا در زیر زمین یعنی در اسفل مکان
که معقر ارضست یات بها الله بیاورد و حاضر گرداند آن را خدای در موقف حساب
و بر آن حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای لطیف باریک دانست بر وجهی
که علم او بهر خفی احاطه کرده خبیر دانا بکنه هر چیزی از امام جعفر صادق عم مرویست
که فرمود بر شما باد که حذر کنید از گناهان چه آن را نیز از خدای جوینده هست
نباید که یکی از شما گوید که گناه کنم و استغفار نمایم از آن زیرا که حق تعالی فرموده که انها
ان تک تا آخر یا بنی ای پسرک من اقم الصلوة بپای دار نماز را با شرایط
و ارکان و امر بالمعروف و امر کن به نیکوی و انه عن المنکر و
باز دار از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و
عقل باشد و منکر آنکه مخالف آن باشد و اصبر و شکیبا باش علی ما اصابک

بر آن چیزی که بتو رسد از شدایدو بلیات إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که صبر و آنچه ترا بآن امر
کردم مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از مفروضات امور است یعنی آنچیزیست که عزم و قطع فرموده
بر سبیل ایجاب و الزام که از ان چاره نیست و بهیچ وجه ترک آن جایز نه وَلَا تُصَعِّرْ و بیک
سو مبر و میل مده و مگردان خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ جهت مردمان یعنی صفحه وجه
خود را از ایشان مگردان همچنانکه متکبران می کنند بلکه روی آورید بایشان بر وجه تواضع
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در حالتی که با فرح شدید و شادی تمام
باشی و خرامنده و نازان همچنانکه جاهلان و دنیاپرستان که میخرامند از فرط فرح
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمی دارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که همه
متکبران رود فَخُورٍ بسیار فخر نماینده و نازش کننده باسباب نعم بر مردمان
وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و میانه باش در رفتن خود یعنی میانه سرعت و بطؤ میرو
که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری
بلکه میانه رو باش که از علامت تواضع است و بردباری مرویست که در جاهلیت
مردی از روی نشاط و تجبر میرفت حق تعالی زمین را امر کرد تا ویرا فرو برد تا قیامت
فرو میرود و از رسول صلی الله مرویست که شتاب زدگی در رفتار ببها و جمال مرد ببرد
وَاغْضُضْ و فرود آور و کم گردان مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود یعنی فریاد کننده
و نعره زننده مباش در سخن إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی که زشت ترین
آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ هر آینه آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی
نیست بلکه موجب خشیت است و صوت حمار با وجود بلندی مکروه طبیعتست و
موجب وحشت مرویست که مشرکان عرب برفع صوت تفاخر می کردند حق تعالی ازین
آیه رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله آواز نرم را دوست
داشتی و جهر صوت را کاره بودی در انجیل مذکورست که ای عیسی بفرما بندگان مرا
که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را فرو خوابانند که من همی شنوم و
آنچه در دل ایشانست میدانم و ذکر انکریت صوت حمار با آنکه آواز حیوانات هست
که انکرست از صوت حمار بجهت آنست که آواز آن نزد عرب مثل است در کراهیت
سفیان فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که فریاد او از دیدن
شیطانست در حدیث آمده که چون آواز دراز گوش بشنوید پناه گیرید خود را
بخدا از شر شیطان رانده از رحمت چه آواز او بجهت آنست که شیطان را دیده

وسعد و قاص از پیغمبر صلی الله روایت کرده که حق تعالی سه آواز را دشمن میدارد آواز خر و آواز
سگ و آواز زن نوحه گر از بعضی از اکابر دین مرویست که آواز حمار از برای کاه و جو است و یا
بجهت شهوت و یا جنگ بدراز گوش دیگر و صدائی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید
زشت ترین صداها باشد بجهت انکریت صوت و غلبت صفات ذمیمی و بهیمی و نفسانی
اوست که ذکر او نیز دار باب آداب قبیح است و از روی کنایه نام او می برند مانند
دراز گوش و تصریح باسم او نمی کنند همچنانکه سایر اشیای متقذره که بطریق
کنایت ذکر او می کنند نه بر وجه تصریح و از ابی عبد الله ع مرویست که مراد تشبیه
عطسه است بآواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضی الهی نباشد و اگر رفع
در دعا و قراءت قرآن باشد مذموم نیست و حق تعالی بعد از ذکر وصایای لقمان برای
تنبیه بندگان و ایقاظ ایشان بآن ذکر نعم خود می کند بر آفریدگان کاینات و تنبیه
ایشان بر معرفت خود بوسیله آن و میفرماید که أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان
أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای تعالی سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخته برای نفع شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی آن بهره مندید و ستارگان تا بدان
راه نمایید و از ابر و باران که بآن منتفع می شوید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین
است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن از امور نافعه که در ان
تصرف می کنید بهر وجه که میخواهید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و فراخ کرد و تمام
ساخت بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً نعمتی که آشکاراست یعنی از هر چه ممکن نیست انکار
وجود آن از خلق و اجبار و اقرار شما و خلق شهوات در شما و غیر آن از انواع نعم
هویدا وَبَاطِنَةً و نعمتی که پنهانست از هر چه آن را نشناسد مگر آن کس که
امعان نظر کند در ان مراد نعمت محسوسه و غیر محسوسه است و حفص نعمه میخوانند
بصیغه جمع در اضافه آن بضمیر یعنی نعمتهای او سبحانه در حالتی که آشکار او پنهانست
و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخن بسیار است و صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر
العلوم نعمت را بر سیصد وجه تفسیر کرده مشهور آنست که نعمت ظاهره نصرت
پیغمبر صلی الله بر اعدا و امداد ملائکه و بعضی از اقوال مفسرین که معتمد علیه است اینجا آورده
می شود از ابی عباس مرویست که نعمت ظاهره نعمتیست که علم بندگان بآن تعلق گرفته
و باطنه مصالح دین و دنیا که بغیر حق تعالی کسی بآن عالم نیست و بروایت ضحاک ازین
نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر صلی الله پرسیدند فرمود یا بن عباس نعم ظاهره

اسلام است و پاربستن قامت را بر وجه اعتدال و افضال رزق را بر تو و باطنه ستر اعمال
سیئهٔ تو و عدم فضیحت بآن یا بن عباس حق تعالی میفرماید چند چیز را به بنده مؤمن کرامت
فرمودیم که بهیچ کس نداده ایم اول فرمودیم که قبول نمودیم دعای مؤمنان در حق او بعد از انقطاع
عمل او دوم عطا کردیم مال را باو تا آن را در راه من تصدق نماید و من بجهة این تکفیر گناهان
او کنم سیم پوشیدم عملهای بد او را و او را بآن نگیردم و بمردمان ننمودم ربیع گفته
که نعم ظاهره نعم جوارح است و نعم باطنه نعم قلب و عقل و فهم و نزد عطا نعم ظاهره تحقیق
شرایع است و باطنه شفاعت و حارث بن اسد بر آنست که نعم ظاهره نعم دنیاست
و نعم باطنه نعم آخرت و نیز از ضحاک مرویست که ظاهره حسن صورتست و امتداد
قامت و تسویهٔ اعضاء و باطنه معرفت حق تعالی و یا ظاهره قرآنست و باطنه تأویل معانی
آن و از حضرت امام محمد باقر ع نقل است که ظاهر پیغمبر است صلی الله و آنچه آورده از
نزد خدای تعالی مانند معرفت الله و توحید او و غیر آن و اما باطنه دوستی ماست که اهل
بیتیم و بستن اعتقاد ما در دل و یا ظاهره نعمتیست که مشاهد باشد و باطنه آنکه دانسته
نشود مگر بدلیل و یا ظاهر تسویهٔ ظواهر است و تصفیهٔ سرایر و یا ظاهره دعوتست
که والله یدعوا الی دار السلام و باطنه هدایت یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم و یا ظاهره ذکر اوست بزبان و باطنه ذکر او در دل و جان و یا ظاهر اموال
عطایا و باطنه غفران خطایا و نیکوئی خلق و حسن خلق و یا اقرار لسان و تصدیق بجنان
و یا نطق و عقل و یا لیل و نهار و یا تسویهٔ اعضاء و معرفت ملائکه و یا صحت ابدان و صحت
ادیان و یا بصر و بصیرت و یا جذب منافع و دفع مضار و یا تمامی اموال و صفای احوال
یا نبوت و ولایت این قریب بقول امام محمد باقر است ع و در روایت آمده که موسی
ع از حق تعالی سؤال کرد که مرا آگاه نما بخفی ترین نعمت که بر بنده کالنست خطاب آمد که خفی
ترین نعمت من بر ایشان نفس است و باقی وجوه حواله بمنهج الصادقین است و بدانکه اولی
حمل آیتست بر تعمیم بدون تخصیص آن ببعضی آورده اند که نضر بن حارث می گفت
که قرآن افسانهٔ پیشینیان است حق تعالی آیه فرستاد و من الناس و از مردمان
من یجادل کسی هست که جدال می کند و خصومت می ورزد فی الله در کتاب
خدای و میگوید که قرآن از نزد خدا نازل نشده بلکه اساطیر الاولین است که آنرا تعلیم
محمد می کنند و محمد آنرا باصحاب خود میخواند و در عین المعانی آورده که یهود از حضرت
رسالت صلی الله پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این

آیه آمد که او مجادله می کند در ذات حق تعالی و یا مراد مطلق اهل شرک کند که جدال می کنند
در توحید و صفات او سبحانه و انکار او می کنند بغیر علم بی دانشی مستفاد از دلیل
و لا هدی و بی بیانی نزد خدای و لا کتاب منیر و بی کتابی روشن بلکه
بمحض جهل و تقلید همچنانکه میفرماید و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را که بصدق
تمام اتبعوا پیروی کنید ما انزل الله آن چیز را که فرو فرستاده است خدای یعنی
قرآن و بآن تصدیق نمایید قالوا گویند در جواب که نمی گرویم بران و قبول نمی کنیم آنرا
بل نتبع بلکه پیروی کنیم ما وجدنا علیه آن چیز را که یافته ایم بران آباءنا پدران
خود را یعنی بطریق آبای خود سلوک می کنیم و این منع صریحست از تقلید در اصول دین
و بعد از ان بر سبیل انکار میفرماید که او لو کان الشیطان آیا بودی اگر
دیو سرکش که بوسواس هوس یدعوهم بخواند ایشان را الی عذاب السعیر
بسوی عذاب سوزان که آتش دوزخ است همچنان پیروی کنند او را و از تقلید
در نگذرند و یا معنی آنست که اگر ایشان تابع پدران خود ندو اگر شیطان داعی
پدران ایشان بود بعذاب آخرت که آتش سوزانست و من یسلم وجهه
و هر که تفویض نماید و واگذارد امر خود را بالکلیه توجه نماید الی الله بدرگاه خدای
و هو محسن و حال آنکه نکوکار باشد در عمل خود یعنی موحد نیکوئی عمل فرع توحید است
و یا عمل او بر وجه اخلاص فقد استمسک پس هر آینه دست زده است و آویخته
بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم یعنی بمحکم ترین دست آویزی که دست
در زنند و آویخته شوند و این تشبیه متوکل است بمشتغل بطاعت بکسی که اراده
کرده باشد که ترقی نماید بکوه بلند که بران برآید پس چنگ در زند بمحکم ترین
گره ریسمان که از و آویخته شده باشد مراد آنست که همچنین که وسیلهٔ گره ریسمان
محکم که از کوه بلند آویخته شده باشد دست دران زند بذروه وی در می آید بر
وجه سهولت همچنین هر که کلمهٔ توحید یا قرآن را دست آویز خود کند عروج نماید بمرتبهٔ
عالیه و درجهٔ رفیعه که روضهٔ جنت علیاست و الی الله و بسوی حق تعالی است و راجع
باو عاقبة الامور سر انجام همه کارها بر وجهی که هیچ کس دران تصرف نکند مگر
او سبحانه و یا آنکه نزد خدا است ثواب اعمال و یا آنکه عاقبت همه کس و همه چیز بسوی او ست
و من کفر و هر که نگرود و چنگ در عروة الوثقی نزند فلا یحزنک کفره پس
باید که اندوهناک نسازد ترا کفره ناگرویدن او چه ضرر در دنیا و آخرت باو

راجع خواهد شد نه بتو إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ بسوی جزای خداست بازگشت همه ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ
پس آگاه گردانند خدای ایشان را بِمَا عَمِلُوا بانچه کردند تنبیه با هلاک و عقوبت ایشان
خواهد بود در دنیا و عقبی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ
بانچه در سینهاست از خیر و شر یعنی همه بندگان را بآن جزا خواهد داد چه جای عمل ظاهر
مراد آنست که او را بر وفق اعتقاد و عمل جزا و سزا خواهد رسانید نُمَتِّعُهُمْ برخوردار می
میدهیم ایشان را بنعمت و سرور قَلِيلًا برخورداری اندک در زمانی اندک که
دنیاست چه آن زمان قلیل است نسبت بآخرت و اگرچه متمادی باشد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ
پس مضطر سازیم و بر وجه بیچارگی بیاریم ایشان را إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذاب
قوی و گران که همه را گران بار سازد مانند گرانی بار غلیظ بر دوش بعد از آن بر طریق الزام
حجت بر ایشان میفرماید که وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی ای محمد مر کافران را
که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کیست که آفرید آسمانها و زمینها را لَيَقُولُنَّ
اللَّهُ هرآینه گویند خدای تعالی است بجهة وضوح دلالت ما نعه باسناد آفرینش
سماوات و ارض بغیر او سبحانه و چون این اعتراف که موجب بطلان اعتقاد ایشان
است از شرکت قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ای محمد ایشان که شکر و سپاس مر خدایرا بر الزام شما که
ملجا شدن شما بانچه مبطل اعتقاد شماست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا
يَعْلَمُونَ نمی دانند که بدین اقرار ملزم اند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین
و ما بینهما غیر از وی مستحق عبادت نباشد إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای
اوست بی نیاز بذات و با صفات خود از همه چیز بذات خود قبل از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده
در همه صفات خود قبل از نطق احیای غنی است از ستایش کنندگان و ستوده و سزاوار
حمد و اگرچه هیچ حامدی نباشد و در آخر سورة الکهف مذکور شد که یهودان اعتراف کردند
بر قرآن که در موضعی واقع شده که من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا
کثیرا و در جای دیگر گفته که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و حکم این هر دو نقیض
یکدیگر است و رسول الله صلعم فرمود که هرچند علم بندگان بسیار باشد اما نسبت
با علم خدا اندک است حق تعالی آیه فرستاد که قل لو کان البحر مدادا تا آخر اینجا نیز
برای تاکید او خبر میدهد وَلَوْ أَنَّمَا و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در
زمین است مِن شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت

خود يَمُدُّهُ مداد دادمی آن را مِن بَعْدِهِ از پس فنای آب مداد شده آن سَبْعَةُ
أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند آن و بدان قلمها و بدان آبهای مداد شده کتابت کردندی
مَا نَفِدَتْ بپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علوم الهی و عجایب و غرایب پادشاهی بنوشتن
آن باین قلمها و مداد کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات حق تعالی که نامتناهی اند و چون
معلومات و مقدورات نامتناهی اند پس کلماتی که عبارت از آن باشد نامتناهی باشند
و یا مراد بکلمات اشنائی آن چیزیست که آفرین در دنیا و خواهد آفرید در عقبی و یا حکم و فرمان او و یا
نعمتی که در دنیا و عقبی به بندگان میدهد و تناهی کلمات جهة آنست که قلم و مداد متصف
بتناهیست و کلمات الهی متصف بغیر تناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست
در حکم و فرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ دانا که هیچ از علم و حکمت او خارج نیست پس در
بیان کمال خود در بعث هم میفرماید که مَا خَلْقُكُمْ و نیست آفریدن شما ای اهل مکه
وَلَا بَعْثُكُمْ و نه بر انگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و
بر انگیختن یکتن زیرا که وجود کل کافیست تعلق اراده و جهة او یا قدرت ذاتیه او چه همه را بکلمه
کن آفریده و می آفریند و در خلق آنها بآلات و ادوات و اعانت مددگار محتاج نیست چه بکلمه
کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل
گوید که بگو برخیزید ای اهل قبور از قبرهای خود پس بیک دعوت او همه خلایق از قبرها بیرون
آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بیننده همه مبصرات
و ادراک او بعضی از بعضی دیگر باز نماند پس مخلوق او هم چنین چه قدرت ذاتیه او بجمیع
ممکنات علی السویه است پس جمله خلایق را بیک دعوت زنده گرداند که یکی از دیگری وی را
مشغول نگرداند مقاتل گفته که کفار قریش می گفتند که خدای تعالی ما را خلق فرمود باطوار متعدده
و بمراتب متعاقبه که آن نطفه است و علقه و مضغه پس چگونه در آخرت در یک ساعت و یکدفعه
همه را زنده تواند کرد حق تعالی بجهة رد قول ایشان آیه مذکوره را نازل ساخت و بعد از آن صحت
آن را مدلل کردانید بدلایل قدرت خود که مشاهده همه کست فرمود أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب فِي النَّهَارِ در
روشنی روز و این وقتی است که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل می سازد روشنائی
روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید و در مقادیر آن کم و زیاد میکند
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلایق اند كُلٌّ يَجْرِي
هر یک از شمس و قمر میرود در فلک خود بر وفق حکمت إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى در زمانی که نام برده

مداد و تناهی

شده است یعنی مهای معلوم شمسی که آخر سال است و مهای معلوم قمری که آخر هر ماهست و یا منقطع
شود از جری که روز قیامت وَأَنَّ اللَّهَ و آیا ندانستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنی در
نهان و آشکار خَبِيرٌ داناست بکنه آن ذَٰلِكَ این سعت علم و شمول قدرت و عجایب صنع
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب در جمیع
جهات الوهیت خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنکه شما میخوانید و بخفض بغیبت میخوانند
یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای الْبَاطِلُ باطل و ناحق
است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر سبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه
الْكَبِيرُ بزرگست که از و بزرگتری نیست و متفرع و متسلط بر همه چیز أَلَمْ تَرَ آیا
ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و
احسان حق تعالی که آن را در روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن آن میفرستد
لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی بوسیله
باد و بعضی از عجایب دریا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی و دریا لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت حضرت عزت عز شأنه لِكُلِّ
صَبَّارٍ شَكُورٍ برای هر صبر کننده بر بلوای او و بر مساق تکلیف و اتعاب نفس و تفکر
در آفاق و انفس و شکر گوینده در نعمای او و گویند مراد مؤمنانند چه ایمان دو نصف است
نصفی صبر و نصفی شکر و بعد از آن از حال ساکنان کشتی خبر میدهد که وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون
فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و بر سر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا که در
بزرگی مانند سایهاست یا مثل کوهها و ابرها که ذی ظللند از افزونی زیادتی دَعَوُا اللَّهَ
بخوانند خدایرا بدون شائبه شرک مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگانند لَهُ الدِّينَ
برای خدای دین خود را و باخلاص ویرا خوانند بدون شائبه شرک چه خوف شدائد آفت
هوا و تقلید را که منازع فطرتند زایل کرده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی
رسانیده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که برهانند ایشان را و برسانند بساحل سلامت إِلَى
الْبَرِّ بسوی بیابان یعنی خشکی فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ راست ایستاده اند
بطریقهٔ عدل که آن طریق توحید است و بعضی دیگر گردیده از راه حق و مصرند بر باطل یعنی
مؤمنان ثابت باشند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جابر و منکر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده شکننده عهد
فطرت اسلام و یا نقض عهدی که در دریا با خدای کرده باشند كَفُورٍ ناسپاس

مرنعم

مر نعم پروردگار را آورده اند که سبب اسلام عکرمه ابو جهل اخلاص او بود خواندن خدایرا در حین
احاطهٔ موج دریا و بعد از آن خطاب بجمیع مکلفان کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه
آدمیان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود در ترک ناشایستها و
اخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ روزی که در آن قضا نکند و روا نگرداند
پدر عَنْ وَلَدِهِ از پسر هیچ چیز را یعنی نفعی باو نرساند و دفع عذاب از او نکند و او را
خلاص نتواند کرد وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزند هُوَ جَازٍ او قضا نماینده یعنی نفع رساننده
و باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا از پدر خود چیزیرا از ثواب و عذاب گفته اند که
این مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مؤمنین یکدیگر را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب راستست و در آن دروغی ممکن نیست فَلَا
تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای
دل فریب و زینتهای آن وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ الْغَرُورُ
بعفو و کرم خدا شیطان فریب دهنده باین وجه که بر امل دور و دراز شما را از راه ببرد و بتوبه و
مغفرت شما را امیدوار ساخته بر معاصی دلیر گرداند باین وجه که امروز گناه کنید و فردا
توبه گوید که هر چیزی که بنده را مغبون و مغرور سازد تا آنکه بعصیان کند و ترک اوامر الهی
نماید آن غرورست خواه شیطان باشد یا غیر آن آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی
که از اهل بادیه بود نزد پیغمبر آمد و گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظاهر شود و تخمی که در زمین پاشیده ام
در چه وقت باران بران ریزان شود و زن حامله مذکر حامله خواهد شد یا مؤنث و میدانم که عمل
من دیروز چه بوده و فردا بکدام عمل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم کجاست و مدفن
من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق تعالی در بیان آنکه این پنج علم در خزانهٔ مشیت اوست
که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستی که حق تعالی را نزد اوست دانستن قیام قیامت
وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر کرده وَيَعْلَمُ مَا فِي
الْأَرْحَامِ و نیز میداند آنچه در رحمهاست از زن و مرد و تمام خلقت و ناقص وَمَا تَدْرِي
نَفْسٌ و نمی داند هیچ نیکوکار مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا که چه چیز کسب می کند فردا از خیر و شر
و لهذا بسیار هست که اراده چیزی می کند و خلاف آن بفعل می آید و کلام بلاغت انجام
حضرت شاه مردان امیر المؤمنین ع که عرفت الله بفسخ العزائم اشارت بآنست وَمَا
تَدْرِي نَفْسٌ و نمی داند هیچ نفس که او بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ که در کدام زمین می
میرد و در کدام وقت تحقق می پذیرد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیز

که از جمله علم اوست بمیقات و هر کار که اراده او باشد اشکار کند خبیر آگاه بباطن همه اشیا
همچنانکه دانا بظاهر آن عمرو بن سعید روایت کرده که من حضرت رسالت صلی الله را پرسیدم که یا
رسول الله هیچ علم هست که ترا نداده اند فرمود که مرا علم بسیار داده اند و بسیار علم هست
که مرا اجازت اعلام نداده اند و بسیار علم هست که مرا بآن واقف نساخته اند و بعد از ان
فرمود که وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها تا آخر تلاوت فرمود و از ائمه هدی علیهم
السلام منقولست که این پنج چیز بر سبیل تفصیل و تحقیق غیر خدای تعالی ندانند ابن عباس فرموده
که هر که دعوی یکی ازین پنج علم کند بخدای که دروغ گوی و کاذبست مراد اینست که علم باین
اشیا مخصوصست بواجب الوجود و هیچ کس را بران اطلاعی نیست مگر باعلام ملک علام بی واسطه
بشری یا بواسطه چون ائمه هدی پس حقیقت معنی بآن راجعست که آدمی بحیله و وسع طاقت
نمی توانند که باین امور عارف شود و این منافی آن نیست که باعلام حضرت علام علم ببعضی
ازان حاصل شود سورة السجدة مکیة وهی ثلاثون آیة ابی بن کعب
از حضرت رسالت صلی الله روایت کرده که هر که الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را
بخواند همچنان است که شب قدر را احیا کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر صلی الله
بخواب نمیرفت تا آنکه الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را تلاوت میفرمود لیث روایت
می کند که من این صورت را بطاوس یمانی اعلام کردم فرمود این هر دو سوره مزیت فضل
دارند بر همه سورتهای که در قرآنست هر که این هر دو سوره را تلاوت کند شصت حسنه برای
او بنویسند و شصت درجه رفع نمایند حسین بن علا از ابی عبد الله ع روایت کرده که
هر که الم سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست او
دهد و بآنچه ازو صادر شده باشد حساب نکند و از رفقای سید ابرار و ائمه اطهار صلوات
الله علیهم اجمعین باشد و نیز از پیغمبر صلی الله مرویست که هر که این سوره بخواند شیطان تا
سه روز دران خانه داخل نشود و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره لقمان نمود بدلایل ربوبیت
افتتاح این سوره نیز باین معنی نموده فرمود قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
الم از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هر کتاب خدا را خلاصه ایست و خلاصه
قرآن حروف مقطعه است و در الم که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارجست
و میم از شفه بر می خیزد و آن آخر مخارج است و لام از طرف لسان گفته می شود و آن
اوسط مخارجست پس این اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اوسط و آخر و اقوال
و افعال خود بذکر حق تعالی مستانس باشد و اشهر اقوال بمعنی انا الله اعلم است چنانچه مکرر مذکور

شد

شده باقی اقوال در تفسیر این کلمه مبادی سوری که مفتتحند بحروف مقطعه سمت ذکر یافته و بباید
دانست که الم اگر اسم این سوره یا قرآن است معنی آنست که این سوره یا قرآن تنزیل
الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین کتابیست فرستاده شده از
نزد رب الارباب که هیچ شکی نیست دران یعنی بلا شبهه فرود آمده است از نزد پروردگار
عالمیان ام یقولون افتراه آیا می گویند اهل مکه که محمد بر بافته آن را از نزد
خود یعنی انکار حقیقت آن کرده اند و اسناد افترا باو نموده اند نه چنانست که قرآن بر بافته
باشد بل هو الحق بلکه آن سخن درستست و راستست من ربک از نزد پروردگار
تو لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی را که نیامده است برایشان
من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترتست که میان زمان عیسی
و خاتم الانبیاست صلی الله لعلهم شاید که ایشان بیم کردن تو آنها را یهتدون راه یابند
بحق مراد بلعل ثبوتست یعنی مهتدی شوند باین ادله واضحه اگر عناد و جحود نکنند بعد ازان
بیان صفات کمال خود می کند برای تنبیه بندگان تا از ضلالت بهدایت باز آیند
الله خدای بحق الذی خلق السموات والارض آن کسست که آفرید آسمانها
و زمینها را وما بینهما و آنچه میان آنهاست از حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن
فی ستة ایام در مقدار زمان شش روز دنیا ثم استوی پس مستولی
شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست بغلبیت و استیلا و تحقیق این
معنی در سوره سابقه گذشته پس ای بندگان بدو بگروید و از راه او منحرف
مشوید که دنیا و عقبی ما لکم نیست مر شما را من دونه بجز از وی من
ولی هیچ دوستی که شما را یاری دهد ولا شفیع و نه هیچ درخواست کننده که
شما را یاری دهد و مددکاری نماید یعنی اگر رضای الهی و اطاعت او تعدی نمایید
هیچ ناصری نصرت شما نکند و هیچ شفیعی شفاعت شما ننماید افلا تتذکرون
آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی و تفکر نمی کنید در آنچه گفته شد تا
صحت آن بر شما واضح شود یدبر الامر می سازد کار دنیا را باسباب سماویه چون
ملائکه و غیر آن که نازل می شود آثار آن اسباب من السماء الی الارض
از آسمان بسوی زمین ثم یعرج الیه پس عروج می کند آن امر موجود گشته
و ساخته شده و صعود می نماید بسوی او یعنی ثابت می شود در علم او وقتی که موجود
میشود و مدت میان تدبیر او و وجود و وقوع آن فی یوم کان مقداره در

نصایح ب

روزیست که هست اندازه آن أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما آن می کنند
مراد زمان متطاولست میان تدبیر و وقوع آن یعنی حق تعالی تدبیر امری می کند که بعد از هزار
سال دیگر موجود خواهد شد و ابن عباس و حسن و ضحاک و قتاده و جبایی در تفسیر این گفته اند که
حق تعالی تقدیر و تدبیر همه امور می کند در حسب اراده خود در مابین آسمان و زمین و می
فرستد ملکی را که موکل است بران از آسمان بزمین پس صعود می کند آن ملک بعد از ساختن
و گذاردن امر بسوی مکانی که بجانب آن صعود نماید در روزی که مقدار هزار ساله راهست
یعنی آن ملک فرو می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود جز هزار سال
میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست پس بمقدار نزول و عروج آن هزار
ساله راه باشد مجاهد برین وجه تفسیر کرده که حق تعالی تدبیر امر می کند و حکم هزار ساله میفرماید
از برای هر شیئی پس ملائکه با آن نازل می شوند بجهة رسانیدن آن و صعود می نمایند بجهة
ثبت و کتابت آن در صحف خود تا آنکه آن هزار سال منتهی شود و بعد از ان دیگربار حکم
هزار ساله میفرماید و بهمین دستور تا انقراض عالم پس الف سنه از برای نزول و عروج
است در دنیا و خمسین الف سنه که در آیه دیگر واقع شده از برای مدت قیامتست ذَٰلِكَ
آن خدائی که تدبیر می کند بر طریق مذکور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیدا است
و نهان و آشکار یعنی داند امور دنیا و عقبی را و یا عالم است بآنچه بوده باشد و خواهد بود
پس تدبیر امر همه چیزها می کند بر وفق حکمت و مصلحة الْعَزِيزُ غالبست بر امر و تقدیر
الرَّحِيمُ مهربانست بر بندگان خود بتدبیر الَّذِي آن خداوندی أَحْسَنَ نیکو کرد
كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیز را که آفریده است یعنی بیاراست آن را بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت
و وفق مصلحة پس جمیع مخلوقات حسن باشد و اگرچه متفاوتند در حسن و گویند که حسن
بمعنی علم است یعنی خدای که عالمست که چگونه خلق می باید کرد بر وجه که احکام و اتقام و
بَدَأَ و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنسَانِ آفرید آدم را مِن طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس آفرید
نَسْلَهُ ذریت و فرزندان او را مِن سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون آورده از صلب
مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ از آب ضعیف و خار یعنی نطفه که در نهایت حقارت و خواریست
ثُمَّ سَوَّاهُ پس تسویه و تقویم فرمود او را بتصویر اعضای او یعنی غالب او را بیاراست تر و خوبتر
وجهی بیاراست وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ و دمید در او از روح خویش اضافه روح
بخود بجهة تشریف و تکریم آدمست و اظهار آنکه وی مخلوق شریف و عجیب است و او را شأن
و مرتبه است که مناسبت دارد بحضرت ربوبیّت اینست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود

من عرف نفسه فقد عرف ربه وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و گردانید یعنی آفرید
از برای شما گوش را تا می شنوید وَالْأَبْصَارَ و دیده ها تا می بینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در
می یابید قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ در نهایت اندک سپاس داری می کنید شکری اندک
بر چنین نعمتها یعنی چنانکه باید و سزد بشکر گذاری این نعمت قیام نمایید وَقَالُوا و
گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال آن از روی انکار و جحود أَإِذَا ضَلَلْنَا
فِي الْأَرْضِ آیا چون گم شویم در زمین یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته شویم چنانکه اعضای
ما از اجزای خاک متمیّز نباشد أَإِنَّا آیا ما این هنگام که با خاک برابر شده باشیم
لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود یعنی ما هرگز مبعوث نشویم بعد از آنکه خاک شده
باشیم بَلْ هُم بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ برسیدن بجزای پروردگار خود در آخرت
كَافِرُونَ ناگرویدگانند ببعث و نشور و ثواب و عقاب و حساب قُلْ بگو ای محمد يَتَوَفَّاكُم
بتمام فرا گیرد روح شما را مَّلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که ملک الموتست الَّذِي وُكِّلَ
بِكُمْ آن فرشته که موکل و گماشته شده است بشما بقبض ارواح و عزلت شما از ین دنیای
فانی ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید برای حساب و جزا
و صاحب کشاف گفته که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض
آن امر فرماید و از مجاهد نقلست که همه زمین نزد ملک الموت مانند طشتیست که هر جا که
خواهد تناول تواند نمود و در تفسیر ابو اللیث مذکور است که ملک الموت را رؤیست از آتش
که بدان روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان را قبض کند و روی دارد از ظلمت که بدان
روی روح منافقان فرا گیرد و روی دارد مشابه آدمیان که بدان روی ارواح مؤمنان را
توفیه کند و روئیست او را از نور که بدان ارواح شهدا و انبیا و صدّیقان قبض نماید
و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند و در خبر است که رسول صلی الله فرمود که در شب معراج
چون مرا با آسمان بردند فرشتگان در روی من خندیدند و اظهار بشاشت کردند مگر
فرشته که در میان ایشان با سهم و هیبت تمام بود و لوحی در دست گرفته و در روی نگاه
میکرد بر وی سلام کردم جواب سلام من باز داد و بر روی من تبسم نکرد گفتم ای
جبرئیل فرشته چه کسست گفت ملک الموتست تا خدا او را آفریده است هرگز روی او خندان
نبوده پس نزد وی رفتم و گفتم ای ملک الموت بیک ساعت بهمه جهان چگونه احاطه نمائی
گفت بر این لوح نام کسانیست که آجال ایشان درین مثال مقتضی خواهد شد و من در ان
می نگرم تا هر گاه وقت اجل در آمده باشد قبض روح او کنم از ابن عباس مرویست

که دنیا نزد ملک الموت مانند خانیست نزد کسی که از هر جا که خواهد چیزی بردارد و برنجی که با و رسد و ما یان کاسی که ملک الموت بردارد از مشرق است تا مغرب عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر ما صلی الله فرمود که همه امراض و اوجاع که واقع شوند پیک مرگند و رسولان آن و چون اجل بنده نزدیک رسد ملک الموت حاضر شود نزد او و او را گوید که بس چیزی که بعد از چیزیست و بسا رسولی که بعد از رسولیست و بسا بریدی که بعد از بریدیست و من چیزی ام که بعد از من چیزی نخواهد بود و من رسولی ام و بریدی که بعد از من رسولی و بریدی نباشد اجابت پروردگار خود کن خواه برغبت و خواه بکراهت چون قبض روح او کند خویشان و مصاحبان او بفریاد در آیند گوید با ایشان که برکه فریاد می کنید و برکه می گریید بخدا که من ستم بر او نکردم در اجل یعنی قبل از اجل روح او را قبض ننمودم و روزی او نخوردم بلکه خدای او وی را بخواند و وی اجابت دعوت وی نمود پس باید که بر نفس خود بگریید نه بر وی پس تحقیق که مرا در شما عود و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچ کس را باقی نگذارم بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان که متوغلند در انواع معاصی که معظم آن شرکست نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ افکندگان باشند سرهای خود را در پیش در روز قیامت از غایت خجالت و مذلت و شرمساری عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف عرض حساب که حق تعالی متولی حساب بندگان باشد گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران را و یا هول رستخیز را و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس بازگردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ پس بدرستی که ما یکتاییم و متقیان به سرای عقبا زیرا که مشاهده کردیم آن را و ما را شکی در آن نمانده و چون مشرکان این را گویند حق تعالی گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا هر نفسی را آنچه راه یافتی بوسیله آن بسوی ایمان و عمل صالح یعنی هم بر وجه الجا و اضطرار بر ایمان میداشتیم اما چون تکلیف مقتضای اختیار است نه اجبار چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد از الجمله ایشان را ملجا نساختیم بلکه تبلیغ امر ایمان نمودیم و زمام کفر و ایمان را در دست ایشان دادیم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر و ایشان ضلالت را بر هدایت اختیار کردند و بآن مستحق عذاب گشتند همچنانکه میفرماید وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي و لیکن

ثابت شده است این گفتار از من لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ در حالتی که همه مجتمع باشند در آن و چون شما باختیار خود پای از ظلمت کده کفر بیرون ننهادید و ایمان را باز گذاشتید با وجود ظهور حقیقت ایمان بر شما فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش نمودید یعنی ترک کردید و فرو گذاشتید و متذکر و متوعظ نشدید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا برسیدن شما باین روز بجهة ترک ایمان باختیار إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما نیز فراموش کردیم یعنی ترک کردیم و فرو گذاشتیم شما را در عذاب دایمی و اصلا شما را یاد نیاوریم همچنانکه چیزی را فراموش کنند و بیاد نیاورند پس با شما معامله ناسیان کردیم وَذُوقُوا و بچشید ای مشرکان مکرر عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاویدانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که می کردید از کفر و معاصی مرویست که چون روز قیامت شود همه بندگان را در صف سیاست بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را بدوزخ روانه سازند فرشتگان از راه دوزخ باز آورد و گروهی دیگر بشفاعت پیغمبران از آتش دوزخ خلاصی یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقه دیگر بشفاعت مؤمنان بعد از آن رحمت الهی بصورت خوب بر آید و گوید بار خدایا مرا شفاعت میرسد حق تعالی فرماید که شفاعت کن مراد در حق هر مؤمنی و مؤمنه که مرا در هر موضعی یاد کرده باشند یا از من بتوحید یا امیدوار بوده یا در همه عمر یکبار مرا از روی خوف یا رجا خوانده پس بشفاعت او هر مؤمن و مؤمنه که بوده باشد از دوزخ بیرون آیند و براه بهشت روانه شوند و در دوزخ نمانند مگر کسی که خدای تعالی بدو مبالات نکند بجهة کفر و شرک آنگاه بفرماید تا درهای دوزخ بر روی ایشان در بندند پس هیچ راحت در آن در نیاید و هیچ غم از آن بیرون نیاید فرشتگان با ایشان گویند فذوقوا بما نسیتم تا آخر و بعد از آن که از ذکر عاقبت اهل شرک و عصیان و طغیان و کفر بیان نمود وصف حال مؤمنان موحد میفرماید که إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که می گروند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بروی در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان بجهة خوف از عذاب ربانی وَسَبَّحُوا و تسبیح و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لازم عظمت و کبریائی او باشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود یعنی از صفات نالایق او را تنزیه کنند و بستایش موافق او را بستایند و یا بجهة ترس کاری از عذاب سبحانی او را پرستش نمایند بر آنچه

توفیق داده ایشان را بایمان و هدایت شکرگذاری کنند وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ در حالتی
که ایشان سرکشی نکنند از ایمان و سجود و طاعت بلکه برغبت تمام اطاعت او کنند و بعبادات
او مشغول شوند این سجده اولیست از عزایم اربع و باجماع اهل البیت علیهم السلام بر خواننده
و شنونده آن سجده واجبست و این را سجده تذکر گویند چه تا بنده متذکر گردد و نزد تلاوت این
آیه آن چیزیرا که از و غافل شده تصدیق کند که دلایل وجوب وجود و وحدانیت او سبحانه در
همه اشیا جاری و ساریست از انس روایتست که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار دور بود
چون نماز شام بآن قدوه انام ادا کردندی همچنان در مسجد تا وقت ادای عشا توقف کردندی
و نماز گذارده و بمنازل خود نرفتندی تا دولت نماز خفتن بجماعت با آنحضرت دریابند حق تعالی
در شان ایشان آیه فرستاد که تَتَجَافَا دور می شود جُنُوبُهُمْ پهلوهای ایشان عَنِ
الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها یَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا بجهة ترس
از خشم و غضب وَطَمَعًا و بجهة امید در رحمت و ابو دردا رضی الله عنه فرموده که آیه در
شان جمعیست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و اکثر برانند که در شان متهجدان و شب
خیزانند که چون پرده از شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان
پهلو از بستر گرم و فراش نرم برداشته بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت
کریم کارساز و رحیم بنده نواز راز گویند و این قول حسن و مجاهد و عطاست و مروی از ابو جعفر
و ابو عبد الله علیهما السلم و او حدی باسناد خود از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت با جماعتی
در سفر غزوه تبوک بودیم با رسول الله و از شدت حرارت و تاب هوا بیتاب شده بودیم
و بجهة این هر جمعی ملتجی بموضعی شدند و من با رسول خدای در موضعی که اقرب بوی
بود فرود آمدم پس نزد وی رفتم و گفتم یا رسول الله مرا بعلمی تعلیم ده که مرا به بهشت
در آورد و از دوزخ برگرداند فرمود که از چیزی بزرگ سؤال کردی و این آسانست
بر کسی که حق تعالی بر آن آسان کردانیده طریق آن را و آن آنست که خدایرا بوحدانیت بدانی و با او
شرک نیاوری و نماز یومیه را بپای داری و زکوة مفروضه را ادا کنی و روزه
ماه رمضان بداری بعد از آن فرمود که اگر خواهی ترا بابواب بهشت راه نمایم گفتم
بلی یا رسول الله فرمود روزه سپریست از آتش دوزخ و صدقه خشم خدایرا فرو نشاند
و نماز شب که در میانه شب برای رضای خدا گذارده شود بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود تتجافا جنوبهم عن المضاجع الی آیه گفت خبر دهم ترا بقوام این جمله گفتم بلی فدای
تو گردم پس زبان خود بدست گرفت و فرمود زبان خود نگاه دار من گفتم یا رسول الله

مارا

مارا بگفتار زبان مواخذه کنند فرمود یا معاذ مردم بر روی بدوزخ نیفکنند الا بآفت
زبان ایشان اسمای بنت عمیس از رسول صلی الله روایت کرد که شنیدم که آن حضرت
فرمود چون روز قیامت باشد و خلایق را در موقف عرض بدارند منادی ندا کند و گوید که باید
که شب خیزان در دنیا از جای خود برخیزند و بیحساب به بهشت روند و بعد از آن در حساب خلایق
شروع کنند و از بلال روایت کرده که رسول صلی الله فرمود که بر شما باد که نماز شب گذارید
چه از اشعار صالحان است که پیش از شما بودند و بدرستی که قیام شب موجب نزدیکیست
بخدا و نهی کننده صاحب خود از آثام و تکفیر سیئات او و رانده درد و الم از جسد و در
وصیت نامه که امام حسن عسکری عم بعلی ابن الحسین بابویه قمی رحمة الله علیه نوشته بود ذکر
مذکور است که بر تو باد که نماز شب را بپای داری پس تحقیق که پیغمبر خدای صلی الله وصیت
کرد امیر المؤمنین علی را و گفت علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة
اللیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس منا یعنی سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو
باد بنماز شب و هر که استخفاف کند بنماز شب پس از ما نباشد و از سهیل یمنی
یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی میگفت هذا اللیلة الرکوع این شب رکوعست
و بیک رکوع بسر می برد و در شب دیگر می گفت هذا اللیلة السجود و بیک سجده بصبح میرساند
یکی گفت یا اویس چون طاقت طاعت داری که شبهای باین درازی بیک سجود می گذرانی
گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل تا ابد یک شب بودی تا بیک سجود بآخر بردمی و در آن
نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بدین مضمون بنیم شب که همه مست خواب خوش
باشند ؛ من و خیال تو و نالهای درد آلود ؛ از پیغمبر صلی الله تفسیر این آیه روایت کرده اند
که قیام العبد من اللیل یعنی مراد باین قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف
عبادت از حضرت رسالت صلی الله مرویست که چون روز قیامت باشد خلق اولین و
آخرین را جمع کنند و منادی بآواز بلند بر وجهی که همه خلایق بشنوند ندا کند که زود
باشد که بدانند اهل جمع که امروز کیست اولی بکرم و احسان و باز ندا کند که باید
که برخیزند جمعی که پهلوهای خود را از مضاجع دور کردانیده اند برای من پس جمعی بر
خیزند و ایشان بسیار اندک باشند و دیگر باره ندا رسد که باید برخیزند آنانکه
حمد خدای کرده باشند در سرا و ضرا و این جماعت نیز بسیار اندک باشند پس همه را بی
حساب به بهشت در آرند و آنگاه حساب خلایق کنند مالک بن دینار گوید انس
بن مالک را ازین آیه پرسیدم گفت مراد جماعتی اند که اصحاب رسول الله اند و میان

نماز شام و خفتن نماز گذارند و عبد الله عمر روایت کرده که رسول صلی الله فرمود که هر که او میان
نماز شام و خفتن به تعقیب مشغول شود حق تعالی برای او دو کوشک بنا کند هر یکی یکساله راه و از
قتاده نیز مرویست که این جماعت آنانند که میان نماز شام و خفتن نماز کنند و این نماز را نماز
واتیه خوانند و این ساعت را ساعت غفلت گویند و هر دعا که میان نماز شام و خفتن کنند
مستجاب شود و هشام بن سالم از ابو جعفر ع روایت کرده که هر که میان نماز شام و خفتن دو
رکعت نماز کند و در رکعت اول فاتحة الکتاب یکبار و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
تا بقوله ننجی المؤمنین یکبار و در رکعت دوم فاتحة الکتاب یکبار و آیه و عنده مفاتح
الغیب تا آخر یکبار و در قنوت دست بردارد و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب
التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تفعل بی ما
انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی
طلبتی وتعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد علیه وعلیهم
السلم لما قضیتها لی برحمتک یا ارحم الراحمین هیچ حاجت نخواهد مگر
که باجابت مقرون شود حاصل که حق تعالی وصف اهل ایمان فرموده که ایشان بجهت شوق عبادت
حضرت عزت ترک استراحت نموده او را میخوانند و مما رزقناهم و آنچه روزی
داده ایم ایشان را ینفقون نفقه می کنند در وجوه خیر یعنی بشب بر درگاه ما عرض
نیاز و گدایی می کنند و در راه ما بروز بفقرا و اهل نیاز و گدایان میرسند بعد از ان
بجهت ترغیب و تحریص اهل ایمان در طاعت بدنی و مالی بیان جزای ایشان می کند فلا
تعلم نفس پس نمی داند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل ما اخفی
لهم آنچه پنهان داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان بر وجه مرضات الله من
قرة اعین از روشنی چشمها یعنی جزای که بدان چشمها روشن گردد ابن مسعود
روایت کرده که در توریت مذکور است که حق تعالی آماده ساخته برای آنانکه پهلو از بستر
بر دارند برای رضای خدای آنچه هیچ چشم آن را ندیده باشد و هیچ گوش آن را نه
شنیده و در خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته آن را ندانسته و در حدیث قدسی
نیز وارد شده که آماده کرده ام برای بندگان صالح خود آنچه هیچ چشم آن را ندیده باشد
و نه گوشی آن را شنیده و اهل ایمان در شب و روز بعبادت مالی و بدنی مشغولند جزا
داده شوند جزاء جزا دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت یعملون
عمل می کردند آورده اند که ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از جانب

مادر

مادر با امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مقام مفاخرت در آمد گفت ای علی تو کودکی و قوت جوانی
من از تو بهتر است و زبان آوری من از تو بیشتر و سنان من از سنان تو تیزتر و در میان لشکر
از تو پایدارتر امیر المؤمنین علیه السلم در جواب آن ملعون فرمود که خموش باش ای فاسق ترا
چه یارای آنکه با من مفاخرت کنی و چه زهره آنکه مجادله نمائی حق تعالی بتصدیق امیر کبیر آیه فرستاد
افمن کان مؤمنا آیا آن کس که هست گرونده بخدا و رسول یعنی حضرت رسول صلی الله
و امیر المؤمنین علی ع کمن کان فاسقا همچو کسیست که برون رفته از دایره اسلام
یعنی ولید لا یستوون برابر نباشد در شرف و رتبه و یا در جزا و مثوبت و همانا
ولید پلید آنست که عثمان او را در کوفه والی ساخته شبی خمر خورده بود بامداد مست بمسجد
آمد و مست امامت کرد و نماز صبح را چهار رکعت بگذارد و در میان نماز روی بقوم
کرد و گفت بر چهار رکعت بیفزایم که بانشاطم و سرخوش مردمان بدانستند که او مستست
نامه بعثمان نوشتند و او را ازین معنی واقف ساختند عثمان کس فرستاد و او را طلبید
و بعضی صلحای کوفه نیز رفتند و گواهی دادند بر او که خمر خورد و مست در نماز و نماز بامداد را
چهار رکعت بگذارد و گفت ازیدکم فانی نشیط عثمان با امیر المؤمنین ع مشورت
کرد حضرت فرمود که او را هشتاد تازیانه باید زد عثمان حد زد و این حال در کوفه سایع
و در زمان خلافت امیر المؤمنین ع همان مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کردند ولید
و مروان حکم و سعد بن عاص بیعت نکردند امیر المؤمنین ع فرمود که چرا بیعت نمی کنید
ولید گفت زیرا که تو ما را بغضب آورده و کینه خود را در دل من جای داده و پدر مرا و پدر
سعد را در روز بدر کشته و چون عثمان مرا بمدینه آورد با او عتاب کردی و ما باین شرط
بیعت میکنیم که ما را بر دیگران مزیت دهی و چون از تو هراسان شویم و بشام رویم و
کشندگان عثمان را بقتل آری حضرت فرمود که آنقدر که گفتی ما را بغضب آوردی و
پر کینه ساختی آن بجهت حدود الله بود و عدم تعطیل احکام الله و ترویج دین رسول الله پس
کینه شما حقیقتا با خدا و رسول باشد نه با من و اینکه گفتی که مرا مزیتی باشد شما را غیر
آنچه شرع تجویز کند چگونه از دایره شرع قدم بیرون نهم و آنچه رضای شما باشد
بدان عمل نمایم و اما ترس شما ازین می توانم که شما را ایمن گردانم و بدو آن آنکه از شما معصیتی
ظاهر شود که موجب حد و تعزیر باشد ایذا و آزار رسانم و اما کشندگان عثمان را آنچه در
شرع جایز باشد که آن اثبات خون اوست به بینه با ایشان عمل کنم گفت اگر بتو بیعت
بکنیم چه خواهی کرد حضرت فرمود شما را محبوس سازم تا بیعت کنید ایشان بالضروره بحسب ظاهر

بیعت کردند و با اهل ایمان مساوی شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که مؤمنان و فاسقان
مساوی یکدیگر نباشند چه منزل مؤمن در جنات جنانست و منزل فاسق در درکات نیران
همچنانکه در تفصیل آن میفرماید که أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویدند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ پس مر ایشان
راست بوستانهای که ماوای حقیقیست چه دنیا منزلیست که ناچار ازان ارتحال باید کرد
بخلاف عقبی که دار الخلود است و گویند جنت المأوی جنتیست از جنان بزیر عرش
رحمن ابن عباس فرموده که تسمیه آن بمأوی بجهة آنست که ارواح شهدا و صلحا دران
جای گیرند و حق تعالی روز قیامت آن را بمؤمن خالص العقیده و مخلص العمل دهد نُزُلًا
درحالتی که پیشکشی باشد و ماحضری که برای مهمان آورند و پس از دخول این بهشت
نعیم کلیه که بکنه آن نتوان رسید بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بسبب آنکه بودند که می کردند عملی که مستحق این کرامت و عطا باشند وَأَمَّا
الَّذِينَ فَسَقُوا اما آنانکه بیرون رفتند از راه دین و بر طریق کفر و ضلالت راسخ شدند
فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخست یعنی بجای جنت المأوی
که نام زد مؤمنان است ایشان را در آتش دوزخ جای دهند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه
خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ از لی تابی عذاب
و عقاب آتش أُعِيدُوا فِيهَا بازگردانیده شوند دران مراد خلود ایشان است دران
و در خبر آمده که هرگاه آتش بوقت جوشش ایشان را بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ
رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه دوزخ بگرزهای آتشین ایشان را بزنند و بقعر
دوزخ اندازند وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شود یعنی خزنه گویند مر ایشان را بر وجه اهانت و زیادتی
غیظ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتشی را الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید
که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمی داشتید این کلام دال است بر آنکه مراد
بفاسق کافر است چه غیر کافر در دوزخ مخلد نخواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را
مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل است و اسیری و قحط به
حیثیتی که مدت هفت سال بآن مبتلا بودند و گوشت مرده و سگ را میخوردند دُونَ
الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ بجز از عذاب بزرگتر عذاب خلود است بر آتش دوزخ لَعَلَّهُمْ
شاید که جمعی ایشان یعنی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ بازگردند براه حق و از کفر
توبه کنند حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مراد بعذاب اکبر خروج مهدی آل محمد است بر

کافران

کافران و استیصال همه ایشان بر دست او و در لباب گفته از تفسیر نقاش دنی علای
استعدادات و اکبر خروج مهدی به شمشیر آبدار وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن
با حجج واضحه ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند ازان و تفکر نکند دران إِنَّا مِنَ
الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مجرمان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم بهلاکت و عذاب
چه جای آن کس که او ظالمتر از ظالمی باشد یعنی هرگاه که حق تعالی از جمیع مشرکان انتقام
کشد پس کسی که اظلم ازیشان باشد نصیب آن بر وجه فرد اتم باشد و چون مشرکان
قریش با وجود آیات واضحه تکذیب پیغمبر صلی الله می کردند و آن حضرت بجهة آن بسیار
مغموم می شد حق تعالی بجهة تسلی خاطر سید عالم ص و وعید مکذبان ویرا از قصه موسی و قوم
او خبر میدهد که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را توریت چنانچه
دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن
تو قرآن را و إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ و گویند که شک مکن در تلقی موسی توریت را از خدا برضا
و قبول و نزد ابن عباس ضمیر راجع بموسی است یعنی بلاشک تو ملاقات خواهی کرد با موسی
در دنیا چنانکه در وسیط آورده که حق تعالی وعده داده بود که یا محمد که پیش ازانکه از دنیا رحلت
کنی موسی را خواهی دید اینجا بجهة تاکید همان وعده می گوید که شک مکن در لقاء تو ویرا در وقتی
که آن حضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و نزول
حضرت فرمود که در شبی که مرا باسمان بردند موسی را دیدم دراز بالا و جعد موی گویا که از
مردان شنوده است و عیسی را دیدم مایل بسیاهی و سرخی وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم
کتاب منزل بر موسی و موسی هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را
وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از جمیع بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا
پیشوایان که راه نمودند خلق را باحکام توریت بفرمان ایشان را بتوفیق و هدایت و عنایت
لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات
یا از اجتناب معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیات علامتی و معجزاتی که موسی را
داده بودیم يُوقِنُونَ بیگمان بودند بجهة امعان نظر دران همچنان که گردانیدیم کتاب
منزل بر تو سبب هدایت بندگان و گردانیدیم از امتان تو پیشوایانی که هدایت خلق
کردند بفرمان ما و صبر کردند بران و بآیات و معجزاتی که بتو دادیم بر یقین بودند
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ او حکم کند میان مردمان

عاطم

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ دران چیزی که بودند دران يَخْتَلِفُونَ
اختلاف می کردند از امر دین یعنی بحکم نافذ خود محق را از مبطل جدا سازد و هر یک را فرا
خور اعتقاد و کردار جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد اهل مکه را کَمْ
أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ بسا هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مانند
عاد و ثمود يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان و در سفر
خود بران می گذرند و آثار علامات و مقامات ایشان را می بینند إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی
که درین اهلاک قرون ماضیه لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را أَفَلَا يَسْمَعُونَ
آیا پس نمی شنوند این سخنان را یعنی بگوش استماع نمی کنند تا پند گیرند و منزجر
شوند پس تنبیه کفار می کند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند أَنَّا نَسُوقُ
الْمَاءَ آنرا که ما میرانیم آب را یعنی باران و سیل میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ
بسوی زمین خالی از گیاه فَنُخْرِجُ بِهِ پس برون می آوریم از ان آب باران زَرْعًا
کشت زاری و گویند جرز اسم موضعیست در یمن که آب جویها بدان نمیرسد و حق تعالی
آب باران بدان زمین خشک میرساند و از ان زراعات و اشجار و سایر نباتات رویین
می شود تا كُلُ مِنْهُ میخورند از ان زرع أَنْعَامُهُمْ چهار پایان انگاه زرع
وگیاه و برگ درخت وغیره وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان یعنی از میوه و دانه آن
أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی بینید این قدرت را تا استدلال کنید بر کمال قدرت حق و بدانند
که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر زنده گردانیدن
مردگان بعد از فوت وَيَقُولُونَ و می گویند کفار مکه مَتَىٰ هٰذَا الْفَتْحُ کی باشد
این فتح مکه که مؤمنان می گویند که خدا ما را بر مشرکان مکه فتح خواهد داد یعنی کافران
از روی استبعاد استعجال می کردند در باب نزول عذاب بر ایشان و باصحاب محمد صلعم
می گفتند که این فتحی که وعده میدهید کی خواهد بود زود بما بنمائید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان بان وعده خود مراد فتح مکه است و نزد سدی حکم بعذاب
ایشان روز بدر بود و نزد مجاهد حکم است بثواب در روز قیامت قُلْ بگو ای محمد
در جواب ایشان که يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح مکه یا بدر یا حکم بثواب و عقاب لَا
يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنان را که نگرویدند إِيمَانُهُمْ
گرویدن ایشان یعنی مقتولان چه در حال قتل که وقت استیصال است ایمان ایشان را
فایده ندهد وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشد ایشان که مهلت داده شوند عذاب قتل

ایشان

ایشان در توقف افتد و یا آنکه در روز قیامت ایمان آوردن ایشان نفعی بایشان برساند
و از عذاب مهلت یابند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان از روی اهانت
و ایشان را واگذار تا مدت معلوم که وقت نزول آیة السیف است وَانْتَظِرْ و منتظر
باش نصرت الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند که غلبه
کنند بر تو و بمضمون الحق یعلو ولا یعلا نصرت و غلبه ترا باشد نه ایشان را
و یا آنکه وعید الهی البته بایشان خواهد رسید و گوییا منتظرانند

سورة الأحزاب مدنية وهي ثلاث وسبعون آية

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم
روایت کرده که هرکه سورة الأحزاب را بسیار بخواند روز قیامت در جوار سید ابرار و
اولاد اطهار او باشد بوشیده نماند که چون حق تعالی مختتم سورة السجدة نمود امر کرد حضرت
رسالت را صلعم با نتظام نصرت در این سوره امر فرمود آن حضرت را که در حین انتظار از
نواهی اجتناب نماید و اطاعت کفار ننماید و فرمود بقوله تعالی جل جلاله و عظم شانه بِسْمِ
اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ در اسباب النزول و غیر آن از تفاسیر آورده اند که ابو سفیان
بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و ابو اعور سلمی بعد از واقعه احد از پیغمبر خدا صلعم امان طلبیده
از مکه بمدینه آمدند و در منزل مرکز اهل نفاق یعنی عبد الله بن سلول که راس و رئیس
اهل کفر بود نزول کردند روز دیگر عبد الله بن سعد بن ابی سرح و طعیمة بن ابی رق را
که از اهل نفاق بودند همراه گرفته نزد رسول آمدند و گفتند که ما را بلات و منات
باز گذار و بگو که بتان را در قیام قیامت مقام شفاعت هست و عبادهٔ ایشان را
صرحی نیست و ما نیز ترا بگذاریم که تا خدمت خدای خود کنی این سخن بران حضرت شاق
آمد و روی مبارک در هم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و ابن قیس گفتند یا رسول الله
اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست اصحاب گفتند یا رسول الله دستوری
ده تا ایشان را بقتل آریم حضرت فرمود که من ایشان را بجان و مال امان داده ام و نقض
عهد خود نمی کنم و روا نیست ولیکن ایشان را از مدینه اخراج کنید و بعد از ان فرمود
اخرجوا في هذا البلد لعنة الله وغضبه برون روید ازین شهر که در
لعنت خدا و خشم و غضب اوئید پس آیه نازل شد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر
دهنده یا بلند مرتبه اتَّقِ اللّٰهَ دایم و باقی باش در تقوی یا بترس از خدای بر نقض
عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه
و اتباع ایشان وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر

واشباه ایشان در هرچه موجب ضعف باشد در دین اسلام إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
عَلِيمًا دانا بمقاله ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفای عهد و یا عالم بمصالح و مفاسد و حکم کننده
بانچه مقتضای حکمت است پس انچه فرماید و نهی کند محض مصلحة و حکمت باشد و گویند یهود
مدینه از قریضه و نظیر و بنی قینقاع بعضی از ایشان از روی نفاق بآنحضرت مبالغه کردند و حضرت
بجهة شوق بسیار که بر اسلام ایشان داشت با صغیر و کبیر ایشان ملایمت میفرمود و اگر
قبحی از ایشان صادر می شد اغماض عاین مینمود حق تعالی این آیه انزال فرمود و نزد بعضی
دیگر از اهل مکه حضرت را گفتند که اگر از دین خود رجوع کنی ما نصفی از مال خود بتو دهیم
و شیبه بن ربیعه متعهد شد که من دختر خود را بنکاح تو در آورم و منافق مدینه تخویف
حضرت می کردند که اگر اطاعت اهل مکه نکنی ترا بقتل آورند حق تعالی فرمود که ای پیغمبر
برگزیده فرمان کفار و منافقان مبر وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیزرا که وحی
کرده می شود بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان و غیر
آن إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما می کنید از خیر
و شر و صلاح و فساد خَبِيرًا دانا پس وحی میفرستد بتو انچه صلاح تو در ان است
و نهی می کند از استماع قول کفره که موجب فساد است وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن
بر خدای یعنی کار خود را بوی گذار که هرچه کند بر وجه حکمت و مصلحة کند و از غیر او
اندیشه مکن وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کارساز مهم گذار و نگاه
دار جمیع امور و کفایت کننده همه مهمات پس بتدبیر و صلاح تو قیام نماید و حافظ
و ناصر تو باشد و دفع اعدا نماید از تو آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اویس مردی
لبیب و فهیم و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دل است که یکی از ان فهم میکنم زیاده
از انچه محمد فهم می کند و عرب او را ذوقلبین لقب کرده بودند و وقتی که از بدر گریخته بمکه
میرفت یکی از نعلین در دست و دیگری در پای ابوسفیان بدو رسید و خبر قوم
پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارد
که یکی در پاست و دیگری در دست درنگریست و از ان حال اطلاع یافته گفت ظن من نبود
مگر آنکه هر دو در پای داشته باشم معلوم مردمان شد که او را دو دل نیست و در
دعوی خود کاذب است و حق تعالی نیز تکذیب او کرد و رد ادعای ذوقلبین درین باب
آیه آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ مر هیچ مردی را دو دل
فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که هر قلبی معدن روح حیوانیست و منبع جمیع قوای پس

یکی بس نشاید و در زاد المسیر آورده که منافقان می گفتند که آن حضرت دو دل دارد یکی با
ما و یکی با اصحاب حق تعالی فرمود که دروغ می گویند که با هیچ کس دو دل نیافریده ایم و بقولی
دیگر کافران چون کثرت علم و حفظ رسول را دانستند تعجب نموده گفتند همانا دو دل است
و گویند این آیه متصلست بآیه مقدمه و معنی اینست که ممکن نیست جمع میان اتباع
متضادین یکی از اتباع وحی و قرآن باشد و دیگر اتباع اهل کفر و طغیان و از ابا عبد الله
ع‌ا مرویست که حق تعالی دو دل را از برای یک مرد نیافریده که بیک دل دوستی با قومی
کند و بیکی دیگر دشمنی با دشمنان ایشان همچنانکه محالست که یک کس را دو دل باشد
و محالست که یکی هم زن باشد و هم مادر و یا یک شخص هم پسر یکی باشد و هم پسری
دیگری چنانکه میفرماید که وَمَا جَعَلَ و نگردانیده است حق تعالی أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي
زنان شما را تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ ظاهر می کنند از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی
حق تعالی زنی را که شما با او گفته باشید که انت علی کظهر امی تو بر من همچو پشت
مادر منی مادرش نساخته زیرا که زوجیت مقتضی خادمیه است و امومه مقتضای مخدومیه
پس در یکزن جمع نشود وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسر خواندگان
أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلیست و دعوت صورتی عارضی پس
با یکدیگر مجتمع نشوند ذَٰلِكُمْ این یک کس را دو دل باشد و مظاهره همچو مادر
حقیقی و پسر خواندن چون پسر حقیقی قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی هست بر دهنهای شما
یعنی بزبانهای شما خود میگوئید و محض قولست که حقیقتی ندارد وَاللَّهُ يَقُولُ
الْحَقَّ و خدای میگوید سخن راست را که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
و راه می نماید بطریق حق آیه اول در حق اوس بن صامت آمد که خود خوله بنت ثعلبه را
ظاهر گفت و عادت عرب آن بود که زن مظاهر را مطلقه میدانستند و اصلا رجوع
باو نمی کردند و تفصیل این در سوره مجادله مذکور است و آیه دوم در باره زید بن
حارثه کلبی که مردم او را زید محمد می گفتند و حال آنکه مملوک خدیجه رضی الله عنها بوده
و خدیجه او را قبل از وحی بحضرت بخشیده بود و آن حضرت او را آزاد کرده و چون زید
زن خود زینب بنت جحش اسدیرا طلاق گفت و رسول او را بنکاح خود در آورد
جهودان و منافقان طعنه زدند که محمد ما را نهی می کند از آنکه زن پسر خود را بنکاح در
آوریم و خود زن پسر خود را خواسته حق تعالی فرموده که پسر خواندن حقیقتا پسر نتوانند
بود و گفتار شما اصلی و حقیقتی ندارد و مطابق واقع نیست و قول حق و راه راست اینست

که حق تعالی نیز میگوید و راه می نماید ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت لِآبَائِهِمْ
مر پدران ایشان را هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ آن خواندن راست تر راست در غایت صدق
و راستی نزدیک حق تعالی و در صحیح بخاری مذکور است که ما نمی گفتیم الا زید بن محمد تا این
آیه آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر نمی دانید آبَاءَهُمْ پدران
ایشان را که نسبت دهید ایشان را بآنها فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي
الدِّينِ در دین اسلام وَمَوَالِيكُمْ و دوست شما در دین یعنی برادران شما اند و
دوستان شما پس خطاب در ایشان بگویید یا اخی مولای و یا ایشان بنی اعمام شما اند
یعنی چون که شما با پدران ایشان برادر دنیوی یکدیگر باشید پس ایشان پسر برادر شما باشند
و مولا بمعنی ابن عم در کلام عرب شایع است وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و نیست
بر شما گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آن چیزی که خطا کردید بآن و جاهل بودید بقبح
آن چون گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی و بعد از آن بر طریق نسیان وَلَكِنْ
و لیکن گناه است مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ در آنچه قصد کند دلهای شما و عمداً کسی را
نسبت غیر پدر او دهید و بعد از علم بنهی آن و عدم نسیان وَكَانَ اللَّهُ و
هست خدای غَفُورًا آمیزنده گناهان را رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند
و بدانکه چون پسر خواندن را ارث و نسبت و عتق باجماع اهل البیت بخلاف اهل خلاف
که موجب عتق اهل مملوکیت و ثبوت نسبت گاهی که مجهول النسب باشد آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج
امر نمود بعضی گفتند از پدر و مادر خود دستوری طلبیم آیه آمد النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
پیغمبر برگزیده سزاوارتر است بگروندگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در
همه کارهای دین و دنیا چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان محض فلاح اوست بخلاف
اوامر نفس که موجب غوایت و سبب شقاوتست فلهذا اولویت نسبت بآن حضرت
بر طریق عموم واقع شده و تقیید نیست ببعضی دون بعضی پس واجبست بر همه مؤمنان
که نزد ایشان آن حضرت دوست تر باشد بانفس ایشان و امر آن حضرت نافذتر بر ایشان
از امر غیر او و در حدیث آمده که هیچ مؤمنی نیست مگر که من اولی ام باو در دنیا و آخرت
و نیز بروایت صحیحه ثابت شده است که نگروید هیچ کس از شما و مؤمن نباشد تا من نباشم
باو دوستر از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان پس باید که فرمان او از همه فرمانها
لازم تر شناسید و لهذا صاحب عین المعانی آورده که محبت باو سزاوارتر است از

خود

خود و غیر خود از اقارب و اجانب و مجاهد گفته که هر پیغمبری پدر امت خود است و لهذا مؤمنان
برادران یکدیگر اند چه پیغمبر صلی الله پدر ایشان است در دین اسلام وَأَزْوَاجُهُ و زنان
او أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشان از روی تحریم و تعظیم و احترام نه در سایر احکام چه رؤیت
ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند و بجهت احترام ایشان است تحریم نکاح
ایشان وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ أَبَدًا و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود چنین بوده
وهو أبٌ لهم وازواجه امهاتهم و این از ابو جعفر و ابو عبد الله نیز مرویست و در بعضی
اخبار آمده که جمعی منافقان گفتند که چرا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زنان او را به نکاح
خود در نیاوریم حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ازواج
اطهار سید ابرار امهات شما اند پس نکاح ایشان بر شما حرام است از قتاده مرویست
که در صدر السلام بهجرت و موالات و مواخات میراث می گرفتند حق تعالی فسخ آن فرمود
وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوار
ترند به برخی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده یعنی
آیه مواریث یا در این آیه یا در آنچه حق تعالی مکتوب و مفروض ساخته بر هر تقدیر ایشان
احقند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان انصار وَالْمُهَاجِرِينَ از مهاجران
که پیغمبر صلعم با ایشان برادری داده و یا از مؤمنان متواخی یعنی اقربا ازین گروه مذکور اولی اند
بانکه میراث برند از یکدیگر جمیع اموال را إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنچه بکنید إِلَىٰ
أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود از مؤمنان انصار و مهاجرین مَعْرُوفًا نیکویی یعنی وصیت
کنید بعضی از مال خود را که زیاده از ثلث نباشد برای هر که دوست دارید مگر که ورثه
تجویز زیاده بران کنند و رخصت دهند و یا در حالت حیوة از اموال خود چیزی بدوستان خود
بخشند كَانَ ذَٰلِكَ هست آنچه مذکور شد درین هر دو آیه اولویت پیغمبر و توارث ذوی
الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت
گشته بدانکه ازین آیه استدلال میتوان کرد اولویت و خلافت و امامت حضرت
امیر المؤمنین علی عم بر غیر او از دو وجه بموجب النبی اولی بالمؤمنین پیغمبر سزاوارتر است
بجمیع مؤمنان در جمیع امور که از جمله آن خلافت و امامتست و نیز در غدیر خم حضرت
صلی الله الست اولی بکم من انفسکم جمله گفتند بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه و ممکن است که تمسک جویند بقوله اولوا الارحام تا آخر بر خلافت و امامت
بحضرت زیرا که حق تعالی بعد از قول النبی اولی بالمؤمنین فرمود که اولوا الارحام بعضکم اولی

ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی خویشاوندان بعضی ببعضی اولی ترند و
بعد از ان خویشان اورا بدو چیز وصف کرده باشد بایمان و هجرت بر تقدیر آنکه من بیانی باشد
پس اولی بولایت موقوفست بر سه چیز یکی قرابت دوم ایمان سیم هجرت و جمیع امت
دعوی خلافت و امامت در پنج کس کرده اند امیر المؤمنین علی و عباس و مخالفان ثلاثه اما
اگر مخالفان ثلاثه اگر مهاجر و مؤمنین بودند اما قرابت نداشته اند و عباس اگرچه قرابت
و ایمان داشت اما مهاجر نبود بلکه طلیق بود پس امامت و خلافت مخصوص باشد بحضرت امیر المؤمنین
علی ع و بعد از ذکر ارحام مذکور تاکید نبوت حضرت رسالت صلی الله میفرماید باخذ میثاق
از پیغمبران درین باب و میگوید وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن ای محمد آن را که چون فرا گرفتیم مِنَ
النَّبِيِّينَ از جمیع پیغمبران علی نبینا و علیهم السلم مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان برانکه
هریک از ایشان بشارت دهد بپیغمبری که بعد ازو خواهد آمد و بود و آید و تبلیغ رسالت
نمایند و بعبادت او دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت نمایند
و این میثاق در روز الست فرا گرفته شد از پیغمبران وَمِنْكَ و از تو که محمدی وَمِنْ
نُوحٍ و از نوح نجی وَإِبْرَاهِيمَ و از ابراهیم خلیل وَمُوسَىٰ و از موسی کلیم وَعِيسَى
ابْنِ مَرْيَمَ و از عیسی پسر مریم و تخصیص دیگر این پیغمبران بعد از تعمیم برای آنست
که اولو العزم اند و از مشاهیر ارباب شرایع و تقدیم پیغمبر ما صلی الله بر ایشان جهت تعظیم
و تکریم آن حضرت وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم ازین پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی
محکم و استوار و عظیم الشان و جلیل المرتبه پس مراد از غلظ میثاق و جلال شان آنست و گویند
میثاق غلیظ همین مغلظ و مؤکدات بر وفا کردن آنچه حق تعالی بر ایشان تحمیل کرده بود
از انتقال نبوت و تبلیغ رسالت و غیر آن از اقسام عبادت حاصل کلام که حق تعالی اخذ میثاق
غلیظ نمود از جمیع انبیا علیهم السلم لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کنند راست گویان را یعنی
پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در عهد باین معنی که در یوم یقوم الاشهاد
هریک از انبیا گواهی دهند بر نفسهای خود از صدق ایشان در عهد یا بپرسد از پیغمبران
که امم ایشان اجابت دعوت ایشان کردند یا نه یا از ایشان بپرسد پیغام رسانیده اید و آنچه
رسانیده اید محض قدرت بود و اخلاص و یا غیر آن از ریا و سمعه و ترفع شان از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که هرگاه از راست گویان پرسند که بر چه قصد و بر چه وجه راست
گفته اید بحسب آن ایشان را جزا دهند پس حال دروغ گویان چه گونه خواهد بود و غرض ازین
سوال تهدید کافران و ناگرویدگانست و از قبیل آیه ءانت قلت للناس اتخذونی و

امّی

امّی الٰهین من دون الله وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و آماده کرد برای ناگرویدگان عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی دردناک و بعد از ان تذکیر مینماید مؤمنان را به نعمت مظفر بر کافران و
میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا نِعْمَةَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدا را که انعام فرمود بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ در
وقتی که آمدند شما در روز عذاب خندق جُنُودٌ لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه
و یهود و قریضه و نظیر که قریب ده هزار کس بودند از سوار و پیاده فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا بادی مراد بادصباست که خیمهای ایشان را از جای بر
کند و همه را پراگنده ساخت وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکر که ندیدند ایشان را یعنی
ملائک که هزار کس بودند ایشان کافران را میدیدند و کافران ایشان را نمی دیدند
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید از تدابیر و صلاح در باب
دین اسلام و عمل صالح بَصِيرًا بینا بر ان شما را مجازات خواهد داد این آیه آنچه بعد ازین
است در بیان غزوهٔ احزابست و تفصیل آن برینوجه بوده که بعد از انکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله بنی نظیر را از دیار خود شان جلا فرمود و بطرف شام و در مرسای یهود چون سلام
بن ابی الحقیقی و حیی بن اخطب و کنانه بن ربیع با جمعی از بنی نظیر و بنی وایل بمکه آمدند
و ابو سفیان را که مهتر قریش بود و سادات ایشان با اتباع او بر مقاتله پیغمبر صلی الله
تحریص کردند و گفتند باید تا متفق الکلمه مجتمع شویم محمد و قوم او را استیصال سازیم
و از دغدغهٔ او فارغ شویم گفتند یا معشر الیهود شما اهل کتابید و تحقیق امور کرده اید بگوئید
که دین ما بهترست یا دین محمد گفتند دین شما بهترست ایشان ازین معنی خوشحال شده
با یهود در باب مقاتله با حضرت رسالت صلی الله هم عهد شدند پس از مکه
بیرون آمده بقبیلهٔ غطفان رفتند و ایشان را بر حرب رسول صلعم تحریص نمودند ایشان
اجابت نموده با اهل قریش متفق شدند و بر همین منوال هریک از قبایل عرب را
بر مقاتله پیغمبر صلی الله خواندند اجابت کردند و قاید اهل قریش ابو سفیان بود و قاید
غطفان عیینه بن حصین و قاید بنی مره حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن جبله
و قاید بنی اسد طلیحه و قاید بنی اسلمه ابی اعود و قاید هوازن عامر بن طفیل
همه متفق و هم عهد گشته بمدینه متوجه شدند چون این خبر برسول صلی الله رسید
که ده هزار کس از یهود و قریش بر عزم حرب او بمدینه می آیند آن حضرت با سه
هزار کس از مدینه بیرون آمده در پیش جبل سلع فرود آمد و کوه سلع در پس پشت ایشان بود

و قریش و احزاب بمجتمع الاسیال برکنار وادی فرود آمدند و بنی غطفان که هزار کس بودند
درجانب اُحد منزل ساختند و رسول زنان و کودکان خود را از مدینه بیرون آورده بحصاری
فرستاد که دران حدود بود و حی بن اخطب در پایین حصاین کعب بن اسد قرظی فرود آمد و میان
کعب و رسول عهدی بود حی گفت ای کعب در بکشای تا بحصن تو آیم و حامی تو باشم و ترا
از فتنه محافظت نمایم کعب گفت تو مرد شومی و میان من و محمد عهدیست که من عهد را
نشکنم حی درین باب بسیار مبالغه کرد فایده نداد آخر گفت تو در حصن را جهة بخل و خساست بر ما نمی
گشائی تا ما را طعامی و شرابی نباید داد کعب از حمیت برآشفت و در بکشاد و حی چون باندرون
حصن درآمد گفت ای کعب عجب از تو که پنداشته که محمد با ما مقاومت تواند کرد و حال آنکه جمیع
اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی فزاره و غیرهم و ما که اهل کتابیم متفق بر قتال او و با هم
عهد نموده ایم بر استیصال او چگونه درین باب با ما متفق نمی شوی ازین سخنان می گفت تا
دل کعب از پیغمبر برگردانید و او عهد رسول را بشکست و با او عهد بست که اگر نصرت محمد را باشد
من با تو در قلعه متحصن شوم تا آنچه بتو رسد بما نیز رسد چون رسول این خبر را بشنید سعد بن معاذ
بن نعمان بن امرء القیس که سید اوس بود و سعد بن عباده که سید خزرج و عبد الله
بن رواحه را فرستاد تا تحقیق این صورت نمایند چون ایشان از نقض عهد یهودان و کثرت
عدوان لشکر رسول را خبر دادند آن حضرت تکبیر کرد صحابه پنداشتند که نقض عهد نشده پس
خوشحال شدند و چون خبر نقض عهد یهودان و قوت مشرکان متواتر شد مسلمانان خائف
و غمگین شدند رسول صلی الله در تسلیه ایشان کوشیده وعده نصرت و ظفر بایشان میداد
سلمان فارسی رحمة الله علیه از وضع خندق که در بلاد عجم دیده بود داشته بموقف عرض
رسانید و رای حضرت آن رای شریف قبول ارزانی فرموده زمین را بصحابه قسمت کرده
بکندن اشارت فرمود صحابه بآن کار مشغول شدند و حضرت بنفس نفیس خود بمباشر
خاک کشیدن و بالا آوردن از مغاک شروع یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش
العیش الآخرة فاغفر الانصار والمهاجرین بر زبان معجز نشان میراندند و ابو عبد الله
حافظ باسناد خود از عبد الله بن عمرو بن عوف مدنی روایت کرده و گفته که پدرم حدیث کرد
مرا از پدر خود که رسول صلعم سلمان را در باب خندق پسندید و اصحاب وی را تحسین کردند
و انصار گفتند سلمان منا و رسول صلی الله فرمود که سلمان منی و اهل البیت و از سلمان روایتست
که من و حذیفه یمانی و نعمان بن مقرن و شش تن دیگر از انصار چهل گز از خندق کندیم
و اصحاب نیز بر قدر قسمت که رسول صلی الله برایشان مقرر کرده بود می کندند و در اثنای

کندن

کندن سنگی در غایت صلابت بدید آمد که تبر و تیشه بر و کار نمی کرد و رسول را ازین خبر دادند
حضرت بمرافقت سلمان بر سر سنگ آمد و کلنگ بدست گرفته و بسم الله گویان بدان
سنگ زد و دو دانگ ازان سنگ بشکست و نوری مانند برق درخشان ازان بجست
و دران روشنی نظر انوار سید عالم صلی الله بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن
دادند و مسلمانان نیز تکبیر کردند و نوبت دوم ضربتی زد بران صخره که دو دانگ دیگر شکسته
شد و نوری دیگر ازان ظاهر گشت و قصور یمن بمنظر اشرف حضرت درآمد و گفت الله اکبر
مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند اهل اسلام بالله اکبر تکلم نمودند سیم بار تمام سنگ را
برهم شکست و بنوری که ازان درخشان شد کوشکهای قصر کسری بران حضرت متجلی شد
فرمود الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید مؤمنان دیگر باره لب بالله اکبر
گشودند و خوشحال شدند ازین وعده و منافقان می گفتند که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر
میدهد و حال آنکه امروز خوف و ترس ما بمرتبه ایست که نمی توانیم که بتقاضای حاجت رویم ذالک
قوله ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و حافظ ابا عبد الله از عبد الواحد بن ایمن مخزومی روایت
کرده که جابر بن عبد الله گفت که روز خندق حضرت رسول صلی الله از غایت جوع سنگ بر
شکم بسته و بیل و تیشه را برداشته و صخره که پیدا شده بود مانند ریگ ساخت من
بمنزل رفتم و بسرعت تمام طعامی مهیا ساختم و آمدم و حضرت پیغمبر را گفتم که یا پیغمبر خدای
در منزل ما اندک طعام هست که چهار کس را وفا کند فرمود چه مقدار است گفتم صاعی از جو
و بزغاله حضرت با همه اهل اسلام بخانه من آمد و ازان طعام بخوردند و سیر شدند و هنوز
تنور و دیگ از نان و گوشت پر بود القصه اصحاب جز سنگ و خاک کشیدن بامری
دیگر مشغول نشدندی و بعد از اتمام خندق علمهای لشکر دشمن ظاهر شد مالک بن عوف
و عیینه با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهودی از زبر وادی که جهة شرقی مدینه بود در
آمدند و ابو سفیان با لشکر قریش و کنانه از پایان وادی که طرف وادی غربست درآمدند
و یهود قریظه که با حضرت عهد بسته بودند باضلال حی بن اخطب عهد شکستند و مدد
کار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد و شوکت ایشان دل ضعفای اهل اسلام
از جای برفت چنانکه میفرماید اِذْ جَاؤُكُمْ یاد کنید چون درآمدند لشکرها مِنْ
فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلای وادی از جانب شرقی که بنی غطفان بودند وَمِنْ
اَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی از جانب مغرب که قریش بودند وَ
اِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ و چون بگشت دیدها بر حدقهای و خیره شد از بسیاری خوف و شدت

وجزع وفزع وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و رسید دلها بحنجرها از غایت ترس چرا از
شدت فزع وخوف دل جهة طپیدن بسیار میل بالا می کند تا آنکه بحنجره میرسد وَتَظُنُّونَ
وگمان می بردند اهل اسلام بِاللَّهِ بخدای تعالی الظُّنُونَا انواع گمانها چه مخلصان ثابت القلوب را
مظنه آن بود که حق تعالی دین خود را غالب گرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را گمان
آنکه لشکر احزاب تاب نیاورده مستاصل کردند و ضعفای اهل اسلام با وجود اعتقاد ایجاز
وعده خایف بودند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مؤمنان یعنی
ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا وجنبانیده شدند مسلمانان
زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بددلان عزم سفر
این المفر نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار می کردند و روایت
که مدت بیست روز یا بیست و هفت روز احزاب بظاهر مدینه توقف کردند روزها بکنار
خندق می آمدند و از طرفین تیر و سنگ بیکدیگر می انداختند و شبها شبخون کردندی
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوارشده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال نمودی و چون
کار سخت شد حضرت رسول صلی الله بجهة امتحان اصحاب و ثبات قدم ایشان سعد معاذ و
سعد عباده را گفت که من درین اندیشه ام که مدینه را از کفار باز خرم بثلث میوه آن تا غطفان
با سایر قبایل برگردند و فتنه کوتاه شود شما درین باب چه می بینید گفتند یا رسول الله اگر
امر الهی درین باب نازل شده اطاعت می کنیم و جان و مال فدای خدا و رسول می کنیم فرمود
درین باب وحی نیامده اما می بینم که همه عرب متفق الکلمه شده اند و میخواهیم که شر
ایشان ازین شهر دفع کنیم سعد معاذ گفت یا رسول الله در جاهلیت هرگز این قوم را طمع
نبود که ایشان را ما از میوه خود نصیبی دهیم مگر ببها و مهمانی امروز که حق تعالی ما را از اسلام
گرامی فرمود چگونه مال خود را بایشان دهیم و اظهار عجز و تزلزل کنیم بخدا سوگند که ایشان را
جز شمشیر ندهیم رسول چون ثبات قدم ایشان بدانست خوشحال شد و بدانست که در امر قتال
جد و مردانه اند پس عمرو بن عبدود قرشی سوار شده با جمعی سواران قریش چون عکرمه بن
ابی جهل و هبیره بن ابی لهب و نوفل بن عبدالله و ضرار بن الکلاب سوار شده بقصد قتال
بیرون آمدند و گرد لشکرگاه خود برآمدند و بنی کنانه و بنی عمیر را گفتند که ساز کار
زار کنید که امروز معلوم شما شود که محمد در آنچه گفته و میگوید و دعوی میکند کاذبست
پس بکنار خندق آمدند و خندق را بدیدند گفتند که این کیدیست که اعراب نشناسند
پس به تنگنائی از خندق در آمدند و اسبها را بجهانیدند و در میان خندق جولان

دادند امیر المؤمنین علی ع با جمعی از مؤمنان راه بر ایشان بگرفت عمرو از میان ایشان اسب را بیرون
تاخت و او در شجاعت مشهور بود و او را با هزار سوار برابر می گرفتند و در حرب بدر داد شجاعت
داده بود و در میان مبارزان عرب مشهور گشته القصه چون امیر المؤمنین را بدید که بمبارزت
او بیرون آمد گفت تو کیستی گفت منم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت ای علی بازگرد که نمی خواهم
که بر دست من کشته شوی چه مرا با پدر تو صداقتی است حضرت فرمود که من میخواهم که تو بر دست
من کشته شوی و لیکن ای عمرو شنیده ام که تو بارها گفته که هیچ کس از من یکی از دو خصلت نخواهد
مگر که اجابت کنم و من ترا بر یک خصلت دعوت می کنم گفت چیست گفت اینکه بخدا و پیغمبرش
ایمان آری گفت مرا باین احتیاجی نیست دیگر چه خصلت میخواهی فرمود پیاده شو تا کارزار کنیم گفت
ای علی مرا دریغ می آید که تو کشته شوی بازگرد و نصیحت مرا بشنو امیر فرمود از کجا دانسته
که تو بر دست من کشته نشوی عمرو خشم آلود گشته پیاده شد و یکدو نوبت حمله نمودند عمرو
پیش دستی کرده تیغ را بر امیر المؤمنین علی ع انداخت آن حضرت سپر در سر کشید تیغ سپر را
ببرید و از مغفر گذشته سر وی را جراحتی رسانید حضرت امیر المؤمنین بکناری آمد تا
زخم را ببندد عمرو پنداشت که وی را کشته مبارز دیگر طلبید حضرت فی الحال زخم را
بسته نزد وی آمد عمرو گفت تو چه کسی فرمود همانم که اول بودم گفت تصور من چنان بود
که هیچ کس از ضربت چنان نجهد امیر فرمود ای عمرو اکنون نوبت منست گفت بیار تا چه داری
حضرت بر وی حمله کرد عمرو سپر در سر کشید حضرت دست پایین داشته ضربتی بر ران او زد و ران
او را بیفکند عمرو از پای در آمد امیر برجست و بر سینه وی نشست و سرش را
از تن جدا کرده تا هر دو لشکر بدیدند و بعد از آن بهیند خت محمد بن عمر وی واقدی باسناد
خود از زهری نقل کرده که چون عمرو عبدود اسب از خندق بجهانید رسول صلعم اصحاب را گفت کیست
که شر این ملعون را کفایت کند امیر المؤمنین ع برخاست رسول صلعم فرمود بنشین دوم بار و سیم
بار همین گفت و در هر نوبت علی علیه السلام برمیخاست و می گفت که من حضرت رسول در نوبت سیم
دید که او برخاست فرمود یا علی این عمرو است حضرت علی فرمود اگر چه عمرو باشد و هر یک از
مسلمانان را گویا مرغی بر سر نشسته که نمی گذاشت که بجنبند و از جای برخیزند پس رسول
صلعم درع خود را بر وی پوشانید و شمشیر ذوالفقار را بدو داد و عمامه بر سرش بست و فرمود
برو و بکار خود قیام نمای آنگاه گفت بار خدایا نگاه دار او باش و بعد از آن گفت ای علی
تعجیل مکن در امر آخرت بیدار باش امیدوارم که بر وی غالب شوی جابر انصاری
گفت که من با امیر المؤمنین برفتم تا بنگرم که حال میان او و عمرو بکجا کشد پس هم دیگر

بر آویختند و از میان ایشان گردی برخواست و غبار بمرتبه رسید که دران میان ناپدید گشتند و من
آنهارا نمی دیدم و بعد از زمانی آواز علی را شنیدم که گفت الله اکبر بدانستم که عمرو را کشته و آنانکه
با عمرو بودند بگریختند و نوفل بن عبدالله که از رفقای او بود در خندق افتاد و مسلمانان سنگ برو
می انداختند امیرالمؤمنین علی فرمود که دور شوید پس بخندق فرو رفت و با او در آویخت و ویرا
دو نیم کرد چون نزد پیغمبر آمد آن حضرت ویرا آفرین و دعای خیر گفت و فرمود که ثواب ضربتی که علی
بر عمرو عبدود زد بهترست از ثواب عبادت جن و انس اصحاب گفتند یا علی چرا درع عمرو باز
نکردی که در قبایل عرب هیچ کس چنان درعی ندارد فرمود که نخواستم که کشف عورت او کنم
و از ابن عباس مرویست که در اسلام دو ضربت بود که موجب عزت اسلام شد و یکی سبب
هدم رکن اسلام اول ضربت علی بر عمرو عبدود که اسلام بدان عزت یافت و قوت گرفت
و دیگر ضربت ابن ملجم علیه اللعنه بر امیرالمؤمنین علی ع که ازان شوم تر در جهان ضربتی نبود
و سبب هزیمت مشرکان در غزوه خندق امیرالمؤمنین بود که عمرو و نوفل را بکشت مرویست
که مشرکان جیفه عمرو را به ده هزار دینار می خریدند و رسول نداد و گفت نمی خورم بهای مردگان را
و حسان بن ثابت بیتی چند درین باب گفته مضمون آنکه این کار انصار نکردند و از دست
ایشان صادر نشد بلکه علی هاشمی آن دلاوری فرمود و چون خبر کشته شدن
او بخواهران او رسید گفتند که بود که برو این دلاوری نمود گفتند که علی بن ابی طالب گفتند
که مرگش بر دست کفو کریم بود تا ننگ بود شجاعان را می کشت و کشتنش بر دست کریم
قریش بود القصه بعد از کشتن عمرو و نوفل حق تعالی سنگ خلاف و تفرقه در میان غطفان
و بنی النضیر و میان مشرکان افکند بر تفصیلی که در منهج الصادقین محرر شد پس نزاع
و مخالفت در میان ایشان واقع شد و در رای و تدبیر یکدیگر می گفتند و عهد موافقه
که با یکدیگر کرده بودند بمخالفت مستبدل شد و بادی که بغایت سخت و سرد بود بایشان
فرستاد تا خاک و خاشاک در چشمهای ایشان می انداخت و آتشهای ایشان را فرو
می نشاند و دیگهای طعام ایشان را سرنگون می کرد و خیمهای ایشان را بر می کند و طنابهای
خیمه را درهم می گسیخت و همه اسبان رم می کردند و نزد مفسران باد صبا بود و پیغمبر ص
فرمود که نصرت بالصبا واهلکت العاد بالدبور و صبا بادیست که چون روی
بقبله کنند برابر روی جهد و دبور آنکه از پس پشت آید و چون این حادثه در میان ایشان
واقع شد ترس و بیم عظیم در دل ایشان افتاد و فرشتگان از جانب لشکرگاه آواز
تکبیر برداشتند و ترس ایشان بمرتبه رسید که سید و مهتر هر قبیله قوم خود را میگفت

که از نزد

که از نزد من دور مشوید و مرا نگهدارید ابوسفیان چون این حال را بدید گفت ای معشر قریش درین
سرحد نه بقصد توطن آمده ایم اسباب و چهار پایان ما سقط شده اند و بنو قریضه وعده که با
ما کرده بودند خلاف کردند من میروم برخواست و از غایت دهشت بر شتری نشست که عقال
آن را نگشوده بودند و شتر را برانگیخت و هرچند میزد نمی رفت چون نگاه کرد دید که عقال دارد
پس آن را بگشاد و بسرعت تمام متوجه مکه شد و قریش رفاقت او کردند و بنو غطفان
چون دیدند که قریش فرار کردند ایشان نیز فرار کردند حق تعالی بترس ایشان را منهزم ساخت
و وعده نصرت حضرت رسالت صلی الله که در روز حفر خندق داده بود بظهور رسید و منافقان
آن را بدروغ میداشتند و می گفتند که محمد با این عدد اصحاب خود را فریب میدهد همچنانکه
حق تعالی ازین خبر میدهد واذ یقول المنافقون و یاد کن وقتی که گفتند منافقان
والذین فی قلوبهم مرض آنها که در دل ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا
الله وعده نداد خدای تعالی ما را ورسوله و پیغمبر او در مصر او اعلای دین اسلام و فتح شام
و یمن و بلاد کسری و قیصر الا غرورا مگر وعده بفریب یعنی سخنی یعنی سخنی که مردم را
بازی دهد و اذ قالت و یاد کن این را نیز که چون گفتند طائفة منهم گروهی از
منافقان چون اوس بن قبطی و ابو عرابه و بنی کنانه و اتباع ایشان یا اهل یثرب
ای اهل مدینه و یثرب نام مدینه طیبه است لا مقام لکم موضع قیام و قرار
شما نیست در لشکرگاه محمد و حفص بضم میم میخواند که اسم مکان است یا مصدر میمی
یعنی جای بودن نیست مر شما را فارجعوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه است
و از لشکرگاه بگریزید و یا بازگردید بدین پدران خود و محمد را با دشمنان بگذارید
که ابوسفیان و اتباع اویند و یستاذن و دستوری میطلبند فریق
منهم گروهی از ایشان النبی از پیغمبر یعنی بنی حارثه و بنو سلمه از پیغمبر طلب اذن می
کنند که رجوع می کنند به بیوت خود در آرزوی بهانه جویی یقولون می گویند
ان بیوتنا عورة بدرستی که خانهای ما در مدینه خلل دارد و دیوار آن استحکام
ندارد ما را اجابت ده تا برویم و خلل آن را اصلاح کنیم و نگاه داریم آن را از دشمنان
تا شبخون نکنند وما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان خلل ندارد بلکه
مستحکم است و رفیع الجدران و رفیع الملجا والمکان ان یریدون نمیخواهند
ازین استیذان الا فرارا مگر گریختن ایشان از جنگ یعنی غرض ایشان ازین قول
فرارست نه استحکام دیار و لو دخلت و اگر در آمده شود در مدینه یا بیوت

مصدر

اهل نفاق یعنی لشکر کفار در ان در آیند عَلَیْهِم بر منافقان یعنی در آنجا هجوم کنند برایشان مِنْ
أَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی یکبار در مدینه در آیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ
سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک و رده
و مقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند ایشان آن فتنه را یعنی اجابت کنند سخن را
و مشرک گشته در مقابله اهل اسلام مقاتله آن آغاز کنند وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا و درنگ
نکنند بفتنه و اجابت آن در مدینه بعد از مرتد شدن إِلَّا يَسِيرًا مگر زمانی اندک
بلکه زود مشرک شوند و با اهل اسلام محاربه کنند و گویند معنی آنست که لبث نکنند
مگر اندک زمانی و همه مستاصل کردند وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند بنی حارثه و بنو
سلمه از روی انابت عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین روز یعنی
در روز احد که بجهة قتال قصد فرار کرده بودند و بعد از ان از ان نادم گشته عهد کردند
که هرگز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها بر نگردانند در کارزارها بلکه در جمیع مواضع
قتال ثابت قدم باشند و از حرب فرار ننمایند وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهدی
که با خدا کردند مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از وفا بآن سؤال خواهند کرد و بر نقض آن
جزا خواهند یافت حق تعالی تذکر عهد ایشان نموده تا یاد ایشان آورد تا آن را فرو
نگذارند و بآن وفا کنند قُلْ بگو ای محمد منافقان و ضعفای اهل اسلام را که هیچ چه
لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمی دهد شما را گریختن إِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ
الْمَوْتِ از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن یا از مرگ یعنی اگر از مرگ گریزید و
خواه از قتل که فایده بران مرتب نخواهد شد چه هر شخصی را لابدست مرگ یا قتل
در وقت معین که موافق حکم قضاست وَإِذًا و آن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار
نفع رساند بشما و مهتم شما در تاخیر افتد بجهة رسیدن زمان اجل لَا تُمَتَّعُونَ
برخوردار نخواهند شد إِلَّا قَلِيلًا مگر برخورداری اندک چه عاقبت الامر شربت
فنا نوشیدنیست و خرقه فوات پوشیدنی و این بدیهیست که امتداد دنیا نسبت
با امتداد آخرت در نهایت قلتست چه جای امتداد عمر هر یک از اهل دنیا قُلْ بگو ای محمد
بایشان که مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست آنکه نگاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از حکم
خدای و قضای او إِنْ أَرَادَ بِكُمْ اگر خواهد خدا بشما سُوءًا بدی که آن نکبت و هلاکتست
أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی که نصرتست و تاخیر موت یعنی کیست
آنکه برساند بشما بدی اگر خواهد بشما تاخیر اجل و نصرت وَلَا يَجِدُونَ و نمی یابند

مردمان لَهُمْ برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رسانند
بایشان وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ضرر باز دارد از ایشان و در زاد المسیر آورده که مردی
از لشکرگاه پیغمبر بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و نبید
و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو آنی که در طرب حضرت رسالت صلعم میان تیر و شمشیر
جولان زند برادر در جواب داد که ای ابله بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد
هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم و محمد را از
مقالات تو خبر دهم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل عم بر وی سبقت گرفته این
آیه آورد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که داند خدای الْمُعَوِّقِينَ باز دارندگان را از
نصرت رسول مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران
خود را هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما و بطیب عیش مشغول شوید و بقتال که موجب
پریشانی حالت مرتکب مشوید و گفته اند که منافقان ضعفه اسلام را تخویف می کردند
یا ابوسفیان و یا یهود منافقان را می گفتند که خود را در معرض تلف می گفتند و از نصرت محمد
فرار نمایند و منافقان سخن ایشان را قبول نموده از جنگ پهلو تهی می کردند حق تعالی فرمود
که خدا میداند معوقان را و منع نمایندگان مردمان را از نصرت پیغمبر آخر الزمان وَلَا
يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر آمدنی اندک باز
مالی چه بنای کار ایشان بر اعتراض است و کاهلی از قتال أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند
بمعاونت و نفقه عَلَيْكُمْ برای شما ای اهل ایمان یا نمی خواهید که ظفر و غنیمت
شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن و خوف قتال رَأَيْتَهُمْ
بینی ایشان را که از غایت بد دلی و فرط خوف يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو تَدُورُ
أَعْيُنُهُمْ در حالتی که می گردد چشمهای ایشان در حدقه بجپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ
مانند گردیدن کسی که پوشیده شده باشد بر او عقل یعنی غشی کرده و بیهوش شده مِنَ
الْمَوْتِ از سکرات مرگ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترس بجهة فتح و نصرت
شما بر کفار و غنایم بدست آید سَلَقُوكُمْ برنجانند شما را و سخنان سخت و درشت
گویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی
که بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت غنایم مجادله و مناقشه کنند در طلب
بسیاری گرفتن غنیمت أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا آن گروه مذکور نگرویدند بخدا و رسول
بر وجه اخلاص فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ پس باطل گردانیده است خدای کردارهای

ایشان را چه ثواب مترتب نمی شود بر جهاد و غیر آن از افعال که برای قربت نباشد بلکه بقصد اخذ
غنیمت و یا بریا و سمعت باشد یا باطل ساخت تضییع و نفاق ایشان را و مکر و کید برا که
دربارهٔ پیغمبر صلعم و اهل اسلام می کردند وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا و هست آن ابطال
اعمال ایشان بر خدای آسان بجهة ارادهٔ آن و عدم آنچه مانع او شود از ان در آیه دلالتست بر
آنکه ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمان است و ترتب يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ می پندارند
منافقان احزاب را یعنی لشکریان کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نگشتند یعنی بر دلی
و ترس منافقان بمرتبه بود که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته اند پندارند که گرد اگرد
مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده بجهة این از خندق فرار نموده اندرون متحصن می
شوند و هر چند ایشان را می گویند که مشرکان بهزیمت رفته اند گشته قبول نمی کنند
و یارای آن ندرشته باشند که از منازل متحصنهٔ خود بیرون آیند وَإِنْ يَأْتِ
الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ و اگر بیایند این لشکرها نوبتی
دیگر دوست دارند منافقان و تمنا کنند آنکه ایشان صحرانشین بودندی و واقع
در میانهٔ عربان بادیه نشین یعنی از بسیاری بد دلی آرزو کنند که در مدینه نبودندی
بلکه در بادیه ساکن شدندی يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ پرسیدندی هر آینه
از جانب مدینه از خبرهای شما یعنی آنچه جاری شود بر شما و تحقیق نمودندی که چگونه است
حال شما از غالبیت و مغلوبیت و منتظر مغلوبیت شما بودندی وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا
قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا و اگر بودندی در میان شما اندکی از روی ریا و سمعت و بعد از ان
تحریص میکند مکلفان را بر قتال مشرکان و صبر کردن بران و میفرماید که لَقَدْ كَانَ
لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ در ذات
پیغمبر خدا خصلتی پسندیده و نیکو که از حق آن اینست که بان اقتدا کنید و آن ثباتست
بر حرب و صبر بر شداید یعنی همچنانکه او در حرب ثبات دارد و متحمل شداید میشود
شما نیز چنان کنید پس آن حضرت قدوه نیکوست در این افعال لِمَنْ كَانَ يَرْجُو
اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ مر کسی را که امید میدارد بخدا یعنی برحمت او و بروز پسین
یعنی بنعیم و مقیم آن وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا و مر کسی را که یاد کرد خدا را یاد
کردنی بسیار بدل و زبان آورده اند که سید عالم صلی الله اصحاب را از آمدن احزاب
خبر داده بود و فرموده که باجتماع ایشان متزلزل و مضطرب شوید و کار بر شما
سخت شود اما عاقبت مظفر و منصور شوید و ایشان خایف و ترسان شده منهزم شوند

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ و آن هنگام که بدیدند روز خندق مؤمنان آن
احزاب را که پیغمبر از آمدن ایشان خبر داده بود و مشاهده ایشان نمودند که در برابر لشکر
اسلام صف کشیدند قَالُوا هَٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ گفتند اینست آنچه وعده
داده بود ما را خدای ما و آنچه وعده کرده بود رسول خدای صلعم وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ و راست گفتند
خدا و رسول او یعنی ظاهر شد صدق خبر رسول او محمد صلی الله وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا
و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن احزاب مگر ایمان بخدا و باور داشتن مواعید او را
و گردن نهادن باوامر و مقادیر او سبحانه و یا احکام حضرت رسالت صلی الله که سعادت دارین
دران مندرج است بعد ازان تخصیص می کند بعضی مؤمنان را بخصلتی که در ایشان بود
و میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا از گرویدگان مردانی که راست گفتند
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ آن چیزی را که عهد بستند با خدای بان چیز که آن ثباتست بر قتال و
مقاتله برای رضای ملک متعال نزول این آیه آن بود که جمعی از صحابه چون حمزه و مصعب
و انس بن نضیر و امثال ایشان نذر کرده بودند که در هر حربگاهی ملازم حضرت رسالت پناه
صلعم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر میان جان ببندند و تا شربت شهادت
نچشند آرام نگیرند حق تعالی در صفت ایشان فرمود که این مؤمنان راست گفتار بودند در
عهدی که کرده بودند فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ قَضَىٰ کسی که بگذارد یعنی وفا کرد
نَحْبَهُ نذر خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و اصل نحب بمعنی
موتست و نذر را نیز نحب میگویند جهة آنکه مانند موت لازم است در رقبهٔ هر انسان
وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان مَنْ يَنْتَظِرُ کسی هست که انتظار شهادت می کشد
چون سایر مؤمنان حقیقی که متصف اند باعتقاد ثابت جازم راسخ وَمَا بَدَّلُوا
تَبْدِيلًا و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی یعنی بهیچ وجه متغیر و متبدل نساختند
لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ تا پاداش دهد خدای راست گویان را یعنی وفا
کنندگان را براستی یعنی بر وفا نمودن ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ و تا عذاب
کند منافقان را إِنْ شَاءَ اگر خواهد یعنی وقتی که ایشان بر نفاق بمیرند و یا در دنیا ایشان را
معذب سازد و ببلا مبتلا گرداند أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یا باز گردد بر ایشان بمثوبت
و مغفرت اگر ایشان باز گردند از نفاق و توبه کنند از ان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی
که خدای است غَفُورًا آمرزنده آن را که توبه کنند رَحِيمًا مهربان مر آن کس را که
در توبه بمیرد خلاصهٔ معنی آنست که مؤمن مخلص بعهد خود وفا نمودن تا بصدق ایشان

حق تعالی مجازات ومثوبات ایشان دهد و منافقان را معذب سازد بنقض عهد ایشان در آخرت
کاهی که بر صفت نفاق بمیرد و یا در دنیا ایشان را بجهت شامت نفاق موخذ نماید اگر خواهد حاکم
ابو القاسم حسکانی باسناد خود از عمرو بن ثابت نقل کرده که ابی اسحق روایت کرده
از امیر المؤمنین ع که آن حضرت فرمود فینا نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فانا والله المنتظر یعنی آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله در حق ما نازل شده پس بخدا سوگند
که منم که منتظر شهادتم و جمهور مفسران و اصحاب اخبار بر آنند که آیه در شان عالیشان
امیر المؤمنین ع نازل شده و عبیدة بن حارث که در بدر شهید شد و حمزه بن عبد
المطلب که در جنگ احد بدرجه شهادت رسید چنانکه در سوره آل عمران گذشت و
جعفر ابن ابی طالب که در موته شهید گشت و آنچنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
او را امیر لشکر کرد و بغزائی فرستاد و او را بتقوی و احتیاط وصیت کرد و خواست اندخته آخر
ملعونی بیامد و تیغی بزد و دست راست او را بیند اخت وی رایت بدست چپ گرفت
ملعونی دیگر بضربتی دست چپش بیفکند او طمع از خود برید و رو بمدینه کرد و گفت
یا رسول الله السلام علیک یا رسول الله لا اسلام زائد پس کرد وی در آمدند و ویرا شهید
کردند و بر نیزه از زمینش برداشتند و بهوا بردند حق تعالی بر سر آن نیزه ویرا زنده کردانید
و بجای دستها ویرا دو بال سبز داد و او از سر نیزه پرواز کرد بآسمان رفت و در بهشت
با فرشتگان پرواز می کند و بجهت این ویرا جعفر طیار میخوانند قوله فمنهم من قضی نحبه
اشارة بجعفر و حمزه و عبیده است و مراد بقوله ومنهم من ینتظر امیر المؤمنین است ع که
همیشه منتظر شهادت می بود و هر گاه دل تنگ شدی گفتی چه چیز باز میدارد بدبخت
ترین امت را که لحیه مرا بخون سرمن خضاب نمی کند و بعد از آن عبد الرحمن ابن ملجم علیه اللعنه
او را شهید کرد مرویست که چون عبیده را در بدر شهید کردند و حمزه را در احد و جعفر را
در موته رسول ص فرمود بار خدایا مراتبها کذاشتی و شهادت عبیده را در بدر و جعفر در موته و حمزه
در احد شهید شدند خداوندا این علی بن ابی طالب است پس مرا تنها مگذار و پیش از فوت
من او را از دنیا بیرون مبر بدرستی که تو بهترین وارثانی پس او را ولی عهد من و خلیفه
و وصی من گردان القصه حق تعالی در غزوه خندق ایجاز وعده خود نموده و بید غدغه و تشویش
قتال ابواب فتح و نصرت و اقبال مفتوح او گشت وَرَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا و باز گردانید
خدای از مدینه آنان را که نکرویدند بوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی در
حالتی که خشمناک بودند لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا نیافتند غنیمتی و نصرتی را در حینی که ظفر

نیافتکان

نیافتکان بودند و ترسیدکان بنصرت و غنیمت وَكَفَى اللَّهُ و کفایت کرد خدای تعالی
الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنان را مقاتله کردن یعنی بسبب باد صبا و ملائکه ایشان را نصرت داد
بر کفار بدون احتیاج ایشان بکارزار وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا و هست خدای توانا بر
احداث هر چه خواهد و غالب بر همه اشیا یا قویست در ملک و سلطنت و عزیز در قهر و انتقام
و از ابو عبد الله مرویست که کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب بقتله عمرو بن عبد ود
وکان ذالک سبب هزیمت القوم یعنی کفایت کرد خدای مؤمنان را مقاتله کردن بامداد علی
بن ابی طالب و کشتن عمرو بن عبد ود را و این سبب هزیمت کفار شد و در قرآن عبد الله بن
مسعود و عبد الله بن عباس نیز واقع شده که کفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابی
طالب و بصحت پیوسته که چون رسول صلی الله از جنگ احزاب باز گشت با هم اصحاب بمدینه
آمدند و سلاحها بنهادند و وقت نماز پیشین رسول صلی الله در حجره زینب سر مبارک را می شست
و هنوز نیمه سر نشسته بود که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین نازل شد عمامه از
دیبا بر سر بسته و سلاح در بر گفت یا رسول الله حکم الهی چنان است که در همین ساعت
متوجه حرب بنی قریضه شوی و من امر شدم که میخهای خیمه ایشان را بر کنم و درهای حصن
ایشان را بکشایم و ایشان از خوف مضطرب و پریشان شوند و سراسیمه و حیران رسول ص
بفرمود تا منادی ندا کرد که هر که مطیع امر خدا و رسول است باید که نماز عصر نگذارد مگر
در بنی قریضه پس رایت بامیر المؤمنین علی ع داد و تفویض فرمود او را و مقدمه لشکر
ساخته بآن صوب روان ساخت و خود با سایر اصحاب بر اثر وی روان شد چون امیر المؤمنین
بزیر حصاین ایشان رسید مدبران زبان بفحش و ناسزا دراز کردند و از بیحرمتی هیچ فرو نه
گذاشتند امیر برگشت و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله بزیر حصاین مرو که صلاح در نیست
حضرت فرمود که یا علی مگر سخنی شنیده که ترا خوش نیامد فرمود نعم یا رسول الله فرمود
که چون مرا به بینند نتوانند که ازین مقوله چیزی گویند پس بزیر حصاین آمد و گفت
یا اخوان القردة والخنازیر انا اذا انزلنا بساحتهم فساء صباح المنذرین ای برادر
بوزینه گان و خوکان بدرستی ما چون فرود آییم بموضع دشمنان پس باشد صبح کردن بیم کرده
شدگان گفتند یا ابو القاسم تو هرگز جاهل و دشنام ده نبودی رسول از ایشان
اعراض فرمود و گفت در راه کسی را دیدید که بر شما بگذشت گفتند آری دحیة الکلبی
بر شتری شهبا نشسته و قطیفه از دیبا بر سر او بود بر ما بگذشت فرمود آن جبرئیل
بود آمد تا حصاین ایشان را متزلزل کرداند و خوف و ترس در دل ایشان اندازد

پس بر سر چاهی از چاههای بنی قریضه نزول فرمود و اصحاب متعاقب میرسیدند
و فرو می آمدند تا آنکه جماعت آخرین بعد از نماز خفتن خود را بآنجا رسانیدند نماز پیشین
ناکرده و می گفتند بر ما حرجی نیست زیرا که حضرت ما را فرموده بود که نماز پیشین مگذارید
مگر در بنی قریضه پس آن نماز را قضا کردند حق تعالی درین امر ایشان را معذور
داشت و رسول بیست و پنج روز ایشان را دران حصن بداشت تا کار بدیشان سخت
گشت حی بن اخطب ایشان را گفت ای به بینید که محنت و بلیت بر شما نازل شده
و شما را ناچارست که یکی از سه کار بکنید اول آنکه باین مرد ایمان آورید و تصدیق
دعوی او کنید چه بر شما واضح شده که او پیغمبر خداست در توریت وصف او را دیده اید
و شنیده اید اصحاب وی گفتند که ما هرگز باو نگرویم و از دین خود برنگردیم گفت
یکی دیگر آنکه زنان و کودکان خود را بدست خود بکشیم و از حصن بیرون رویم و قتال
کنیم اگر ظفر ما را باشد زنان و فرزند دیگر پیدا شود و اگر ایشان را بود بدنامی نباید
کشید گفتند ما این بیگناهان را چگونه بکشیم و بچه وجه طاقت آن داشته باشیم که زنان
و فرزند را بدست خود بکشیم گفت امر سیم آنست که امشب شب شنبه است و
محمد و اصحاب او میدانند که ما شنبه بهیچ امر مرتکب نمی شویم و بدین جهت از ما غافل شده
و ما بیخبر بر سر ایشان تازیم شاید که کاری از پیش برود گفتند ما هتک حرمت
شنبه نکنیم و خلاف طریقهٔ آبا و اجداد سلوک نکنیم پس گفت امشب با احتیاط باشید تا
فردا به بینیم که صلاح چیست روزی دیگر قاصدی برسول فرستادند که ابولبابه که از
بنو عمرو است نزد ما فرست تا سخنی چند با او بگوییم و صلاح به بینیم رسول اجازت داد چون
ابولبابه بحصن درآمد زنان و کودکان نزد او آمدند و بسیار بگریستند و جزع و فزع
کردند و دل او بر ایشان بسوخت گفتند مصلحت باشد که ما بحکم محمد از حصن بزیر آییم
گفت روا باشد و بدست اشارت کرد بحلق اگر بزیر آیید شما را بکشد ابولبابه گوید که
چون این خیانت کردم پشیمان شدم و نزد رسول نرفتم و خود را در ستون مسجد
بستم و گفتم خود را نگشایم تا که رسول بگشاید و چون نزد رسول نرفت حضرت احوال
او پرسید صورت حال بعرض او رسانیدند فرمود که اگر نزد من آمدی برای او استغفار
کردمی اکنون وی را نگشایم تا خدای توبه او را قبول کند و بعد از فتح خدای توبهٔ او را
قبول کرد و جبرئیل سحرگاهی آمد و این خبر آورد آن حضرت در حجرهٔ ام سلمه بود در روایت
کند که دران وقت رسول را دیدم که بخندید گفتم یا رسول الله همیشه دندانت خندان

باد سبب خنده درین وقت چیست فرمود جبرئیل آمد و مرا خبر داد که حق تعالی توبهٔ ابولبابه را
قبول کرد گفتم یا رسول الله رخصت باشد که بروم و او را ازین احوال بشارت دهم و
این صورت پیش از نزول آیهٔ حجاب بود گفت روا باشد پس بدر مسجد رفتم بدر
حجرهٔ من بود و آواز دادم که یا ابالبابه بشارت باد ترا که حق تعالی توبهٔ ترا قبول کرد و جمعی
که در مسجد بودند خواستند تا وی را بگشایند گفت سوگند خورده ام که کسی غیر از رسول
خدا مرا ازین بند نگشاید و چون حضرت بنماز صبح آمد وی را بگشاد القصه چون روز شد
بنی قریضه بر حکم رسول خدا فرو نیامدند و گفتند یا رسول الله اینها موالی و خلفای ما اند
توقع ما آنست که با ایشان همان معامله کنی که با خلفا و موالی خزرج کردی و قبل ازین رسول
بنی قینقاع را حصاری داده بود بشفاعت عبدالله بن ابی سلول و اوس را نیز از ان
حضرت همین چشم داشت بود فرمود راضی می شوید بحکم سعد بن معاذ که پیشوای
شماست گفتند بلی آنچه رای سعد باشد بران راضی می شویم سعد درین وقت مجروح
بود از تیری که اکحل او آمده بود بر وی در غزوهٔ احزاب و او در مسجد خیمه زده بود
و زن رفیده بعلاج او مشغول بود پس او را سوار کردند و همراه او می گفتند که
رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریضه و ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن و
چون درین باب مبالغه بحد اطناب رسانیدند جواب داد که سعد شخصی نیست که برای
ملامت کنندگان جانب خدا را بگذارد و چون سعد نزد رسول آمد او را فرود آوردند
و گفتند رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریضه که موالی تواند سعد بنی قریضه گفت که
عهد خدا و رسول بر شماست که از حکم من باز نگردید گفتند چنین باشد پس سعد گفت
چون من حاکمم حکم من آنست که مردان ایشان را بکشید و زنان و کودکان ایشان را
اسیر کنید و مال شان قسمت کنید رسول صلعم فرمود بخدا سوگند ای سعد که حکم کردی
در ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان پس بفرمود تا زنان و کودکان ایشان را در
سرای زنی از بنی النجار باز داشتند و در موضع که اکنون بازار مدینه است چند
خندق بکندند و مردان ایشان که ششصد تن بودند نیز در آن حاضر ساختند و امیر
المؤمنین علی را نصب کرد تا ایشان را گردن میزد و دران خندقها می انداخت حی بن
اخطب جامه که پوشیده بود بر تن خود پاره کرد تا کسی از وی بر نکند و نزد رسول ایستاد
و گفت نفس خود را در دشمنی تو ملامت نمی کنم و لیکن هر کرا خدا رسوا کند و فرو گذارد
فرو گذاشته و رسوا گردانیده شود پس بقوم گفت این بلا و بلیت و محنت فرض گشته و

ومقدر شده بود بر بنی اسرائیل آنگاه پیش رفت و در کنار خندق بایستاد تا گردنش
بزدند و بعد از کشتن همه مالهای ایشان را قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را
یک سهم و خمس بر مستحقان آن قسمت کردند و پیغمبر ص زنان و فرزندان ایشان را
بنجد فرستاد تا بفروختند و بهای آن را از اسب و سلاح خریدند و نزد رسول
آوردند و بعد از اتمام بنی قریظه سعد معاذ را وفات رسید رسول و اصحاب بر وی
بگریستند و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعده بود سنه خمس من الهجرة حق تعالی بر
طریق تعداد نعمت و امتنان آن سید عالمیان را ازین خبر میدهد و انزل
الذین ظاهروهم و فرود آورد خدای تعالی آنان را که یاری دادند احزاب را
و هم پشت ایشان را شدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی یهود
اهل بنی قریظه را فرود آورد من صیاصیهم از قلعهای ایشان و قذف
فی قلوبهم الرعب و افکند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر ص و لشکریان
او فریقا تقتلون گروهی را می کشتید یعنی مردان ایشان و تأسرون
فریقا و اسیر می کردند گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان و اورثکم
و میراث داد خدا شما را ارضهم زمین ایشان یعنی زراع و بساتین بر اشجار
و دیارهم و سرای ایشان یعنی حصون و قلعها و اموالهم و مالهای ایشان از نقود
و امتعه و مواشی و ارضا لم تطؤها و زمین را که گام ننهاده اید آن را و نرفته اید
دران یعنی مالک آن نبوده اید مراد ملک خیبر است و یا مکه و یا فارس و روم و عکرمه
گفته که هر زمینی که بحوضه اسلام در آید تا قیامت درین داخل است و کان الله علی
کل شیء قدیرا و هست خدای بر همه چیز توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن
برای ملازمان سید کاینات صلی الله و اصحاب تفسیر و ارباب تقریر چنین گفته اند
که در سال تاسع از هجرت حضرت رسالت از زوجات طاهرات هجرت نموده ایلا فرمود
یعنی سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و
کسوت زیاده از مقدور می طلبیدند و چیزهای دیگر از وی طلب می کردند
که در تصرف آن حضرت نبوده ام سلمه ازو پرده خواست و میمونه حله و زینب برد یمنی
و ام حبیبه جامه سحولی و حفصه جامه مصری و جویریه چادری و سوده گلیمی در نوقت
آن حضرت را نه زوجه بود عایشه و حفصه و ام حبیبه بنت ابی سفیان و سوده بنت
زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه و این پنج نفر از قریش بودند و صفیه بنت حیی اخطب خیبریه

ومیمونه

و میمونه بنت حرث الهلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت حرث
مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس
فرموده که رسول صلی الله روزی با حفصه نشسته بود و میان ایشان منازعه واقع
شد جهت آنکه حفصه از ان حضرت زیاده از نفقه می طلبید و آن حضرت را مقدور
نبود فرمود مردی میان خود و تو تعیین کنم تا حکم باشد حفصه گفت آری پس عمر را
حاضر ساخت فرمود میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را
گفت تو سخن کن و مگو مگر آنچه حق باشد عمر دست بر آورد تا بروی زند پیغمبر صلی الله
فرمود دست از وی باز دار عمر گفت ای دشمن خدای پیغمبر خدا بغیر از سخن چیزی
میگوید بحق آن کس که وی را مبعوث ساخته که اگر نه مجلس او می بود دست از تو بر نمی
داشتم تا بمیردی پس رسول برخواست و بغرفه مسجد که خرابه بود تشریف برد
و یکماه در آنجا مکث نمود و درین مدت نزد زنان نیامد و نگذاشت که کسی از ایشان
نزدیک وی آید و بعد از بیست و نه روز که آن ماه بدان عدد تمام شد جبرئیل ع
بیامد و این آیه آورد که یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا برگزیده قل
لازواجک بگو مر زنان خود را ان کنتن تردن اگر هستید شما که میخواهید
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را یعنی نعم دنیا را دران و زیاده طلبیدن آن و
زینتها و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایهای بی تکلف فتعالین امتعکن
پس بیائید متعه که طلاق دهم شما را چنانچه مطلقه را دهند سوی مهر تعیینی یعنی چیزی را
که مطلقه دران ممتع می شود شما را با آن ممتع سازم و تحقیق متعه دادن بمطلقه و تفصیل
آن در سورة البقره مرقوم شده و گویند مراد تمام مهر است یعنی همه مهرها را
بشما دهم و اسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردنی یعنی طلاق
دهم شما را بدون مخاصمت و منازعت که میان زن و شوهر باشد و بی کراهت کدورت
و ان کنتن تردن الله و اگر هستید که میخواهید رضای خدا را و رسوله
و خشنودی رسول او را و الدار الآخرة و مقیم سرای دیگر را فان الله پس
بدرستی که خدای اعد آماده کرده است للمحسنات مر نیکوکاران را منکن
از شما یعنی آنها که اختیار شق ثانی را کنند اجرا عظیما مزدی بزرگ که
زخارف دنیا در جنب آن حقیر و مختصر باشد و مرویست از امام جعفر صادق ع
که پیغمبر ص چون غنایم خیبر را تصرف نمود زنان آن حضرت گفتند ازین غنیمت ما را

چیزی بده حضرت فرمود آن را قسمت کردم میان مسلمانان بفرموده حق تعالی ایشان در
غضب شده گفتند که اگر ما را طلاق دهی نیابیم شوهری را از قوم خود غیر از تو حق تعالی
آن حضرت را امر کرد که از زنان معتزل شود در مشربهٔ ام ابراهیم تا حیضی و طهری تا ببینند
آیهٔ مذکوره نازل شد و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت همه ازواج
طلبیده و این آیه بر ایشان خواند و ایشان را مخیر ساخت آنها بر مفارقت و بقا همه اختیار
آن حضرت کردند که چون حضرت این آیه را بر ایشان خواند فرمود شتاب مکنید
و با پدران خود در این باب مشورت کنید گفتند یا رسول الله ما را درین باب با کسی مشورت
نباید کرد حق تعالی ما را مخیر گردانید میان زینت دنیا و اختیار کردن خدا و رسول خدا و
آن سرای آخرت را اختیار کردیم رسول صلی الله شاد شد و حق تعالی این آیه فرستاد
وَلا یَحِلُّ لَکَ النِّساءُ مِن بَعدُ الی آخره چون ایشان ترا اختیار کردند تو نیز زنان
دیگر را بر ایشان اختیار مکن بعد از آن بتهدید و وعید ازواج پیغمبر صلی الله را خطاب
میکند یا نِساءَ النَّبِیِّ ای زنان پیغمبر خدای مَن یَأتِ هر که بیاید مِنکُنَّ
از شما بِفاحِشَةٍ بخصلتی زشت و ناپسندیده مُبَیِّنَةٍ پیدا و روشن کرده شده
و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشهٔ مبیّن و آشکارا که آن اطاعت خدا و رسول است و
مستلزم خطیئهٔ کبیره یُضاعَف لَهَا العَذابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب
ضِعفَینِ دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد زیرا که وقوع گناه از شما اقبح است
و فضل مذنب است و چون زنان پیغمبر مزیت فضل بر زنان دیگر دارند بجهة
مکانت و مرتبهٔ حضرت رسالت ص و نزول وحی در بیوت ایشان پس عذاب معصیت
ایشان بجهة آن بیشتر باشد و لهذا حد حر در مقابل حد عبد است و معاتب می شوند
انبیا بآنچه غیر ایشان بآن معاتب نمی شوند و نیز بجهة اینست که عقوبت و مثوبت بنی هاشم
ضعف عقوبت و مثوبت ایشان است چنانکه ابوحمزهٔ ثمالی از زین بن علی ابن ابی طالب
ع روایت کرده که آن حضرت فرمود که من امیدوارم که از برای نیکوکاران ما دو
اجر باشد از ثواب و میترسم از بدکرداران که عذاب او چندان عذاب دیگران
باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله بآن موعود شده اند و محمد بن عمیر از ابراهیم
بن عبد الحمید روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسین از پدر خود نقل کرده
که شخصی علی بن الحسین را گفت که شما اهل البیت پیغمبر ید ص مغفورید و حق تعالی شما را
مواخذه نکند آن حضرت در غضب شد و فرمود ما سزاوارتریم بآنکه جاری شود

در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زمان پیغمبر صلی الله از آنکه باشیم همچنانکه تو میگوئی بدرستی
که ما می بینیم نیکوکاران خود را دو مقدار اجر و ثواب و از بدکاران خود دو مقدار عذاب بعد از آن
این آیهٔ مذکوره را تلاوت فرمود یا نِساءَ النَّبِیِّ مَن یَأتِ مِنکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ
یُضاعَف لَهَا العَذابُ ضِعفَینِ وَکانَ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیراً و هست این
تضعیف عذاب بر خدای آسان و اینکه ایشان ازواج پیغمبرند مانع تضعیف عذاب
ایشان نخواهد شد و بعد از آن این آیه دیگر تلاوت فرمود وَمَن یَقنُت مِنکُنَّ
و هر که مداومت کند بر طاعت از شما که ازواج پیغمبرند لِلّهِ وَرَسولِهِ وَتَعمَل
صالِحاً مر خدا و رسول او را و بکند کار شایسته و پسندیده نُؤتِها أَجرَها
مَرَّتَینِ بدهیم او را مزد او دو بار یعنی دو بار مثل عذاب غیر او یکبار برای طاعت
خدا و یکبار برای خشنودی پیغمبر صلی الله او بجهة حسن معاشرت وی با آن حضرت
وَأَعتَدنا لَها و آماده سازیم برای آن زن رِزقاً کَریماً روزی نیکو در
بهشت زیاده بر مزد او و بعد از آنکه ذکر مضاعفهٔ عذاب برای ازواج آن قدوهٔ
احباب اظهار فضیلت می کنند بر سایر زنان بقوله یا نِساءَ النَّبِیِّ ای زنان
پیغمبر عالی مقدار لَستُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ نیستید شما مانند یکی از زنان امت
چه شما مزیت فضل دارید همچنانکه پیغمبر بر مردان ایشان مزیت فضل دارد
إِنِ اتَّقَیتُنَّ اگر چنانچه می ترسید از مخالفت خدای و فرمان بردار او میباشید و
رسول او فَلا تَخضَعنَ پس نرمی مکنید و فروتنی منمائید بِالقَولِ بسخن گفتن
یعنی چون با کسی سخن گوئید نرم مگوئید همچنانکه شعار زنانیست که راغب مردان
بیگانه اند و از حیا بی بهره اند فَیَطمَعَ الَّذی فی قَلبِهِ مَرَضٌ پس طمع آن کس
در دل او مرض و بیماری بدید آرد یعنی بواسطه سخن نرم گفتن با و نفس او در طمع
و دل او در شک افتد وَقُلنَ قَولاً مَعروفاً و بگوئید گفتاری نیکو و پسندیده
و دور از ریبت و تهمت یعنی با خشونت نه لینت در خبر است که چون این آیه آمد
بعضی از زنان چون بر در سرای ایشان کسی آواز دادی و مردی نبودی که
جواب دهد انگشت بدهن نهادی و با آواز منکر و خشت جواب دادی وَقَرنَ
فی بُیوتِکُنَّ و قرار گیرید در خانهای خود مرویست که سوده زوجهٔ رسول را
گفتند حج و عمره نکنی چنانکه دیگران می کنند گفت یکبار که واجب بود
بجای آوردم بعد ازین حج و عمرهٔ مرا آنست که از خانه بیرون نیایم چنانکه خدای تعالی

فرموده وقرن فی بیوتکن وعزم من آنست که پای از حجره که رسول خدا ص مرا در ان
نشانیده بیرون ننهم تا بمیرم پس بیرون نیامد تا که جنازه او را بیرون آوردند و در
سخن او تعریضی نیز هست که عایشه مخالفت این امر کرده و از خانه بیرون آمده و بر شتر
نشست و با لشکر عظیم بمحاربه امیرالمؤمنین علی ع بیرون آمد وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار
مکنید پیرایهای خود را تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى مانند زنان در زمان جاهلیت
نخستین که آن جاهلیت را جهلا گویند و آن زمان ادریس بود تا بوقت نوح ع که مدت
هشتصد سال بود و بروایت دیگر بروزگار داود و سلیمان علیهم السلم بود که دران زمان
زنان جامهٔ نادوخته پوشیدندی و اعضای ایشان بجهة آن ظاهر شدی و بروایت
کلبی در زمان ابراهیم ع بود که زنان جامهای بمروارید بافته بودند و می پوشیدند
و بر مردان عرض می کردند و جاهلیت اخری میان عیسی ع بود و سید انبیا ص و
گویند جاهلیت اول کفر است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام وَأَقِمْنَ
الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در اوقات آن که اصل عبادات بدنیست وَآتِينَ
الزَّكَاةَ و بدهید زکوت را که اشرف عبادات مالیست وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و فرمان برید خدا را در جمیع فرایض و احکام و پیغمبر او را در سنن آن قدوه انام
و یا اطاعت خدا و رسول نمایید در سایر آنچه امر و نهی کرده اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
جز این نیست که میخواهد خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما پلیدی
گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک گرداند شما را
از همه ارجاس تَطْهِيرًا پاک گردانیدنی خلاصه معنی آنکه ای اهل بیت پیغمبر اراده
الهی تعلق گرفته بآنکه خطیات و سیئات و آثام را از شما دور دارد تا از ذیل عصمت شما
بگرد عصیان آلوده و آغشته نشود و از صغیره و کبیره منزه و معصوم باشند احمد بن
حنبل در مسند خود از عطای بن رباح نقل کرده که ام سلمه فرمود که روزی فاطمه زهرا
علیها السلم طعامی پخته بود در دیگ کلانی بنزد سید عالمیان آورد و آن روز سید
دنیا و دین در خانه من بود پس حضرت فاطمه علیها السلم حاضر کرد نهید آن طعام را حضرت فرمود
اینوز دیر من علی را با دو فرزند خود بخوان تا با من ازین طعام بخورند چون ایشان
حاضر شدند همه ازان طعام بخوردند جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و این آیه آورد
که انما یرید الله تا آخر پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین کسائی را برایشان انداخت
و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

پس چون

پس چون من این دعا را از ان حضرت بشنیدم گفتم یا رسول الله انا معکم من با شمام فرمود
انک علی خیر یعنی تو رتبه اهل بیت من نداری اما زن نیکو کرداری و بصفات حمیده
و خصال پسندیده موصوفی و مضمون این خبر را ابو الحسن اندلسی که جامع صحاح سته است
در جامع آورده و عبدالله بن محمد بن عمران که یکی از فضلای اهل سنت است روایت
میکند از ابی الحمرا که من ده ماه ملازم حضرت رسالت صلی الله بودم و هر روز میدیدم
که آن سرور دین پرور در وقت صبح دم می آمد و دست مبارک بر سرای شاه
اولیا ع و فاطمه زهرا ع می نهاد و میفرمود السلم علیکم و رحمة الله و برکاته و ایشان در جواب
میفرمودند که و علیک السلم یا رسول الله و رحمة الله و برکاته چون سید کاینات ص جواب ایشان
می شنید میفرمود که لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
و بعد از تلاوت این آیه برایشان مراجعت میفرمود و بمصلای خود میرفت و مشغول
نماز می شد و شبهه نیست که کذب از رجس است و خلافی درین نیست که امیر
المؤمنین علی ع دعوی امامت کرده و مخالفت نموده اند پس در دعوی خود صادق باشد
و اصحاب مخالف حق بوده باشند و در مجمع نیز از ابو سعید خدری و انس مالک و واثله
بن الاصقع و عایشه و ام سلمه مرویست که آیه مختص است برسول خدا و علی و فاطمه و حسن
حسین علیهم السلم ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده که آیه در شان آل عباست و
ثعلبی باسناد خود از جمیع روایت کرده که من روزی با مادر خود بنزد عایشه رفتیم گفت
او را که دیدی در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وقرن فی بیوتکن بود پای
بیرون نهادی گفت آن از قدر و قضای حق بود پس او را از حال امیرالمؤمنین ع
پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوسترین مردمان برسول خدا و شوهر دوسترین
زنان ما و بخدا سوگند که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم را که پیغمبر ص ایشان را
در زیر جامهٔ جمع کرد و آن جامه را در سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا اینها اهل البیت
و خویشان نزدیک منند پس رجس را از ایشان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه
گردان از معصیت بعد ازان عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام
فرمود که دور شو که تو از اهل بیت من نیستی چه اهل بیت من اینها اند و ابو سعید
خدری از پیغمبر صلی الله روایت کرده که فرمود که این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن
حسین نازل شد و صاحب طبرسی در مجمع باسانید معتبره از جابر انصاری نقل کرده
که آیه انما یرید الله تا آخر به پیغمبر خدای ص نازل شد در حالتی بود که در خانه وی

غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود پس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت
منند و عترت طیبهٔ من و روایات درین باب از خاصه و عامه بسیار بر وجهی است
که ایراد همه موجب اطناب این کتاب می شود پس بواقی اخبار و آثار دران حواله به
منهج الصادقین است و حق تعالی بعد از ذکر عصمت آل عبا جهة اقتدای امت بایشان
نه بغیر خطاب بازواج پیغمبر صلی الله کرده میفرماید که وَاذْكُرْنَ و یاد کنید
ای زنان پیغمبر مَا يُتْلَى آنچه خوانده می شود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما
مِنْ آيَاتِ اللهِ از آیتهای کتاب حضرت عزت وَالْحِكْمَةِ و از سخنان
مشتمل بر حکمت و مصلحت یعنی از کتابی که جامع این دو امر است و یا از آیات کلام الله
است و از سخنان پیغمبر محض حکمتست و بآن متعظ شوید و پند گیرید بآن إِنَّ
اللهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست لَطِيفًا لطف کننده و نیکوکاری ازواج
سید ابرار خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و عالم و مدبر آنچه صلاح شما دران است
از امور دینیه از مقاتل ابن حیان مرویست که در وقتی اسمای عمیس از حبشه
با زوج خود جعفر ابن ابی طالب مراجعت کرده نزد ازواج سید ابرار آمد و گفت
در باب ایشان خبری از قرآن نازل شده ایشان گفتند نه پس بخدمت سید عالم آمد
و گفت یا رسول الله زنان بسی نومید اند رسول فرمود از چه چیز گفت بجهة آنکه مردان
مذکور شده اند بسمت خیر و بروایت دیگر زنان رسول گفتند یا رسول الله حق تعالی در
قرآن ذکر مردان فرموده و ما را که زنانیم یاد نفرموده همانا که در ما چیزی است و طاعت
ما مقبول نه حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان منقاد حکم
الهی اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان مؤمنه که فرمان بردار اویند وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و مردان و زنان باور دارنده و گرونده بخدا و رسول وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و رجال
و نسا که ثبات ورزنده اند در وظایف طاعات و مداومت نمایند بانواع عبادات
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و راست کرداران در عمل و از
زن و مرد وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها و عبادتها
و یا از معصیتها و ناشایستها از زنان و مردان وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
و تواضع کنندگان از برای خدای و ترسگاران بقلوب و جوارح از ذکور
و اناث وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان از هر دو گروه
بآنچه واجبست در اموال ایشان از صدقه و زکوة مفروضه و خمس وَالصَّائِمِينَ

والصائمات

وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران از برای خدای تعالی از رجال و نسا مراد صوم مفروضه است
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود
از حرام یعنی متابعت نفس و آرزوی هوا ننموده اند وَالذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيرًا
و مردان ذکر گوینده مر خدای را ذکری بسیار در زمان بسیار بدل و جان و زبان وَالذَّاكِرَاتِ
و زنان یاد کننده مر او را بر طبق مذکور و قرآن خواندن و اشتغال نمودن بتعلم او از جملهٔ ذکرات
أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای مر ایشان را از ذکور و اناث مَغْفِرَةً و آمرزش
از گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان از عبدالله عباس روایتست
که روزی میکائیل نزدیک سید عالم صلی الله آمد و گفت یا رسول الله بگو سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر عدد ما علم و ملأ ما علم هر کس این کلمات بگوید نام او در میان کسانی نویسند
که خدای را بسیار یاد کنند و از فاضل ترین ذاکران باشد عطای بن ابی ریاح روایت کند
که هر که خود را با خدای تفویض دخل باشد در قول او که ان المسلمین و المسلمات و هر که اقرار
کند با خدا و رسول او و تصدیق نماید بولایت علی ابن ابی طالب و اولاد اطهار او علیهم
السلم و دلش موافق زبان باشد دراین قول دخل باشد که والقانتین والقانتات
و هر که زبان را از دروغ نگاه دارد از جملهٔ والصادقین والصادقات باشد و هر که
صبر کند در طاعت و صبر نماید از معصیت در کریمهٔ الصابرین والصابرات دخل باشد
و هر که نماز کند و در جانب یمین و یسار نگاه نکند درین دخل باشد که والخاشعین و
الخاشعات و هر که هفته یکبار درهمی را صدقه دهد دخل باشد درینکه والمتصدقین
والمتصدقات و هر که ایام البیض هر ماهی روزه دارد در سلک والصائمین والصائمات
دخل باشد و هر که فرج خود را از حرام نگاه دارد از جملهٔ والحافظین فروجهم والحافظات
دخل باشد و هر که پنج وقت نماز را بپای دارد با شرایط و ارکان دخل شود درین قول
والذاکرین الله کثیرا والذاکرات و از ابو عبدالله ع مرویست که هر که در شب تحمید
و تسبیح زهرا ع بگوید از جملهٔ والذاکرین الله کثیرا باشد از ابن عباس روایتست که حضرت
رسالت ص زینب بنت جحش اسدیه را که دختر امیمه بنت عبدالمطلب بود و عمهٔ
رسول الله برای زید بن حارثه که آزاد کرده و پسر خواندهٔ خودش بود خواستگاری فرمود
زینب بگمان آنکه آن حضرت برای خود خواستگاری می کند قبول کرد و چون دانست
که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمهٔ پیغمبر ص بود و از اشراف
زنان قریش بود گفت چرا زن مرد آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله بن جحش نیز

درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق تعالی آیه فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نسنر دو نرسد
هیچ مرد گرویده را یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی
چون زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند خدا و رسول او أَمْرًا کاری را
یعنی نکاح زینب با زید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری
مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجبست برایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول
سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت نماید خدا و رسول او را در
اوامر و نواهی فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا پس بدرستی گمراه شود گمراهی هویدا چه اگر
مخالفت از روی اعتقاد کند کافر شود و بعذاب ابدی گرفتار شود و اگر نه بعذاب الیم
معذب شود بعد از نزول آیه زینب گفت راضی شدم و زمام اختیار خود را بکف کفایت
رسول الله دادم و عبد الله نیز باین رضا داد و رسول خدا او را با زید عقد بست و زید با او
مباشرت کرد و پیغمبر صلی الله از مال خود صداق را برای زینب بفرستاد و آن ده هزار
دینار بود و شصت درهم و خماری و ملحفه و درعی و ازاری و پنجاه مد طعام و سی
صاع خرما از زینب روایتست که اکابر و اشراف قریش مرا خطبه کردند من خواهر
خود را حمنه بنت جحش را نزد رسول الله فرستادم تا درین باب با وی مشورت
کند رسول اشارت بزید کرد و خواهرم در غضب شد و گفت دختر عمم خود را
بآزاد کرده خود میدهی پس نزد من آمد و مرا اعلام کرد من نیز بسیار در غضب
شدم حق تعالی این آیه فرستاد پس نزد رسول رفتم و گفتم تزویج کن مرا بهر که
خواهی پس رسول مرا بزید عقد بست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که رسول
خدا زید را بسیار دوست می داشت و اگر دیر بخدمت آن حضرت میرفت بمنزل او
تشریف ارزانی میفرمود و از سبب دیر آمدن او می پرسید روزی دیر بخدمت
حضرت می آمد آن حضرت بمنزلت وی رفت زینب در وسط حجره نشسته بود
طیب را بسنگ صلایه می کرد چون چشمش بروی افتاد و گفت سبحان الله الخالق النور
تبارک الله احسن الخالقین و بازگشت چون زید بیامد و زینب وی را گفت از تسبیحی که از آن
حضرت شنیده بود گفت شاید که تو در دل رسول افتاده باشی میخواهی که ترا رها کنم گفت
میترسم که تو مرا رها کنی و رسول بمن رغبت نکند زید نزد رسول آمد و گفت یا
رسول الله میخواهم که زینب را طلاق دهم گفت چرا مگر از و تهمتی یافته گفت لا والله
هرگز از و بجز خیر و نیکوئی چیزی ندیده ام ولیکن بر من ترفع و تعظم میکند و ایذا

مرا امیر ساند بجهة شرافت و مزیت حسنی که دارد رسول صلعم فرمود که امسک علیک زوجک
واتق الله او را نگهدار و بترس از خدای از آنکه اذیتی با و رسانی زید در باب طلاق مبالغه
کرد تا که از رسول اجازت طلبید او را مطلقه ساخت و حق تعالی رسول را ازین اخبار میفرماید
وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن ای محمد آن وقتی را که میگفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ آن کس را که انعام کرده
است خدای تعالی عَلَيْهِ بر وی بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و متابعت او و ترا
و توفیق ترا در آزاد کردن او و محبت ورزیدن تو نسبت با و وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و
انعام کردی تو بر پروردن او و آزاد کردن او و از فرط محبت و اختصاص او را فرزند
خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق نعمت خدا و رسول است أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه
دار بر خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای تعالی در امر
زینب از آنکه از روی اضرار طلاقش دهی وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان می کردی در نفس
خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آن چیزی را که خدا پیدا کننده و آشکارا سازنده آنست از نکاح
کردن تو زینب را که زید طلاقش دهد وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش مردمان
بغیر حق که گویند زن پسر خود را خواست وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و حال آنکه خدای
سزاوارتر است از آنکه بترسی از و و در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت ترس
کارترین خلق بوده زیرا که کمیت خوف و خشیت بحسب کمیت علم است که إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ
مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پس بحکم انا اعلمکم آن حضرت از همه عالم اخشی بوده و خوف و خشیت او بیشتر
و در حدیث آمده الخوف رفیقی و چون تقی و پرهیزکاری و خشیت آن حضرت بخدا در
نهایت مرتبه بود پس مراد بخشیت استحیا باشد چه حیا بر شیمه حضرت غالب بود کما
قال الله تعالی ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم علم الهدی در تنزیه الانبیا
آورده که عرب ادعیا را نازل منزله ابنا میداشتند در جمیع احکام و بجهة مطلقات ابنا را
بنکاح خود در نمی آوردند پس پیغمبر صلی الله اراده فرمود که بجهة تزویج او بزینب بعد از
طلاق بالکلیه این حکم را باطل کرداند و فسخ سنت جاهلیت نماید و اما اخفای این معنی
میفرمود جهة ترس اینکه مردمان گویند که رسول زن پسر خود را خواسته و لهذا بزید
گفت امسک علیک زوجک واتق الله و مؤید این معنی است قوله فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ
پس آن هنگام که گذارد زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی را که با و داشت از نکاح
و مباشرت و بعد از آنکه از و ملال گرفت جهة ترفع و تعظم از وی و هیچ حاجت از
وی باقی نماند و طلاقش گفته و زینب عده را تمام کرد و در موضع گفته که قضای وطر کنایتست

از طلاقش یعنی چون مراد خود را از وی یافت که آن طلاقست و عده آن بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا تزویج نمودیم ترا با وی و مامور ساختیم ترا بتزویج او لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی یا اثمی یا وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا یعنی وقتی که گذارده باشند حاجت خود را که نکاح است یا طلاق و انقضای عده یعنی بجهة آنکه جمیع مؤمنان اقتدا بتو کرده زوجات مطلقه ادعیای خود را بنکاح در آرند زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت درهم شکستیم وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا کرده شده یعنی هر امری که اراده الهی تعلق بآن گیرد البته گذارده شود و بوقوع آید چنانکه تزویج سید عالم صلعم با زینب از انس مالک مرویست که چون عده زینب منقضی شد رسول صلعم زید را گفت که زینب را برای من خواستگاری کن که مرا بر کسی اعتماد بیش از تو

خدا

نیست زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم آرد خمیر میکرد چون او را دیدم چنان در چشم من بزرگ و عظیم الشان نمود که من طاقت آن نداشتم که بآن نگاه کنم بجهة حرمت منزلت شان رسول پس پشت برو کردم و گفتم بشارت باد ترا ای زینب که رسول خدا ترا خواستگاری می کند خوشحال شد و گفت من هیچ کاری نکنم تا بخدای خود مشورت کنم پس برخاست و بمصلای خود رفت و با خدای خود مناجات کرد حق تعالی آیه مذکوره را انزال نمود و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت بی دستوری بخانه زینب آمد زینب گفت که یا رسول الله بی خطبه و نکاح در میان است حضرت فرمود الله المزوج وجبرئیل الشاهد خدای تزویج کننده منست بتو و جبرئیل گواهست بعد از آن بجهة این بر سایر زنان پیغمبر صلعم فخر می کرد و میگفت حق تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند آورده اند که حضرت صلعم برای عروسی زینب ولیمه مرتب کرد و مهمانی مهیا ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود چه در این روز گوسفند بکشت و نان و گوشت را طعام مردمان می نمود تا بغروب و از شعبی مرویست که گفت زینب به پیغمبر که من منزلت قرب و مرتبه بتو دارم و نسبت بزنان دیگر بسه چیز که هیچ زنی از زنان تو بآن موصوف نیست جد من و جد تو یکیست که عبد المطلب است و حق تعالی مرا بتو در آسمان نکاح بسته و جبرئیل سفیر و شاهد من بوده و بدانکه بعضی از اهل خلاف این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع منکر آنند از جمله آن عاشق شدن پیغمبر است صلعم با زینب در حینی که زن

زید بعد

زید بعد و شبهه نیست که این متضمن فسق و معصیت است و حال آنکه انبیا از صغایر و کبایر معصوم اند و مبرا از منفر طباع ایشان چنانکه در کتب کلامیه مبرهن شده و بیان منزلت این مبحث در منهج الصادقین سمت تحریر پذیرفته و حق تعالی بعد از قصه تزویج زینب بحضرت رسالت صلعم براءت ساحت آن حضرت و پاک دامنی او میفرماید بقوله مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ نیست بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ تنگی و وزری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ از آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدای برای پیغمبر یعنی حلال کردن مر او را از تزویج زنان پسر خواندگان و این صورت مختص بآن حضرت نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنکسانی که گذشته اند از پیغمبران مِنْ قَبْلُ پیش از محمد صلی الله مراد انبیای دیگرند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بود برایشان از تزویج ازواج ادعیا و غیر ایشان از سایر مباحات همچنان داود علیه السلام که صد زن داشت و سلیمان سیصد زن و هفتصد سریه و هرگاه بر انبیای سابق کثرت ازواج مطلقا جایز بوده باشد بدو نیز حرج پس بر محمد که سید انبیاست نیز حرجی نباشد در نکاح آنچه خواهد از زوجه پسر خوانده خود و غیر آن وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست امر خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی گذارده شده و نافذ یعنی امری که بر انبیا نازل ساخته بود حکمی مقتضی و گذارده شده البته واقع شدنی و یا جاری بر مقداری که موافق حکمت بود و تفاوت و خللی در آن راه نداشت بقوله الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه گذشته اند کسانی بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را باتباعان ای کتمان از ترس مردمان وَيَخْشَوْنَهُ و میترسیدند از او وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از کسی در آنچه متعلق بود برادای تبلیغ دعوة إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای تعالی وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا کفایت کننده اعمال بندگان و چون کفایت و حساب در دست اوست پس باید که از و ترسند نه غیر او و در این آیه دلیلست که انبیا را تقیه جایز نیست بر تبلیغ احکام رسالت نه در غیر آن پس منافی تخشى الناس نباشد چون خوف حضرت بجهة مقاله قبیحه بود که منافقان در حق او گویند و عاقل همچنانکه ملاحظه می کند از مضار محترز میشود از بدی ظنون و قول قبیح و هیچ کدام ازین متعلق به تکلیف نیست و بعد از تزویج بزینب از آنچه باو رسید چه منافقان بی دین زبان طعن گشودند و گفتند این مردمان را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود زن پسر خود را خواسته یعنی زن

زید که پسر خوانده وی است چه ایشان پسر خوانده را مثل پسر صلبی و صلبی میدانستند در
جمیع احکام چنانکه گذشت و حق تعالی بجهة رد این قول آیه فرستاد ما کان محمدٌ نیست
محمد صلی الله أبا أحدٍ پدر هیچ یک مِن رجالکم از مردان شما تا محرم او و آن
کس را حرمت مصاهره باشد و عمومیت این حکم منتقض نمی شود بطاهر و قاسم
و ابراهیم که پسران صلبی آن حضرت بودند زیرا که ایشان بحد رجال نرسیده بودند و بر
تقدیر بلوغ ایشان از رجال او بودند و نه از رجال است و خطاب راجع بامتست بجهة
رد ابوت وی نسبت بزید که متبنی آن حضرت بود و حسن و حسین نیز منتقض نمی
شود بجهة عدم بلوغ ایشان در حین حیات آن حضرت و بر تقدیر بلوغ از رجال حضرت
بودند نه از رجال امت و نیز مراد ولد است نه ولد ولد و اینکه ایشانرا پسر خود خوانده
و فرموده که ابنای هذان ریحانتان من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا یعنی این
هر دو پسر من از دنیا و ریحان منند و این هر دو پسران من امامان هستند ایستاده
باشند یا نشسته مراد ولد ولد است نه ولد حاصل که حق تعالی رد قول منافقان کرده
فرمود محمد بسبب حقیقت پدر هیچ کس از مردان شما نیست تا زید پسر او تواند
بود و لکن رسول الله و لیکن هست فرستاده خدا و هر رسولی پدر
امت خود است نه مطلقا بلکه از حیثیت آنکه او مشفق و ناصح ایشان است و وجوب
التعظیم و التوقیر و الطاعة بر ایشان و زید از جمله امتست و نیست میان پیغمبر
و او ولادتی تا موجب مصاهره گردد و خاتم النبیین و هست ختم کننده
پیغمبران یعنی آخرین ایشان است و حفص بفتح تا خوانده یعنی محمد آن کسیست که مهر
پیغمبران است بار مهر نبوت تمام کرده شده باین معنی که نبوت از و در نخواهد گذشت
و بدیگری بعد از و تعلق نخواهد گرفت و لهذا اولاد ذکور آن حضرت قبل از وفات
او شربت فنا چشیدند چه اگر بعد از وی فرزند بالغی می ماند منصب نبوت
لایق او می بود بجهة شرافت مرتبه و مزیت رتبه او بر سایر خلقان در وقتی که ابراهیم
در گذشت آن حضرت فرمود که اگر زنده می ماند پیغمبر می بود و نزول عیسی بعد از و قادح
خاتمیت آن حضرت نیست زیرا که مراد از خاتم النبیین آنست که هیچ نبی بعد از و مبعوث
نخواهد شد و بعث عیسی قبل از و بوده و دیگر بعد از نزول عمل بشریعت خاتم
الانبیا خواهد کرد نه بشریعت خود محمد بن الحسن از پدر خود روایت کرده که رسول صلی الله
فرمود که من آن حاشرم که خدای تعالی خلقان را بر اثر من حشر کند و من آن عاقبم

کم ازعقب

که از عقب من پیغمبری دیگر نباشد و کان الله و هست خدای تعالی بکل شیءٍ علیما بهمه
چیز دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت باو ختم شود و در عیون الاخبار
آورده که ختمیت هر کتابی بمهر اوست حق تعالی پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح محبت
الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نیست و نتوانند کرد که ان کنتم تحبون الله فا
تبعونی و چون شرف بزرگوار کتاب بمهر آنست و شرف جمله انبیا نیز بدان حضرتست
و شاهد هر کتاب بمهر اوست پس شاهد همه در محکمه قیامت او خواهد بود و جئنا بک
شهیدا علی هؤلاء چون کتاب را مهر کردند کتاب از خواندن اغیار محفوظ شد
نبوت نیز چون سمت اختتام یافت در نبوت بر غیر او بسته شد و از موافق و
مخالف مرویست که آن حضرت امیر المؤمنین را خطاب کرد که یا علی انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ای علی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه
که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی اگر جایز می بودی که بعد از من پیغمبری باشد آن تو
می بودی نه غیر بجهة جامعیت فضل و عصمت و مزیت علم و انواع محاسن و اخلاق
تو نسبت بمردمان و بعد از آن ارشاد اهل ایمان می کند بکثرت تحمید و تسبیح و تکبیر و
تهلیل که موجب مثوبات جاودانیست و دافع وساوس شیطان و مساعی امر از
دیگران پس میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید اذکروا
الله یاد کنید خدایرا ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا انواع
ذکر از تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید و سبحوه و تسبیح گویید او را یا نماز گذارید برای
او بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشقست از روی ادا
بجهة غلبیت نوم درین دو وقت و گویند اختصاص این دو وقت باین دو نماز بجهة آنست
که درین دو ساعت ملائکه صبح و شام حاضرند و هر دو تسبیح و صلوات او را ثبت خواهند
کرد در نامه اعمال او و نیز در کلبی بکرة صلوة فجرست و اصیل صلوة ظهرست و عصر و عشا و تسمیه
صلوات به تسبیح جهة آنست که صلوة متضمن به تسبیح و تنزیه او سبحانه است و علما را در
ذکر کثیر اختلاف بسیار است مجاهد از پیغمبر صلی الله روایت کرده که مراد آنست که خدایرا
در هیچ وقت فراموش مکنید پس بنابرین مراد ذکر قلبیست چه دوام ذکر بزبان ممکن
نیست و در لطایف قشیری آورده که مراد بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی یعنی او را دوست
دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره نشانه دوستی ذکر فراوانست چه دوستی
نگذارد که زبان از ذکر دوست و یا دل از ذکر او خالی ماند بدین مضمون : نظم

در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل و گویند مراد بذکر و تسبیح آنست
که حق تعالی را یاد کنید بصفات اعلی و اسماء حسنی و تنزیه او نمائید از هرچه لایق ذات
او نباشد از نقایص و معایب و نزد مقاتل مراد ازین کلمات اربع است یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از ائمه هدی علیهم السلم مرویست که هرکه تسبیحات اربعه را
سی بار بگوید او ذکر بسیار کرده و زراره و حمران که پسران اعین اند از ابو عبد الله
عم نقل کرده اند که آن حضرت فرمود که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم بگوید او ذکر بسیار
کرده باشد و واحدی باسناد خود از ضحاک بن ابراهیم نقل کرده که ابن عباس فرمود
که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای محمد بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم و زنة ما علم و ملأ ما علم چه هرکه اینرا
گوید حق تعالی شش خصلت برای او ثبت کند یکی آنکه او را ذاکرین الله کثیرا نویسد دوم
آنکه او افضل باشد از ذاکران در شب سیم اشجار بسیار در بهشت برای او بنشانند
چهارم گناهان او را بیامرزند و بریزانند چنانکه برگ از درخت خشک ریخته شود پنجم
آنکه نظر رحمت باو کند ششم آنکه هرگز او را معذب نکند از عبد الله عباس روایتست
که حق تعالی بندگان را بهیچ چیز امر نکرد مگر آنرا حدی مقرر و معین فرمود و سقوط
آنرا بعذر اجابت فرمود مگر ذکر را که از برای او حدی مقرر نکرد بلکه فرمود مرا که
در همه اقوال و افعال و اوقات یاد کنید و بعد از آن برسبیل امتنان با اهل ایمان خطاب
می کند هو الذی یصلی علیکم اوست خداوندی که درود میدهد یعنی
رحمت میکند بر شما و ملائکته و درود میدهند فرشتگان یعنی آمرزش
میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما چیست لیخرجکم از برای
آنکه بیرون آورد شما را من الظلمات از تاریکهای کفر و جهالت و معصیت الی النور
بسوی روشنی ایمان و معرفت و طاعت و بوسیله الطاف و هدایت و کان بالمؤمنین
رحیما و هست خدای مهربان بر گرویدگان که خود بر ایشان رحمت می کند و ملائکه را
بطلب رحمت و آمرزش برای ایشان میفرماید در خبر است که بنی اسرائیل موسی را گفتند
خدای ما را صلوة باشد خطاب آمد بموسی که بگو بایشان که صلوة من رحمت باشد و رحمت
من واسع است بهمه چیزی رسیده تحیتهم درود دادن خدا اهل ایمان را یوم
یلقونه در روزی که برسند برحمت او که نعیم بهشتست یا نزد مرگ و یا وقت
خروج از قبر سلام سلامتیست که مخبر است به سلامتی از هر آفتی و مخافتی یعنی حق تعالی

هرکه

بجهة تعظیم و تکریم بر ایشان سلام کند همچنانکه سایر انواع تعظیم بایشان کرامت نماید از
ابن مسعود مرویست که چون ملک الموت بنزدیک بنده مؤمن رسد گوید السلم علیک ربک
یقرئک السلم سلام برتو باد حق تعالی ترا سلام میرساند و اعد و آماده کرده است خدای لهم
برای ایشان برای وجود تحیت بر ایشان اجرا کریما مزدی بزرگوار که بهشتست
و نعیم آن بعد از آن خطاب برسول میکند برسبیل توقیر و تعظیم و عرض امتنان بر بندگان
بارسال آن حضرت بر ایشان یا ایها النبی ای پیغمبر بلند مرتبه یا خبر دهنده انا ارسلناک
بدرستی که ما فرستادیم ترا به بندگان شاهدا در حالتی که بر تصدیق و تکذیب امت
و طاعت و معصیت و مبشرا و نذیرا و مژده دهنده برحمت ما بر اهل تصدیق و بیم
کننده از نزول عذاب بر اهل تکذیب و داعیا الی الله و خواننده مردمان به پرستش
خدای و اقرار بتوحید او بآنچه واجبست تصدیق بآن و عمل بآن از قواعد اصول و فروع باذنه
بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او و سراجا منیرا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که
قرآنست حسین کاشفی در تفسیر خود آورده که حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را سراج خواند زیرا
که همچنانکه روشنی و نور چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را
از عرصه جهان نابود ساخت و دیگر هرچه در خانه گم شود بنور چراغ توان یافت حقایقی که
از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بر متقیان انوار معرفت روشن گشت و نیز چراغ
اهل خانه را سبب امن و راحت و دزد را واسطه خجلت و عقوبت و آن حضرت نیز دوستانرا
وسیله سلامت و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه مانند
چراغهای دیگر که گاهی مرده و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها ببادی مقهور شوند
و هیچ کس نور ترا مغلوب و منطفی نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم
نوره دیگر چراغهای شب نور دهند نه روز و تو شب دنیی را بنور معرفت روشن ساختی و روز
قیامت را نیز به پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت و در کشف الاسرار نقل کرده که حق تعالی آفتاب را
سراج خواند که وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این
چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ عقبی آن چراغ منازل فلکست و این چراغ محافل
ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل است بطلوع آن چراغ از خواب بیدار
شوند و بظهور این چراغ از خواب برخواسته بعرصه گاه وجود آیند و چون بنور وجود باوجود
او از ظلمت کن جهالت بسر حد ضیاء معرفت رسیده اند ازین جهة حق تعالی باو خطاب کرده
لولاک لما خلقت الافلاک و خطیب خارزمی نیز که از علماء جمهور است از ابن مسعود نقل

کرده که حضرت رسالت صلی الله فرمود که حق تعالی آدم را خلق فرمود و در وی نفخ روح نمود عطسه
کرد و گفت الحمد لله حق تعالی باو وحی کرد که بعزت و جلال من که اگر نه آن بودی که میخواهم دو
بنده در دنیا بیافرینم ترا نمی آفریدم گفت الهی این دو بنده از من بوده آیند خطاب
آمد که نعم این دو بنده از نسل تو بهم رسند ای آدم سر بردار و نگاه کن آدم سر برداشت
بر ساق عرش نوشته دید که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله یعنی
هیچ خدائی نیست مگر الله که مستجمع جمیع صفات و کمالات و محمد پیغمبر اوست که بهترین
عالمیان و هادی جمیع خلقان است از ظلمات ضلالت بروشنی معرفت و ایمان و علی
اقامت کننده حجت است بر اثبات حق و محق و باطل و مبطل و هر که علی را بشناخت
پاک و پاکیزه گشت و هر که او را نشناخت ملعون شد و از رحمت دور ماند سوگند میخورم
بعزت خود که در بهشت در آرم هر که اطاعت او کند و اگر چه در حق من عصیان کرده باشد
و در دوزخ داخل سازم هر که فرمان او نبرد و اگر چه اطاعت من کند و مقرر است که این بجهة
آنست که امر او امر رسول است و نهی او نهی رسول پس مطیع او مطیع رسول الله باشد
که رحمة للعالمین است و سراج منیر و عاصی او عاصی رسول بدلیل انا و علی من نور واحد
و انا کالشمس و علی کالقمر یعنی من و علی از یکنوریم بروشنی هدایت تا همه مردمان
از ظلمت گمراهی خلاص شده اند و من مانند آفتابم و علی مانند ماه چه بواسطه ماه از
شب تاریک جهالت بروشنی روز معرفت رسیده اند و بیمامن لوامع هدایت ما از
بیدای ضلالت رسته بصراط مستقیم رسیده اند همچنانکه میفرماید و بشر
المؤمنین و مژده ده ای محمد مؤمنان را که سالک طریق حقند و تابع اوامر و نواهی
بأن لهم بدرستی که مر ایشان راست من الله از نزدیک خدای تعالی فضلا کبیرا
بخشش زیاده بر مزد اعمال ایشان و یا افزون بر سایر امم و لا تطع الکافرین والمنا
فقین و فرمان مبر ای گرویدگان را و مخالفان که بر مخالفت ایشان ثابت قدم باشند
و دع و بگذار و دست بدار اذیهم از رنج و اذیت رسانیدن ایشان یعنی در
صدد انتقام ایشان مباش که من شر ایشان را از تو کفایت کنم ابن عباس فرموده
که این آیه بآیة السیف منسوخ است و توکل علی الله و توکل کن بر خدای در دفع
ایشان چه او کفایت شر ایشان خواهد کرد و ایشان را بعذاب گرفتار خواهد ساخت و
کفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کارساز و مهم پرداز یعنی او کافیست در آنکه
کار را با او گذارند و نگهبان همه مؤمنان از شر دشمنان و یا ضامن مر وعده نصرت و غالبیت

ترا و بعد از عرض امتنان بر مؤمنان بیان مزیت شرف و سرور عالمیان باز نقل کلام در
احوال زنان نموده میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اذا نکحتم
المؤمنات چون نکاح کنید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس طلاق دهید ایشان را
من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید یعنی قبل از آنکه با ایشان مواقعه کنید
فما لکم پس نیست مر شما را علیهن بر زنان مطلقه من عدة تعتدونها
هیچ عده که شمار دارید ایام آن را یعنی عده بر ایشان نیست بلکه بعد از طلاق بدون
استبقاء عده بشوهر میتوانند رفت و اگر در عقد نکاح ذکر مهر نکرده باشید
فمتعوهن پس متعه دهید یعنی برخوردار سازید بچیزی و متعه بروسع مراد است
کقوله علی الموسع قدره و علی المقتر قدره و نزد علماء ما وجوب متعه در عقدیست که ذکر
مهر نشده و نه در عقدی فرض مهر شده و سرحوهن و رها کنید و بگذارید ایشان را
سراحا جمیلا رها کردنی و بگذاشتنی نیکو یعنی بدون اضرار و ایذاء و منع حق ایشان را از منازل
خود بیرون کنید که شما را قبل از این مساس عده نیست تا در منزل خودشان جای دهید
و تفصیل این مبحث و بیان این مسایل متفرعه بر آن در منهج الصادقین مذکور شده یا ایها
النبی ای پیغمبر برگزیده انا احللنا لک بدرستی که ما حلال کرده ایم برای تو ازواجک
اللاتی اتیت زنان ترا از آنها که داده اجورهن مهرهای ایشان تقیید
احلال با عطای مهر جهة اختیار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن همچنانکه
تقیید احلال بمملوک یمینیه بقوله و ما ملکت یمینک و حلال ساخته ایم
برای تو آن چیز را که مالک شده است دست تو یعنی کنیزان ترا مما افاء الله علیک
از آنچه کردانیده است خدای بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه که از غنایم خیبرات و ریحانه
که از غنایم بنی قریضه است و امثال ایشان از ماریه و جویریه و بنات عمک و حلال
گردانیده ایم ترا دختر عم تو و بنات عماتک و دختران عمهای تو و از اولاد عبد
المطلب که از اشراف قریشند و بنات خالک و دختران خال تو و بنات
خالاتک و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف اللاتی هاجرن معک از زنانی
که هجرت کردند با تو و امراة مؤمنة و زنان گرونده بخدا و رسول ان وهبت
نفسها اگر ببخشد نفس خود للنبی مر پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد پیغمبر ان
یستنکحها اگر طلب نکاح کند او را خالصة لک خالص کرده شده است احلال آن
زن مؤمنه بر طریق مذکور خالص شده برای نفس تو من دون المؤمنین بجز از مؤمنان

یعنی از مخصوصات تست که زنی را بمجرد هبه بی مهر و صیغهٔ نکاح کنی و مؤمنان را جایز نیست
مگر بصیغهٔ عقد یا بملک و عدول از خطاب بغیبت و لفظ نبی و تکرار آن و بعد از آن رجوع
بخطاب اشعارات بآنکه این مخصوص است بآن حضرت بجهة شرف و نبوت و علما را اختلاف است
در وقوع این صورت و اشهر آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه انصاریه
که او را ام المساکین گویند و این صورت در رمضان بوده در سال سیم از هجرت و هشت
ماه در حرم محترم آن حضرت بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات کرده و امام زین
العابدین ع فرموده که واهبه ام شریک بنت جابر اسدیه بود و نزد قتاده میمونه و
بروایت عروة بن زبیر خوله بنت حکیم و در تبیان گفته که ام سهل بوده از بنی اسد
و نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته بعد از آن حق تعالی
بیان می کند که شرایط عقد و قسم و حصر ازواج و عدد معین برای مؤمنان محض حکمت
است و عین مصلحة و میفرماید که قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که دانسته ایم
آنچه فرض کرده ایم بر ایشان از شرط و عقد نکاح و تعیین مهر و نفقه و وجوب قسم و حصر
و عدد فِي أَزْوَاجِهِمْ در زنان ایشان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ در آنچه مالک شده است
دستهای ایشان یعنی توسعه امر در مملوکات و ما حلال گردانیدیم زنان را بتو بمجرد هبه
و آن را خاصهٔ تو گردانیدیم بمجرد هبه لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ تا نباشد بر تو ضیقی
و حرجی و تنگی و آثمی در آن وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای آمرزنده هر چیزیرا
که تحرز از آن میسر است و مهربان بتوسعه بر مواضع که مظنهٔ حرج باشد و یا آمرزنده بندگان
اگر بعد از وقوع ایشان در حرج توبه کنند و رحیم بر ایشان و عدم تکلیف مالایطاق بر
ایشان که قبل ازین گذشت که ازواج پیغمبر صلی الله از وی چیزی می طلبیدند که مقدور آن
حضرت نبود و آیهٔ تخییر نازل شد و اینجا نیز بیان آن میفرماید که تُرْجِي باز پس داری
مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ هر کرا خواهی از آن زنان و ترک مضاجعه آن نمای وَتُؤْوِي إِلَيْكَ
و جای دهی بسوی خود و منضم سازی بخود بمضاجعه مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی از ایشان
یعنی مخیری در قسمت میان ایشان و گویند معنی آنست که طلاق دهی هر کرا اراده کنی
و نگهداری هر کرا خواهی و قول اول اشهر است و در زاد المسیر آورده که میان همه ازواج
غیر سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود و رعایت قسم میکرد تا آخر
عمر و در کشاف آورده که آن حضرت ارجا فرمود از پنج زن که سوده و صفیه و جویریه
و ام حبیبه بود یعنی رعایت قسم می کند میان ایشان هر گاه که میخواست چهار تن را با خود

می گرفت بمضاجعه که عایشه و ام سلمه و حفصه و میمونه و زینب بود وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا
خواهی باز طلبی و دلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باکرانه رفته از ایشان و در مضاجعه
ارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی نیست بر تو در این در وسیط گفته که وجوب
قسم در این آیه از حضرت ساقط شده ذَلِكَ این تفویض امر ایشان بمشیت تو بر طریق
سویه بدون اختصاص آن ببعضی دون بعض أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ نزدیکتر است
بآنکه چشمهای ایشان روشن شود وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و
خشنود باشند و راضی و شاکر بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشان را همه یعنی چون
دانسته که آنچه میکنی از کنار کردن و جا گرفتن و عزل کردن و طلبیدن زنان را بمضاجعه
بفرمان خدای تعالی است ملول نمی شوند و گردن می نهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست پس اجتهاد کنید در احسان این وعید است
کسی را که راضی نباشد که حق تعالی آن را بمشیت رسول تفویض کرده وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
و هست خدای دانا بضمایر بندگان خود حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان
و اختلاف اقوال مفسران درین آیه در منهج الصادقین توان یافت و بعد از آیهٔ تخییر
چون ازواج اختیار خدا و رسول کردند و اطاعت نمودند آیه آمد که چون امتثال
حکم خدا و رسول نمودند و ترک نزول مقترحات کردند لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ حلال
نباشد مر ترا زنان دیگر مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تو اند چه تسعه در حق
تو چون اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ و حلال
نیست آنکه بدل کنی بدیشان از زنان دیگر باینکه یکی از آن طلاق دهی و بجای آن دیگری را
نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا مَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ مگر آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید بطریق ملکیت از کنیزان
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگهبان پس تحفظ امر خود
کنید و از آنچه بر شما حلال نیست تعدی مکنید و مراقبت عبارتست از دانا و بینا
دانستن حق در نهان و آشکارا با ذب و حرمت زیستن و هر که از سر رقیبی حق آگاه گشت
او را از مراقبهٔ حال خود چاره نیست و در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این آیه
منسوخ است بآیهٔ انا احللنا لک الی آیه و این فتوای اصحاب ماست و نزد بعضی بآیهٔ
ترجی من تشاء و این هر دو آیه اگر چه در قراءت مقدم واقع شده اند اما در انزال
مسبوق اند بآیهٔ عقد و بعد از نزول این آیه بر آن حضرت مباح شد آنچه میخواست

و اینکه از بعضی اهل تفسیر روایتست که رسول خدای از دنیا بیرون نرفت تا آنکه زنان دیگر بر
او حلال شدند مؤید اینست آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله زینب را بحکم حق تعالی
قبول نمود ولیمه ترتیب نموده و مردمان را طلبید و دعوت مستوفی داد چنانکه گذشت
و چون طعام خورده شد مردمان بسخن گفتن مشغول شدند و زینب در گوشهٔ خانه روی
بر دیوار نشسته و حضرت بجهت حیائی که بمجالست زینب داشت میخواست که مردم بروند
وایشان بمکالمه مشغول بودند تا که مجلس مطول شد و آخر خود از مجلس برخاست و برفت
و اکثر صحابه به تبعیت او برخواستند و برفتند و سه کس ماندند و از هر طرف می گفتند
حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار
که خلوت شد بخانهٔ زینب در آمد و انس بن مالک خواست که بخانهٔ زینب در آید حضرت پرده
بدر حجره فرو گذاشت و آیهٔ حجاب نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید
بخدا و رسول لا تدخلوا بیوت النبی در میایید بخانهای پیغمبر صلی الا ان یؤذن لکم
مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن طعام غیر
ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار مبرید اناه وقت طعام را جمعی بودند
که محافظت وقت طعام می کردند و چون وقت آن میرسید و اثر دود از دود کشهای خانه
نبوی ظاهر می شد می آمدند و می نشستند حکم شد که چون در روید منتظر آن
مباشید که طعام برسد و لکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس در
آئید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید و مکث
مکنید آیه خطابست بکسانی که منتظر طعام رسول بودند و بجهت آن بر در خانهٔ وی می
نشستند و اگر نه هیچ کس را جایز نیست بجهت غیر طعام نیز در خانهٔ او در آید و لبث کند
بدون اذن وی و لا مستانسین و دیگر در میایید در بیوت وی در حالتی
که آرام گرفتگان باشید لحدیث برای سخن یکدیگر ان ذلکم بدرستی که
درنگ شما بعد از طعام و طول سخن گفتن شما کان یؤذی النبی هست که میرنجانند
پیغمبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید و الله
لا یستحیی و خدای شرم ندارد من الحق از راست گفتن یعنی اخراج شما حقست
و سزاوار آنست که بجهت حیا ترک کرده نشود همچنانکه حق تعالی ترک اظهار نفرمود بجهت
حیا و امر کرد باخراج شما پس برای تعظیم رسول خود نهی دخول شما نمود بخانهٔ او بدون
اذن و منع شما نمود از آنچه موجب اذیت کراهیت آن حضرتست مجاهد از عایشه نقل کرده

که عمر با رسول خدا طعام میخوردم عمر پیدا شد رسول او را به طعام خوردن دعوت کرد وی بیامد
و بطعام خوردن مشغول شد و در اثنای طعام خوردن انگشتش بانگشت من خورد رسول را
ازین کراهت آمد آیهٔ حجاب نازل شد که بدون اذن رسول صلعم بخانهٔ وی مروید که موجب
اذیت و کراهت رسول است و اذا سالتموهن و چون خواهید از زنان پیغمبر متاعا چیزی
که بدان تمتع و انتفاع گیرید از امتعه و اقمشه خانه فاسئلوهن پس بخواهید از ایشان
آن را من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سوال شما از پس حجاب اطهر
پاکیزه ترست و پاکتر لقلوبکم مر دلهای شما را و قلوبهن و دلهای زنان از ریبت
و تهمت و از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه از ابن عباس مرویست که مردی از اصحاب
گفت که اگر رسول خدای رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود در آورم مقاتل گفته که این کس
طلحه بن عبد الله بود که می گفت محمد منع میکند ما را از آنکه با دختران عم خود سخن گوییم
مگر در پس پرده والله که اگر او بمیرد عایشه را بزن کنم و ابو حمزه ثمالی فرموده که دو مرد
از اصحاب گفتند آیا محمد زنان ما را نکاح تواند کرد و ما زنان او را نکاح نتوانیم کرد
والله که اگر او بمیرد ما زنان او را نکاح کنیم و مراد یکی عایشه بود و دیگری ام سلمه حق تعالی
آیه فرستاد و ما کان لکم و نرسد و نسزد مر شما را ان تؤذوا رسول
الله آنکه برنجانید فرستادهٔ خدا را و برکشید از آنچه کاره باشد و لا ان تنکحوا
و نشاید شما را که نکاح کنید ازواجه زنان او را من بعده از پس وفات او
یا بعد از آنکه طلاق داده باشد ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذای آن حضرت
و نکاح ازواج او کان عند الله است نزدیک خدای عظیما گناه بزرگ زیرا
که حرمت آن حضرت لازم است در حیوة او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در
ادای تعظیم حقوق یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حالین حیات و لباس شفاعت
بعد از وفات باجماع علما مرویست که همچنانکه بعضی از اصحاب می گفتند که اگر
پیغمبر را وفات رسد ما عایشه را نکاح هم گرفت همچنانکه گذشت و بعضی دیگر این معنی را در
دل داشتند و بزبان نمی آوردند حق تعالی فرمود ان تبدوا شیئا اگر آشکار کنید
چیزی را یعنی بعضی از امهات مؤمنان را بزبان گویید او تخفوه یا پنهان دارید او را
در دل و بزبان نیارید فان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء بهمه چیز
از سر و علانیه علیما دانا و شما را بدان سزا خواهد داد و درین آیه تهدیدات عظیم
بر تزویج با زواج پیغمبر صلی الله و بعد از و بجهت وجوب رعایت تعظیم و حرمت آن

حضرت در حین حیات و ممات در خبر است که چون آیهٔ حجاب نازل شد زنان پرده فرو کشیدند
آبا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم نازل شد که زنان پرده نشین شوند ما را
نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد آیه نازل شد لا جناح علیهن
هیچ گناهی نیست فی آبائهن در روی نمودن به پدران خود و لا ابنائهن و نه
پسران خود و لا اخوانهن و نه برادران خود و لا ابناء اخوانهن و نه پسران برادران
خود و لا ابناء اخواتهن و نه پسران خواهران خود و لا نسائهن و نه بر زنان
ایشان یعنی زنان مؤمنه که از جنس ایشانند نه زنان یهود و نصاری چه ایشان بجهة عدم دیانت
وصف زنان اهل ایمان کنند نزد ایشان و این قول ابن عباس است و گویند مراد جمیع
زنانند و لا ما ملکت ایمانهن و نه بآنچه او را مالک است دستهای ایشان
یعنی کنیزان نه بندگان چنانچه در سورهٔ نور مذکور شد و اتقین الله و بترسید ای زنان
از خدای و پرده از روی خود بر مدارید مگر بدین گروه و یا از جمیع معاصی بپرهیزید
ان الله کان و بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه ایشان از افعال و اقوال
شما و غیر آن شهیدا گواه و هرچه در خواطر و بواطن گذرد آگاه باشد و عدم ذکر عم و خال
بجهة آنست که بمنزلهٔ والدین اند و لهذا حق تعالی عم را اب تسمیه فرموده در کریمه و
اله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق عم یعقوب بوده و چون از فحوای آیات مذکوره
و افتتاح سوره بلفظ نبی که مشعر است بعلو مرتبه و مزیت پیغمبر ص و التزام شرایط وظایف
سید عالم ص مفهوم می شود در عقب ایراد آیتی که نمود که مشعر است بر کمال عنایت
در بارهٔ آن حضرت و فرمود که ان الله بدرستی که خدای و ملائکته و فرشتگان
یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغمبر عالیمقدار یا ایها الذین امنوا
ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول صلوا علیه صلوات دهید بر وی و سلموا و سلام
گوئید بر وی تسلیما سلام گفتنی یا سلام نمائید خود را او را انقیاد امر و امر وی دارید صلوة
از حق تعالی رحمتست و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی از جانب او رحمتست و از ملائکه
استغفار و از مؤمنان دعا و مراد اینجا اعتنا است باظهار شرف و رفع شان حضرت
رسالتست ص و گفته اند اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در
دنیا باعلای دین و اظهار دعوت بطریق یقین و اعطای ذکر و ابقای شریعت و در آخرت
بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین
و تقدیم او بر کافهٔ انبیای مرسلین و لهذا گفته اند که تعظیم و تکریم حق تعالی محمد را صلی الله

بکریمه

بکریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی زیاده است از تعظیم آدم بسجود از کعب
بن عجره روایتست که بعد از نزول این آیه گفتم یا رسول الله ما نمی دانیم که سلام را بر تو چگونه
کنیم کیفیت صلوات را بیان فرمائید فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد
کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد
کما بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود که حق تعالی دو فرشته
بر من موکل کرده است تا هر که نام من برند و صلوات بر من دهند آن دو فرشته گویند غفر الله
لک خدا بیامرزد ترا و فرشتگان آمین گویند و اگر بر من صلوات ندهند آن فرشتگان
گویند لا غفر الله لک خدای نیامرزد ترا فرشتگان آمین گویند و از عبد الله مسعود روایت
کرده اند که هرگاه که صلوات فرستید باید که آن بوجه احسن باشد چه آن باشد که آن بر شما
رد کرده شود گفتند یا ابن مسعود طریق آن را بما تعلیم فرمای گفت بگوئید اللهم اجعل
صلواتک و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم
النبیین محمد عبدک و رسولک و امام الدین و قاید الخیر و رسول
الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبط الاولون و الاخرون اللهم
صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید
مجید انس ابن مالک از ابی طلحه نقل کرده که گفت روزی نزد پیغمبر ص رفتم آن حضرت را
بسیار شادان و فرحان دیدم گفتم یا رسول الله ترا در هیچ روزی باین مرتبه خوشحال
ندیدم که امروزی فرمود که چگونه شادان و خوشحال نباشم که اکنون جبرئیل نزد من آمد و
گفت حق تعالی فرمود که هر که یکبار صلوات بر تو فرستد من بجهة آن ده بار صلوات بر وی فرستم و ده
سیئه از و محو کنم و ده حسنه برای او بنویسم و در عدة الداعی مذکور است که ابو بصیر
از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که رسول خدا ص فرمودند که هر که نزد او نام من مذکور شود و او
صلوات بر من نفرستد حق تعالی او را از راه بهشت دور گرداند ابن اقداح از ابی عبد الله ع
روایت کرده که مردی دست زده بود بدر کعبه و می گفت اللهم صل علی محمد آن حضرت فرمود
که صلوات را منقطع و دنباله بریده مسازو بر حق ما ظلم مکن و بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و اهل
بیته و عبد الله بن نعیم روایت کرده که بابی عبد الله ع گفتم که من براه کعبه میروم و بغیر از
صلوات چیزی دیگر نمی دانم فرمود که بدانکه از تو افضلی بیرون نمی آید و جابر از ابی
عبد الله ع روایت کرده که بنده از بندگان خدای در آتش دوزخ هفتاد خریف معذب
بود و خریف بمعنی هفتاد سالست و درین مدت استغاثه بخدا میکرد و او را سود نمیداد

تا او را از عذاب دوزخ برهاند مژده راحت باو نمی رسید پس گفت بحق محمد و اهل بیته
علما رحمنی بار خدایا بحق محمد و اهل بیت او که بر من رحمت کن جبرئیل وحی رسید که فرو رو بسوی
بنده من و او را از دوزخ بیرون آر گفت یا اله العالمین چگونه نزد او روم که او در میان
آتش است خطاب آمد که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد گفت بار خدایا
این بنده در کدام موضعست از دوزخ ندا رسید که در چاهیست از سجین پس در آن
هبوط کرد دید که روی او را بقدم بسته اند بزنجیر آتشین و بشدت عذاب گرفتار است
باو گفت که چند سالست که در آتش دوزخ گرفتاری گفت نمی دانم و از غایت درازی
مدت و شدت عذاب آن را نمی توانم شمرد پس او را از آن بیرون آورد حق تعالی باو
ندا کرد که ای بنده من چند بار مرا استغاثه کردی و سوگند دادی گفت بجهة کثرت
عدد آن را نمی توانم گرد حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من سوگند که اگر محمد و اهل بیت
او را وسیله نجات خود نمی کردی من مدت مکث ترا در دوزخ دراز می گردانیدم
لیکن بر خود واجب گردانیده ام که هیچ بنده مطلوب خود را از من سؤال نکند بوسیله محمد
و اهل بیت او مگر آن چیز که کرده باشد آن را بیامرزم پس امروز از سر تو در گذشتم
و قلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کرده که از پیغمبر
شنیدم که می گفت حق تعالی بر بندگان خطاب می کند که آیا هیچ کس نیست مر شما را
که عرض گناه نماید بوسیله شخصی که او نزد من گرامیست تا وی این شخص که مکرم و
مقربست نزد او انجاح او نماید بدانید که اکرم خلق و افضل ایشان نزد من محمد است
و برادر او علی و بعد او ائمه هدی که وسایل اند بمن پس هر که بوسیله محمد و آل محمد حاجت
خود را از من طلبد که آن وصول منفعت باشد و یا دفع بلیت و نصرت از من او را روا کنم
که بهتر و نیکوتر از آنکه استشفاع نمایید یا عزت خلق نزد شخصی تا آن شخص بجهة این انجاح
آن نماید قومی از اهل نفاق که این حدیث را از سلمان شنیدند بر سبیل استهزا باو گفتند
یا ابا عبد الله چرا اقتراح نمی کنی از خدا بوسیله محمد و آل او تا ترا از اغنیای مدینه گرداند و
بهتر از ایشان سلمان جواب داد که من بوسیله ایشان از خدا سوال کردم آن چیزی را که انفع
و افضل از جمیع دنیاست و آن سوال من بود از خدای تعالی بوسیله ایشان با آنکه زبان ذاکر بمن
کرامت فرماید تا ثنای او گویم تا یاد آلای او و قوت بدنی بمن عطا فرماید تا متحمل مصایب
توانم شد و او سبحانه اجابت این ملتمس من نمود که صد هزار بار افضل از همه دنیا
و خیرات و مبرات و محمد بن بابویه باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

روایت

روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف روزی زلیخا از حاجبان درگاه او اجازت خواست تا نزد
او رود ایشان گفتند مبادا از جانب او آسیبی بتو رسد بجهة آنچه میان تو و او واقع شده زلیخا گفت
من نمی ترسم از کسی که او از خدای میترسد و چون بر یوسف ع داخل شد یوسف او را گفت ای
زلیخا چرا رنگ تو متغیر شد جواب داد که الحمد لله سپاس مر خدای را که پادشاهان را بجهة معصیة
بنده گردانید و بندگان را بجهة طاعت پادشاه گردانید گفت ای زلیخا ترا چه برین داشت که معصیت
از تو صادر شد گفت نیکوئی روی تو پس حضرت یوسف فرمود که تو چه حال داشته باشی وقتی
که پیغمبری را به بینی که او را محمد آخر الزمان گویند که روی او از روی من زیباتر و ملیح تر و
نمکین تر باشد و خلق او از خلق من بهتر باشد و سماحت و جوانمردی او از من بیشتر زلیخا
گفت راست گفتی یوسف ع گفت از کجا دانستی که من راست گفتم گفت بجهة آنکه چون یاد او کردی
دوستی او در دل من جای گرفت حق تعالی بیوسف ع خطاب کرد بوحی که بتحقیق که او راست می
گوید من او را دوست خود گرفتم بجهة آنکه دوستی او با محمد است پس امر کرد بیوسف که
متزوج شو با زلیخا از اینجا معلوم شد که بمجرد ذکر آن حضرت و توسل بدو بدون صلوات
بر او که موجب انجاح مرام و مقاصد می شود چه جای آنکه بواسطه صلوات بر او و اهل او
متوسل شوند بایشان باین نوع که اللهم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا جابر انصاری
از ابو عبد الله ع روایت کرده که فرشته از فرشتگان درخواست که تا شنیدن آواز
بندگان باو کرامت فرماید حق تعالی این مرتبه را باو کرامت فرمود که هر چه بندگان گویند
او شنود تا روز قیامت هیچ بنده من نگوید که صلی الله علیه و آله و سلم که این فرشته گوید که و
علیک السلم و بعد از آن پیغمبر را گوید فلان بنده مؤمن بر تو صلوات می فرستد آن حضرت
گوید و علیه السلم سلام خدا بر او باد و از امیر المؤمنین ع مرویست که قوت سمع
اصوات عباد را بچهار مخلوق داده اند و آنها حضرت رسالت و جنه و نار و حور عین پس
هرگاه بنده فارغ شود از نماز باید که صلوات فرستد بر آن حضرت و سؤال جنت کند از
حضرت عزت و استعاذه نماید از نار و سؤال تزویج حور عین کند چه هرگاه بر رسول و آل
او صلوات دهد دعای او مستجاب شود و هر که سؤال جنت کند جنت گوید بار خدایا آنچه می طلبد
باو ده و هر که از آتش زنهار خواهد آتش گوید خداوندا هر چه بنده زنهار میخواهد ویرا از آن
زنهار ده و هر که سؤال حوریان کند گویند بار خدایا عطا کن آنچه از تو طلبید بنده تو و
محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم نقل کرده که هیچ چیز در
ترازوی اعمال ثقیل تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بتحقیق که در روز حساب

عمل مرد دیرا در تراز وی اعمال وی نهند راجح نشود صلوات را که آن مرد بر حضرت رسالت و بر آل او فرستاده باشد در کفهٔ عمل وی نهند راجح گردد و هشام بن سالم از ابو عبد الله ع روایت کرده که فرمود دعا داعی همیشه در پرده باشد یعنی مستجاب نشود تا آنکه بر محمد و آل او صلوات دهد و نیز از آن حضرت روایتست که هر که دعا کند و ذکر پیغمبر نکند آن دعا بر بالای سر او پرواز کند و بآسمان نرود که موضع قبول و اجابتست مگر بذکر آن حضرت و آل او پس چون داعی متذکر شود بنام عافیت فرجام ایشان بمرتبهٔ قبول رسد و نیز از آن حضرت منقولست که هر که را بخدای تعالی حاجتی باشد باید که ابتدا کند بصلوات دادن بر محمد و آل محمد و بعد از آن حاجت خود را بخواهد و ختم باید بصلوات دادن بر محمد و آل محمد نماید پس بتحقیق که خدای تعالی بزرگوارتر است و کریم تر از آن که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان آن را واگذارد چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمی ماند و در معرض قبول می افتد و بواقی تفاصیل اخبار صلوات که مشعرات بر تعظیم و تکریم و رفعت شان آن قدوهٔ عالمیان و احکام متفرع بران در منهج الصادقین بوجه دل پذیر سمت تحریر یافته و بعد از ین بیان تهدید کسانی می کند که در صدد ایذا و آزار وی می شوند بدست و زبان و میفرماید ان الذین و بدرستی که آنانکه یؤذون الله و رسوله میرنجانند خدای را و رسول او را یعنی مرتکب میشوند امری که موجب کراهت خدا و رسول است از کفر یا معاصی و یا ایذا میرسانند رسول او را بزبان که سخنان نالایق و ناروا و ناسزا در حق او می گویند چنانکه وی را بساحر و شاعر و مجنون لقب می نهند و غیر آن از اقوال باطله بر وا اطلاق می کنند و فعلا که الم بر لب و دندان مبارکش میرسانند و از ایذا و آزار و اهانت آن حضرت پشیمان نمی شوند لعنهم الله دور کرداند خدای ایشان را از رحمت خود. در دنیا فی الدنیا و الآخرة در سرای دنیا و آخرت و اعد لهم و آماده کرداند برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده در مجمع البیان از حاکم ابو القاسم حسکانی روایت کرده که او باسانید معتبره روایت کرده از ابو خالد واسطی که گفت زید بن علی بن الحسین ع خبر داد مرا که حدیث کرد مرا علی بن الحسین ع و آن حضرت از حسین ابن علی و او از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیهما السلام که او فرمود که حدیث کرد و فرمود مرا حضرت رسالت ص که ای علی هر که بموی بر تو ایذا رساند بتحقیق که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا رساند بتحقیق که بخدای تعالی ایذا رسانیده و این حدیث صحیح بخاری و مسند احمد حنبل و غیر آن از کتب مخالفین مسطور است پس مقرر است که بنا برین حدیث مشهور و انا و علی من نور واحد و حدیث

یا علی

یا علی دمک دمی و لحمک لحمی و ابغضک ابغضنی و من ابغضنی ابغض الله و آیهٔ انفسنا و انفسکم هر که ضرر و ایذا بآن قدوهٔ اوصیا رسانیده همچنان است که ضرر و ایذا بسید انبیا رسانیده است و هر که ضرر و ایذا بسید انبیا رساند همچنان است که ایذا بحق سبحانه رسانیده است و هر که ایذا باو رساند موجب لعن ابدی و عقاب سرمدی است و نیز در کتب مذکوره آمده که حضرت رسالت صلعم در حق فاطمهٔ زهرا فرموده که فاطمه پارهٔ ایست از من هر که ایذا رساند باو بمن ایذا رسانیده باشد و هر که ایذا بمن رساند گویا بخدا ایذا رساند و نیز در کتب مسطوره روایت است که پیغمبر صلی الله در حق امام حسن و امام حسین علیهما السلم فرموده که که ایشان سید جوانان اهل بهشتند هر که آنها را دوست داشته مرا دوست داشته باشد و هر که ایشان را در غضب آورد مرا در غضب آورده باشد پس بنا برین کسانی که ایذا باهل بیت ابرار رسانیده اند و حق ایشان را غصب کرده اند و ایذا بآن حضرت رسانیده اند و ایذای آن حضرت ایذای حق تعالی است که مستلزم لعنت و عقوبت دایمیست و عذاب الیم و الذین یؤذون المؤمنین و آنانکه ایذا میرسانند مردان مؤمنین را و المؤمنات و زنان مؤمنه را بغیر ما اکتسبوا بغیر آنچه کرده اند یعنی جز خیانت که مستحق او باشند فقد احتملوا هر آینه برداشته اند این موذیان بهتانا زور و دروغی بزرگ را و اثما مبینا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب ظاهر و نمایان و در کشاف و غیره مذکور است که آیه در شان آنان نازل شده که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی ع را برنجانیدند و در حدیث آمده که بر شما باد که حذر کنید از ایذای اهل ایمان بتحقیق که حق تعالی بجهت آن در غضب می آید و خشمناک می شود و از ضحاک منقول است که بعضی متهتکان در شب بیرون می آمدند و چون زنان بقضای حاجت رفتندی بر عقب ایشان روان شدندی و انگشت بر ایشان زدندی و اگر یکی از ایشان بایستادی مراد خود را از ایشان حاصل کردندی و اکثر ایشان را زجر کردندی و بگریختندی از زنان این حال را باشوهران بگفتند شوهران این خبر را برسول ص دادند حق تعالی آیهٔ مذکوره را نازل ساخت و از کلبی نیز مرویست که آیه در شان زانیانست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و سدی روایت کرده که در آن وقت علامت حیا بران بود که در سر راه سبز پوشیده رفتندی و جواری برهنه بودندی و چون این بدکاران از سبز پوشیدن تحاشی می نمودند لاجرم این آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر بر گزیده قل لازواجک بگو مر زنان خود را و بناتک و دختران خود را و نساء المؤمنین

و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ
بر رویها و بدنهای خود مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرهای خود یعنی وجوه و ابدان خود را بدان
بپوشند ذَٰلِكَ این پوشانیدن سر و روی أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ نزدیکترست
بانکه بشناسند ایشان را بصلاح و عفت تا متمیز شوند بآزادی و بجهة آن زانیان تعرض
نکنند بایشان وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه گذشته چون توبه
کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان می‌کند پس در توعید و تهدید اهل
نفاق و زانیان بیان می‌کند که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ و اگر باز نایستند منافقان
از نفاق و آزار پیغمبر و کید نمودن با او وَالَّذِينَ و بر نگردند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
در دلهای ایشان بیماریست یعنی فساق از قصد زنان و میل بفحش و ایذای مؤمنان وَ
الْمُرْجِفُونَ و اگر ترک نکنند خبر دهندگان اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می‌افکنند
فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکریان اسلام که بغزای رفته اند و می‌گویند ایشان را منهزم شدند
و مقتول گشته بجهة آنکه کسر قلوب مؤمنان می‌شود و غمگین می‌کردند و مانند آن اراجیف
لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هرآینه برگماریم و امر کنیم ترا بقتال ایشان و اجلای ایشان از وطان و یا بآن
چیزی که مضطرب سازد ایشان را بطلب جلاء غیر آن از افعالی که ایشان را غمگین سازی
ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس مجاور و همسایگی نکنند با تو فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا در مدینه مگر
زمانی اندک چه در اندک فرصتی مستاصل کردند مَلْعُونِينَ درحالتی که در لعنت خدای
ماندگان و راندگان از رحمتی أَيْنَمَا ثُقِفُوا هرگاه یافت شوند ایشان أُخِذُوا گرفته شوند
هرجا که یافت شوند وَقُتِّلُوا کشته کردند یعنی باید که بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری
و زاری و براقبح وجوه از قتاده مرویست که منافقان خواستند که نفاق خود را اظهار سازند چون
نزول آیه را شنیدند و کفر خود را پنهان کردند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای قتل
منافق مرجف را سنت نهادنی فِي الَّذِينَ خَلَوْا درمیان آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین
یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بکشند منافقان عهد خود را وَلَنْ تَجِدَ و نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ
مر سنت و طریق خدای را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغیر دادنی یعنی هرگز او سبحانه تغیر و تبدیل ندهد
سنت خود را یا قادر نباشد که کسی تبدیل آن نماید آورده اند که مشرکان بر سبیل استهزا
سؤال می‌کردند از سید عالمیان که بگو قیامت در چه وقت قایم شود حق تعالی فرمود يَسْأَلُكَ
النَّاسُ می‌پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز یعنی وقت
قیام آن قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که وقت دانستن قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک

خدا است و هیچ ملکی مقرب و هیچ پیغمبری مرسل را بر آن اطلاع نداده وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا
گرداند ترا یعنی مطلق نمی‌دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا
باشد نزدیک درین تهدیدات مر مستعجلان آن را و اسکات متعنتان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ لعنت کرده است و رانده از رحمت خود ناگرویدگان را
که منکر از حشرند و اعتقاد بروز قیامت ندارند وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای عذاب ایشان
سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاوید باشند دران و بهیچ وجه از آنجا
بیرون نیایند أَبَدًا هرگز لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا نیابند دوستی که آنها را بیرون آورند
از آتش دوزخ وَلَا نَصِيرًا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ
وُجُوهُهُمْ روزی که گردانیده شود رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش دوزخ از
جهتی بجهتی باینوجه که گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افکنند مانند
گوشت که در وقت بریان در آتش گردانند یا بجهة غلیان گاهی روی ایشان در بالا باشد
و گاهی در پایین مانند گوشت که در دیگ جوشان و متغیر گردد وجوه ایشان از حالی
بحالی و هیاتی بهیاتی و یا ایشان را نگونسار در اندازند بدوزخ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا
گویند ای کاشکی ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان می‌بردیم خدای را در اوامر و نواهی وَأَطَعْنَا
الرَّسُولَا و فرمان برداری می‌کردیم پیغمبر را تا باین عذاب معذب نمی‌شدیم و باین
محنت گرفتار نمی‌شدیم وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند اتباع و ارزال که پروردگار ما إِنَّا
أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان
و پیشوایان خود را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه حق بیرون
بردند و در بادیه ضلالت گرفتار کردند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ بده ایشان را
ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ دو برابر از عذابی که ما داده زیرا که هم ضال بودند و هم مضل
وَالْعَنْهُمْ و لعنت کن و بران ایشان را از رحمت خود لَعْنًا كَبِيرًا لعنتی و راندنی
بزرگ یعنی لعنتی که سخت ترین لعن باشد و عظیم تر آن لعنتیست که هرگز آنها را
از آن رجوع نباشد و دایم الابد گرفتار باشند بآن بعد از آن جماعتی که مظهر ایمان
بودند و در خفیه انواع مکر می‌کردند تا اذیتی به پیغمبر رسانند خطاب می‌کند که يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ
مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را یعنی محمد را که پیغمبر منست مرنجانید همچنانکه
بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند باینکه او را بزنا نسبت می‌کردند چنانکه در قصه قارون

گذشت فَبَرَّأَهُ اللهُ پس پاک گردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند یا نوچه که زنی را که
رشوت بوی داده بودند تا در حق موسی افترا کند بپاکی وی اعتراف کرد و از عبدالله عباس
روایت است که امیرالمؤمنین علی ع فرمود که وقتی که موسی با هارون علی نبینا و علیهما السلام بکوه طور
رفتند و هارون آنجا وفات یافت بنی اسرائیل بموسی گفتند که تو بروی حسد بردی و کشتی
وحق تعالی ملائکه را امر فرمود تا او را از میان قبر بیرون آورده میان قوم بنهادند تا معلوم شود
که غیر مقتول است یا خدای تعالی ویرا ازنج کردانید که تا به براءت ذنب برادر را اقرار کرد و ابو دردا
گفته که موسی بجهت کثرت حیا هرگز نزد مردمان برهنه نشدی و بجهت این می‌گفتند که وی
عیبی دارد که تنها غسل می‌کند روزی جامه بر سر سنگی نهاده بود و بآب در آمد و آن
سنگ با جامه روان شد و بمیان قوم در آمد و موسی برهنه از پی سنگ میدوید و بنی
اسرائیل دیدند که بر بدن او هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللهِ نزد خدای
وَجِيهًا با جاه و قرب و مستجاب الدعوت که هیچ چیز از خدای نمی‌خواست مگر که اجابت
میفرمود و بعد از نهی مردمان از ایذای سید عالمیان امر میفرماید ایشان را بصلاح
و تقوی که از لوازم ایمان است و میگوید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ای گروندگان
بترسید از خدای در ارتکاب آنچه موجب کراهت وی باشد از آن از معاصی خصوصا
در ایذاء رسول او وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و بگویید سخنی استوار که مستلزم حق است
یعنی راست و درست در باب مؤمنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ می‌گویید و ناراستی
می‌کنید در سخن مانند حدیث افک و قصهٔ زینب رضی الله عنها و غیر آن و قول جامع در این باب
آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب باشد نه خطا جد باشد نه هزل
خالص باشد نه آمیخته پس از این نوع سخن گویید يُصْلِحْ لَكُمْ تا بصلاح آرد خدای برای
شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را در اعمال صالحه وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
و بیامرزد برای شما گناهان شما را یعنی بجهت استقامت شما در قول و عمل ذنوب شما را مغفور سازد
وَمَنْ يُطِعِ اللهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس
بدرستی که فایض شود بخیر و خوبی و بر مراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی عظیم که در
دنیا حمید و در عقبی سعید باشد و گویند فوز عظیم رضوان خدای تعالی است و انواع مکرمت او
با بنده و چون طاعت خود و طاعت رسول خود را مقرون ساخت بظفر و فوز عظیم و در عقب آن
و بعد از آن تقریر وعد آن میفرماید بتعظیم امر و تفخیم شان آن بقوله إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ
بدرستی که ما عرض کردیم امانت را مراد طاعتست لازم الاراده است مانند امانت و یا حدود

شرع از فرایض و احکام و در موضع آورده که نماز است و روزه و حج و زکوة و جهاد و یا
امانت مردمان و وفا بعهود و یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت و بر هر
تقدیر آن را عرض کرد عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمینها وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط
ثواب بر فعل و عقاب بر ترک آن وقتی که عقل و فهم و اختیار در ایشان خلق کرده بود
فَأَبَيْنَ پس سر باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا
و بترسیدند از آن با وجود اجرام عظام آنها و از روی صعوبت و خشیت گفتند ما مسخر
فرمانیم بر آنچه ما را بجهت آن آفریده و کشیدن عقاب تو نداریم در ترک ادای آن پس ما را
درین امر معذور دار و بآن کاری که برای آن مخلوق شده ایم باز گذار و نزد بعضی
مراد ساکنان سموات و ارض و جبال‌اند پس معنی آنست که ما عرض امانت کردیم بر اهل
آسمانها که فرشتگانند و اهل زمینها که حیوانات السنجا اند و بر اهل کوهها که حیوانات و
وحشی اند ایشان از این ابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ
و برداشت آن را انسان با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول ادای آن نمود از روی
رکاکت عقل متحمل این امانت شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست ظَلُومًا بسیار ستمکار بر نفس
خود که امانتی که اجزای عظام از حمل آن پهلو تهی کردند و یا جمیع فرشتگان با وجود قوت و حیوانات
وحشی و انسی از آن ابا نمودند و او با عجز قبول کرد جَهُولًا بسیار نادان بکنه عاقبت
آن یعنی بعقوبت خیانت آن بقول اظهر و اصح و اشهر و مفسران را درین آیه اقوال بسیار است
و آن در منهج الصادقین سمت ذکر یافت و در اینجا بقول اشهر و اصح اکتفا نموده شد و اهل تحقیق
نیز در اینجا وجوه متعدده هست که در منهج الصادقین مذکور است و درین منتخب بر دو سه
قول اقتصار میرود و در انوار گفته که مراد با امانت عقل است و تکلیف پس معنی آنست که ما
عقل و تکلیف را بر آسمان و زمین و کوه عرض کردیم قبول حمل آن نکردند بجهت عدم استعلا
و انسان بقابلیت خود آن را قبول کرد و وی مظلوم است بجهت استیلای قوت غضبی و
جهول بواسطهٔ قوت شهوی قشیری گفته که حق تعالی امانت را بر اشیای مذکوره عرض نمود و بر
انسان فرض آنجا که عرض بود سر باز زدند و آنجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ
جنید رحمة الله علیه گفته که نظر آدم بر عرض بود و نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را
بر او فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاه
داشتن از من چون بطوع امانت مرا برداشتی من از میان همه ترا برداشتم در لوامع
آورده که عشق در عالم بشریست نه در ممالک ملکیست چه ایشان سایه پرور لطف و عصمت‌اند

ومرد سایه پرور د محبت پدر در اقدر و قیمتی نباشد عشق در خور طائفه ایست که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشان است آفتاب امانت که از برج عرض الولایت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابتست و زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسط واقع است صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم او حاصل است ما تحمل این بار نداریم مبادا که بجهت تقصیر در امانت داری آفتی با باز خورد و این صفات را از ما باز ستانند آدم خاکی گفت مرا چه جزاست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز کشید نعره هل من مزید آغاز کرد از جانب الهی خطاب رسید که ای خاک ذلیل این همه جرات و قوت از کجا آورده بزبان حال جواب داد که بار گران بمدد یار مهربان توان کشید بدین مضمون نظم

آن بار که از بردن آن عرش اباکرد ، با قوت او حامل آن بار توان شد ، بعد از تعلیل حمل این امانت میفرماید که لیعذب الله یعنی عرض کردیم امانت را بر آدمیان و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند خدای المنافقین والمنافقات مردان منافق و زنان منافقه را بتضییع امانت والمشرکین والمشرکات و مردان شرک آرنده و زنان مشرکه را بخیانت در امانت ویتوب الله و تا رجوع کند خدای برحمت یعنی ارسال رحمت شامله خود نماید علی المؤمنین والمؤمنات برهمه مردان ایمان آرنده و بر زنان گرونده بجهت حفظ امانت و دیانت وکان الله و هست خدای تعالی غفورا آمرزنده تائبان رحیما مهربان برایشان برسانیدن نور عظیم بایشان

سورة السبأ و هی اربع و خمسون آیة

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله نقل کرده که هر که سوره سبا و فاطر بخواند در شب تا روز در حفظ خدا باشد و هیچ چیز ضرر باو نتوانند رسانید و اگر در روز بخواند تا شب هیچ مکروهی باو نرسد و چندان خیر دنیا و آخرت باو دهند که در خاطر او نگذرد و بنهایت او نرسد باید دانست که حق تعالی ختم سورة الاحزاب نمود به بیان فرض در تکلیف و جزای محسن باحسان و مسیئی بسیئات افتتاح این سوره کرد بر حمد و کمال قدرت خود بقوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایش و سپاس مر خدایراست الذی له آن خداوندی که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلال نعم وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستایش فی الآخرة در آن سرای زیرا که آنچه در عقباست از خلق و نعمت نیز از و صادر شده اند

نه غیر او و نعم دنیویه که گاه هست که بواسطه غیر می باشد بخلاف آن حضرت که بدون واسطه غیر است و حمد بندگان در آخرت نه از روی تکلیف است بلکه بر وجه تلذذ و فرح و سرور است و گویند مجموع اهل آخرت حمد او گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل نمایند وهو الحکیم و اوست محکم کننده امور دارین چه صدور همه افعال آن بر وجه حکمت است الخبیر دانا بمواطن جمیع اشیا یعلم ما یلج فی الارض میداند آنچه فرو میرود در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین و اموات و غیر آن وما یخرج منها و آنچه بیرون می آید از زمین چون آب چشمها و نباتات و حیوانات وما ینزل و میداند آنچه فرو می آید من السماء از آسمان چون ملائکه و مقادیر ارزاق و امطار و اجال و صواعق و انواع خیرات و برکات وما یعرج فیها و آنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه صاحب کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید در دلهای انبیا از واردات و مکاشفات و آنچه بر بالا میرود الطاف کرم که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنایی می آید آنجا نزول می کند و آنچه بالا میرود از ناله تایبان و آه مفلسان که هر سحرگاهی از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت بیچون آرد فی الحال رقم قبول بران کشد وهو الرحیم و اوست مهربان بر اتمام نعمت الغفور پوشنده گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم به پرده رحمت یا رحیم است به بندگان که معاجله نمی کنند بعقوبت ایشان در دنیا و متجاوز از آن در عقبا وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو ای محمد بایشان بلی نه آنست که شما می گویید بلکه می آید وربی بحق پروردگار من در لباب آورده که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق پروردگار من که بزودی لتأتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب آن پروردگار که داننده پوشیدهاست لا یعزب عنه دور نشود از علم او یعنی پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خوردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آن مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن که لوح محفوظ است چه جمیع

کاینات دران ثبت است و آمدن ساعت حق و وقوع آن ضروری که لِیَجْزِیَ الَّذِینَ
آمَنُوا تا پاداش دهد خدای تعالی آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای شایسته أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ مرایشان راست آمرزش خطیئات و روزی بزرگوار یعنی بی تعب
طلب دران و بی منت وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه شتافتندی فِي آيَاتِنَا
مُعَاجِزِينَ در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند در حالتی که تقدیر کنندگان عجز ما بودند
بزعم خود و یا پیشی گیرندگان بر ما بظن خود تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ مرایشان راست عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از بدی عذاب الم رساننده یعنی عذاب
باشد و صعوبت و بعد از ذکر مآل فریقین بیان اعتراف اهل ایمان می کند بآنچه کافران
منکر آنند و میفرماید که وَيَرَى الَّذِينَ و میدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند
دانش را مراد اصحاب پیغمبر اند یا مؤمنان اهل کتاب مانند کعب الاحبار و عبد الله بن سلام
و یا مراد جمیع اهل ایمانند و بر هر تقدیر اهل علم دانایانند الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ
که آن چیزی که فرو فرستاده شده است بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن
هُوَ الْحَقَّ آنست راست و درست وَيَهْدِي و راه می نماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ
براه خداوندی که غالبست بر همه الْحَمِيدِ ستوده بر نعم دنیویه و اخرویه یعنی بطریق
توحید و اعمال صالحه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران
قریش بعضی گفتند از روی طعن و استهزا و سخریت هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت
کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر دهد شما را یعنی محمد می گوید بشما إِذَا مُزِّقْتُمْ
چون متفرق و پاره پاره کرده شوید كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پاره ساختنی و متفرق گردانیدنی یعنی هرگاه
اجزای شما ریزیده شود و بخاک برابر گردد إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بدرستی که شما در آفرینش نو
خواهید بود یعنی زنده خواهید شد و بعد از آن از روی انکار و استبعاد گفتند أَفْتَرَىٰ عَلَى
اللَّهِ آیا می بندد بر خدای تعالی كَذِبًا دروغ را بعمد أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی که این را در وهم
او می اندازد و بر زبان القا می کند و چون پاره پاره و ریزه ریزه و آب و باد شما را به برد
بهر جائی و ببرد و بیندازد هر ذره را در هر مکانی باز همه جمع شده زنده شوند حق تعالی رد این
تردید نمود برایشان بقوله تعالی بَلْ نه چنان است که منکران می گویند بلکه الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه
نمی گروند یعنی کافران بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ دران سرای در عذابند وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ
و گمراهی دور و دراز و بی نهایت أَفَلَمْ يَرَوْا آیا پس نمی بینند منکران إِلَىٰ مَا بَيْنَ

ایدیهم

أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از
آسمان و زمین یعنی این هر دو فرو گرفته پس و پیش ایشان را و ایشان محصور و محبوسند در میان هر دو
و نمی توانند که از اقطار آن بیرون روند تا از عذاب آن برهند و چون چنین است إِنْ نَشَأْ
نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
یا فرو افکنیم برایشان پاره از آسمان بجهة تکذیب ایشان مر آیات ما را خلاصه معنی آنست که آیا اهل
تکذیب کورند و نمی بینند آسمان و زمین را که احاطه ایشان نموده و تفکر نمی کنند در اینکه آیا
ایشان اشد خلقتند یا آسمان و زمین و این بدیهی است نزد عقل که آسمان و زمین که مخلوق ما
اشد خلق است از ایشان پس چگونه قادر بر احیاء او نباشیم و اگر ما خواهیم ایشان را بزمین فرو
بریم و یا آسمان را بسر ایشان فرود آریم بجهة تکذیب و انکار ایشان با آیات بعد از ظهور بینات
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر و تامل با قتدار بر خسف و اسقاط
لَآيَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده رجوع کننده را بحق
چه ایشانند که بسیار تفکر و تدبر می نمایند در دلایل قدرت و غرایب حکمت حضرت عزت
عز شانه نه اهل انکار و عناد بقدرت عباد و چون حق تعالی ذکر منیبان کرد قصه داود و سلیمان
علیهما السلم را که در کمال انابت بود بدیان وصل کرد بدین فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ و بدرستی
که دادیم داود را مِنَّا فَضْلًا از نزدیک خود زیادتی نعمت نسبت بسایر مردمان که آن
نبوت بود یا زبور یا حسن الخلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و مساکین یا حلاوة
مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عرایس المعانی آورده که مراد صوت
حسن است پس هرگاه داود زبور خواندن مشغول شدی استماع و وحوش از منزل خود
بیرون آمده استماع آواز دلنوازش کردندی و مرغان از نغمهای جانفزایش مضطرب گشته
خود را از غایت بیهوشی و حیرت بر زمین افکندندی و اکثر برآنند که مراد بفضل اینست
بعد ازین میفرماید يَا جِبَالُ گفتیم ما که ای کوهها أَوِّبِي باز گردانید آواز خود را مَعَهُ با داود
در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی و تسبیح کوه یا بطریق خلق صوتست دران
مانند خلق آن در شجره موسی و یا حامل داود بودند بر تسبیح وقتی که تامل دران میفرمود
از غرایب حکمت و قدرت و اصح و اشهر قول اولست چه مرویست که کوهها بر وجهی مسخر
او بودند که هرگاه ایشان را ندا کردی بلبیک جواب دادندی که ما مطیعیم و گویند
چون داود بر ترک ندب و استغفار از آن توجه کردی و بآواز بلند گریه کردی کوهها بحزن
و اندوه تمام آواز بر داشتندی و در توجه با او مساعدت نمودندی وَالطَّيْرَ و ندا کردیم

بمرغان که ایمرغان ترجیح دعوت نمائید با داود در تسبیح چه ما جبال و طیور را مانند عقلا کردانیده
منقاد خود کردانیدیم درانکه با داود ترجیح صوت کنند با آواز دل پذیر پس هرگاه داود
ع تسبیح کفتی کوهها بصدا ویرا مدد دادندی و مرغان بز برسروی صف کشیده با لحان دل
ربا امداد کردندی و بسیار از مستمعان از نغمات ایشان بیهوش شدندی آورده اند
که داود ع در شب تغییر لباس کردی و در کوچها کردیدی و بهر کس رسیدی که داود با رعیت
چکونه است همه کس بوصف جمیل او را ستایش کردندی و این بجهة آن می کرد که اکر از اعمال
او تعدی بکسی رسیده باشد در تلافی آن کوشیدی باین دستور در کوچها تردد می کرد حق تعالی
فرشته را بصورت آدم نزدیک او فرستاد او بر عادت خود از وی پرسید که والی شما چکونه
مردیست او کفت که بغایت نیکو مردی بود اکر در وی یک خصلت نبودی کفت آن چیست
جواب داد که او از بیت المال میخورد بایستی که از کسب دست خود خوردی و از امام جعفر
صادق ع مرویست که حضرت داود چهل شبانه روز کریه وزاری می کرد و از حق تعالی
طلب کسب رزق مینمود تا معیشت او از ان بگذرد حق تعالی آهن را در دست او نرم کردانید
و زره کری را بوی تعلیم فرمود چنانکه میفرماید وَ اَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ و نرم کردانیدیم
برای او آهن را بی آتش و مطرقه چنانکه در دست وی بمثابه موم می بود که در وی
هر تصرفی که خواستی کردی اَنِ اعْمَلْ امر کردیم که بساز سابِغاتٍ زرههای فراخ
دامن کشاده وَ قَدِّرْ و اندازه نکاه دار فِی السَّرْدِ در بافتن آن و حلقهای مساوی در
هم افکن تا وضع آن متناسب افتد و یا تقدیر مسمارهای آن کن بحد وسط که نه
باریک باشد که بجنبد و نه سطبر تا حلقه نکشند و این قول مردود است چه در روایت
ثابت شده که زرههای او را مسمار نبود بلکه آن در دست او نرم بودی و آن را بر هم
افکندی و در هم پیوستی و در تیسیر آورده که داود ع هر روز زرهی تمام کردی و
به شش هزار درهم بفروختی و از انجمله چهار هزار درهم تصدق کردی و دو هزار
درهم دیکر نفقه عیال خود کردی و بروایت دیکر هر روز یکزره می ساخت و بهزار
درهم میفروخت تا یکسال سیصد و شصت زره را تمام کردی و بسیصد و شصت
هزار درهم میفروخت و از بیت المال مستغنی شده و در لباب آورده که چون داود
وفات کرد هزار زره در خزانه او بود وَ اعْمَلُوا و دیکر کفتیم بداود و اهل او که عمل
کنید صالِحًا شایسته یعنی محض قربت و خالص از اغراض دیکر بجهة شکر بر عظم
نعم که بشما داده ام اِنّی بِما تَعْمَلُونَ بدرستی که من بانچه می کنید بَصِیرٌ بینا ام

و هیچ چیز از ان بر من مخفی نیست و بر وفق آن پاداش خواهم داد و بعد از ان خبر میدهد از فضل
و کرامت که بسلیمان ع داده بود بقوله وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ و مسخر کردیم و رام ساختیم مر سلیمان را
باد را غُدُوُّها شَهْرٌ رفتن آن در بامداد یکماهه راه بود وَ رَواحُها شَهْرٌ و رفتن
آن شبانکاه نیز مسیر شهری یعنی در روزی دو ماهه راه رفتی و مرویست که صباح از تدمر
بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانکاه بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی و تدمر
شهری بود در ولایت شام که جن برای او ساخته بودند وهب بن منبه روایت کند که
در بعضی کتب خوانده ام که بناحیه دجله بر سنکی نوشته بودند که بعضی از اصحاب سلیمان نوشته بودند
که بامداد از اصطخر بیرون آمدیم و انجا قیلوله کردیم و کفتیم شب ان شاء الله در شام خواهیم بود و مرویست
که سلیمان ع یکروز بامداد از زمین عراق بمرو رفت و قیلوله کرد و نماز دیکر بکذارد و از بلخ
بترکستان آمد از انجا بچین رفت انکاه بساحل دریا که مطلع آفتابست رسید تا بزمین قندهار
رسید و از انجا بکرمان آمد بزمین فارس توجه نمود و بامداد دیکر بکسکر آمد و نماز شام در مدینه
تدمر که شهر او بود فرود آمد و از ابن زید نقلست که سلیمان مرکبی ساخته بود از چوب و او را
هزار رکن بود و هر رکنی هزار خانه که لشکر جن و انس در ان بودندی و در زیر هر رکنی هزار
شیطان که مرکب او برفتندی و از زمین برداشتندی و انکاه باد نرم یکماهه او را ببردی
تا بوقت قیلوله و بعد از ان فرود آوردی و قیلوله کردندی و نماز دیکر باز یکماهه راه ببردی وَ
اَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ و جاری کردیم برای او چشمه مس مانند آب از معدن بیرون
آمدی و آن موضعی بود از یمن قریب بصنعا کویند در ماهی شبانه روزی سیلان کردی
و از ان مس کداخته هرچه میخواست می ساخت و کفته اند که اصل هر مسی که امروز در ید
مردمانست از انجاست که در عهد سلیمان بیرون آمد وَ مِنَ الْجِنِّ و مسخر کردیم برای سلیمان
از جنیان مَنْ یَعْمَلُ کسانی که در خدمت سلیمان کار می کردند بَیْنَ یَدَیْهِ نزدیک سلیمان
ع بِاِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردکار او از اعمال شاقه مانند بنا و غیر آن وَ مَنْ یَزِغْ و هر که
می کردید از دیوان و سرکشی می کرد مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنا از ایشان بانچه از ان مامور بودند نُذِقْهُ
می چشانیدیم او را مِنْ عَذابِ السَّعِیرِ از عذاب آتش فروخته در عقبی از سدی مرویست
که در دنیا ملکی مقرر شده بود که تازیانه آتش در دست داشته موکل دیوان باشد تا هر که از
فرمان سلیمان سر می کشید آن تازیانه آتش بروی میزد و او را می سوخت و اکثر مفسران
برانند که مراد عذاب آخرتست یَعْمَلُونَ لَهُ می کردند دیوان و می ساختند برای سلیمان
ما یَشاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحارِیبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط

آورده که محراب منزلی را گویند که به نردبان باید رفت و گویند محاریب اینجا موضع حرب است
چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و نزد قتاده و مجاهد مراد بمحاریب قصورات و مساجد و از
اصحاب تفاسیر مذکور است که از جمله آنچه جنیان از برای سلیمان بنا کرده بودند بیت المقدس است
و انچنان است که حق تعالی بر آل ابراهیم برکت فرمود تا که ایشان بکثرت عدد و بمرتبه رسیدند
که از حد حصر درگذشتند و چون نوبت داود رسید حق تعالی روی بوی کرد که من پدرت ابراهیم را
وعده داده بودم که کثرت عدد اولاد ایشان بمرتبه رسانم که هیچکس حصر آن نتواند کرد بغیر از
من و این بجهة این بود که فرزند خود را ذبح نمود در راه ما و من اکنون بوعده خود وفا کردم و این
نعمت را بوی تمام رسانیدم و ایشان آن را بکفران بدل کردند و در حق من عصیان ورزیدند بدانکه
من بذات خود سوگند خورده ام که ایشان را بیکی از سه بلا مبتلا سازم یا سه سال قحط بر
ایشان مسلط گردانم یا سه ماه دشمنان را بر ایشان مستولی گردانم یا سه روز طاعون بر ایشان
گمارم داود قوم را خبر داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان مقاومت نتوانیم
نمود مرگ بر ما آسان تر است پس مستعد موت شدند و غسل کردند و کفنها پوشیدند و
منتظر آن بودند و با زنان و کودکان بصحرا رفتند و حق تعالی بر اهل طغیان ایشان طاعون
فرستاد و در یک روز چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند و داود بر صعید
بیت المقدس برآمد و روی بر خاک نیاز نهاده و این موضع خیمه گاه موسی بود و صالحان
بنی اسرائیل نیز تضرع و زاری نموده از خدای تعالی درخواستند تا روز سیم طاعون از ایشان
مرتفع شد و بعد از آن جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای داود حق تعالی میفرماید که بندگان
مرا امر کن تا شکرگذاری زیاده کنند و درین موضع که دعای شما را اجابت کرده ام بنا
کنند تا ایشان و فرزندان ایشان که بعد از ایشان پیدا شوند در آنجا عبادت کنند چون خواستند
که به بنای آن مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل بر سبیل امتحان بایشان گفت که مرا اینجا
حقی ثابت است شما را حلال نمی سازم که در زمین من بدون رضای من مسجد بنا کنید ایشان گفتند
این زمین حق بسیار کس است همه رضا دادند تو نیز از سر حصهٔ خود بگذر گفت من بسیار محتاجم
اگر میخواهید آن را از من بخرید و الا غصب خواهد بود داود ایشان نزد او آمدند و او را خبر دادند
فرمود رضای او حاصل باید کرد پس آن را قیمت کردند گفت باین قیمت نمی فروشم ثمن
آن را مضاعف کردند نیز قبول نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند قبول نکرد و بصد گاو رسانیدند
راضی نشد تا بصد شتر نیز فایده نکرد و قیمت آن را بجائی رسانیدند که دیوار بگرد آن بگردانند
و پر از سیم کنند و باو دهند گفت اکنون راضی شدم و چون یقین کرد که ایشان

در این

در این امر بسیار جد و جهد دارند و آن را محض قربت می کنند گفت از حصهٔ خود درگذشتم
و مقدار جوی از ثمن آن طمع ندارم چه غرض من امتحان شما بود پس ایشان آغاز بنا کردند و داود
با صلحای بنی اسرائیل سنگها را بر گردن و پشت می گرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد بقامت
شخصی بلند کردند حق تعالی بداود وحی کرد که نصیب تو از ساختن مسجد بیش ازین نیست
و آن را باز گذار که اتمام آن بر دست پسر تو سلیمان خواهد بود که سلیم القلب است و بر دست او هیچ
خون ریخته نمی شود و ذکر صیت و آوازهٔ تو در عقب او بماند داود ترک بنا کرده با صلحای
بنی اسرائیل در آنجا بعبادت مشغول شد و درین وقت عمر او صد و بیست و هفت بود و چون سالش
بصد و چهل رسید متوفی شد و چون سلیمان بوصیت پدر در سن سیزده سالگی بجای پدر
بنشست حق تعالی بوی وحی کرد که این مسجد را تمام کن سلیمان جن و انس و شیاطین را جمع کرد و
اعمال آن را در میان ایشان تقسیم فرمود بر قدر قدرت و قوت هر یک و شیاطین را فرستاد
تا از معدنها سنگهای رخام را که بهین و سفید و زرد و سبز بود آوردند و شهری در حوالی آن
بنا کرد و آن را دوازده محله گردانید بعدد اسباط بنی اسرائیل و چون تمام شد هر سبطی را در محله
از آن جای داد و بعد از آن آغاز بنای مسجد کرد و جنیان را فرستاد تا زر و سیم و انواع
جواهر از دُر و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که
در حصر نیاید پس ارباب صنعت را امر کرد تا جواهر سفته سازند و مربع و مدور گردانند
ایشان بجهة شدت صلابت نتوانستند که آن را بتراشند سلیمان تدبیر آن از جنیان پرسید
گفتند این معنی را هیچکس بهتر از صخره نمی داند و او محبوس است بفرمای تا او را حاضر سازند
سلیمان پارهٔ آهنی برداشت و بنگین خود بر آن مهر نهاد و عادت او آن بود که برای جنیان مهر
بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس و هر ماری که مهر سلیمان دیدی فی الحال مسخر او گشتی
چون رسول سلیمان آن مهر را بنزد صخره برد وی برخاست و با رسول نزد سلیمان آمد سلیمان
از رسول پرسید که این عفریت در راه چه گفت و چه کرد گفتند هیچ نگفت اما گاهی خنده کردی و بر
مردمان سخریت نمودی صخره گفت یا رسول الله سخریت نمی کردم لیکن امور تعجب می دیدم که مرا
از آن خنده می آمد سلیمان فرمود که آن چه بود جواب داد که در راه بمردی رسیدم که بموزه
دوزی موزه می فرمود و او را گفت موزه چنان میخواهم که چهار سال بماند مرا بر عقل او خنده آمد
که او بیک روز عمر خود اعتماد ندارد و امید چهار سال پیش گرفته بود و بعد از آن به پیری
رسیدم که مردم را از غیبت خبر میداد و آنجا که نشسته بود گنجی نهاده بودند و علم بآن نداشت
مرا از آن خنده آمد و از آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحمت می کردند از خدا و بایشان

نرسید بعضی دیگر آمدند و بجای ایشان نشستند و بخواست رحمت بایشان رسید مرا از قضا و قدر
خدا تعجب آمد سلیمان گفت هیچ چیزی هست که این جواهر را نرم کند تا تراشیدن و سوراخ کردن
آن آسان باشد گفت سنگی است سفید که آن را میامور خوانند و الماس نیز گویند اما نمی
دانم که در کدام معدنست و هیچ مرغی پر حیله تر از عقاب نیست بفرما تا از سنگ صندوقی
بتراشند و بچهای او را برابر او در آن کنند و سر آن را مسدود سازند چون عقاب راه درون
شدن آن را ندانسته باشد بالضروره برود و آن سنگ را بیاورد تا بآن صندوق را
سوراخ کند پس سلیمان چنان کرد و عقاب گرد آن می گشت و منفذی نمی یافت پرواز کرد
و بعد از یک شبانه روز بیامد و آن سنگ را بیاورد و بران صندوق زد و آن را بسفت
و بنزد بچهای خود درفت پس سلیمان جمعی جنیان را فرستاد با عقاب تا چند سنگ دیگر
از آن آوردند و تا امروز هرچه یافت می شود از الماس اصل آن هم از آنست القصه بآن
الماس سنگها مربع کردند و جواهر را سفته ساختند و مسجد بیت المقدس را بساختند
برخام سفید و سرخ و زرد و سبز و ستونها از رخام و الواح یاقوت و فیروزه در آن
نشانیدند و دیوارها و سقفهای آن را مرصع ساختند بالواح جواهر و مروارید و یاقوت و طلا
و فیروزه و نقره و فرش آن را از الواح فیروزه چون شب در آمدی از نور جواهر آنچنان روشن
بتافتی که بنور چراغ احتیاج نبودی و روزی که آن بنا تمام شد آن را عید خود ساختند
و از جمله عجایبات آن این بود که اگر مردی صالح داخل شدی روی خود را در جواهر روشن
و سفید دیدی و اگر مردی فاسق در آن رفتی روی خود را تاریک و سیاه دیدی و عصای
از آبنوس در گوشه آن نهاده بود که از اولاد پیغمبران دست در آن مالیدی هیچ رنجی بدو
نرسیدی و اگر کسی بدروغ دعوی کردی که از اولاد پیغمبرانم چون دست در آن مالیدی
بسوختی و ده هزار قرا از اولاد بنی اسرائیل مقرر فرمود که همیشه بقراءت تعدیه مشغول بودند
پنج هزار در روز و پنج هزار در شب و آن مسجد باین هیات بود تا زمان بخت النصر چون
بران استیلا یافت آن را خراب کرده و تمام جواهر آن را برداشت و بعراق آورد که دار
الملک او بود حاصل که از جمله عملها که دیوان برای سلیمان می کردند بنای بیت المقدس بود
و غیر آن از مناظر و قصور روح افزا و تماثیل و می ساختند برای او تمثالها و صورتهای
ملائکه و انبیا علیهم السلم تا بندگان نظر در عبادت و اعمال صالحه ایشان کرده مانند آنها
بطاعت مشغول شوند و در آن زمان ساختن صورت و تماثیل مباح بود و در علی
المعالم آورده که تماثیلها از آهن بصورت آدمی می ساختند و حق تعالی بوقت محاربه

با اعدا روح در آنها می دمید تا در قتال ذی قوی و صلب باشند مرویست که تمثال دو شیر
ساخته بودند در زیر تخت و دو کرکس در بالای تخت انگیخته چون سلیمان خواستی که بر تخت بر
آید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت
نشستی کرکسها بالهای خود و برا سایه کردندی و غیر از سلیمان کسی دیگر بران تخت
بر نیامدی و چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر سریر
سلیمان نشیند پای برداشت که بران بر آید صورت شیر دست برآورد پای او را مجروح
ساخت وی بیفتاد و بیهوش شد و پس ترک آن کرده و در شریعت مسیح ع تصویر و تمثال
جایز بود لهذا از گل صورت مرغ می ساخت و باذن خدای آن را زنده می کردانید و از
حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که گفت بخدا سوگند که مراد بتماثیل اینجا صورت مردان
و زنان نیست بلکه صورت درختان بود و غیر آن از غیر ذی روح و جفان و دیگر
می ساختند برای سلیمان کاسهای چوبین و سنگین کالجواب مانند حوضهای بزرگ بر
وجهی که هزار کس بر اطراف آن نشسته از آن طعام میخوردند و سلیمان ع باین ظرف
بلشکر طعام میداد و قدور راسیات و دیگر می ساختند برای او دیگهای بلند
برافراشته و بزرگ و بر سه پایه نهاده که از غایت بزرگی هیچ کس نتوانستی که آنرا
بجنبانیدی و بپایین آوردی و ازین دیگها بجنود جن و انس طعام میدادند و او را
دوازده هزار طباخ بود که درین دیگها طعام بختند و چون حق تعالی این نعم جلیله بداود
و برا امر فرمود بوظایف شکرگذاری و فرمود اعملوا آل داود عملکنید ای آل داود
شکرا بجهت سپاس داری چنین نعمتهای ثابت بنائی فرموده که آل داود شب و روز را
قسمت کرده بودند در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بودند بذکر الهی و عبادت پادشاهی و چون
اکثر مردمان بجهت اتباع هوا میل شکرگذاری نمی کنند ازین جهت حق تعالی میفرماید و قلیل
من عبادی الشکور و اندکی از بندگان من سپاس دارنده است شکور کیست
که بدل و زبان و جوارح در اکثر اوقات و اغلب آنات شکرگذاری ادا کند و با وجود
چنین استغراق در شکر خود را در ادای شکر عاجز شمارد چه توفیق شکر دیگرست که گفته اند
که شکور کیست که بدل و زبان شکر کند و بیند خود را بعجز در شکرگذاری در کشاف آورده
که مردی میگفت اللهم اجعلنی من القلیل بار خدایا مرا قلیلی گردان گفتند این چه دعاست
که می کنی گفت که من شنیده ام که حق تعالی فرمود که کمند از بندگان من که شکر کننده باشند
و من از خدا سؤال میکنم که مرا از آن جماعت گرداند آورده اند که سلیمان ملک الموت را گفته

بود که چون وقت اجل من نزدیک شود چند روز پیش از آن مرا اعلام کن چون وقت مرگ او رسید
باو گفت که از عمر تو یکساعت پیش نمانده سلیمان شیاطین را فرمود که از برای من کوشکی از آبگینه بسازید
که در آنجا روم و مردمان را بینم پس برای او کوشکی چنین ساختند و وی در آنجا رفت و بنماز مشغول
شد و بصفت ضعف بر عصا تکیه کرده بود و بهمان هیأت ملک الموت قبض روح او کرد
و نزد بعضی آنست که حق تعالی خواست که تا خلقان را اعلام کند که جنیان غیب نمی دانند
بجهة این در وقتی که سلیمان در کوشکی که از بلور بود مردمان آن را دیدندی و وی مردمان را
دیدی بر عصا تکیه زده ملک الموت را نزد وی فرستاد و گفت اجابت دعوت خدا کن
گفت ای ملک الموت مرا مهلت ده تا احوال خود را سامان دهم گفت رخصت نیست
آنجنان بر پای استاده و بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد و او هر یک از جنیان را
بکاری تعیین کرده بود و تا یکسال آنجنان سلیمان را می دیدند که بر عصا تکیه کرده و بتصور
آنکه زنده است کار میکردند و گویند که یکسال کار مانده بود که در بنای بیت المقدس
که بمقتضی اجل سلیمان در آمد و دیعت روح نمود و سلیمان کسان خود را وصیت کرد که
مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند
و هم مسجد با تمام رسد پس چون سلیمان در گذشت او را بنشستند و بر او نماز کردند و بر
عصا تکیه اش دادند دیوان از دور رویرا زنده پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان
بود قیام می نمودند و بعد از یکسال پای عصا را ارضه بخورد و او بر زمین افتاد و همه جن را
از موت او معلوم شد دیوان فی الحال فرار نمودند و در شعاف جبال و اجواف بوادی گریختند
همچنانکه ملک تعالی میفرماید فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آن هنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ
بر سلیمان مرگ را و او مرده بر عصا تکیه اش داده بودند مَا دَلَّهُمْ راه ننمود ایشانرا نکرد دیوان را
عَلَىٰ مَوْتِهِ بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر جنبنده زمین یعنی ارضه که از
زمین بر آمد تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ میخورد عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد
سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند جنیان أَنْ لَوْ كَانُوا آنکه اگر بودندی جنیان يَعْلَمُونَ
الْغَيْبَ دانستندی غیب را گمان جنیان آن بود که غیب میدانند و بر مردمان چنین ظاهر
می کردند حق تعالی بجهة تکذیب قول ایشان میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی مَا
لَبِثُوا درنگ نمی کردند یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف
شاقه که ایشان در عمل عمارت می کشیدند اصحاب تواریخ آورده اند که عمر سلیمان
علیه السلام پنجاه و سه سال بود چهل سال پادشاهی کرد روزی که پا بر سریر سلطنت نهاد سیزده

ساله بو

ساله بود و بعد از آنکه چهار سال از پادشاهی او گذشته بود بنیاد عمارات بیت المقدس
نمود و این جن متحمل مشاق عظیمه و اعمال جسیمه می شدند با آنکه لطیف الجسمند باین
وجه بود که حق تعالی تغییر خلقت ایشان داده بود و قوت تمام بایشان عطا کرده و جسم
ایشان را زیاده بر وجهی که حامل امور صعبه می شدند و این بجهة معجز سلیمان علیه السلام بود
بر صدق دعوی نبوت او و همه دیوان در دست او مانند اسیران بودند و چون سلیمان
فوت شد بخلقت اصلی خود رجوع کردند و بعد از ذکر قصه سلیمان و امر کردن بآل
داود و اولاد او بشکر گذاری بر نعم جلیله بیان قصه سبا می کند و آنچه دالست بر صحت
عافیت و شکر گذاری و بدی عاقبت کفور و میفرماید که لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ و بدرستی
که بود مر اولاد سبا بن یشجب ابن یعرب بن قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهایی
ایشان در بلاد یمن که ماوای ایشان بود آیَةٌ علامتی و دلالتی بوجود صانع و قدرت
کامله او در مختار القصص مذکور است که فرزندان سبا را در حوالی مارب که از ولایت
یمن است منزلی بود در میان دو کوه از اعلا تا اسفل آن منزل پنج فرسخ بود و شرب
ایشان در اعلای وادی بود از چشمه که در پایان کوهی واقع بود و گاهی بودی که فاضل
آب از ولایت شجر با آب ایشان ضم شدی و ضرر کردی از بلقیس که حکومت آن
ولایت تعلق بدو بود درخواست کردند تا سدی بست در دهنه آن کوه که آبهای
اصلی و زاید آنجا جمع می شد و سه سوراخ بر آن ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلا را بگشایند
و آب را بمزروعات خود برند و چون آب کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین
و بر شمال منازل خوب و باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال جَنَّتَانِ
یعنی مر سبا را دو بستان بود عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان
و اگرچه در هر طرف باغ بسیار بود اما بجهة تقارب اشجار همه بمثابه یکباغ می نمود و
لهذا هر یک از یمین و شمال را جنت گفته نه جنات و اکثر بحسب حقیقت مراد از جنات
یمین و جنات شمال است ابن زید گفته که آیت آن بود که در زمین ایشان موذیی نبودی
از مار و عقرب و پشه و کیک و گویند مراد از آیت معموری بساتین ایشان بود بمرتبه که
اگر شخصی سبدی بر سر گرفتی و در تحت اشجار ایشان بگذشتی آن سبد پر میوه شدی
بی آنکه بدست بر کند و در روایت آمده که اولاد سبا را دوازده قریه بود و در هر قریه پیغمبری
بود که ایشان را بخدا دعوت می کرد و با ایشان می گفت كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ بخورید روزی
پروردگاری خود که این بساتین بشما انعام فرموده وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گویید مر او را

بر کثرت این نعم و این شهر که خدای تعالی شما را در او روزی آب شیرین و خاک پاک که اصلا
پشه و پیش و کیک و عقرب و مار و غیر آن از جانوران گزنده نیست و هوای آن رافع جمیع الام
وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار شما که رازق شمااست و طالب شکر از شما پروردگاریست
آمرزنده هر کسی را که از شرک توبه کند چون ایشان این سخن را از پیغمبر خود شنیدند که
فَأَعْرَضُوا پس روی بگردانیدند از وظایف شکرگذاری و طریق کفران نعمت پیش
گرفتند و تکذیب آن دوازده پیغمبر کردند که بر ایشان مبعوث بودند گفتند خدای را بر ما
هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمت او داده است بگوئید تا آن را از ما باز ستاند و در خبر آمده
که پیغمبر آخرین که بدیشان آمد در زمان پادشاهی ذی الاوعیای بن حبشان بود و بعد از
رفع عیسی ع او را بسیار رنجانیدند حق تعالی موشهای دشتی در زیر بند ایشان بیافرید
تا با مر او سبحانه بند را سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند بگسیخته
شد و سیل در آمد همه منازل و باغهای معموره ایشان را خراب ساخت و اکثر مردمان
و چهارپایان ایشان را هلاک کرد و برخی که ماندند پراکنده شدند حاصل حق تعالی می
فرماید که چون ایشان از حق گذاری اعراض و کفران نعمت نمودند قوله فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل بند محکم و سخت استوار که بلقیس آن را
ساخته بود وَبَدَّلْنَاهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بجهة دو باغ ایشان که پر میوه
بودند جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ دو باغ که خداوند میوه‌های بدطعم که از اکراه
است و گویند درخت خاردار که میوه تلخ داشت و بدمزه وَأَثْلٍ و خداوند درخت شوره
گز بود وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ و چیزی از درخت کنار اندک یعنی در آن شورها اندک
میوه کنار دادیم تا یاد کنند در آن میوه‌های فوت شده ذَلِكَ این عذاب عاجل جَزَيْنَاهُمْ
پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند بر رسولان ما
کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و عقاب کرده نشود بمثل آنچه مذکور شد إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس
که در کفر به نهایت کفر رسیده باشند و حفص نجازی میخواند بفعل متکلم معلوم یعنی پاداش
نمی دهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مر مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار از این جهة
درین مقام اختیار مجازی کرده بر نجزی آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمدند
گفتند شناختیم پروردگار خود را و دانستیم که جمیع نعم از جانب اوست اگر بعد ازین
باز نعمت بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و نوعی سپاس داری کنیم او را که هیچ قوم نکرده
باشند خدای تعالی دیگر باره درهای نعمت را بایشان گشاده ساخت چنانکه فرمود که

وجعلنا

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیدیم میان اهل سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیها بکرم عمیم
خود بَارَكْنَا فِيهَا برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و زروع و نباتات که
موجب وسعت ارزاق است مراد قرای شام است چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى
ظَاهِرَةً دیهای معمور آشکارا یکدیگر که از هر قریه قریه دیگر توان دید یا واقع بر ظهر طریق
نه دور از آن تا ابناء السبیل آن را ببینند در معالم آورده که از مأرب که متوصل
منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفصد ده بدید آمده وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ
و تقدیر کردیم در آن دیها رفتن مردم را که غادی در قریه قیلوله میکرد و رایح در قریه
دیگر بیتوته می نمود تا میرسیدند بشام و گفتیم بزبان مقال یا حال که سِيرُوا فِيهَا سیر
کنید درین دیها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها یعنی در هر وقت که خواهید آمِنِينَ
در حالتی که امان یافته باشید از دشمن و سباع بجهة کثرت خلق یعنی امن آن مختلف نیست
باختلاف اوقات بلکه سیر آن در جمیع اوقات روز و شب متساویست در امنیت یا آنکه
سیر کنید با امنیت و اگرچه مدت سفر شما در آن قری دراز باشد یا سیر کنید در لیالی
یا ایام اعمار خود با امن و آسایش باشید آورده اند که بقیه اهل سبا آغاز تجارت کرده از
یمن بشام میرفتند و چاشت در قریه بودند و شام در قریه دیگر توانگران را بر درویشان حسد
آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست چه پیاده و مفلس این راه را چنان میروند که سواران و
توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ
أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابان بدید کن از منزل بمنزل تا مردم بزاد و راحله
سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا و یا بجهة کفران نعمت بر نفس خود
یعنی در نعمت بطر نمودند و شکر آن را بجای نیاوردند همچنانکه بنی اسرائیل قدر نعمت من و سلوی
ندانسته استدعای فوم و بصل و قثا کردند پس بجهة تطاول و افتخار بر فقرا بر کوب رواحل و حمل
زاد از خدای درخواستند تا میان شام و یمن بیابانها پدید آرد بخراب کردن بندیها که در میان
راهها بود فَجَعَلْنَاهُمْ پس ایشان را أَحَادِيثَ سخنان که مردمان بعد از ایشان متعجب باز
گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند یا از روی ضرب المثل که تفرقوا ایادی سبا وَمَزَّقْنَاهُمْ
و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراکنده ساختنی یعنی غایت پراکندگی تا آنکه یکی از
ایشان در مأرب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و
انمار به یثرب و خدام بتهامه و ازد بعمان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که بدانچه ذکر کردیم از قصه
سبا لَآيَاتٍ هرآینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها و از مصیبتها شَكُورٍ

سپاس گویند بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی فارغ البال میگذرانیدند
و بسبب بیصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید کلبی در بیان
منشاء تفریق اهل سبا متابعت از ابی صالح نقل کرده که طریقه کاهنه بعمرو بن عامر که از اعاظم
اهل سبا بود گفت که در عالم کهانت چنین معلوم شده که سد مارب عنقریب خراب شود
بجهة سیل عرم جمیع جنات و بساتین و حصور و دور در عرصه تلف آید عمرو چون این شنید
اموال خود را بفروخت و با قوم خود جلای وطن کرد و بمکه اقامت نمود و در آنجا تب عارض
همه ایشان شد و ایشان هرگز نمی دانستند که تب چه چیز می باشد پس شکایت الی
طریقه عرض کردند گفت من نیز ازین مرض و عرض شکایت دارم عمرو گفت تو را درین
امر چه میفرمائی گفت هر کس که از شما سیار براست و حمل شدید و مزاج جدید دارد
باید که بقصر عمان رود پس ازد طریق عمان پیش گرفتند و بآنجا رفتند بعد از آن گفت
که هر کس که خداوند جلادت و صبر و صابر ازیات و هنر دار دبار اک رود پس خزاعه
بآن صوب شدند بعد از آن گفت که هر کس اراده راسیات دارد و در وحل و قصد
مطعومات در محل به یثرب رود اوس بآن ناحیه توجه نمودند و هر که اراده خمر دارد و
خمیر و ملک و تاسیر و لباس و تاج و حریر کو به بصره و بحیره رود که از ارض شام اند آل
جفنه و غساق بآنجا رفتند و توطن کردند و از نجاست که حق تعالی میفرماید که و مزقناهم
كل ممزق ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور ولقد صدق و بدرستی
که محقق ساخت و راست یافت علیهم بر اهل سبا واضح آنست که بر همه کافران ابلیس
ظنه ابلیس گمان خود را یعنی چون شیطان گمان برده بود که بر بنی آدم بسبب
شهوت و غضب که در نهاد ایشانست دست یابد و ایشان را گمراه کند گمان او در باره اهل
غوایت و ضلالت راست شد فاتبعوه پس پیروی کردند او را در شرک و معصیت الا
فريقا من المؤمنين مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند و تابع او نشدند و تقلیل
ایشان نسبت بکفار است و یا مگر فریقی از فرقه مؤمنان که تابع شیطان نشده اند
در عصیان و آنها انبیا اند و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین الا عبادك المخلصين
وما كان له و نبود مر ابلیس را علیهم بر آنان که گمان او در ایشان محقق شد من
سلطان هیچ استیلا و تسلطی الا لنعلم مگر برای آنکه بدانیم مراد لازم علمست که تمیز
است یعنی مگر برای آنکه ممتاز سازیم و جدا گردانیم در میان عالمیان من يؤمن کسی
که می گرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکس که منها في شك از آخرت

درکمان

است و بیقین نیست دران یعنی بر اهل عالم واضح گردانیم که اهل ایمان کدامند و اهل شرک و گمان کدام
وربك على كل شيء حفيظ و آفریدگار تو بر همه چیز نگاه بانست و هیچ چیز از افعال و احوال
بندگان بر او پوشیده و پنهان نیست قل بگو ای محمد مر بنی ملیح را و اتباع ایشان را از اهل
شرک بر وجه تهکم و توبیخ ادعوا الذين زعمتم بخوانید آنان را که گمان برده اید
ایشانرا خدایان من دون الله بجز از خدای و ببینید که در جذب منافع و
دفع مکاره مددی میرسانند شما و اجابت دعای شما می کنند و چگونه اجابت کنند
که بهیچ وجه لا يملكون مالک نیستند و قادر آن معبودان مثقال ذرة همسنگ مورچه
خورد از خیر و شر في السموات در آسمانها ولا في الأرض و نه در زمین یعنی در امر
آسمانها و زمین قدرت ندارند ذکر سموات و ارض بجهة عموم عرفیست یعنی در هیچ
چیز قادر نیستند وما لهم و نیست مر آن ملائکه را که معبودان بعضی مشرکانند و یا بتانرا
فيهما در آسمان و زمین من شرك هیچ شرکتی با خدای بحق نه در آفریدن و نه در
تصرف کردن یعنی بهیچ وجه در خلقت و ملک با خدای شرکت ندارند وما له منهم و
نیست مر خدایرا از اصنام و ملائکه من ظهير هیچ یاری و مددکاری در تقدیر
تدبیر آسمان و زمین و بعد از آن بجهة رد مظنه کفار بشفاعت ملائکه میفرماید که ولا
تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت هیچ کس عنده نزد خدای یعنی گمان شفاعت
که ملائکه یا اصنام دارند محقق نخواهد گشت زیرا که درخواست نفع ندهد الا لمن
اذن له مگر مر کسی را که دستوری داده باشد خدای مر او را در خواست کردن
اهل معاصی از اهل ایمان پس در روز قیامت شافع و مشفوع له منتظر شفاعت باشند
و درس گذرانند حتى إذا فزع عن قلوبهم تا آنکه چون سلب فزع نمایند
از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند آنها را قالوا گویند بعضی از آنها مر بعضی را ماذا
قال ربكم چه چیز گفت پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن درست و
راست گفت یعنی فرموده که مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران و مشرکان و منافقان را
وهو العلي الكبير و اوست خدای برتر و بزرگوار از آنکه انبیا و ملائکه بدون اذن
او شفاعت توانند کرد در مجمع آورده که ابن عباس و قتاده و ابن زید بر این وجه تفسیر این
آیه کرده اند که چون اخراج فزع کنند از قلوب کفار در آخرت یا وقت مرگ تا استماع
کلام ملائکه کنند و حجت بر ایشان لازم شود گویند ملائکه مر ایشان را که خدای شما چه گفت
گویند مشرکان که حق گفت بما یعنی اعتراف نمایند بحقیقت آنچه بر پیغمبر فرستاده در دنیا

معنی

از اصول و فروع اسلام و نزد بعضی دیگر آنست که چون ملائکه اعمال بندگان را بآسمان
برند و مرایشان را صوت عظیم و آوازی چون آواز سلسله باشد ملائکه آسمان گمان
برند که قیامت قایم شده از شدت فزع آن بسجده افتند چون بدانند که ظن ایشان
خلاف واقع شده بدانند و گویند که ماذا قال ربکم خدای شما چه گفت حاملان اعمال گویند
سخن راست و درست گفت که آن اعطای بتست بران اعمال و ابن مسعود فرموده که چون
وحی کنند خدای بعضی از ملائکه که از کلام او صدای عظیم و صوتی مهیب شنوند مانند
آواز سلسله بزرگ که بر سنگ خورد ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش شوند و چون
بدانند که وحی است گویند با یکدیگر ماذا قال ربکم قالوا الحق بنابرین تهنیتیست
مر مشرکان را با آنکه مشرکان با قرب و منزلت و صلابت خلقت از وحی خدا چنین
خایف و زایل و ضعیفند پس چگونه معبود ازیشان که جماد ند خیر و شر و نفع و ضرر ازیشان
متصور شود و بچه وجه امید شفاعت ازیشان توان داشت از کلبی روایتست که میان
زمان عیسی و زمان رسول صلی الله یا نصد و پنجاه سال بود و حق تعالی درین مدت هیچ پیغمبر
نفرستاد و وحی از آسمان بزمین نیامد و چون پیغمبر ما صلی الله مبعوث شد اهل آسمان
آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت واقع شده از ترس بیفتادند و بیهوش شدند
و چون جبرئیل برایشان بگذشت سر برداشتند و او را بدیدند خوف از دل ایشان زایل
و با یکدیگر بگفتند ماذا قال ربکم پس جواب دادند که قالوا الحق پس برین تقدیر
قول سابق که لا یملکون است میفرماید که قل بگو ای محمد مشرکان را که من یرزقکم
کیست آنکه روزی میدهد شما را من السموات از آسمانها بباران و یا به تسبب اسباب
ارزاق دران والارض از زمین به نباتات و یا بانتظام اسباب دران قل الله هم
خود بگو که روزی دهد خدای چون آن سؤال را جز این جوابی نیست و انا و دیگر بگو بایشان
بر وجه انصاف و اسکات خصم که ما گروه مؤمنان که روزی دهنده را یکی دانیم و همین
پرستش او کنیم او ایاکم یا مشرکان که جماد را که در مراتب امکان فروتر از وجودی
نیست با واجب الوجود شریک میسازید لعلی هدی آینه بر راه راستیم او فی ضلال
مبین یا در گمراهی آشکارا یعنی از ما و شما البته یکی بر هدایتست و دیگری بر ضلالت چه
ممکن نیست که با این قول متناقض هر دو بر حق باشیم یا هر دو بر باطل این کلام مانند
قول بحق است که بمبطل گویند که قد علم الله الصادق منی و منك وان احدنا الکاذب
با آنکه عالم باشد که مخاطب کاذبست گویند که این کلام بر طریق لف و نشر است و تقدیر آنکه

وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین قل بگو ای محمد بایشان لا تسئلون
پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه کسب کرده ایم از گناه و لا نسئل و سوال کرده
نمی شویم عما تعملون از آنچه شما می کنید بلکه هر کس را از عمل او سؤال خواهند کرد و مناسب آن
جزا خواهند داد قل بگو ای محمد یجمع بیننا جمع کنند میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت
ثم یفتح بیننا پس حکم کنند میان ما بالحق براستی که طریق عقل است باینوجه که محقق را
به نعیم جنت رسانیم و مبطل را بعذاب الیم و هو الفتاح و اوست حکم کننده در جمیع
امور العلیم دانا بکیفیت حکم بر وجه حکمت قل بگو ای محمد بایشان ارونی الذین بنمایید بمن
آنانکه الحقتم به الحاق کرده اید بخدا اشرکاء انبازان یعنی بنمایید مرا بکدام صفت
بتان را شریک خود می سازید در عبادت تا دران نظر کنیم و بآن استحقاق الوهیت
ایشان بر من واضح شود کلا نه چنان است که بتان را صفتی باشد که بآن مستحق عبادت شده شریک
خدا شوند بل هو الله العزیز بلکه او خداوند غالبست بر همه و در کمال قدرت پس که بآن دم
شرکت توانند زد الحکیم دانا با حکام ثواب و موصوف بحکمت بالغه پس کسی با و
لاف رتبه شرکت توانند زد و بتان متهم اند بذلت و ابی از قبول علم و قدرت نعم ما قیل نظم
وحده لا شریک له صفتش ‖ و هو الفرد اصل معرفتش ‖ شرک را سوی وحدتش ره نه ‖ عقل
از کنه ذاتش آگه نه هست در راه کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال ‖ بعد ازان در
بیان نبوت پیغمبر خود میفرماید بر سبیل عموم که و ما ارسلناك و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة
مگر فرستادنی عام و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود ابن عباس از رسول خدای
صلی الله روایت کرده که فرمود پنج خصلت بمن داده اند که هیچ یک از انبیای سابق را نداده اند
و من این را بجهت فخر نمی گویم بلکه بجهت تعداد نعم الهی می گویم و ادای شکرگذاری یکی آنکه مبعوث شده ام
بر هر احمر و اسود از ترک و هند و عرب و عجم دوم زمین را طاهر کردانیده اند و مسجد ساخته اند
که در هر جای که خواهم نماز گذارم و تیمم کنم سیم آنکه غنیمت را حلال ساخته اند و بر هیچ کس از امم
سابقه حلال نبود چهارم نصرت یافته بر اعادی بنوعی که یکماهه راه از شدت خوف من می گریختند
متابعان آن ندا شنیدند که بمقاتله در آیند پنجم زمام شفاعت امت را در کف کفایت من نهاده اند
و من آن را ذخیره نهاده ام برای امت پر گناه خود تا روز قیامت و شفاعت من برسد بهر که شرک
که شرک نیاورده باشد و از خصایص فضیلت آن حضرتست که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان
و هیچ کس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل که حق تعالی میفرماید که ترا بر کافه برایا مبعوث
گردانیدم بشیرا در حالتی که مژده دهنده بروضات جنان کسی را که بتوحید من و رسالت تو

اقرار وَنَذِیرًا و بیم کننده از درکات نیران آن را که بشرک اصرار نماید بقوله وَلَکِنَّ أَکْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمی دانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را
بر مخالفت تو میدارد وَیَقُولُونَ و می گویند از فرط جهالت و شدت عناد و ضلالت بر وجه
انکار و استکبار و سخریت مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ وعد ثواب و عقاب و یا قیام قیامت که موصلست
بقوله یجمع بیننا ربنا إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید شما راست گویان یعنی کافران به پیغمبران
و مؤمنان می گفتند که این وعد که شما میدهید کی خواهد بود اگر صادقید دران قُلْ بگو ای محمد در جواب
ایشان لَکُمْ مِیعَادُ یَوْمٍ شما راست وعده روزی که میرسد لَا تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نروید
عَنْهُ ازان روز سَاعَةً مقداری اندکی از زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرید دران
یعنی قادر نباشید که روز قیامت را از وقت معین پیش آورید و مؤخر کردانید یا ایام آجال خود را
کم و زیاده کنید و اصح مراد روز قیامتست آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال
پیغمبر خود پرسیدند ایشان گفتند که ما در کتب نعت او را خوانده ایم و وصف او را دانسته ایم که
او پیغمبری بر حقست ابو جهل و امثال او گفتند که ما بکتب شما ایمان نداریم آیه آمد وَقَالَ الَّذِینَ
کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را یعنی مؤمنان ایشان را لَنْ نُؤْمِنَ هرگز
ایمان نیاریم و اعتقاد نکنیم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ باین قرآن که بمحمد فرو می آید وَلَا بِالَّذِی و نه بدان
کتاب فرود آمده بَیْنَ یَدَیْهِ پیش او یعنی توریت و انجیل و یا یهود بنصاری گفتند که ما بقرآن و
انجیل نمی گرویم و نه بآن چیزی که در پیش می آید از قیامت پس حق تعالی از عاقبت امر ایشان خبر می
دهد وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر به بینی چون ستمکاران را یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ عِنْدَ
رَبِّهِمْ باز داشتگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه به بینی
امری صعب و کاری پر هول یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ درحالتی که باز میگردانند برخی از ایشان
إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی دیگر الْقَوْلَ سخن را یعنی سخن را برهم باز می گردانند در مجادله
باینوجه که یَقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتار بودند یعنی تابعان
و پیروان لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مر آنان را که سرکشی کردند یعنی پیشوایان و بزرگان
لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نمی بودید شما یعنی اغوا و اضلال شما نمی بود لَکُنَّا مُؤْمِنِینَ هر آینه
می بودیم ما گرویدگان بخدا و رسول اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان و اسلام باز داشتید قَالَ
الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا گفتند آنانکه گردنکشی کرده بودند از روی انکار لِلَّذِینَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنان را که زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ صَدَدْنَاکُمْ آیا ما باز
داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ از راه راست و قبول هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَکُمْ پس بعد از

زمانی

زمانی که آمد شما را بَلْ کُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِینَ گناهکاران و شرک آرندگان یعنی رؤسا انکار
دعوی اتباع کنند که آن انکار و اضلال و منع ایشان بود بر ایمان و اثبات نمایند بایشان که شما باختیار
خود از ایمان اعراض کردید و باختیار تقلید کردید نه آنکه ما باجبار شما را ازان باز داشتیم وَقَالَ
الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مر آنان را
که از قول حق تعالی سرکشیدند یعنی اتباع در جواب رؤسای خود گویند بَلْ نه چنانست که ما بخود کافر
شدیم مَکْرُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ بلکه مکر شما در اوقات شب و روز ما را منع ایمان باشد و آن را از ما باز
داشت إِذْ تَأْمُرُونَنَا وقتی که میفرمودید پیوسته ما را أَنْ نَکْفُرَ بِاللَّهِ بآنکه کافر شویم بخدا وَنَجْعَلَ
لَهُ و فرا گیریم مر خدای را أَنْدَادًا همتایان پس هر دو گروه بعد از گفت و شنید از عمل خود پشیمان شوند
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پنهان دارند آن پشیمانی را از یکدیگر بجهة ترس سرزنش و رسوا شدن لَمَّا
رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که به بینند عذاب و یا رؤسا و پیشوایان پنهان دارند از اتباع خود ندامت
خود را از اضلال وقتی که به بینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بگردانیم غلهای آتشین فِی
أَعْنَاقِ الَّذِینَ کَفَرُوا در گردنهای آنها که نگرویدند از تابعان و متبوعان هَلْ یُجْزَوْنَ
آیا جزا داده شوند مراد انکار جزم است یعنی جزا داده نشوند إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ مگر آنچه باشند
که عمل کنند یعنی جزای نیست مگر بر عمل بعد ازان بجهة تسلیه حضرت رسالت صلعم میفرماید وَمَا
أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ و نفرستادیم در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِیرٍ هیچ بیم کننده پیغمبری
إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا مگر آنکه گفتند متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ
بِهِ بدرستی که ما آنچه فرستاده اید بآن یعنی بزعم خود کَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا
نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا و گفتند ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان یعنی مال و
فرزندان ما بیش از شماست پس در دعوی رسالت از شما سزاوارتریم وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ
و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی بجهة آنکه خدای ما را بنعم عظیم گرامی کرده پس در آخرت ما را بمحنت
عذاب و عقوبت خوار نخواهد ساخت و یا منکر اصل عذاب شده گفتند عذابی نخواهد بود تا بآن معذب
شویم پس رد قول ایشان که مزیت فضل و عیال در دنیا مانع عذاب عقبا باشد میفرماید قُلْ
بگو ای محمد در جواب ایشان و رد قول ایشان إِنَّ رَبِّی بدرستی که پروردگار من یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده
می گرداند روزی را لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت و مصلحت خود
نه برای کرامت ایشان وَیَقْدِرُ و تنگ میگرداند برای هر که میخواهد بحکمت نه بجهة مذلت پس
وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمی دانند و گمان می برند که
کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامتست و شاید قضیه بر عکس این باشد چه بسیار بسط ارزاق

بجهة استدراج است و ایشان آن را جاهل و غافل بعد از آن تصریح باین کرده میفرماید وَمَا أَمْوَالُكُمْ
و نیست مالهای که شما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ام بِالَّتِي
تُقَرِّبُكُمْ آن چیزی که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا زُلْفَى نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمل صالحات
و شمار ا از آن نیست چنانکه میفرماید إِلَّا مَنْ آمَنَ یعنی اموال و اولاد هیچ کس را نزدیک نمی گرداند
بخدا مگر کسی که بگرود بخدا وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته یعنی اموال خود را نفقه کند در راه
حق و اولاد را علم دین آموزد و در صلاحیت تربیت نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ جَزَاءُ
الضِّعْفِ مر ایشان راست پاداش زیاده یکی را ده تا هفصد بلکه از آن بیشتر و بر سبیل فرض
و محض عنایت بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از انواع طاعت و خیرات وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ
و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمنند از مکاره و آفات و شداید و مخافات و بعد
از آن در وعید مشرکان میفرماید وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه می شتابند و کوشش می کنند
فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی در ابطال قرآن و بر آن زبان طعن می گشایند مُعَاجِزِينَ در
حالتی بزعم خود عاجز کنندگان از انزال آن یعنی گمان آنها آنست که ما را از انزال قرآن عاجز
توانند ساخت و آنرا از معجزت توانند کرد و یا مردمان را از قبول کردن و ایمان
آوردن بدان عاجز توانند کرد و یا از قدرت ما بیرون توانند رفت أُولَئِكَ آن گروه
ساعیان در ابطال قرآن فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر کرده شدگانند
قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده می گرداند روزی را لِمَنْ
يَشَاءُ برای هر که بخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض رحمت وَيَقْدِرُ
و تنگ می گرداند روزی را لَهُ مر او را بوجه حکمت یعنی یکبار بر وی روزی را فراخ می گرداند
و یکبار تنگ بطریق مصلحت این آیه در شان یک شخص است باعتبار دو وقت و آیه سابقه در
حق دو شخص پس تکرار نباشد وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه می کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شمار است
در راه خدای فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد در دنیا آن را نیز یا در نعمت یا ذخیره
می نهد برای آخرت که آن ثواب جنتست ابو هریره از رسول صلی الله روایت کرده که حق
تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و نیز آن حضرت صلی الله فرمود
که هیچ روز بر نیاید مگر که بامداد دو فرشته از آسمان نزول کنند و بر جانب راست و
چپ بنده می ایستند یکی میگوید بار خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید که خدایا
مال ممسک را در معرض تلف انداز انس از رسول صلی الله روایت کرده که در هر شب فرشته
ایست که ندا می کند که بزایید برای مرگ و دیگری میگوید که بنا کنید برای خرابی و دیگری

میگوید

میگوید که تلف کن مالی نگاه دارنده و دیگری ندا میکند که کاشکی مردم را نیافریدندی و دیگری میگوید
چون آفریده شدندی کاشکی دانستندی که ایشان را برای چه آفریده اند جابر بن عبد الله انصاری
رحمة الله علیه روایت کرده که هر نفقه که مؤمن کند خدای تعالی ضامن شده که عوض آن باو رساند مگر آنچه
در دنیا یا در معصیت صرف نماید که آن را عوض ندهد پس باید که خوف علیه مانع انفاق بنده نشود چه
او سبحانه روزی را باو خواهد رسانید کما قال وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی
دهندگانست چه غیر وی که چیزی بکسی می دهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی
اوست و نیز اعطای او محض منافع بندگانست بجز نفع و ضرر از خود بجهة استحاله آن بر او سبحانه
بخلاف غیر او وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع نماییم کفار را مراد بنو ملیح اند
از خزاعه که عبده ملائکه اند جَمِيعًا در حالتی که بهیات مجموعی باشند یعنی همه را در حشرگاه حشر کنیم ثُمَّ يَقُولُ
پس گوییم و حفص هر دو فعل را بیا میخواند یعنی حق تعالی همه را حشر کند پس گوید لِلْمَلَائِكَةِ مر همه
فرشتگان را أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدند
و این سؤال بجهة تقریع مشرکانست و قطع طمع ایشان از شفاعت ملائکه و چون ملائکه باین خطاب
مخاطب شوند قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی تو از آنکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا توی خداوند و
معبود ما و ما خود را در بندگی تو معترف میدانیم پس بچه وجه قایل معبودیت خود شویم یا توی دوست
ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که به پرستش
ایشان رضا داده باشیم بَلْ بلکه چنان است که کفار ما را پرستش کرده باشند بلکه كَانُوا بودند که
از روی جهل يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند
در پرستش آلهه باطله یا بصورتهای مختلفه بر می آمدند و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند
أَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بِهِمْ مُؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت نمایندگان و
مطیعان ایشان فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ پس امروز که روز حشر است و همه حکمها مر خدا راست
مالک نمی شود بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ بعضی از شما برای بعضی نَفْعًا سودی را وَلَا ضَرًّا و نه
ضرری یعنی معبود باطل را برای عابد خود قدرت بر رسانیدن سود و دفع زیان نیست
چه این اجرات و بغیر او سبحانه جزا دهنده نیست وَنَقُولُ و گوییم ما در آن روز لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا مر آن کسانی را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ
بچشید عذاب آتش را الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آتشی که بودید بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید
و دروغ می پنداشتید و باز موعود می کند حکایت از حال کفار و میفرماید وَإِذَا تُتْلَى
عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی روشن و هویدا اند

در دلالت بر هدایت قالوا ما هذا گویند بر یکدیگر که نیست این کس یعنی محمد که این کلام بر ما میخواند
الا رجل یرید مگر مردی که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از آن
چیزی که بود همیشه یعبد آباؤکم می پرستیدند آن را پدران شما یعنی مدعای او
آنست که شما را از بت پرستی باز دارد و بدینی و آیینی که خود احداث کرده در آورد و تابع خود
سازد وقالوا ما هذا و گفتند کافران نیست این کلام که محمد میخواند یعنی قرآن الا افک مگر دروغی
مفتری بربافته شده و بخدا نسبت داده شده وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کفر ورزیدند
از کفار مکه للحق مر امر نبوت یا اسلام یا قرآن را که حق است و درست و راست لما جاءهم
آن هنگام که آمد بدیشان ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکار و بنا
بر آنکه مراد قرآن باشد نسبت سحر باو باعتبار لفظ آنست یا اعجاز آن بعد از آن خبر
میدهد بآنکه این قول کفار معرا از بینه است و محض تقلید و عناد و میگوید وما آتیناهم
و نداده ایم مشرکان مکه را من کتب از کتابهای فرو فرستاده که پیوسته یدرسونها
درس کنند و خوانند آن را از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن یا اسلام یا نبوت پیغمبر آخر الزمان وما
ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر
هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که داعی ایشان باشد بشرک آوردن یا مشرکان مکه امی اند و اهل
جاهلیت و هیچ ملتی ندارند و ایشان را عهدی نیست بانزال کتب و نه به بعث رسول صلی الله
پس بر تکذیب خود وجهی ندارند وکذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند مر انبیا را آنانکه
پیش از ایشان بودند همچنانکه اینها تکذیب تو می کنند وما بلغوا و نرسیده اند اهل مکه
معشار ما آتیناهم بده یک آنچه داده بودیم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت
اموال و دنیا که داده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات
و اسباب هدایت فکذبوا رسلی فکیف کان نکیر پس چگونه بود انکار من
بدیشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و استیصال من ایشان را بسبب آن پس باید
که قوم بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو ای محمد بکفار مکه که جز این نیست
که پند میدهم شما را و ارشاد می نمایم بواحدة بخصلت نیک یا کلمه واحد بیک چیز شما را می
فرمائیم و آن ان تقوموا لله آنست که برخیزید برای خدای یعنی مستقیم شوید و
راست بایستید در امر من خالصا لله مراد آنست که ترک تقلید کرده از برای طلب رضای
الهی استقامت ورزید در کار من و از طریق اعوجاج درگذرید یا برسید بحق و یا
محض قربت و طلب رضای خدا از مجلس من برخیزید و متفرق شوید مثنی در حالتی

که دو دو

که دو دو باشید با یکدیگر مشاورت کنید وفرادی و یک یک تا از ازدحام مشوش خاطر
نشوید و در وقت تفکر در امر من ثم تتفکروا پس تفکر کنید در کردار و گفتار من از
مبدء حال تا غایت اطوار مراد در نظر آرید و مرا تفکر کنید تا بدانید ما بصاحبکم
نیست این یار مر شما را من جنة هیچ دیوانگی که باعث باشد بر دعوی رسالت و البته
شما میشناسید کمال عقل او را و همین کافیست بر صدق قول او و تنزه او از جنون
چه دعوی او در این امر خطیر بدون تحقیق و برهان نیست بلکه آن مقرونست بر براهین واضحه
و معجزات ظاهره پس بیقین در دعوی خود صادقست ان هو نیست او الا نذیر لکم
مگر بیم کننده مر شما را بین یدی عذاب شدید پیش از وقوع عذاب سخت که عذاب
آخرتست یا بوسیله ایمان و کسب عمل صالح از آن نجات یابد و بجنت نعیم در آید قل ما سألتکم
بگو ای محمد بایشان که آنچه طلب کردم از شما من اجر از مزد ادای رسالت فهو لکم پس
آن مر شما راست یعنی هر مزدی که بر آن تبلیغ رسالت از شما میخواستم بشما بخشیدم مراد
نفی سؤال است از شما یعنی هیچ مزدی نمی خواهم و این مانند آنست که شخصی بصاحب خود گوید
که اگر چیزی بمن داده پس بگیر و حال آنکه باو چیزی نداده باشد و یا یعنی آنست که از شما می طلبم
اجر را پس آن اجر مر شما راست از قبیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ان اجری
نیست مزد دعوت من و اجر مثوبت آن الا علی الله مگر برای خدا و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها
شهید گواه است و مطلع پس میداند صدق و خلوص نیت مرا در دعوت و نصیحت بدون طمع
اجر بر آن قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یقذف بالحق می افکند حق را یعنی
وحی را القا میکند بر هر که خواهد و یا می افکند حق را بباطل و آن را درهم می فکند و یا حق را منتشر
می سازد در اقطار عالم یعنی افشای دین اسلام می کند و اظهار احکام آن لیظهره علی الدین
کله علام الغیوب خدای که دانا بجمیع پوشیده است و هیچ چیز بر او مختفی نیست قل جاء الحق
بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر صلی الله وما یبدئ الباطل
و نمی آفریند باطل را یعنی ابلیس چیزی را وما یعید و باز نمی گرداند یعنی نیست بر خلق و بعث
و حسن گفته که یعنی شیطان پیدا نکند و نیافریند چیزی را برای اهل خود در دنیا و اعاده نکند چیزی را
برای ایشان در آخرت و گویند که وما یبدئ الباطل وما یعید در معنی زهق الباطل است یعنی آمد
حق که اسلام است و نیست شد و نابود گشت شرک کقوله وجاء الحق وزهق الباطل چه عدم
ابدا و اعاده مستلزم زهقست و از امام محمد باقر علیه السلم که مراد بحق تیغ است برای قتال و جهاد
با اهل کفر و عناد و مراد بباطل هر معبودی که بدون خدا پرستند عبدالله مسعود روایت کرده

که رسول صلی الله در مکه رفت و در پیرامون خانهٔ کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند قبضهٔ
سنگ ریزه بدست مبارک برگرفت و بران بتان می انداخت و میفرمود که قل جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا قل ان ضللت بگو اگر گمراه شدم از حق منحرف شدم ازان
همچنانکه زعم شماست فانما اضل پس جز این نیست که گمراه می شوم علی نفسی بر نفس خود و بال
گمراهی بر منست نه بر غیر من زیراکه من جاهل آن شوم نه غیر او وان اهتدیت و اگر براه
راست روم فبما یوحی پس آنست که وحی میفرستد الی بسوی من ربی پروردگار من
توفیق و هدایت وابسته بعنایت اوست انه بدرستی که خدای تعالی سمیع شنواست اقوال
بندگان را قریب نزدیک بافعال ایشان پس عالم باشد بر قول و فعل هر ضال و مهتدی و هیچ
چیز از وی پوشیده و پنهان نیست بعد ازان تهدید مشرکان می فرماید ولو تری و اگر به بینی
ای محمد کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز
بدر هر آینه به بینی امری فظیع و عجیب و با هول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی بجهت گریختن
و پناه بحصن بردن عذاب ایشان فوت نشود واخذوا و بگیرند ایشان را من مکان قریب
از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین شان کشد که قبرات و یا آن موقف بدر و زخ یا از
صحرای بدر بچاه اندازد و ابن عباس فرموده که این آیه در اصحاب خسف بیداست و ایشان هشتاد
هزار کس باشند که از شام قصد تخریب کعبه کنند چون در بیابان در آیند هم انجا بزمین فرو
روند و این جماعت قوم سفیانی باشند که بفرموده وی در آخر الزمان خروج کنند و ازین
جماعت دو کس از خسف نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری روی او بر قفا گشته
خبر خسف قوم بسفیانی برد و این روایت از حذیفه یمانی نیز روایتست و تفصیل این روایت
نیز در منهج الصادقین مذکور است وقالوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ
یا زمان خسف امنا به ایمان آوردیم بمحمد و بانچه بان خبر داده و ذکر از حضرت عزت در آیه
وما صاحبکم من جنة مذکور شد یعنی درانوقت اعتراف بوحدانیت حق تعالی کنند و بدو بگروند
وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشان را فرا گرفتن ایمان باسانی من مکان بعید
از موضعی دور که آخرتست چه محل تکلیف ایمان دنیاست پس تناوش ایمان دران روز متعسر
باشد بلکه متعذر باشد حفص و ابو عمرو تناؤش بهمزه میخوانند بمعنی تناول است از بعید
و این تمثیل کفارست در تناول ایمان در وقت مشاهده عذاب بحال کسی که خواهد بدست
تناول چیزی کند که در غایت ارتفاع باشد یعنی همچنانکه محالست که بدست چیزی فرا گیرند
که در نهایت ارتفاع باشد همچنین وقتی که عذاب را معاینه به بینند محال باشد کفار را

تناول ایمان چه آن در محل قبول نیفتد و فایده ندهد ایشان را پس چگونه ایمان ایشان درانوقت مقبول
شود وقد کفروا به و حال آنکه نگرویدند بمحمد صلی الله یا ببعث یا بخدا من قبل پیش از آنکه
در ربقهٔ تکلیف بودند ویقذفون و می افکندند بالغیب بپوشیده سخنان را یعنی
از سر گمان سخنان می گفتند که اصلا علم بان نداشتند و آن اسناد سحر و شعر و کذب و جنون بود به پیغمبر
و طعن در قرآن و ازان حضرت هرگز مشاهدهٔ شعر و سحر و کذب و جنون نکرده بودند تا اسناد آن یاد
کنند بلکه بافواه بدون شعور ایشان بان بوی اطلاع می کردند من مکان بعید از جای
دور یعنی دور بودند ازانچه می گفتند و نمی دانستند که چه می گفتند و یا انچه می گفتند دور بود از
عادت محمد صلعم و لایق باطوار و احوال او نبود و گویند که معنی آنست که کفار نگرویدند بوقوع عذاب
شدید بر ایشان و از سر گمان می گفتند که ما معذب نخواهیم شد جهة آنکه حق تعالی در دنیا اکرام ما
کرده بانواع نعم و ما را مستحق این دانسته پس ما را بعذاب شدید گرفتار نخواهد کرد بلکه حال ما در
آخرت مانند حال ما باشد در دنیا همچنانکه بثروت کثرت نعمت در دنیا از شما بیشیم در آخرت
نیز بر شما تفوق خواهیم داشت و مرتبهٔ ما ارفع خواهد بود از رتبهٔ شما و این قول محض توهم باشد
و ناشی از جهالت بدون شعور و علم بان وحیل بینهم و جدا کرده شد میان ایشان و
بین ما یشتهون و میان انچه آرزو بردند از قبول ایمان دران جهان و یا در وقت مرگ
البته قبول ایمان ایشان جدا باشد و ایشان بان آرزو نرسند کما فعل همچنانکه کرده شد
این عمل باشیاعهم باشباه و اتباع ایشان از کافران گذشته من قبل پیش از ایشان
یعنی ایمان و توبه نیز از ایشان قبول نکردند و از نار و نجات نیافتند و ازان مایوس و محروم
ماندند انهم بدرستی که ایشان کانوا فی شک مریب بودند در گمان به تهمت افکنده
و مضطرب سازندهٔ دلها یعنی ایشان در امر محمد صلعم یا در کار آخرت و وقوع عذاب بسیار شک
کننده بودند ضحاک گفته که مراد باشیاعهم من قبل اصحاب فیل بودند که در وقت ارادهٔ
خراب کردن خانهٔ کعبه چون یاس و عذاب را مشاهده کردند ایمان ایشان قبول نشد و هم
مستاصل گشتند

سورة الملائکة مکیة وهی خمس واربعون آیة

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدای صلی الله فرموده که هر که سورهٔ ملائکه را قراءت
نماید فردای قیامت هشت در بهشت او را بخوانند و گویند بهر دری که خواهی در آی و بدانکه
چون حق تعالی ختم سورة السبا بر اهل شرک و شک و عنود ایشان افتتاح این سوره
کرد بذکر کمال قدرت و وحدانیت خود و دلایل قدرت و فرمود بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله هر ستایش و ثنائی که بوده و هست و خواهد بود ثابت است مر خدای را

که سزاوار ثنا و لایق ستایش است فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ شکافنده و بدید آرنده آسمانها و زمینهاست از کتم عدم بصحرای وجود و مبدع و مبدئ آن بدون مثال و نمونه جَاعِلِ الْمَلٰائِكَةِ گردانندهٔ فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی ایشان را بانبیا میفرستد و بالهام باولیا و برؤیای صادقه بمؤمنان و با آنکه واسطه اند میان حق تعالی و بندگان در ایصال آثار صنع ربانی أُولِي أَجْنِحَةٍ صفت رسالت یعنی ملائکه را رسولان گردانید که خداوندان متعدده معاونه اند مَثْنٰى وَثُلٰاثَ وَرُبٰاعَ دو دو و سه سه و چهار چهار و تفاوت اجنحهٔ ایشان در تعدد بجهت تفاوت مرتبهٔ ایشانست و باین اجنحهٔ متفاوته نزول و عروج می کنند و با سرعت می نمایند بانچه حق تعالی آنها را بران متوکل گردانیده تا برانچه مامور بآن رسانند در شرح نهج البلاغه مذکور است که ملائکه شش جناح دارند که دو را باجساد خود پیچیده اند و بدو طیران می کنند و دوی دیگر بروی خود فرو گذاشته اند بجهت حیا و خشیت از حق تعالی و ازینجا معلوم می شود که مراد خدای تعالی خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده برین و نیز از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلعم فرمود که در شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد بال داشت و مصدق اینست قوله يَزِيدُ زیاده می کند خدای فِي الْخَلْقِ در آفرینش خود مٰا يَشٰاءُ آنچه میخواهد یعنی اجنحهٔ ملایکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و گویند مراد از خلق آدمیان و زیادات ایشان یا عقلیه است چون فصاحت و علم و کرم یا جزالت و جسمانیت چون حسن صورت و ملاحت چشم و اعتدال قامت و صورت دلکش و قوت بطش روایتست از پیغمبر صلی الله که مراد وجه حسن است و صوت و شعر حسن و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلها قشیری گفته که مراد علو همتست یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبهٔ قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخاوت در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان و اصح آنست که مراد بخلق اعم از ملایکه و جن و انس است ابن شهاب از رسول صلی الله روایت کند که فرمود جبرئیل را گفتم میخواهم ترا بران صورت ببینم که حق تعالی ترا بدان خلق فرمود جبرئیل در شب مهتاب پیدا شد و تمام روی زمین را فرا گرفت من از آن حال بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم از بزرگی خلقت او متعجب شدم گفت ای محمد از خلقت عجب می کنی و بیهوش می شوی اگر اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد که جناحی از آن بمشرق است و جناحی بمغرب و عرش بر دوش است و پایهای او از ارض سابع و سر او از عرش برین در گذشته تا چه حالت دهد و با وجود این عظمت گاه هست که از هیبت و عظمت حق تعالی مانند گنجشک میشود و نیز از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست

که خدایرا

که خدایرا فرشته ایست که او را هزار هزار سر است و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان و بر هر زبانی خدایرا بهزار لغت میخواند روزی بخاطرش گذشت که همانا خدایرا بنده نباشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی باو خطاب فرمود که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او زیاده از تست گفت بارخدایا او چه میگوید فرمود که میگوید سبحان الله كلما سبّح الله شيء وكما يحب الله ان يسبّح وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله والحمد لله كلما حمد الله شيء وكما يحب الله ان يحمد وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله ولا اله الا الله كلما هلّل الله شيء وكما يحبّ الله ان يهلّل وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله والله اكبر كلما كبّر الله شيء وكما يحبّ الله ان يكبّر وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعزّ جلاله إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر هر چیزی از ارسال ملک و زیادتی خلق و غیر آن تواناست و تخصیص بعضی اشیا دون بعضی در زیاده و کم بجهت ارادهٔ اوست مٰا يَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای تعالی لِلنّٰاسِ برای مردمان یعنی فرستد بدیشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خود از روی رحمت و حکمت چون نعمت و عافیت و صحت و علم و غیر آن از صنوف نعم غیر متناهیه فَلٰا مُمْسِكَ لَهٰا پس بازگیرنده مر آن را و مٰا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود بر وجه مصلحت فَلٰا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر او را مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن یعنی هیچ کس قدرت ندارد برانکه وی ارسال کرده باشد امساک آن کند و یا امساک نموده باشد ارسال آن نماید وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در آنچه خواهد از ارسال و امساک و غیر آن و هیچ کس او منازعه نخواهد کرد الْحَكِيمُ صواب کار در آنچه کند از امساک و ارسال و مانند آن و حسن برین وجه تفسیر کرده که آنچه گشاید از ارسال رسل در وقتی دون وقتی بارادهٔ و مشیت اوست و هیچ کس مانع او نمی شود دران زیرا که ارسال رسول رحمتیست از او سبحانه کما قال وما ارسلناك الا رحمة للعالمين و آنچه امساک می کند از ارسال رسول در زمان فترت یا از آنچه کفار اقتراح میکنند و هیچ کس آن نتواند کرد و او قادرست بر آنچه خواهد و حکیم در آنچه کند و بعد از بیان این که موحد ملک و ملکوت و متصرف دران علی الأطلاق اوست نه غیر او میفرماید بشکر بر انعام خود بقوله يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ ای مردمان یاد کنید بدل و زبان نعمت خدایرا که انعام کرده بر شما یعنی محافظت آن کشید بمعرفت حق و اعتراف بآن و طاعت معطی آن و بعد ازان بانکار آنکه غیر او را دران مدخلی باشد تا مستحق کفران آن شود

۲ نمی ص

کما قال هل من خالق آیابست یعنی نیست هیچ کس آفریننده غیر الله یرزقکم من
السماء والارض غیر از خدای بحق که روزی دهد شما را از آسمان و زمین بباران و گیاه و لهذا
در عقب آن میفرماید لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس بکجا
کردانیده می شوید از راه توحید یعنی بچه جهة منصرف می شوید باشتراک غیر او از ابن عباس
مرویست که مراد اهل مکه اند که حق تعالی نعمت ارکان در زمین حرم محترم بایشان ارزانی فرموده
و از ضرب و قتل و غارت آنها را محفوظ داشته بر خلاف اعراب که در حوالی ایشانند
چه آنها متحف می شوند و اعادت تعدی در ایشان دراز می کنند پس این آیه تذکیر این
نعمت نموده برایشان تا بوظایف شکرگذاری آن قیام نمایند و بنا بر این مراد نعمت
عافیت است و موید اینست قوله و ان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه و
نبوت ترا که نعمت عظمی و سعادت کبریست قبول نکنند و تکذیب نمایند فقد کذبت
پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو و
ایشان بدان صبر کرده اند تا بمثوبت جزیل رسیده اند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده شکیبا
باش و شیوه صبر بر سر کش والی الله ترجع الامور و بسوی خدای باز گردانیده
شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد بعد از آن سخن بر مردمان میکند
از غرور بر حطام دنیا که مستلزم غفلت است از آن جهان و میفرماید که یا ایها الناس ای
مردمان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در حشر و جزا حق است راستست و در آن
خلاف نیست و لا تغرنکم پس باید که مغرور نسازد شما را و نه فریبد الحیوة الدنیا
زندگانی دنیا تا بتمتع شما بآن غافل سازد شما را از طلب آخرت و سعی از برای آن و لا
یغرنکم بالله الغرور و باید که فریفته نکند شما را بکرم خدای شیطان فریبنده
باینوجه که آرزوی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار کنید بر معصیت و اگرچه مغفرت
امریست ممکن الوقوع اما شتابه بتناول زهرهات بامید رفع طبیعت مر آن را و اکابر فرموده
اند که یکی از مکاید حیل ابلیس پر تلبیس تسویفست در توبه باین معنی که توبه بنده را در تاخیر می
افکند و وسوسه میدهد که چون فرصت باقیست بفلان خطیه اقدام نمای و بعد از آن توبه کن
از آن عاقل که ازین غافل نشود و باین فریب از راه نرود که عذر با مروز افکندی عذر
فردا را که دید ان الشیطان لکم عدو بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است
بعداوت عامه قدیمه فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما نیز او را دشمن و از و حذر نموده
در جمیع احوال بر او اعتماد نکنید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم

کفت از پی آرزو نروید و متابع هوای نفس نشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع کنید و مخالف
طبع باشید انما یدعوا حزبه نیست که میخواهد شیطان باتباع دنیا و میل بهوا حزبه گروه
خود را یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لیکونوا تا باشند در آخرت با او من
اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ بعد از آن بیان حال آنان می کند
که اجابت قول شیطان کردند الذین کفروا آنانکه کافر شدند و اجابت دعوت
شیطان کردند لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذاب سخت در آخرت والذین
امنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات
و کردند کارهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان
و اجر کبیر و مزد بزرگ یعنی ثواب ابد و نعمت مخلد در بهشت پس در بیان
تقریر ایمان و عمل صالح میفرماید که افمن زین له آیا کسی که آراسته شد از برای
او سوء عمله فراه حسنا زشتی کردار پس دید آن عمل زشت را نیکو همچنان کسی که
تمیز حسن کند از قبیح و هر یک را بر صفتی بیند که موافق نفس الامر است یعنی برابر نیست
آن کس که مزین شد مر او را بدی عمل او بجهة ترک نظر در ادله عقلیه و غلبت هوا بر عقل
و تا آنکه رای او منعکس شده باطل را حق بیند و قبیح را حسن با کسی که پیروی دلایل عقلیه
نموده بحق عارف شده باشد و اعمال حسنه و قبیحه را علی ما ینبغی شناخته در موضع آورده
که مراد باین کس که سوء عمل خود را حسن می بیند ابو جهل است یا عاص بن وایل السهمی و سوء عمل ایشان
شرکت و تکذیب و ماوردی گفته که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و
مکابره با سید عالم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله یضل من یشاء
پس بدرستی که خدای تعالی فرو گذارد هر کرا خواهد و آن هر کیست که لطف الهی در او اثر
نکرده باشد یا بجهة فرط عناد و جحود وی و حق تعالی او را در بادیه ضلالت و خذلان بجهة این
واگذاشته باشد و بجهة این اقبح را حسن بیند و احسن را قبیح و یهدی من یشاء
و راه نماید هر کرا خواهد و این هر آن کسیست که جویای حق باشد و بجهة آن موفق شده بلطف
الهی راه بحق برده و حسن و قبیح عارف گشته تبعیت حسن کند و از قبیح اجتناب نماید
فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان
که آن اصرار ایشان است بر تکذیب تو و رسوخ ایشان در دین باطل و افعال قبیحه حسرات
از جهة حسرتهای متوالی که میخوری و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای قبیحه ایشان
که هر یک از آن مقتضی حسرتیست مراد آنست که بسیار حسرت مخور بر ایشان تا جان بر سر

کار ایشان نکنی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ بدرستی که خدای داناست بآنچه می کنند و بر ان
ایشان را جزا و سزا خواهد داد و بعد از ان بیان ادله توحید می کند بقوله وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيَاحَ و خدای بحق آن کسیست که فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب و دبور را فَتُثِيرُ
سَحَابًا پس بر می انگیختند بادها سحاب را فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ ابر را پس براندیم آن ابر را
بسوی زمین مرده و افسرده فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا پس زنده گردیم بآبی
که از ان ابر نازل شد زمین را پس از پژمردگی و افسردگی آن كَذَلِكَ مانند زنده
گردانیدن اموات ارضیست النُّشُورُ بر انگیختن اموات از قبر در صحت مقدمت یعنی هر دو
یکسانند و قدرت کامله در کیفیت احیا پس همچنانکه ارسال آب میکند از ابر و بآن
زمین حیوة می یابد همچنین زمین انزال آب کند از تحت که بمثابه زمین است و بآن اجساد
خلق ثابت گردد و زنده شود خلاصه معنی آنست که اگر کسی را در زنده گردانیدن مردگان
شک و شبهه است گو در این حال نظر کن چه زنده گردانیدن مردگان و زنده شدن ایشان
همچو احیای حیوة زمین است از آب باران همچنانکه منکر آن نیستید منکر این نیز نباشید
بجهة عدم فرق میان آنها نزد قدرت کامله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ هر که باشد که برای
خود خواهد ارجمندی و شرف و بزرگواری از طلب عزت از پرستش خدا کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
جَمِيعًا پس مر خدایراست همه عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعزز و متوقر اند چه عزت
در اطاعت اوست و مذلت در مخالفت امر او فرا گرفته که معنی آنست که هر که اراده آن دارد
که عالم شود مر او راست عزت که آن قدرتست بر قهر و غلبه بگو آن همه مر خدایراست انس بن مالک
از پیغمبر صلی الله روایت کند که پروردگار عالم هر روز میگوید که منم عزیز و ارجمندم پس
هر که اراده عزت دنیا و آخرت دارد باید که فرمان برداری عزیز کند و چون کفار متعزز
میشوند باصنام كما قال الله الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا و منافقان
که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نبود متعزز بمشرکان می شدند كما قال الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ حق تعالی در این آیه
معتزز ایشان نمود و فرمود عزت مخصوص است بخدا پس هر که اراده عزت دارد باید که اطاعت
او نماید تا او را عزیز دنیا و آخرت گرداند نه طاعت غیر او كما قال الله الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
بعد از ان بیان چیزی میکند که بسبب آن عزت حاصل می شود که آن ایمان است و عمل صالح و میفرماید
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی او بالا میرود سخن پاک یعنی بمعرض قبول الهی میرسد
یا مراد بصعود صحایفست که کلمات طیبه در او مکتوبست و ملائکه آن را بآسمان می برند که محل صدور

حکم الهیست پس حقیقت معنی آنست که بسوی رضای الهی یا بمحل قبول میرسد کلمات طیبه یا کرام
الکاتبین صحایف آن را بآسمان می برند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و کردار شایسته بر میدارد
آن را و بمحل قبول میرساند و گویند کلمه طیب مشامل جمیع ذکراتست از تکبیر و تسبیح و تهلیل و
قراءت قرآن و دعا و استغفار ابو درداء از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که آن تسبیحات
اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چون بنده آن را
بگوید فرشتگان آن را بآسمان رفع نمایند و بآن تحیت حق تعالی گویند و اگر مجرد از عمل
صالح باشد بمقبول الهی نگردد و در حدیث آمده که حق تعالی قبول قول نمی کند مگر بعمل و قبول عمل
نمی کند مگر به نیت و قبول قول و عمل و نیت نمی کند مگر باصابت سنت چه کلمه طیب
و عمل صالح آنست که باخلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد از ابن مقفع مرویست
که قول بی عمل مانند طرید بی رسم است و سحاب بی مطر و قوس بی وتر از قتاده مرویست
که کلمه طیب ذکر خداست و عمل ادای فرایض هر که بزبان ذکر خدا کند و فرایض آن را ضایع و مهمل فرو
گذارد آن ذکر از وی مقبول نباشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله فرموده که لا یقبل الله القول
الا بعمل ولا یقبل قولا ولا عملا الا بنیت و باقی اقوال علما درین باب حواله بمنهج الصادقین
است و بعد از ذکر اهل توحید بیان اهل کفر و شرک می کند بقوله وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ
السَّيِّئَاتِ و آنانکه مکر می کنند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است با حضرت رسالت
صلعم به پنهانی تا ضرر و آسیبی بوی رسانند و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره آنحضرت
از حبس و قتل و اخراج چنانکه در سورة الانفال گذشت و گویند مراد بمکر شرکست یعنی آنانکه شرک را
می گیرند بخدا که معظم اعمال سیئه است لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذابی سخت
در آخرت و از ابن عباس مرویست که مراد باین اصحاب ریااند که فردا بعذاب الیم و عقاب
جحیم گرفتار باشند وَمَكْرُ أُولَئِكَ و مکر این گروه هُوَ يَبُورُ آن فاسد و نابود شود
و از پیش نرود بر خلاف مکر خدای یعنی جزا دادن او سبحانه مکر ایشان را که باید شد و سمت
تحقق پذیرفت که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان و ابقاع ایشان در بئر بدر کقوله
تعالی ویمکرون السیئات ویمکر الله والله خیر الماکرین و یا اهل شرک نفع بایشان
ندهد و همه را خاسر و هالک گرداند و یا عمل ریائی فایده بصاحبان نرساند و فاسد و باطل باشد
و بعد از ان عود بدلایل توحید کرده میفرماید وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را یعنی
پدر شما که آدمست مِنْ تُرَابٍ از خاک پس گویا شما از خاک مخلوق شده اید و یا آنکه مراد
از ذریت باشد باعتبار آنکه تراب منشأ نباتات و نبات منشأ نطفه ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ بعد از ان

آفرید شمارا از آب منی ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس ازان کردانید شمارا أَزْوَاجًا صنفهای متنوعه و یا ذکور و اناث تا بهم مزاوجت کنند چنانکه میفرماید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ و بار نکیرد هیچ زن فرزند را وَلَا تَضَعُ و نه نهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مکر بدانش خدای تعالی چه هر یکی از حمل و وضع و مدت و زمان معلوم و مقدر وی است وَمَا يُعَمَّرُ و زندکانی داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمر دیکر باین معنی که بعمر معمر اول رسد فتاده کفته که هر که بشصت سال رسید معمر است و منقوص آنکه قبل از شصت سال حاصل که زیاده و نقصان عمر نیست إِلَّا فِي كِتَابٍ مکر ثابت در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندکانی در او مقدر و مقرر شده و کویند زیاده و نقصان در عمر وحد است و اعتبار اسباب مختلفه که ثابت شده در لوح مثل آنکه اکر زید حج کند عمر او شصت سال باشد و اکر نه چهل سال و اینکه در حدیث آمده که صلهٔ رحم و صدقه عمر را دراز می کرداند مؤید اینست و کویند مراد بنقصان هر مدتیست که از عمر بنده می کذرد و از زمان اجل او کم می شود چنانکه از سعید بن جبیر روایت کرده اند که اول در صحیفه مینویسند که عمر بنده چند است و بعد ازان هر روزی و ماهی و سالی که می کذرد در زیر آن ثبت میکنند که چند کذشته إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که تقدیر طول عمر و قصر عمر عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسان است بعد ازان در بیان قدرت کاملهٔ خود میفرماید وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوی نیستند دو دریا هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این آب شیرین خوش مزه سَائِغٌ شَرَابُهُ خوشکوار و آسان فرو رونده بحلق آشامیدن آن وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن دیکر آب تلخ شور وَمِنْ كُلٍّ و از هر یکی ازین دو دریا ملح و اجاج تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا میخورید کوشت تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آورید ازانها حِلْيَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُونَهَا که می پوشند یعنی زنان شما آن را می پوشند وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را فِيهِ در هر یکی ازین دو دریا مَوَاخِرَ می شکافند آب دریا را بشدت جریان لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش حق تعالی یعنی روزی بطریق تجارت وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر کنید بر چنین نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ و در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی شب را در روز می افزاید تا زمان روز دراز می کردد و از زمان شب می کاهد و آن در دو ربع ربیعی و صیفیست وَيُولِجُ النَّهَارَ و دخل میسازد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعت روز در ساعت شب می افزاید تا ساعات شب زاید میشود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتویست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کردانید آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یکی ازین آفتاب

وماه

و عذب و فرات م

وماه میرود بجرای خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای هر وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم دور خود را تمام کند تا روز رستخیز که از سیر خود باز ماند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آن خدای که فاعل اشیا است و مسخر آن خدای بحقیقت رَبُّكُمْ آفریدکار و پروردکار شما است لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آن را میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز از خدای تعالی مَا يَمْلِكُونَ مالک نمی شوند مِنْ قِطْمِيرٍ مقدار پوست استخوان خرما را که پوست تنکیست که بچسپیده است بر استخوان پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست پس اوست که منفرد است از الوهیت و ربوبیت إِنْ تَدْعُوهُمْ و اکر بخوانید آنان را که باطل شما اند یعنی بتان را از جر نفعی یا دفع ضرری بخوانید لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ نشنوند خواندن شما را بر سبیل فرض اکر بشنوند اجابت نکنند شما را و مراد شما را ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره و یا بجهة تبرای ایشان از شما در آنچه شما دعوی آن می کنید از الوهیت ایشان چه ایشان اسناد معبودیت خود نمی کنند و منکر این دعوی اند که از شما صادر می شود کما قال وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن یعنی معترف به بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر پرستش شما شوند و کویند ما كنتم ايانا تعبدون باینطریق که حق تعالی ایشان را بنطق در آورد تا توبیخ عبده خود کنند و ایشان را کویند چرا ما را پرستش کردید و حال آنکه ما شما را باین نخوانده ایم و این دعوی نکرده ایم وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نتوانند داد از حقیقت کارها و صلاح و فساد و منافع و مضار آنها هیچ خبر دهنده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت امور حق تعالی است چه اوست که دانا است بر حقیقت جمیع اشیا بخلاف سایر مخبران مراد تحقیق آن چیزیست که خبر بآن داده اند از حال آلهه ایشان و نفی آنچه دعوی میکنند اسناد می نمایند بآنها از معبودیت آنها حقیقت معنی آنست که حق تعالی میفرماید که آنچه من شما را بآن اخبار کرده ام از احوال اوثان و بطلان عبده ایشان حقیست و صدق بجهة آنکه من خبیرم بآنچه اخبار بآن نموده ام پس بیان غنای مطلوب خود می کند و فقر بندکان خود که مستلزم حقیقت معبودیت و بطلان معبودیت غیر او میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ شما همه محتاجانید بخدای تعالی در حق و رزق و غفران و رضا و جنت وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ و خدا است که اولی نیاز است و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمه عام و فضل شامل که تابع غنای مطلق است و شبهه نیست که ماهیات ممکنه در وجود خود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارتست بآن و حق تعالی بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و الله الغنی عبارتست ازان و چون ظهور کمال غنا بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آنکه نعمتیست

معبود
مزای ص

کبری مستحق محامدات و ثنای کلی و کلمهٔ حمد ایمان است بدان بعد از آن در اظهار غضب بر اهل شرک
و کفر میفرماید که إِن یَشَأْ اگر خواهد خدا یُذْهِبْکُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی شما را هلاک
کند وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ و بیاورد و آفریدن نو یعنی قومی دیگر بیاورد که از شما فرمان بر
دارتر باشند یا پیدا کند گروهی دیگر را که کسی دیگر ندیده و نه شنیده باشد وَمَا ذَلِکَ عَلَى
اللَّهِ بِعَزِیزٍ و نیست بردن شما و آوردن دیگران بر خدای دشوار یعنی متعذر یا متحیر بلکه در
نهایت سهولت است و کمال آسانی و بعد از بیان غنای مطلق و قدرت کامله خود ذکر عدل خود می کند
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر را
بلکه هر کس را حامل گناه خود کنند نه گناه غیر وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ و اگر بخواند نفس گران
از گناه دیگری را إِلَى حِمْلِهَا بسوی برداشتن بعضی از گناهان وی لَا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَ
لَوْ کَانَ ذَا قُرْبَى برداشته نشود از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز را از گناه داعی بر ندارد
و اگر چه باشد آن مدعو خداوند خویشی نزدیکتر یعنی چون مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هر چند
گناه لکاران خویشان و کسان نزدیکتر خود را بخوانند که چیزی از خطیئات او بردارند هیچ کس اجابت
او نکنند زیرا که همه بخود درمانده باشند از فضیل عیاض روایت است که فردای قیامت
مادری و فرزندی را در عرصات آرند که هر دو گران بار باشند بار گناه خود مادر فرزند را
گوید که حق ولادت و تربیت و رضاع من بجای آر و یک گناه از من بردار گوید ای مادر دور
شو از من که من بخود درمانده ام و از ابن عباس مرویست که هر یکی از مادر و پدر به پسر خود
گویند که بار بردار از من بار گناه را گوید حسبی ما علی آن گناه که با منست مرا بس است حاصل
کلام که در این روز هیچ کس بفریاد کسی نرسد و اگر چه اقرب قربا باشد بلکه همه بخود درمانده باشند
و چون تهدید و وعید اهل عناد را هیچ نتیجه و فایده نمی دهد از این جهت می فرماید که إِنَّمَا تُنذِرُ
الَّذِینَ جز این نیست که بیم می کنی ای محمد بحقیقت آنان را یَخْشَوْنَ رَبَّهُم می ترسند
از پروردگار بِالْغَیْبِ به پنهانی یعنی در حالتی که غایبند از عذاب و آن را نمی بینند
و نادیده از آن می ترسند و یا از مردمان که غایبند از خلقان در عبادت و در خلوت به طاعت
مشغولند و در خلوت اثر خشیت بر ایشان ظاهر میشود که دالست بر کمال اعتقاد در صحتها
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را چه اهل خشیت و صلوة منتفع بانذار اند نه
غیر ایشان و در کشاف آورده که خشیت از عادت مستمرهٔ حضرت رسالت ص بوده و عدم ذهول
ایشان در هیچ وقت وَمَن تَزَکَّى و هر که پاکیزه و پاک شد از دلش معاصی فَإِنَّمَا یَتَزَکَّى
لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که متزکی و متطهر شد از برای نفس خود یعنی تزکی و تطهر از رجس

معصیت به نفس او عاید می شود وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِیرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس اهل
تزکی را پاداش خواهند داد و بعد از آن بر سبیل ضرب المثل میفرماید که وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَى
و برابر نیست نابینا یعنی کافر و جاهل یا مطلق اهل ضلال وَالْبَصِیرُ و بینا یعنی مومن یا عالم یا
مطلق اهل اهتدا و گویند که این مثلست برای اصنام و ملک علام یعنی بتان که ادراک هیچ چیز
نمی کنند مانند حق تعالی که دانا و بینا بهمه اشیا وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل
که شرکست و معصیت و ضلالت وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق که توحیدست با طاعت
و جمیع ظلمات و توحید بجهت آنست که ضلالت و بطلان بطریق مختلفه است بهدایت و حق بطریق
واحد وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب که متضمن سایهٔ رحمت است یا رحمت
وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یا شدت یعنی عذاب آتش دوزخ وَمَا یَسْتَوِی الْأَحْیَاءُ
و برابر نیستند زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مومنان که دل ایشان زنده است
بمعرفت توحید باری و کافران نیستند که دل ایشان مرده است بشرک حاصل که عمی و ظلمات و حرور و
و اموات ضرب المثل است برای مطلق کافر و ضال و باطل و جاهل و بصیر و نور و ظل و احیا برای مومن
و مهتدی و محق و عالم إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ بدرستی که خدای می شنواند و تفهیم میکند بر وجه انتفاع
مَن یَشَاءُ هر کرا میخواهد بلطف و توفیق و هدایت از آنانی که طالب حق باشند و جویای اهتدا نه جمیع
که در طریق تمرد و عناد و جحود و توغل کرده باشند با وجود مشاهده آیات بینه بر طریق وَمَا أَنتَ
بِمُسْمِعٍ و نیستی تو شنوانیدن سخن مَّن فِی الْقُبُورِ مر آنانی را که در قبرها اند این تمثیل برای کسانیکه
مصرند بکفر باموات و مبالغه در نومید کردانیدن پیغمبر از گرویدن ایشان یعنی همچنانکه شنوانیدن
سخن بمردگان متعذر است همچنین شنوانیدن سخن حق بکسانیکه مصرند بکفر و معاند و جاحد حق اند
نیز متعذر است بر تو و غیر مقدور بر تو و چون که از استماع سخن حق انتفاع نمی یابند پس گویا
استماع آن نمی توانند کرد مانند اهل قبور که سخن حق با ایشان از دایرهٔ قدرت تو خارج است إِنْ أَنتَ (استماع)
نیستی تو ای محمد إِلَّا نَذِیرٌ مگر پیغمبر بیم کننده یعنی بر تو همین ابلاغ و بس نه ملجا ساختن اهل
کفر بر ایمان و سخن حق إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام
است بَشِیرًا وَنَذِیرًا در حالتی که مژده دهنده بحق و بیم کننده از عذاب و عقوبت وَإِن
مِّنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ از امم سابقه إِلَّا خَلَا فِیهَا مگر آنکه گذشت در میان ایشان نَذِیرٌ
پیغمبری بیم کننده و چون اثر نذارت در زمان فترت میان عیسی و محمد ص باقی بود
تا در حین اندراس آن حضرت مبعوث شد پس آن زمان از نذیر خالی نبوده باشد
یا نذیر اعم از نبی و عالم باشد پس در زمان فترت اگر چه پیغمبری نبوده اما علما بوده اند که

مردمان را انذار کرده اند پس بجهة تسلیهٔ حضرت رسالت ص میفرماید وَاِنْ یُکَذِّبُوکَ واگر
تکذیب کنند ترا معاندان قریش از ایشان عجب مدار و غم و الم بوجود مرسان فَقَدْ کَذَّبَ
الَّذِینَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند پیغمبر خود را جَاۤءَتْهُمْ
رُسُلُهُم آمد بدیشان پیغمبران فرستاده بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن و یا بمعجزه‌های هویدا
وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علیهما السلم و بدان نه
گرویدند وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ و بکتاب روشن که مبین احکام حلال و حرام بود چون
توریت و انجیل و ایشان تکذیب آن کردند و بدان نگرویدند ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بعد از
تکذیب گرفتیم آنان را که نگرویدند فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ پس چگونه بود انکار و تغییر من بر ایشان
و انزال عذاب بایشان و باز عود کلام می کند بذکر دلایل توحید و میفرماید که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ای
بیننده اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی بمحض قدرت و رحمت اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاۤءِ فرو فرستاد
از آسمان یا از ابر مَاۤءً آبی را که باران است فَاَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم یعنی ما هم آن قادری
که بیرون آریم بِهِ بدان آب ثَمَرَاتٍ از اصناف میوه مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا که مختلف است
رنگهای آن یعنی گوناگون در اجناس و اصناف مانند انگور و خرما و انار و سیب و انجیر و غیر آن
از انواع فواکه مختلف و یا مراد اشکال و هیأت آنست از سرخ و زرد و سبز و غیر آن وَمِنَ الْجِبَالِ
و از کوهها که آفریده است جُدَدٌ خداوند طرق واضحات و یا خطوط مبینه که در کوه می نماید که
بِیضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا و سرخها گوناگون رنگها در شدت و ضعف
یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی کمتر از آن وَغَرَابِیبُ سُودٌ و سیاههای بغایت سیاه وَ
مِنَ النَّاسِ وَالدَّوَاۤبِّ وَالْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ و از آدمیان و از جنبندگان
بطریق عموم و از چهارپایان که گوناگونست رنگهای آن کَذٰلِکَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال
و بعد از این بیان قدرت بر خلق اشیای مختلف الذوات و الالوان میفرماید اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ جز این
نیست که می ترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاۤءُ از بندگان او دانایان چه شرط خشیت
بمعرفت مخشی است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش او افزونتر است ترس او بیشتر
و از اینجاست که حضرت رسالت پناه ص فرمود که انی اخشاکم بالله ترس من بخدا از شما بیشتر است
و نیز فرمود که از شما کسی که معرفت او بخدا بیشتر است خوف او از وی زیاده تر است و لهذا ذکر این را
در عقب افعال داله بر کمال قدرت ایراد فرموده تا بجهة معرفت بآن افعال خاشی و خایف شوند
اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدای غالب است بر انتقام کشیدن از آن کس که مصر باشد
بر طغیان غَفُورٌ آمرزنده است مر کسی را که تایب شود از عصیان و یا قادر است بر عقوبت

آن

آن که از و خاشی نباشد و آمرزنده است آنان را که از و ترسند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که مراد حق تعالی بعلما کسانی اند که کردار ایشان مصدق گفتار ایشان باشد و هر که فعل او موافق قول او نباشد
عالم نیست و مؤید اینست که بعد ازین میفرماید اِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتَابَ اللّٰهِ بدرستی
که آنانکه پیوسته میخوانند کتاب خدای را و یا متابعت می کنند آنچه در وست از احکام مراد قرآنست
و می تواند بود که جنس کتاب باشد بنا برین ثنائیست بر مصدقان امم سابقه بعد از آن اختصاص
حال مکذبان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشته اند نماز را در اوقات آن با آداب و شرایط وَ
اَنْفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی دادیم ایشان را سِرًّا پنهان
از خوف آنکه بریا منسوب نشود وَعَلَانِیَةً و آشکارا بر طمع آنکه سبب رغبت دیگران شود
بتصدیق و یا سر در مسنونه بجهة خلوص قربت و علانیه در مفروضه بجهة رفع تهمت از خود و یا اتفاق
ایشان کیف ما اتفق بدون قصد وقت خاص یَرْجُونَ امیدوارند باین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ
بازرگانی که کاسد نبود و بخسران فاسد و هالک و فانی نگردد و مراد طلب ثواب ابدیت و تحصیل اجر
دایمی یعنی امیدوارند بر تجارتی که منتفی باشد کساد و رواج داشته باشد لِیُوَفِّیَهُمْ اُجُورَهُمْ
تا بجهة رواج آن تمام گرداند حق تعالی اجور آن را تمام و کمال بدیشان رساند وَیَزِیدَهُمْ مزدهای
کردار ایشان و یا جمیع این افعال و زیاده گرداند حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش
خود یعنی بیفزاید بر عمل ایشان و زیاده از آن با ایشان تفضل فرماید و بروایت عبدالله مسعود
از پیغمبر ص مراد و یزیدهم من فضله اعطای زمام شفاعتست و لهذا تفسیر آن باین نموده اند
که شفاعت ایشان قبول کند در باب جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ اِنَّهُ بدرستی
که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناهان ایشان را شَکُورٌ مزد دهنده مر طاعت ایشان را
مطرف بن عبدالله نقل کرده که این در باب قاریان قرآن است و تالیان فرقان که بجهة طمع
ثواب بتلاوت آن مشغول شوند عبدالله بن حمید بن عمر و لیثی روایت کرده که مردی رسول
خدای را گفت که چیست یا رسول الله مرا که چنین نشان می‌بینم فرمود ترا مال است گفت آری فرمود
مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی بود اگر او را از خود جدا کند و از پیش بفرستد
خواهد که بآنجا رود که مال خود در آنست و اگر از خود جدا نکند خواهد که با آن باشد بعد از آن
خطاب بحضرت رسالت ص کرده میفرماید که وَالَّذِی اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ و آنچه وحی کردیم بسوی
تو مِنَ الْکِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ آن راست و درست است مُصَدِّقًا در حالتی که
تصدیق کننده است و موافق لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن چیز را که پیش از وی بوده از
کتب سماوی یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای

بِعِبَادِهٖ به بندگان خود لَخَبِیرٌ هر آینه داناست و ضمایر آنها را میداند بَصِیرٌ بیناست
یعنی ظواهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق بقرآن و تکذیب آن کنند بر او پوشیده نیست
و یا آنکه عالم است بجمیع بندگان پس ترا اهلیت آن نمی داند که وحی بتو نازل می کرداند که اگر در
احوال تو چیزی می بود که منافی نبوت بود وحی بتو ارسال نمی کردیم ثُمَّ أَوْرَثْنَا بعد از آنکه ما کتابهای مقدمه را
برامم سابقه فرستادیم بمیراث الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا یا آنانکه برگزیدیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان
خود عطا را میراث گفته زیرا که میراث مالی باشد بی تعب و طلب بدست افتد همچنین عطیهٔ قرآن بی
جهد و جوی مؤمنان بلکه بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسیده یا همچنانکه بیگانه را در میراث
دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا همچنانکه میراث متفاوتست مانند ثمن و سدس و ربع
و نصف و ثلثان و تمام اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوتست و هر کس بقدر اندازهٔ استحقاق خود از
حقایق قرآن بهره مند شدند بدین مضمون زین بزم یکی جرعه طلب کرد یکی جام و اظهر معنی
آنست که بعد از آنکه ما وحی کردیم بتو قرآن را بمیراث دادیم او را بکسانی که بعد از تو باشند از
بندگان صالح که برگزیدگان ما اند و در ایثار آمده و اورثنا الکتاب چنانکه در حق موسی گفت
بجهت تعظیم و تکریم امت مرحومه است فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهٖ پس بعضی از بندگان برگزیده
ستمکارند بر نفس خود به تقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و برخی از ایشان
میانه روند که عمل کنند بآن در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ و جمعی دیگر از
ایشان پیشی گیرنده اند به نیکوییها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای
یعنی بتوفیق وی ذَلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرگ
و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که این مخصوص بماست و حق تعالی باین
ما را خواسته نه غیر ما را و شبهه نیست که ائمه هدی صلوات الله علیهم احق مردمانند بوصف اصطفا
و اجتبا و ایراث علم انبیا زیرا که ایشانند که متعبد اند بحفظ و بیان حقایق فرقان و عارف بحلال
و حرام و دقایق آن و سفیان ثوری نیز از سدی روایت کرده که گفت عبدالله مرا خبر داد که
امیرالمؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه فرموده که من از حضرت رسالت ص شنیدم
که آن حضرت فرمود در تفسیر این آیه که مراد الذین اصطفینا من عبادنا ذریهٔ تواند و چون روز قیامت
باشد ذریت تو سر از قبر بر آرند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه بی توبه از دنیا بیرون رفته
باشند دوم آنانکه سیئات و حسنات ایشان متساوی باشد سیوم آنانکه حسنات ایشان
راجح باشد بر سیئات ایشان و از ابوحمزهٔ ثمالی روایتست که فرمود من در مجلس امام زین
العابدین ع بودم که دو مرد از اهل عراق نزد آن سرور دین آمدند و گفتند یا بن رسول الله ما را

خبر

خبر ده از تفسیر این آیه امام ع فرمود که ای اهل عراق بدانید که این آیه در شان امت محمد صلی الله
نازل شده پس بر شما لازم آید که همه امت ص در بهشت باشید و چون من از پیشوای دین این سخن
شنیدم گفتم یا بن رسول الله این آیه در حق چه کسان نازل شده حضرت فرمود نزلت والله فینا اهل
البیت رسول نزلت والله فینا اهل البیت رسول نزلت والله فینا اهل البیت رسول یعنی سه بار
تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق ما که اهل بیتیم نازل شده پس گفتم یا بن رسول الله از
ذریت علی ابن ابی طالب ع آن کس که اهل بیت ظالم نفس خود است چه کسست فرمود که بخدا سوگند
آنکسیست که سیئه و حسنهٔ او یکسان بود و هیچ یک بر دیگری غالب نشود پس پرسیدم که
مراد از مقتصد ایشان چه کسانند فرمود که کسانیند که بمنزل خود بعبادت خدای تعالی مشغول باشند
و بذکر و تلاوت کتاب اوقات صرف کنند تا روزی که مرگ ایشان را دریابد و پس از او گفتم یا بن
رسول الله مراد از سابقان بخیرات چه کسانند فرمود آنانند که فی سبیل الله مجاهده کنند و مردم را
در راه راست دعوت کنند چون علی بن ابی طالب و ذریت او که اهل بیت عصمتند و بروایت دیگر از امام
جعفر صادق ع مرویست که آیه در حق اولاد علی بن ابی طالب ع نازل شده که سابق ائمه اند و مقتصد
صلحای ایشان که رتبهٔ امامت ندارند و ظالم گناهکاران ایشان و حضرت امام رضا ع را در مرو
پرسیدند که عام است یا خاص فرمود که خاص در حق عترت پیغمبر ص بعد از آن فرمود که نمی دانید
که وارث بظاهر آیه متعلق باصطفاست چنانکه در آیهٔ کریمه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا
فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ که نبوة و کتاب
در مهتدیان ایشانند نه فاسقان و اسامة بن زید روایت کند که رسول خدا ص از این آیه پرسیدند
فرمود که سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور و اصحاب ما بعد از تخصیص این آیه در حق
اهل البیت بروایات مذکوره باین استدلال کرده اند بر امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
از چند وجه یکی آنکه حق تعالی فرموده که ثُمَّ أَوْرَثْنَا و میراث بسبب است یا به نسب و امیرالمؤمنین
و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هم سبب بودند و هم نسب از نسب آن حضرت اتصال داشته
بباب و جد و از سبب متصل بوده بخیر النسا فاطمه زهرا صلوات الله علیها چون حق تعالی کتاب را
بحضرت رسالت کرامت فرمود پس از وی جز باهل استحقاق نرسد که امیرالمؤمنین ع باشد
و سایر اولاد اطهار او علیهم السلم حیث قال وورث سلیمان بن داود و یرثنی و یرث من
آل یعقوب و اینکه حضرت رسالت ص اهل بیت را بهم مقرون ساخته و فرمود که انی مخلف
فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر
اخبرنی انهما لن یتفرقا حتی یردا الی الحوض مصداق اینست و مضمون حدیث آنست

که بدرستی من می گذارم درمیان شما دو چیز که آن را مادام که متمسک شوید بآن هر دو هرگز
گمراه نشوید و این هر دو کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که خداوند لطیف
خبیر خبر داده مرا که این هر دو از هم جدا نشوند تا که وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر دوم آنکه
حق تعالی فرموده که اصطفینا و هر که را خدا برگزیند اصطفا نشانند هر آینه مصطفی باشد و این شایسته
انبیاست و ائمه هدی نه غیر ایشان چه کسانی که برگزیده خدا باشند البته متبرا خواهند بود از معصیت
زیرا که لایق و شایسته حضرت کبریائی نیست که اهل عصیان را برگزیند و باسم اصطفا ایشان را
نوازش نماید پس اهل اصطفا اهل عصمتند و هرگاه یکی از ما کسی را که ظاهرا متصف است به
صلاحیت نه باطنا مقرب خودش میسازد و انواع نوازش میکند بظاهر حال او دارد و اگر علم
بخبث او دارد از نزد خود میراند پس کسی که عالم است بظاهر و باطن البته چگونه کسی را برگزیند
که مرتکب معاصی شود و از دایره ایمان قدم بیرون نهد سیم آنکه حق تعالی ایشان را به بهشت بشارت
داده و بشارت اهل عصیان موجب اغراست بقبیح و خدای تعالی از قبیح مبراست اگر گویند ظلم
مستلزم معصیت است پس منافی قول شما باشد جواب گوییم مراد باین ظلم آنست که پیغمبران
آن را بخود نسبت داده اند همچنانکه آدم ع گفت ربنا ظلمنا و یونس ع گفت سبحانک انی کنت
من الظالمین که مراد ترک ندبست که مستلزم نقص ثوابست و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصان
است چنانکه در آیه کریمه و لم تظلم منه شیئا که بمعنی لم ینقص است و صاحب مجمع گفته که مفسران را
در ضمیر منهم اختلافست نزد ابن عباس و حسن و قتاده مرویست که راجع بعبادست و تقدیم
کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و این مختار علم الهدیست قدس سره و توجیه این بر این وجه نموده
که چون حق تعالی کتاب توریت متعلق ساخت بکسانیکه ایشان را اصطفا نموده از عباد خود و
در عقب آن بیان نموده که تعلیق وراثت ببعضی عباد و نه بهمه ایشان بجهة آنست که درمیان
ایشان بعضی هستند که ظالم نفس خودند بکسب معصیت و بعضی دیگر مقتصدند که هم معصیت
می کنند و هم طاعت و جمعی دیگر سابق بخیراتند که اصلا معصیت از ایشان صادر نمی شود
پس بجهة این وراثت متعلق بسابق بخیرات شده نه بهمه عباد و نزد بواقی مفسران ضمیر
راجع بالذین اصطفینا است و بنابراین اختلاف کرده اند در احوال فرقه ثلاثه بعضی بر آنند
که همه بندگان او که اهل ایمانند ناجی اند و مؤید این قولست حدیثی که ابو درداء نقل کرده
که من از رسول خدا ص شنیدم که درین آیه فرمود که مراد بسابق آنست که بیحساب به بهشت
درآیند و مقتصد را حساب آسان کنند پس به بهشت درآیند اما ظالم را در زمین قیامت
بدارند بعد از مشتاق به بهشت روند و ایشان باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب

عنا الحزن که در عقب این آیه مذکور شده اما سابق کسیست که در عهد رسول ص وفات نموده و آن
حضرت برای او گواهی داده که او از اهل بهشتست اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب او
شده تا آنکه باو ملحق شده و از جعفر بن حرب روایتست که ظالم لنفسه بصغایر است که متتبع
مغفرات و مقتصد در طاعات در درجه علیا و اصحاب ما از بصیر ابن عبد العزیز روایت
کرده اند که امام جعفر صادق ع فرمود که ظالم لنفسه از ما کسیست که نشناسد حق امام را
و مقتصد آنکه عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و همه ایشان آمرزیده اند
و زیاد بن منذر از ابو جعفر ع نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسیست که هم عمل صالح کند و هم
معصیت از و صادر شده باشد و مقتصد کسیست که متعبد است باحکام شریعت و مجتهد
و از آن سابق بالخیرات علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلم و بنابران قول ظالم
لنفسه ناجی نیستند و نزد بعضی از آنها آنست که ظالم لنفسه اصحاب مشامه اند و مقتصد اصحاب
میمنت و سابق بالخیرات مقربان از همه مردمان کما قال و کنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده
است و از ابن عباس نقلست که ظالم منافق است و مقتصد و سابق سایر مردمان و حسن
گفته که سابقان صحابه اند و مقتصد تابعین و ظالم منافقان و در تفسیر ثعلبی مذکور است
که حضرت رسالت ص سه طایفه را فرموده و گفت سابق آنها اند که بیحساب به بهشت روند
و مقتصد آنانکه حساب ایشان آسان گذرد و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند حق تعالی برحمت
تلافی حال ایشان کند و مثل این و بروایت ابی درداء مذکور شده و بروایت دیگر سابق اهل جهادند
و مقتصد اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم اهل بادیه که نه کمر جهاد بندند
و نه دولت جماعت دریابند و ابو اللیث فرموده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان درآورد
و بدانکه اهل تفسیر و تذکیر از ارباب تحقیق و توفیق را درین سه طایفه اقوال دیگر است و انحصار
ترتیبی که مذکور است در قرآن یعنی افتتاح کلام بظالم و اختتام بسابق رقم بیان خواهد
یافت ان شاء الله تعالی سهل بن عبد الله تستری گفته که آنان جاهلند و متعلم و عالم دنیا و مایل
عقبی و متوجه مولی صاحب کبیره و مرتکب صغیره و متبرا از جریمه یا مصر بر ذنوب و تایب
عاید بر توبه یا پرستنده خدا بر عرق عادت اقربا و عابد بخوف و طمع از حق تعالی یا عبادت
کننده لله یا جزع کننده نزد بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل
شبهه و خورنده حلال و یا مشغول از ذکر و متوجه بذکر یا مجرم و تایب و متقی و یا غافل
و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات
او بر سیئات راجح باشد و یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه در ستر و علانیه او مساوی

باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود و یا آنکه انصاف ستاند و داد نه دهد و آنکه هم ستاند هم
دهد و نستانند و یا آنکه زیاده از قوت طلبد و یا آنکه مطلقا طلب قوت نکند و اهل سخا و جود و
ایثار نه و یا طالبان نجات و درجات و مناجات و یا ناظر از خود بخود و بکمر نیع بخود از آخرت
و نظر کننده از حق بحق و یا پیوسته در خواب غفلت و گاهی بیدار و در تقدیم ظالم بر مقتصد
و مقتصد بر سابق و یا آنکه ظاهر آنست که بعکس باشد و یا آنکه فاسقان بسیارند و مقتصدان
کم و سابقان با قل ازین قلیلند و یا بجهه آنکه تا ظالمان بتاخیر شرم زده نگردند و برحمت بغایت
او امیدوار باشند و مقتصدان میان خوف و رجا باشند و سابقان از عذاب او ایمن
نگردند و این وجه از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست و یا تقدیم ظالم از روی فضیلت
و تاخیرش از راه عدل و حق تعالی فضل را از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق تا بثواب یعنی دخول
جنان که بعد ازین مذکور است اقرب باشد و یا اعتماد بر عمل خود نکنند و بطاعت معجب نگردد
و بواقی وجوه در منهج الصادقین مسطور است بعد از ان در تفسیر فضل کبیر میفرماید جنات
عدن یعنی فضل بزرگ بوستانهای با اقامت دایمی یدخلونها که در آیند مقتصد
و سابق بخیرات در ان یحلون فیها پیرایه بسته شوند در ان من اساور از دستوانها
که باشد من ذهب از زر خالص و لؤلؤا و آراسته شوند بمروارید صافی و در
علین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده چنانکه تاج پادشاه
عجم ازین جهه تخصیص بذکر این شد و لباسهم فیها حریر و پوشش این گروه در
جنان دیبا بود نه چون دیبای دنیا یعنی دوخته و بافته کسی نباشد و قالوا و گویند این
گروه در وقتی که از حفره دوزخ برهند و بروضه بهشت رسند الحمد لله و ستایش و
سپاس مر خدایرا الذی اذهب عنا الحزن آنکه از ما ببرد اندوه دوزخ را یا خوف
که از نزد طاقات داشتیم بقبول آن هند نعم کردنی یا جمیع احزان دنیا را از ما زایل
ساخت ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور هر آینه آمرزنده است گناهان را
شکور جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران در عتق الدعی آورده
که خدا شکور است باین معنی که طاعت یسیر را می پذیرد و ثواب کثیر بران عطا میفرماید و اعطای
نعمت جزیل میکند و بشکر یسیر راضی میشود عبد الله عمر از رسول خدا صلعم روایت کرده
که من از ان حضرت شنیدم که فرمود نیست بر گویندگان کلمه طیبه لا اله الا الله وحشتی
و خوفی در قبرهای ایشان و نه در محل حشر و بعث ایشان و در وقت سیر ایشان در
زبان قبول و گویا که می نگرم با اهل لا اله الا الله که از قبور خود بیرون می آیند و خاک

از

از سر و روی خود می افشانند و می گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور
شکور الذی احلنا آن خدای که فرود آورد ما را دار المقامة بسرای آخرت که حقیقت
و هرگز از ان بموضعی دیگر نخواهد برد من فضله از بخشش و کرم خود لا یمسنا فیها نمی رسد
ما را در ان نصب رنجی جهه طلب معیشت و غیر آن از مشقتها که در دنیا بود و لا یمسنا
فیها لغوب و نمی رسد در اینجا بما ماندگی و ملال چه بر هیچ کلفتی و محنتی نیست در ان بلکه
محض حضور و فرح و سرور است نصب رنجیست که در وقت عمل کردن بکسی رسد و لغوب
فتوری که بعد از فراغ عمل طاری گردد و ضحاک بن مزاحم روایت کرده که چون اهل بهشت
به بهشت در آیند ولدان و غلمان باستقبال ایشان آیند و فرشتگان نیز با ایشان باشند
برای هر یکی از اهل بهشت پنج انگشتری بیارند و گویند حق تعالی این را بشما کرامت فرموده
ایشان انگشترها در انگشت کنند بر یکی نوشته باشند سلام علیکم طبتم بر دوم
ادخلوها بسلام آمنین بر سیم سلام علیکم بما صبرتم و بر چهارم انی جزیتهم
الیوم بما صبروا انهم الفائزون و بر پنجم اولئک مع الذین انعم الله علیهم
و چون بمنازل خود رسند و قرار گیرند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان
ربنا لغفور شکور و بعد از بیان حال مؤمنان ذکر مآل کافران می کند والذین
کفروا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول لهم نار جهنم مر ایشان راست آتش
دوزخ لا یقضی علیهم حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند که
فیموتوا پس بمیرند و از عذاب برهند و راحت یابند و لا یخفف عنهم و
تخفیف کرده نشود از ایشان من عذابها بعضی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش دوزخ
میل کند بفرو نشستن زیاده کنند احراق و التهاب آن را کذلک مثل این جزا و
پاداش نجزی کل کفور جزا میدهیم هر ناسپاسی را که در کفر و کفران متوغل
شده باشند و بنهایتی رسیده و هم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فیها و
فریاد کنند در دوزخ ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آور ما را از دوزخ
و بدنیا فرست نعمل صالحا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی کنا نعمل جز آنکه می بودیم
که می کردیم در دنیا چه اکنون عذاب را دیدیم و دانستیم که در دنیا کردار ما شایسته نبوده
پس حق تعالی بعد از استغاثه ایشان گوید او لم نعمرکم آیا زندگانی ندادیم و عمر
ارزانی داشتیم شما را ما یتذکر فیه آن مقدار که پند گیرید شما در ان من
تذکر هر که خواهد پند گیرد مراد عمریست که مکلف در ان متمکن باشد از تفکر

وتذکر ابو دردا از پیغمبر صلی الله روایت کرده که عمری که خدای تعالی عذر انگیخته بفرزند آدم
شصت سالست و عبد الله مسعود از پیغمبر صلی الله روایت کرده که روز قیامت ندا کنند
که ای ابنا الستین یعنی کجا اند آنانکه عمر ایشان بشصت سال رسیده بعد ازان فرمود که آنها
کسانی اند که حق تعالی در باره ایشان فرموده اولم نعمّرکم ما یتذکّر فیه من تذکّر
وجاءکم النّذیر و آمد شما بیم کننده یعنی پیغمبر صلی الله و بروایت عکرمه نذیر شیبست
یعنی زمان پیری که فرو نشانده شعله حیات و هوسهم رنگ فزاینده آینده دلها و نزد بعضی عقلست
القصه چون جواب اولم نعمّرکم بشنوند معترف شوند بضلالت و غوایت خود و گویند زندگانی
داشتیم و نذیر را شنیدیم و دیدیم ما او را بدروغ حمل کردیم و اطاعت او نکردیم حق تعالی میفرماید
فذوقوا فما للظّالمین من نصیر پس بچشید عذاب دوزخ را و نیست ستمکاران را
یعنی مشرکان را هیچ یاوری و یاری که عذاب از ایشان باز دارد انّ الله عالم غیب السّموات
والارض بدرستی که خدای تعالی دانای هر پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد پس احوال
کفار و اشرار بر او مخفی نخواهد بود انّه علیم بدرستی که او داناست بذات الصّدور بآن
چیزی که در سینهاست این تعلیل علم اوست بجمیع مغیبات یعنی هرگاه حق تعالی عالم باشد بمضمرات
صدور که اخفای همه مغیباتست پس تغیر آن اعلم خواهد بود بعد ازان در بیان تذکیر نعمت خود
میفرماید هو الّذی جعلکم اوست آن کس که کردانید شما را ای گروه کفار خلائف
فی الارض خلیفها در روی زمین یعنی شما را درجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف
در زمین بقبضه اقتدار شما باز داشت و این نعمتی بزرگست فمن کفر پس هر که ناسپاسی
کرد این نعمت را و ناکافر شد بمنعم خود فعلیه کفره پس بر اوست ضرر کفر او که عذاب الیم
است ولا یزید الکافرین و افزون نکند ناگرویدگان کفرهم عند ربّهم
الّا مقتا کفر و شرک ایشان نزد پروردگار خود مگر گناه بزرگ ولا یزید الکافرین
کفرهم الّا خسارا و افزون نکند ناگرویدگان را کفر ایشان مگر زیان در آخرت
قل بگو ای محمد مر کفار را ارایتم شرکاءکم آیا دیدید انبازان خود را یعنی بتان را
که انباز خدا گرفته اید الّذین تدعون آنچنان شریکانی که می پرستید آنها را یعنی اصنام را
من دون الله بدون خدای تعالی ارونی خبر دهید و نمایید مرا که این شریکان ماذا خلقوا
چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در ویست ام لهم شرک فی السّموات آیا هست
مر ایشان را انبازی با خدای در آفریدن آسمانها و بجهه این مستحق شریک شده اند در الوهیت
ام آتیناهم کتابا یا دادیم ایشان را کتابی ناطق بآنکه ایشان را شریک خود گرفته ایم

فهم

فهم علی بیّنة منه پس ایشان بتان بر حجتهای روشن اند ازان کتاب بآنکه مر ایشان را شریک
بخدا سزاوار است و چون اقامت حجج مذکوره ممکن نیست پس هیچ وجه آن را شریک خدا می سازند و بعد
ذکر انواع حجج مذکوره می نماید بل که نچنانست که ایشان را حجتی باشد درین امر بلکه ان یعد الظّالمون
بعضهم وعده نمی دهند مشرکان برخی از ایشان که اسلاف اند یا رؤسا بعضا بعضی دیگر را که اخلاف اند
یا اراذل و اتباع الّا غرورا مگر فریب و مکر که هیچ حقیقت نیست مر آن را و آن وعده شفاعت
بتانست که هؤلاء شفعاؤنا عند الله بعد ازان از عظم قدرت و سعت مملکت خود خبر میدهد انّ الله
بدرستی که خدای تعالی یمسک السّموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا
بجهه کراهت و نخواستن آنکه زایل شوند زیرا که هیچ ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده و در
روایت آمده که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علیهما السلام بفرزندی حق نسبت دادند آسمان
نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی درین آیه خبر میدهد که من بقدرت کامله خود نگه
میدارم آسمان و زمین را تا زوال نپذیرند و از مرکز خود نروند و لئن زالتا و اگر
زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد آنها را من احد هیچ یک و بجای خود نیارد من بعده
از پس خدا یا بعد از زوال آن انّه کان بدرستی که خدای هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود
و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمی کند غفورا آمرزنده گناه کسی که ازین
قول توبه کند و رجوع کند بوحدانیت الهی و قایل شود و اعتقاد کند که او سبحانه متصف است
بصفت لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد آورده اند که رؤسای قریش پیش از بعث رسول الله
صلی الله می گفتند که می شنیدیم که جهودان و ترسایان تکذیب پیغمبران خود می کردند و میگفتند
که لعنت خدای برین دو طایفه باد که پیغمبران خود را تکذیب کردند بخدا سوگند اگر پیغمبری بما مبعوث
شود و بما آید او را تصدیق کنیم و از ایشان راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابنده و چون
پیغمبر ما صلی الله مبعوث شد او را باور نداشتند و از و نفور کردند خدای تعالی ازین خبر داد که
واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدا کفار قریش جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود
یعنی بایمن اغلاظ سوگند خوردند که لئن جاءهم اگر بیاید بایشان نذیر بیم کننده لیکوننّ
هر آینه باشد اهدی راه یافته تر بقبول او من احدی الامم از امتی که امتان گذشته اند
چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلمّا جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده
یعنی حضرت خاتم الانبیا ما زادهم زیاده نکرد آمدن آن نذیر ایشان را الّا نفورا مگر رمیدن
از حق و دور شدن و نیفزود ایشان را مگر استکبارا فی الارض گردن کشی از
فرمان الهی در زمین ومکر السّیّئ و افزون نکرد ایشان را مگر آنکه مکر کردند مکر بدی

وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ واحاطه نمی کند مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مگر باهل آن مکر هر مکری که بوی
احاطه کند واطراف وجوانب وی فرا گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در بار خود
مشاهده کند مراد آنست که مکری که کفار در باره حضرت رسالت صلی الله کردند و باصحاب او قصد
می کردند از قتل وجلا وسب وضرب وغیر آن باشان عاید شد همچنانکه در واقعهٔ بدر واز پیغمبر
صلی الله روایت است که فرمود که مکر مکنید ومکر کننده را یاری مکنید که حق تعالی میفرماید
ولا یحیق المکر السیئ الا باهله وستمکاران را یاری مکنید که حق تعالی فرمود انما بغیکم
علی انفسکم کعب احبار ابن عباس را گفت که من در توریت خوانده ام که هرکه گو ی
بکند خود دران کو افتد ابن عباس فرمود که من این را در قرآن یافته ام پس این آیه تلاوت فرمود
و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه منکبا یعنی هرکه بکند کوی برای
برادر خود سرنگون دران افتد وضرب المثل عجمیست که بد مکن که افتی وچه مکن که خود درافتی
فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار می برند وچشم می دارند مکذبان ومکاران إِلَّا سُنَّتَ
الْأَوَّلِينَ مگر سنت وطریقت خدا را در پیشینیان یعنی عذاب الله بر تکذیب مکذبان ومکاران
مکر از امتان گذشتگان مراد آنست که عادت خدا جاریست برآنکه هرکه تکذیب رسل
وکتب او کند عذاب بر او نازل سازد بقوله فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی ای محمد لِسُنَّتِ اللَّهِ مر
طریقه وعادت خدا را تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچ کس عذاب او را بثواب بدل نتوان کرد
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا گردانیدنی هیچ کس عقوبت الهی را از مکذبان ومکاران
بدیگری حواله نتواند کرد پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا
سیر نمی کنند اهل مکه متنکر اهلال خدایند اهل تکذیب را فِي الْأَرْضِ در زمین که آن
مسافتست میان شام ویمن فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند میان و در راه شام و
یمن عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند از قوم عاد وثمود وَ
كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ وبودند ایشان سخت تر از مکیان قُوَّةً در قوت از روی توانایی وبا
وجود این از عذاب رهائی نیافتند وآثار خود شان هر قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ ونیست خدای که عاجز گردانند او را بسبق وتفویت مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ از هیچ چیز در آسمانها ونه در زمین بلکه هرچه خواهد کند وکسی بیرون در حکم او
پیشی نتوانند إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که وست دانا باحوال بندگان وبهمه چیزها قَدِيرًا
توانا بر همه چیز وهیچ چیز او را عاجز نتواند کرد وقادر با قدرتست وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ
واگر مواخذه کردی خدای مردمان را بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب کردند از شرک ومعصیت
وظلم




ونیابی مر سنت خدا را
تحویلا از مکذبان ومکاران
بدیگری حواله
نتوان ساخت صح

نسخه
در زمین تا ببینند
در راه شام ویمن که
چه گونه بود عاقبت
آنانکه پیش از ایشان
بودند یعنی قوم عاد و
ثمود وبودند ایشان سخت
تر از مکیان از روی توانایی
وبا وجود این از عذاب رهائی
نیافتند وآثار رها کی هر قوم در دیار ایشان باقیست صح